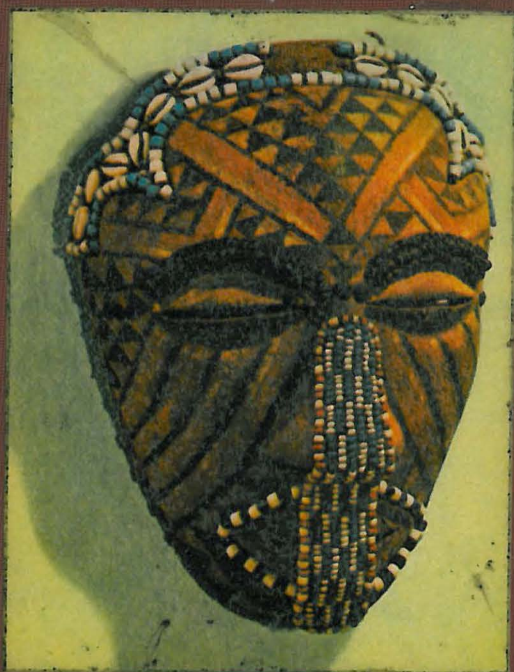
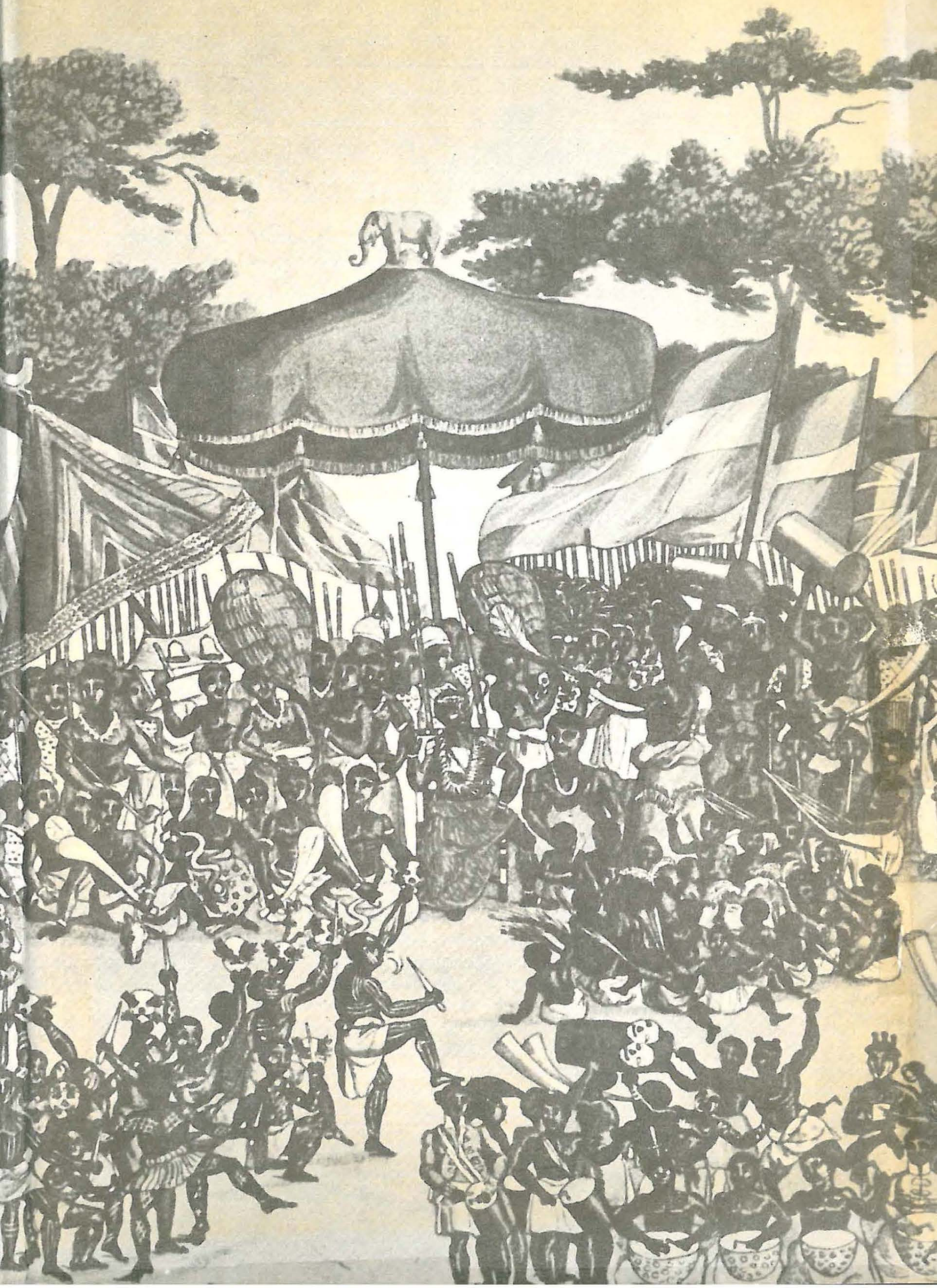
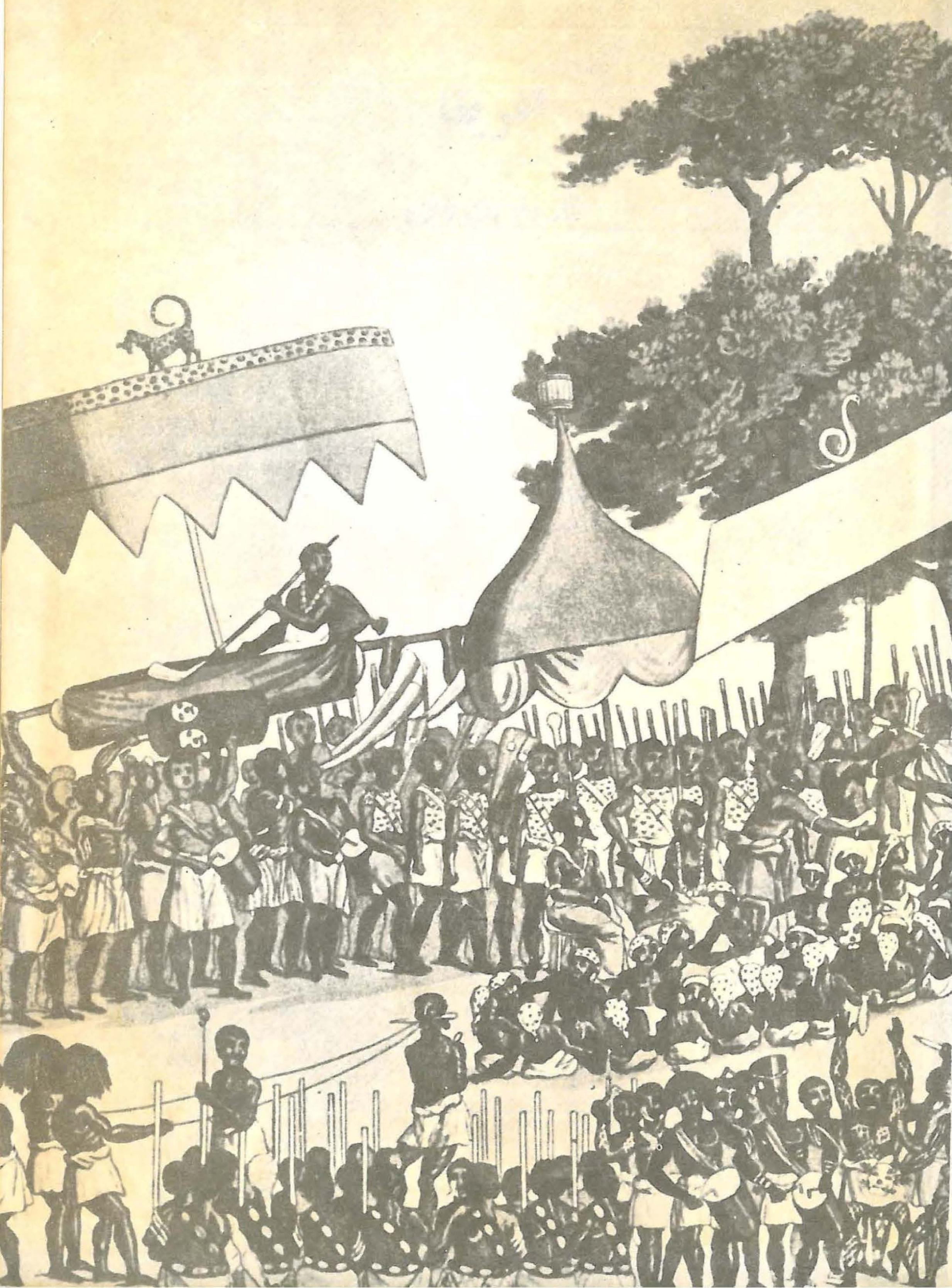


تاریخ افریقا



جشنوارهٔ سیب زمینی شیرین آسانته، از هیأت بودیچ، *از قلعهٔ کیپ کوست به آسانتی* (۱۸۱۹).



افریقا

تاریخ یک قاره

افریقا

تاریخ یک قاره

بزیل دیویدسن

تصاویر: ورنر فورمن

گردانندهٔ هرمز ریاحی ـ فرشته مولوی

ویراستهٔ رضی خدادادی

فهرست راهنما: پرویز پویانی پور

نوشته های فارسی نقشه ها: رضا مافی





مؤسسه انتشارات امیرکبیر

دیویدسن، بزیل Basil Davidson

افریقا، تاریخ یک قاره

AFRICA History of a continent

گردانندهٔ هرمز ریاحی ــ فرشته مولوی

چاپ اول: ۱۳۵۸

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران

فهرست

پیشگفتار گردانندگان

۱. افسانه‌های پیرسال: حقایق نو

آشنایی بامطالعهٔ تاریخ افریقا از روزگاران نخست — اهمیت افریقا برای توسعهٔ سنخهای آغازین هومی‌نید و هوموساپینس — «صحرای سبز»، ۲۰۰۰-۵۰۰۰ پ.م، گاهوارهٔ فرهنگهای آغازین — برخی از پیامدهای خشکی صحرا — اوایل دوران آهن افریقای شمالی و جنوب صحرا.

بخش	صفحه
۱) جایگاه افریقا در تاریخ	۱۳
۲) روی آوردن مردم به‌یک قاره	۱۷
۳) در قلب افریقا	۲۳
یادداشتهای فصل ۱	۴۳

۲. دستاوردهای شکوهمند باستان

سرچشمه‌های مصر باستان، رشد و دستاورد آن — پیوندهای مصریان فراعنه بامردمان همسایه — پیدایی و تاریخ پادشاهیهای کوش در نیل وسطی، ناپاتا و مروی؛ واکسوم در اتیوپی — تمدن‌کهن بربرها — افریقای شمالی رومی و کارتاژی و پیوندهای‌آغازین باافریقای باختری.

بخش	صفحه
۱) هدیهٔ نیل	۵۵
۲) اتیوپیاییان بی‌گناه	۶۷
۳) افریقای شمالی باستان	۹۴
یادداشتهای فصل ۲	۱۰۹

۳. عوامل رشد

توسعه و تنوع زندگی اجتماعی در روزگاران باستان در جنوب‌صحرا۔ رشد و اهمیت مراکز دادوستد ــ تکامـل بیشتر نظامهای سیاسی دوران آهن ــ تاریخ برخی از بزرگترین این نظامها درافریقای باختری وجنوب مرکزی تا سدهٔ شانزدهم ــ پادشاهیهای‌مسیحی نوبیا و اتیوپی ــ پیدایی اسلام و نخستین پیامدهای آن.

بخش	صفحه
۱) راه‌حلهای افریقایی	۱۲۱
۲) شهرهای بازرگانی	۱۳۷
۳) سرآمدن دوران‌آهن	۱۶۲
۴) غنا وکانم۔بورنو	۱۶۷
۵) مالی وسنگای	۱۸۰
۶) جنوب سودان	۱۹۵
۷) حماسهٔ مسیحی	۲۱۰
۸) به‌نام الله	۲۳۵
یادداشتهای فصل۳	۲۵۳

۴. دستاوردگرمسیری

«دورهٔ میانی» بزرگ دوران‌آهن افریقا و فـرهنگها و نظامهای سیاسی بسیارش درسراسر جنوب سودان ــ پادشاهیهای درهٔ نشستی، پادشاهیهای مردمان خانه سنگی‌دشت‌جنوب مرکزی، پادشاهیهای لوبا۔لوندا و دیگر دولتهای کنگو، وپادشاهیهای مردمان افریقای باختری درسدهٔ شانزدهم.

بخش	صفحه
۱) شکوفایی دوران آهن	۲۷۱
۲) پادشاهیهای درهٔ نشستی	۲۷۸
۳) گرداگرد زیمبابوهٔ بزرگ	۲۸۶
۴) در حوضهٔ کنگو	۲۹۳
۵) افریقای باختری در سدهٔ شانزدهم	۳۰۱
یادداشهای فصل۴	۳۲۰

۵. پیکارهای تازه

افریقای شمالی از ۱۱۰۰ میلادی تا هجومهای اروپاییان در سده‌های پانزدهم و شانزدهم وفتوحات اندکی بعدتر عثمانی‌ها — افریقای‌خاوری و دولتشهرهایش درکنارهٔ ساحل درنخستین سالهای یورش پرتغالیان— افریقای باختری و آمدن بازرگانان دریایی اروپایی— رشد و پیامدهای دادوستد برده اطلس.

بخش	صفحه
۱) هجومهایی از افریقای شمالی	۳۲۷
۲) مصیبتهای ساحل خاوری	۳۳۴
۳) ماجراهای افریقای باختری	۳۴۴
۴) دادوستد اطلس	۳۶۲
یادداشتهای فصل ۵	۳۸۸

۶. بسوی بحران

گرته‌یی از تاریخ سده‌های هفدهم و هژدهم - پیدایی دولتهای تازه در سرزمینهای جنگلی وساحلی‌افریقای باختری؛ نیجر دلتا، اویو، داهومی و آسانته — سودان باختری پس از ۱۶۰۰ — دولتهای بامبارا — جنبش تجدید حیات اسلامی‌درسودان‌باختری وخاوری تا دهۀ ۱۸۹۰ — افریقای خاوری، شامل ماداگاسکار، پس‌از غارتهای پرتغالیان — افریقای جنوبی و امپراتوری زولو — اوضاع افریقا در سدۀ نوزدهم.

بخش	صفحه
۱) سده‌های هفدهم و هژدهم	۳۹۷
۲) دولتهای نودرگینه	۳۹۹
۳) دهقانان و پیامبران	۴۱۸
۴) افریقای خاوری: پس از پرتغالیان	۴۳۶
۵) افریقای جنوبی: جنگهای سرگشتگی	۴۴۴
۶) قاره‌یی دستخوش آشوب	۴۵۲
یادداشتهای فصل ۶	۴۶۹

۷. فتح و فرمانروایی استعمارگران

پویش جغرافیایی افریقای داخلی—اقدامات تازهٔ مبلغان مذهبی — پیدایی سرمایه سالاری اروپایی و معنای آن برای افریقا — رقابتهایی برای تملك افریقا: از دست‌درازی ساحلی تا «تقلا»ی قاره‌ای و یورش همه‌جانبه —تاریخ مختصر دورهٔ استعماری در دومرحلهٔ نخست از سه‌مرحلهٔ اصلی: ۲۰-۱۹۰۰ و ۴۵-۱۹۲۰

بخش	صفحه
۱) سر سخن: پویندگان	۴۷۹
۲) یورش: ۱۹۰۰-۱۸۸۰	۴۸۲
۳) نظام مستقرگشته: ۲۰-۱۹۰۰	۴۸۶
۴) نظام برسرکار: ۴۵-۱۹۲۰	۴۹۶
یادداشتهای فصل ۷	۵۱۲

۸. به‌سوی آزادی

طلایه‌داران جنبشهای استقلال طلب افریقای امروزین، شمال و جنوب صحرا، پیش‌از ۱۹۴۵— گرته‌یی از سه‌مرحلهٔ اصلی دورهٔ استعماری پس‌از ۱۹۴۵ — رشد ملت‌گرایی و پیدایی دولتهای مستقل — میراث گذشته و دشواریهای تازهٔ گذار اقتصادی‌ـ‌اجتماعی.

بخش	صفحه
۱) طلایه‌داران	۵۱۵
۲) پس از ۱۹۴۵: ملل تازه	۵۲۳
۳) بازسازی	۵۳۶
یادداشتهای فصل ۸	۵۵۱

واژه‌نامه **۵۵۷**

کتابشناسی **۵۶۵**

فهرست راهنما **۵۷۳**

پیشگفتار گردانندگان

پس ازآنکه کار برگرداندن تاریخ افریقا پایان گرفت، گفتیم بهتراست دوستی گردانده را یکبار از آغاز با متن اصلی برابر نهد، وکژیها را راست گرداند. چه‌بسا تازه‌هایی بشکفند! اما، روزگار بی‌مروت واین عمرهای کوتاه به‌کدام یك از ما مجال انجام کاری را، آنگونه‌که می‌خواهیم، داده است که اینچنین پنداشته بودیم؟ مردان بسیاری رامی‌شناختیم اما، همه گرفتار روزوروزگار.

باری، با اینهمه و بااین واهمه‌که مبادا زخم همریشهٔ ما (آسیاییان) وافریقاییان از یکسو، وزبان پرمغزونغز و هزار تویی‌که بزیل دیویدسن در بازگفتن تاریخ مردم افریقا بکارگرفته، ازسوی دیگر، فریفته‌باشدمان،در پی دوستی بودیم که متن را بپیراید.چنین کسی‌را یافتیم،اما، بیقراری ما باانجام گرفتن کار او از سرنوآغاز شد، واین‌ماجرا دوسال به درازاکشید. چون کار کتاب به‌بسیار سرزمینها وجانها ریشه می‌برد، پس بایسته وشایسته‌آن بود که درکارسامان بخشیدن به‌برگردان این‌کتاب ازآن‌کوششی که‌در توانمان بود، فروگذار نکرده، برای از میان برداشتن دشواریهای‌کار ازدیگرانی‌هم یاری جوییم؛ ونیز چندین وچندبار دیگر از سر دقت وحوصله بندبند این تاریخ را پی‌گرفته ،بازشناسیم. چراکه باور داریم، تاریخ هرسرزمینی پوینده و زاینده است، وانسان‌را–و پس، مردم سرزمین مارا نیز– در حالی‌که درآنست و در آینده‌ای‌که درپیش‌رو دارد، به‌کارمی‌آید؛ پس دربرگرداندن‌کتاب تاریخی‌که نگارنده‌اش با تکیه براسناد ومدارك وبه‌یاری اندیشهٔ روشن خویش‌وبه‌دوراز هرگونه تعصب آن را برشتهٔ تحریر آورده، بایدکه چنین می‌کردیم.

اما، چون‌پس‌ازویرایش‌آقای رضی‌خدادادی، بازهم‌برروی‌این‌برگردان کارشده‌است،باسپاس‌ازایشان، خود را مسؤول‌هرگونه‌لغزش وکاستی‌احتمالی آن می‌دانیم. بویژه‌در مورد تلفظ‌درست نامهای‌کسان یامکانهاکه خودپی‌جو بوده‌ایم، هرگونه مسؤولیتی را تنهاخود بدوش‌کشیده ،برگردن می‌گیریم.

واما، آن نازنینهای دیگر که بایدنام ببریم ودراین کار انبازند:
نخست، فصل نخست را آقـای محسن مینوخرد، پیش ازویرایش همهٔ کتاب به‌دست‌آقای خدادادی، پیراستند. و، بازهم‌چون‌همیشه، دکتراسماعیل خوئی درپاوار و بی‌دریغ ما را پذیراشد و ساعتها به‌کار حل دشوار مانده‌ها پرداختیم، وچه گره‌های کوری که به‌سر پنجهٔ کارآزمودهٔ اندیشه‌اش گشوده‌شد.
ناگفته نماندکه‌شماربسیاری ازمعادلهای فارسی واژه‌های انگلیسی ازاوست. پاره‌ای ازمعادلها را نیز ازکار دیگر اندیشه‌ورزان [ازجمله دکترامیرحسین آریانپور، دکترغلامحسین مصاحب و...] برگرفته‌ایم.
باسپاس بسیار، در یافتن تلفظ درست شماری ازنامهای خاص از یاری آقای کامران فانی بهره‌ها برده‌ایم.
چند یـادداشت را آقـای‌علی کاتبی از منابع عربی به‌فارسی گرداندکه سپاسگزاریم. دراینجا بایسته‌است یادآور شویم که بجز آن‌چندیادداشت، باقی را خودازمنابع گوناگون انگلیسی-ونیزازدایرةالمعارف‌فارسی ویکی‌دوکتاب فارسی دیگر- برگرفته‌ایم. پس، بی‌تردید اگر در یادداشتهایی که با«-م» نمایانده شده‌اند، کژی وکاستی‌یی بدیده آید، از ماست ونه‌کس‌دیگر.
درکارهای فنی، چاپ، تصحیح، وآماده سازی کتاب ازآقایان محمدرضا جعفری، خسرو شاپـوری، علـی‌اکبر عبداللهی، سیدمهدی سیاهپوش، سعید سیاهپوش، امیرتوکلی، وعلی‌تنیده‌ور سپاسگزاریم.
نیز درکار سامان‌گرفتن کتاب آقایان غلامحسین نوری و ناصر بنایی، و بویژه خانم‌ملیحه عرفانی‌و آقایان مصطفی‌کاوه، وتقی‌پیری وشعبهٔ عکاسی چاپخانهٔ سپهر، بویژه آقـای هوشنگ اکبرزاده سهمی‌بزرگ دارند. امید آن-داریم، سپاسمان را پذیرا شوند.

ریاحی ـ مولوی

. . . پس بر ماست که در پی نزدیکترین و مشهورترین خبرها باشیم و آن را از دارندگانش به‌دست آریم و در بهکرد آن چندان که می‌توانیم بکوشیم و دیگر[خبر]ها را هم بدانگونه که هست رها کنیم، تا آنچه خود توانستیم کرد، خواستار راستی و دوستدار دانایی را یاور باشد . . .

ابوریحان بیرونی، ۳۶۰ـ ۴۴۰هجری

۱. افسانه‌های پیرسال: حقایق نو

آشنایی با بررسی تاریخ افریقا از زمانهای نخستین، اهمیت افریقا به‌سبب تکامل نخستین هومی نید[1] وهوموساپینس[2]ـ«صحرای[3] سبز» ۵۰۰۰ـ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد، گاهوارهٔ فرهنگهای آغازین- پاره‌یی از پیامدهای خشکسالی صحرا ـ آغاز دوران آهن در شمال وجنوب صحرا

جایگاه افریقا در تاریخ

زمانی نه‌چندان دور، هنگامی که سرگرم نگاشتن پیشینهٔ افریقا بودم، پژوهشگری سالخورده، از افریقای باختری — شهر بوبودیولاسو[4] —از زوال «خلافت اموی» سخن به‌میان آورد، و چنین اظهارنظر کرد که، از آن پس بود که افریقا دیگرگون شد. با در نظرگرفتن اینکه زوال خلافت اموی هزارسال پیشتر رخ داده است، گفتهٔ او چیزی جز کوته‌نگری صرف نبود؛ اما مفتی بوبو که می‌خواست استدلال کند که، تاریخ افریقا هم طولانی و هم بسیار پیچیده است، کاملا به‌این حقیقت آگاه بود و به‌کار حقنه کردن گفته‌های خویش ادامه می‌داد. برای هشدار بیشتر به‌کسی که نگاشتن تاریخ افریقا را آسان می‌پندارد، اظهارنظر می‌کرد که، هر کوششی برای پیوند دادن رخدادهای هزارسال اخیر، چونان کوشش داشتن در به‌دام انداختن باد و بیختن آن است. زیرا«هر آن‌کس که به‌مقامی ممتاز رسید، از هیچ کوششی در راه از میان برداشتن هماوردش دریغ نکرد... [و] همه‌کس با دیگرکسان در جنگ و ستیز بود... [و در این حال] بس بسیار سالیان دراز که به‌سبب جنگ و ستیزهای آنان، بی‌ثمر سپری می‌گشتند.» در بازگفتن چنین سخنی، البته، هرچند مفتی دانا گزافه‌گو بوده است، با این‌حال هشدارش سودمند است. زیرا حقیقت این است که پژوهش هنوز در آغاز درک ژرفی از گذشتهٔ افریقاست. بس بسیار چیزها هستند که باید کشف شوند. بس بسیار چیزها هستند که باید بر سر آنها توافق شود.

با اینهمه، امکان دانستن چیزهای بسیار دربارهٔ تاریخ افریقا اندک نیست. تحقیق و تتبع پرثمرگروهی ازکشورها در چند دههٔ اخیر، هم در زمینهٔ باستان‌شناسی علمی، بررسی زبانها و سیر اندیشه‌ها و مجموعهٔ سنتهای تاریخی، و هم در زمینهٔ شرح و تفسیرگزارشهایی که افریقاییان، اروپاییان، آسیاییان وامریکاییان [دربارهٔ افریقا] نوشته‌اند، مجموعهٔ عظیمی ازکارهای تبیینی‌را پدید آورده است، و اثبات کرده است که، نگاشتن دربارهٔ تاریخ افریقا، نیازی به‌بازگفتن افسانه‌یی احساساتی یا آوردن فهرست نامهای بی‌چهره و نبردهای سالیان پیش ندارد. پیشرفتهای تاریخی، برخی از افسانه‌های پیر سال را رُفته‌اند، و پاره‌یی حقایق نو را پی افکنده‌اند. این عقیدهٔ دلپذیر و فریبنده برای اروپاییان سدهٔ نوزدهم که، در افریقا پیش از آمدن اروپاییان چیزی جز آشفتگی° درکار نبود، هنوز اینجا و آنجا شنیده می‌شود، اما نه درمیان تاریخ‌نگاران افریقا. این باور خوشایند فاتحان که، گویا آنان برای مردمانی که درهای بهشت به‌روی‌شان بسته بود، تمدن را به‌ارمغان بردند، هنوز نیز هواخواهانی دارد، اما، نه درمیان‌آنانی که‌به‌مدارک می‌نگرند. به‌خلاف تصورگروهی که می‌پندارند افریقا نوعی‌موزهٔ وحشیگری است، و مردمانش به‌سبب برخی کاستیها یا واپس‌ماندگیهای طبیعی، بیرون از قوانین تکامل و تغییر انسانی قرارگرفته‌اند، تاریخ افریقا نیز، چونان تاریخ هرقارهٔ دیگری نیازمند بررسی جدی و دقیق است. اینک، ما بیش از هر چیز دیگر ناگزیر به‌شکل بخشیدن به‌روندی‌گسترده وگویا از تکامل انسان هستیم.

هرچند که مفتی‌بوبو بدبین بود، اما پندار او از مسائل به‌سبب‌گذر سالیان دراز درست بود. و درحقیقت، این روند تکاملی هم‌اکنون ممکن است چونان تحولی‌پیوسته به‌دیده‌آید که، بی‌هیچ درنگ چشمگیری از زندگی شبانی مردمان صحرای سبز در پنج‌هزارسال پیش، یا حتی زودتر، از هنگام‌پاگرفتن کشاورزی در درهٔ نیل، یا حتی، هرچند که اکنون در پرده‌یی از راز می‌گذرد، بازهم پیشتر، از زندگی مردمان دوران سنگ در دورترین روزگاران باستان، آغاز شده است. هر آن‌کس که بکوشد تمامی چیزهایی راکه پس از آن زمانها رخ داده است شرح دهد، بی‌تردید، باد به‌دام‌انداز و باد بیزی بیش‌نیست؛ اما، گذشته از اینها، این موضوع در مورد قاره‌های دیگر نیز درست است. و تاریخ‌نگاری، اگر به شرح همه‌چیز بینجامد، به‌هرحال خطرکردنی بیهوده است. چیزی که هم اینک

برای اروپا[۱] بایسته است، گرته‌یی بسیار استوار و روشن از گذشته و سرشار از جزئیات درخور توجه و پرمعناست، که به‌خاطر آسان شدن کار به‌دوره‌هایی دقیقاً پذیرفته شده، تقسیم شده باشد. این گونه گرته و دوره‌بندی است که، گرچه هم‌اکنون هنوز شرح جزئیات و تعاریف در آن بسیار اندک است، با این حال در مورد تاریخ یکسره گونه‌گون افریقا نیز، می‌رود تا به کارگرفته شود.

در این کتاب، البته، بر آن نبوده‌ام تا چیزی را ارائه دهم که، بازخوانی بی کم و کاستی از چیزهای دانسته شده و اندیشیده شده دربارهٔ گذشتهٔ افریقا باشد. چنین کوششی نمی‌توانست در یک جلد کتاب موفق باشد، مگر اینکه، قرار براین می‌بود که کتاب تنها فهرستی از حقایق و زیرنهاده‌ها به‌دست دهد؛[۲] و حتی در چنین صورتی نیز، این مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شد. افزون براین، اینک شماری کتابهای ارزندهٔ تاریخی دربارهٔ یک یک کشورها و ناحیه‌های افریقا منتشر شده است که فهرست مختصر برخی از آنها را بعداً به‌دست خواهم داد. این بدان معناست که، خوانندهٔ تاریخ‌شناس و یا حتی خواننده‌یی که از تاریخ آگاهی چندانی ندارد، در برگهای کتاب، از قلم‌افتادگیهای بسیاری خواهد یافت. من خود نیز به‌آنها آگاهم. امیدوارم، این از قلم‌افتادگیها بخشوده شوند، زیرا که، سبب آنها روشن شدن و خواندنی شدن مطالبی است که در این جلد مختصر آمده تا، دیدی کلی ازگذشتهٔ یک قاره را به‌دست دهد. بنابراین، آنچه که نگاشته‌ام، کوششی است بر اینکه گرته‌یی از رشد و تغییر و تحول افریقایی در مدت بیست سده را پدید آورد، و بررسی وقایع‌نگارانهٔ کلی و حتی منطقی‌یی از آن سالها ارائه دهد، و نیز تبیین تاریخی پردامنهٔ افریقاییان و پیشرفت‌شان که، پژوهش علمی این زمانه اینک می‌تواند هر دم بیشتر از پیش بر ما آشکار کند، را بازگوید؛ و اگر این کار در محدوده‌یی که امکانش هست، نیک انجام پذیرد، ممکن است به‌درستی «خواستار راستی و دوستدار دانایی را یاور باشد».

پیروزی این دیدگاه نو از افریقا، یعنی افریقایی تاریخی، با کشف جغرافیایی «قارهٔ ناشناخته» درسدهٔ نوزدهم سنجیده شده است؛ در اینجا نیز باید سخنی دربارهٔ این سنجش گفته آید. اکنون زمان درازی است که، بسیاری از شیفتگان فرزانه، در رنج تنهایی و اغلب درگمنامی بسیار، زندگی خویش را بر سر اکتشاف تاریخی افریقا گذارده‌اند. مثل مسافران پیشگام زمانهای پیشین، آنان، ماهها وحتی سالها، از

دیده‌ها پنهان می‌شوند، بی‌آنکه توجهی را برانگیزند و، بی‌آنکه نامی از آنان برده شود. همه بجز خانواده و دوستان‌شان آنان را از یاد می‌برند، تا اینکه، روزی ناگهان بازمی‌گردند؛ با ارمغانی از افسون و اکتشاف، چونان ارمغانی که مانگو-پارک[6] صدوپنجاه سال پیش به‌همراه آورد؛ هنگامی که از افریقای باختری به خانه بازگشت و به‌گوش اهالی لندن رسانید که، او به‌چشم خود دیده است که نیجر[7] به‌سوی خاور روان می‌شود، نه به‌سوی باختر. همین سال پیش، هنگامی که آغاز به‌نگاشتن این کتاب کرده بودم، مانگوپارک تازه‌یی که باستان‌شناسی فرانسوی و کارآزموده بود، دمدمه‌های بامداد، به‌درگاه خانه‌ام گام نهاد، در حقیقت، از ایستگاه واترلو[8] در قلب لندن و نه از دل افریقا. با این حال، همان پرتو و درخشش مکانهای دور را به‌همراه داشت، بااین خبر که، در زیر ویرانه‌های مکانی در افریقای خاوری — شهری قرون‌وسطایی از سودان[9] باختری — زیستگاهی از دورهٔ نوسنگی آرمیده است که گسترهٔ آن از یک کیلومترمربع کمتر نیست. و سال بعد، هنگامی که کار نگاشتن کتاب را به‌پایان می‌بردم، نامه‌یی از افریقای مرکزی دریافت داشتم که، دربردارندهٔ اخبارهیجان‌انگیزتری بود؛ در این نامه به‌اختصار یادآوری شده بود: «آیا شنیده‌اید که هاموساسون[10] در تانزانیا[11]، تاریخ پیدایی انگاروکا[12] را سال ۱۴۵۰ میلادی می‌داند؟». به‌یاری همین پیشگامان، سرانجام حقایق افریقای پیرسال قد راست می‌کنند و شکل می‌گیرند.

این کتاب، همهٔ قاره را شامل می‌شود. تقسیم‌بندی دقیقی از افریقا به منطقه‌های تاریخی، می‌تواند برای بررسیهای موشکافانه سودمند باشد؛ اما، با این روش دیگر نمی‌توان ازگذشته دیدی همسان و یکدست به‌دست آورد. زیرا اگرچه این حقیقت دارد که، صحرا از دیرباز مرزی میان افریقای شمالی و بقیهٔ قاره بوده است، و اینکه جنگلهای انبوه پر باران منطقهٔ جنوبی‌تر، گاهی مرزی میان افریقای جنوب مرکزی و بقیهٔ قاره بوده‌اند، نیز درست است، با این حال، این نیز حقیقت دارد که همهٔ این ناحیه‌ها براستی بایکدیگر پیوند دارند، و هرچه که ویژهٔ یکی از آنهاست، در اساس و پیدایش برای همهٔ آنها عمومیت دارد. چه، بررسی جنوب افریقا، جدا از افریقای مرکزی و شمالی، همان‌اندازه بی‌معناست که بررسی اروپای شمالی، جدا از اروپای مرکزی و جنوبی. این، البته به‌معنای انکار این حقیقت روشن نیست که، سیر تحول برخی از ناحیه‌های پهناور افریقا

متفاوت از سایر ناحیه‌های آن قاره بوده است. با این‌حال، حقایق اساسی و احتمالهای به‌دست آمده از پژوهش دربارهٔ چند دههٔ اخیر، بارها و بارها بر دو درونمایهٔ اساسی بزرگ پافشاری می‌کنند و آشکار یا پنهان، برتوسعهٔ همهٔ افریقا؛ بدون توجه به‌ناحیه های گونه‌گون آن، اشاره دارند. این درونمایه‌ها، یگانگی و تداوم رشد فرهنگی در میان همهٔ آنها هستند، از دورترین روزگاران.

روی آوردن مردم به‌یک‌قاره

اگر مفتی‌دانای بوبو دربارهٔ هزارهٔ اخیر دچار سرگشتگی بود، سرگشتگی او دربرابر انبوه اصطلاحهای تجربی‌یی که توصیف دوران سنگ هنوز نیز در دام آن‌گرفتار است، بی‌اهمیت می‌نماید. سنگواره‌ها و ابزارهای دست ساخت‌که دارای انواع گوناگونی هستند، نام مکانهایی را که نخست‌بار درآنجا کشف‌شده‌اند، برخوددارند. و به همین‌سان، این نامها به‌انواع مشابه سنگواره‌ها و ابزارهای دست ساخت؛ بدون توجه به‌مسافتی که ممکن است در میان آنها باشد، تعلق‌می‌گیرد. از این رو برای نمونه، ما به تازگی از روی نمونه ـ زیستگاهی در اروپا، به‌فرهنگ‌اورینیا کی‌ـ[13] کنیا[14] دست یافته‌ایم و اینک از روی نمونه ـ زیستگاهی در تونس[15] به‌فرهنگ کپسین[16] کنیا پی‌برده‌ایم: و از این دست می‌توان نمونه های بسیاری آورد. این تا اندازه‌یی بد است. اما دیری است که بازبینی‌وکنارگذاردن ناگزیر این نکته که، هر بررسی‌گستردهٔ پارینه سنگی، هرچند هم سطحی، نیاز به‌فهرستی بلندبالا از اصطلاحهای ویژه دارد؛ سبب تاریکتر شدن این ابهام شده است. تردیدی نیست که تاریخ‌نگاران رخدادهای پیش از تاریخ نمی‌توانستند به‌گونه‌یی دیگر بنگارند، چه، آنان با این حقیقت درخور توجه رویاروی بوده‌اندکه، انسانهای پارینه‌سنگی، با فرهنگهایی در رابطهٔ نزدیک با یکدیگر، درگسترهٔ پهناوری بر روی کرهٔ زمین می‌زیستند. به‌هر حال، اینک از میان آنها ترکیبی نو آغاز به‌پدیدار شدن کرده است.

این از ریشخندهای تاریخ است که، هرچند افریقا در زمانهای اخیر در تاریکی تاریخی فرو رفته بوده، ولی، اکنون چنین می‌نمایدکه ازگذشتهٔ دور، در شکل‌دادن به‌این ترکیب پیشرفت انسان نخستین سهمی قاطع داشته است. به

برکت شواهد بسیار افریقایی، دگرگونیهای عظیم و حتی انقلابی بسیاری در طرح سادهٔ علم انسان‌شناسی سدهٔ نوزدهم رخ نموده است. چنین می‌گفتند که انسان و انسان‌ریختها، از نیای یگانه‌یی تکامل یافته‌اند، و یکی از کارهایی که علم انسان‌شناسی باید به‌انجامش رساند، یافتن «حلقهٔ گمشدهٔ» میان این دو است. چنین گمان می‌بردند که **هوموساپینس**، نخستین ابزارساز بوده، و اینکه، دقیقاً همین استعداد اندیشه‌ورزی برای ابزارسازی بسنده بوده است تا او را از خویشاوندان وامانده‌ترش متمایزگرداند. اکنون به‌روشنی به‌دیده می‌آید که، به‌عکس، **هوموساپینس** به‌راستی نتیجهٔ دیرآیند انتخاب طبیعی از تعداد بسیاری از انواع گوناگون نیاکان انسانوار، یا هومی‌نیدهاست؛ و نیز اینکه، برخی ازاین هومی‌نیدها خود در ابزارسازی و به‌کارگرفتن ابزارها و جنگ‌افزارهای سنگی ساده ورزیده بوده‌اند. تصویر عمومی این زمان چنین است که، پیشرفت فنی جاندارانی انسانوار، از حدود دومیلیون‌سال پیش آغاز می‌شود - آنان رفته‌رفته در سراسر جهان پراکنده می‌شوند - و باسپری‌گشتن مرحله‌هایی بازشناختنی، به‌ازمیان‌رفتن همهٔ هومی‌نیدها، یکی پس از دیگری، و با برجای ماندن تنها **هوموساپینس** به‌انجام می‌رسد. اما، ابتدایی‌ترین‌گواه در دست از هومی‌نیدهای ابزارساز، در فلات شمال باختری تانگانیکا[17] قرار دارد. گویی افریقا مادر انسان ابزارساز بوده است.

از میان این هومی‌نیدهای مبتکر افریقای خاوری، گویا، پیشرفته‌ترین‌شان موجودی بوده با قامتی به‌بلندای یک‌متر و سی‌وپنج‌سانتی‌متر که، توانایی تند دویدن داشته و از بازوانش برای پرتاب جنگ‌افزار بهره می‌جسته است. انسان‌شناسان این موجود را **استرالوپیته‌کوس افریکانوس**[18] نامیده‌اند. او و هومی‌نید همنوع تنومندترش **استرالوپیته‌کوس «ربوس توس»**[19] بی‌تردید میمون انسان‌ریخت نبودند، زیرا می‌توانستند کارهایی را انجام دهند که، انسان‌ریختها یارای انجام‌شان را نداشتند؛ اما آنان چندان شبیه **هوموساپینس** نیز نبودند، سرهایی بزرگ و چهره‌هایی پیش‌آمده داشتند که بیشتر، آنان را به‌میمون مانند می‌کرد تا انسان. آنان درگروههای کوچکی درعلفزارانی خشک می‌زیستند که، چندان تفاوتی با سرزمین امروزین تانگانیکا نداشتند؛ اما با سپری شدن سده‌ها، در مکانهای بسیاری پراکنده شدند. و انواعی از **استرالوپیته‌کوس** از آسیا نیز شناخته شده‌اند، همچنان که از بخشهای گوناگون افریقا. آنان بیشتر باگردآوری سبزیها



گذران زیست می‌کردند، با این حال، می‌توانستند شکار کنند، جانوران را بکشند و به‌چنگ آرند؛ و در میان ابزارهاشان سنگهای نوک‌تیزی یافت شده‌اند که احتمالا برای تیزکردن نوک کج بیل[۲۰] های ابتدایی به کار می‌رفته‌اند.

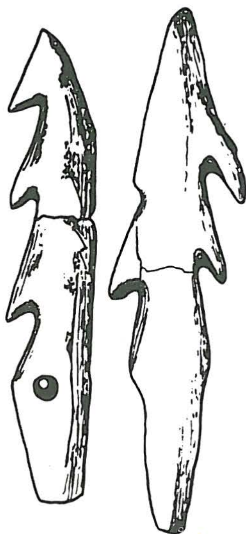
اگر آن نمونه‌های هومی‌نید اجداد **هوموساپینس** در این زمانهای اخیر پدیدار می‌شدند، ناچار بودند که جهان خویش را با خویشاوندان شگفت‌آور بسیاری انباز شوند. آنچنان که انسان‌شناسان، ژرفای دوران گذشته را می‌کاوند، نگاهی گذرا به این سنگواره‌ها می‌افکنیم. پس از حدود یک‌میلیون سال، برشمار ابزار سنگی به‌مقدار بسیار چشمگیری افزوده شد؛ و این ابزارها به‌وسیلهٔ چندین جور از جانداران کم و بیش انسانوار به کار برده شده‌اند. متداول‌ترین این ابزارها،

مشتهٔ سنگی[۲۱] نامیده می‌شود: این ابزار به‌شکل بیضی بزرگی از سنگ چخماق تراش خورده است که اندکی بیش از ۲/۵ کیلو وزن، و نیاز به‌دستی نیرومند و همچنین ورزیده داشته تا از آن بهره جوید. دانسته شده که، به‌کارگیرندگان مشتهٔ سنگی در همهٔ بخشهای این قاره، جز منطقه‌های جنگلی پر باران کنگو[۲۲] و افریقای باختری و نیز در بسیاری از کشورهای بیرون از افریقا می‌زیسته‌اند.

پیشرفت فنی کند است، اما همچنان ادامه دارد. مرحله‌های بعدی دورهٔ هزارسالهٔ مشتهٔ سنگی، زمان افزایش و پراکندگی بزرگ و سکونت‌گزیدن انسان یا پیش-انسان است. آنان دست‌کم تا آنجایی که به‌افریقا مربوط می‌شود، حدود ۵۰۰۰۰ سال پیش با پیدایی جمعیتهایی که آموخته‌اند چگونه آتش بیفروزند، و در غارها یا پناهگاههای خرسنگی بسر برند، و دانسته‌اند چگونه بارهای خود را حمل کنند، و به‌ابزارهای بهتری، بویژه تبرها و آلتهای برنده مجهزاند، به مرحلهٔ بحرانی دگرگونی گام می‌نهند. این «سنگوان»[۲۳] ها که ابروانی برجسته داشتند، در بیشتر بخشهای افریقا در جنوب صحرا پراکنده شدند. اما نکتهٔ درخور توجه در اینجا، شاید، این باشد که‌گونه‌گونیهای ناحیه‌یی بزرگ بسیاری تقریباً حتی ۴۰۰۰۰ سال پیش رخ داد. اما سنگوان‌ها دورترین بخش جنوبی و زمینهای شمال صحرا را به‌زیر پا درنیاوردند. دورترین بخش جنوبی در مرحله‌یی ابتدایی از تکامل فنی بر جای ماند، در حالی که شمال از نوع انسان ابروان برجستهٔ دیگری یعنی نئاندرتال[۲۴] که، مانند سنگوان، پس از دورهٔ میانه‌سنگی ناپدید شد، پرگشت.

آنان ناپدید شدند، یعنی نوعاً از میان رفتند؛ با اینهمه این نیز آشکار است که، همچون در اروپا و جاهای دیگر، آنان از سویی، نیای **هوموساپینس** بودند، که، این **هوموساپینس** کمانش را دیری پس از جریانهای انتخاب طبیعی درگذر روزگارانی بس بسیار دراز، حدود ۳۵۰۰۰سال پیش ساخت. زمانی که دورهٔ میانه‌سنگی بسر می‌آید، اندکی پس‌از ۱۰۰۰۰سال پیش از میلاد، **هوموساپینس** به‌این یا آن شکل، درهمه‌جا تسلط دارد. شکل بوشمن[۲۵] در دورترین بخش جنوبی افریقا جایگزین شده است؛ شکل «نگرو» [نژاد سیاه] در همه جا جانشین سنگوان‌ها و همانندانشان‌شد؛ در همان حال نئاندرتال‌ها و همسایگان افریقای شمالی، مهاجرانی که از سرزمینهای مدیترانه‌یی آمدند







ابزار دوران سنگ افریقای خاوری:
بالا، چپ: سرتیرهای تو خالی مگوسین؛
پایین، چپ: سرنیزه وزوبین ماهیگیری از
استخوان ماهی، شاهینب (Shaheinab) نزدیک
خرطوم؛ و راست: سرنیزه از لوپمبا،
یالاآلگو، کنیا.

و نیز یک شکل و یا دو شکل از انسان آغازین‌اند، را به‌میان خود پذیرا گشتند. همهٔ این گروه تازه، که بی‌تردید در تکوین آینده‌شان با هم بیشتر درآمیختند، آشکارا از جهاتی انسانند که این جهات در انواع کهن وجود نداشتند. آنان مرده‌هاشان را با دقت دفن می‌کنند و به‌نقاشی و تزیین می‌پردازند. درگروههای بزرگتری می‌زیبند وآغاز به‌از میان برداشتن مشکلات زندگی کردن در اجتماعهای نسبتاً بزرگ می‌کنند.

یادآور می‌شوم که تغییرهای ناحیه‌یی، در طی این دگرگونیها ادامه داشتند: چنانکه در مورد ناحیهٔ میان شمال و جنوب مرکزی بی‌تردید چنین بود؛ تااندازه‌یی به‌این سبب که بسی بیشتر از امروز، در روزگار درازی از دورهٔ میانه‌سنگی، کمربند صحرا سکنی‌ناپذیر برجای ماند. اما، چندی پس‌از ....۱سال پیش از میلاد، آب و هوای صحرا سردتر و از خشکی آن کاسته شد. چمنزاران پدیدار، رودها روان، و زمینها بارآور گشتند. این، سرآغاز تحولی دیگر را پدید آورد، و شاید به‌عنوان دورهٔ پیشروی برجسته‌یی در دوران پیش از تاریخ افریقا به‌شمار

آید. برخی از مردم شمال افریقا که به‌نام آترین[26] شناخته شده‌اند، به‌سوی جنوب و این صحرای پذیرا به‌حرکت درآمدند، در حالی که دیگران در غرب مرکزی افریقا احتمالا به‌سوی شمال روان گشتند؛ و در سراسر ناحیهٔ صحرا نوعی جابه‌جایی مردم، اندیشه، و تجهیزاتی که همپای انگیزهٔ موافق با بهسازی ابزارها و فنون بود، آغاز گردید.

این پراکندگی و آمیختگی انسانها در دشتهای گستردهٔ صحرا، تا زمانهای بعد نیز ادامه یافت. میان حدود ۵۰۰۰۰ و ۲۰۰۰۰ پیش از میلاد «مرحلهٔ بارانی» ماکالین[27]، رخ داد، که گویا برای درهم آمیختن پر بار، و تکثیر انواع مردم گرمسیری جنوب و انواع مردم مدیترانه‌یی شمال سخت مساعد بود؛ و تا حدود سه هزار سال صحرا از زندگی انباشته می‌شود. رودهای آرام و اقلیم مساعد و دل‌انگیز آنجا گسترده، آرام‌بخش، و بسیارند، و، این رودها پر از ماهیان گونه‌گون‌اند. دامنهٔ تپه هایش از جنگلهای بلوط، سرو و دیگر درختان زیبا پوشیده‌اند. سبزه‌زارانش از شکارهای وحشی پر تپش‌اند. مردمانش، رمه های بزرگی از دامهای شاخدار می‌پرورند. و در آستانهٔ ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد، هنگامی که همسایگان‌شان در درهٔ نیل تازه‌آموخته بودند که، چگونه با کشت و کار مرتب و آبیاری، خوراک تولید کنند، این صحرانشینان نیز آغاز به کشاورزی نخستین کردند. از این پس، صحرا گاهوارهٔ فرهنگهای کشتکاری دورهٔ نوسنگی می‌شود؛ و رشد تمدن آغازین افریقا آغاز تحول تاریخی بزرگ دیگری از پیشرفت را پشت سر نهاده است.

به کوتاه سخن، آنگاه، سه‌نکتهٔ اساسی به‌پیدایی آمدند. نخست آنکه، افریقا قاره‌یی بسیار دیرینه، و شاید برای تکامل آن انواع از هومی‌نید که دارندهٔ نیروی بالقوهٔ تکامل یابندگی‌یی بودند که، به‌طور کامل در **هومو ساپینس** بازشناخته شده است، دارای اهمیت قاطعی بوده. دوم، تبارهای انسانی افریقا (همچنان که در هر جای دیگر، به‌وسیلهٔ گوناگونی انتخاب) از آن انواع هومی‌نید که در افریقا به‌مدت‌زمانی بیش از دومیلیون‌سال وجود داشتند، تکامل یافتند. سوم، گوناگونیهای جسمی اساسی که نیای گوناگونیهای جسمی امروزین‌اند، دست کم ۵۰۰۰۳سال پیش شکل گرفتند. به‌این‌سان، در سپیده‌دم نوسنگی، پس‌از ۵۰۰۰ سال پیش از میلاد، گونه های بوشمن درجنوب دور افریقا، «گونه های نگرو» در

بخش بزرگی از این قاره، و ترکیبی ازگونه های افریقای شمالی، مدیترانه یی، یا باشندگان خاور نزدیک، در شمال و شمال شرقی سکنی گزیدند.

شاید نیازی به بازگفتن این نباشد که، چنین کوتاه سخن گفتنی، مستلزم ساده‌سازی بسیار حقایق است. از بازکاوی گروه خونی روشن می‌شود که، مثلا بوشمن ها و «نگروها» تا اندازه‌یی از تبار انسانی یگانه یی پدید آمده‌اند، هرچند که به هیچ وجه روشن نیست که در چه زمانی و چگونه این شاخه‌شاخه شدن رخ داده است، یا اینکه، این تبارهای انسانی چه ریختی داشته‌اند. به همین‌سان روشن است که، استنادآشنای اصطلاح «سفید» به افریقاییان شمالی و تبارهای درهٔ نیل (همچنانکه اصطلاح «سیاه» به دیگران) صرفاً بغرنج‌سازی‌یی نژادپرستانه است که بعدها به پیدایی آمد. آن اروپاییان کرومانیون [28] و «قفقازی‌سانان»[29] کهنی که حدود ۱۲۰۰۰ سال پیش به افریقای شمالی رفتند، بی‌تردید با موبور بودن فاصلهٔ بسیاری داشتند، و هر باوری بر بنیاد اینکه آنان اروپایی به‌مفهوم امروزین بودند، یکسره مردود شناخته می‌شود. چیزی که باید به یاد سپرد، شکل‌گیری تدریجی چند تبار اصلی از روند بی‌نهایت دشوار انتخاب طبیعی در گذر دهها هزارسال است. این روند، خود پیامد دورهٔ انتخاب‌بس‌بسیار درازتر دیگری در پهنهٔ گسترده‌یی از هومی‌نیدهایی بود که انسان‌ریخت نبودند، اما به‌آستان انسان شدن نیزگام ننهاده بودند. همپای این شکل‌گیری نمونه های انسانی، اندک اندک، پیدایش تدریجی تخصص درکاربرد ابزارها و جنگ‌افزارها به‌عنوان شاخه‌یی از سازگارشوندگی انسان با محیط ویژه‌یی که در آن می‌زیست، رخ نمود. مشتهٔ سنگی که یک‌میلیون‌سال پیش دربیشتر نقاط جهان به‌کار گرفته می‌شد، جای خود را به‌مجموعهٔ بسیار بهتری از ابزارها و جنگ‌افزارهایی داد که، نمونه های گوناگون انسانها، برای مقاصدگوناگون، و در مکانهای گوناگون آنها را به کار می‌گرفتند. تا سپیدهٔ دورهٔ نوسنگی بدمد، این گونه‌گونی، بسیار پیشرفت کرده بود.

درقلب افریقا

آنچه که دزموند کلارک[30] به‌تازگی وابستگی بازگرفت[31] میان تکامل زیستی و

دگرگونی فرهنگی نامید، بی‌تردید در روزگاران دوران سنگ نمایان بود. اوضاع مناسب، به‌این یا آن‌گروه یارای‌آن‌را داد تا فنهای پیشرفته را برای به‌دست آوردن خوراک تکامل بخشند: برای انجام این کار، آنان شیوهٔ زندگی‌شان را دگرگون ساختند. بااین دگرگونی، اندک اندک با نیاکان‌شان تفاوت یافتند؛ چابک‌تر، و ورزیده‌تر شدند، و نیز توانستند بهتر بیندیشند و با اندیشه عمل کنند. به‌سخن دیگر، می‌توان‌گفت که پیشرفت، مستلزم کنش متقابل بارور محیط و ابتکار، روابط انسانها با طبیعت و روابط انسانها با یکدیگر است.

در دورهٔ پارینه‌سنگی، آهنگ پیشرفت به‌همان کندی‌گذشتن دوران بسیار پیش بود. با پیدایی کشاورزی نخستین و سکونت‌گزیدن مردمان، گامهای پیشرفت بسیار شتابان‌تر شدند. اینکه بازگرفت زیست‌شناسی-فرهنگی با چه شتابی می‌توانست عمل کند را می‌توان از شتاب شگفت‌آور پیشرفت فنی‌واجتماعی در درهٔ نیل دریافت. سرزمین مصر که زمان درازی زیر آبهای نیل و دریاچه و مردابهایش غوطه می‌خورد، حدود ده‌هزارسال پیش آغاز به‌سر برآوردن از آب کرد. تا حدود ۸۰۰۰سال پیش از میلاد، بنا به‌گفتهٔ اخیر اچ. دبلیو. فرمن[۳۲]: «فرونشستن رسوبها بر شنهایی که درژرفای آب قرار داشتند، وگل و لایی که سرانجام منجر به‌شکل‌گرفتن مصر سکنی‌پذیر حقیقی شد، آغازگردید؛ از هفت‌هزار سال پیش، چندی نگذشته بود که این جریان ته نشست به‌مرحله‌یی رسید که، ناحیه‌های پیوستهٔ سرزمین به‌آرامی‌آغاز به‌شکل یافتن کردند و ازمردابها و تالابها سر بدر آوردند» و سکونت‌گزیدن انسان ممکن‌گردید.

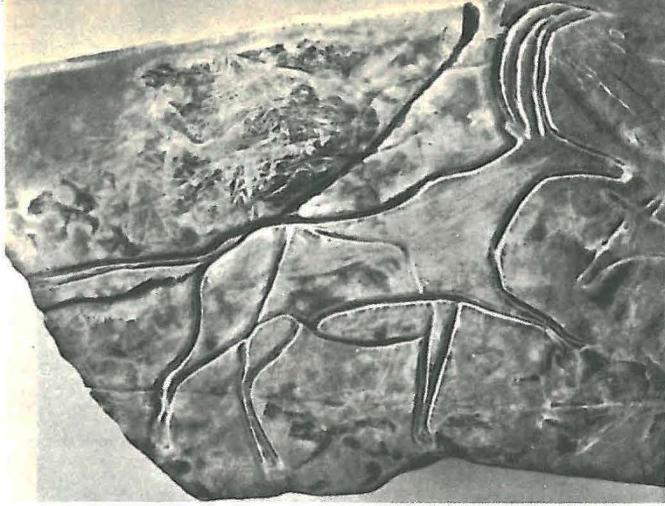
با اینهمه درسال ۴۰۰۰ پیش از میلاد، نسلهای این باشندگان آغازین درسرزمین «تازهٔ» مصر به‌گونه‌یی منظم کشت وکار می‌کردند. تا ۳۵۰۰پیش از میلاد، آنان حکومتهایی ابتدایی بر پا داشته بودند. تا ۳۲۰۰، یگانگی مصر علیا و سفلی‌رخ‌نمود و تمدن شهری درخشانی‌آغاز به‌پیدایی کرد. همهٔ شالوده‌های مصر فرعونی، خواه مادی و خواه معنوی، اینک تقریباً پدید آمده بودند؛ و چندی پس از ۲۶۰۰، فرعون خئوپس[۳۳] (خوفو) توانست کارساختن هرم بزرگ درجیزه[۳۴]، ۷۵۶ «پا»[۳۵]ی مربع در پایه، و یکی از بزرگترین بناهایی‌راکه‌تاکنون جهان به‌خود دیده است، سامان دهد. از روزگار استرالوپیته‌کوس افریکانوس با ابزارهای آغازینش تا انسان دورهٔ نوسنگی با کشتکاریش، بیش از دومیلیون



نقاشی بوشمن، یک‌شکارگر باتیرو کمانش، از رودزیا.

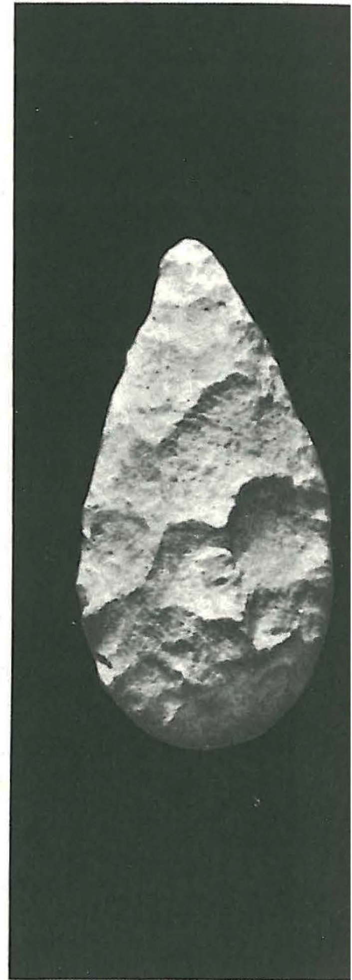


سه گاو نر کودو (Kudu) از نقاشی خرسنگی رودزیا.



بالا و پایین: کنده کاریهای خرسنگی دوران سنگ، در ۱۹۵۴ در «این‌ستان» (In Settane) در تاسیلی‌ناجر کشف شد، نشانگر یك گاونر و یك زرافه است.
(قطعه‌های ماسه‌سنگ، $۳۱\frac{۱}{۲} \times ۱۵\frac{۱}{۴}$ اینچ، و $۲۰\frac{۱}{۲} \times ۱۹\frac{۳}{۴}$ اینچ).





مشته سنگی آشلئن (Acheulian) به‌درازای حدود ده‌اینچ، از ایسیمیلا کورونگو (Isimila Korongo) در تانگانیکا.



نیجر، بزرگترین رود افریقای باختری، همچنانکه در علفزاران سودان باختری، نزدیك تمبوکتو جریان دارد.

سال فاصله نیست؛ با این حال، کشاورزان نخستینی که در کنارهٔ رود نیل اقامت گزیده بودند را زمانی بیشتر از دوهزارسال، از سازندگان محاسبه‌گر دقیق بناهای مصر جدا نمی‌کند.

همین روند، البته بانتایجی که در قیاس بانتایج این روند درکناره‌های بی‌همتا و بارآورنیل، کمتر تکان دهنده بود، درجاهای دیگر نیز دیده می‌شد. مسکونی‌شدن افریقا با بیشترنیاکان ساکنین تازه‌اش، از جنوب دور تا دوردست شمال، کم و بیش تا ۲۰۰۰ سال پیش به‌انجام رسید. دربارهٔ اینکه این جریان چگونه رخ داد، و اینکه چگونه بازگرفت میان تکامل زیستی و دگرگونی فرهنگی، این رخداد را ممکن گرداند، صحرای سبز وسودان مرحلهٔ ماکالین معتدل(تقریباً ۵۵۰۰ــ۲۵۰۰ پیش‌ازمیلاد) برای چنین آغازی مکان یاری دهنده‌یی است. دو دلیل برای یاری دهندگی آن وجود دارد. نخست آنکه صحرای سبز و سودان ظاهراً نخستین ناحیهٔ افریقایی بیرون از مرزهای نیل؛ یعنی جایی که کشاورزی آغازین به‌هرگونه و میزان به‌عمل در می‌آمد، بودند. دوم آنکه احتمال می‌رود از این ناحیهٔ سبز هر چند خشک بود که، بسیاری از فنهای کشاورزی به‌جنوب برده شدند، تا مردمان بقیهٔ این قاره پذیرای‌شان‌گردند.

مصر، در این جنبه و جنبه های دیگر، همچون مورد ویژه‌یی‌برجای می‌ماند. این، تا اندازه‌یی به‌سبب همجواریش با فرهنگهای کشاورزی کهن‌تر در خاور نزدیک، و بیشتر به‌سبب سود بردن بی‌همتایش از طغیانهای نیل بود. با این حال، از دیدگاه تاریخی توسعهٔ افریقایی، مصر به‌روشنی از آن ناحیهٔ صحرایی‌ـ سودانی مرحلهٔ ماکالین است. کشاورزان شناخته شدهٔ آغازینش، آنانی که به فرهنگ تاسین[36] تعلق دارند، همسایگان نزدیک نیل وسطی بودند، در حالی که فرهنگ کشاورزی بعدی، بدرین[37]، بی‌تردید چنین می‌نماید که، شامل مردمی بوده که، ازباختر یاجنوب‌باختری به‌ناحیهٔ نیل آمده بودند. «مسکونی شدن مصر پیش از دوران فراعنه» به‌نقل دوباره از فرمن، «به‌طور عمده باید نتیجهٔ خشکی صحرا باشد.» یعنی مصریان باستان به‌ناحیهٔ مصری معین یا خاور نزدیک تعلق نداشتند، بلکه به‌اجتماع بزرگ مردمانی تعلق داشتند که میان نیل و اقیانوس اطلس می‌زیستند، و در «فرهنگ صحرایی‌ـسودانی»ی رایج انباز بودند، و از همان سرچشمهٔ بزرگ کسب‌نیرو می‌کردند؛ حتی هرچند، همچنانکه زمان سپری

می‌شد، آنان نیز شماری از خانه بدوشان خاور نزدیک را جذب کردند. هنگامی که اندکی پس از ۴۵۰ پیش از میلاد، هرودوت[38] در مصر سفر می‌کرد، این موضوع را به‌روشنی دید، زیرا او در این نتیجه‌گیری که سرچشمه‌های فرهنگی مصر در افریقای قاره‌یی قرار داشت، دشواریی نداشت. در بارهٔ سنت ختنه، برای نمونه، یادآور شد که «از میان مصریان واتیوپیاییان [منظورش از این واژه مردمانی هستند که، ما آنان‌را افریقایی می‌نامیم] میل ندارم بگویم کدام‌یک این سنت را از دیگری آموخته‌است...» که بیان تقریباً امروزینی از موضوع است. در مورداجتماع باستانی فرهنگهای میان اطلس ونیل، کسی ممکن است برای پی‌گیری وحدتهای بسیار مبهم ولی دیرپای اندیشه و نگرش در میان‌افریقاییان که‌اکنون بسیار دور از هم وگویی در جدایی کامل از یکدیگر بسر می‌برند، لایه‌های زمین را بکاود. از این قرار، این انتقال سادهٔ عقاید فرهنگی نبود، بلکه انتقال عقاید فرهنگی آغازین‌تری از اجتماع صحرایی‌ـسودانی بود که، احتمالا تبیین کنندهٔ این است که چرا قوچ واژدرمار باید نمادهای مذهب در سراسر صحرا و آن‌سوی آن باشند، یا اینکه، چرا بسیاری از نگرشهای اجتماعی و نهادهای وابسته باید در میان افریقاییانی که جدایی پردامنه‌یی از یکدیگر دارند، یکسان باشد.

به‌اندازهٔ کافی این حقیقت دارد که، «صحراییان» درهٔ‌نیل به گونه‌یی، کشاورزی را زودتر از همسایگان باختری خویش که شاید پیشرفتهای فنی همسایگان خاورنزدیک‌شان را به‌همان خوبی اختراع روشهای خود به‌کار گرفته بودند، توسعه دادند. بازگرفت در دشتهای دورصحرا باآهنگی کندتر درکار بود. با این حال، تفاوت، چندان چشمگیر نبود. به‌تازگی ما با روش کربن-۱۴ (این ایزوتوپ کربن به‌درجهٔ درخورسنجشی رادیو اکتیویته از دست می‌دهد، واز این رو تعیین عمر مواد باستانی‌یی که این کربن در آن وجود دارد را، تا اندازهٔ بسیار درخور اعتمادی امکانپذیر می‌سازد.) برای مکانی کاملا متعلق به‌دورهٔ نوسنگی درصحرای مرکزی —آن بخش از منی‌یت[39] که اینک در جنوب دور الجزایر[40] است —به‌تاریخ ۳۴۵۰ پیش از میلاد، با چشمپوشی ۱۵۰ سال پس و پیش، دست یافته‌ایم؛ و تاریخهای آغازین‌تری نیز امکان به‌پیدایی آمدنشان هست. به‌هرحال، باید بگویم که، تاریخهای دیگری ازکربن-۱۴ در مورد کشاورزی صحرا به‌دست آمده‌اند که حدود ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد را نشان

می‌دهند. آنها دلالت بر جمعیتهای نسبتاً بزرگی دارند که در صحرا و به‌شیوهٔ زندگی نوسنگی می‌زیسته‌اند. این مردمان بر سنگها به‌زیبایی کنده‌کاری کرده و آنها را رنگ‌آمیزی می‌کردند. و بر این سنگها نگارخانه‌های بزرگی با تصاویری ازخودشان، خدایان‌شان، رمه‌هاشان و شکاری که می‌شناختند، برجای‌گذارده‌اند.

بنابراین، در این دوره، مردم بسیاری در این ناحیهٔ‌گسترده بودند که، از نمونهٔ جنس تبارهای بومی افریقای قاره‌یی، افریقای شمالی و درهٔ نیل بودند، و بی‌تردید در فرهنگ معنوی و مادی پیوند نزدیکی داشتند. اما آنان درسرزمینی که برایشان آینده‌یی نداشت، می‌زیستند. روزگاری حتی پیشتر از ۲۵۰۰ پیش از میلاد، صحرا، رفته رفته بارندگی، رودها وچرامهای سرسبز، و ظرفیت‌نگاهداری جمعیتهای ثابت و بزرگ را از دست داد. این، سبب حرکت پیوستهٔ مردم صحرا به‌سوی سرزمینهای مجاور مناسب‌تر شد. مهاجرینی که به‌سوی شمال و به بیرون از صحرا روان شدند، با جمعیتهایی ازگونهٔ مدیترانه‌یی درهم آمیختند، که اینان خود پدیدآمدهٔ آمیزش دراز مدتی میان تازه‌آمدگان مدیترانه‌یی و بومیان آترین بودند، و اینان نیز، پیشتر در سرزمینهای افریقای شمالی می‌زیستند؛ و پس از ۲۰۰۰ پیش از میلاد، گروه نیرومند مردمانی که ما آنان را بربر[41] —اصطلاحی که به‌طور صحیح تنها برای زبانهایی که به‌آن تکلم می‌کنند به‌کار می‌رود، و نه برای هرنوع ویژگی جسمی— می‌نامیم، پدید آمدند. این بربرها که کاملا در ناحیهٔ ساحلی افریقای شمالی، میان کوهستانهای مراکش[42] و جنوب دور درکناره‌های صحرا ماندگار شدند، با همسایگان دوران مفرغ در اسپانیا ارتباط برقرارکردند؛ ازسویی با این ارتباط، آنان نیز به‌دوران مفرغ خود گام نهادند. تا سدهٔ سیزدهم، و نه زودتر، فرمانروایان مصری ناگزیر به‌رویارویی با هجوم بربرهای لیبی[43] که با شمشیرها و نیزه‌های مفرغی و حتی زره نیز مجهز بودند، می‌شوند. این افریقاییان شمالی، در سوارکاری و به‌کارگرفتن ارابهٔ جنگی وهمچنین، احتمالا، گاری ویژهٔ حمل کالا، مهارت داشتند. هنوز نمی‌دانیم آنان چه زمانی آغاز به‌داد وستد در سراسر صحرا کردند، اما شواهد در دست، بازگویندهٔ اینند که ارابه‌های بربری با اسبها یا خرانی کشیده می‌شدند که صحرا را با ردهای نشان‌گذاری شدهٔ بسیاری، از مراکش تا رود سنگال[44] و آن سوی آن، و از تونس درصحرای مرکزی تا آبهای وسطی نیجر، تا حدود ۵۰۰ پیش

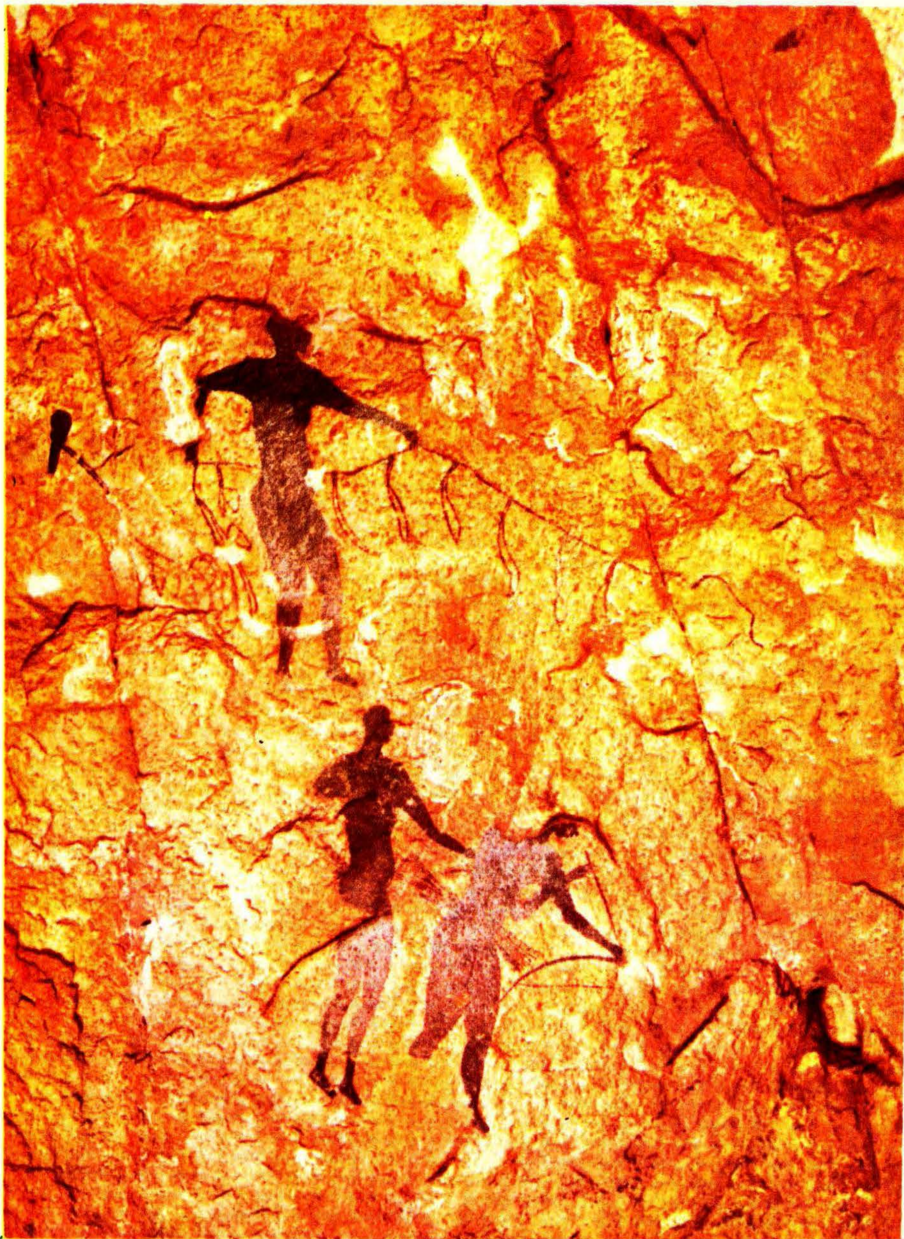
از میلاد، می‌پیمودند.

آن صحراییانی که به‌سوی شرق و سرزمینهای بارآور نیل کشیده شدند، با پایداری مردانهٔ مصریان رویاروی آمدند. دست کم‌دوتن از فرعون‌های دودمان نوزدهم (تقریباً ۱۱۹٤ ــ۱۳۰۸) ــباید موارد آغازین‌تر بسیاری نیز وجود داشته باشد ــناگزیر از برخورد با تهدید هجوم صحراییان بودند دومین اینان، مرنپتاح[٤٥] (۱۲۱٤ ــ۱۲۲٤)، ناچار به‌رویارویی با ائتلاف منظم میان بسیاری از بربرها و پنج‌گروه از «مردمان دریا» بود، مردمان دریا آنچنان‌که از نام‌شان آکاواشا[٤٦] برمی‌آید، برخی از آخاییان[٤٧] را که بر یونان‌موکنایی[٤٨] حکم می‌راندند شامل می‌شدند. در نبردی بزرگ در پی-یر[٤٩]، جایی که در دلتای نیل یانزدیک آن قرار دارد، ارتش مرنپتاح ۶۰۰۰ لیبیایی، و نیز یاران‌شان را به‌قتل رساند، و ۹۰۰۰ نفر را به‌اسیری‌گرفت. حتی اگر سنگ‌نبشته مبالغه کند، آن درگیری کاملا در یادماندنی بود. در پس سیمای آن نبرد، فشارهای به‌جنبش درآورندهٔ سرزمینی خشک پنهان است. دگرباره در یکی از سنگ‌نبشته‌های مرنپتاح آمده است که، او به‌بربرهای مهاجم به‌سبب آمدن به‌مصر «در جستجوی غذا برای شکم‌هاشان» دشنام می‌دهد. هجومها، همچنانکه مصر رو به‌ناتوانی می‌رفت، ادامه داشت. پس از ۹۵۰ پیش از میلاد، سلسله‌یی از شاهزادگانی لیبیایی به‌اندازه‌یی نیرومند شدند که، فرمانروایی‌شان را بر مصر علیا، نزدیک به‌دویست سال تحمیل کردند.

سومین جریان پراکندگی نیز رخ نمود. صحراییان دیگر، به‌سوی جنوب، به‌دل قاره روان‌گشتند و با مردمانی که درآنجا یافتند، درآمیختند. فرهنگهای دامپروری در فلات اتیوپی[٥٠] و در افریقای شرقی پدیدار شدند. کناره‌های سودانی صحرای جنوب باختری آغاز به‌حمایت از نوعی زندگی نوسنگی کرد که، از جهات بسیاری تجربه و اختراعی محلی بود. در افریقای باختری محصولات تازه‌یی کشت شدند، احتمالا زرت خوشه‌یی[٥١] و برنج، همراه با شماری محصولات دیگر چون سیب‌زمینیها و خربزه‌های «گینه»[٥٢]یی. در همان‌حال، در اتیوپی آغاز به‌رویاندن گونهٔ آغازین غلات که الیوزین *Eleusine* نام داشت، کردند. اندک اندک روشهای تازهٔ کشت‌وزرع به‌سوی جنوب، به‌حاشیهٔ جنگلهای انبوه و پرباران گرمسیری حرکت آغاز کردند؛ اما در اینجا درنگی پیش آمد. کشاورزی



«سرزمینی که از دوسو درسایه قرار گرفته، درپس رودهای اتیوپی...»



هنرهای خرسنگی افریقاکه، از زمره با ارزش‌ترین نمونه‌های نوع خود در جهان‌هستند، گواهی بـرسده‌های کند آهنگ امـا بارور رشد دوران سنگ‌اند. این هنرها تقریباً در تمام نواحی افریقا یافت می‌شوند، اما صحرا که زمانی‌سبزوخرم‌بود، ازهر بخش‌دیگر افریقانقاشی و حکاکی بیشتری دارد. شماری از مـردمان دوران سنگ باقـی مانده، چون بـوشمن‌های افریقای جنوبی، تا روزگاران اخیر برخرسنگ نقاشی می‌کشیدند. این‌نقاشی، که‌شکارگران و مردی‌که تور سی‌گسترانده را نشان می‌دهد، از آن‌کوههای «تاسیلی نـاجر» در صحرای مرکزی است.



نقاشی برخرسنگ ازتاسیلی ناجر.
هرودوت بازمی گوید که، این لیبیاییان بودندکه به‌یونانیان آموختندتاچهاراسب رابه‌ارابه‌یی یراق کنند. اما چه کسانی به‌لیبیاییان آموختند تا ارابه‌یی را نقاشی کنندکه بااسبهایی، در «تاخت پران» که باهنریونانی پیوند دارد، درحرکت باشد؟

نقاشی برخرسنگ از «اوران». اسبهای «بربری»یی چون اینها درروزگاران باستان به‌زیبایی و نیرومندی مشهوربودند. احتمالاً این اسبها ازاسبهایی زاده شده‌بودندکه، نخست‌بار به‌وسیله آسیاییان در هزارهٔ دوم پیش ازمیلاد به‌مصرآورده شدند.





نقاشی خرسنگی رمه، در رودزیای باختری.

نقاشی یک صورتک در تاسیلی‌ناجر.

منظم در سرزمین جنگلی، تنها در آیندهٔ دوری پدیدار شد، شاید کمی پیشتر از ۵۰۰ پیش از میلاد؛ دریافتن چگونگی علت آن دشوار نیست. با وفور و تنوع میوه و سبزیهای خوراکی در سرزمینهای جنگلی، شکارگران وگردآورندگان خوراک می‌توانستند هنوز به‌خوبی کشاورزان دورهٔ نوسنگی، و با دردسری کمتر، بی‌آنکه خوراکشان را برویانند، زندگی کنند. برای آنان، انگیزهٔ اندکی برای افزودن به‌فراوانی طبیعت وجود داشت. و تا هنگامی که جمعیتها گسترش بیشتری نیافتند، چنین وضع آسوده‌یی دگرگونی نیافت.

در آغاز حدود ۵۰۰ پیش از میلاد یا کمی پس از آن، هرچند که به‌دلایلی هنوز روشن نیست، این گسترش، میان مردمی که مدت زمان درازی مستقر شده بودند، بزودی با پیشرفت دیگری که اهمیت قاطعی داشت، پیوند یافت؛ و این پیشرفت، جایگزینی تدریجی آهن به‌جای سنگ برای ساختن سلاحها و ابزارهای ضروری بود. با پیدایی آهن، همهٔ چشم‌انداز دیگرگون شد. نیزه‌های نوک‌آهنی، تسلیحاتی بودند که می‌توانستند گروههای کوچک مردم خانه‌بدوش را به‌سرزمینی ناشناخته ببرند که، هرگز پیش از آن جرأت یا توجهی برای ورود به‌آن نداشتند. کج‌بیلهای نوک آهنی، پیشرفت بزرگی بودند برای کشاورزانی که، از ابزارهای سنگی سود می‌جستند و در سرزمینهایی می‌زیستند که در آنها مگس تسه تسه —گویا در بیشتر ناحیه‌های جنوب مرکزی افریقا از آغازین‌ترین روزگاران پیدایش انسان وجود داشت— به‌کارگرفتن جانوران بارکش را مانع می‌شد. تبرهای نعلی شکل آهنی می‌توانستند بر سرزمین جنگلی چنان چیره شوند که هرگز از عهدهٔ ابزارهای سنگی برنمی‌آمد. باگسترش کاربرد آهن، مردمان نیز پراکنده شدند، و جمعیتها رشد یافتند. ابزارهای آهنین آغازین که اوجشان دوهزار سال پیش بود، شالودهٔ افریقایی که امروز می‌شناسیم را، پی‌افکندند.

پیدایی ابزارهای آهنین، و پدیده‌های همپای آن، کشاورزی آغازین و رشد جمعیت در سراسر بیشتر بخشهای افریقا، واقع در جنوب صحرا، در زمانهای گوناگون و در ناحیه‌های گوناگون آغاز شدند. در شمال صحرا، همچنان که خواهیم دید کاربرد آهن در درهٔ نیل پس از حدود ۵۰۰ پیش از میلاد، همه‌گیر شد. و ابزارهای آهنی به‌گونهٔ کاملاً گسترده‌یی در سرزمینهای بربر، در کوش[۵۳] واقع در نیل وسطی و دولت بالندهٔ اکسوم[۵۴] در شمال شرقی اتیوپی به‌کار می‌رفتند. تا سال ۲۰۰

پیش از میلاد، یا احتمالاً کمی پیشتر، فلز یابندگان مروئی[۵۵] در نیل وسطی، صنعت دستی عظیمی از آهن پدیدآورده بودند، و باید تولیدات خود را به‌گونه‌یی گسترده و به‌دوردستان صادرکرده باشند. پیش از این زمان، بی‌تردید، اشیاء مفرغی و آهنی از سرزمینهای بیابانی گذرکرده و به‌کشورهای سرسبز جنوب صحرا رفته‌اند: ارابه‌ها وگاریهای بازرگانان، یعنی وسایلی ارتباطی که بی‌هیچ تردیدی بیانگر کشف اتفاقی اشیاء فلزی مصری فراعنه در جنوب صحرا هستند، اشیاء را به‌آنجا برده‌اند. اما چنین می‌نماید که توسعهٔ واقعی صنایع استخراج وگداختن آهن در جنوب صحرا، تا پیش از ۳۰۰ پیش از میلاد رخ نداده باشد. در این مورد، به هرحال، وجود صنعت کاربرد آهن در پهنهٔ کاملاً گسترده‌یی از ناحیهٔ محل تلاقی رودهای نیجر و بنو[۵۶] درشمال مرکزی نیجریه[۵۷]، به‌وسیلهٔ برخی شواهد باستان‌شناسانه به‌روشنی آشکارگردیده است.

این نخستین شیوهٔ شناخته‌شدهٔ کاربرد آهن در افریقای غربی، فرهنگ نک[۵۸] نام‌گرفته است. و این، نام دهکده‌یی است که مصنوعهایش، که بیشتر طرحهایی بر سفالینه‌اند، نخست‌بار باکاوش اخیر معدن قلع درگذر دههٔ ۱۹۳۰ باز یافته شدند. این طرحها به‌سبب کیفیت هنری ارزشمندشان درخور توجه‌اند، و چنان با یکدیگر درآمیخته‌اند که‌گویی با ظرافت سبکی که برای زمان ساخته شدن‌شان فوق‌العاده می‌نماید، حساسیتی نادر به‌منش و سیماهای انسانی را نشان می‌دهند، هرچند که از دیدگاه تاریخی، فرهنگ «نک» به‌خاطر شواهد روشن انتقالی بودنش میان فرهنگ‌گردآورندگان خوراک دوران سنگ و فرهنگ کشتکاران، پربارتر بوده است. چنانکه تاریخ‌گذاری کربن-۱۴ نشان می‌دهد، گمان می‌رود که این شیوهٔ کاربرد آهن میان ۹۰۰ پیش از میلاد و ۲۰۰ میلادی رواج داشته است. به‌یقین، تاریخ نخست برای دست‌یافتن به‌شیوهٔ کاربرد آهن، بیش از اندازه زود است و شاید هم برای رویاندن خوراک؛ و با کمی جرأت می‌توان‌گفت که دست یافتن به‌شیوهٔ کاربرد آهن ممکن است اندکی پس‌از ۳۰۰ پیش از میلاد روی داده باشد، شاید با رواج از طریق بازرگانان فلز مروی در نیل وسطی یا دولتهای بربری افریقای شمالی، هر چند که شاید هم، البته، به‌وسیلهٔ اختراع محلی نیز روی داده باشد.

خواه به‌وسیلهٔ همان روند رواج، خواه به‌وسیلهٔ اختراع محلی، و احتمال

بیشتر می‌رود که به‌وسیلهٔ تلفیقی از این دو، دانش چگونگی به‌دست آوردن آهن و به‌کاربردن آن با شتابی حیرت‌انگیز به‌سوی افریقای جنوبی به‌حرکت درآمد. این دانش، بی‌تردید میان مردمان سرزمین جلگه‌یی جنوب مرکزی، شمال و جنوب زامبزی[59]، تا سال ۲۰۰ یا ۳۰۰ پس از میلاد و احتمالاً پیش از آن، پدیدار شد. پهنه‌های بزرگی از افریقای قاره‌یی اینک به‌دوران آهن خود گام نهاده بودند. این پیشرفتی است که بالاتر از همه، به‌گونهٔ نزدیکی با رشد نسبتاً سریع جمعیت، و بویژه باگسترش خانوادهٔ بزرگ مردمانی که زبان‌شان بانتو[60] بود و اینک در بیشتر بخشهای افریقای جنوبی صحرا ساکن‌اند، سخت وابسته بود.

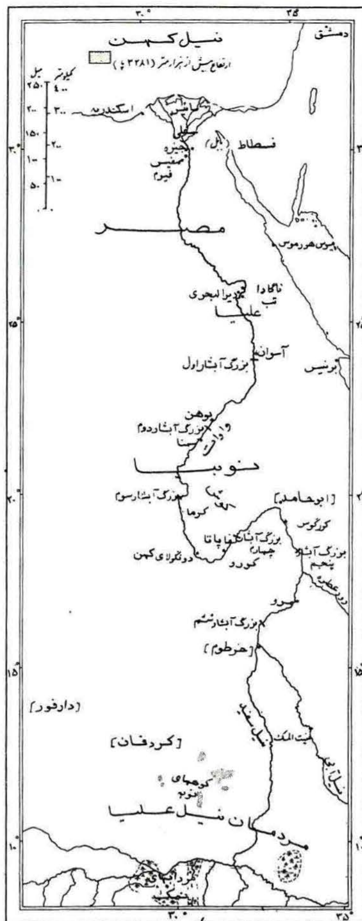
عقاید در بارهٔ تبیین کامل این «گسترش بانتو» گوناگون است. زبان‌شناسان به‌تازگی در بازسازی اور-بانتو *Ur-Bantu* ریشهٔ زبان بانتو که ممکن است در مورد هند و اروپا، با ریشهٔ زبان هند-اروپایی قیاس شود، پیشرفتهایی کرده‌اند. اینگونه می‌نماید که، برخی از شاخه‌های زبان بانتو، دست‌کم به شکلهای نخستین، زمانی پیش از ازدیاد جمعیت که در پی اختراع سلاحها و ابزارهای آهنی آمد، باید هستی یافته باشند. روند آغازین رواج بانتو، به‌بیانی دیگر، باید درگذر آخرین مرحلهٔ شکار وگردآوری خوراک در واپسین دوره از دوران سنگ رخ نموده باشد؛ و این، البته، در مورد شرایط شکار وگردآوری خوراک به‌وسیلهٔ جمعیتهای نسبتاً کوچکی که درگسترهٔ پهناوری از یک شبه قاره پراکنده بودند، درست است.

اما، هرچند امکان داردگروههایی از مردمی که به‌زبانهایی مشتق از «بانتوی اصلی» صحبت می‌کردند، خود را درگذر اواخر دوران سنگ‌در قلمروهای بسیاری مستقرساخته باشند، بااین‌حال‌گویا به‌یقین شمارشان اندک بود. دو عامل تازه به‌آنان یارای تکثیر یافتن وشاخه شاخه‌شدن داد. نخست، چیرگی بهتر برمحیط بود که باکاربرد آهن میسر شد. دوم، آمدن دریانوردان اندونزی[61] به‌سواحل شرقی افریقا بود، که با خود دست‌کم یک محصول تازهٔ بسیار پر ارزش همراه آوردند. این محصول، موزی‌بود که ازموزهای افریقا بهتر بود. موزآسیایی درافریقا ریشه گرفت و در این سرزمین به‌شتاب پراکنده گشته، و بر موجودی خوراک آماده بسیار افزود.

این اندونزییانی که از راه هند جنوبی آمدند، بودند که، جزیرهٔ افریقای

شرقی ماداگاسکار[62] را درگذر نخستین سده‌های دورهٔ مسیحی، مستعمرهٔ خویش ساختند. به‌کارگرفتن آهن، که پس از ۳۰۰ پیش‌از میلاد به‌اندونزی رسیده‌بود، بی‌تردید همان تأثیرگسترده‌یی را که در افریقاگذارده بود، در اینجا نیز بر جای گذارد؛ شاید بتوان آغاز جریان حکمرانی هندوان در سدهٔ دوم میلادی را به‌عنوان تاریخ حرکت بسیاری از برون‌کوچان تعیین کرد. آنان با شتاب در طول ساحل قاره جذب شدند؛ جایی‌که نشانهایی از حضورشان را به‌شکل قایقهای قدیمی بی‌بادبانی که پاروگیرشان بست داشت، و نیز دیگر وسایل برجای‌نهاده‌اند. آنان در ماداگاسکار کاملا مستقر گردیدند و تبارآغازینی شدند که بیشتر مردم مالاگاسی[63] امروزین، از آن اشتقاق یافتند. دیدگاهی نو، حتی بر آن است که امکان دارد، به‌داوری حرکت محصولات غذایی غیر افریقایی، آنان دماغهٔ امید نیک[64] را دور زده و به‌ساحل افریقای باختری رسیده باشند.

تا حدود ۸۰۰ پس از میلاد، با این رخدادها، تصویر جمعیت سخت دگرگون شد. همهٔ افریقای قاره‌یی به‌دوران آهن باروری‌گام نهاد، بجز ناحیه‌های اندکی در مرکز و جنوب، جایی‌که بوشمن‌ها و همانندان‌شان نوعی زندگی میانه سنگی، شکار وگردآوری خوراک، نقاشی و نقر برخرسنگ راسپری‌می‌کردند. در حالی‌که مردمان بانتو زبان دوران‌آهن، هرگز چنین کاری را انجام نمی‌دادند، یا بندرت انجام می‌دادند: شیوه‌یی از زندگی‌که در بخشهای دورافتادهٔ کالاهاری[65] و میان برخی از «پیگمه»[66] های سرزمین جنگلی کنگو جریان داشته، و تا امروز نیز دگرگونی اندکی یافته است. در مکانهای دیگر، شمار جمعیتها فزونی بسیار یافت، آنان کاربرد آهن و فن‌شناسی کشاورزی‌شان را توسعه دادند، ادیان ویژه‌شان را پدید آوردند، و به‌بنا کردن شکلهای تازه‌یی‌ازسازماندهی سیاسی و اجتماعی دست یازیدندکه، از دولتهای نیرومندی چون «غنا»[67]ی کهن‌گرفته تا نظامهای پیچیدهٔ مردم‌سالاری قبیله‌یی، میان شمار بسیاری از مردمان‌گوناگون گسترش داشت، و نیز پایه‌های رشد تمدن‌شان تا روزگاران اخیر را پی‌افکندند. از اوایل دوران آهن تا دورهٔ استعماری سدهٔ نوزده، جریان پیشرفت افریقای‌قاره‌یی با اندک استثناهایی، یکنواخت و پیوسته برجای می‌ماند. این پیشرفت بی‌آنکه به‌وسیلهٔ هر مداخلهٔ بیرونی بزرگی‌درگذر ده سده و بیش‌باز ماند، در حالی‌که در شکل تنوع بسیار داشت، و بارها و بارها در تثبیت خود و چیرگی بریک محیط





رودهای کم آب شدهٔ سودان باختری: بستر خشک Hadejia نزدیک کانو درنیجریه شمالی.

دشوار وگهگاه خشن پیروز بود، فصل ویژه و همچنین نسبتاً یگانه‌یی را درتاریخ انسان پیش می‌کشد.

در بازگفتن سرگذشت این سده‌ها، تا حدی لازم است، بیابان صحرا رابه‌عنوان خط تقسیم در نظر آوریم. زیرا هرچند حقیقت دارد که، در زمانهای تاریخی، صحرا هرگز حد فاصلی کامل نبود، اما نسبتاً منطقهٔ بیشتر به‌کارآمدهٔ ارتباطی متقابل بود. این واقعیت بر جا مانده است که، مردمان شمال آن —که پیش از این از همانندان‌شان تفکیک شدند [افریقاییان دورهٔ میانه‌سنگی] —با اینهمه، جدا از مردمان جنوبش پیشرفت کردند؛ و، به همان‌اندازه که به‌گونه‌یی جداگانه پیشرفت کردند، چگونگی پیشرفت‌شان نیز با یکدیگر تفاوت داشت. همواره، آمد و شد بسیاری میان‌شان بود. مهاجران بسیار و تأثیرهای ویژهٔ بسیاری در گذر روزگاران وسطی درگشت و گذار بودند. با این حال از آغاز نوسنگی در درهٔ نیل و شمال، جدایی مشخصی وجود داشت، و این جدایی، با سپری‌گشتن زمان، افزایش یافت. هنگامی که مردمان شمال به‌عنوان بخشی از همهٔ ترکیب فرهنگهای نیل کنار مدیترانهٔ شرقی پیشرفت می‌کردند، مردمان جنوب رفته رفته برای حل دشواریهای فزاینده‌شان به‌حال خود واگذاشته می‌شدند. پیش‌از بازگشت به‌موفقیتهای دوران آهن قاره، اینک جای آنست که به‌دیده داشته باشیم، بر مردمانی که درکنارهٔ شمالی صحرای بزرگ می‌زیستند، چه‌گذشته است.

۱. hominidae: تیره‌یی که شامل انسانهای منقرض‌شده و انسانهای کنونی است. —م.
۲. homo sapiens: «هوموساپینس»(انسان اندیشه‌ورز)، انسان کنونی که سنگوارهٔ آن نخست‌بار از واپسین لایهٔ پله‌ایستوسن بالایی متعلق به‌حدود ۳۵,۰۰۰ سال پیش از میلاد، یا کمی زودتر پیدا شد. کهن‌ترین صنایع سنگ چخماقی مربوط به «هوموساپینس» در بخش اروپا-آسیا، بیشتر ابزار ورقه‌یی پارینه‌سنگی بالایی و نوعی قلم‌حکاکی است. انسان کنونی، جایگزین (تکامل‌یافتهٔ) انسان نئاندرتال شد، و فن‌شناسی پارینه‌سنگی بالایی تازه، جایگزین فن‌شناسی دورهٔ موسترین گشت.
هنوز مشکل منشأ «هوموساپینس» وخویشاوندی آن با انسان نئاندرتال حل نشده است. برخی از دانشمندان براین باورند که نسلی از انسان نئاندرتال به انسان کنونی تکامل یافت؛ نظر آنان با تأکید عناصر معین استمرار میان موسترین و آثار سنگ چخماقی لایه‌های پارینه سنگی بالایی، تأیید می‌شود. دیگر پژوهشگران برآنند که منشأ «هوموساپینس» جایی بیرون ازاروپا (ناحیهٔ دقیق هنوز روشن نیست، هرچند گمان می‌رود که جنوب غربی آسیا باشد) بوده، و از آنجا «هوموساپینس» به‌سوی باختر رهسپار شد تا انسان نئاندرتال را از میان بردارد و صنایع سنگ چخماقی پیش‌گفته را عرضه کند. این نظریه زمانی تصدیق شده می‌نمود که جمعیت دورگه‌یی از «ساپینس - نئاندرتال» در غارهای مونت‌کارمل متعلق به‌مرحلهٔ موسترین پیدا گشته بود. اما کاوشهای تازه‌تر، این تعبیر ازبقایای کارمل را بی‌اعتبار می‌سازند. مادهٔ اسکلتی این دورهٔ انتقالی چنان اندک است که در حال حاضر، پرسش، باید همچنان برجای بماند. —م.
۳. Sahara: بیابانها و واحه‌های پهناور در شمال افریقا که درحدود ۳,۵۰۰,۰۰۰ میل مربع مساحت دارد. —م.
۴. Bobo Dyulasso: از شهرهای کشور جمهوری ولتای علیا که در قلب افریقای غربی جای دارد. —م.
۵. Chaos: در برابر Cosmos (در اصل Kosmos) مادهٔ بی‌شکل آغازین و ازلی است که خدایان یا خدا، از آن، جهان را با نظم (Cosmos) ویژهٔ آن پدید آوردند. به‌بیانی فشرده، Chaos یعنی در هم ریختگی یا آشفتگی یا نابسامانی؛ و Cosmos یعنی نظم، هماهنگی، بسامانی، شکل‌گرفتگی، سامان‌یافتگی— یعنی «جهان» به‌اعتبار نظمی که در آن است. —م.
۶. Mungo Park: (۱۷۷۱—۱۸۰۶) مانگو پارک یکی از برجسته‌ترین پویندگان اروپایی افریقای غربی است. پیش از سفرش به‌نیجر، رودنیجر برای اروپاییان ناشناخته بود. برخی براین باور بودند که نیجر به‌سوی شرق روان است و به‌دریاچه‌یی در قلب افریقا می‌ریزد، و حتی برخی نیز می‌اندیشیدند که به‌سوی رود نیل روان است.

درسال ۱۷۹۵، پارک از رودگامبیا به‌سوی شرق سفر آغاز کرد، و پس از تاب‌آوردن در برابر سختیها، خطرها، و بیماریهای بسیار، به‌نیجر درحوالی سگو (Segu) رسید. مردم باسبارا او را یاری می‌کردند و پارک پیش از بازگشت به‌اروپا از طریق صحرا، درکنارهٔ رود نیجر به‌سفرش ادامه داد. در سال ۱۸۰۵، گروه بزرگی را از گامبیا به‌سوی نیجر به‌راه انداخت، اما پیش از رسیدنش به سگو بیشتر همراهانش مردند. پارک با قایقی بر رود نیجر سفر کرد، و ناگهان ناپدید شد. بعدها دریافتند که او به بوسا (Bussa) [که اینک نیجریه درآن قراردارد] رسید، ودرآنجا پس ازنبرد با مردم بوسی، در رودخانه غرق شد. پارک بیش از هزارمیل از نیجر را کشف کرده بود، اما دهانهٔ نیجر برای اروپاییان ناشناخته ماند، تا اینکه لندر (Lander) درسال ۱۸۳۱ آن را کشف کرد. —م.

۷. Niger: رود نیجر درکشور جمهوری نیجر، در مرکز افریقای غربی واقع است. —م.

8. Waterloo.

۹. Sudan: ناحیه‌یی‌در شمال افریقا و جنوب صحرای افریقا. حدود این ناحیه‌ی جغرافیائی نامشخص است، و معمولا آنرا شامل قسمتهای شمالی و مرکزی چاد، قسمتهای‌شمالی و مرکز جمهوری سودان (نوبه‌ی قدیم)، و اریتره (که اکنون قسمتی‌از خاک حبشه است) میشمارند. قسمت عمده‌ی آن بیابان و دشت و استپهای علفزار است. اقتصاد آن چوپانی، و مردمش عرب و سیاهان بومی‌اند، و مذهب اکثریت اسلام است. لفظ سودان بر تمام منطقه‌ی نیمکمایی که درسراسر افریقا از شرق به‌غرب ممتد است نیز اطلاق میشود؛ قسمتهائی از نیجریه، مالی، و موریتانیا در این منطقه واقع‌اند. [اما] جمهوری سودان (۲٫۵۰۵٫۸۰۰ کیلومترمربع مساحت؛ و جمعیت در حدود ۱۱٫۹۲۸٫۰۰۰)در شمال شرقی افریقا، کنار بحر احمر است؛ و پایتختش خرطوم نام دارد، و سابقاً دومینیون مشترک مصر و انگلستان بود، و سودان مصر و انگلیس نام داشت... دایرة‌المعارف فارسی.

10. Hamo Sassoon.

۱۱. Tanzania: جمهوری متحدهٔ تانزانیا ازکشوری که پیشترتانگانیکا نامیده می‌شد، و جزایر زنگبار و پمبا تشکیل شده است. جمعیت آن در سال ۱۹۷۲، حدود سیزده و نیم میلیون برآورد شده است. مساحت آن حدود ....،۹۴ کیلومترمربع و پایتخت آن دارالسلام‌است که، درسدهٔ نوزدهم به‌عنوان پایتخت استعماری آلمانی توسعه یافت، و اینک مرکزتجاری و مالی کشور است... نخستین مردمانی که درآنجا می‌زیستند، شکار- گرانی بودند که درگروههای کوچک زندگی می‌کردند. بیشتر مردمان پیشرفتهٔ گروه بانتو زبان احتمالا بیش از ...۱ سال‌پیش به‌پهنهٔ تانزانیا آمدند و همراه خود دانش فلزکاری و کشاورزی را آوردند که، توانایشان ساخت تا دشمنانشان را شکست داده و قرارگاههای دایمی برپا سازند... در ۱۸۸۴ آلمانیها آغاز به‌استقرار امپراتوری خود در افریقای خاوری کردند. آنان با سرکرده‌های محلی توافق کرده، پیمان بستند و کنترل پهنه‌ها را به‌زور به‌دست‌گرفتند. افریقاییان بسیاری دربرابر اروپاییان ایستادگی کردند. اما به‌خاطر سلاحهای تازهٔ استعمارگران شکست می‌خوردند... پس از شکست

آلمان در جنگ جهانی اول در ۱۹۱۸، مستعمرهٔ افریقای شرقی‌اش به‌وسیلهٔ قرارداد بین‌المللی تحت‌نظر انگلیسیان قرارگرفت...در ۱۹۵۴ وحدت ملی‌افریقایی تانگانیکا (TANU)شکل گرفت تا از نظرسیاسی برای حقوق افریقاییان، و به‌ویژه مردم سرزمین خود مبارزه کند. رهبر TANU جولیوس نیه‌رره بود، و TANU قدرتی اصلی شد که با شعار *Uhuru na Umoja* (آزادی و وحدت) خواستار استقلال ملی بود. در ۱۹۶۱ تانگانیکا مستقل گشت، و نیه‌رره رئیس جمهور شد. دولت نیز در ۱۹۶۴ جمهوری گردید، و در ۱۹۶۴ با زنگبار به‌هم پیوست تا جمهوری متحد تانزانیا را شکل بخشند... نیه‌رره از رهبرانی است که هواخواه حکومت اکثریت و استقلال دیگربخشهای افریقا است. —م.

۱۲. Engaruka یا Encaruka: از شهرهای تانزانیا، که بازمانده‌های جامعه‌های متمدن آغازین تانزانیا درآنجا پیدا شده است. —م.

۱۳. Aurignacian: (اورینیاکی) صنعتی سنگ چخماقی از گونهٔ لایهٔ بالایی پارینه‌سنگی. در فرانسه، میان شاتل پرونین (Châtel Perronian) وگراوتین (Gravettian)طبقه‌بندی شده است، اما صنایع‌گونه اورینیاکی در شرق بالکان، فلسطین، ایران و افغانستان پیداگشته است. استخوانی نوک‌تیز با پایه‌های شکاف‌دار، از موارد تشخیص دیرینه‌ترین روزگاران اورینیاکی است؛ و در غرب، این دورهٔ نخستین هنر غار است. در Abri Pataud با تاریخی که از آزمایش رادیوکربن به دست آمده، دورهٔ اورینیاکی به‌بیش از ۳۱۰۰۰ سال پیش باز می‌گردد. اما چنین به‌نظر می‌آید که این دوره در اروپای مرکزی (۱۹۰۰ ∓ ۴۲٫۳۵۰) در غار ایستالوسکو (Istàllosskö در مجارستان) پیشتر آغاز شده باشد. —م.

۱۴. Kenya: مساحت کشور کنیا حدود ۵۸۳٫۰۰۰ کیلومترمربع است و جمعیت آن در ۱۹۷۲، دوازده میلیون‌نفر بود. بلندترین نقطهٔ آن کوه کنیا است و پهنه‌های مرتفعش با درهٔ نشتی باختری که در آن دریاچه‌های نی‌واشا (Naivasha) و ناکورو (Nakuru) قرار دارند، به‌دوبخش تقسیم شده است... اقتصاد کنیا بیشتر کشاورزی است و با ارزش‌ترین صادرات آن قهوه است... پایتخت آن نایروبی، بزرگترین شهر و مرکز بازرگانی عمده آنست... هزاران سال‌پیش، یکی ازگروههای شکارگر نخستین مردمان دوران سنگ در جنوب باختری نایروبی می‌زیستند که اینک بازمانده‌هاشان کشف شده‌اند...

از سال ۱۸۸۶ به‌بعد آلمانیها و انگلیسیان آغاز به‌دست‌درازی به‌پهنه‌های افریقای خاوری، و در نتیجه کنیا کردند... در دههٔ ۱۹۲۰، جنبشهای سیاسی افریقا آغاز به‌توسعه کردند و در کنیا در ۱۹۵۲ اعتراض علیه استعمار سخت و شدید شد. جنبش «مائومائو» که، در ۱۹۵۱، غیرقانونی اعلام شده بود، با کشتار و ویرانی به‌مخالفت با حکمرانی اروپاییان ادامه داد. دولت استعماری رهبران افریقایی را به‌زندان انداخت، و از ارتش علیه «مائومائو» سود جست... در ۱۹۶۱ انتخاباتی انجام‌گرفت، و اعضای دوحزب سیاسی افریقایی، وحدت ملی افریقایی کنیا (KANU) و وحدت دموکراتیک افریقایی کنیا (KADU) به‌دولت پیوستند. در ۱۹۶۳ استقلال یافتند، و جوموکنیاتا (ملقب به‌شیر افریقا) به نخست‌وزیری رسید. در ۱۹۶۴ کنیا

جمهوری، و کنیاتا رئیس جمهور شد. —م.

۱۵. Tunisia: جمهوری تونس در افریقای شمالی،حدود ۱۶۴,۰۰۰ کیلومترمربع مساحت دارد، و در ۱۹۷۰ حدود ۴/۸ میلیون جمعیت داشت. پایتخت و بزرگترین شهر آن تونس است... در حدود ۱۲۰۰ پیش از میلاد، یکی از مهمترین شهرهای تونس، کارتاژ (قرطاجنه) بنیان نهاده شد، و به‌مرکز دولت بازرگانی‌یی بدل شد. این شهر بعدها در اثنای جنگهایی با روم باستان ویران شد، و این ناحیه، به‌ایالت رومی آبادانی بدل شد که غله به‌روم صادر می‌کرد. در سدهٔ پنجم میلادی واندال‌ها به آنجا یورش برده، و در سدهٔ هفتم عرب‌ها آنجا را فتح کردند و، اسلام پا گرفت. قیروان (Kairwan) مرکز آموزش مذهبی شد و از طریق آموزگاران و مسافرانی چون ابن‌خلدون‌اسلام‌آغاز به‌نفوذ کردن به‌پهنهٔ مغرب‌کرد. بعدها اروپاییان وترکان‌عثمانی زمام این کشور را در دست گرفتند... پس از ۱۸۸۱ تونس تحت‌الحمایهٔ فرانسه شد. و باشندگان اروپایی بیشتر بهترین زمینهای کشاورزی را از آن خود کردند. تونس در دههٔ ۱۹۳۰ از طریق حزب ملت‌گرای‌دستور خواستار استقلال شد. جنگ میان ملت‌گرایان و دولت استعماری درگرفت و بویژه در دههٔ ۱۹۵۰ شدت و سختی بسیار یافت.حبیب بورقیبه، به زندان افتاد، اما در ۱۹۵۵،زمانی که کشور استقلال کامل را به دست آورد، از زندان آزاد شد. بیگ (بای) تونس در ۱۹۵۶ از مسند قدرت برکنار شد و تونس به‌جمهوری‌یی بدل شد که تحت رهبری بورقیبه و «حزب سوسیالیست دستور» بود. در گذر جنگ استقلال الجزایر، تونس از الجزایر حمایت کرد، اما روابط سیاسی و اقتصادی تونس با فرانسه هنوز نیز به‌قوت خود باقی است. —م.

۱۶. Kenya Capsian: صنعت تیغه و ابزارهای سنگی حکاکی‌افریقای شرقی که از فرهنگ کپسین (کاپسین) کهن‌تر است. —م.

۱۷. Tanganica: ر.ک. به‌پانویس تانزانیا.

۱۸ و ۱۹. Australopithecus: قدیمی‌ترین و ابتدایی‌ترین جنس انسان. استرالوپیته‌سین‌ها کوچک بودند (حدود ۴پا قد و ۵۰پوند وزن)، و مغزهایی کوچک داشتند (حدود اندازه مغز انسان ریختها) بی‌چانه بودند، و آرواره‌های بزرگ، ابروان پرپشت و پیشانی‌های برجسته داشتند. اما شکل سق دهان و ترتیب دندانهاشان بیشتر شبیه انسان بود تا شبیه انسان‌ریخت. استرالوپیته‌کوس، راست‌گام بر می‌داشت. مدارک اولدوای و دیگر مکانها، این تصور را پیش می‌آورد که اگر نه همهٔ‌گونه‌ها، دست‌کم برخی ازگونه‌های استرالوپیته‌کوس برای ساختن ابزار قلوه‌سنگی مستعد بودند. جوراجوری درخور ملاحظه‌یی میان این جنس وجود دارد، وگونه‌های زیر تاکنون باز شناخته شده‌اند: استرالوپیته‌کوس «بواسی» (boiseii) [سابقاً زینجانتروپوس «بواسی»]، از اولدوای؛ استرالوپیته‌کوس«روبوستوس» (سابقاً پارانتروپوس) بزرگتر از «افریکانوس»؛ هومو هابیلیس،ازبستر I دراولدوای.تبار«هابیلیس»شایدبه‌هومو ارکتوس برسد. بقایای استرالوپیته‌سین‌ها نیز نزدیک دریاچهٔ چاد در عبیدیه (Ubeidiya) در اسرائیل و در ته‌نشستهایی که تقریباً در ۲/۵ میلیون سال پیش درکاناپوی

(کنیا) شکل گرفتند، کشف شده‌اند. کهن‌ترین نمونه های شناخته شده، هم از نوع «افریکانوس» وهم ازنوع «روبوستوس»، از درهٔ اوسو (اتیوپی) یافت شده‌اند و میان ۲ و۴ میلیون سال عمردارند. —م.

۲۰. hoe: یا mattock، ابزاری برای کندن که درگوشهٔ راست تا دسته‌اش، تیغه‌یی دارد. نمونه های فرعیش به‌دورهٔ میانه سنگی باز می‌گردند، و احتمالاً برای کندن ریشه ها به کار می‌رفتند. اینها بیشتر نشانگر مردم کشاورز دورهٔ نوسنگی و پس از آن هستند که، برای زراعت درکشتزاران و باغها به کارگرفته می‌شدند. کج بیلها ممکن است تیغهٔ سنگی داشته باشند ویا کاملاً چوبی باشند. این کج بیلها بر میلهٔ حفر برتری یافتند و به‌شخم‌زنی رونق دادند. —م.

۲۱. hand axe: مشتهٔ سنگی بزرگی که دونوع کاربرد داشت، و به‌شکل بیضی یاگلابی است، و ۳ تا ۱۰ اینچ طول دارد. این ابزاربازشناسانندهٔ صنایع لایهٔ پایینی پارینه‌سنگی، و از انواع موسترین است. به‌رغم نامش به‌هیچ‌وجه تبر نبود، واحتمالاً ابزاری بود که به‌درد هرکاری می‌خورد. کهن‌ترین و ابتدایی‌ترین مشتهٔ تبر (مشتهٔ سنگی) در افریقا یافت شده، جایی که‌گویا، از ابزار قلوه سنگی تکامل پیدا کرده، اما شکل بهتر آن، آشلئن، از بیشتر بخشهای افریقا، اروپا، جنوب‌باختری‌آسیا و هند بازشناخته شده است. —م.

۲۲. Congo: بطورکلی اصطلاح کنگو برای پهنه‌های دوسوی رود کنگو در افریقای مرکزی به کار می‌رود. —م.

۲۳. Sangoan: برخی از ابتدایی‌ترین مردم اوگاندا که، شکارگران دورهٔ میانه سنگی بودند. ابزارها و سلاحهای سنگی آنان را امروزه باستان‌شناسان سنگوان (سانگون) می‌نامند، و انواع مشابهی از این ابزارها در دیگر مکانهای افریقای خاوری و مرکزی یافت شده است... —م.

۲۴. Neanderthal man (*Homo Sapiens Neanderthalensis, Homo Neanderthalensis*): یکی ازشکلهای از میان رفته انسان است. اسکلتهای نئاندرتال در ناحیهٔ پهناوری از ازبکستان، خاور نزدیک، افریقای شمالی، و بیشتر بخشهای یخ‌نبستهٔ اروپا یافت شده‌اند... —م.

۲۵. Bushmen: بوشمنها: دسته‌ای از سیاهکان بخش جنوبی افریقا که شکارگران بیابانگرد هستند و در غارها سکنی دارند. زبان مختلط آنها شبیه زبان هوتنتوتها است.
دایرةالمعارف‌فارسی.

۲۶. Aterian: مردمی که صنعت تکامل‌یافتهٔ دورهٔ میانه‌سنگی را که، درکوهستانهای اطلس افریقای شمالی تمرکز داشت، اما، تا لیبی و قلب صحرا نیزگسترده بود، به کار می‌گرفتند، و نیز خود این صنعت، آترین نامیده می‌شود... —م.

27. Makalian.

۲۸. Cro-Magnon man: این نام در اصل به‌چند اسکلت انسانی دوران پیش از تاریخ که در یک پناهگاه خرسنگی درکرومانیون فرانسه یافت شده، گفته می‌شود. از آن پس نام «انسان کرومانیون» در برگیرندهٔ نژادی متعلق به‌دوران پیش از تاریخ که در

اروپای باختری ساکن بودند، و با فرهنگ اورینیاکی پیوند داشتند، است. این کشف، در ۱۸۶۸، هنگامی که کارگران سرگرم ساختن راه‌آهن بودند، انجام گرفت.—م.

۲۹. Caucasoids: قفقازی‌سانان [این واژه از این تصور نادرست پدید آمده است که سوطن اصلی انسانهای هندواروپایی قفقاز بوده است]... شامل گروه بزرگی از نوع انسان می‌شود: مردمان اروپا، افریقای شمالی، خاورنزدیک، هندوستان و غیره... و به‌تعبیری نه چندان دقیق به‌نژاد سفید نیز گفته می‌شود، هرچند که در برگیرندهٔ مردمان تیره‌رنگ بسیاری نیز هست. —م.

۳۰. John Desmond Clark: در ۱۹۱۶ در انگلستان زاده شده است. استاد انسان‌شناسی و نویسنده تاریخ «پیش از تاریخ» افریقاست. آثارش عبارتند از:

The Stone Age Cultures of Northern Rhodesia, 1950; The Prehistoric Cultures of the Horn of Africa, 1954; (ed. with S. Cole) Proceedings of the Third Pan African Congress, Livingstone 1955, 1957; The Pre-history of Southern Africa, 1959; (ed. & contrib.) The Victoria Falls and the Batoka Gorge, 1952; (with R.F. Summers, C.K. Cooke & E. Goodall) The Rock Art of the Federation of Rhodesia and Nyasaland, 1959; Prehistoric Cultures of North East Angola and Their Significance in Tropical Africa (2 vols.), 1963; (ed. with F.C. Howell, & contrib.) Recent Studies in Palaeoanthropology, 1966; The Distribution of Prehistoric Culture in Angola, 1966: (compiler & contrib.) Atlas of African Prehistory, 1967; (ed. with W.W. Bishop, & contrib.) Background to Evolution in Africa, 1967; Further Palaeoanthropological Studies in Northern Lunda, 1968; Kalambo Falls Prehistoric Site, Vol. I, 1969, Vol. II, 1974; Prehistory of Africa, 1970.

۳۱. feedback: بازگرفت. —م.

۳۲. Herbert Walter Fairman: استاد مصرشناس که آثارش به‌قرار زیر است:

The Triumph of Horus, 1974; chapters on the inscriptions in: Mond and Myers, The Bucheum, 1934; Frankfort and Pendlebury, The City of Akhenaten II, 1933; (also editor) Pendlebury, The City of Akhenaten III, 1950; articles in Journal of Egyptian Archaeology, Annales du Service des Antiquités de l'Egypte and Bulletin de l'Institut français d'archéologie orientale.

. —م.

۳۳. Cheops: خئوپس یا خوفو فرعون دودمان چهارم مصر که هرم بزرگ جیزه را برپا داشت. او تقریباً در ۲۵۷۰ پیش از میلاد فرمانروایی می‌کرد. —م.

۳۴. Gizeh یا Giza: شهری در ساحل باختری نیل و روبروی قاهره امروزین که، بیشتر به‌سبب هرمهای خوفو، خفرع، منکورع، و نیز ابوالهول بزرگ که، توسط فراعنه دودمان چهارم (تقریباً ۲۵۰۰ پیش از میلاد) برپا شدند، شهرت دارد. —م.

۳۵. foot: یک پا یا فوت (مقیاس طول انگلیسی) برابر است با ۳۰/۴۸ سانتیمتر یا ۱۲ اینچ. —م.

۳۶. Tasian: فرهنگی است که از روی مکانی به‌نام دیرتاسه (Dier Tasa) در مصر علیا، که سکونتگاه کشاورزان نخستین بود، چنین نام گرفت... —م.

۳۷. Badarian: فرهنگ پیش از دودمانی اوایل هزارهٔ چهارم که از روی مکانی به‌نام البدری (El Badari) در مصر وسطی، چنین نام گرفت. این فرهنگ در بیشتر بخشهای

مصر علیا نیز گسترش داشت... —م.

۳۸. Herodotus: هرودوت یا هرودوتوس، نخستین تاریخ‌نگار یونانی است که تقریباً در ۴۸۰ پیش از میلاد در هالیکارناسوس زاده شد. از بین‌النهرین، دریای سیاه و مصر دیدار کرد، و پژوهشهایی دربارهٔ جغرافی و قوم‌شناسی دارد. داستانهای کهن لیدیه، ایران، مصر، و نیز روایتهای شفاهی دربارهٔ گذشتهٔ آتن و اسپارت و غیره را گردآوری کرده است. به‌جنگهای ایرانی (۴۷۹ — ۴۸۰) دلبستگی ویژه‌یی داشت، و اندکی پیش از مرگش (تقریباً ۴۲۵)گزارشی تاریخی از منشأ و جریان ستیز میان یونان و شرق، و نیز لشگرکشی خشایارشا نگاشت. —م.

39. Meniet.

۴۰. Algeria: کشور الجزایر درشمال افریقا، ۸۹۶٫۵۸۸ کیلومترمربع مساحت دارد و در ۱۹۷۰ میلادی ...,۱۳٫۵۴۷ جمعیت داشت. رومیها این سرزمین را نومیدیا می‌نامیدند. در ۴۳۰ — ۴۳۱ واندال ها، در ۵۳۱ — ۵۳۴ مردم روم‌شرقی، و در سدهٔ هفتم عربهاالجزایر را فتح کردند؛ تا سال ۱۷۰۵ نیز اسماً تحت حکمرانی امپراتوری عثمانی بود... تا اینکه در ۱۸۳۰ فرانسویان این کشور را اشغال کردند و تا ۱۸۴۷ با الجزایریان که به‌رهبری عبدالقادر در برابرشان ایستادگی می کردند،می‌جنگیدند... در جنگ جهانی دوم تا نوامبر ۱۹۴۲ تحت کنترل ویشی درآمد، در همین زمان نیروهای متفقین آنجا را اشغال کردند؛ و درسالهای ۶۱ — ۱۹۵۴ ملت‌گرایان علیه فرانسویان شوریدند. تا اینکه با رفراندم ۱۹۶۲ استقلال یافتند؛ در ۱۹۶۵ کودتایی سبب برکناری حکومت شد...—م.

۴۱. Berber: مردمان بربر، سامی‌هاست که درافریقای شمالی سکونت دارند. پیش از یورشهای عربها که در سدهٔ هفتم آغاز شد، زبان اینان در سراسر ناحیه رایج بود. اما اینک شمار بسیاری از بربری-زبانان تنها در بخشهای شمالی الجزایر، لیبی باختری، و مراکش باقی مانده‌اند. طوارق که در صحرای باختری می‌زیند، نیز بربری-زبان هستند... زبانهای بربری معمولا از خط عربی بهره می‌گیرند، اما ویژگیهای خود را حفظ کرده‌اند... یکی از چندگروه مردمان بربر، بربرهای ریف در شمال مراکش هستند که به‌سبب پایداری و ایستادگی خود علیه استعمارگری اروپاییان در ۲۶ — ۱۹۲۱ شهره‌اند. —م.

۴۲. Morocco: کشور مراکش درشمال باختری‌افریقا ۱۷۲٫۴۱۳ میل‌مربع مساحت‌دارد. پیش از هجوم مسلمانان در سدهٔ هفتم، ایالت رومی موریتانیا بود، در سدهٔ یازدهم آلموراویدها (دودمانی بربری که اسپانیا و پرتغال را فتح کرد) در مراکش پادشاهی مستقلی پی‌افکندند. اما، در ۱۱۴۷ آلموحادها آنان را برکنار کردند. در سدهٔ شانزدهم نیز پرتغالیان آنجا را به‌اشغال خود درآوردند... در ۱۹۱۲ مراکش فرانسه و مراکش اسپانیا تثبیت شدند تا اینکه در ۱۹۵۶ که سال دستیابی به استقلال بود، هردوی این کشورهای استعمارگر از میدان به‌در رفتند. —م.

۴۳. Libya: نام یونانی و باستانی سرزمینی در شمال افریقا و غرب مصر که بعدها به دوبخش‌مرمریکا و سیرنائیکا تقسیم و بخشی از مستعمرهٔ رومی‌گشت. اینک نیز این

کشور، نام جمهوری عرب لیبی را برخود دارد. —م.

۴۴ . Senegal River: درشمال افریقاست و۱۰۱۵ میل طول دارد؛ ازکوهساران فوتاجالن درگینه، نزدیک مرز سیرالئون سرچشمه گرفته، به‌سوی شمال و شمال باختری روان شده، سرحد شمالی سنگال را شکل می‌بخشد، و سرانجام در سن‌لویی به‌اقیانوس اطلس می‌ریزد. —م.

45. Merenptah.

46. Akawasha.

۴۷ . Achaens:... آخایائی‌ها در ۱۳۰۰ پیش از میلاد در یونان قدرت داشتند. اولین اتحادیه‌ی آخایائی، که از شهرهای آخایا و سایر بلاد یونان تشکیل یافته بود، در زمان فیلیپ II مقدونی منحل شد (۳۳۸ پیش از میلاد)، دومین اتحادیه‌ی آخایائی در قرن سوم پیش از میلاد بمنظور رهانیدن یونان از حکومت مقدونیه تشکیل ولی با مخالفت اسپارت مواجه شد. در ۱۹۸ پیش از میلاد، اتحادیه بکومک رومیها قدرت یافت. بعداً رومیان بگمان تمایل آخایائی‌ها به‌مقدونیه بسیاری از آنان را به‌ایتالیا تبعید کردند (۱۶۸ پیش از میلاد). جنگ آخایائی‌ها علیه روم (۱۴۶ پیش از میلاد)، منجر به‌اضمحلال آنان شد. **دایرةالمعارف فارسی.**

۴۸ . Mycenean: موکنایی وابسته به‌شهر موکنا Mycenae، به طورکلی این واژه برای مردمان دورهٔ آخر مفرغ یونان جنوبی و خاوری و نواحی وابسته‌یی که همان فرهنگ و زبان را داشتند، به‌کار می‌رود. این مردمان خود را **آخایایی** می‌نامیدند، و دستاوردهاشان‌در افسانه‌های کلاسیک یونان بازگفته و نمایانده شده است. پیشینیان آنان احتمالا پس از ۲۰۰۰ پ.م به‌یونان وارد شدند... —م.

49. Pi-yer.

۵۰ . Ethiopia: کشوری باستانی در شمال خاوری افریقا، و باختر دریای سرخ. در زمان فراعنه‌تحت‌تسلط مصربود، تا اینکه درزمان‌دودمان‌بیست‌وسوم ازقید سلطه مصر رها شد؛ روایات بازگویندهٔ آنند که منلیک، پسرشاەسلیمان و ملکه‌سبا، بر آنجا فرمان می‌رانده و از اینرو یهودیان دراتیوپی نفوذ داشتند؛ اما در سدهٔ چهارم با از راه رسیدن قدیس فرومنتیوس، مسیحیت به‌این سرزمین باستانی راه یافت. در سدهٔ هفتم مسلمانان به‌مصر و نوبیا حمله بردند و، اسلام نیز به‌اتیوپی رخنه کرد... در سدهٔ نوزدهم تحت‌الحمایهٔ ایتالیا اعلام شد و پس از آنکه نزدیک به‌نیم‌سده تحت‌سلطه و چیرگی اروپاییان استعمارگر بود، در ۱۹۴۱ استقلال یافت. —م.

۵۱ . sorghum: **زرت خوشه‌ای یا سورگو** (Sorgo؛ ایتالیائی)، *Sorghum Vulgare* گیاهی از تیره‌ی‌گندمان، که خوشه‌های بزرگ آن دارای دانه‌های بسیار شبیه به ارزن است. برای علوفه و تغذیه‌ی حیوانات کاشته می‌شود. از یکی از اقسامش مایع شیرین‌قندی می‌گیرند. **دایرةالمعارف فارسی.**

۵۲ . Guinea: سرزمین ساحلی‌افریقای باختری. گینهٔ‌سفلی میان کامرون و آنگولای جنوبی، وگینهٔ‌علیا میان گامبیا و کامرون واقع است. —م.

۵۳ . Kush: نام پادشاهی کهن در پهنهٔ نیل میانی که، اینک در جمهوری سودان قرار دارد. درهٔ نیل بخشی از امپراتوری مصر باستان بود، و از حدود ۲۰۰۰ پ.م به‌بعد،

به‌شدت تحت‌تأثیر فرهنگ مصر واقع شد. کارگزاران، سربازان، دینیاران، و سوداگران مصری در چند قرارگاه چون قرارگاههای نزدیک کریما و کرما درسودان‌امروزین می‌زیستند، و از این پهنه، طلا، برده، عاج، و رمه به‌دست می‌آوردند.

سرانجام از حدود ۱۱۰۰پ.م به‌بعد مصر قدرت و اهمیتش را از دست داد. در این زمان شهر ناپاتا که مستعمرهٔ مصر بود، استقلال روز افزونی به‌دست آورد و آبادان شد، و مرکز پادشاهی کوش گردید. فرمانروایان کوش محلی بودند، اما فرهنگ، دین، وزبان آنان بیشتر مصری‌بود. ناپاتا در زمان پیانخی(که از ۷۱۰-۷۴۴ فرمانروایی کرد) و تهارکه (که تا ۶۶۳ پ.م فرمان راند)، دادوستد ونفوذ نظامی خویش را تا دوردست شمال تا نیل، گستراند، وکنترل مصر را در دست گرفت.

پادشاهان کوش در حدود ۶۶۱پ.م توسط آشوریان از مصر رالده شدند و از آن پس تا حدود ۵۰۰پ.م از ناپاتا فرمان می‌راندند. دراین هنگام، شهر مروی در بخش جنوبی‌تر، نزدیک شهر کنونی شندی، اهمیت‌بسیاری یافت، وفرمانروایانش زمام کوش را در دست گرفتند. مدت‌زمانی مروی، مرکز دولتی غنی و نیرومند، و یکی از نخستین مراکز آهنکاری در افریقا بود. اما اندک اندک از دیگر دولتها جدا افتاد. مروی، زبان وخطی ویژه خویش داشت، اما سرانجام هنر نوشتاری خود را از دست داد. هیچ گزارشی مبنی‌براینکه چگونه پادشاهی کوش‌مرویی به‌پایان رسید، وجود ندارد. اماگویا زوال این پادشاهی آهنگی شتابان داشت. در ۳۰۰ میلادی فرمانروای اکسوم‌در اتیوپی هیأتی‌را روانه کرد تا مروی را درویرانه‌هایش بازیابند. از آن پس تا زمانی که باستان‌شناسان در ۱۹۰۹ ویرانه‌های آن را کشف کردند، مروی فراموش شده بر جای ماند. —م.

۵۴. Axum: نام شهر و همچنین نام پادشاهی مسیحی‌یی در اتیوپی شمالی است. این پادشاهی از حدود ۲۰۰ پ.م نیرومند شد وسلطه‌اش را بر پهنهٔ وسیعی ازسرزمینهای مرتفع مرکزی اتیوپی، و بعدها در باختر، در نیل،گستراند. بازرگانی ازطریق بندر ادولیس در دریای سرخ میان اکسوم و عربستان جنوبی اهمیت بسیار داشت.

سبک بناهای باستانی اکسوم به‌سبک برخی از بناهای عربستان جنوبی شباهت دارد. دستنوشته‌های یافت‌شده دراکسوم و عربستان جنوبی نشانگر پیوند و رابطه میان زبان اکسومی و عربی است. درسدهٔ ششم میلادی، شاه کلب (Kaleb) اکسوم بر بخشی از عربستان جنوبی سلطه داشت.

فرمانروایان اکسوم، ستونهای بزرگ بسیاری برپا داشتند که، تا بیش‌از ۳۰متر بلندا دارند و از یک خرسنگ ساخته شده‌اند. کنارهٔ درها و پنجره‌های ستونها را کنده کاری می کردند، احتمالا این بناها به‌عنوان خانه‌ای برای ارواح شاهان و ملکه‌های درگذشته، در نظرگرفته می‌شدند. بسیاری از آنها اینک فروریخته‌اند، اما از زمرهٔ درخورتوجه‌ترین بناهای تاریخی افریقا هستند.

در حدود ۳۳۰ میلادی شاه ازانوس (Ezanus) اکسوم در نتیجهٔ تعالیم قدیس فرومنتیوس (که اباسلامه نیز نامیده می‌شود) مسیحی شد. مسیحیت از

طریق اکسوم، که هنوز نیز مرکز دینی بزرگی است، در اتیوپی گسترش یافت. پادشاهی اکسوم در سده‌های هشتم ونهم میلادی در زمان بپاخاستن قدرت اسلامی در پهنه‌های پیرامون دریای سرخ، رو به‌زوال نهاد، و اهمیت اقتصادی‌اش را، بویژه هنگامی که نتوانست از بندر ادولیس سود جوید، از دست داد.—م.

۵۵. Meroe: پایتخت کشور مرویه (۳۰۰ ق.م.—۳۵۰). در کنارهٔ خاوری نیل، نزدیک دهکدهٔ بقراویه (استان شندی) واقع شده و خرابه‌های یک شهر و چند معبد در آن باقی است؛ مهمترین این معبدها، معبد خورشید است که درسدهٔ هفتم پیش ازمیلاد برپا شده است. هرودوت درنوشته‌های خود، وصف این معبد را آورده‌است. برخی اجزا ونقشهای این معبد تا امروز باقی است. در اندرون حصار شهر قدیم خرابه‌های زیادی است که درمیان آنها بازمانده‌های یکی ازکاخها دیده می‌شود: در این کاخ گرمابه‌ها و تالارهای انتظار است، وتاریخ آن به‌سدهٔ دوم یا سوم برمی‌گردد. و از ۵ کیلومتری آن، اهرام سلطنتی حبانهٔ مروی‌آغاز می‌گردد که شامل دو مجموعه است: قدیمیترین آنها مجموعهٔ جنوبی است که تقریباً همزمان با اهرام نوری و کورو ساخته شده و شاهان بزرگ نپتا و برخی ازشاهان آغازین مروی و خاندان‌شان در آن مدفونند. و این، تا سال ۲۵۰ پس از انتقال پایتخت به‌آنجا، بوده است. تاریخ ساختمان اهرام مجموعهٔ جنوبی به سالهای ۲۵۰ تا ۳۵۰ بازمی‌گردد. در این مجموعه ۳۴ پادشاه، و برخی ملکه‌ها وفرماندهان، درهرمهای ویژه‌ای به‌خاک سپرده شده‌اند.—م.

۵۶. Benue River: رود بنو درغرب افریقا، حدود ۸۷۰ میل درازا دارد، ازکامرون شمالی سرچشمه می‌گیرد و به‌سوی غرب جاری می‌شود. —م.

۵۷. Nigeria: سرزمینی در افریقای باختری که، در زمانهای کهن امپراتوریهای سنگای، بورنو، سوکوتو، و بنین را به‌خود دیده است. در سده‌های هژدهم و نوزدهم اروپاییان به‌آن راه یافتند، و پس از چندی مستعمرهٔ بریتانیا شد. در ۱۹۶۰ استقلال یافت و دوسال بعد جمهوری شد.—م.

۵۸. Nok Culture: فرهنگ نک، فرهنگ‌گروهی ازمردمانی است که، در گذر ۵۰۰ سال آخر پ.م در جایی می‌زیستند که امروزه بخشهای شمالی و مرکزی نیجریه است. بقایای این فرهنگ نخست‌بار در هنگام معدنکاری در دشت جوس (Jos) یافت شد، اشیاء متشابهی نیز در درهٔ میانی رود بنو پیدا شده‌است. مردم نک آغازین‌ترین مردمی بودند که، دراین بخش‌ازافریقا تاکنون شناخته شده‌اند و ابزارها وسلاحهایی از آهن می‌ساختند. این کار باید به‌نیرومند شدن آنان در میان مردمان دیگر که پیشرفت کمتری داشتند، یاری کرده باشد. این مردم پیکره‌های بسیار زیبایی از سفال می‌ساختند که، اغلب به‌شکل انسان بود. بی‌تردید آنان اقتصاد و نظام کشوری خوب سازمان یافته‌یی داشتند، و فرهنگشان بر مردمان بعدی ناحیه تأثیر داشته است.—م.

۵۹. Zambezi: رودی در جنوب خاوری افریقا که درحدود ۱٫۷۰۰ میل درازا دارد، و از شمال باختری زامبیا سرچشمه‌گرفته، به‌سوی جنوب جاری می‌شود... نخستین اروپایی‌یی که این رود را دید، لیوینگستن بود که در ۱۸۵۱—۵۳ از آن دیدار

کرد. پس از او، دکتر جان کرک در ۱۸۵۸–۶۰ رود زامبزی را دید. —م.

۶۰. Bantu: بیشتر زبانهای افریقایی که در بخش جنوبی ناحیهٔ میان دوآلا (کامرون) در غرب و دریاچه‌های بزرگ افریقای خاوری به‌آنها تکلم می‌شود، از شاخه‌های «زبان بانتو» هستند. همهٔ این زبانها در واژه‌ها و دستور خود، همسانیهای درخور توجهی دارند... —م.

۶۱. Indonesia: سرزمین اندونزی مجمع‌الجزایری است در جنوب خاوری آسیا. —م.

۶۲. Madagascar: نام قدیمی جمهوری مالاگاسی که، چهارمین جزیرهٔ بزرگ جهان و مساحت آن ۵۹۴,۰۰۰ کیلومترمربع است، و جمعیت آن در ۱۹۶۸ حدود ۷میلیون نفر بود .—م.

۶۳. Malagasy: ر.ک. به‌پانویس ماداگاسکار.

۶٤. Cape of Good Hope: دماغهٔ امیدنیک که اینک نام‌جامورسبا (Jamursba) را برخود دارد، شمالی‌ترین نقطهٔ دوبری پنین (Doberai Penin) است، و در شمال باختری ایرین برت (Irian Barat)، در اندونزی واقع است. —م.

۶۵. Kalahari: بیابان کالاهاری در جنوب باختری افریقا .—م.

۶۶. Pigmy: هریک از مردمان مختلف کوتاه‌قدی که از افریقا تاگینه‌ی جدید پراکنده‌اند. قد پیگمه‌های افریقا، که اغلب نگریلو (negrilo) خوانده میشوند، بطور متوسط کمتر از ۱٫۵ متر است؛ رنگشان از رنگ سیاهواران، که پیگمه‌ها بین آنان زندگی و بزبان آنها تکلم می‌کنند، روشنتر میباشد... دایرة‌المعارف فارسی.

۶۷. Ghana: این سرزمین که درگذشته ساحل طلا نامیده می‌شد، و اینک جمهوری غنا نام دارد، در باختر افریقا واقع است و نام پایتختش آکرا است .—م.

۲. دستاوردهای شکوهمند باستان

ریشه‌های پیدایی مصر باستان، رشد و دستاوردهایش ـ پیوندهای مصریان روزگار فراعنه با مردمان همسایه ـ پیدایش و تاریخ پادشاهی کوش در نیل وسطی، ناپاتا[1] و مروی؛ اکسوم در اتیوپی ـ تمدن پیرسال بربرها ـ کارتاژی و رومی

افریقای شمالی و پیوندهای آغازین با افریقای باختری

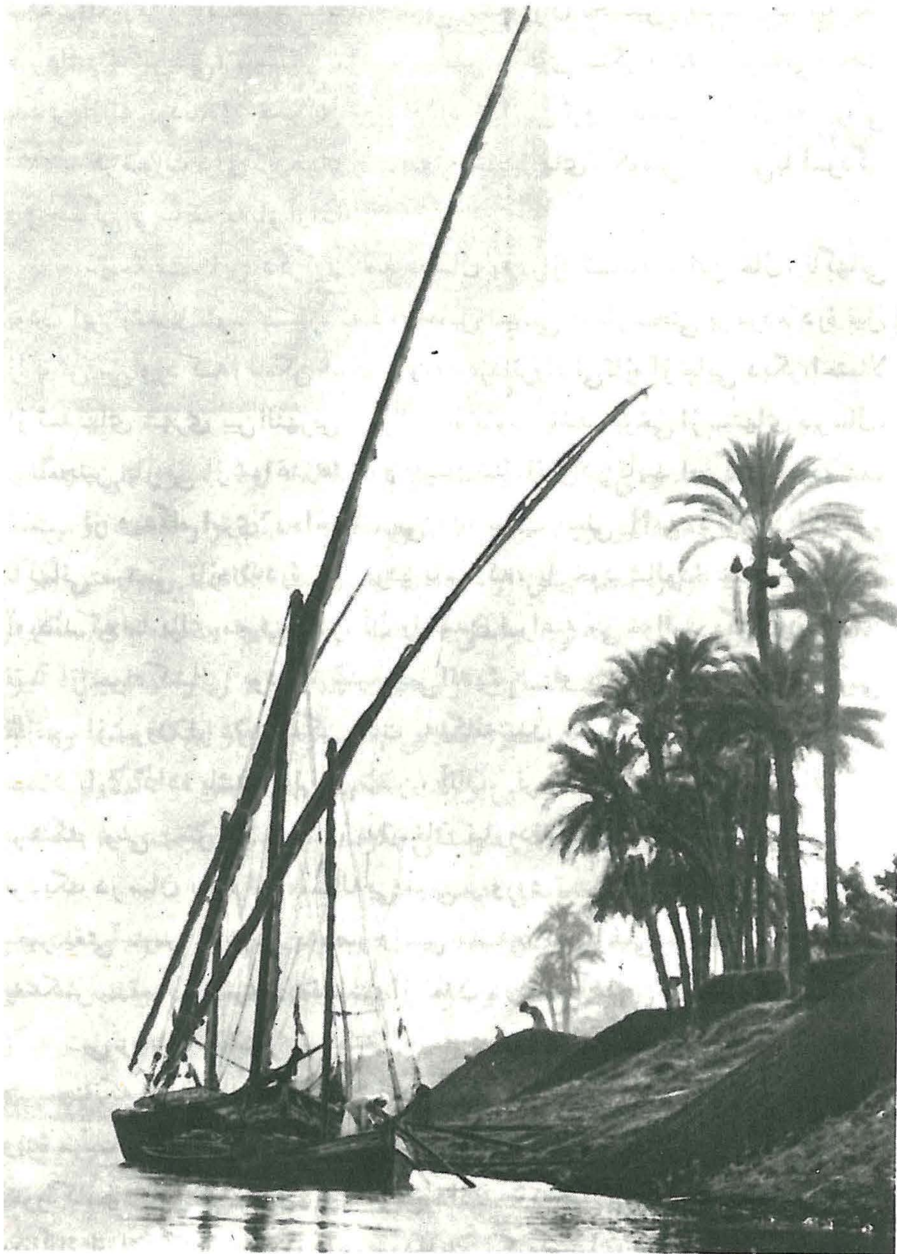
هدیهٔ نیل

مصریان باستان، درک توانای‌شان از مقولات زمان و مکان را در هیچ چیزی، بیشتر و بهتر از شیوهٔ نگاهداشتن تاریخ شان، آشکار نکردند؛ حتی در ریاضیات‌شان در معماری شگفت‌آورشان، در پدیدآوردن گاه‌شمارهاشان، یا در تشکیلات حکومتی ماهرانه وگردآوری دارایی‌شان. هرودوت دربارهٔ آنان چنین می‌اندیشید: «بهترین تاریخ نگاران در میان ملتهایی که من دیده‌ام»، و یاد آور شده است که در ممفیس[2]، فهرستی از سوی این تاریخ نگاران که، در بردارندهٔ نامهای بیش از «سیصد و سی پادشاه که وارث مین[3]... (نخستین پادشاه مصر) بودند» دراختیار او قرارگرفت. و حدود صدسال پس از آن مانتو[4] که مردی دوراندیش بود، و اندیشه های بزرگ در سر داشت، چارچوب فهرست سی و یک دودمان را، که هنوز نیز گرچه با کمی اضافات و اصلاحات، پس از دوهزار سال ما را به کار می‌آید، بنیان نهاد.

به رغم این واقعیت که، اسناد مصری دربردارندهٔ ارقام تاریخی بسیاری هستند که برای تاریخ افریقای باستان سودمند است؛ سرزمین مصر، تا این اواخر، نقش کوچکی بر اندیشهٔ پژوهشگرانی که تاریخ افریقا را مطالعه می کردند داشت. با توجه به فکر سلسله‌مراتبهای نژادی در سدهٔ نوزدهم، به این موضوع پی‌می‌بریم که، معمولا ازگرایش به کنار نهادن مصر باستان از تاریخ افریقا دفاع شده است. چنین استدلال شده که، مصریان دورهٔ فراعنه نگرو نبودند، و

بنابراین، افریقایی نیز نبودند؛ و از این رو می‌توان تمدن‌شان را — مهم نیست که با چه استحکام و دوامی در خاک افریقا ریشه دوانیده — بیرون از محیط افریقا قرار داد. دربارهٔ چنین دیدگاهی، گفتاری کوتاه بسنده است. اگر از سویی اینک کاملا روشن به‌دیده می‌آید که، اکثریت بزرگی ازمصریان پیش از دودمان، از تبار افریقایی قاره‌یی، و حتی از تبارهای افریقایی غرب مرکزی بودند، از سویی دیگر بر سر اینکه آیا «نژاد دودمانی» فرضی‌یی که با بنیاد مصر فراعنه پیوند داشت، از بیرون افریقا آمده بود یا نه، ستیزی جدی میان صاحبنظران وجود دارد. این جمعیتهای آغازین، بی‌تردید فرزندان کوچندگانی بودند که از خاور نزدیک آمده بودند. اما اگر چنین استدلال کنیم که، چون اکثریت بزرگ ساکنان مصر کهن نگرو نبودند، پس افریقایی نیز نبودند، این استدلال به‌همان اندازه سست‌بنیاد است که آن را دربارهٔ بربرها واتیوپیاییان روا داریم. در حالی که هیچ کس تاکنون تصور نکرده است که باید نام آنان را از فهرست مردمان افریقایی بیرون آورد. مقولات نژادی کهنهٔ «سفید» و «سیاه» در این مورد و شاید در هر مورد دیگری کمتر می‌توانند معنایی داشته باشند. از این قرار، اغلب به بربرها عنوان «نژادسفید» داده می‌شود، با اینهمه از دیدگاه بسیار هوشمندانهٔ کپوت‌ـری° «گفتگو از نژادی بربر، کاملا نامکن است. خواه با به‌کاربردن این اصطلاح، منظور زبانی باشد که با قواعد و مجموعهٔ واژه‌هایش از مدیترانه تا نیجر بدان تکلم می‌کنند، وخواه منظور، تمدن مادی و معنوی باشد.» صرفنظر از نوع رنگ یا شمای جسمانی، مصریان روزگاران فراعنه را می‌توان با آسودگی خاطر به‌تاریخ افریقا منتسب کرد.

با این حال، سهم آنان در تاریخ افریقا، به‌یقین سهمی ویژه بود. و این طبیعت ویژهٔ تمدن مصری، همچنانکه هرودوت آن را «هدیهٔ نیل» می‌نامید، در هزارهٔ پنجم پیش از میلاد خود را از مجموعهٔ افریقا جدا گرداند. آنگاه، این کشاورزان نیل سفلی و دلتا بودند که خویشتن را از تاریکی بیرون کشانده، و، درگذر چند سدهٔ کوتاه، تمدن شهری‌یی را بنا نهادند که همهٔ ویژگیها و فضایل شکوهمند مصر آینده را در برداشت. اینکه این کار چگونه انجام پذیرفت، مانده تا کشف شود، و شاید هرگز نیز شناخته نشود؛ با اینهمه، هر چه انسان دربارهٔ این «مصر پیش از دودمان» بیشتر بداند، به‌همان اندازه دستاوردهای این دوره

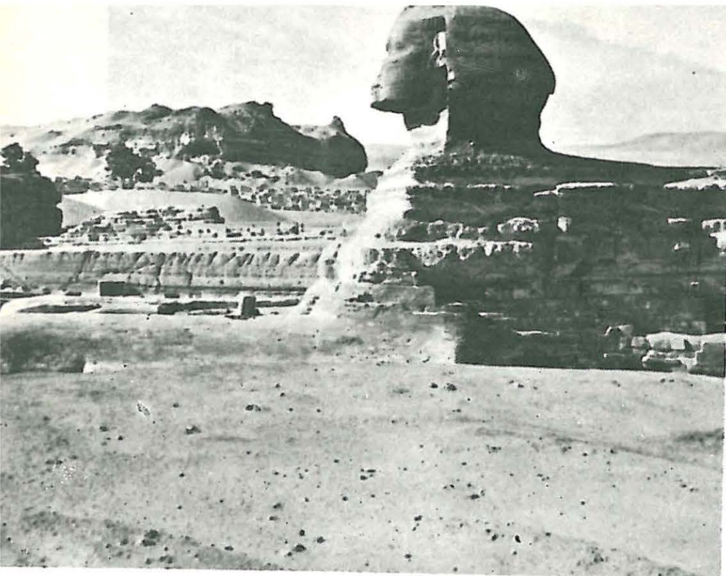


قایقها بر نیل نزدیک معبد کرنك در تب (طیوه).

شگفت‌انگیزتر جلوه خواهند کرد. گویی کشاورزان نخستین، تقریباً یک‌شبه به‌هنرهای خطنویسی، محاسبهٔ تقویم، ساختن بناهای سنگی؛ که به‌گونه‌یی سخت بلندپروازانه بودند، و همچنین به‌استعداد انباشتن ثروت دست یافتند. به‌شیوه‌یی که، به هر صورت برای گروههای فرمانروا و خاندانهای حکومتی، تمدنی با آسودگی و پیچیدگی بی‌سابقه به‌بار آوردند.

در حقیقت، این دگرگونی صدها سال به‌درازا کشید؛ با این حال، ناگهانی بودن این رشد و تنوع بسیار، تصور تحمیل سیاسی بسیار سختی بر مردم درهٔ نیل را پیش می‌آورد که، ممکن است با ورود فرمانروایانی تازه از جایی دیگر، احتمالاً از تمدنهای شهری بین‌النهرین، در ارتباط بوده باشد. برخی از سنتهای پیرسال، و همچنین پاره‌یی از شواهد هنری و باستان‌شناسانه، در تأیید این گفته آورده شده است. از دیدگاه امری[6]، «احتمال می‌رود، سبب اصلی [این دگرگونی] هجوم ناگهانی مردمی تازه به‌درهٔ نیل بوده باشد که، با خود شالودهٔ چیزی را همراه آوردند که ما برای معرفی بهتر، آن را تمدن فراعنه می‌خوانیم.» گوردون‌چایلد[7] فقید از جمله کسانی بود که چنین نمی‌اندیشید. او برآن بود که «عناصر قومی تازه‌یی از بیرون از دره» ممکن است به‌یگانه‌شدن مصر پس از ۳۴۰۰ پیش از میلاد یاری داده باشند، ولی «به‌یقین، آنان، فرهنگی حاضر و آماده و والاتر از فرهنگ بومی پیش از دودمان به‌ارمغان نیاوردند.» احتمالاً تأثیرهایی از خاور نزدیک در میان بود، اما «مسأله‌یی مبنی بر ورود تمدن از همعصر خاور نزدیک مصر یعنی سومر[8] زودرس به‌مصر واپس مانده، اساساً نمی‌تواند در میان باشد، به‌عکس... تمدن مصری، به‌نسبت، از تمدن دودمان آغازین‌سومری غنی‌تر بود.»

بی‌تردید، حقیقت این نکته، جایی در میان این دو حد تفکر قرار دارد؛ و همچنانکه چایلد اشاره داشت، این دگرگونی، براستی ناشی از اوج پیشرفت ویژهٔ مردمان نیل بود — که به‌شتاب کشاورزی، کاربرد فلزات، و اندوختن مازاد خوراک و دیگر دارایی‌شان را گسترش دادند — به‌گونه‌یی که، فرمانروایان تازه، صرفاً از انقلابی که پیش از آن رخ داده و اکنون برای کمال یافتن آماده بود، بهره می‌جستند. تاریخ افریقا شواهد بسیاری از روند بسیار درهم بافتهٔ شرایط آماده برای دگرگونی، و ورود نیکبختانهٔ گروههای برون کوچی که، می‌دانستند چگونه از واقعیت بهره‌گیرند، درخود دارد. از آنجایی که این شواهد نزدیک به‌



تندیس خرسنگی تنومند و عظیم ابوالهول در جیزه، دودمان چهارم (تقریباً ۲۴۸۰-۲۶۲۰ پ.م).

روزگاران ما هستند و می‌توان جزئیات‌شان‌را نیز مطالعه کرد، به‌طور کلی باید گفت، بازگویندهٔ آنند که، تأثیر برون کوچی در درجهٔ دوم اهمیت قرار داشت؛ و می‌توان این مطلب را دربارهٔ مصر پیش از دودمان نیز درست انگاشت. زیرا حتی اگر آن «پیروان هوروس»[۹] افسانه‌یی، براستی‌با شتاب از بارگاهها و جاده‌های سنگفرش بین‌النهرین آمده، و با خود اخباری از رسمهای آن روز و اختراعهای تازه آورده بودند، هرگز نمی‌توانستند در مصر، انقلابی پدید آرند، مگر اینکهُ بیشتر مصریان برای دگرگونی از پیش آماده می‌بودند. وانگهی، حتی پس از دگرگونی، «مصر دودمانی»از همعصران بیگانه‌اش سرمشقی نگرفت، یا اندک‌گرفت، اما به‌تکامل اندیشه‌ها و رسمهای تازهٔ خویش ادامه داد.

این دگرگونی، به‌یقین شورانگیز بود. دو دولت در مصر پدید آمدند، یکی درکنارهٔ نیل و دیگری در دلتا، و هر دو نتیجهٔ انباشت ثروت بودند، که خود ناشی از به‌کارگرفتن ماهرانهٔ طغیانهای سالانهٔ رود نیل بود. این‌دو دولت هرگز، کاملا ویژگیهای متمایز خود را از دست ندادند. اما پس از حدود ۳۲۰۰ پیش از میلاد، آنان به‌زیر سلطهٔ پادشاهی‌که تاجی زوج بر سر می‌نهاد، درآمدند؛ و از آن پس تا سه‌هزارسال، سنگ‌نبشته‌های هیروگلیفی فرمانروای مصر نه‌تنها دربردارندهٔ پیکرهٔ شاهین‌هوروس روزگاران پیش از دودمان بود، بلکه نشانهٔ زوج مارکبرای مصر سفلی وکرکس مصر علیا را نیز برخود داشت. این کشور تازه یگانه شده نیز، مانند آن دو دولت یا ایالتهای بزرگی‌که در آن قرار داشتند، نیروی حکمرانی و درآمدش را ازکنترل مقدار آب، از مالیات مالکان و



دهقانان، و از دیگر شکلهای خراج، از جمله خدمت نظام، به‌دست می‌آورد. این دولت، جایگزین دو دولت پیش از دودمان شد، خدمات اداری آنها را شکل تازه‌یی بخشید، و سپاهیان بزرگی از دبیران و گردآورندگان مالیات، فرماندهان و فرمانروایان، هنرمندان، و صنعتگران پدید آورد. برای دهقانان، نیل، آرامش و امنیتی تازه به‌ارمغان آورد، هرچند بهایی که برای آن می‌پرداختند، اندک نبود.

دبیری از روزگاران دودمانی، یکی از همکارانش را که قلم را به‌کنار نهاده است، چنین سرزنش می‌کند، «مرا گفته‌اند که نوشتن را کنار گذارده و به ورزش پرداخته‌یی، به‌کار در کشتزاران روی آورده و به‌ادب پشت کرده‌ای، اما آیا حال و روز آن کشاورزی را که، به‌هنگام پرداخت مالیات خرمن، نیمی از ذرتش را مار برده و نیم دیگر را کرگدن خورده، به‌یاد نمی‌آوری؟ آنگاه، موشها

معبد-آرامگاه ملکه هتشپسوت (۱۴۶۸- ۱۴۹۰ پ.م) در دیرالبحری.

سه خط اصلی مصر باستان: «هیروگلیفی» (تاریخش به پیش از ۳۰۰۰ پ.م می‌رسد)؛ «هیراتی» نوعی خط تند نویسی ویژهٔ دینیاران که بعدها، بسرعت تکامل یافت؛ و «دموتی»، خطی شکسته که بسیار سریع‌تر نوشته می‌شد، واندکی پیش از ۶۰۰ پ.م گسترش یافت.





یکی از دو تندیس عظیم شاه آمنوفیس سوم (۱۳۶۷- ۱۴۰۵ پ.م) درتب.

بسیار می‌شوند، ملخها از گرد راه می‌رسند، رمه بر باد می‌رود، گنجشکها فاجعه می‌آورند؛ و آنچه که بر خرمن‌جا، برجای می‌ماند را، دزدان می‌برند... و اینک دبیر برای گردآوری مالیات به کنارهٔ رودخانه رسیده است. به همراهش، نگهبانانی با چوبدست و، «نوبیا[1]» بیانی با ترکه‌های نخل در دست هستند که، می‌گویند، «ذرتت را بده»، اما ذرتی در بساط نیست. پس کشاورز را به باد کتک می‌گیرند، اورا با زنجیر می‌بندند و در چاهی می‌آویزندش...» می‌بینیم، مشاغل دفتری، چون در دیگر زمانها و مکانها، ایمن‌ترین شیوه برای زندگی‌یی آرام به‌دیده می‌آمد.

با اینهمه، منافع حکومت مرکزی نیرومند، مصر را آبادان کرد. به‌غیراز شواهد شگفت‌انگیز معبدها، اهرام و اثاثهٔ آرامگاهها، که همگی شاهدی برپیروزی تاکنون ناشناختهٔ پیشین، در انباشت ثروت و به کارگرفتن نیروی کارگرند، واقعیت دیگری نیز که تقریباً به‌همان اندازه مؤثر است، وجود دارد. پس از پدیدآمدن شکاف بزرگ در یگانگی مصر، که تا سال ۳۲۰۰ پیش از میلاد شکل نهایی می‌یابد، سده‌های پیشرفت و رشد درخشان درپی می‌آیند. اما، هیچ دگرگونی بنیادی‌یی انجام نمی‌گیرد. راستای رشد به‌استواری در همان راهی که در آغاز انتخاب شده بود، قرار دارد، تمدن مصری بی‌آنکه منحرف گردد، تا به‌پایان ادامه می‌یابد. «هدیهٔ نیل» از نیرو و دوامی شگفت‌آور بهره داشت، و از این برتریها بسیار بهره‌مندگردید؛ با این حال چارچوب چنان استوار و پیروزمندانه بود که سد راه تجربه‌یی تازه می‌شد. تاریخ مصر بر این دو عامل مخالف استوار است: رشد پیوسته، و درعین حال رکودی مسلم.

تأثیر این تمدن بزرگ و دیرپای، درموارد بسیاری، بر بقیهٔ افریقا ژرف بود. تا دودمان‌چهارم (تقریباً ۲۶۸۰ــ۲۲۶۰ پیش از میلاد)، فرمانروایانش هیأتهای اعزامی دریایی کاملا بزرگی‌را به‌سوی دریای سرخ، وهمچنین بازرگانان پیشگام‌را به سوی سرزمینهای حاصلخیز جنوب و باختر، روانه می‌داشتند. در دورهٔ دودمان ششم، که تقریباً ۲۳۴۰ پیش از میلاد آغاز شد، هیأتهای اعزامی کاملا شناخته شده‌یی از راه کشوری که هنوز سبز و پر آب بود، به‌جنوب باختری روانه شدند، «و هیأتی دیگر با سیصد یابوی بارکش، با بخور، آبنوس، غله، عاج (و دیگر کالاها)» تا حاشیه‌های جنگل کنگو سفر کرد. این هیأتها در مرز طولانی باختر نیز باید با اجتماعهای بربر صحرا و لیبی داد وستدهایی می‌داشتند، هر چند

که مدارک در دست به‌ظاهر نشانگر مطالبی دربارهٔ سفرهایی به دوردستان باختری نیستند؛ اما، به‌یقین جنگهای تدافعی بسیاری علیه مهاجمان لیبی و آنانی که می‌خواستند سکنی‌گزینند، وجود داشته است.

این سفرها، تنها به‌مبادلهٔ کالا میان اجتماعهای صحرایی-سودانی محدود نمی‌شدند. به‌هرحال، پس از پایان هزارهٔ سوم، مصر آغاز به‌اعمال نیروی سیاسی و نظامی مستقیم بر همسایگان جنوبی، و تا اندازه‌یی کمتر بر همسایگان باختری کرد. نخست، حدود ۲۲۰۰ پیش از میلاد، روزگار اغتشاش و بازسازماندهی‌یی فرارسید که، مصرشناسان، از روی نشانه‌های سلسله‌های دودمانی منظم مانتو، آن را «نخستین دورهٔ میانی» نام نهاده‌اند. آسیاییان به‌شهرکهای آباد دلتا هجوم بردند. و میان خودمصریان نیز دگرگونیهای بارز اجتماعی‌انقلابی‌یی وجودداشت. نویسنده‌یی با دلتنگی در این روزگار چنین می‌نویسد: «کماندار آماده است، تجاوزکار نیز همه‌جا هست، مردی که برای شخم‌زدن بیرون می‌رود، سپرش را نیز با خود می‌برد... مردان در پس بوته‌ها پنهان می‌شوند تا کوله‌بار مسافری را که از تاریکی‌گذر می‌کند، به‌یغما برند. دزدان ثروتمند می‌شوند... آن‌کس را که چیزی نبود، اینک دولتمندی است، در همین حال مرد تهیدست از شادی سرشار است. هرشهروندی می‌گوید: بیایید نیرومندان میان خود را به‌بند کشیم... کودکان سلاطین را محکم بر دیوارها می‌کوبند.» اما هنگامی که همهٔ این دگرگونی چشمگیر وضع اجتماعی که ناشی از مخالفت بادستگاه حاکمه بود، به پایان رسید، با آغاز دودمان یازدهم در ۲۱۳۰ پیش‌ازمیلاد، نظام بزرگ باردیگرجایگزین شد؛ودوباره مصر تحت فرمانروایی‌قدرت نیرومند و یکتایی‌درآمد که، بر سراسر پادشاهیهای سفلی و علیا، قانون می‌گذارد و فرمان می‌راند.

اینک تفاوتی مشخص پدید آمده است. قدرت، از ۳۰۰ میل بالای رود نیل، یعنی، از ممفیس به‌تب[11] انتقال یافته است. فراعنه چشم به‌سوی کشور جنوبی‌آنسوی بزرگ آبشارها، سرزمین نوبیا و سرچشمهٔ‌طلا، می‌دوزند، و فرستادگانی پیروزمند، هم برای غارت اهالی نوبیا، هم برای فرمانبردارساختن‌شان،و هم‌برای تثبیت مرزهای جنوبی و نظارت بر راهها وگذرگاههای آن، به‌آن سامان می‌فرستند. آنان دژهایی عظیم ساخته و این دژها را با پاسداران مرزی پر می‌کنند. و در گذر پادشاهی میانی —یعنی ازحدود ۲۱۳۰ به‌مدت سه و نیم‌سده —تمدن‌مصری،

نخستین تأثیر ژرفش بر مردمان کشاورز سرزمینهای گوناگون نوبیا، واوات[۱۲]، ایرثت[۱۳]، کوش، وهمانندان‌شان در آن سوی بزرگ آبشار دوم را، نمایان‌می‌سازد. آنگاه دورهٔ میانی دوم فرا می‌رسد که، باتهاجم‌فاتحان آسیایی که بهره‌های‌بسیاری از ارابه‌های اِسبی می‌گیرند — فنی که اینک در منطقه‌های سکونت‌پذیر صحرا در سوی باختر به‌شتاب رواج می‌یابد — پایان می‌گیرد؛ اما این فرمانروایان هیکسوس[۱۴] در نگاهداری فتوحات‌شان در می‌مانند.

یکبار دیگر نظام بزرگ به‌مصیبت دچار می‌آید و مصون بر جای می‌ماند. پس از دودمان هیکسوس و دوره‌یی پر از اغتشاش و هرج و مرج، دودمان نیرومند هژدهم، که نام فرمانروایانش از باشکوه‌ترین نامهای تاریخ مصر است، در پی می‌آید. گویی همهٔ این نظام پیچیده، هر از گاهی، برای بازیابی بلندپروازی و کارآییش، به‌دگرگونیهایی گسترده درکار دیوانسالاری نیاز داشت. اینک مسألهٔ بازیابی حتی نسبت به‌زمان چیرگی فراعنهٔ دودمانهای یازدهم و دوازدهم که در پی نخستین دورهٔ میانی اغتشاش آمده بودند، بیشتر مطرح بود. ارتشهای مصری به‌دوردستان جنوب‌گسیل می‌شدند، و بخش بزرگتری از نوبیا، مستعمرهٔ مصر شد. تحوتمس[۱۵] اول، پادشاه این سلسلهٔ تازه، که از حدود ۱۵۸۰ تا ۱۵۰۰ پیش از میلاد دوام آورد، کار نیای‌خود، آمنوفیس[۱۶] راکامل کرد و تمامی کشور نوبیا، میان بزرگ آبشارهای دوم و چهارم‌را زیر سلطهٔ مصر درآورد. او و دیگران، فرستادگان‌دریایی تازه‌یی رابه‌دریای‌سرخ روانه‌داشتند، با لیبیاییان در باختر و آسیاییان در خاور به‌ستیز درآمدند، و امپراتوری‌یی را بنانهادند که، از زمانهای پیش بزرگتر بود و بر همسایگانش نفوذ بیشتری داشت.

این پادشاهی تازه، نزدیک به‌پنج سده، در اوج نیرومندی و سیطره بسر می‌برد، اما در ۱۰۰۰ پیش‌از میلاد به‌انحطاط سیاسی کشانده می‌شود. نظام، همچون پیش، به‌همانگونه‌که شرایط آبیاری سبب میلادش‌گشته بود، ادامه می‌یابد، اما مصر از بحرانی سخت به‌بحرانی دیگر درمی‌غلتد؛ و از این زمان ببعد است که رکود، ویرانگر بهبود اوضاع می‌گردد. چونان‌گذشته، در پی دورهٔ درازمدتی از حکومت متمرکز از طریق دیوانسالاری سخت قشربندی شدهٔ لشگری و کشوری، شورش و هجوم‌فرامی‌رسند. شاهزادگان لیبیایی‌در بخشهایی‌از مصر قدرت را به‌دست می‌گیرند. بنا به‌تاریخ مانتو، دودمان بیست و دوم با

شوشنک[17] اول در ۹٤٥ آغاز می‌گردد. این شاهزادگان لیبیایی، نزدیک به‌دو سده، و اغلب نیز با پیروزمندی، حکم می‌رانند، تا اینکه قدرت‌شان به‌نوبهٔ خود از هم می‌پاشد. هنگامی که مصر سفلی تحت فرمانروایی چهار پادشاه تانیس[18] دودمان بیست و سوم، که زندگی‌شان را ابهام و شک فراگرفته، و یکی دوتن دیگر از پادشاهان دودمان بیست و چهارم که وضع‌شان مبهم‌تر است، اداره می‌شد؛ بر فراز بزرگ آبشارهای رود نیل، قدرت تازه‌یی شکل می‌گرفت. مصر علیا و آنگاه مصر سفلی به‌هجوم حکمرانان نوبیایی، «کوشی»ها، که غالباً کم و بیش تحت حکمرانی مستقیم مصری می‌زیستند، گرفتار می‌آیند، اما کوشی‌ها هرگز هویت جداگانه‌شان را، حتی از زمان فاتحان آمنوفیس و تحوتمس در سدهٔ شانزدهم پیش از میلاد، از دست نداده بودند. کاشتا[19]، این فتح کوشی را در زمانی، در نیمهٔ اول سدهٔ هژدهم می‌آغازد. پیانخی[20] (۷۳۰ـ۷۵۱) و برادرش شاباکو[21] (۶۹۵ـ۷۱۶) آن را کامل می‌کنند. کوش قدرتی جهانی می‌شود.

این کوشی‌های آغازین که، با انگاره‌ها و اعتقادهای تمدن مصری سخت درآمیخته بودند، اگر به‌حال خودگذارده می‌شدند، شاید، بسیار بیشتر از صدسال زمام مصر را در دست می‌داشتند، اما، آنان را به‌حال خود نگذاردند. در دههٔ ۶۶۰ آشوریان، با سپاهیانی مسلح به‌جنگ‌افزارهای آهنی که، دشمنان مسلح به‌مفرغ را از پیش راه‌خویش می‌تاراندند، به‌جنوب و درون دلتا آمدند. آنان با کوشی‌ها به‌ستیز درآمده، و برایشان فرمانروایی از شهر دلتای سائیس[22] گماشتند. سنگینی حمله‌های آشوریان برتهارکه[23] (٦٦٤ـ٦٨٩) فرود آمد، و جانشین او تنوعت‌آمون[24] (٦٥٦ـ٦٦٤) آخرین فرمانروای کوشی مصر بود. پادشاهان سائیتی[25]، پس از واپس‌نشینی آشوریان و کوشی‌ها، جانشین آنان گردیدند، و تا ۵۲۵ قدرت را در دست داشتند. آنگاه ایرانیان به‌فرماندهی کمبوجیه[26]، به‌راهی که آشوریان راهبر شده بودند، آمدند. اما، به‌خلاف آشوریان، درحالی که بیشتر مصررا فتح کرده بودند، به‌وطن بازگشتند. در ۳۳۲ یونانیانی که اسکندرمقدونی[27] فرمانروای‌شان بود، ایرانیان را نیز به‌نوبه خود بیرون راندند، و دوره‌یی دراز از فرمانروایی یونانی، با سلسله‌یی از فرمانروایان بطالسه[28] آغازگردید. سپس، رومیان آمدند، و پس از رومیان، اغتشاش بیشتری دامن‌گسترد و پس از این اغتشاش، فتح اسلامی و بازسازماندهی سدهٔ هفتم پس از میلاد در پی آمد.

مصر فراعنه، یکسر از دید ناپدید شد؛ اثاثهٔ گرانبهای آرامگاههای غنی‌اش به‌تاراج رفت، بسیاری از بناهای تاریخی‌اش در شن فرو نشست، حتی زبانش نیز تا اندازه‌یی، تنها در میان اقلیت کوچکی از مصریان برجای ماند؛ و تا ۱۰۰۰ سال بعد و بیش از آن، راه به‌روشنایی نبرد. با این حال، دستاوردها و میراثهای این تمدن پرشکوه، به‌راههای بیشماری، به‌جنبش پیش آیندهٔ دیگر تمدنها در بسیاری سرزمینها نیرو و توان بخشید.

اتیوپیاییان بی‌گناه

مصریان باستان بر آن بودند که تنها خود آنان انسانهای راستین‌اند، اما، با این حال آمادهٔ پذیرفتن وجود سه‌شاخهٔ کوچکترگونه‌ها، یعنی آسیاییان، نوبیاییان و لیبیاییان نیز بودند. یونانیان باستان، با تعصب به‌این موضوع می‌نگریستند، و به‌رغم برتری آشکار تمدن مصری بر هر چیز دیگری که، در آن زمینهٔ ویژه می‌شناختند، امتیاز عظمت و ارزش را از آن مصریان نمی‌دانستند، بلکه از آن مردمانی می‌دانستند که، هویت‌شان در پرده‌یی از راز پنهان بود و، در «افریقای آن سوی مصر» می‌زیستند. این افریقاییان را اتیوپیایی می‌خواندند —بعدها نیز اروپاییان از روی عدم تشخیص آنان را نگرو خواندند— و این، در سرزمین «اتیوپیاییان بی‌گناه» بود که خدایان هومر[۲۹] سالی یکبار سکنی درآنجامی‌گزیدند تا دوازده روز را جشن بگیرند.

در حقیقت یونانیان چه در آن هنگام و چه بعدها، از این مردمان آن‌سوی مصر چیزی نمی‌دانستند، یا اینکه اندک می‌دانستند، و حتی هرودوت دلاور نیز موفق به‌دیدار آنان نشد. او حدود ۴۵۰ پیش از میلاد، پس از دیدار از مصر جنوبی چنین گفت، «کشوری در سوی جنوب باختری که بیشترین مردمان در آن سکنی گزیده‌اند، اتیوپی است.» قصدش از اتیوپی، کوش در نوبیا، و سرزمینهای همسایه‌یی که درجنوب قرار دارند، بود. «در اینجا طلا بسیار یافت می‌شود، همچنین فیلهای عظیم‌الجثه، آبنوس، و انواع درختان خودرو. مردمانش، نیز، بلندبالاترین، خوش‌سیماترین، و درازعمرترین مردمان جهانند.» بابه‌دیده داشتن اینکه هرودوت به‌ناگزیر به‌افسانه‌های مسافران در دوره‌یی استناد



نقاشی دیـواری از مقبرهٔ هـرم‌هـد (Haremhad)، (؟ ۱۳۰۸ - ۱۳۳۵ پ. م) در تب، نوبیاییان‌را درصف نشان می‌دهد.



برجسته کاری از دیرالبحری، هیأت اعـزامی‌یی که ملکه هتشپسوت بـه سوی جنوب به‌سرزمین‌پونت‌فرستاد، و کلبه‌یی پونتی و (راست) درختان کندر را نشان می‌دهد.



با پیدایش امپراتوری مروی، کوشی‌ها پرستش خدایان خویش را فراتراز پرستش خدایان مصر قرار دادند. خدای برجسته آنان شیر-خدا اپدمک (Apedemak) بود، که دراینجا درناگا دیده می‌شود.

سنگ نبشته ازمصورات‌الصفرا. فیلها نشانگراهمیت تشریفاتی ونظامی کوش مروییی بودند، ومروییان درتربیت این فیلها مهارت بسیارداشتند.



تکه‌جواهری به‌شکل‌سوسک از سنگ صابون
لعاب داده، به‌رنگ‌سبز، باچهره‌یی انسانی،
از کرما در نوبیا. در طلا نشانده شده و
پشتش باده‌ردیف مگس کوچک‌پوشیده شده
است(دورهٔ پادشاهی میانی، درازا: ۱۰اینچ).

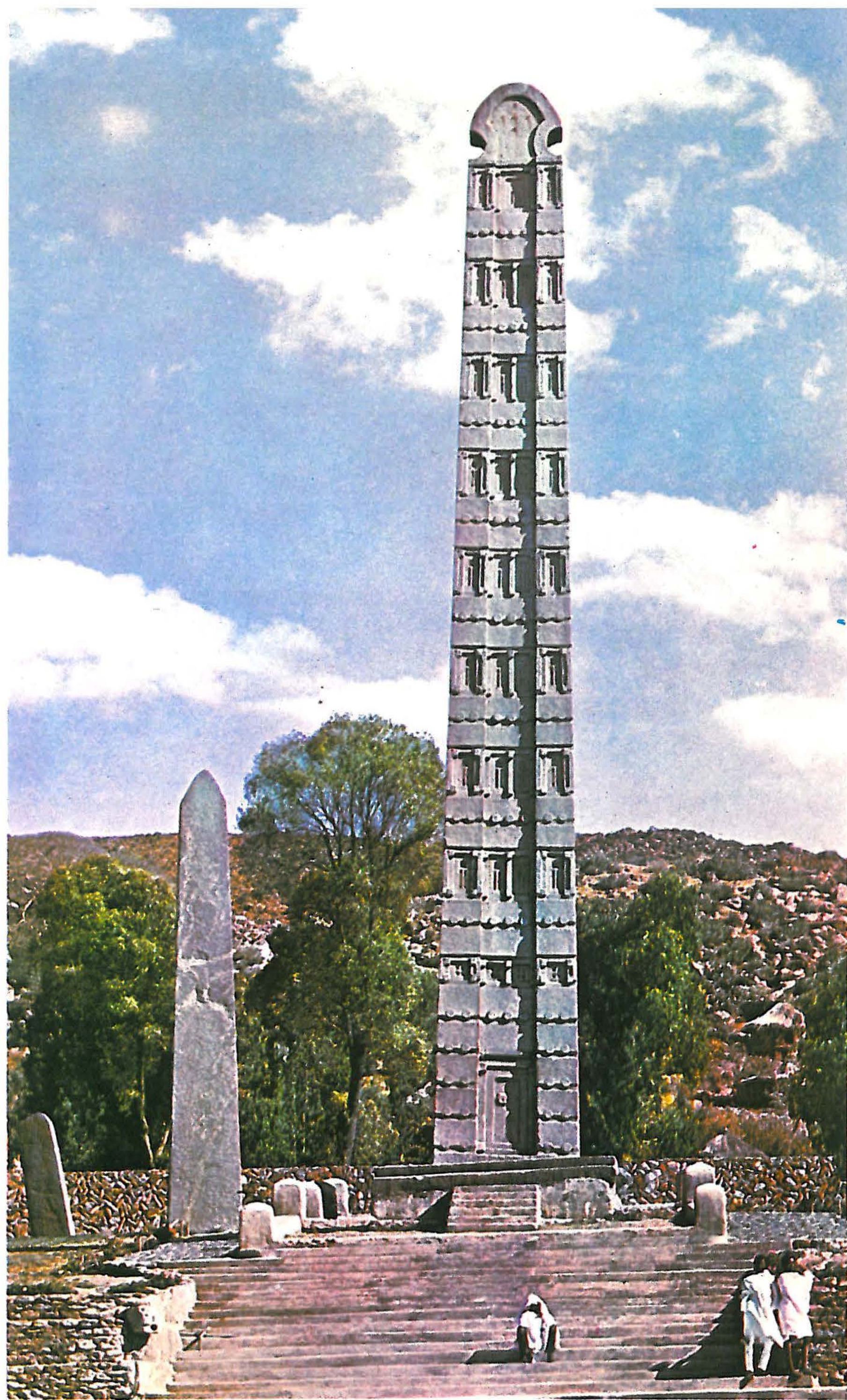


دیگچهٔ نقاشی شده با درپوش ، از کرما
(پادشاهی‌میانی. بلندا: ۴$\frac{۱}{۴}$ اینچ).

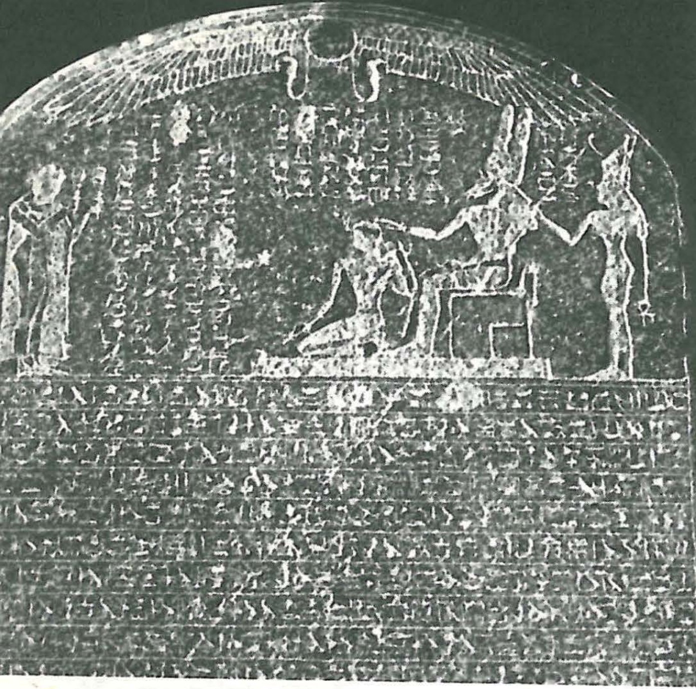
خطی که مروییان حدود سدهٔ سوم پ.م
اختراع کردند.



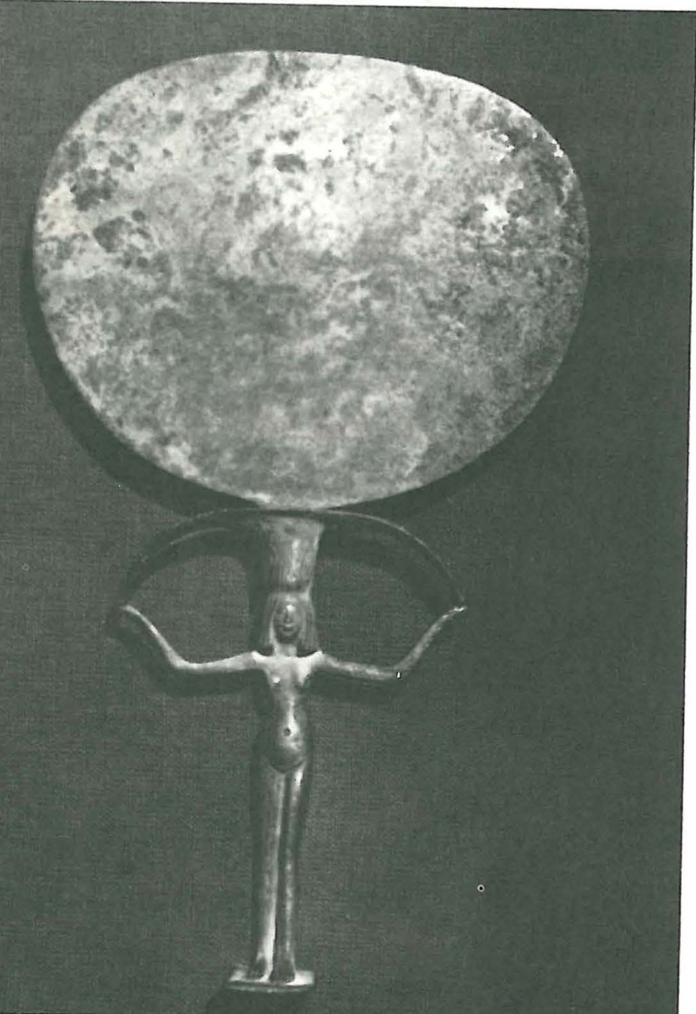
این سرمفرغی دیونوس [**Dionysus** (افسانه‌یونان)، نام یکی از خدایان المپیادکه، خدای سبزیها و کشتکاری به‌شمارمی‌آمد، این‌خداراپاسدار نمایش درام نیزمی‌شناختند.-م.] درمقبرهٔ هرمی‌شکل درمروی، متعلق به‌شاهزاده آریکان- خارر، پسرشاه ناتاکامانی(تقریباً ۱۲ میلادی - ۱۲ پیش ازمیلاد) یافت‌شده. این کار به‌سبک‌یونانی بود، واحتمالاً درحدود ۱۵۰ پ.م ساخته شد، و یکی ازچند شیئی یونانی است که درمقابرسلطنتی‌سرویی یافت‌شد. کوش مرویی‌ومصر بطالسه‌اغلب روابط‌بازرگانی خوبی بایکدیگرداشتند(بلندا: $4\frac{3}{4}$ اینچ).



بلندترین استل یا «ستونهای هرمی شکل» که هنوز برپا ایستاده‌اند، در اکسوم در اتیوپی شمالی، با بلندایی نزدیک به ۷۰ پا.



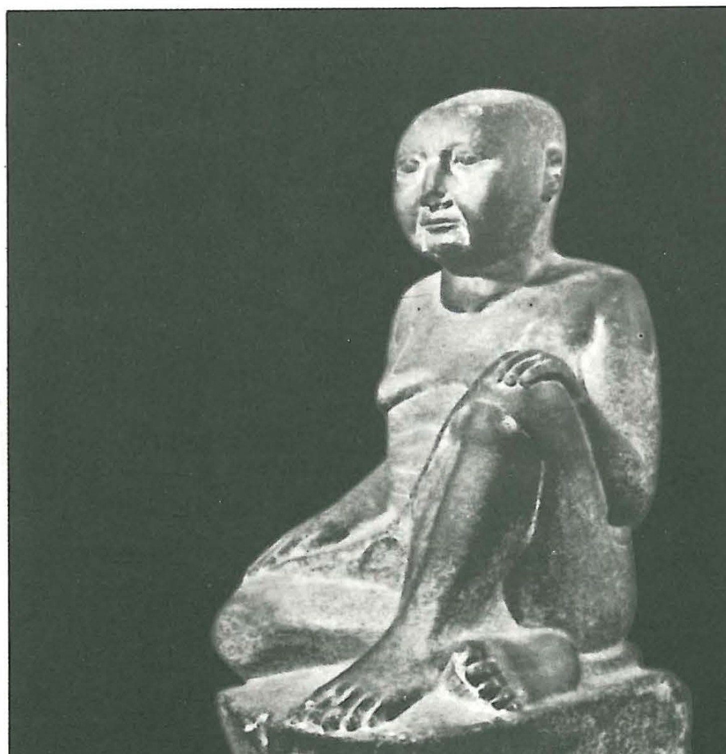
استل جلوس ازجبل برکل، جلوس شاه اسپلتا (۵۶۸- ۵۹۳ پ.م) را براورنگ کوش می نمایاند.



آبگینهٔ مفرغی، به‌درازای هشت اینچ، از سمنا درمرزهای میان مصر علیا و سرزمینهای «نوبیا»یی (پادشاهی تازه، تقریباً ۱۰۰۰- ۱۵۷۵پ.م).



نایب‌السلطنهٔ کوش در تب، شاهزاده منتوئمهت (Mentuemhat)، (تقریباً در ۶۵۰ پ.م درگذشت)، از معبدی در کرنك



تندیس نروا، مأمور کوش در تب، در هنگام زمامداری امنارتیس (Amenartis) خواهر فرعون «شاباکو»ی کوشی (۶۹۵ — ۷۱۶پ.م).



این اهرام نزدیک نیل در کناره‌یی بناشده بودندکه مشرف برشهر بزرگ‌مروی بود، مقبره‌های بیشتر فرمانروایان کوش مرویی در این اهرام قرارگرفته‌اند.

می کرده که، روابط میان کوش و مصر خوب نبود، این تعریف، تعریف چندان نادرستی ازسرزمین و مردمان نیل وسطی وعلیا نیست. زیرا همچنانکه ما از شواهد دیگر می‌دانیم، در این سرزمینها طلا و فیل بسیار یافت می‌شده؛ حتی امروزه نیز، مردمانی که درکنارهٔ نیل وسطی و علیا می‌زییند، اگر بویژه درازعمر نباشند، با این حال به‌گونه‌یی غیرمعمول، زیبا و بلندبالایند. با اینهمه، جز درچند گزارشی از این دست، نویسندگان یونانی چیزی برای بازگفتن دربارهٔ سرزمینهای آن سوی مصر ندارند. این واقعیتی است که به‌تبیین این مسأله یاری می کند که،چرا پژوهشگر اروپایی روزگاران بعد، که اغلب به‌نوشته های یونان کلاسیک سخت دلبسته است، چیزی برای بازگفتن دربارهٔ این موضوع درخورتوجه ندارد. تنها، در پنجاه سال اخیر، پیشرفتی واقعی در مطالعهٔ کوش رخ نموده است.

دو مرکز بزرگ تمدن به کارگیرندهٔ فلز، میان اتیوپیاییان بی‌گناه پدید آمد و اینک، روشن شده که هردوی آنها، برای تاریخ بعدی، دارای اهمیتی شایان توجه بوده‌اند. نخستین مرکز، چه از نظر زمان و چه به‌خاطر اهمیت نفوذ آن، کوش در نوبیا؛ ودومین، یعنی مادر اتیوپی امروزین، اکسوم درکوهستانهای کنارهٔ جنوب باختری دریای سرخ بود.

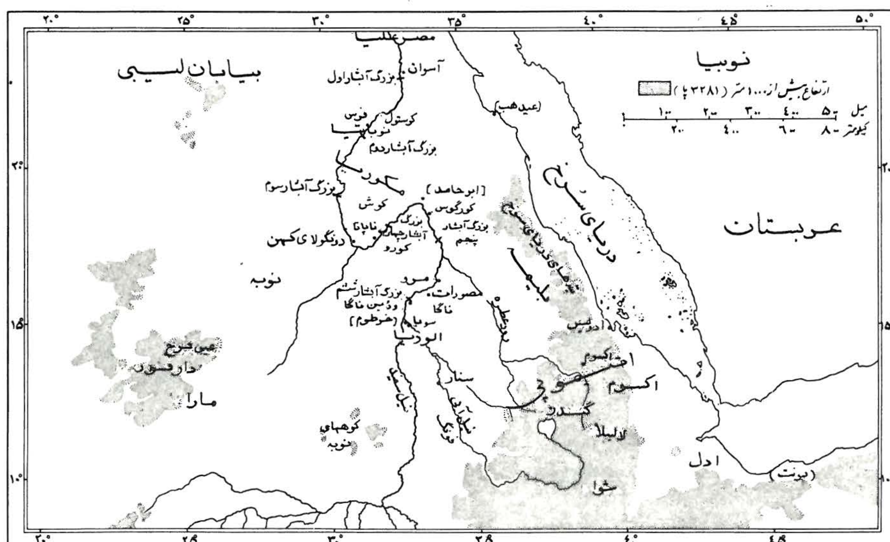
کشاورزان آغازینی که در سکونتگاه دورافتادهٔ نیل وسطی، در آن‌سوی بزرگ آبشارهای اول و دوم می‌زیستند، نیاکان مردم کوش هستند. اینان‌مردمان کرانهٔ رود نشینی بودند که، فرهنگ‌شان بسیار نزدیک و همانند با فرهنگ مصریان پیش از دودمان باستان بود، اما هر ازگاه، با ورود صحراییانی که‌در گذرهزارهٔ سوم پیش از میلاد و پس از آن می‌آمدند، دگرگونی می‌یافت. درحالی که باستان‌شناسان هنوز برای یافتن بیانی دقیق‌تر سرگرم کاوش‌اند، تاکنون به الفبا و اسنادی که در محل به‌دست آوردند، بسنده کرده‌اند. این مردمانی که در ناحیه‌های شمالی‌تر می‌زیستند، در جریان پادشاهی میانی، پس از ۲۰۰۰ پیش از میلاد، تحت نفوذ بسیار مصر درآمدند. آمنوفیس اول (۱۹۶۲ — ۱۹۹۱) با محاصرهٔ واوات، شمالی‌ترین ایالت نوبیای کهن (چنان‌که مصریان آن را نام نهاده‌اند، هرچند که نوبیاییان روزگاران بعد هنوز پدیدار نشده بودند)، آغاز به‌این فتح کرد؛ و تقریباً از این زمان به‌بعد است که اسناد مصری، نوبیای جنوبی را کوش نام نهادند. سسوستریس[۳۰] این فتح را گسترش داد. سپاهیانش «از آن سوی کوش گذر کردند و به‌پایان زمین رسیدند» و شاید تا بزرگ آبشار سوم، یا کمی دورتر از آن رفتند. اما هیچ مکانی را برای همیشه حفظ نکردند. در هنگام هجوم هیکسوس دورهٔ میانی دوم (تقریباً ۱۵۷۵ — ۱۷۵۰)، زمانی که سراسر نوبیا استقلال خویش را بازیافت، دولتی تازه در ناحیهٔ کرما[۳۱]، درست در جنوب بزرگ آبشار سوم، پدیدار شد؛ وگویا بخشی از تمدن آغازین پیشرفته و بسیار مهم افریقای داخلی در این دولت کرما قرار داشت، اما، آگاهی چندانی از آن نداریم؛ شاید در همین دولت کرما است که باید سرچشمه‌های نیایی نظام کوشی بعدی را پی‌گرفت.

با به‌پایان رسیدن دورهٔ حکومت موقتی هیکسوس و پیدایش پادشاهی تازه درمصر، گسیل داشتن فرستادگان به‌سوی جنوب و دیگر جاها، جانی تازه گرفت؛ و پیشتازان تحوتمس اول، فرعون فاتح بزرگ، که از راه کوش به دوردستان جنوب تاختند، ومرزهای فرعون رادر کورگوس[۳۲]،میان بزرگ آبشارهای چهارم و پنجم تثبیت‌گرداندند، شاید حتی تا ناحیهٔ خرطوم[۳۳] کنونی نیز رفته‌باشند. از ۱۵۰۰ تا حدود ۸۰۰ پیش از میلاد، بخش بزرگتر نوبیا، که از دو ایالت خراج‌دهندهٔ بزرگ واوات وکوش تشکیل شده بود، گاه تحت نظارت دقیق مصر

وگاه تحت فرمانروایی مستقیم مصر قرار می‌گیرد.

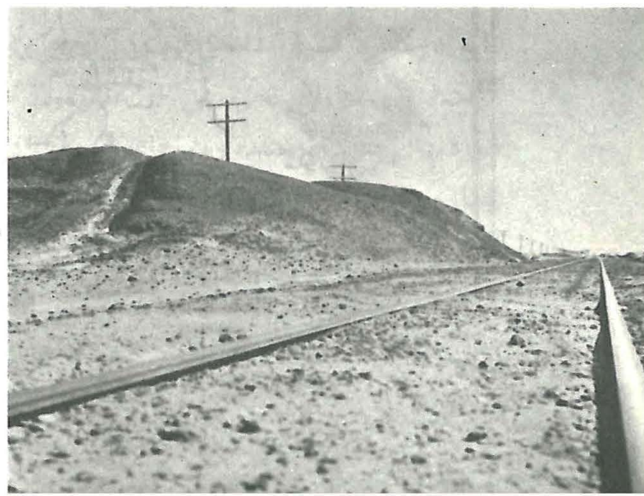
با این حال، مردمانش متمایز از مصریان بر جای ماندند. آنان به‌زندگی با اندیشه‌ها و رسمهای خود ادامه دادند. حتی فراعنهٔ بسیار مصری شدهٔ دودمان بیست‌و پنجم (کوشی)، درآرامگاههاشان در کورو[۳۴]، نزدیک بزرگ آبشارچهارم، به‌حالتی دراز می‌کشند که در گذشته، پیشینیان نوبیایی‌شان، بنا به‌سنت دراز می‌کشیدند، و نه به‌حالت مصریانی که این فرمانروایان کوشی خدایان‌شان را بطورکلی پذیراگشته بودند. هر چند که تمدن کوشی آغازین از فرهنگ مصری تأثیر بسیار می‌گیرد و شکل می‌یابد، با این حال نمی‌توان آن را تجلی‌یی از مصر و یا حتی روگرفتی از آن دانست. این تمدن حتی در روزگاران آغازین نیز شکلی ویژه داشت، هر چند که در رشد بعدی، پس از ۵۰۰ پیش از میلاد، شکل ویژه‌تری یافت.

دو مرحلهٔ عمدهٔ پیشرفت کوشی با پایتختهای پی‌درپی در ناپاتا، نزدیک بزرگ‌آبشار چهارم، و در مروی، حدوددویست‌میلی جنوب پیوند دارند. مرحلهٔ نخست پس از آنکه پادشاهی تازهٔ فراعنه، در سدهٔ یازدهم پیش از میلاد رو به‌زوال نهاده بود، با سر برآوردن مبهم نیروی سیاسی کوشی که بیشتر بر ادارهٔ منابع طلای نوبیا متکی بود، آغازگردید. هنگامی که شاهزادگان لیبیایی از تب، پایتخت



مصر علیا، حکم می‌راندند، سرکردگان کوش با خیالی آسوده سربرداشتند واحتمالاً در اواخر سدهٔ دهم و درسدهٔ نهم، به‌وسیلهٔ دینیاران محلی خدا آمون[30] و دیگر خدایان‌شان، که هر دو با مصر علیا و نوبیا پیوند داشتند، بیش از پیش به‌این کار تشویق شدند، و نیروی‌شان افزون‌گردید. دراوایل سدهٔ هشتم، همچنانکه دیده‌ایم، سرکردگان کوش چندان نیرومند بودند که، هجوم به‌خود مصر را آغاز کنند.

این فراعنهٔ کوشی یک سده بر مصر علیا و همچنین بیش از پنجاه سال بر همهٔ مصر فرمان راندند؛ با اینهمه، چنین برمی‌آید که، تأثیر این فرمانروایی برمیهن‌شان، اندک و ناچیز باشد. مردمان‌شان چونان پیش به‌زندگی ادامه‌دادند. پادشاهان وسربازان به‌مصر رفته، فتح کرده، مصر را تا آمدن آشوریان نگهداشته، و آنگاه دگرباره به‌سرزمین خود بازگشته بودند. هر چند دربارکوش در ناپاتا، دست‌کم پس از مرگ پیانخی (۷۳۰ پیش از میلاد)، به‌سبب آیین، کاربرد هیروگلیف مصری و نیز سبک معماریش شدیداً مصری می‌شود، با این حال ادمز[36] در اینباره می‌گوید که امپراتوری ناپاتارا باید «از آغاز تا پایان، فرهنگی نوبیایی و جمعیتی نوبیایی به‌شمار آورد که تنها مدت زمانی کوتاه —ازحدود ۷۳۰ تا مرگ اسپلتا[37] (۵۶۸ پیش از میلاد) — رنگ و جلای ساختگی سنت فراعنه را به‌خود می‌گیرد.» تا آنجا که به‌بیشتر نوبیاییان مربوط می‌شود، شاید همهٔ کارهای بزرگ مصر چیزی بیش از حملهٔ پر دامنه، هیجان‌انگیز و پرخطری که با اینهمه دگرگونی مهمی پدید نیاورد، نباشد. با این‌حال براستی چیزی تازه رخ داده بود؛ که این خود در درجهٔ نخست اهمیت قرار داشت. در نبردهای



این توده نخاله‌های آهن مروی که بسیار مشهوراند، واینك باخط‌آهن ازخرطوم به‌وادی حلفاراه‌برده‌اند، گواهی هستند برمقام کوش مرویی به‌عنوان مرکز اوایل دوران آهن افریقا دردوهزار سال پیش.



محوطهٔ بزرگ در مصورات الصفرا که از جهاتی چشمگیرترین ویرانه‌های کوش مرویی است.
این محوطه که تاریخش به سده‌های آخر پیش از میلاد می‌رسد، جایگاه قدرت و منزلت سلطنتی بود.

سهمگین دلتا در دهۀ ۶۶۰، آشوریان با اسلحه‌یی تازه، سلاحی از آهن آبداده به‌جای مفرغ و سنگ به‌پیکار درآمدند. هر چند در آن هنگام توجه اندکی به این مسأله شد، با این حال، عصری نو در افریقا آغاز گشته بود.

مصریان که به‌مفرغ‌شان بسنده کرده بودند، کاربردگسترش یافتهٔ آهن را در آسیای همسایه، نادیده انگاشته بودند. سده‌های بسیاری بود که، آهن را می‌شناختند، اما برای کاستن کمیابی آهن و یا برای غنا بخشیدن به‌مهارت‌شان در به‌دست آوردن و عمل آوردن آن، کوشش اندکی کرده بودند. سلاحهای آهنین که به‌سبب تازگی برای آنان ارزش داشتند، هیچ سهم پر اهمیتی در تجهیزات مصری نیافته بودند. همراه با توت عنخ‌آمون[۳۸] که در ۱۳۳۹ پیش از میلاد درگذشت، خنجری با تیغه‌یی آهنین دفن شد، اما با این حال تا هزار سال بعد، ابزارها و سلاحهای آهنین میان مصریان رایج نگردید. در اینجا دگرباره می‌بینیم که، پیشرفت فن‌شناسی، همینکه آغاز می‌شود، شتابی روزافزون می‌یابد. چه در حالی که تمدن عالی تکامل‌یافته و از بسیاری جهات بی‌همتای مصر برای گذشتن از زمان به‌دیده داشتن آهن به‌عنوان چیزی کمیاب و طرفه تا پذیرفتن آهن به‌عنوان بخش ضروری زندگی روزمره به‌دست کم هزارسال نیازمند بود، دانش و کار باآهن در سراسر افریقا، تا دوردستان باختر، تا اقیانوس اطلس، و در دوردست جنوب تا جلگه‌های علفزاری آن‌سوی حوزهٔ رود کنگو، به‌زمانی کمتر از نیمی از آن نیاز داشت.

تأثیرهای آهنکاری بر تمدن کوش که اساساً فرهنگ کشاورزی کنار رودخانه‌یی است را، می‌توان تنها با استدلال و قیاس به‌سنجش درآورد. حدود صدسال پس ازواپس نشستن کوشی‌ها از مصر، مرکز تازه‌یی از تمدن کوشی در یکی از شهرهای جنوبی‌شان، مروی، که درحدود صدمیلی‌شمال خرطوم قرارداشت، پدیدارگشت، هر چند که تا دوسدهٔ پس از آن، ناپاتا اهمیت کهن خویش را از دست نداد. به‌هر حال، اندک اندک توجه اقتصادی و سیاسی به‌جنوب کوچید. از جمله دلایل آشکار این نقل‌مکان، خشکسالی مداوم ناحیهٔ ناپاتایی و در پی آن کمبود الوار و چراگاه است. همچنین واقعیت دارد که، ناحیهٔ مرو، به‌خلاف ناحیهٔ ناپاتا، ته‌نشستهای پهناوری از سنگ معدن حاوی آهن مرغوب دارد؛ و دورهٔ مورد نظر ما، دوره‌یی بود که تقاضای آهن به‌شتاب گسترش می‌یافت.

در گذر حرکت به‌سوی جنوب که، حدود. . ۳سال به درازا کشید،فلزکاران مروی براستی شهرشان را به یکی از بزرگترین مراکز ذوب‌آهن جهان‌باستان بدل ساخته بودند.

دلایل دقیق حرکت به‌سوی جنوب، هرچه بوده باشد، با رشد واکنشی ضد مصری میان کوشی‌های شهرکها، همپا بود. تمدن مرویی ــ چیزی که ادمز آن را «نوزایی مرویی» نامیده است ــ درمقایسه با تمدن پیشین به‌گونه‌یی بسیارسنجیده‌تر و خودآگاهانه‌ترکوشی‌گشت. این تمدن، نمایانگر «مجموعه‌یی از پیشرفتها و دستاوردهایی‌گردید که پیش از آنان در دورهٔ ناپاتایی‌ها به‌هیچ‌وجه تصور آن نمی‌رفت، و نیز اینهمه، نمایانگر بازتابی روشن از قدرتی فرهنگی» است. خدایان و آیین این تمدن اساساً از آن مروی بوده‌اند، نه از آن مصر.کوشی‌ها در حالی که هنوز هیروگلیفهای خوب مصری را در سنگ‌نبشته‌های مربوط به‌معبد به‌کار می‌گرفتند اینک آغاز به‌نوشتن زبان خود با دستخطی الفبایی، که پس از این نیز باید کشف رمز شود، کردند. رنگ‌آمیزی زیبای سفالینه‌ها، به‌برتری تازه‌یی رسید،و سبکهای به کارگرفته‌شدهٔ کوشی ناب بودند.مروی نیزبه‌سبب‌شایستگیهای خود به‌تمدنی‌بدل شد؛ و این‌تمدن دارای یکی ازبزرگترین فرهنگهای ژرف و گسترده بود.

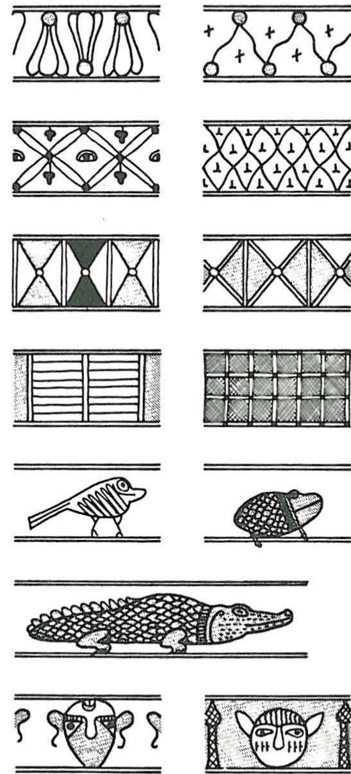
تاریخ کوش مرویی، در بسیاری رشته‌ها، دست‌کم شش سده پیشرفت پرتلاش‌و غالباً بسیار متمایزی را در بر دارد؛ این پیشرفت بویژه در مورد بنای معبد و شهرک، ساخته‌های فلزی، و مهارت بازرگانی بین‌المللی باکشورهای دوردستی چون هند، و حتی چین، بسیار چشمگیر است. از حدود . ۳۰ پیش از میلاد به‌بعد، روند پردامنهٔ‌گسترشی بومی، که بی‌تردید نفوذش بر سرزمینهای افریقای داخلی، در رواج فن‌شناسی‌آهن، اهمیتی بسزا داشت، اندک‌اندک در نیل وسطی آشکار گشت. کاروانهایی‌از کوش مرویی به‌سوی خاور، به‌بنادر دریای سرخ، به‌سوی شمال، به‌مصری که یونانیان و پس آنگاه رومیان برآن‌فرمان می‌راندند و مدیترانه، و به‌سوی جنوب عطبره[۳۹]، به‌سرزمینهای اتیوپی روانه می‌گشتند. اما این کاروان‌ها به‌سوی باختر و جنوب باختری نیز می‌رفتند؛ هرچندکه شواهد باستان‌شناسانهٔ خاور دریاچهٔ چاد[۴۰] هنوز نمایانگر چیزهایی کهن‌تر از خرده‌سفالینه‌های نوبیایی مسیحی نیست.

جهان بعدی، کوش را چون برخی از دیگر تمدنهایی که از دیدگاه جغرافیای عهد قدیم دورافتاده بودند، از یاد برد. در کتاب پادشاهان اشاره‌یی تصادفی به‌فرعون تهارکه (پنجمین فرعون دودمان کوشی) شده، و در رسالات حواریون نیز، به‌یک ایلچی ملکهٔ اتیوپیاییان (یعنی ملکهٔ کوشی‌های مروی) که توسط یکی از حواریون مسیح، در جاده‌یی که «از اورشلیم به‌غزه[41] می‌رفت»، به‌دین تازه ارشاد شد، اشاره‌یی شده است. اما کاربرد ناشی از عدم تشخیص اصطلاح یونانی «اتیوپیایی»، همراه با بی‌تفاوتی کلی نسبت به‌حقوق تاریخی افریقا، به‌فرو رفتن کوشی‌ها در دریای بی‌تفاوتی پژوهشگرانه انجامید. حتی در سدهٔ نوزدهم، دلبستگی‌یی تازه به‌تمدنهای باستانی پیدا شد، ودر حالی که نخستین مسافران و حفاران از کشفهای درخشان‌شان در مصر، به‌گونه‌یی درک‌شدنی، در شگفت آمدند؛ کوش چنان مورد کم اعتنایی قرار گرفت که گویی دربارهٔ آن، ابداً اندیشه‌یی نمی‌کردند، یا اینکه گویی بیش از ایالتی فقیر و وابسته به‌مصر، درخور توجه نبود.

خطی که مروییان حدود سدهٔ سوم پ.م اختراع کردند.

در پنجاه‌سال اخیر، بویژه در دوازده‌سال گذشته، در این مسأله دگرگونی‌یی پدید آمده است. دربارهٔ کوشی‌های مروی و تمدن بسیار ویژه‌شان هنوز چیزهای بسیاری باقی است که می‌باید دانسته شوند. اما هم اکنون نیز آن اندازه دانستنی وجود دارد تا تصویری از تنوع فوق‌العاده، مهارت خلاقه و پیروزی فن‌شناسانه‌شان را روشن سازد. آنان با برخوردی تلفیق‌دهنده و اندیشمندانه با اندیشه‌ها و رسمهای تازه که شاید ویژهٔ همهٔ فرهنگهای بازرگانی بزرگ باشند، ضمایم خودسرانه‌یی را با سنتهای خود درهم آمیختند. معبدها و کاخهاشان از معبدها و کاخهای مصری تأثیر بسیار گرفتند، اما با این حال سبکها و آرایه‌هاشان مرویی ناب بودند. مذهب‌شان، چونان زبان، دستخط الفبایی، و بهترین سفالینه‌هاشان، از آن خودشان بود. با این حال، همواره پذیرای آیین نو گشته، و به این پذیرفتن ادامه می‌دادند. همچنان که زمان سپری می‌شد، و رومیها جایگزین حکمرانان یونانی بطالسهٔ مصر شدند، و بازرگانی در طول اقیانوس هند، با مهارتهای بیشتر در به کارگرفتن بادهای موسمی رشد یافت، کوشی‌های مروی و شهرهای همجوارشان، بارها و بارها از همسایگان و شرکای بازرگانی‌شان تأثیر پذیرفتند. یکی دو بنای بعدی‌شان، «پالمیرا»[42]ی سوریه را به یاد می‌آورد. شمار ظرفهای مسین‌شان که بازتاباندهٔ سبکهای چینی‌اند، اندک نیست. سیمایی یونانی در پاره‌یی از هنرشان دیده می‌شود؛ همچنین سیمایی هندی، به‌گونه‌یی که اگر اپدمک[43] شیر-خدای چهاردست‌شان را در معبدی هندی بیابیم، شگفت‌زده نخواهیم شد، زیرا که گویی اپدمک در خانهٔ اصلی خویش است. با اینهمه تأثیر کلی بسیار جدا و ویژه بر جای می‌ماند.

دورهٔ بلندپایگی این تمدن در پنج‌سده پس از حکمرانی ناستازن[44] قرار دارد، چنین می‌نماید که، دورهٔ ناستازن، آن واکنش فرهنگی ژرف علیه شیوه‌ها و رسمهای مصری‌یی را آغاز، یا به هر صورت متبلور کرد که، به‌بسیاری از دستاوردهای هنر و تفکر مرویی انجامید. تاریخ دقیق حکمرانی ناستازن هنوز مورد بحث است، اما به یقین او بیست‌سال در نیمهٔ اول سدهٔ چهارم پیش از میلاد فرمانروایی کرد. شاید در زمان او، و یا آرنخامانی[45] (تقریباً ۲۱۸—۲۳۵ پیش از میلاد) بود که معبد بزرگ شیر در مصورات‌الصفرا[46] بنا نهاده شد. در این هنگام دینیاران و بازرگانان کوش مرویی، آغاز به بهره جستن از دستخط شکستهٔ



طرحهایی از سفالینه نقاشی شدهٔ مرویی.

خویش کردند، و نقاشی بر سفالینه‌ها به‌زیبایی بسیار دست یافت. همچنین، تا این زمان، مصنوعهای آهنکاری مرویی نیز به‌راه خویش افتاد. در همین‌حال، نیروی نظامی وسیاسی مرویی تا دوردستان جنوب وباختر، و درسوی خاور تادریای سرخ، و در سوی شمال، تا آن سوی ناپاتا تا ناحیهٔ بزرگ آبشارهای اول و دوم رسید. تا ۱۰۰ پیش از میلاد، کوش مرویی امپراتوری بزرگ و نیرومندی شده بود که، دارای امکانات بازرگانی‌یی‌پردامنه ومزایای یک فرهنگ بومی‌گسترده ومتکی به‌نفس بود؛ و تا سدهٔ چهارم پس ازمیلاد، هنگامی که بلایی‌گریبانگیر مروییان شد که هرگز نتوانستند از آن رهایی یابند، به‌بهره جستن از این مزایا ادامه داد.

دومین تمدن برجستهٔ سرزمینهای«آن سوی مصر»، حدوداًهمزمان باکوش مرویی پدیدارگشت، هرچند که پیش ازپژوهشهای باستان‌شناسانهٔ منظمی که، در ۱۹۵۲ آغاز شد، دربارهٔ بنیادهای این تمدن اطلاعی در دست نبود و یا اطلاع



استل ازسنگ‌سیاه، ازمروی،خدایی
باسرقوچ وملکه‌یی ازکوش مرویی
رانشان می‌دهد؛ باخط‌مرویی(بلندا:
۷اینچ).

بخشی‌از گوشهٔ‌راست استل.



نمادهای قدرت خدا آمون، این قوچهای سنگی هنوز از معابد درهم فروریخته ناگا، یکی از مراکز شهری عمدهٔ کوش مرویی، پاسداری می کنند.

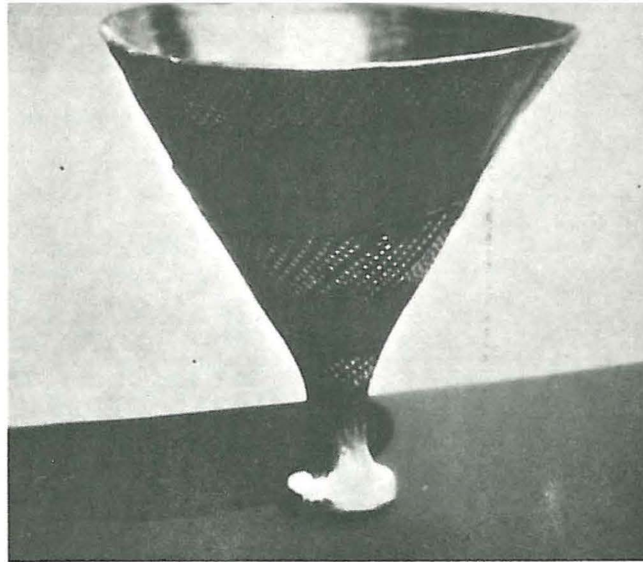
موجود اندک بود. در اینجا دگرباره همان درهم‌بافتگی فرهنگی محلی؛ فرهنگ مردم اتیوپی شمال خاوری، با اندیشه های سیاسی، مذهبی، و بازرگانی مکانهای دیگر، و در این مورد، با اندیشه های سیاسی، مذهبی و بازرگانی تمدنهای عربی کهن سرتاسر دریای سرخ دیده می‌شود. در روزگاران بعد، این رونددور، به گونه یی زیبا با اقتباس اتیوپیایی داستان دیدار ملکهٔ سبا[47] با شاه‌سلیمان، در کتاب مقدس به‌رمز و کنایه روایت می‌شود. آن بانوی سبا، در زمانی‌از سدهٔ دهم پیش ازمیلاد، از عربستان جنوبی به‌اورشلیم رفت «با همراهانی بسیار، و شترهایی که بارادویه، طلای بسیار،و سنگهای‌گرانبها داشتند»،وآنگاه دگرباره بانیکبختی، و نیز بنابه افسانهٔ اتیوپیایی، با پسری از شاه‌سلیمان به‌میهن بازگشت؛ و این پسرکه منلیک[48] نام‌گرفت، بنیانگذار سلسلهٔ دودمانِ شیران یهودا[49] بودکه هنوز نیز بر اتیوپی فرمان می‌رانند. دشواری کم اهمیتی که، سببش فاصلهٔ زمانی سده‌های بسیار، میان تاریخ فرمانروایی سلیمان و تاریخ پیدایش پادشاهان‌اکسوم، یعنی نیاکان آن مردمان اتیوپیایی بود، طبیعتاً نتوانست قصه‌گویان روزگاران پیش را از قصه‌سازکردن باز دارد.



چونان در بسیاری از دیگر بخشهای افریقا، در روزگاران گذشته، اژدرمار ـ در اینجا، در کنده‌کاری با شکوهی در «معبد شیر» در ناگا دیده می‌شود ـ نماد قدرت معنوی در کوش مرویی بود.



گراور یك لوح نذری منقوش از خرسنگ سرخ، از معبدی در مروی، شیر ـ خدا اپدمك وشاهی را نشان می‌دهد که ردایی بلند برتن و خود ـ تاجی برسر، و عصای سلطنتی در دست دارد. خطها مرویی‌اند (بلندا: ۶ ۱/۲ اینچ).

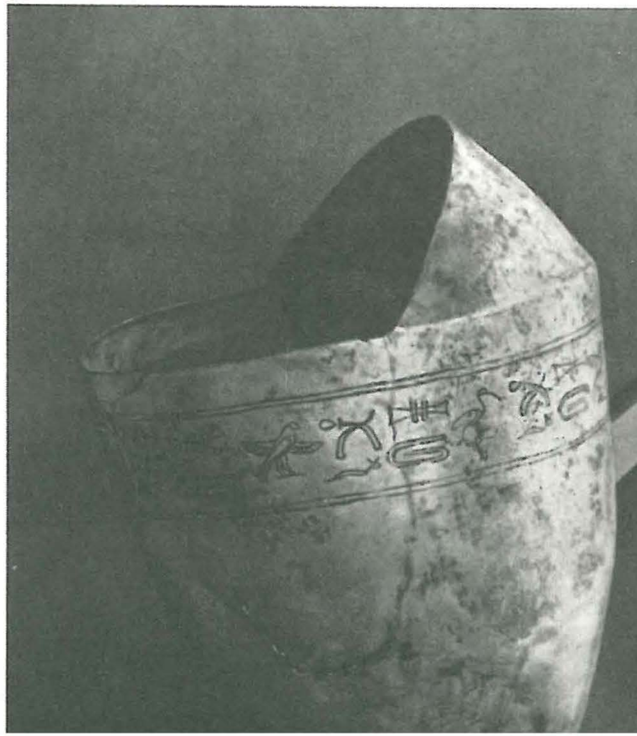


نیام استوانه‌یی زرین‌شاه «اسپلتا»ی کوش
(۵۶۸-۵۹۳ پ.م) ازنوری نزدیک ناپات
(بلندا: $3\frac{1}{4}$ اینچ).

جام شراب نقره‌یی ویژه خدایان، درمقبرهٔ
نتاکلابه آمون (Netaklabah-Amon)
(۵۱۹-۵۳۸ پ.م) درنوری. خطهاهیروگلیف
مصری‌اند، (کوش ناپاتایی. بلندا: $8\frac{1}{4}$ اینچ).

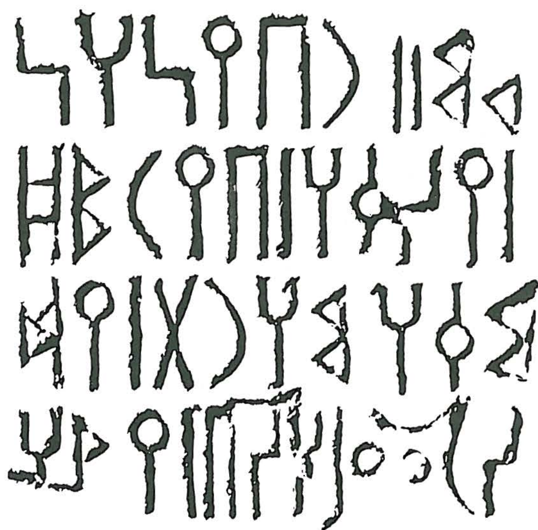


درپوش یک‌ظرف، نمونه‌یی زیبا ازسفالگری
گرافیت مرویی.



با این حال، افسانه، درونمایهٔ حقیقت را پنهان می‌دارد. اینک آشکار شده است که تا سدهٔ پنجم پیش از میلاد، سیاست بازرگانی نیرومندی در کنارهٔ ساحل و در سرزمین پشت ساحل اتیوپی‌شمال خاوری استوارگردید، واین روش فرمانروایی تا حدود زیادی مدیون عربستان جنوبی بود. محرابهای این سرزمین، با دستخط زیبا و بی‌مانند عربستان جنوبی کنده‌کاری شده بودند، و زبانی که به‌کارگرفته می‌شد، نیز از همان منشأ بود. خدایانش نیز چونان خدایان مردم کنارهٔ آب بودند. با این حال چنانکه اشیاء بازیافته شده در دههٔ ۱۹۵۰ به‌روشنی باز-می‌نمایانند، این فرهنگ، حتی در سدهٔ پنجم نیز، اصالتی ویژهٔ خویش داشت؛ و این اصالت محلی، با سپری‌شدن زمان افزون می‌گردید. پس از سدهٔ چهارم پیش از میلاد، فرهنگ اتیوپی‌ـسبایی به‌دورهٔ انتقالی‌یی‌گام نهاد که درگذر آن، دیگر عربستان جنوبی، نفوذ خارجی عمده نبود، بلکه یونان چنین نفوذی به‌شمار می‌رفت: برای نمونه، این بازرگانی اقیانوسی‌میان مصر بطالسه و سرزمینهای هند و خاور دور بود که، کاربردی‌گسترده از ادولیس[50]، بندر اتیوپی شمالی را پدید آورد. نخستین پیوندهای بازرگانی اتیوپی و مصر، با مراوده‌های بسیار با بنادر اقیانوس هند و آن سوی آن، افزون‌گشت. ادولیس مرکز بازرگانی جهانی شد، و پایتخت اتیوپیایی اکسوم که در تپه‌های پشت ادولیس قرار داشت، نفوذ این رویداد را حس کرد. استرابو[51] که دربارهٔ سالهای بعد از نخستین سدهٔ پیش از میلاد نگاشته است، چنین یاد آور شد که، به‌سبب روابط تجاری با بازرگانی اقیانوس هند، بیش از صدوبیست کشتی از بندر مصری میوس هورموس[52]، روانه گشته بودند، در حالی که، یک راهنمای دریانوردی یونانی ـمصری متعلق به‌دورهٔ بزرگ بسط [و توسعهٔ] اکسومی، ادولیس‌را حلقه‌یی حیاتی در رشتهٔ دراز بنادر میان ساحل مرکزی افریقای خاوری و دریای سرخ می‌داند.

این دورهٔ بزرگ بزودی، یعنی ۵۰ سال پس‌از میلاد، هنگامی که اکسوم جایگاه سلسلهٔ تازه‌یی از پادشاهان شد، آغازگردید. تا این زمان، شکاف فرهنگی میان اتیوپی و عربستان ژرف‌ترگشته بود، و همانگونه که کوش مرویی از ناپاتا یا مصر متمایز بود، تمدن اتیوپیایی نیز از خویشاوندان سبایی آغازینش متمایز گردید. شاید خدایانش، مانند المقه[53]، خدای ماه، هنوز همان خدایان پیرسال عربستان بودند، اما، محراب و دیگر کتیبه‌هایش اینک به‌یونانی‌گئز[54]، زبان



این تکه از دستنوشته‌یی ازمحرابی نزدیک اکسوم، شکل سبایی خطی راکه اتیوپیاییان‌درآغاز تاریخ‌خود به‌کار می‌گرفتند، نشان می‌دهد.

اکسومی‌ها و مادر زبان اتیوپی امروزین نوشته می‌شدند. در پی زوس‌کلس[۵۵]، که بنابه قول معروف نخستین پادشاه این سلسله از پادشاهان تازه است، دیگر تک فرمانروایان نیرومندی آمدند که، استل[۵۶] های —هرچند که معمولا به‌اشتباه، آنها را ستونهای هرمی شکل سنگی می‌نامند— بلندی را در اکسوم برپا داشتند، این استل‌ها بر تمامی دیگر سنگهای برافراشته در این سرزمین سرشار از خرسنگ، برتری داشتند، و تنها بازماندهٔ بلندشان هنوز نیز مورد تحسین جهان است. نام برخی از این پادشاهان، از روی سکه‌های طلایی و نقره‌یی زیبای‌شان و نیز از دیگر منابع، دانسته شده است، اما از پیش از سدهٔ چهارم پس از میلاد و دورهٔ شاه ازانا[۵۷]، هیچ تاریخ مطمئنی، در دست نیست؛ و حتی به‌تازگی، پژوهشگرانی که براین باورند که، تاریخ زمامداری ازانا در حقیقت به‌سدهٔ پنجم می‌رسد، نیز این تاریخ را مورد تردید قرار داده‌اند.

به‌هر حال، این‌ازانابود که‌انحطاط‌مروی‌را کامل‌کرد. مروی و اتیوپی، پس از سده‌های مبادلات بازرگانی میان‌شان، بسیار جدا از یکدیگر رشد یافته بودند. درگذر نخستین بخش سدهٔ‌چهارم، اگر نه پیشتر، مردمان تازه به‌شکل تصفیه‌شده‌یی، به‌سرزمینهای مسکونی کوش آمدند. سنگ‌نبشتهٔ مشهور ازانا، این مردمان را «نوبا»[۵۸] ی‌سیاه و نوبای سرخ می‌خواند، به هرصورت اینان‌آخرین دستهٔ آن‌مردمان

بسیاری بودند که، ازسرزمینهای خشک باختر صحرا کوچ کرده و آسایش درهٔ نیل را به مذاق خویش خوش یافتند. چنین می‌نماید که این نوبا یا نوبیاییان، با درد سر بسیار درکنار کوشی‌های شهری سکونت‌گزیدند، هر چند که، مدارک به‌دست آمده در این‌باره بسیار ناقص‌اند. آنان بارها و بارها با اتیوپی در ستیز بودند. ازانا درسنگ‌نبشته‌اش از حقانیت خویش سخن‌گفته، و شرح می‌دهد که چگونه بارها، مردم نوبا اورا به‌مبارزه فراخوانده‌اند، تا اینکه سرانجام برآن شد تاگستاخی آنان را پایان دهد. ازانا سپاهیانش راگرد آورده، به‌سوی عطبره، راه باستانی به مروی،تاخت؛ومردم نوبا را در«گدارکمالکه»[۵۹] شکست داد، سپس، بیست و سه روز در پی آنان بود. با این کار سپاهیان او به‌قلب کوش مرویی کشانده شدند، واو درآنجا نه‌تنها به‌تاراج «شهرکهای حصیری» نوبا، بلکه به‌غارت «شهرکهای سنگی» کوشی‌ها نیز دست زد؛ گویا در آن هنگام کوشی‌ها و مردم نوبا، با یکدیگر کاملا متحد بودند. خواه‌این هجوم به‌مروی‌و شهرهای همجوارش، و ویرانی آنها، بنا به‌عقیدهٔ بسیاری، درحدود ۳۲۰ رخ داده باشد، و خواه چنانکه برخی از پژوهشگران کنونی می‌انگارند، یک سده بعد، به‌هرحال این آخرین باری است که می‌توانیم برکوش باستانی، نگاهی‌گذرا بیفکنیم. شهرهای کوش هرگز بازسازی نشدند. و فرمانروایانش از صحنهٔ روزگار محوگشتند.

اما تاریخ اکسوم ورق تازه‌یی خورد. ازانا، یا شاید نیایش، مسیحیت را به‌عنوان یکی از مذاهب دولتی، پذیرا شدند— سکه‌های ازانا نمایانگر نمادهای مسیحی و غیرمسیحی هستند — و ازاین هنگام به‌بعد، جدایی تمدن اکسومی از تمدن همسایگانش، که بعدها در تمدن امهری[۶۰] اتیوپی سده‌های میانی ادغام گشت، مشخص‌تر از پیش شد. درحالی‌که اتیوپیاییان مسیحیت نیرومندشان را گسترش می‌دادند، همسایگان‌شان غیر مسیحی ماندند، و یا اسلام را پذیرا شدند؛ و جنگهای رقابت سیاسی یا بازرگانی، به‌جنگهای مذهبی بدل گشت. در جریان این جداماندگی فرهنگی در افریقای شمال خاوری، اتیوپیاییان، به‌رواج سنتهای یگانهٔ مذهبی و هنری دست یافتند.

دانستن اینکه تا چه اندازه این تمدنهای پیشرفتهٔ دوران آهن کوش و اکسوم، با دیگر مردمان افریقای باختری و جنوبی‌شان پیوند داشتند، ارزشمند خواهد بود. هنوز نمی‌توان چیز بسیاری در اینباره گفت. مرویی‌ها یقیناً گسترهٔ

بازرگانی‌شان را تا دوردست باختر کشانده بودند، و احتمالا از همین راه بود که مردمان چاد-نیجر[61]، برای نخستین بار، هنر کنده کاری برفلز به‌وسیلهٔ جریان موم گمشده را فراگرفتند (در این جریان کار، روبر ساخته شده ازگل رس را باموم می‌پوشاندند، پس آنگاه فلزگداخته را جایگزین موم می‌کردند، مومی را که چنین گداخته می‌شد «گمشده» می‌نامیدند). دریافتن اینکه افریقاییان باختری در کوش، یا کوشی‌ها در افریقای باختری منزل گزیدند، شگفت‌انگیز نخواهد بود؛ و حفاری بیشتر در شهرهای کوش نیز چون کشف رمز سنگ نبشته‌های مرویی، می‌تواند سرآغازگشایش فصل ناگشودهٔ پیوندهای آن سوی افریقایی گردد.

طبیعت سرزمین نیل علیا، وبویژه سردابهای بزرگ سود[62]، حرکت ازکوش به‌سوی جنوب را کند کرد. مدارک دراینباره که آیا کوشی‌ها به‌سرزمین «اوگاندا»[63]ی کنونی سفر کرده و کوههای مون[64] را دیده‌اند، و یا اینکه آیا اوگاندایی‌ها به کوش سفر کرده‌اند، چیزی نمی‌گویند. با این حال، احتمالا از همین راه بود که، چیزهایی دربارهٔ حقیقت افریقای داخلی، به‌گوش جهان باستان مدیترانه‌یی رسید؛ و در اینجا دگرباره، اگر مدارک مرویی، سرانجام کاملا آزموده و درک شوند، شاید پرتو سودمندی بیفکنند. در سوی خاوری‌تر، اکسومی‌ها بی‌تردید،



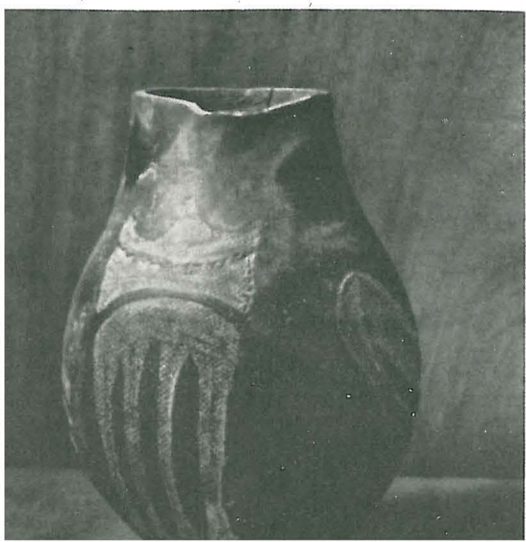
هیچیك از جنبه‌های هنرمرویی، بیش‌از سفالگری همراه با نقاشی، برای درخشش‌واصالتش، مشخص‌ومتمایز نیست. این‌هنر، درتمدنی که ظاهراً ازجایی دیگر گرفته شده اما دراصل افریقایی است، نقطهٔ اوجی به‌شمار می‌آید. تصویر، دیگچه نقاشی شده‌یی به رنگ روشن از فرس (Faras) را نشان می‌دهد (بلندا: $7\frac{1}{4}$ اینچ).



کوشی‌های امپراتوری مروی که، با مردمان بسیاری ازدور و نزدیك داد وستد داشتند، کالاهای خارجی واحتمالاً آنچه در خارج رسم‌روز بود، را وارد می‌کردند. این‌جام مفرغی از گامایی (Gammai)، (حلفا) شکل چینی متمایزی دارد (بلندا: ۲ ۳/۴ اینچ).



فنجان سفالی مرویی از بوهن با آذینی از گل نیلوفر (بلندا: ۳ ۱/۲ اینچ).



ظرف مرویی از سفال‌سیاه جلا خورده از مینت‌الملك (بلندا: ۳ ۳/۴ اینچ).

چه برای بازرگانی و چه برای غارت، تا دوردست قاره سفر کردند، و شاید که فرهنگهای افریقای خاوری در دوران آهن در حال توسعه، با استفاده از سنگچین ها و کانالهای آبی، فنهایی چون کشاورزی دامنهٔ تپه ها را، از دست کم حدود ۷۰۰ پس از میلاد، از اتیوپی گرفته باشند. درکی بهتر از این موضوعها، حتی ممکن است نشانگر مرکز تولید مس پراهمیت کاتانگا[۶۵]، در سده‌های هشتم و نهم باشد، در این مرکز، احتمالاً پیوند دوری میان واسطه ها و خریداران مس ساحل خاوری و نیز مردمان شهری شمال، وجود داشته است. به هر صورت این تصور پیش می‌آید که همهٔ ناحیه ها —خواه درافریقای‌شمال خاوری، باختری یامرکزی— دست کم به‌گونه‌یی غیرمستقیم، در دوره‌یی دراز ازگذشته، با یکدیگر پیوند داشته‌اند. گویا در این مورد، چون بسیاری موارد دیگر، یکبار دیگر وحدت اساسی مطمئنی میان فرهنگهای افریقای باستان وجود داشته است. این مسأله که در مورد کوش و اکسوم، یعنی اتیوپیاییان بی‌گناه صدق می کرد، در مورد همسایگان‌شان در باختر و شمال باختری، یعنی‌بربرهای صحرا و سرزمینهای مغرب[۶۶]، تونس کنونی، الجزایر و مراکش نیز صادق بود. آنان نیز، تمدن درخور بازگفتنی‌یی را توسعه دادند که، با فرهنگهای همسایگان افریقایی‌شان پیوندهای بسیار داشت.

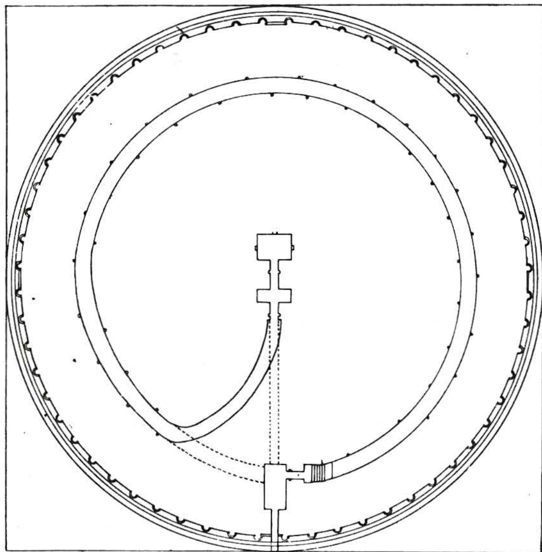
افریقای شمالی باستان

در فاصلهٔ نه‌چندان دوری از شهر الجزیره، آرامگاهی شگفت‌آور و تاریخی باطرحی مدور برپای است؛ خاکریز بزرگی است که به‌استواری برکنارهٔ تپه های ساحلی توده شده، و از دوردستان نیز دیده می‌شود. کتابهای راهنما، آن را آرامگاه زن مسیحی می‌نامند؛ اما در حقیقت هیچ‌چیز مسیحی‌یی در این کلیسای بزرگ، با گنبدهای استوار ستوندار و سنگی و تنها راهروی درونی پیچانی که به‌تک‌اتاقی می‌رسد، وجود ندارد. در واقع تاریخش به‌دورهٔ پیش از میلاد مسیح می‌رسد، و میان هزاران گور بربری که در سراسر افریقای شمال باختری پراکنده‌اند، بزرگترین آرامگاه است. بنیادهای معماریش را نه‌می‌توان در اروپا جستجو کرد و نه در خاورمیانه. این بنیادها را می‌توان در سده‌های دور یعنی هنگام پیدایی

بربرها یافت.

در فاصلهٔ زمانی میان این بنیادها و پادشاه بربر که در آرامگاه زن مسیحی دفن شده —این پادشاه احتمالا بوکخوس[67] بوده که درگذر سدهٔ دوم پیش از میلاد، در مغرب باختری حکم می‌راند— این سرزمین .به‌پیشرفت دامنه‌دار وغالباً اسرارآمیزتمدنی می‌رسد که، بیش ازهمه آن را به‌مردمان‌باستان صحرای حاصلخیز، و همچنین تا اندازه‌یی به‌فرهنگهای دوران مفرغ اروپای جنوب باختری، بویژه اسپانیا، و تا اندازهٔ زیادی نیز به‌رشد آشکار خویش مدیون است.

در اینجا، در افریقای شمال باختری، ترکیب بسیار پیروزمندانه‌یی میان فرهنگهایی بابنیاد «صحرایی» وفرهنگهای بومی مشتق از پیشینیان مدیترانه‌یی، رخ نمود. تا نیمهٔ هزارهٔ دوم پیش از میلاد، این مردمان بربر نوپیدا —منظور از این‌مردمان یعنی کسانی که به‌سبب به‌کارگرفتن مشترک زبان بربر یامشتقات‌آن، از یک‌گروه به‌شمار می‌آیند —بخش مهمی از همهٔ صحنهٔ افریقای شمالی را فرا گرفته بودند. آنان برسرزمین ساحلی مدیترانه‌یی شاداب و تپه‌های داخلی‌اش تسلط یافتند، در حالی‌که خویشاوندان فقیرشان در صحرا، از سواحل اطلس تا کناره‌های درهٔ نیل، سکونت‌گزیدند. بربرها به‌سبب تند دویدن وزیبایی اسبهاشان تا دوردستان آن سوی کشورهاشان مشهور بودند؛ و بنابه‌گفتهٔ هرودوت، (در موضوعهایی از این دست،گفته‌های او بیشتر درست است تا نادرست) یونانیان

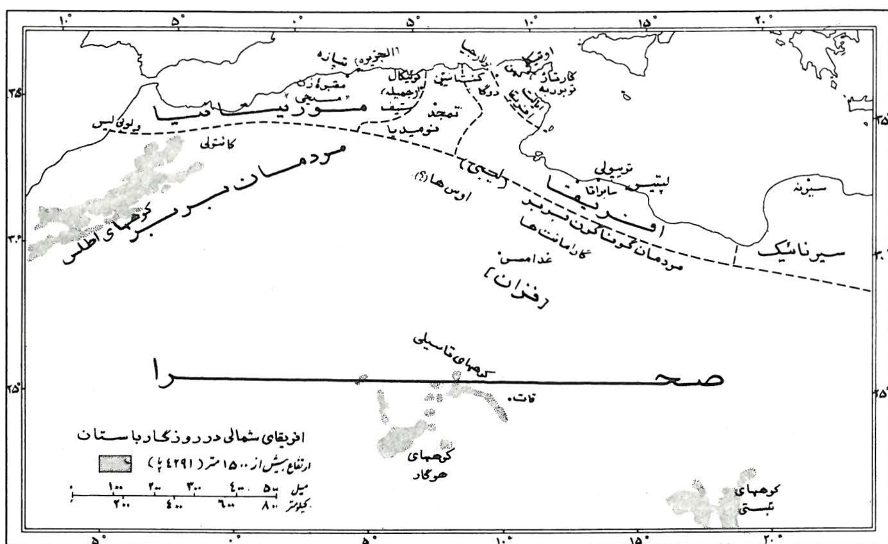


طرح راهرو- مقبرهٔ پیچ در پیچ درون «مقبرهٔ زن‌مسیحی». راهرو مستقیم قدیمی‌تری در این طرح باخطوط نقطه چین بازسازی شده‌است: به‌تصویر صفحه ۱۵۳ نگاه کنید.

برای نخستین بار، مهارت یراق کردن چهاراسب به یک ارابه را از آنان آموختند.

به رغم یافته های پژوهشهای نو، با سنجش داستانهای هرودوت، می‌توان پاره‌یی از قدرت پایدار و درونی این تمدن بربری را با نگاهی گذرا برانداز کرد. در سدهٔ پنجم پیش از میلاد، «پدر تاریخ» بازگفت که، چگونه مردمی که در بخش جنوبی تونس کنونی می‌زیستند و آوس ها[68] نام داشتند، «جشنوارهٔ سالانه یی به احترام آتنه[69] دارند، که در آن دختران به دوگروه تقسیم شده و با سنگ و چوب با یکدیگر می‌جنگند؛ آنان می‌گویند که این آئین از روزگار بسیار کهن به ایشان رسیده، و با نمایش خویش، به الوهیت بومی‌شان، که همچون آتنه یونانی ماست، احترام می‌گذارند.» بمدت زمانی دراز، این گفته به عنوان داستان پردازی و جعل محض هرودوت، مردود شناخته شد. با این حال، به تازگی، مردم‌شناسان نشان داده‌اند که، تشریفاتی از این گونه، براستی در لیبی جنوبی وجود داشت، و حتی تا چندسال پیش نیز انجام چنین تشریفاتی ادامه داشت تا اینکه با حکومت امروزین پادشاهی تازهٔ لیبی از میان رفت. تا حدود ۱۹۶۰، در این مقدس‌ترین تشریفات، که بسیار شبیه به گفتهٔ هرودوت است، رسم برآن بود که دختران جوان قات[70] و البرکت[71] در فزان[72]، و شاید در مکانهای دیگر، برای «جشن نمک» با بهترین جامه ها، و با دستهایی پوشیده از جواهرات، گرد هم‌آیند. در حالی که به اینگونه خود را می‌آراستند، به‌سبک نظامی همراه با رایتها و نوازندگان رژه می‌رفتند، هر یک چوب یا تازیانه یی در دست داشتند، و برداشت نمک را با نبردی ساختگی جشن می‌گرفتند. حتی اگر خودشان نیز از قدمت این نمایش آگاه نبودند، به هرحال بازیگر نمایشی بودند که، دست کم، دوهـزارو پانصد سال پیش نیز وجود داشت.

هر چند تنها، این هرودوت بود که بربرها را به تاریخ مکتوب وارد کرد، با این حال، آنـان خود دستخطی داشتند کـه، مادر تیفیناق *tifinagh*، دستخطی که هنوز نیز بـربـرهای طوارق[73] صحرا، آن را به کار می‌برند، است؛ هر چند اینکه دست‌نبشته های بربری پیرسال تاکنون ارزش تاریخی بسیار اندکی داشته‌اند، نیز راست است. هرودوت، در سدهٔ پنجم، نامهای گوناگون بسیاری برای شاخه ها یا قبایل‌شان داشت: گارامانت ها[74]، نـاسامـونـی هـا[75]، مـاچیل ها[76]، آوس ها، موریتانیاییان[77]، و نامهای دیگر، تقسیمات سیاسی و فرهنگی باستانی یی که در زمانهای



بسیار پیشتر، به‌هستی‌گام نهاده بودند، امروزه صادقانه در تقسیمات هنوز موجود افریقای شمالی، در میان مردم متمایزی با اصل بربر (گرچه بعدها با عربهای کوچنده در آمیختند) که مراکش، الجزایر، تونس، فزان، و لیبی را اشغال کرده بودند، منعکس است. چنین می‌نماید که بربرها احتمالا بجز سالهای بسیار آغازین، هرگز به‌شکل گروهی یگانه و یا حتی به‌صورت اتحادیهٔ کل یگانه‌یی از مردمان، با یکدیگر متحد نشده بودند. از هزارهٔ نخست پیش از میلاد به‌بعد، آنان بندرت در برابر دشمنان یا رقیبان بیگانه، اتحاد می‌یافتند، اما هرگز تفاوتهاشان را برای مدت زمانی دراز از دست ندادند.

هرچند که، تنها در سدهٔ پنجم پیش از میلاد، در تاریخ مکتوب به‌پیدایی می‌آیند، با این حال، پیش از این زمان نیز، بخشی حیاتی از کنارهٔ افریقایی حوزهٔ بازرگانی تمامی مدیترانهٔ باستان بودند. تا نیمه هزارهٔ دوم پیش از میلاد، بربرها با آن «مردمان دریا» که به‌غارت مصر یاری کردند، در تماس، وگهگاه، دراتحاد نظامی بودند. مدارک مصری روشنگر چیزهای بسیاری‌اند؛ اما بجز اینها علاوه بر یک نقاشی خرسنگی باشکوه به‌نام «ارابهٔ پران» ازکوه‌های تاسیلی‌ناجر[78] شواهد بسیار دیگری هست که نشانگر تماس‌شان با کرت‌موکنایی[79] و یونان است. احتمال بسیار می‌رود که آنان از صحرا نیز که اندکی بعد خصمانه‌تر و

وحشیانه‌تر گردید، همراه با کاروانهایی مشتمل بر ارابه‌های اسبی و سوارکاران گذر کرده باشند.

با آمدن فنیقی‌ها[80] به مدیترانهٔ باختری، بربرها کاملا به بازرگانی جهان باستان کشیده شدند. البته روند، روندی تدریجی بود. نخستین سکونتگاههای فنیقیه در کنار ساحل بربر چیزی بیشتر از پستهای ایستگاهی‌یی بودند که، به یقین مستعمره‌های بازرگانی فنیقی در اسپانیا، یعنی صادرکنندگان عمدهٔ قلع و مس را، با بندرهای خودشان در انتهای خاوری مدیترانه بهم پیوند می‌دادند. اما این بازرگانان پرجنب و جوش در مستعمره‌های کوچک‌شان ریشه دواندند. مراکز بازرگانی افریقای شمالی‌شان، به‌سبب شایستگی، خود به‌دولتهای بازرگانی بدل گشتند. بنابه‌روایت تاریخ پیدایی کارتاژ[81] که بزرگترین آنهاست، به‌پایان سدهٔ نهم پیش ازمیلاد می‌رسد؛ اما احتمالا تاریخ این شهر، به‌عنوان شهری درخور اهمیت‌تر از یک پست‌ـایستگاه برای اسپانیا، به‌سدهٔ هفتم باز می‌گردد. به‌هرحال، در گذر صدسال دیگر، کارتاژ به‌شهری با درجهٔ نخست اهمیت، بدل شده بود، و دیگر نیروی بازرگانیش نه از اسپانیا، بلکه‌از افریقای داخلی گرفته می‌شد. تا سدهٔ چهارم،



بنیادهای پادشاهی اکسوم اتیوپی باستان، که تاریخش به‌نخستین سدهٔ میلادی می‌رسد، هنوز در پرده‌یی از رازند. بازکاویهایی دراوایل دههٔ ۱۹۵۰، پرتوی بر آنها افکند. در میان این بازکاویها تندیس کوچک سنگ آهکی‌یی از یک زن، در Haulti، حدود هشت میلی اکسوم یافت شد. سر تندیس که تاریخش به‌سدهٔ پنجم پ. م می‌رسد، رادرتصویر می‌بینید.



این تندیس کوچک که ۱۸½ اینچ بلندا دارد، ازسنگ آهک، و ازآن هاویل ـ آساراو، نزدیک اکسوم است، نشان دیگری‌است برفرهنگ‌اتیوپی آغازین که درسده‌های پنجم وچهارم پ.م گسترش یافت ومادرتمدن اکسوم‌سدهٔ نخست میلادی‌وبعدهاست. گویا نوشته به‌خط‌سبایی، دعایی برای تولدکودک است، اما شایدپایهٔ تندیس در اصل ازآن تندیس نبوده باشد.

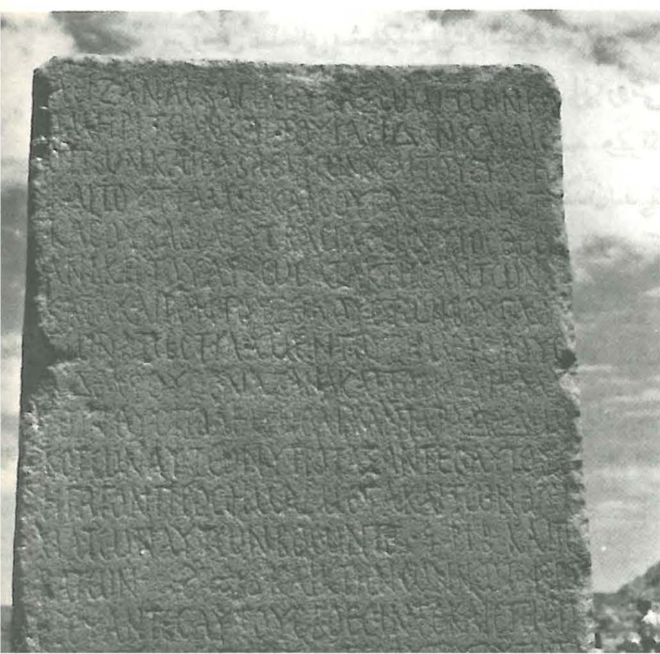


محراب از اتیوپی آغازین، از ملازو، نزدیك اکسوم، ویژهٔ ماه ـ خدا المقه (سدهٔ پنجم پ.م)

بسیاری از بنادر فنیقی تا ناحیهٔ ساحلی افریقای شمالی گسترش یافته بودند؛ بنادری همچون لپتیس[82] وسابراتا[83]، که دلیل وجودی اصلی‌شان نه‌این بود که واسطه‌هایی میان بازرگانی مدیترانه‌یی باختری ـ خاوری باشند، بل این بود که، چونان واسطه‌هایی میان بازرگانی افریقای داخلی و مابقی جهان باستان عمل کنند. آنها طلا، عاج، و دیگر کالاهای افریقایی را از همسایگان بربر می‌خریدند، و این بربرها نیز، به‌نوبهٔ خود، این کالاها را از افریقای باختری می‌آوردند و از صحرا گذر می‌دادند، و به‌همان شیوهٔ فرزندان‌شان درآینده، افریقای باختری و شمالی را به‌هم پیوند می‌دادند، هر چند فرزندان‌شان، پس از فتوحات اسلام در بیش از هزارسال بعد، این کار را با پیروزی بزرگتری انجام دادند.

این بربرهای سوداگر، هرگز چندان تحت تأثیر زندگی شهری فنیقی قرار نگرفتند. آنان که با پادشاهیهای گوناگون مغرب، فزان، و لیبی متحد بودند، با کارتاژ و شهرهای همجوارش متفق گشته و یا، بنابه‌اقتضای زمانه، با آنان به

استل بزرگ در اکسوم.



استل در اکسوم بادست نبشتهٔ یونانی شاه ازانا (سدهٔ چهارم میلادی).

ستیز در می‌آمدند. حتی مشهورترین شاه نومیدیا[۸۴] ــحدوداً تونس باختری و الجزایر خاوری‌ــ رهبری سپاهی بربر را به‌عنوان متفق کارتاژ علیه رومیها، در اسپانیا، برعهده‌گرفت. این مرد برجسته که‌ماسی‌نیسا[۸۵] نام داشت، پس از آن، با کارتاژ پیکارکرد، و نیز چندگروه از سواره‌نظام و یک دسته از فیلها و سوار-کارانش را گسیل داشت، تا در جنگهای رومی علیه فیلیپ مقدونی[۸۶] بجنگند. کارتاژ نیز با جانبداری از نیرومندترین رقیب بربرماسی‌نیسا، یعنی سوفاکس[۸۷]، شاه موریتانیاییان مراکش، واکنش نشان داد.

در ۱۴۶ پیش ازمیلاد، کشمکش دیرپای روم وکارتاژ، با ویرانی کارتاژ پایان‌گرفت. قلمرو کارتاژی در تونس خاوری، به‌ایالتی رومی بدل گشت. این مسأله برای بربرها، صرفاً تعویض دشمنی احتمالی با دشمنی دیگر بود. اما آنان نیز مانند فنیقی‌ها در صورتیکه سودی درکار بود حاضر به‌دادوستد با رومیها بودند، حتی آماده بودند تا برای آنان بجنگند، اما هیچ مایل نبودندکه استقلال خود را از دست بدهند. سرانجام، جمهوری رومی توانست با دشواری بسیار، نومیدیا را مطیع ساخته و آن را به‌دولتی وابسته بدل سازد، در حالی‌که، در بخش غربی‌تر، در مراکش، نظم رومی هرگز استواری نیافت. تنها با پدیدارشدن امپراتوری روم و نیروی نظامی عالی سازمان‌یافته‌اش بودکه، تونس و الجزایر و تا اندازه‌یی کمتر مراکش، به‌زیر نفوذ نیرومند رومیان درآمدند. آنگاه درگذر چهارسدهٔ درخور توجه، صلح و آبادانی عظیم ببار آمد. شهرهای بسیاری بنا شدند. بسیاری از این شهرها پر رونق‌گشتند. و بسیاری از بربرهای سرزمین ساحلی، شهرنشین و شهروند روم‌گردیدند.

این دگرگونی، بسیار بیشتر از رومی‌شدن صرف بود. آنانی‌که امروزه به دیدارکارتاژ می‌روند، شاید از نیمه ویرانه‌های عمدتاً رومی آن، چنین تصور کنندکه روم کاملاً جانشین تمدن فنیقی یا تمدن فنیقی ـبربرگردیده بود. اما، چنین تصوری خطاست، زیرا بجزدرمرکز فنیقی افریقایی یعنی خودکارتاژ، سپاهیان جمهوری روم، ویرانیهای اندکی ببار آوردند. در جاهای دیگر، شهرها غالباً چونان‌پیش برجای ماندند. آنگاه بارشد فزایندهٔ قدرت و اعتبار روم، ترکیبی بسیار پیروزمندانه و درازمدت در پی‌آمد. حکومت روم و اقامت رومیها در آنجا اندک اندک، تمدن افریقای شمالی را، بی‌آنکه تغییری اساسی در آن‌پدید آورد،

شکلی دوباره بخشید. درطول این سرزمینهای ساحلی حاصلخیز که سرشار از غله وگله بودند، شهرهای فنیقی -بربری، در حالی که به‌برپا ایستادن برخاک فرهنگی سنتهای کهن پیش-رومی خود ادامه دادند، خویهای رومی، خدایان و رسوم رومی — و، چیزی که شاید مهمتر از همه بود، یعنی بازارهای رومی—را به‌دست آوردند. مستعمره‌های تازهٔ رومی که به‌وسیلهٔ کهنه‌سربازان رومی جنگهای خارجی، دفاع و اداره می‌شدند، به‌شهرهایی بدل‌گشتند که از زمرهٔ زیباترین شهرهای جهان به‌شمار می‌آمدند؛ اما این شهرها در عین آنکه رومی بودند، با شهرهای رومی تفاوتی بسیار داشتند و این تفاوت در افریقایی‌بودن‌شان بود.

برای مثال، لپتیس که درگذر سدهٔ پنجم پیش از میلاد، به‌عنوان پیوند-گاهی میان بازرگانی صحرایی- مدیترانه‌یی، به‌هستی گام نهاده بود؛ از همان‌آغاز، شدیداً تحت تأثیر وابستگی بسیارش بـه‌تماس بربرهـا باناحیه‌های داخلی بود. پیشرفت‌آن نیز، از همین روابط ناشی شد. خزانه‌داری کارتاژ هرساله رقم درخور توجهی‌از هزینه‌های پایتخت و امپراتوری را از طریق لپتیس تأمین می‌کرد. اما بربـرهای لیبیایی نیز بـرای تـأمین معاش به‌لپتیس چشم دوخته بودند. و حتی اینان درگذر تحولات ناشی از غلبهٔ رومیان کوشیدند تا لپتیس را تسخیر کنند. و هنگامی که روم، صاحب امپراتوری از اهالی لپتیس، به‌نام سپتیمیوس سوروس[۸۸] شد، پیوندهای بربر، با برپاشدن پادگان دایمی رومی در غدامس[۸۹]، در قلب کشور بربر گارامانت‌ها، استواری بیشتر یافت. این پادگان به‌منظور پاسداری از راه بازرگانی جنوب به‌فزان، برپا شده بود؛ اما به‌گونه‌یی شگفت‌آور، وابستگی شهرهای ساحلی به‌بخشهای پشت کرانهٔ آنان را نیز، استوار نگاه می‌داشت.

سالهای رشد وگسترش بسیار، در پی آمدند. پهنه‌های ساحلی افریقای شمالی، سرزمین شیر و عسل شد، یا چنانکه نویسنده‌یی عرب بعدها آن را تصویر کرده است، «کشوری که‌جز درختستانی سایه‌گستر و ردیفی بی‌پایان از روستاهـا، هیچ نبود». بسیاری از ویرانه‌های وحشتناک این تمدن رومی‌شدهٔ افریقای‌شمالی هنوز پا برجایند تا سرگذشت خویش را بازگویند. می‌توان سرنوشت‌شان را، تقریباً سال به‌سال پی‌گرفت. کوئیکال[۹۰]، که نام عربی‌اش جمیله[۹۱] است، نمونهٔ خوبی برای این کار است. ۹۶ یا ۹۷سال پس از میلاد، امپراتور نروا[۹۲]، به‌کهنه سربازان دستور داد کـه آبـادی‌یی در ژرفای درهٔ زیبـایی بنا کنند، تا بتوانند







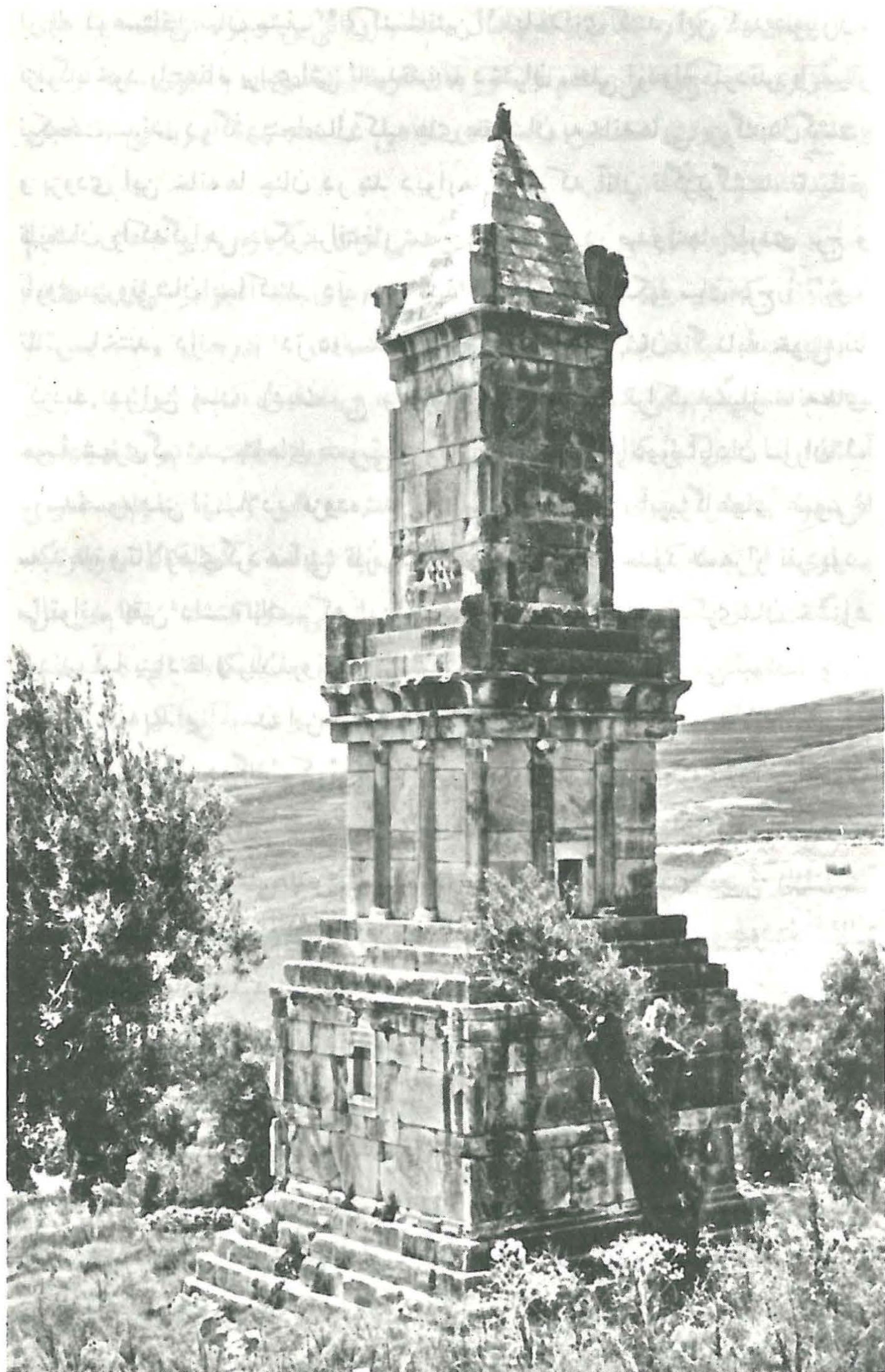
سه‌صورتك، بلندا میان ۶ و $7\frac{1}{2}$ اینچ، از یك گورستان قدیمی کارتاژی، سدهٔ هفتم یا ششم پ.م.



بخشی از یك استل ویژهٔ پرستش بعل ساتورنوس و تانیت کائلستیس (Tanit Caelestis) تاریخش به سدهٔ دوم میلادی می‌رسد. دست نبشتهٔ یونانی تأثیر هنر یونانی را نشان می‌دهد.

یك توفت [Tophet؛ نام دره یا محلی که در آنجا آتش افروخته و انسان و جانوران را قربانی می‌کرده‌اند .ـم.]، (گورستان فنیقی) در سالامبو، بندر فنیقی کارتاژ.





مقبرهٔ بربر «نومیدیا»یی، با بلندای‌حدود ۷۵پا دردوگا (تونس). تاریخش به‌سدهٔ دوم‌پ.م بازمی گردد. ومعماران کارتاژی آنرا بنا نهاده‌اند.

از راه کوهستانی میان ستیف[۹۳] و کنستانتین[۹۴]، پاسداری کنند. این کهنه‌سربازان، قرارگاه خود را به‌نام بربری‌اش نامیدند، با دختران محلی ازدواج کردند، و بسیار نیکبخت شدند. در گذر پنجاه‌سال کلبه های حقیرشان به‌خانه هایی بزرگ‌بدل گشت، و بزودی این خانه‌ها چنان در بند دیوارها شدند که آنان ناگزیرگشتند تا تئاتر تازه‌شان را که‌گواهی دیگر برافتخار شهری‌شان بود، در صدوپنجاه یاردی برج و باروی بیرونی‌شان بنا کنند. در ۱۶۱ میلادی، قوسی با شکوه میان برج و بارو و تئاتر ساختند. در ۱۸۳ در دویست‌یاردی دروازهٔ جنوبی‌شان، گرمابهٔ خوبی بنا کردند. در این زمان، ردیف برج و باروی کهن در میان تراکم بسیار خانه های حومهٔ شهری‌گم شد. بناهای عمومی بزرگ بسیاری در گذر دورهٔ آبادان سوران[۹۵]، درسدهٔ سوم پس ازمیلاد، افزوده شد: یک میدان، فواره‌ها، آبریزگاههای عمومی، معبدها، و تالارهای‌گردهمایی تازه. تاکنون جمعیت‌شان حدود ده‌هزار نفر بود. می‌توانیم یقین داشته باشیم که این جمعیت از رومی‌شدن شهریگری‌شان خشنود بودند، اما بنیادها و زبان روزمرهٔ این شهریگری به‌هیچ‌عنوان رومی نبود.

با به‌پیدایی آمدن این شهرهای باشکوه و پر رفاه، چون تمجد[۹۶] و لپتیس، تیپازا[۹۷] (تپازه)، دوگا[۹۸]، کوئیکال، توبوربه[۹۹] و بسیاری دیگر، بازرگانی‌آنسوی صحرایی به‌مرحلهٔ تازه‌یی از رشد و سازمان سامان یافته گام نهاد. تردیدی نیست که در این دوره، یعنی پس از سدهٔ دوم میلادی بود که، نخستین دولتهای بازرگانی آنسوی صحرا، درسازگاری با تقاضای تجاری نیرو یافته و پیوستهٔ شمال آغاز به‌شکل یافتن کردند. به‌چند سبب، بازرگانی رشد یافت. شهرهای شمال بنادری شده بودند که این بنادر برسر راه ورودی بیشتر بازارهای پرجوش وخروش امپراتوری روم قرار داشتند. بهرهٔ بسیارگرفتن از شتر، همپای ایمنی جاده‌های بازرگانی، البته در محدودهٔ مرزهای روم، و نیز همزمان با حفر چاههای تازه و نگاهداری چاههای قدیمی، پیش‌می‌رفت. افزون براین، در آنسوی مرزهای روم قدیم *limes* خود دولت روم نیز به‌پایداری صلح دراین جاده‌ها دلبستگی داشت. حتی دو یاسه هیأت اعزامی رومی نیز به‌دور دستان بیابان، به‌سوی سودان،فرستاده‌شدند؛ هر چند چنین نمی‌نماید که هیچیک از این هیأتها، دورتر از کوه‌های تبستی[۱۰۰] (طبس؟) و هوگار[۱۰۱]، درصحرای مرکزی و خاوری رفته باشند. به‌طور کلی از گواهی که چندان معتبر نیست، این تصور پیش می‌آید که به‌سبب وجود بسیاری

از بربرهای کارگزار، نظام نیک‌سامان یافتهٔ بازرگانی‌یی وجود داشت، بربرهای کارگزاری که به‌گونه‌یی منظم و مکرر باآن افریقاییان سودان باختری سوداگر طلا و عاج، کـه بزودی نخستین واحدهای سیاسی شناخته شدهٔ افـریقایی را شکل بخشیدند، در ارتباط بودند.

همه‌چیز به‌آرامی پیش نمی‌رفت. می‌توان دگرباره، ویرانه‌های عظیم کوئیکال، که در میان باستیون[۱۰۲] هاشان در تپه‌های بلند الجزایر مدفون‌شده‌اند، را به‌شهادت خواند. پس از مرگ سوروس الکساندر[۱۰۳] در سال ۲۳۵ پس از میلاد، سستی‌گـذرایی در قدرت روم رخ نمود، و محصول کم و شورشها در پی آمدند؛ اما شهر کوئیکال در حدود ۲۸۰، هستی دوباره یافت و در سدهٔ چهارم، از دورهٔ آسایش شهری دیگری، برخوردار شد. در این زمان، بناهای عمومی بسیاری، از جمله کلیساهای مسیحی بسیار بـرپا شدند، وکوئیکال به‌زیارتگاه بدل‌گشت. با پایان دادنی محلی به‌انشعاب مذهبی دوناتیست[۱۰٤]ها در سال ٤۱۱ اسقف کوئیکال، بـه‌نام کرسکونیوس[۱۰۵]، یک «بازیلیکا»[۱۰٦]ی پرهیبت با پنج‌صحن بزرگ بنا کرد، و زائران بسیاری آغاز به‌آمد و شد به‌آنجا کردند.

هجومهای واندال‌هـا[۱۰۷] از اروپای غربی، در سدهٔ پنجم، این تمـدن مسیحی تازه را تهدید می‌کرد، اما پایان کار به‌کندی فرا رسید. برای نمونه، کوئیکال همچنان شهری مسیحی و پر اهمیت برجا ماند، و در ۵۵۳ اسقفی بـه قسطنطنیه[۱۰۸] فرستاد، اما سرانجام، در پایان سدهٔ ششم یـا اوایل سدهٔ هفتم احتمالا همراه با شورش و تاراج‌تقریباً همهٔ‌مردمان تبعه‌اش، به‌گونه‌یی‌خشونت‌آمیز و مـرسوز ویران‌گردیـد. بـه‌هرحال، واندال‌ها، در از هم پاشیدن نظام رومی، بجز ویران کردن شهرهایی چون کوئیکال، کارهای دیگری نیز انجام دادند. این مهاجمان بلندپرواز، به‌علت نبودن پایگاهی استوار و نیز به‌سبب عدم توانایی در پیوند دادن خود به‌فرهنگ شهری افریقای شمالی رومی و نتیجتاً ضعف در ادامهٔ امپراتوری یا دست‌کم بخشی از آن، آغازکنندهٔ پایان یک‌دوره، یعنی دورهٔ باستان‌گردیدند. با شکستن دروازه‌ها، ازهم‌گسیختگی‌یی غایی در سراسر آن روند درازمدت رشد، رخ نمود؛ روندی که دوران مفرغ بربر در هزارهٔ دوم پیش از میلاد را، با دادوستد فنیقی و سازمان رومی توأم ساخته بود.

آنگاه در این زمان چیزی روی‌داد که، بـه‌صورتی استثنایی متفاوت است.

در ۶٤۱ پیروان محمد (ص) پیامبر، بابلیون[109] در مصر، پایتخت ایالت بیزانسی، را تصرف کردند. سال بعد، اسکندریه[110] را به‌دست آوردند؛ در ۶٤۷ تریپولی[111] و در ۶۷۰ بخش اعظم تونس را نیزگرفتند. آنان به هر کجا که می‌رفتند، پیروزی یارشان بود. پس از صدوپنجاه‌سال ویرانی و دگرگونیهای ناگهانی، امید تازه‌یی از صلح را، به‌مردمان خسته از خطرات آن روزگاران، هدیه کردند؛ و اسلام، در اینجا نیز، چونان هر جای دیگر پیروز شد؛ این پیروزی هم به‌سبب پیام انقلابی وحدت و برادریش، و هم به‌سبب سپاهیانش به‌دست آمد. درگذر صدسال دیگر یا اندکی بیشتر، بازرگانی آنسوی صحرا، بار دیگر در راه‌گسترش بزرگ بود. اینک تاریخ افریقای شمالی و بخش بزرگی از افریقای باختری، گام به‌مرحله‌یی تازه‌گذارده بود.

۱. Napata: ر.ک. به‌پانویس کوش.

۲. Memphis: یکی از شهرهای مهم مصر سفلی، که زمانی پایتخت این‌سرزمین بود. این شهر در نزدیکی جایی است که، نیل آغاز به‌تقسیم‌شدن در رأس‌دلتا می‌کند. تنها بقایای آن اینک گورستانهای غرب شهر هستند که، درخور توجه ترینشان اهرام و ابوالهول جیزه را می‌توان نام برد.—م.

3. Min.

٤. Manetho: مردی یونانی‌ـمصری که، تاریخ کشورش را در سدهٔ سوم پ.م نگاشت، هرچند اثر او از میان رفته، اما نقل‌قولهایی از آن درکار نویسندگان بعدی، برای بازسازی فهرستهای دودمانی فراعنه دارای اهمیت بسیار است، و، براستی که تاریخ‌نگاران، نظام تقسیم فراعنه به‌دودمانهای پیاپی را به‌او مدیونند. —م.

5. Capot-Rey.

6. Emery.

۷. Vere Gordon Childe: (۱۸۹۲—۱۹۵۷)، باستان‌شناس استرالیایی. از جمله‌آثارش:
Social Evolution (1951); *Man Makes Himself* (3d ed., 1956); *New Light on the Most Ancient East* (4th ed., 1957); *The Dawn of European Civilization* (6th ed., 1958); *What Happened in History* (new ed., 1960); *The Aryans* (1926); *The Danube in Prehistory* (1929); *The Bronze Age*(1930) *Skara Brae* (1931); *The Prehistory of Scotland* (1935); *Prehistoric Communities of the British Isles* (1940); *Progress and Archaeology* (1944); *Social Worlds of Knowledge* (1949); *Prehistoric Migrations in Europe* (1950).
. —م.

۸. Sumer: سومر یاشومر، نامی که امروز به‌قسمت جنوبی بین‌النهرین قدیم اطلاق‌میشود. از قدیمترین زمانی که از آن مدرکی در دست است، بین‌النهرین جنوبی مسکن قومی بود بنام قوم سومری یا سومریها، که بزبانی غیر سامی تکلم میکردند. منشأ قطعی این قوم دانسته نیست، اما شواهدی حاکی از اینست که سومریها از مشرق زمین (شاید از ایران یا هند) آمدند، و ناحیه‌ی سومر را فتح کردند. بهرحال، چنانکه از حفریات اخیرمعلوم شده است، درهزاره‌ی پنجم ق.م آبادی‌های کوچکی («دهات») با فرهنگی ماقبل تاریخی در این ناحیه وجود داشته، و در ۳۰۰۰ق.م تمدن شهری پررونقی برقرار بوده است. تمدن سومری عمدةً زراعتی بوده، و زندگی اجتماعی‌سازمانی نیکو داشته است. سومریها در ساختن کانالهای آبیاری و برقرارکردن شبکه‌های آبیاری مهارت داشتند. از اشیاء سفالی و جواهرات و سلاحهایی که در حفریات بدست آمده معلوم میشود که سومریها درکارکردن با فلزاتی مانند مس و طلا و نقره مهارت داشتند، و در ۳۰۰۰ ق.م پیشرفت معتنابه در صنایع ظریفه و درکارهای فنی‌داشتند. اختراع خط میخی به‌سومریان منسوب است. بین سالهای ۳۰۰۰ و ۲۳٤۰ ق.م، شاهان شهرهای مهم سومر —از قبیل‌کیش و اور— گاه دست به کشورگشائی‌میزدند،

و سلسله هائی تأسیس میکرده‌اند. دایرة المعارف فارسی.

۹. Horus: خدای شاهین هیراکونپولیس (Hieraconpolis) در مصر باستان، که هم به شکل انسان، و هم به‌شکل پرنده نمودار شده است. بعدها چنین اندیشیدند که او پسر ایسیس (Isis) و اوزیریس (Osiris) بوده، و فرعون فرمانروا نیز نمونهٔ مجسم این خداست. —م.

۱۰. Nubia: آن بخش از پهنهٔ جنوبی مصر باستان که، در بالای نیل، از کنارهٔ آسوان و بزرگ آبشار نخست تا جایی که اینک سودان نام گرفته، امتداد دارد. —م.

۱۱. Thebes: تب یا طیوه، شهری در ساحل خاوری نیل که پایتخت مصر علیا بود و، در گذر زمانی دراز از پادشاهیهای میانی و تازه، پایتخت تمامی کشور بود. اهمیت تب در این است که جایگاه آمن (Amen)، ایزد بزرگ آن روزگاران، شد. بقایای بر جای مانده شامل معابدی در کرنک و الاقصر، و نیز مقابر و معابدگورستانهای ساحل باختری‌اند که خود در بردارندهٔ درهٔ شاهان و دیرالبحری است. این ناحیه همواره یکی از غنی‌ترین سرزمینهای دارای اشیاء عتیقه شناخته شده است... —م.

12. Wawat.

13. Irthet.

۱۴. Hyksos: قبایل صحرانشین که اغلب به عنوان شاه‌شبانان شناخته شده‌اند، اما درست‌تر آنست که آنان را شاهزادگان سرزمینهای بیگانه‌یی بخوانیم که اندک اندک، در اواخر پادشاهی میانه در مصر نفوذ پیدا کردند. می‌توان رد آنان را در فلسطین دورهٔ میانی مفرغ، در شهرکهایی که ویژگی‌شان بریدگیهای بزرگ در دیوارهاست، پی‌گرفت. از ۱۶۴۰ تا ۱۵۷۰ پ.م از پایتخت‌شان آواریس در دلتا، بر درهٔ نیل تسلط داشتند... —م.

۱۵. Tutmosis: یا تحوطمس یا تحوتمس (Thotmos)... تحوطمس I، که روزگار رونقش در ۱۵۴۰ پیش‌از میلاد بود. در آسیا تا حدود فرات پیروزمندانه لشکر کشید، و بناهای مجلل مخصوصاً در کرنک و آبیدوس برافراشت... دایرة المعارف فارسی.

۱۶. Amenophis: آمنوفیس یا آمنحوتپ I (از سلسله‌ی XVIII) پسر احمس I و دومین پادشاه سلسله بود، و درحدود ۱۵۵۷ — ۱۵۴۰ ق‌م سلطنت کرد. مرز جنوبی مصر را تا آبشار دوم نیل پیش برد. به‌سوریه حمله کرد. مومیائی او در دیر البحری کشف شد، و اینک در موزه‌ی جیزه است... دایرة المعارف فارسی.

17. Shoshenk.

۱۸. Tanis: شهر قدیم، شمال شرقی مصر، پایتخت سلسله‌ی XXI شاهان مصر قدیم. از مراکز مهم سوق‌الجیشی و تجارتی بود، ولی بعد از قرن ششم میلادی متروک شد. از ۱۹۴۰ کاوشهائی در محل آن بعمل آمده و مجسمه‌ها و کتیبه‌هائی بدست آمده است. تانیس مطابق صوعن مذکور در تورات است. دایرة المعارف فارسی.

۱۹. Kashta: رک به‌پانویس پیانخی.

۲۰. Piankhy: (دورهٔ زمامداری ۷۱۶ — ۷۰۱ پ.م) شاه کوشی. برروی استلی از سنگ گرانیت در جبل برکل، پیانخی گزارش کرده است که، چگونه مصر را فتح کرد، و چگونه کوش دولتی نیرومند می‌شود. پدر پیانخی، کاشتا، راه را به‌سوی فتح گشود،

و پیانخی و جانشینانش قلمرو خویش را گسترش دادند، و دودمان بیست‌وپنجم مصر را پی‌افکندند. پیانخی شیفتهٔ اسب بود و احتمالا هم‌او بود که به‌خاک سپردن اسبها را در گورستان سلطنتی در کورو، مرسوم کرد. —م.

21. Shabako.

۲۲. Sais: هیروگلیفی صا، شهر باستانی ویران شده‌ی مصر، بر شاخه‌ی موسوم به‌رشید از رود نیل، حدود ۱۰۸ کیلومتری شمال غربی قاهره، که اکنون آبادی صاءالحجر در محل آن قرار دارد. مقر شاهان سلسله‌ی XXVI، و نیز یکی از پایتختهای مذهبی بود؛ معبد معروف نیت، الاهه‌ی جنگ و شکار، و مقبره‌ی اوزیریس در آن قرار داشت. از مراکز فرهنگی نیز بود، و حکمای یونان بدانجا رفت و آمد داشتند. سلسله‌ی سائیتی که مدت ۱۵۰ سال، تا تصرف مصر بدست کمبوجیه، بر مصر سلطنت کردند، از این شهر برخاستند. **دایرة‌المعارف فارسی.**

۲۳. Taharqa: (دورهٔ فرمانروایی: ۶۶۳—۶۸۸ پ.م) شاه کوشی که یکی از فراعنهٔ دودمان بیست وپنجم مصر است. او در برابر حملات آشوریان، ازمصر دفاع کرد. —م.

24. Tanuatamun.

۲۵. Saite: دودمان بیست و ششم مصر(۵۲۵—۶۶۴) که نامش از سائیس گرفته شده است. این دودمان به بازآفرینی هنر مصر دست زد... —م.

۲۶. Cambyses II: (دورهٔ زمامداری: ۵۲۲—۵۳۰ پ.م) شاه هخامنشی ایران، که در گذشته عنوان شاه بابل داشت. او به کشورگشاییهای پدرش کورش II ادامه داد، به مصریان شهر پلوزیوم (Pelusium) حمله برد، تب و ممفیس را گرفت، و هیأتی را برای اداره وحکومت و نظارت بر مصر به کارگمارد (۵۲۵). همچنین هیأتهایی را به‌سوی اتیوپی، کارتاژ، و واحه های آمون (Ammon) گسیل داشت که در کار خود موفقیتی به‌دست نیاوردند. یونانیان لیبی، سیرنه (Cyrene) و بارکا (برقه) تسلیم شدند و اختیار دارایی و ثروت خود را به‌دست او دادند. —م.

۲۷. Alexander of Macedon: **اسکندر مقدونی** یا **اسکندر کبیر** یا **اسکندر III** (در سلسله‌ی پادشاهان مقدونیه)، در مآخذ اسلامی **اسکندر رومی** یا **اسکندر ذوالقرنین** یا **اسکندر ابن فیلقوس** [اسکندر پسر فیلیپ]، ۳۵۶—۳۲۶، پادشاه (۳۳۶—۳۲۳ ق‌م) مقدونیه؛ پسر فیلیپ II. در خدمت ارسطو تعلیم و تربیت یافت. در ۲۰ سالگی بسلطنت رسید. در آغاز پادشاهی گرفتار جنگهای داخلی و شورش شهرهای یونان شد. سرانجام بر شورشیان غلبه کرد و شهر تب را بکلی ویران ساخت. در ۳۳۴ ق.م بقصد ایران از تنگه‌ی هلسپونت وارد آسیا شد. نخستین جنگ او با ایرانیان جنگ **گرانیکوس** است که به‌پیروزی او پایان یافت (۳۳۴ق‌م). پس از مرگ **ممنون** راه ایران را در پیش گرفت. در جنگ (۳۳۳ق‌م) ایسوس **داریوش III** شکست خورد، و اگر چه جان سالم بدر برد، مادر و زن و دخترش بدست اسکندر افتادند. پس از تصرف فنیقیه و مصر بتعاقب داریوش از دجله و فرات گذشت، و در جنگ (۳۳۱ ق‌م) **گوگمل** نیز پیروز شد. پس از تسخیر بابل و شوش عازم تخت‌جمشید گردید؛ مقاومت **آریو بارزانس** بجائی نرسید؛ اسکندر تخت‌جمشید را گرفته جمع

زیادی از مردم را کشت و شهر را بتاراج داد. بتحریک طائیس، کاخ شاهنشاهان هخامنشی را آتش زد. بعد از تسخیر خراسان تا کنار سیحون پیش رفت، و از آنجا به هند تاخته قسمتی از جلگه‌ی پنجاب و اطراف رود سند را گرفت، ولی چون لشکریانش حاضر نشدند از آنجا فراتر روند، از جنوب ایران به‌بابل بازگشت (۳۲۴ ق‌م)...

دایرةالمعارف فارسی.

۲۸. Ptolemaic: سلسله‌ی سلاطین مقدونی‌الاصل مصر قدیم، که بعد از مرگ اسکندر مقدونی بدست بطلمیوس I تأسیس گردید، و تا سال ۳۰ ق‌م که رومیان بر مصر استیلا یافتند در این کشور فرمانروائی کرد. این سلسله سی و یکمین سلسله‌ی سلاطین مصر قدیم است، و پادشاهان آن، جز کلئوپاترا که آخرین آنان است، نام یونانی پتولمایوس داشتند، که معرب آن بطلمیوس است. دایرةالمعارف فارسی.

29. Homer's gods.

۳۰. Sesostris: سسوستریس، یونانی واژهٔ یوزرتس (و یا سنوسرت) است که، نام سه‌تن از پادشاهان دودمان دوازدهم مصر است. نویسندگان کلاسیک دربارهٔ هویت این سه فرمانروا سردرگم بودند و می‌اندیشیدند که سسوستریس نام تنها یک شاه است و چنان رفتار و کردار او را بزرگ جلوه دادند که بزرگترین شاه تاریخ شناخته شد. —م.

۳۱. Kerma: مرکز فرهنگ نوبیایی بومی در دورهٔ تقریباً ۲۰۰۰—۱۵۰۰ پ.م. بقایای باستان‌شناسانهٔ این ناحیه شامل دو «دفوفه» *(deffufa)*، یعنی دو گریوه است که حفاری شده‌اند. دفوفهٔ خاوری گریوه‌یی گورستانی است که اتاقی در میان دارد و در این اتاق یک سرکردهٔ محلی مهم به‌خاک سپرده شده؛ در راهرو بقایای بیش از ۲۰۰ تن که بیشتر زن و کودک هستند، یافت شده. این زنان و کودکان را زنده بگور کردند تا سرکرده را در جهان پس از مرگ همراهی کنند. مصریان چنین رسمی نداشتند، و همچنانکه حفار گریوه (ریسنر Reisner) اظهار نظر کرده، گمان می‌رود صاحب این گریوه حکمرانی محلی بوده نه فرمانروایی مصری. دفوفهٔ باختری یک مرکز بازرگانی بوده؛ و اشیاء یافت شده در آنجا نشان از آن دارد که گذرگاه داد و ستد با مصر بوده است. مردم کرما فرهنگ متمایزی داشتند که گهگاه نشانی از آن در مصر علیا نیز یافت شده است. سفالگرانشان ظرفهای سرخرنگ و لعاب‌خورده‌یی با لبه‌های سیاه می‌ساختند. نمونه‌های دیگر از دستاوردهای هنری آنان را می‌توان در میان اشیایی که ازگورهای دفوفهٔ خاوری و اشیایی که از دفوفهٔ باختری به‌دست آمده، یافت... —م.

32. Kurgus.

۳۳. Khartoum: پایتخت سودان، که در محل تلاقی نیل آبی و نیل سپید قرارگرفته است.—م.

۳۴. Kurru: نخستین گروه از گروههای گورستانهای سلطنتی کوشی که نزدیک ناپاتا واقع شده است... —م.

۳۵. Amun: آمون یا آمُن (Amon) یا آمن (Amen) خدای تب (طیوه) که با پیدایی دودمانهای

تب (Theban) در پادشاهیهای میانه و تازهٔ مصر به اوج اهمیت رسید. بسیاری از فراعنه دودمان دوم نام او را بر خود نهاده‌اند، از جمله آسنمحت، و توت‌عنخ آمون. این خدا هم به‌شکل انسان و هم به‌شکل قوچ نمودار شده است، و در روزگاران بعد نیز با خدای خورشید رع یکی دانسته شد. —م.

36. Adams.

۳۷. Aspelta: (دورهٔ زمامداری. تقریباً قرن ششم پ.م)، پادشاه کوش. شاید در زمان او بود که، پایتخت از ناپاتا به‌مروی منتقل شد. هرچنداسپلتا در نوری (Nuri)نزدیک ناپاتا به‌خاک سپرده شد، با اینحال نام او نخستین‌بار در مروی یافت شد. در ۵۹۱ پ.م فرعون پسامتیخوس II به‌کوش حمله برد، و سبب ویرانی بیشتر ناپاتا شد. در ناپاتا بقایای تندیسهای سلطنتی شکسته، که آخرینشان از آن اسپلتا بود، یافت شده است. این بقایا و نیز یافتن نام او در مروی نشان از آن دارد که‌گویا او پایتخت را از ناپاتا به‌مروی برد. —م.

۳۸. Tutan Kamun، یا Tut-ankh-amen: [مصری،=تصویر زنده‌ی آمون]، روزگار رونقش حدود ۱۳۵۵ ق‌م،شاه مصر قدیم و از سلسله‌یXVIII، داماد اخناتون بود، و کمی پس‌از وی به‌پادشاهی نشست. مخالفت روحانیون با پرستش آتون درعهد وی به‌ثمر رسید، و شاه نام خود را از توت‌عنخ‌آتون به‌توت‌عنخ آمون تغییر داد، و اخناتون (تل‌العمارنه) را که‌پایتخت اخناتون بود ترک‌گفته طیوه را، که مرکز پرستش‌آمون بود، پایتخت‌قرارداد. ازسرداران بزرگ دورهٔ وی حارمحب بود که‌بعدهاسلسله‌یXIX راتأسیس کرد. مقبره‌ی توت‌عنخ آمون درکاوشهای سال ۱۹۲۲ دردره‌ای نزدیک الاقصر کشف شد، و منشأ اطلاعات تازه در باب حجاری و زندگی دوره‌ی سلسله‌ی XVIII گردید. دایرةالمعارف فارسی.

39. Atbara.

۴۰. Lake Chad: در شمال‌باختری افریقای مرکزی، در تقاطع حد و مرزهای نیجریه، نیجر، و چاد... —م.

۴۱. Gaza: شهری در فلسطین جنوبی، حدود ۴۰میلی (۶۴کیلومتری) جنوب غربی تل‌آویو... —م.

۴۲. Palmyra: (آرامی تدمر)، یکی از شهرهای مهم روزگاران باستان که در واحه های کنارهٔ راههای کاروانروی میان بین‌النهرین و سوریه واقع بود... —م.

۴۳. Apedemek: خدای جنگ مروی که سر شیر داشت. او جنگاوری است که نقشش در برجسته‌کاریهای معابد بسیاری به‌چشم می‌خورد. مذهب کوش منشایی مصری داشت، و در تاریخ مرویی، خدایان برجستهٔ مصری چون آمون، اوزیریس، و ایسیس ستایش شده‌اند. تنها در روزگاران بعد است که اپدمک و دیگر خدایان محلی به پانتئون راه می‌یابند. معابدی که در خود نشانی از این خدایان دارند، در بخش جنوبی کوش، و بیشتر در «جزیرهٔ مروی» یافت شده‌اند، این معابد در زمانی که مروی قلب پادشاهی شده بود، ساخته شده‌اند. در این زمان خدایان محلی نیز به‌اندازهٔ خدایان مصری اهمیت یافتند. —م.

۴۴. Nastasen: (دورهٔ زمامداری تقریباً ۳۱۰-۳۳۵ پ.م)، شاه کوش که در مروی در کوش جنوبی می‌زیست و آخرین شاهی بود که در «نوری» نزدیک ناپاتا در کوش شمالی به‌خاک سپرده شد. —م.

45. Arnekhamani.

۴۶. Musawarat es Sufra یا Musawarat as Safra: مرکز مذهبی مروی که محوطه‌یی بزرگ و معابدی دارد، در حدود ۵۰۰ پ.م بنیان نهاده شد، و در دورهٔ مرویی از آن سود می‌جستند. —م.

۴۷. Sheba: شبا یا سبا یا سبأ، نام قوم و مملکتی در قسمت جنوب غربی جزیرةالعرب (عربستان) در هزاره‌ی اول ق.م. سبائیان یا قوم سبا یکی ازسه قومی بوده‌اند که در تاریخ عربستان جنوبی نقش مهمی داشته‌اند (دو قوم دیگر معینیان و حمیریان بوده‌اند)، و آنانرا نخستین قوم عربستان جنوبی شمرده‌اند که به‌آستانه‌ی تمدن گام نهادند. در کتاب «عهدعتیق» بنام شبا از ایشان یاد شده است. مملکت سبا یا شبای زمان کتاب «عهدعتیق» احتمالا مشتمل بر یمن و حضرموت کنونی بوده، ولی محل آن به‌درستی معلوم نیست. ثروت آن در مشرق‌زمین مشهور بود، و درکتاب اول پادشاهان قصه‌ی رفتن ملکه‌ی سبا به دربار سلیمان نبی آمده است. مملکت سبا، بسبب ذکر آن در قرآن در قصه‌ی سلیمان و همچنین مسئله‌ی سیل‌العرم که برای سبا فرستاده شد، نزد مسلمانان شهرت بسیار یافته است، و داستان ملکه‌ی سبا —با شرح و بسطی که در روایات اسلامی از داستانهای تورات وکتابهای یهود اخذ و بر آنها شاخ و برگها افزوده شده است، و اسم بلقیس که به‌ملکه‌ی سبا داده شده— موجب مزید شهرت آن گردیده، و در ادبیات فارسی هم قصه‌ی مربوط به‌سبا و بلقیس مکرر آمده است... دایرةالمعارف فارسی.

48. Menelik.

۴۹. Judah: بخش جنوبی اسراییل، که تقریباً در ۹۲۲ پ.م مستقل شد. یهودا بعدها تحت کنترل آشوریان، وسپس بابلیان درآمد، و نبوکدنصر(بخت‌نصر) دوم، اورشلیم را ویران، و بسیاری از مردمش را به‌بابل راند (۵۸۶). پس از آن یهودا تحت سلطه و فرمانروایی ایران، یونان، و روم درآمد و در زمان سلطهٔ رومیان بود که یهودیان اندک اندک در سراسر امپراتوری وکشوری که نام فلسطین را گرفت، پراکنده شدند. —م.

۵۰. Adulis: ر.ک. به‌پانویس اکسوم.

51. Strabo.

52. Myos Hormus.

۵۳. Almaqah: ...اعراب جنوبی، تمدنی پیشرفته و مبتنی برکشاورزی و بازرگانی داشته‌اند. دین آنان اساساً ستاره‌پرستی بود، و در آن، خدای ماه —که او را المقه [= دهنده‌ی تندرستی؟] میخواندند— مقامی خاص داشت... دایرةالمعارف فارسی.

۵۴. Ge'ez: زبان کلاسیک و ادبی اتیوپی. گئز زبان سامی‌یی است که خطی ویژهٔ خود دارد، و مادر امهری و دیگر زبانهای کنونی اتیوپی است. —م.

55. Zoscales.

۵۶. Stelae [از ریشه‌ی یونانی، بمعنی ستون]، در آثار باستانی مصر و یونان و روم، تخته‌سنگ یا ستونی که آنرا راست کار میگذاشتند، و بعنوان سنگ قبر بکار میرفت، وگاهی حجاری شده یا نقاشی شده بود. توسعاً به‌قسمت منقوشی از یک دیوار و نیز به‌ستون‌های منقوش و گاهی به‌هر بنای ستون مانند گفته میشود. دایرةالمعارف فارسی.

۵۷. Ezana: فرمانروای امپراتوری اکسوم. در سنگ‌نبشته‌هایی که در اکسوم، یکی به‌سبایی، گئز، و یونانی و بقیه به‌گئز یافت شده‌اند، گزارشهایی دربارهٔ این شاه به‌چشم می‌خورند. هر یک از این‌سنگ‌نبشته‌ها چیزی می‌گویند، یکی‌از بگمدر (Begemder)، که مردم را در آنجا ساکن کرد، سخن می‌گوید؛ دیگری از دو پهنهٔ متفاوت در ساحل دریای سرخ، که گناهکاران را در آنجا مجازات می‌کرد؛ و سوسی از کوههای سمیین (Semien) که در آنجا قانون وضع می‌کرد، حرف می‌زند. و دیگری نیز سخن از کوش مرویی به‌میان می‌آورد که در آنجا ازانا معابد و کشتزاران پنبهٔ دشمنانش را ویران کرد. او در اواخر سلطنتش مسیحی شد. ازانا سکه‌های بسیاری ضرب کرده است؛ نخستین سکه‌ها، نقش خورشید و ماه و سکه‌های آخرین نقش صلیب برخود داشتند، گویا ازانا نخستین فرمانروای مسیحی اکسوم بوده است. —م.

58. Noba.

59. Kemalke.

۶۰. Amharic: وابسته به مردم امهری که در سرزمینهای مرتفع مرکزی اتیوپی می‌زییند. اینان نیز چون‌تیگره‌ها که در بخش شمالی‌شان می‌زییند، فرزندان مردمانی هستند که در روزگاران بسیاردور از عربستان جنوبی به اتیوپی آمدند و با AGAU ودیگر مردمان این پهنه در آمیختند... پس از زوال امپراتوری اکسوم، نفوذ سیاسی و فرهنگی مردمان امهری‌زبان بیش و بیشتر شد... —م.

61. Chad-Niger.

62. Sudd.

۶۳. Uganda: جمهوری اوگاندا درافریقای خاوری ۹۱,۱۳۴ میل‌مربع مساحت دارد و پایتختش کامپالاست. —م.

۶۴. Mountains of the Moon: کوههای مون یا روونزوری (Ruwenzori) در افریقای مرکزی، میان دریاچهٔ آلبرت و دریاچهٔ ادوارد و در مرز میان اوگاندا و زئیر... که در ۱۸۸۹ توسط ستانلی کشف شد... —م.

۶۵. Katanga: کاتانگا یا شبا (Shaba) یا الیزابت ویل (Elisabeth Ville) ایالتی در جنوب زئیر که به‌سبب داشتن ذخایر مس، اورانیوم، کروم، کبالت، قلع، آهن، طلا، و دیگر مواد کانی معروف است... —م.

۶۶. Maghreb: نام عربی افریقای شمال‌باختری که اینک دربرگیرندهٔ مراکش، الجزایر، تونس، و، گهگاه، لیبی است. —م.

67. Bocchus.

68. Auses.

۶۹. Athene: آتنه یا آتنا یا پالاس آتنه، الاهه‌ی اولمپی حکمت، حامی فنون صلح و جنگ، فرمانروای طوفان، و نگهبان آتن. باکره‌و از پیشانی زئوس برخاسته بود.

معمولا باکلاه‌خود و زرهی با کله‌ی مدوسا نمایش داده میشود. پارتنون معبدش بود. با مینروای رومیان یکی شمرده میشود. دایرةالمعارف فارسی.

۷۰. Ghat: نام واحه‌یی است‌درجنوب باختری‌تریپولی (طرابلس) که درگذرگاه بازرگانی پر اهمیتی واقع شده است، در این گذرگاه سوداگران عرب، بربر و هاسا با یکدیگر دیدار وسعامله می‌کنند. درسدهٔ نوزدهم برای جهانگردان اروپایی، قات، آغاز راهی به‌سوی افریقای باختری بود. —م.

71. El Barkat.

۷۲. Fezzan: جنوبی‌ترین بخش سه ایالت کشور لیبی کنونی. از واحه‌هایی چند تشکیل شده، و در دورهٔ نوسنگی مسکونی بود. نخست‌بار، هرودوت از ساکنان فزان، یعنی گارامانت‌ها که، دادوستد آنسوی صحرا را توسعه دادند و سپس مورد حمله وهجوم رومیان قرارگرفتند، (سده‌های اول و دوم) نام می‌برد... —م.

۷۳. Tuareg: مردم صحرانشین بربرکه شمارشان در ۱۹۷۰ به ...,... ۵ می‌رسید، و نیمی از سال را در نزدیکی تمبوکتو، آگادز (آغادز)، و غدامس بسر می‌برند. طوارق درپهنه‌های «صحرا»ی سرکزی، جایی که کانهای نمک، راههای کاروانی، وچراگاههای‌فصلی یافت می‌شوند، سرگردانند. زبان‌آنان زبانی‌بربری به‌نام Tamahaq است و خطشان Tifinagh از خطهای کارتاژی و لیبیایی گرفته شده است و برای نوشتن اسناد و سنگ‌نبشته‌های خرسنگی بکار می‌رفته، هر چند که امروزه تقریباً فراموش شده است... —م.

۷۴. Garamantes: قبایلی که نخست‌بار هرودوت از آنان نام برد و گفت که در ناحیهٔ فزان لیبی در سدهٔ پنجم پ.م می‌زیستند؛ پایتختشان گاراما، نزدیک شهر امروزین جرمه (Djerma) قرار داشت... —م.

75. Nasamonians.

76. Machyles.

۷۷. Mauretanians: مردم موریتانیا (Mauretania)، کشوری باستانی در افریقای شمالی و در غرب نومیدیا؛ که شامل مراکش امروزی و بخشی از الجزایر است. درگذشته بخشی از امپراتوری کارتاژ بود... —م.

78. Tassili n'Ajjer.

79. Mycenean Crete.

۸۰. Phoenicians: فرزندان کنعانیان (Canaanites) که در اوایل هزارهٔ نخست پ.م دشت ساحلی باریک لبنان و سوریه را اشغال کردند. شهرهای مهمشان صور، صیدا، و (بوبلوس) بیبلوس (Byblos) بودند. حتی پس از پیوستن به‌امپراتوری بابل در ۵۷۴ پ.م، به‌نفوذکردن برسیاستهای جهان، درخاور نزدیک‌از طریق ناوگانهاشان، و در باختر از طریق کلنی مهمشان کارتاژ ادامه‌دادند. از دید فرهنگی نیز، فرمانروایی آنان به‌عنوان بازرگانان و واسطه‌گران تا زمانی که جذب جهان یونانی و رومی‌شدند، ادامه یافت. آنان از طرطوشه (Tartessos) گرفته تا دجله، دادوستد مواد خام وکالاهای مصنوع می‌کردند، از اینرو در راههای دریایی ایستگاههای بازرگانی یا مستعمره‌هایی ایجاد کردند. گمان می‌رود که نام فنیقی‌ها از رنگ بنفشی که از

صدفهای مورکس (Murex) استخراج می‌کردند، گرفته شده است. این مردم بزرگترین دریانوردان زمان خود بودند، و حتی برای موقعیتهای بازرگانی خود، اطلس را نیز کشف کردند، هر چند اینکه آیا جزایر بریتانیا را دیده‌اند یا نه، هنوز به‌ثبوت‌نرسیده است. از سوی دیگر، معروف است که فنیقی‌ها با کشتی افریقا را دور زده‌اند. گذشته از اینها، برای رونق‌بخشیدن به‌فعالیتهای بازرگانی‌شان الفبا را توسعه و رواج دادند، که این بزرگترین خدمتشان به‌فرهنگ جهانی است... —م.

۸۱. Carthage: این مستعمرهٔ شهرصور در ۸۱٤ پ.م در ۸میلی تونس پی‌افکنده شد. هنگامی که سرزمین تحت‌تسلط آشور درآمد، کارتاژ نیز به‌مستعمرات فنیقی‌ها در باختر مدیترانه پیوست و جزو امپراتوری بازرگانی‌شد. این مسأله سبب ستیز کارتاژ، به‌ویژه در سیسیل، با یونانیان شد، ستیزی که سالها ادامه داشت. سرانجام کارتاژ هم آن جزیره و هم ساردنی تا روم را، در ۲٤۱، در پایان نخستین جنگ کارتاژی از دست داد. در ۲۱۸ هانیبال، فرماندهٔ کارتاژی از قلمرویی بزرگ در اسپانیای جنوبی براه افتاد و از طریق آلپ سپاهیانش را به‌سوی ایتالیا راهبر شد، و در آنجا پیروزیهایی به‌دست آورد، اما به‌افریقا بازگشت، ودر ۲۰۲ در زاما از سکیپیو-افریکانوس شکست خورد. با این‌همه کارتاژ به زندگی حقیرانه‌یی ادامه داد تا اینکه در ۱٤٦ پ.م رومیان آن را به کلی ویران کردند... —م.

82. Leptis.

۸۳. Sabratha یا Sabrata یا Abrotonum: شهر باستانی افریقای رومی، در ساحل ۴۸ میلی غرب تریپولی؛ که درسدهٔ چهارم پ.م توسط کارتاژی‌ها بناشد... —م.

۸٤. Numidia: کشوری باستانی در افریقای شمالی که حدود تقریبی آن در الجزایر کنونی است. در دومین جنگ کارتاژ (۲۰۱ —۲۱۸ پ.م) دو قبیلهٔ بزرگ‌نومیدیا تقسیم شد، یکی تحت حمایت رومیها و دیگری تحت حمایت کارتاژ در آمد؛ پس از ۲۰۱، ماسی‌نیسا، شاه نومیدیا شد، و پس از او Micipsa بر سر کار آمد (تقریباً ۱۱۸ —۱٤۸ پ.م)؛ در ۱۰٦ —۱۱۱پ.م گرفتار جنگهای داخلی و Jugurthine شد؛ و در ٤٦ پ.م بدل به‌یک ایالت رومی‌گشت، و پس از آن بخشی ازموریتانیاگردید... در٤۲۸ میلادی واندال‌ها آن را ویران کردند. —م.

۸۵. Massinissa: (تقریباً ۱٤۸ —۲۰۸ پ.م) پادشاه ماسیلی(دورهٔ زمامداری ۱٤۸- ۲۰۸ پ.م) که بر بخش خاوری نومیدیا که میان رود امپساگا و کارتاژ واقع است، فرمان می‌راند... —م.

86. Philip of Macedon.

۸۷. Syphax: (دورهٔ زمامداری تقریباً ۲۰۲ —۲۱۳ پ.م)، شاه ماسائسیلی (Masaesylii) که در آغاز جنگ کارتاژی دوم بر ناحیه‌یی از نومیدیا که حدوداً در الجزایر کنونی قرار داشت، فرمان می‌راند. پس از جنگ با کارتاژی‌ها، علیه رومیها باآنان متحد شد، اما از ماسی‌نیسا، شاه ماسیلی شکست خورد و در ۲۰۲ پ.م به‌عنوان زندانی به‌روم برده شد. —م.

۸۸. Septimius Severus: ۱٤٦ —۲۱۱، امپراطور (۱۹۳ —۲۱۱) روم؛ متولد افریقا.

در مآخذ فارسی بنام سپتیمسور (صورت فرانسوی نام وی) نیز خوانده شده است. بوسیله‌ی سپاهیان تحت فرماندهی خود به‌امپراطوری رسید. حاکم سوریه را که مدعی امپراطوری بود مغلوب کرد (۱۹۴). بیزانس را گرفت (۱۹۶)، و اعراب شورشی بین‌النهرین را مغلوب کرد. شورشی را که در گل روی داده بود فرونشاند. سپس به‌جانب مشرق بازگشت، وسپاهیان اشکانی را از بین‌النهرین بیرون راند (۱۹۸). در ۲۰۸ به بریتانیا رفت، و اسکاتلند را عرصه‌ی تاخت و تاز قرار داد، و عاقبت در یورک درگذشت. سوروس با قدرت حکومت کرد، و جانب ارتش را مرعی‌میداشت. در زیبا کردن روم کوشید. پس از وی کاراکالا به‌امپراطوری رسید. دایرةالمعارف فارسی.

89. Ghadames.

90. Cuical.

91. Djemila.

۹۲. Marcus Cocceius Nerva: (۹۸ — ۳۰ میلادی)، امپراتور روم (دورهٔ زمامداری ۹۸ —۹۶). پس از آنکه زمانی دراز وکیل و درباری دربار نرو (Nero)، وسپاسین (Vespasian)، و دومیتین (Domitian) بود، پس‌از به قتل رسیدن آخری، به امپراتوری گزیده شد، و به‌سبب سن و احتیاط‌کاریش موافقت سنا را هم به‌دست آورد. اما منزلت سیاسی یا نظامی نداشت... —م.

93. Sétif.

94. Constantine.

95. Severan.

۹۶. Timgad: تمجد، شهری ویران درشمال خاوری الجزایر... در ۱۰۰ میلادی توسط ترایانوس (Trajan) بناشد، پس‌از سدهٔ‌پنجم ویران‌گشت؛ در سدهٔ هفتم دگرباره برپا شد؛ اما از ۶۴۷ به‌بعد در تاریخ اسمی از آن برده نشده است. —م.

97. Tipaza.

۹۸. Dougga یا Thugga: شهری باستانی درافریقای شمالی، در جنوب باختری کارتاژ؛ ویرانه‌هایش در ۶۸میلی جنوب باختری تونس است... —م.

99. Thuburba.

۱۰۰. Tibésti: کوههای تبستی در شمال باختری چاد، شمال مرکزی افریقا، ناحیهٔ مرکزی صحرا؛ بلندترین قله‌اش امی‌کوسی (Emi Koussi) است با ۱۱,۲۰۴ پا بلندی. —م.

۱۰۱. Hoggar: کوههای هوگار یا آهاگار (Ahaggar) در دشتی مرتفع درصحرای مرکزی قرار گرفته‌اند... —م.

۱۰۲. Bastion: سنگر و استحکاماتی که از روی حصار و باروی اصلی قلعه به‌سوی خارج پیش‌رفته و مسلط بر فضای روبروی قلعه و دیگر ساختمانهای خارجی آن است و دو جناح برای دفاع دارد، اغلب نیز پنج‌وجهی است. —م.

۱۰۳. Severus Alexander: (تقریباً ۲۰۸ — ۲۳۵ میلادی)، امپراتور رومی (دورهٔ‌زمامداری ۲۲۲—۲۳۵)، که‌نام‌اصلیش‌الکسیانوس،و پسر ژولیا(یولیا)ماما‌ئه‌آ(Julia Mamaea) بود که توسط امپراتور هلیوگابالوس (الاگابالوس؟) (Elagabalus) ام.آئورلیوس

الکساندر نام گرفت(۲۲۱) و پس از مرگ امپراتور توسط گارد محافظ امپراتور روم، به امپراتوری برگزیده شد... —م.

۱۰۴. Donatist: دوناتیست (دوناتی) به عضو یک فرقهٔ مسیحی افریقای شمالی گفته می‌شود که در سدهٔ چهارم پدید آمد. افراد این فرقه عقاید بسیار سختگیرانه یی دربارهٔ تقدس و پاکی داشتند و پیرو دوناتوس بودند که، در ۳۱۱ میلادی در افریقای شمالی متولد شده، ادعا می‌کرد که تنها عقاید او، عقاید صحیح کلیسای مسیحی است، از اینرو تعمید و دستگذاری سایر مسیحیان را محترم نمی‌شمرد. —م.

105. Cresconius.

۱۰۶. Basilica: کلیسایی مستطیل شکل در روم باستان و دارای صحنی وسیع بوده که به یک شاه‌نشین چندضلعی یا نیمه‌مدور منتهی شده و در پهلوهای آن ایوانهای ستون‌دار قرارگرفته‌اند. کلیساهای دیگری از این نوع نیز بازیلیکا نامیده می‌شوند. —م.

۱۰۷. Vandals: قبیله یی آلمانی ازگروه آلمانیهایی که در سدهٔ نخست میلادی در اروپای شرقی می‌زیستند. گویا در اوایل سدهٔ چهارم از گوت‌ها شکست خوردند، و رومیان به‌آنان اجازه دادند تا در درهٔ دانوب سکونت گزینند. در اثر هجوم هون‌ها به‌سوی غرب رانده شده، و خود در ۶.۴ به گل حمله کردند، به‌اسپانیا تاختند، و به رهبری شاه خود، گیزریک (Gaiseric) در ۹—۴۲۸ به افریقا هجوم بردند. در ۴۳۹ کارتاژ، آخرین شهر آزاد ایالت رومی افریقا را تصرف کردند، و از آن پس زمام یکی از ناحیه های ذرت پهنهٔ مدیترانه یی را به دست گرفتند. گیزریک ناوگان نیرومندی پدید آورد که بر مدیترانه باختری تسلط یافت. در ۴۵۵ به‌روم هجوم بردند، آنجا را گرفتند و غارت کردند. جانشینان گیزریک قدرت و توانایی او را نداشتند. و واندال‌ها که آرین [پیرو عقاید آریوس رهبر کلیسای اسکندریه که در ۳۳۶ میلادی می‌زیست و عقیده داشت که عیسی فاقد جنبهٔ الوهیت بوده و تنها جنبهٔ انسانی داشته] بودند، از رعایای کاتولیک خود جدا و بیگانه ماندند. در ۵۳۳ فرماندهٔ بیزانسی بلیزاریوس (Belisarius) آخرین شاه واندال‌ها، گلیمر (Gelimer) را در نبردی کوتاه‌مدت کشت و واندال‌ها از پهنهٔ تاریخ ناپدید شدند. —م.

۱۰۸. Constantinople: ایالت شمال باختری ترکیه، در دوسوی بسفر. —م.

۱۰۹. Babylon (؟): بابلیون، شهرقدیم مصر، نزدیک قاهره‌ی حالیه. نبردهای نهائی فتح مصر بدست عمروابن عاص در اینجا روی داد (ربیع الثانی ۲۰ ه ق، مطابق آوریل ۶۴۱). شهرفسطاط نزدیک آن بنا شد. در بعضی مآخذ اروپائی نام بابلیون به قاهره اطلاق شده است. دایرةالمعارف فارسی.

۱۱۰. Alexandria: اسکندر مقدونی پس از تسخیر مصر در ۳۳۲ پ.م اسکندریه را بنا نهاد. اسکندریه مرکز بازرگانی و فرهنگ هلنی (یونانی) بود که، چون جایگاه برخورد اندیشه‌های یونانی، عرب و یهود بود، مشهور است. بزرگترین کتابخانهٔ جهان باستان در این شهر به‌وسیله بطلمیوس I (۲۸۵—۳۲۳ پ.م) بنا شد که، ...،۷۰۰ تکه پاپیروس داشت... —م.

۱۱۱. Tripoli: ناحیه یی در شمال افریقا که درگذشته مستعمرهٔ فنیقی‌ها بود. —م.

۳. عوامل رشد

توسعه وتنوع زندگی اجتماعی جنوب‌صحرا در روزگاران باستان، رشد واهمیت مراکز بازرگانی ـ تکامل بیشتر نظامهای سیاسی دوران آهن ـ تاریخ برخی از بزرگترین این نظامها در افریقای باختری و افریقای جنوب مرکزی تا سدهٔ شانزدهم ـ پادشاهی مسیحی نوبیا و اتیوپی ـ پیدایی اسلام و پیامدهای نخستین آن

راه حلهای افریقایی

ولتر[1] به‌مورخی که قصد نگاشتن تاریخ ترکها را داشت، به‌ریشخند چنین اشاره کرد که، اگر تنها امید او شرح چگونگی جانشینی یک وحشی توسط وحشی دیگری است، پس سودچنین بازگویی‌یی برای بشریت چه‌خواهد بود؟ همین نکتهٔ باریکتر ازمو را، حتی، کسی که به‌نگاشتن تاریخ افریقا می‌آغازد نیز باید به‌نیکی در یاد داشته باشد. اتفاقاً، در فراهم‌آوردن فهرستی از نام پادشاهان یا تاریخ وقایع پادشاهیهای بسیاری از دولتها و امپراتوریهای افریقایی، دشواری اندکی وجود دارد؛ افزون براین، فراهم آوردن فهرستی از نام شاهانی که، بیش از بیشتر همعصران آسیایی یا اروپایی‌شان، بربری نبودند، کار چندان دشواری نیست. در اینجا منظور از بربری‌بودن، خشونت‌داشتن، غیرمنطقی بودن، یا پیمان ویران‌سازی داشتن است. این اندیشه که زندگانی افریقایی پیش از دورهٔ استعمار «بی‌چهره، بی‌اهمیت و وحشیگری‌صرف» بود ـــ که به‌میان‌آورندهٔ تعریف‌اجرتون[2]، استادتاریخ استعماری دانشگاه آکسفورد در نیم سدهٔ پیش است‌ـــ اینک کاملا به‌کنار نهاده شده است. اما هر برخورد «شکسته بسته‌یی» با تاریخ افریقا، که اساساً برفهرستهای نام پادشاهان، نبردها، و «رویدادهای مهم» تکیه داشته باشد، از آغاز به‌بیراهه رفته است. زیرا که بیش از نیمی ازسرگذشت را، ازقلم خواهد انداخت. مثلا، چنین تصوری را پیش می‌آورد که، تنها آن‌دسته از مردمان افریقایی که شکلهای خودحکومتی متمرکز و امپراتوری را گسترش دادند، درخور توجه‌اند، و آن

مردمان بسیار دیگری که چنین کاری را انجام ندادند، سزاوار توجه نیستند.

اینگونه برخورد، نه‌تنها تنوع بزرگ تجربهٔ سیاسی و اجتماعی افریقا را نادیده می‌انگارد، بلکه، حتی، وحدت اساسی و همسانیهایی که عملا بی‌هیچ استثنایی میان همهٔ آنها، پیوند درونی ژرف و مناسبات متقابل برقرار می‌سازد را، نیز نادیده می‌گیرد. این وحدت درتنوع سیاسی و اجتماعی را می‌توان به‌گونه‌یی منطقی با ماجرای زبان افریقایی قیاس کرد: بنابر دیدگاه کنونی، از چهار یا پنج زبان ریشه‌یی اورسپراخن *Ursprachen*، ازعصری ناشناخته اما یقیناً پرارج، بیش از هزار زبان متمایز منشعب شده است. و بر صحنهٔ سیاسی-اجتماعی نیز، گونه‌گونی بزرگ متشابهی از وحدتهایی که، نخست‌بار در روزگاران دور دوران سنگ شکل یافتند، مشتق‌شده است. بویژه در دوهزارسال‌آخر، دورهٔ تاریخی‌یی از آغاز دوران‌آهن افریقا، این گونه‌گونی دررشتهٔ کاملا گسترده و پیچیده‌یی از اقتدار سیاسی و اخلاقی دیده شده و هنوز نیز تا حدودی دیده می‌شود. چندان که، بندرت موردی یکتا پیش می‌آید که مردمی، با قواعد و مقرراتی یکسان با قواعد ومقررات همسایگان‌شان، بررفتارشان حکم‌رانند. اینک‌دلایل این پیچیدگی نمایان نظام و اعتقاد که، درخور آزمونی کوتاهست، درآمدی بر سرگذشت ما می‌گردد. این دلایل، قرار دادن بسیاری از این‌گونه‌ها و مقیاسهای نظام و قدرت را در چشم‌اندازی پر معنا، هر چند کلی، امکانپذیر می‌سازند، چشم‌اندازی که که در تبیین بنیادها و طبیعتهای این نظامها و قدرتها، یاریمان می‌دهد.

چنانکه اینک انسان‌شناسان ما را مطمئن می‌کنند، اگر مردم به‌گونه‌یی چشمگیر، در حدود ۳۰۰۰۰ سال پیش، چونان خود ما آغاز به‌تکثیر یافتن در افریقا می‌کردند، احتمالا تعدادشان بیشمار می‌گردید. آنان در آن تاریخ و یا در حدود همان تاریخ به‌کندی افزون می‌گشتند. اما از مدتها پیش از نزدیک‌شدن پایان مرحلهٔ مرطوب ماکالین، پس از ۲۵۰۰ پیش‌ازمیلاد، یعنی زمانی که صحرا *Sahara* آغاز به‌بدل شدن به‌بیابانی خشک میان افریقای قاره‌ای و دیگر ناحیه‌ها کرد، دسته‌های پراکندهٔ شکارگران وگردآورندگان خوراک در همهٔ ناحیه‌های اصلی قاره پدیدار شده بودند؛ با اینهمه، در این دورهٔ نسبتاً اخیر نیز، شمار آنان اندک بود. در آغاز دوران آهن، یعنی دو هزار سال پیش، مسکون شدن افریقا از هر نظر، چون تراکم بعدی و حضور جهانی‌اش تازه آغازگشته بود.

مسائل مهمی که این افریقاییان نخستین ناگزیر به‌حل آن بودند، دو نوع بود. نخست آنکه، آنان ناچار به چیره‌گشتن به‌محیطی که غالباً بسیار خصمانه می‌نمود، بودند؛ دست کم، تا آنجا که بتوانند سکونتگاههاشان را پا برجا دارند و به‌تکثیر ادامه دهند. به‌بیان دیگر، ناگزیر بودند که درک و سازمان‌بندی اقتصادی‌شان را بهبود بخشند. ناچار بودند ابزارهای تازه اختراع کرده و فنهای تازه‌یی کشف کنند. دوم اینکه، ناگزیر بودند روبناهای اجتماعی-فرهنگی‌اندیشه و اعتقادشان‌را استادانه ازکار دربیاورند، تا آنان را به‌استقرار و حفاظت از هویتی متکی به‌نفس توانا سازد، [یعنی] هویتی نه تنها به‌عنوان‌گروههای بزرگ از نظر کمیت، بلکه همچنین به‌عنوان جامعه‌هایی که کاملاً از هم متمایز بودند. اقتصادهای ساده‌شان بندرت می‌توانست به‌آنان اجازهٔ تکثیر و سکونت در سیتو *situ* را بدهد: برخی‌شان ناگزیر بودند که پیوسته در حرکت باشند وشمارشان را پراکنده کنند. چیزی که بارها و بارها رخ می‌داد، این بود که،گروهی معین تقسیم شده وگروهی کوچکتر از آن جدا می‌گشت، این‌گروه کوچکتر به‌قلمرویی تازه که، برای مدتی دراز، شمار اندکی در آن می‌زیستند، یا اینکه کسی در آن نمی‌زیست،گام می‌نهادند؛ درآنجا سکونت‌گزیده و زندگی تازه‌یی‌را آغاز می‌کردند، مقررات تازه‌یی دربارهٔ قانون و نظم وضع می‌کردند که، اخلاقیات و اعتقادهاشان را از نو معین می‌کرد، آنگاه دگرباره، همچنانکه تکثیر ادامه می‌یافت، آنان خود تقسیم‌شده‌وگروههای‌دیگری که تکرارگرهمین روند بودند، از ایشان‌جدا می‌گشتند.

اساساً، شیوه‌های «میان‌کنش» بین محیط و پیوندهای اجتماعی که در جریان آن انگاره‌های اعتقادی و رفتاری افریقاییان استقرار می‌یافت، چونان تجربهٔ مردمان دیگر در قاره‌های دیگر بود که، با همان دشواریها رویارو بودند. سرآغاز اصلی «خانوادهٔ‌گسترش یافته» بود که،کم و بیش ازگروه بهم پیوسته‌یی تشکیل می‌گردید، این‌گروه خویشاوندانی بودند که، شامل زوجهای چندی از پدر بزرگ و مادر بزرگ، یا احتمالا والدین پدر بزرگ و مادر بزرگ، همراه با همهٔ فرزندان‌شان می‌شدند؛ البته بجزآن فرزندانی که ازگروهی دیگر اما همردیف باگروه خود، همسرگزیده بودند. چنین‌گروههایی به‌مقتضای سرزمینی که در آن می‌زیستند، بزرگ یا کوچک بودند: درسرزمین‌حاصلخیزگروه بزرگتر، و در سرزمینی که خشک، یا از نظر شکار فقیر بود گروه کوچکتر می‌شد. بمحض اینکه‌گروهی



ویرانه‌های کارتاژ رومی.

مردی گاو نری را در پشگاه‌معبدی قربانی می‌کند؛ ازیك استل بابلندای بیش‌از ۶پا، تاریخش به‌سدهٔ دوم میلادی می‌رسد، و به‌سبك یونانی تزیین شده.

دست نبشتهٔ لیبیایی در تکه‌یی ماسه‌سنگ (بلندا: ۲۹ ۱/۴ اینچ)

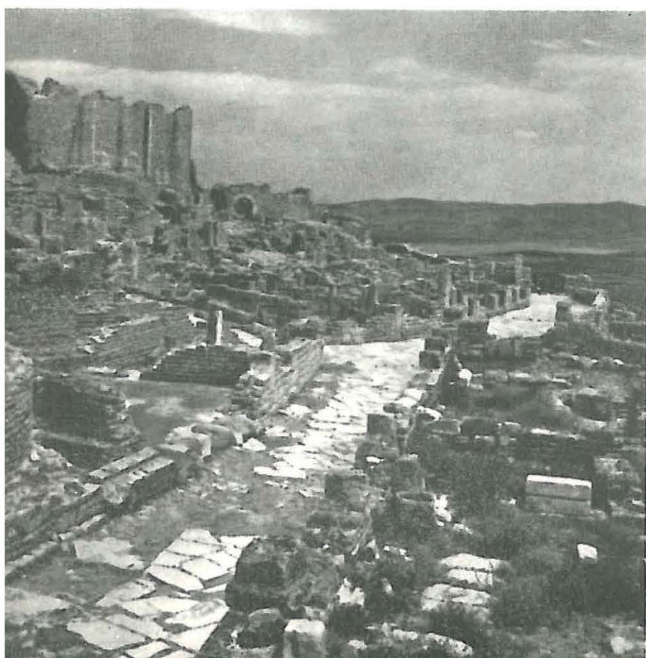






ویرانه‌های شهر رومی دوگا در تونس.

یکی از معابد؛ خیابانی در شهر؛ تئاتر.





تئاتر.



ویرانه‌های شهررومی توبوربه مجوس (Thuburba Majus)، تونس.

به‌گونه‌یی مشخص، و بیش از اندازهٔ لازم رشد می‌یافت، برخی از اعضای آن ناچار به کناره‌گیری ازگروه و کوچ به‌مکانی دیگر بودند. به‌هر حال در این کناره‌گیری، آنان نه‌تنها با مشکل یافتن مکانی که بتوانند در آن زندگی‌آرامی داشته باشند، یا به‌هر تقدیر توانایی حفاظت از خویش را بیابند، رویارو بودند؛ بلکه ناگزیر به حل مسألهٔ قدرت میان‌گروه جداگشته‌شان نیز می‌شدند. به‌بیانی دیگر، ناگزیر به تحکیم هویت جداافتاده و تازه‌شان بودند. ناچار بودند برای خود تبیین کنند که چه کسی هستند، و چه‌شده بودند؛ ونیز باید این کار را به‌شیوه‌یی انجام می‌دادند که به‌همبستگی‌شان در رویارویی با خطرها و فشارهای‌بسیار، امکان‌بقا می‌داد. نظامهای رفتار—یا اگر پسندیده‌تر می‌دانید، نظامهای دین— به‌ناچار دستوری و تبیینی بودند.

چیزی چونان این روند که در این چند واژه، بسیار ساده‌گردیده است، در ناحیه‌های گسترده‌یی از افریقا، و درگذر دورهٔ بس‌درازی از تکثیر، پراکندگی، و توسعهٔ زندگی اجتماعی دوران سنگ و اوایل دوران آهن، ادامه داشت. از این روند تعداد بسیاری نظامهای اجتماعی وسیاسی پدید آمدند که بر پایهٔ ساختهای دودمانی و همبستگی خانوادگی قرار داشتند. هر یک از این نظامها مؤید اشکال دین و آیین مربوط به‌خود بودند، و به‌نوبهٔ خود مورد حمایت‌آنها قرار می‌گرفتند. این شکلها برای تقدیس رسمها و قدرتهای اجتماعی به‌کار گرفته می‌شدند، و هرگاه نیاز به‌دگرگونی‌قاطعی در رسم واقتدار، لازم یا دلخواه بود، شکلها دگرگون می‌شدند. به‌همین سبب است که ادیان افریقایی که به‌هیچ‌وجه چونان «شیون کودکان ترسیده» نیستند، جهان‌نگرانه، نمایانگر تبیینی کاملا همه جانبه از زندگی بوده، و یا از آنها چنین انتظار می‌رفته است.

دلیل وجودی اساسی این ادیان، دادن جایگاه استواری به‌فرد در جامعه، و آراستن او به‌گواه هویت خویش، و به‌طورکلی تجهیز او با اعتقادهایی‌مناسب برای پذیرا شدن شرایط اجتماعی، و بقا در محیطش، بوده است.

در سامان دادن به‌این کار، بی‌تردید، ادیان افریقا همان‌کار سیاسی و اجتماعی‌یی را انجام دادند که ادیان دیگر درسرزمینهای دیگر، اما این ادیان به‌هر صورت ویژهٔ افریقا بوده‌اند و نه هیچ جای دیگر. برای آنکه حتی، به‌اندکی از نیروی احساسی و اخلاقی اینها، که برای مردمان بسیار، درسالهای بسیار، و

در موقعیتهای آزمونی وگوناگون بسیار معتبر بود دست یابیم، باید دست کم آداب تا اندازه‌یی متنوع آموزش و نیز پذیرا شدن آنها را در ذهن مجسم سازیم —جریانی که با تکرار و جذبهٔ آهنگ حرکت رقص یا نواختن هماهنگ طبل یا تأییدی که در شکل صورتکها یا اشکالی که درچوب وعاج کنده کاری گشته یا در فلز نقر شده است، یا وادار ساختن به‌پذیرش اعتقاد که در وجود بقعه‌ها و خدایان و نیاکان و سحر و جادو نهفته است، صورت می‌گیرد— اینهمه، عمل خلاقه و کمال و پیچیدگی‌یی درازمدت بوده است. هیچ چیز بهتر از هنرهای عالی‌یی که، این ادیان به‌گونه‌یی ارگانیک و جداناپذیر با آنها در پیوندند، نشانگر این موضوع نیست. هنرهای افریقا، چونان ادیان افریقا، تخیلات خام انسانهای نخستین نیستند. به‌عکس، هنرها مجسم کننده و بیانگر تأملات و رسومی پیچیده و پیرسال دربارهٔ طبیعت جهان و جایگاه امکانپذیر انسان در جهانند. این هنرها ادبیات، کتابهای مقدس، و شعر اعتقاد افریقایی‌اند.

این همه نیز به‌ساخت اساسی هر نوع توسعهٔ سیاسی در افریقا تعلق دارد. هر چند که با سپری شدن زمان، تقسیمات عمودی جامعهٔ افریقایی، یعنی تقسیماتی در چارچوب وفاداریهای خویشاوندی و تباری که با آیین و دین تثبیت می‌شدند، به‌گونه چشمگیری گوناگون گشتند، با این حال هم اینها بودند که، بر این ماشین رشد چند جانبهٔ آن محیط حکم رانده و آن را به‌پیش می‌راندند. این تقسیمها در سطحهای گوناگون، و به‌شیوه‌های گوناگون عمل می‌کردند؛ اما عمومی بودند. برخی از این تقسیمها سازمانهای اجتماعی‌یی را توسعه دادند که، حتی تا روزگاران کنونی نیز نسبتاً ساده برجای ماندند؛ مانند سازمانهای اجتماعی شکارگران بوشمن کالاهاری یا پیگمه‌های جنگل کنگو. دیگر سازمانها، خود شاخه‌شاخه شده، به‌بازسازی پرداختند و به‌سازمانهای سیاسی بزرگی که، ما آنها را دولت و امپراتوری نام‌می‌نهیم، بدل‌گشتند. اما همهٔ این سازمانها از همان انگاره‌های ریشه‌یی منشعب شدند. برای سادگی می‌توان جامعه‌های افریقایی را به‌تعدادی گونه‌های کلی طبقه‌بندی کرد، جامعه‌هایی راکه دارای سازمانهای حکومتی بسیار بودند، از جامعه‌های دارندهٔ سازمانهای حکومتی اندک بازشناخت، جامعه‌هایی با شکلهای تمرکز یافتهٔ حکمرانی را از جامعه‌هایی که اقتدار به هم وابسته‌شان، میان رؤسای کلان‌ها یا خانواده‌های گسترش یافته پراکنده بود،

متمایزکرد. با اینهمه، این تمایز در بهترین شکل خود، تمایزی ساختگی بر جای می‌ماند. نمی‌توان هیچ تقسیم راستینی میان «دولتهای افریقایی دارای شاه یا حکومت مرکزی »و «جامعه‌های افریقایی بدون شاه یا فرمانروا» پدید آورد. هر یک از آنها، از این یا آن شکل که جامعه‌شناسان عصر حاضر آن را «اجتماع حقوقی» می‌نامند، ناشی شده است. به‌تازگی میدلتون[3]، از این اجتماع چنین توصیفی را به‌دست داده است، «گروهبندی‌گسترده‌یی که در آن اجباری اخلاقی‌و وسیله‌یی برای‌حل و فصل اختلافها به‌صورت مسالمت‌جویانه‌وجود دارد.»

البته همین روشنگری دقیق است که درونمایهٔ تاریخ را می‌سازد، نکتهٔ اصلی در همین جاست. «بی‌چهره، بی‌اهمیت، و وحشیگری صرف» اینهمه، آن چیزی بود که پروفسور اجرتون می‌توانست در افریقای پیش از استعمار، یعنی پنجاه‌سال پیش باز بیند. اما اگر این فصل بزرگ از تمدن و پیشرفت انسانی را بهتر دریابیم، گفته‌های پروفسوراجرتون از بنیاد فرو می‌ریزد. زیرا در هر ناحیهٔ جغرافیایی قاره، این روشنگری، گوناگون و موشکافانه بوده است. برای نمونه، در افریقای باختری، هزار و پانصدسال آخر، رشد نظامهای دیرپا و بزرگ حکمرانی مرکزی که، در برگیرندهٔ سلسله‌مراتبهای بزرگ برتری و حکومت، نظامهای پیچیدهٔ قضایی، سربازگیری‌منظم برای خدمات حرفه‌یی‌گوناگون کشوری یا لشکری، و نیز دیوان سالاری‌گهگاه ادیبانه و عظیم بود، را به‌خود دیده است. در همان زمان، دیگر افریقاییان باختری، با قوانینی چنان ساده زندگی می‌کردند که، این پرسش پیش می‌آید که آیا با چنین قوانینی امکان پی‌افکندن حکومتی بود یا نه. مردمی چون مردم تالنسی[4] «غنا»ی شمالی، هیچگاه آرزوی داشتن نهادهایی به‌نام حکومت مرکزی را نکردند،کسی برای تکیه‌زدن برمسند اقتدار سیاسی برگزیده نشد، نوشتار یا مدارک نوشتاری کاربردی نداشت. با این حال تصور اینکه مردم تالنسی یا دیگرانی چون آنان، یعنی مردمانی که به‌طورکلی در حاشیهٔ دگرگونی و جنبش سیاسی دوران آهن افریقا بر جای مانده‌اند، به‌گونه‌یی کم‌استعدادتر یا کم‌هوش‌تر از همسایگان‌شان که دستگاه دولتی داشتند، بودند، تصوری پر بیجا و نابخردانه است. شیوهٔ زندگی اجتماعی اشتراکی و انفرادی آنان، با ظرایف کنترل و نظارت، نیرو و انعطاف‌پذیری‌اش، و سادگیهای عریان شکلش که توأم با بردباری در برابر خطا و یا مخالفت بود، جایی برای چنین

تصوری برجای نمی‌گذارد.

بجا خواهد بود که این رشته از تفکر را پی‌گیریم؛ اما نتیجهٔ این پی‌گیری نمی‌تواند تاریخ مختصر و سودمند افریقا باشد. چیزی که ما باید انجام دهیم، کوشش در گزینش آن شکلهای سیاسی، دگرگونیها و پیچ و خمهایی است که، به‌بهترین شکل، پیچیدگی رشد یابنده و تغییر و تحول پیش‌روندهٔ سازمان سیاسی و واکنش متقابل آن را برمجموعهٔ کلی آشکار ساخته و تصویر می‌کنند. در مورد افریقا، که تاکنون نگاشتن تاریخش، راههای هموار پدید نیاورده است، نوع هر گزینشی از این دست، بستگی به‌انتخاب شخصی دارد: لیکن در آنچه پی می‌گیریم، سعی برآن داشته‌ام که، میان آنچه با اهمیت‌تر و آنچه کم‌اهمیت‌تر است، دیدی متعادل را حفظ کنم. با اینهمه شاید سودمند باشد اگر، پیش از آنکه گامی پیشتر بگذاریم، کمی دربارهٔ تنوع تاریخی افریقا، سخن گویم.

سبب اصلی این تنوع را می‌توان از تفاوتهای محیطی کاملا آشکار پی گرفت. مردمان علفزاران سودان، به‌دلایلی که برشمردن‌شان دشوار نیست، به شیوه‌یی دیگرسان از شیوهٔ همسایگان جنگل‌گرمسیری‌شان، توسعه یافته‌اند؛ یافتن این دلایل، درست به‌همان آسانی است که در ذهن مجسم سازیم، چرا مردمان سرزمینهای مرتفع افریقای‌خاوری — سرزمینهایی مناسب برای چریدن گله‌ها — باید مسیر رشدی دیگرسان با مسیر رشد مردمان حوزهٔ رودخانهٔ کنگو و سرزمینهای جنگلی انبوه و درهم فشرده‌اش را پیموده باشند. اما به‌هر حال، همهٔ دلایل تنوع، اگر از فاصله‌یی دور در نظر آورده شوند، چهرهٔ روشنی نخواهند داشت. گرچه شخم‌زدن در هزارهٔ چهارم پیش از میلاد، در شمال توسعه یافت، با این حال در دیگر ناحیه‌های بزرگ قاره، چنین کاری به‌سبب وجود مگس تسه‌تسه منسوخ گشت؛ گویا، این آفت از روزگاران آغازین سکنی‌گزیدن انسان در افریقا، و یقیناً از زمان اهلی کردن جانوران نیز، وجود داشته است.

هر چند برخی از مردمان، سازمان اجتماعی‌ـ‌سیاسی نافذی را برپایهٔ استخراج معدن و دادوستد موادکانی توسعه دادند، با این‌حال، مردمان دیگر از چنین موقعیتی برخوردار نبودند. گرچه ثابت‌شد که، مفهوم سلطنت ایزدی، برای برخی از جامعه‌ها سودمند بود، با اینهمه، چنین برمی‌آید که، برای دیگر جامعه‌ها سود و ثمری نداشت.

اندیشه‌ها وچیزهایی که افریقاییان از قاره‌های دیگر گرفته و پذیرا می‌شدند، نیز نقش خویش را بازی کرده‌اند؛ نقش اینها نیز اغلب نقش کوچکی نبود. در اینجا همچنین برخی از مردمان چنان موقعیتی داشتند که از نفوذهای خارجی بهره می‌جستند، و یا از این نفوذهای بیگانه در عذاب بودند، در حالی که دیگران چنین نبودند. درسودان‌باختری، تقاضاهای مداوم بازرگانی‌آن‌سوی صحرا، حکمرانان بلندپرواز و مخاطره‌جو را بارها بر آن داشت تا بکوشندگستره‌های بزرگ بازرگانی و تولید را درچارچوب تک نظامهای قدرت و عایدی، به‌زیر سلطهٔ خویش درآورند. بازارهای پر آوازه‌یی در گذرگاههای مبادلات بازرگانی پدیدار شدند. مردمانی که درکناره یا نزدیک چنین راههای بازرگانی می‌زیستند، چه آنان که فرمانروا بودند و چه آنان که فرمانبر، به‌سوی اشکال تازهٔ سازمان سیاسی سوق داده می‌شدند. اسلام، که درسدهٔ نهم فرا رسید و در سدهٔ یازدهم و دوازدهم گسترش بسیار یافت، راه‌حلهای ویژهٔ خویش را برای مشکلات تازهٔ قدرت به‌همراه آورد.

بازرگانان دریایی که کشتیهاشان در ساحل لنگر می‌انداختند، به‌نوعی دیگر بر مردم تأثیرگذاردند. در سرزمین باتلاقی دلتای نیجر که در گذشته تنها زیستگاه دهکده‌های ماهیگیری بود، دولتشهرها رشد و رونق یافتند. دیگر دولتشهرها که کهنسال‌تر و پیروزمندتر بودند، درکنارهٔ دریای مرجانی افریقای خاوری هستی یافتند، و با ارتباط با بازرگانان اقیانوس هند از سویی، و تولید کنندگان داخلی افریقا از سوی دیگر، به‌زندگی و بازرگانی تابناکی دست یافتند. مردمان بانتوزبان جنوبی، درپاسخ به‌تقاضای تولید کارخانه‌یی ازدور دست‌دریا-های خاوری، چه برای طلا یا مس، و چه برای دیگر فلزها، دهها هزار تونل در معادن زدند، و نیز، درگذر انجام این کار، شکلهای سازمانهای سیاسی‌شان را دگرگون کردند.

برخی ازمردمان، دست کم در دستهای پادشاهان، سرکردگان وحکمرانان‌شان دارایی‌اندوختند، در حالی که مفهوم اندوختن برای دیگران ناممکن و ناخواسته بر جای ماند. آوازهٔ اربابان بزرگ سودان باختری، به‌سبب گنجینه‌های طلا، هدایای اسرافکارانه، جامه‌های‌شاهانهٔ خیره کننده و نمایشهای‌تشریفاتی‌شان در بیرون از افریقا تا دوردستان پیچید. هنگامی که در سدهٔ چهاردهم،نیرومندترین امپراتور مالی[°]، برای زیارت مکه از قاهره گذر می‌کرد، با هدایا و بخششهای

طلای خام به درباریان و بازرگانان، ارزش دینار مصری را که پشتوانهٔ طلا داشت، به‌مدت چندسال از میان برد. حتی امپراتور کانم-بورنو[6]، در سدهٔ شانزدهم چنین گفت که، اسبان سواره‌نظامش دهنه‌هایی از طلا و سگان شکاریش قلاده‌های زرین دارند.

به‌عنوان نمونه‌یی از آنانی که اندوختن، برایشان نامکن و یا به‌بیانی ساده‌تر، خطا بود، می‌توان کشاورزان «دینکا»[7]ی نیل علیا را نام برد. این کشاورزان در کشوری می‌زیبند که می‌تواند هر کوششی برای اسکان ثابت را بیهوده سازد. در شمال آنان، سرزمین تشنه و عبوس کردفان[8] غنوده است؛ در سوی جنوب، سرزمین بایر و بیراههٔ مردابهای نیل قدیم‌قرار دارد. کشور خودشان دشتی از علف، و سرزمینی جنگلی است که، مدت‌زمانی از سال در سیلابهای باران و رود غوطه می‌خورد؛ مکانی است که، برپایی خانه‌های روستایی دایمی و باغها، تنها در سراشیبها و زمینهای مرتفعی امکانپذیر است که گویی بر آبهای آسمان‌نمای‌گرداگرد شناورند. بخش بیشتر سرزمین دینکا، مواد کانی یا چیزی که بتوان به‌چنگ آورد، ندارد. این سرزمین در واقع فاقد سنگ است، و تنها اندکی الوار دارد. لینهارت[9] دربارهٔ این مردم غیر عادی می‌نویسد «بجز فلز و مهره‌های وارداتی، هیچ چیز درخور اهمیتی در فرهنگ مادی دینکا وجود ندارد که بیشتر از یک عمر دوام آورد. از این‌روی زحمتکشان یک نسل، شالوده‌یی برای نسل بعدی بنا ننهاده، راهی به‌آنان نشان نمی‌دهند، نسل آینده باید دگرباره با همان روندهای فن شناسانهٔ ساده، و با همان تنوع محدود مواد خام، محیط فرهنگی‌یی را سروسامان دهد که به‌ظاهر بی‌تغییر به‌دیده می‌آید، و حتی تا تماسهای خارجی اخیر زمان حاضر نیز دگرگونی‌پذیر نبود».

چنین مردمان به‌ظاهر ابتدایی‌یی، در نظر اروپاییانی که صدسال پیش و پس از آن به‌افریقا رفتند، کم و بیش قربانیان زجرکشیدهٔ نادانی وحشیانه و خرافات چاره‌ناپذیر، به‌شمار می‌آمدند. اغلب می‌اندیشیدند، آنان کودکانی‌اند که، خواه به‌سبب کمبود استعداد مغزی، و خواه به‌سبب دیگر کاستیهای جسمانی، به‌گونه‌یی از رشد بازمانده‌اند؛ و بنابراین با ایشان چنان رویارو می‌آمدند که گویی، این مردم برای آنکه تحت قیمومت دیگرانی که داناتر بودند، درآیند، افرادی مناسب‌اند. آنچه ما اکنون از دینکا می‌فهمیم، باید هر تصور تردید-



بخشی از پیاده‌رو موزائیك که نشان دهندهٔ ماهیگیری در دریاچه‌یی بزرگ و پراز ماهیهای گونه‌گون است: در کناره‌ها، کلبه‌یی افریقایی با نمونه‌هایی از معماری کلاسیك دیده می‌شود. از خانه ییلاقی رومی در الالیا (El Alia)، سده دوم میلادی.



موزائیك از دو مقبره، در ویرانه‌های نمازخانه یك شهید در تبارکه، در باختر Thabraca، تونس. در بالا یك دبیر، و در پایین زنی است، ویکتوریا الیاس (Victoria Elias)، (؟)، در حال دعا. در هردوسوی او کبوتری است. پایین در سوی‌چپ، شمعی روشن، و در راستش دوجوجهٔ «نومیدیا» یی دیده می‌شوند. (سدهٔ چهارم یاپنجم میلادی. $\frac{1}{2}$۳۱ × $\frac{1}{2}$۹۴ اینچ).



بخش درونی وموزائیک سنگفرش ازدوخانه ییلاقی زیر زمینی در بوله رجیه (Bulla Regia)، تونس.



آمیزی ازاین‌دست را درهم فرو ریزد. زیرا به‌سادگی می‌توان دریافت که مردمی که در حاشیهٔ قحطی سالانه، عریان می‌زیند، و کالای بادوامی تولید نمی‌کنند، و برای وارثین‌شان، تنهاگله‌یی کوچک و ابزار یا زیورآلاتی کم‌مایه می‌اندوزند، الزاماً مردمی نیستند که به‌گونه‌یی برجسته، در تکامل‌یافتن شکست خورده باشند، به‌عکس، اگر تأمل کنیم به‌روشنی خواهیم دید که، خود ثبات زندگی دینکا، تنها می‌تواند نتیجهٔ سازگاری پیروزمندانه با محیطی باشد که سرسختانه دشمن‌خو است، و اینکه هر سازشی که از زیرکی و احتیاط کمتری برخوردار می‌بود، آنان را به‌سرعت به‌سوی نابودی‌می‌کشاند. کنارگذاردن چنین دستاوردی، به‌این دلیل که صرفاً از آن« گردشهای‌ناسودمند قبایل وحشی، درگوشه و کنارهای زیبا امـا پرت کرهٔ خـاک» است، همچنانکـه جـانشین اجرتون استاد آکسفورد، به‌تازگی به‌گوش‌ما می‌خواند، می‌تواند بی‌مایگی کوته‌فکرانه و شگفت‌آور مطالعهٔ نوع انسان را به‌روشنی نمایان سازد.

این چند نکته، به‌گونهٔ درآمدی بر تاریخ افریقای نو—یعنی تاریخ دوازده سدهٔ‌آخر— بازگویندهٔ‌آن است که تعمق و تأمل در رویدادهای تاریخی از هربررسی و مرور کوتاهی که احتمالاً می‌تواند دربرگیرندهٔ همهٔ رویدادهای تاریخی باشد، ارزشمندتر است. با این عبارت آگاه کننده، اینک با تمرکز بر چند زمینه و برش اصلی سرگذشت، آغاز به‌بیان حرکت متضمن مقصود تاریخ افریقا می‌کنیم. در مرحلهٔ کنونی دانش تاریخی، این حرکت با نگریستن به‌شیوه‌های‌معین رشد و دگرگونی جامعه‌های دوران‌آهن؛ بانگریستن به‌تغییرشکل سازمانهای سیاسی‌آغازین به‌دولتها و نظامهایی با بعد و پیچیدگی فزاینده؛ و نیز با نگریستن به‌اشکال شکل‌گیری بازرگانی و تولید برای بازرگانی؛ در شالودهٔ شهرها، در شکل‌دادن ارتباطها، و همچنین در بسیاری ازکوششهای انجام شده برای پاسخگو بودن به‌گسترش تقاضای کالاهای افریقایی، هم در درون و هم در بیرون قاره، به‌بهترین وجهی مفهوم می‌گردد. و همچنین به‌شیوه‌یی که، تقسیمهای عمودی جامعه —نظامهای خویشاوندی و دودمانی— به‌گونـه‌یی فـزاینده، تحت تأثیر تقسیمهای افقی، و نظامهای طبقاتی و« کاستی» قرارگرفتند ودرآنها مستور شدند، نیزنگاهی‌می‌افکنیم؛ و، سرآخر، با نگاهی نه‌چندان‌گذرا، به‌شیوهٔ کمک ویژه و تأثیر عمدهٔ محیط خارجی افریقا براین صحنهٔ در حال دگرگونی خواهیم پرداخت.

به‌اینگونه، امید آن دارم که، ارزش شایسته نه‌تنها بر تعدادی عناصر عمده در حرکت تاریخ افریقا، بلکه بر تنوع بزرگ فرهنگ که از ابتدا تا انتهای این سند به‌دیده می‌آید نیزگذارده شود. هرازگاهی امکان آن هست که اینجا و آنجا، اندکی تکرار گزیرناپذیر باشد، همچنین گریزهای اتفاقی‌یی به‌این یا آن سال دیده خواهد شد که منظور از آن تنها روشن‌گرداندن حرکت رخدادها بوده است، اما این‌گریزها کاری بیش از روشن‌گرداندن حرکت رخدادها، انجام نخواهند داد. ما با سالهای پیشتر از حدود ۱۰۰۰ میلادی آغازکرده، و سدهٔ هشتم و نهم را به‌عنوان سر آغازی کلی در نظر می‌گیریم.

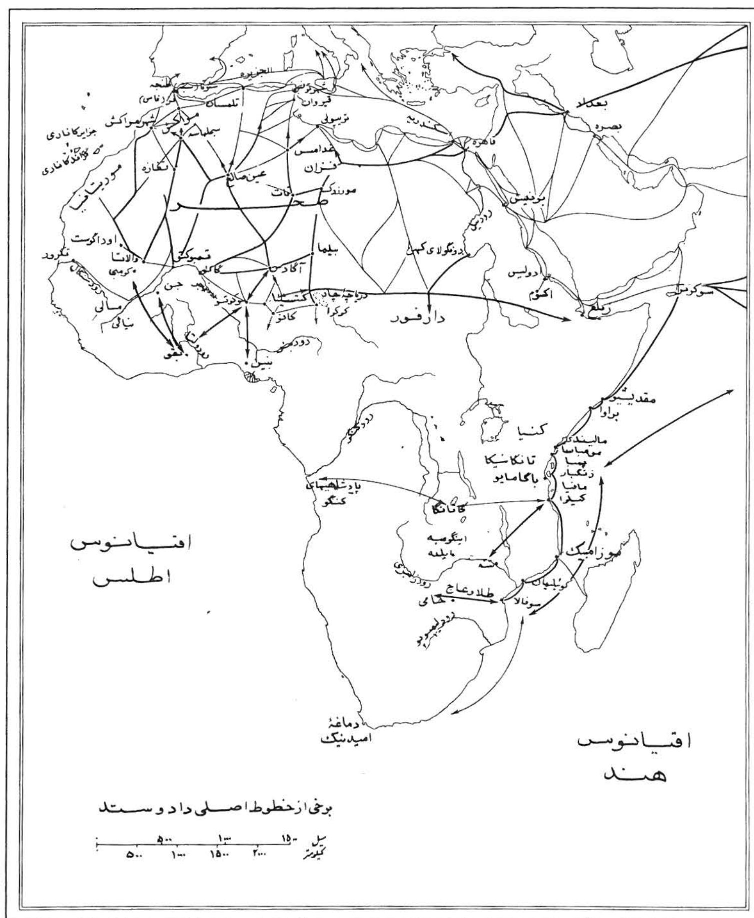
شهرهای بازرگانی

با پیدایی نظامهای نو و استوار قانون و نظم اسلام در خاور نزدیک و افریقای شمالی، شریانهای رشد اقتصادی دگرباره رونق خویش را باز یافتند. در مدیترانه نیز چون در همهٔ دریاهای پیرامون عربستان، تجارت حمل و نقل اشیاء عتیقهٔ روزگاران پیش رونق یافت و پیوسته‌گسترده شد. بازرگانان مسلمان، در پاسخ به‌موقعیتهای تازه‌شان، کشتیها و دادوستدشان را نیز چون چالش وحدت و ایمان تازه خویش، تا دوردست دریا پیش بردند. خود را در سکونتگاههای بازرگانی کوچکی، درکنارهٔ سواحل هند، سیلان، مالزی، و پایین ساحل خاوری افریقا، و نیز در بنادر چین جنوبی مستقرگرداندند. پیوندهای فنیقی‌کهن میان اسپانیای جنوبی که بزودی تحت تفوق‌دودمانهای‌مسلمان از پیشرفت بسیار ودستاوردهای معنوی برخوردار شد، و بندرگاههای مدیترانهٔ خاوری و جنوبی، تا اسکندریه و آنسوی آن را گسترش دادند. و کانالهای بزرگ ارتباط میان قاره‌یی را دگرباره گشودند.

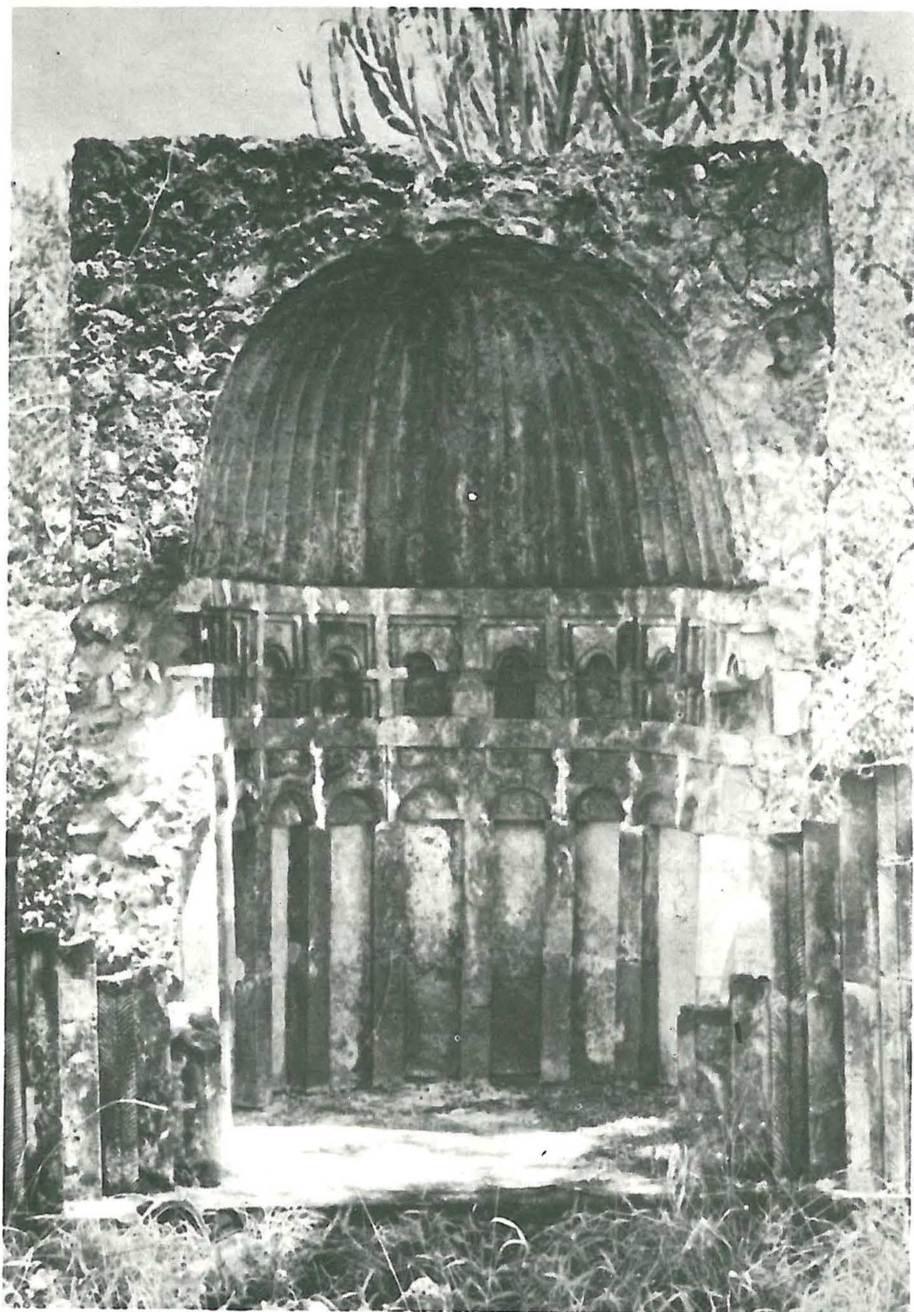
آنچه در مورد دریاهای آب درست بود، در مورد اقیانوس شن نیز صدق می‌کرد. با حمل و نقل به‌وسیلهٔ شتر که، کاری بسیار عادی شده بود، شمار بازرگانان بربر، در امتداد راههای آنسوی صحرا، بسیار افزون‌گشت. چاههای قدیمی را دوباره سرگشودند؛ چاههای تازه به‌آب رسیدند. در واحه‌های صحرا، همان فن کانالهای آبی زیرزمینی، **فوگارا**[1] *foggara*، که در واحه‌های بیابان

آسیای مرکزی ترکستان چین به‌کار می‌رفت، به‌کارگرفته می‌شد، این گواهی است برمبادله‌های پیوسته و بسیار افکار درجهان اسلام. اگر دلالان بربر روزگاران فنیقی، به‌طورکلی از دو مسیر در طول صحرا بهره جسته بودند —یکی به‌سوی باختر ازمراکش، ازطریق موریتانیا، و دیگری به‌سوی جنوب ازفزان گارامانت‌ها، تا نیجر میانی ودریاچهٔ چاد— فرزندان روزگاران نخستین اسلام، بزودی ازمسیرهای بسیار بیشتری سود جستند. این جهان گستردهٔ اسلام، که به وسیلهٔ گذرگاههای بسیاری از اسپانیا و مراکش در باختر، به‌چین در خاور می‌رسید، اینک پیوسته تقاضایش را برای کالاهای افریقای باختری، بویژه طلا و عاج، گسترش می‌داد.

در این‌حال، همین تقاضا برای عاج وطلا نیز، چون تقاضا برای کالاهای



برخی ازخطوط اصلی داد و ستد

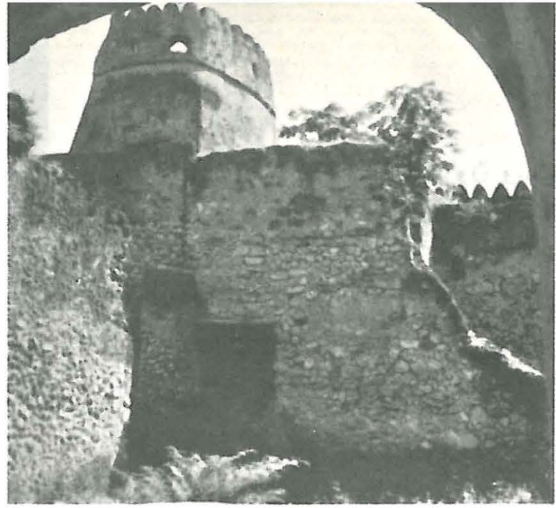


محراب، کنده کاری مرجان، مسجد جامع سونگو منارەدرجزیره‌یی به همین نام در پنج میلی جنوب جزیره کیلوا، آنچنانکه ازسبک آن برمی آید، تاریخش به‌سدهٔ چهاردهم می‌رسد.



این استخر هشت گوش بزرگ ویژه استحمام که در افریقای خاوری بی‌همتاست، در هنگام حفریات چیتیك در ۱۹۶۱، درکاخ بزرگ‌کیلوا متعلق به حسونه کوبوا (Husuni Kubwa) که تاریخش به‌اواخر سدهٔ سیزدهم یا اوایل سده چهاردهم می‌رسد، ازدل خاك به‌روشنایی بازگردانده شد.

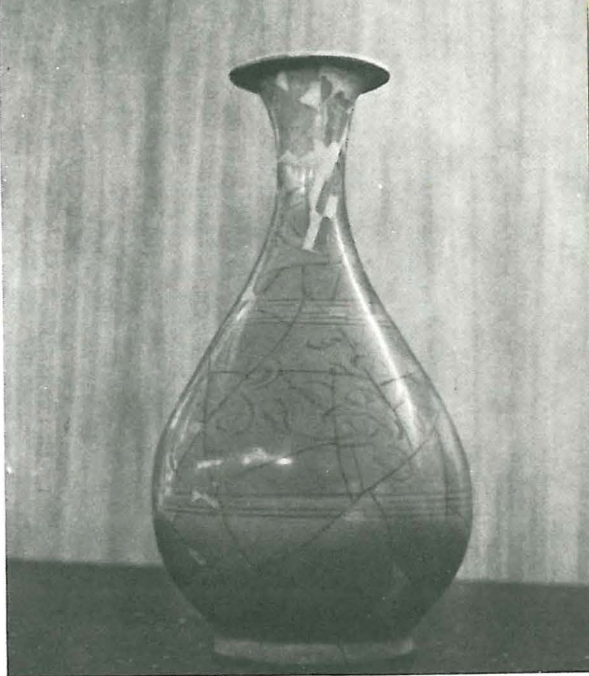
مسجد بزرگ‌کیلوا، در سده سیزدهم بنانهاده شد، ودرسده پانزدهم گسترش‌یافت.



دژ جزیرهٔ کیلوا که در ۱۵۰۵، به وسیله پرتغالیان که، چندسال بعد آن را ترك کردند، ساخته شد. تاریخ بیشتر بقایای دیدنی اش به بازسازی عربهای عمان، در حدود ۱۸۰۰ می رسد.



این مسجد کیلوا از نظر ترکیب طرح آرامگاه ستوندار ویژهٔ ساحل خاوری، با یك کاخ ویژهٔ پرستش، اهمیت خاصی دارد. گویا تاریخش به نیمهٔ نخست سدهٔ پانزدهم می رسد.



شهرهای آبادان ساحل خاوری قرون وسطی ظرفهای چینی بسیاری وارد می‌کردند. این ظرف زیبا که ازویرانه‌های کاخ حسونه کوبوا بدست آمده، از آن دودمان یوان است؛ تقریباً ۱۳۰۰ میلادی، آبی رنگ پریده.

مقبره درکوندوچی (Kunduchi)، سکونتگاهی که دست کم تاریخش به سدهٔ شانزدهم می‌رسد، درپانزده میلی شمال دارالسلام. این مقبره احتمالاً تاریخش به سدهٔ هژدهم می‌رسد.

کم‌ارزش‌تری از قبیل لاک لاکپشت، از طریق بنادر و شهرهای کنارهٔ اقیانوس هند، در افریقای خاوری و جنوب خاوری بروز کرد. عروسان هندو خود را با عاج کنده‌کاری شدهٔ کنیا و تانگانیکا می‌آراستند. کارمندان چینی در تخت‌روانهایی که با عاج تزیین شده بود، به‌دربار می‌رفتند. مسعودی[10] در نیمهٔ سدهٔ دهم به‌شکوه می‌گوید که، «این سرزمین است که عاج را به‌سوی خود می‌کشد، اگر جز این بود، اکنون سرزمینهای ما مسلمانان سرشار از عاج بود». آهن تصفیه شدهٔ افریقای خاوری نیز شهرتی جهانی کسب کرده بود. ادریسی[11] که در سیسیل سدهٔ دوازدهم، گزارشهایی دربارهٔ افریقا گرد می‌آورد، آگاهی یافت که بهترین فولاد از هند به‌دست می‌آید، اما هند بهترین آهن خود را از افریقای جنوب خاوری وارد می‌کند. او نوشت، این آهن افریقای شرقی، «به همهٔ سرزمین هند... [به‌سبب] کیفیت و قابلیت چکش‌خواری بی‌مانندش... [و] به‌بهایی خوب» عرضه می‌شود. بردگان نیز به‌همین شیوه از افریقا خارج می‌شدند؛ اما، البته به‌گواهی مدارک، شمار این بردگان، در قیاس با دادوستد بردهٔ آنسوی دریایی روزگاران بسیار اخیرتر، بسیار اندک بود.

از این‌قرار، دو ناحیهٔ بزرگ افریقای کهن، در روزگاران وسطی، درگیر بهبود وگسترش بازرگانی حمل و نقل بودند. در این ناحیه‌ها، متقابلاً، دوشبکهٔ پر دوام و بزرگ بازرگانی پدید آمدند که، تا دور دست قاره؛ میان شمال و باختر افریقا، و، تا اندازه‌یی کمتر، میان ساحل خاوری و سرزمینهای هموار و سرشار از مواد کانی‌بخش داخلی جنوب مرکزی نفوذ کردند. هر دوی این شبکه‌های بازرگانی، تا سدهٔ‌دهم، از ویژگیهای چشمگیر صحنهٔ افریقا بودند. افزون بر این، این شبکه‌ها حتی پیش از این زمان نیز، به گسترش بازارهای کهن و برپایی‌بازارهای تازه رونق بخشیده بودند. پس از حدود ۸۰۰ میلادی، این مراکز بازاری آغازین و دستیابی‌شان به‌ثروت و نفوذ، جنبه‌یی پیوسته از توسعه را پدید آوردند. اینها تااندازهٔ زیادی به‌شکل‌گرفتن جریان دگرگونی سیاسی در افریقای خاوری و باختری یاری کردند. تاریخ‌شان نمایانگر کارایی دوران آهن، در پاسخ به موقعیتهای بازرگانی تازه، و نیز تصویرگر شیوهٔ پیوند میان خود این پاسخگویی و مهارت نظامهای سیاسی تازه است.

بعدها و در روزگاران وسطی، اعتبار برخی از این شهرها جهانگیر شد

و بـه‌درخششی تـابناک دست یـافتند. مـدت‌زمان‌درازی پس ازآنکـه ابـن‌-بطوطه[12]، پـژوهشگر مـراکشی در ۱۳۳۱، بـه کیلـوا[13] در افریقای خـاوری سفـرکـرد، از آن بـه‌عنوان «یکـی از زیباتـرین و خوش‌بناتـرین شهـرهـای جهان» یادکرد؛ او تـا آن هنگام، شهرهای هند، چین، و سرزمینهای مغربی خویش را دیده بود. لئوافریکانوس[14] در اوایل سدهٔ شانزدهم، در نوشتاری خطاب به‌خوانندگان ایتالیایی، تمبوکتو[15] را شهر دانش و ادبیات توصیف می‌کند، شهری که شاه‌آن، علاوه برآنکه ارتش‌سواره‌نظام سه هزار نفری و«پیاده‌نظام بیشمار خود» را به‌نمایش می‌گذارد، ازخزانه‌اش «حقوق تعداد بیشماری‌قاضی، پزشکان دانا، و مردان دینیار» را تأمین می‌کند. او چنین یادآورگردید که «اینجا در تمبوکتو، بازار بزرگی برای نسخه‌های خطی کتابهایی از سرزمینهای بربر دایر است، و ازفروش کتابها سود بیشتری به‌دست می‌آید تا از فروش هرکالای‌دیگر».

این مسافران، دربارهٔ آسایش نسبی «کیلوا»ی سدهٔ چهاردهم یا دانش کتابی «تمبوکتو»ی وسطایـی مبالغه نمی‌کردنـد. بـا اینهمه، آغازکار بی‌تردید چنین چشمگیر نبود. ناحیه‌های باختری، پس ازفتح مسلمانان و اتحاد فرهنگی افریقای شمالی پدیدار شدند؛ اما رشد تازه، الزاماً کند آهنگ بود. بیابان کمتر از این زمان مهمان‌نواز بود، شاید تنها تفاوت واقعی برای مسافران، در تعداد بیشترچاههای درخوراستفاده باشد. مسافتها چون همیشه بیکران بودند. شترها از اسبها بهتر بودند، اما تندروتر نبودند؛ با خشکسالی مداوم صحرا، احتمالا کندروتر نیزگردیدند.

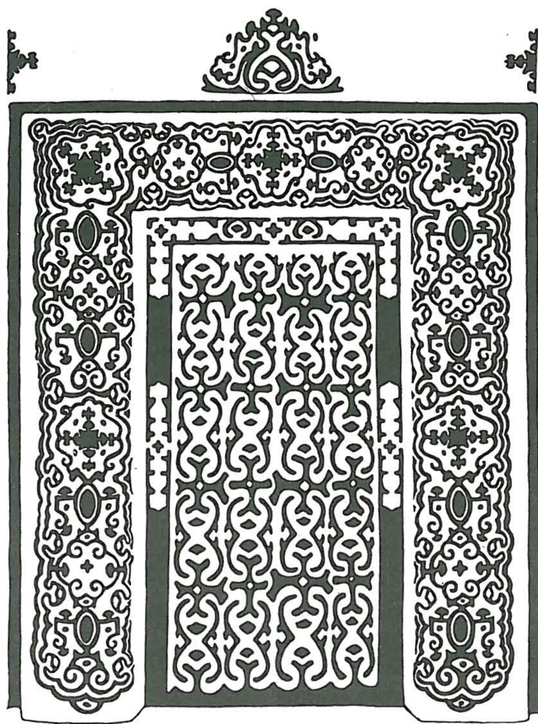
از توصیف معروف ابن‌بطوطه دربارهٔ گذشتنش از بیابان، می‌توان تصوری دقیق از دشواریهایی که، مسافـران صحرا با آن رویارو بودند را به‌دست آورد. از آنجایی که سفر او در سال ۱۳۵۲ انجام گرفت، یعنی هنگامی که بازرگانی آنسوی صحرا به‌اوج فعالیتش نزدیک می‌شد، ازاین‌رو، یقیناً وجود این‌دشواریها درروزگاران پیشتر محقق بود. ابن‌بطوطه سفرش را ازراه غربی اصلی، سجلماسه[16] آغاز و آنگاه از «پایانگاه شمالی» آبـاد جـاده‌های مراکشی-موریتانیایی به‌سودان غربی و به‌عکس گذرکرد. این روزها سجلماسه، چیزی جز ویرانه‌یی مورد علاقهٔ باستان‌شناسان نیست. اما در روزگار ابن‌بطوطه، در تقاطع راههای بازرگانی باختر دور قرار داشت. سجلماسه، که در روزگاران پیشین، مدت‌زمانی بس دراز مکان

فعالیت بود، به‌شهر بزرگ و دلپذیری بدل شده بود که، خرماهای بسیارش از دید ابن بطوطه، از خرماهای افسانه‌یی بصره بهتر بودند، و بویژه «نوعی از خرمای آن که ایرار *irar* نام دارد، در جهان بی‌همتاست».

هنگامی که ابن بطوطه برای گذشتن از بیابان آماده می‌گشت، در سجلماسه، چند شتر و یونجه برای خوراک چهارماهه‌شان را خرید. او که با گروهی از بازرگانان سجلماسه که چون خود او بربر بودند، سفر می‌کرد، پس از بیست و پنج روز سفر از حاشیه‌های شمالی بیابان به‌مرکز تولید نمک تغازه[17] رسید. تغازه را «دهکده‌یی ناخوشایند یافتم، باریختی غریب که، خانه‌ها و مسجدهایش از خرسنگهای نمکی ساخته و با پوست شتر مسقف شده بودند»، این، دیداری است که در به‌دست آوردن پیشینهٔ بازرگانی آنسوی صحرا یاری دهنده است. تقریباً هژده سده پیشتر، هرودوت مکانی نزدیک به‌ستونهای هرکول[18] را چنین توصیف کرده بود، «خانه‌هایش همه از خرسنگهای نمک بپاشده‌اند»؛ یقیناً هرودوت به‌اطلاعات مسافرانی که از آن راه‌گذر کرده بودند، استناد کرده است.

اینک در تغازه، مخاطرات واقعی، تنها تازه آغاز گشته بودند. پس از مشاهدهٔ کسب و کار تغازه که بیشتر محل تهیهٔ نمک برای افریقای شمالی و باختری بود، و بالغ بر «رقمی بسیار بزرگ به‌اندازهٔ چند هندردویت[19] خاک طلا» نمک تولید می‌کرد، ابن بطوطه و همراهانش رهسپار سفر کابوس‌مانندشان در بیابانی واقعی که در آنسو بود، گشتند. برای نخستین مرحلهٔ سفر از پهنه‌های خشک و بی‌آب که، شامل سفری ده‌شبه می‌شد، مقداری آب به همراه بردند. اینان معمولاً از حرکت در روز، به‌سبب گرما پرهیز می‌کردند، اما بخت یارشان بود، زیرا به آبگیرهای بارانی می‌رسیدند، جایی که «تشنگی‌مان را فرومی‌نشاندیم و جامه‌هامان را می‌شستیم». از این رو با دلگرمی به‌این آبگیرها، «در پیش کاروان می‌رفتیم و هرگاه که جایی مناسب برای چریدن می‌یافتیم، جانوران را به‌چرا وامی‌گذاردیم». آنان به‌رفتن‌شان ادامه دادند تا اینکه، یکی از همراهانشان به بیراهه رفت و گم‌شد. ابن بطوطه می‌گوید، «پس از آن من دیگر نه درپیش می‌رفتم و نه واپس می‌ماندم». دوماه پس از ترک سجلماسه، آنان به‌سلامت به‌نخستین پایانگاه اصلی جنوبی واقع در راه غربی در آن سالها، یعنی شهر واحه‌یی والاتا[20] رسیدند؛ و با رسیدن به‌آنجا، گرفتاریهاشان پایان‌گرفت. هنگامی که به‌والاتا، که

در آن زمان مرکز بازار پیشرفته‌یی برای بازرگانی سودان باختری بود ولکن امروزه بسیارگمنام است، رسیدند؛ ابن بطوطه پیش از گذر از علفزاران سودان و رسیدن به‌سرزمینهای مسکونی مالی که در آن‌سو بود، در والاتا ماند و روزهای خوشی را در آنجاگذراند. ما می‌توانیم تاریخ گسترش قرون وسطایی این بازرگانی باختر افریقا را از آغاز سدهٔ نهم بدانیم. این گسترش که، نخست با تقاضای مسلمانان در افریقای شمالی و خاور نزدیک رشد یافت، به گونه‌یی با ثبات، چنانکه شهرهای اروپای جنوبی‌گسترش خود را پس از سدهٔ دوازدهم آغاز کردند، افزون شد. اینک طلای افریقای باختری کالای صادراتی مهمی به‌اروپا بود که بدون آن کاربرد عمومی‌طلا، به‌عنوان واسطهٔ مبادله، در روزگاران پر رونق وسطی وجود نمی‌داشت. حتی پادشاهان کشورهایی دورچون انگلستان، سکه‌هاشان را از فلز گرانبهای افریقای باختری ضرب می‌کردند. و سالهای بسیار بعد، در ۱۸۳۲ که فرانسویها گنجینهٔ فرمانروای مغلوب الجزیره را به‌یغما بردند، به‌اندوخته‌یی از طلا دست یافتند که، از ۵۰۰،۰۰۰ پاوند کمتر نبود و،

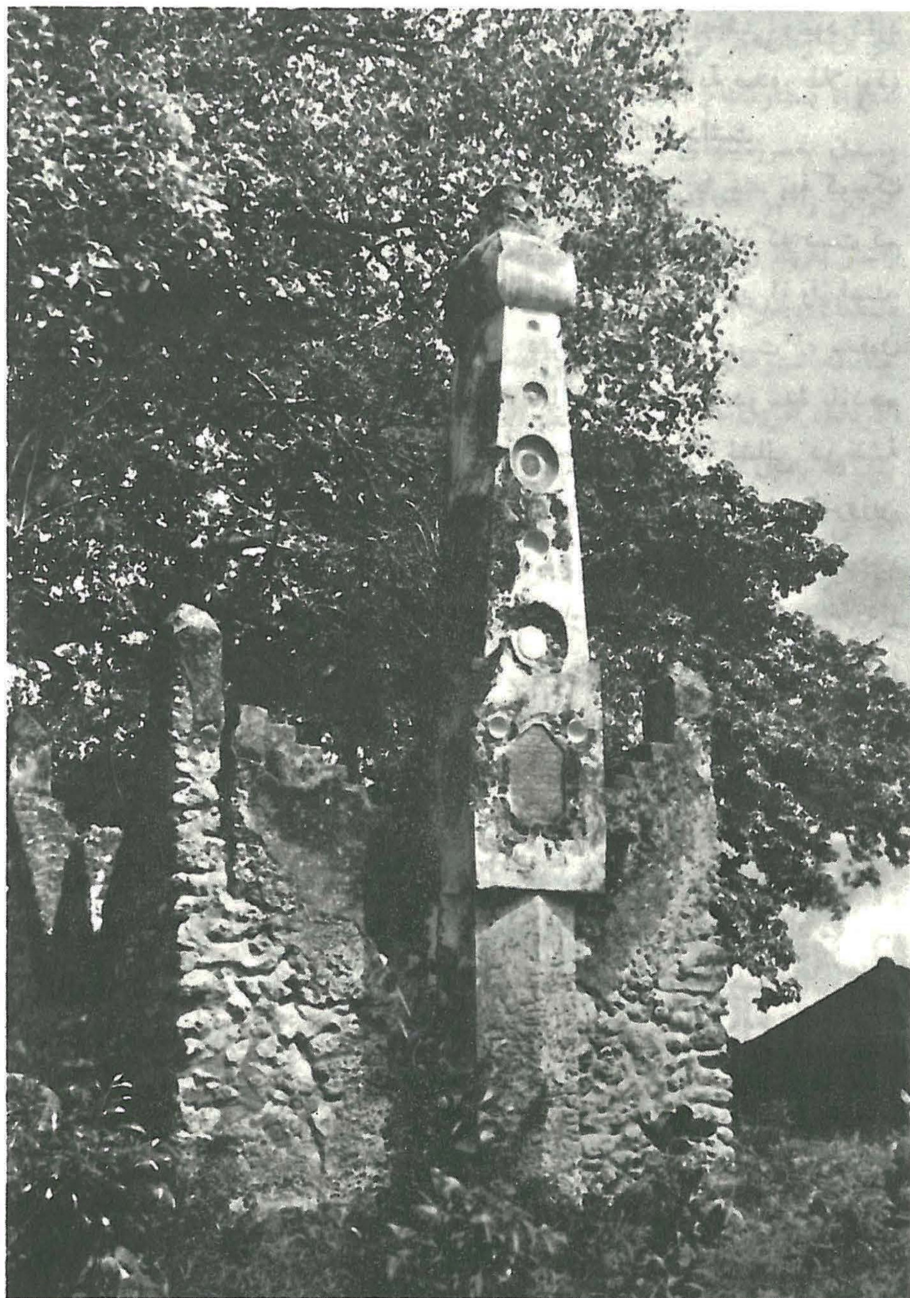


شهر واحه‌یی والاتا که در سدهٔ سیزدهم برپاشد، هنوز خانه‌هایی‌با تزئینات زیبا دارد. طرح‌زیر، قاب تزئینی‌یی را درحیاط اندرونی خانهٔ سرکرده شهر نشان می‌دهد.

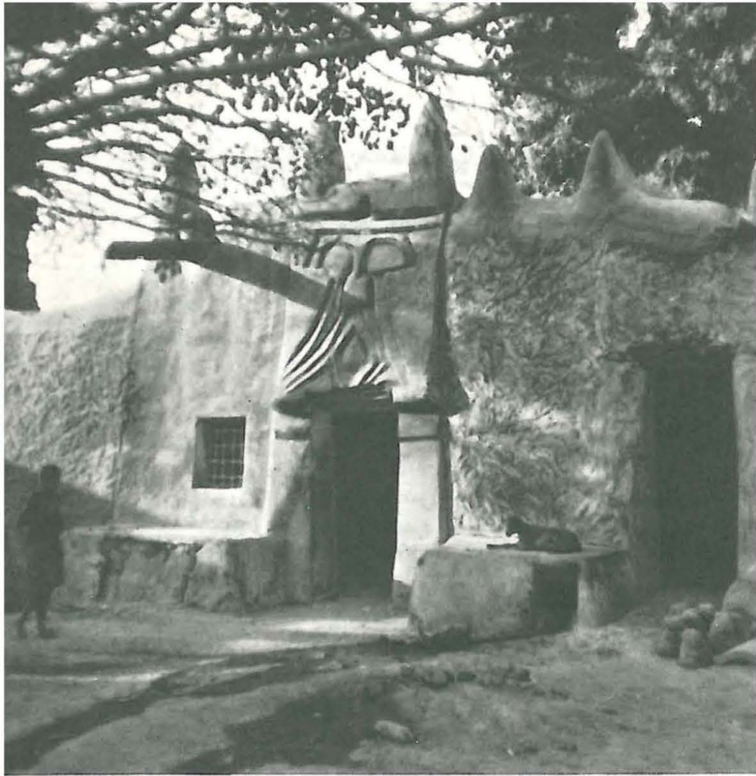
تقریباً تمامی‌آن باید از صحرا به‌دست آمده‌باشد. حدس نزدیک به‌یقینی وجود دارد مبنی براینکه، آبادانی‌دولتها و شهرهای سودان باختری بر پایهٔ صدور طلا بود، و درگذر سده‌های بسیاری نیز، این آبادانی تکیه برآن طلا داشت.

برخی از نخستین مراکز بازاری تنها از روی‌گزارش یا چند تپهٔ کوچک عریان برسطح علفزاری بیحاصل، باز شناخته شده‌اند. اوداگوست[۲۱] که دست‌کم ازسدهٔ دهم به‌بعد معروف است، هنوز برای باستان‌شناسان در پرده‌یی‌از راز است، لکن احتمال می‌رود که در زیر شهر بسیار دیر آینده‌تر تگدااوست[۲۲]، مدفون باشد. کومبی[۲۳]، بزرگترین شهر آغازین سودان باختری، که‌گویا در سدهٔ یازدهم حدود ۲۰,۰۰۰ ــ ۱۵ جمعیت داشت، اینک چیزی بیش از نشانی در نقشهٔ ناحیهٔ کاآرتا[۲۴](کارتا)نیست،کاآرتادردویست‌میلی‌حاشیهٔ‌جنوبی‌بیابان شهرامروزین باماکو[۲۵]، پایتخت جمهوری مالی، قرار دارد. والاتا نیز چون تمبوکتو، دور افتاده و محقر باقی می‌ماند؛ هرچند این دومی تا حدودی ازشرایطی‌بهتر برخوردار است. و گرچه اهمیت کهن گائـو[۲۶] و جن[۲۷]، از میان رفته، بـا این‌حال، هنوز نیز شهرکهایی درخور تـوجه‌اند. بـا اینهمه، در روزگاران وسطی، این دو و دیگر شهرهـا بخشی زنده و پویا، از زندگی افریقای باختری بودند. آنها در قلب و مرکز رویدادها و دگرگونیهای بزرگ قرار داشتند. درگذرسالیان دراز، سوداگران و سربازان این شهرها، با تهیدستی ترسناک جاده‌های آنسوی صحرا که، بسیاری از مردمان افریقای باختری‌را با قدرت و آبادانی پیش‌روندهٔ مدیترانه پیوند می‌داد، رویاروگشته و بر آن چیره شدند؛ و، به‌تکامل تمدنی که تا روزگار ما ادامه یافته است، یاری دادند.

اگر در این نظام‌گسترده، حلقهٔ بزرگی افریقای شمالی را بـا دشتهای سودان ــاین اصطلاح عربی، به‌معنای همهٔ علفزاران میان اطلس و نیل است‌ــ مربوط می‌کرد، حلقهٔ دیگری مردمان سودان را با تولیدکنندگان طلا و دیگرکالاهای سرزمین نزدیک جنگلی و جنگلی جنوب، پیوند می‌داد. درحقیقت، در اینجا، نظـام اغلب مستقل از تقاضای افریقای شمالی بود. ازسدهٔ چهاردهم به‌بعد، اگر نه زودتر، شهرکهایی چون نیانی[۲۸] در نیجرعلیا که بعدهـا پایتخت امپراتوری مالی‌گشت، برای بـازرگانی بیشتر چشم به‌جنوب داشتند تا به‌شمال. اینها و شهرکهایی چون اینها بودند که، ورود طلای جنوبی و دیگرکالاها را سامان می‌دادند؛ درحالی



آرامگاه ستوندار درکوندوچی، که ویژهٔ ساحل باختری است. تاریخ آرامگاه احتمالا به‌سدهٔ هژدهم می‌رسد، درحالی‌که بی‌تردید تاریخ لوح چینی سفید وآبی‌یی‌که درآن نشانده‌شده، وانگارهٔ «ابدیت» را نشانگر است، به‌سدهٔ هژدهم می‌رسد.



درگاه تزیین شدهٔ خانه‌یی از گـل رس در کانو، نیجریـهٔ شمالی.



در مسجد جـامع مـوپتی (Mopti) درنیجر علیا.

که بازارهای دیگری دربخش جنوبی‌تر، یعنی بازارهایی در داخل سرزمین جنگلی، پدید آمدند تا مردم آن ناحیه‌ها از طریق آنها صدور محصول‌شان را سامان داده، در عوض آنچه را که نیاز دارند خریداری کنند. از این قرار، در حدود همان زمان، بقو[29] به‌بازاری مرکزی نزدیک «غنا»ی کنونی، کشور تولیدکنندهٔ طلا، بدل‌گشت و از حدود ۱۴۰۰ به‌بعد، اهمیتی روزافزون یافت. شاید فشارهای متشابه بازرگانی و تولید، به‌شهر نیجری بنین[30] یاری داده باشد تا، چون مرکز پایاپای کالاها، میان سرزمین جنگلی و دشتهای شمال پدیدارگشته باشد. بنین در سدهٔ پانزدهم به‌شهر نیرومندی بدل‌گشت که آبادانیش تا اندازه‌یی برپایهٔ مبادلهٔ کالاهای پارچه‌یی محلی ساخت با مس جنوب صحرایی و اسبهای سودانی بود. بنابراین، می‌توان چنین پنداشت که تا حدود ۱۴۰۰ و یا حتی پیش از آن، تمام بخشهای افریقای باختری به‌شکلی پیچیده، به‌راههای بازرگانی و مراکز بازاری پیوستند؛ این مسأله برای درک تاریخ سیاسی این ناحیه، واقعیتی اقتصادی و پر اهمیت است، و ما دوباره به‌آن باز خواهیم نگریست.

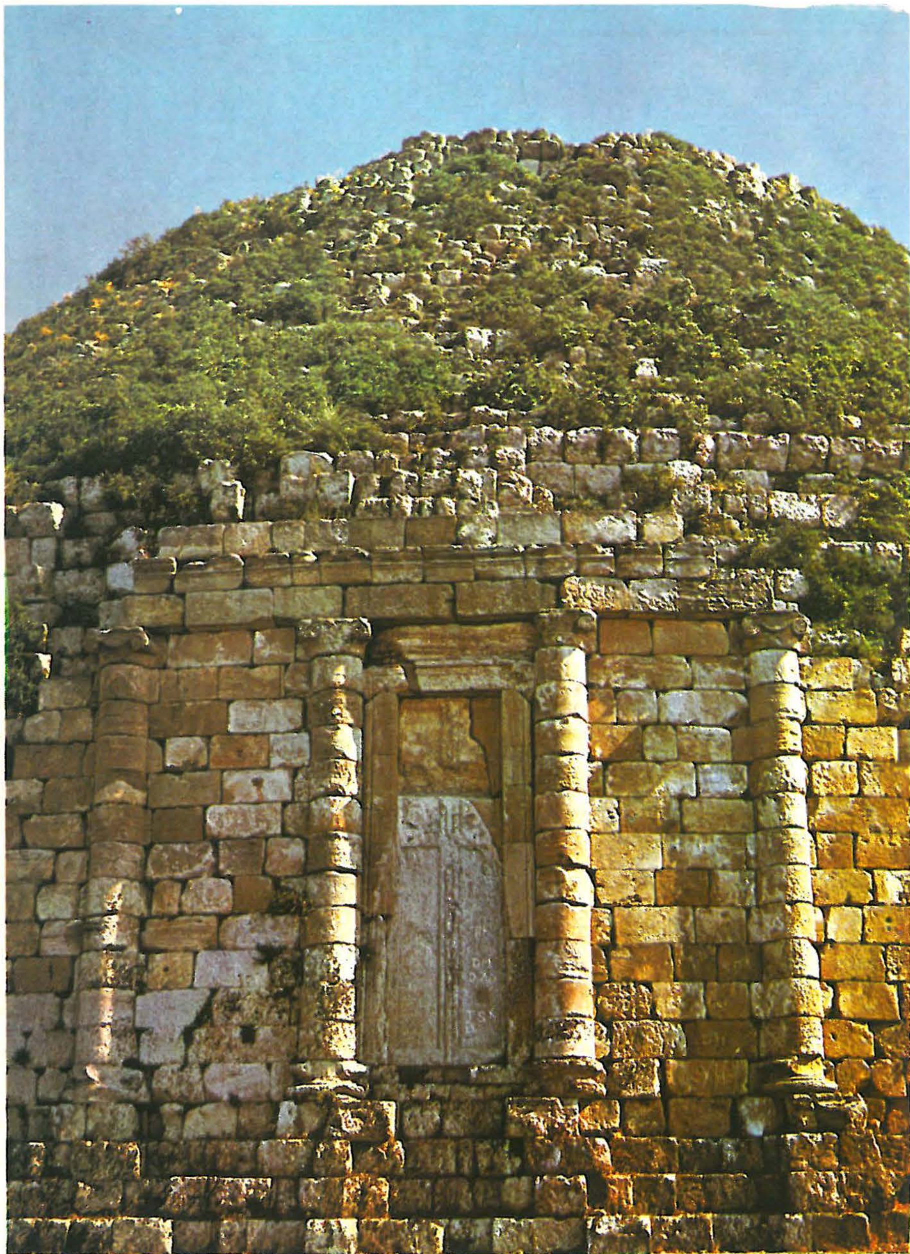
تقریباً همین‌گونه از نظام بازرگانی بسیار گسترده، در افریقای خاوری و پشت کرانهٔ جنوب مرکزی‌اش، به‌شکل بخشی اساسی از شالودهٔ توسعه درمی‌آید. پیوندهایش، نیز، تا حدودی شبیه به‌هم‌اند، هرچندکه، این بازرگانی افریقای خاوری، هرگز به‌پیچیدگی بسیار و نیز به‌ارزش بازرگانی همعصرش در باختر نرسید. به‌هرحال، دستاوردهای ارتباط فنیقی-بربری در افریقای شمال باختری را، بازرگانان و دریانوردان مصرکه یونانیان بر آن حکم‌می‌راندند، ونیزبازرگانان و دریانوردان عربستان جنوبی، افریقای خاوری، و هند، به‌گونه‌یی گسترده در سده‌های آخر پیش از میلاد مسیح تکرارکردند. تا آن هنگام، بادهای مداوم نیمهٔ باختری اقیانوس هندکه در مواقع منظم، میان هند باختری و افریقای خاوری به‌اینسو و آنسو می‌وزیدند، مورد استفادهٔ دریانوردانی قرار گرفتندکه، از مردمان بخش خاوری‌تر و، عمدتاً ازچینیها، آموخته بودند چگونه بادبانهاشان را چنان برافرازندکه هرچه بیشتر باد درآنها بیفتد. کاپیتان یونانی-مصری یکی از بنادر دریای سرخ، احتمالا برنیس[31]، در حدود ۱۰۰ میلادی یا اندکی پس از آن، در یک راهنمای دریانوردی شرح دادکه، چگونه بازرگانی مصر به‌وسیلهٔ بنادری چون ادولیس در دماغهٔ افریقا، با بازرگانی عربستان و هند، و نیز

با بازرگانی ساحل افریقای خاوری، حتی تا جنوبی‌ترین نقطهٔ آن چون راپتا[۳۲] پیوند داشت. اینکه راپتا درکجا بوده است هنوز معلوم نیست، اما به‌هرحال حدود و ثغورش، ساحل تانگانیکا یا یکی ازجزیره‌های ساحلی تانگانیکا بود. این بازرگانی بیشتر در دست بازرگانان شهرهای عربستان جنوبی بود، هر چند که اکسوم نیز در آن دست داشت. این بازرگانان، نمایندگانی به‌سواحل سومالیا[۳۳]، کنیا، و تانگانیکا روانه می‌داشتند؛ نمایندگان در آن ناحیه‌ها اقامت می‌گزیدند، زبانهای محلی را می‌آموختند، و با دختران محلی ازدواج می‌کردند. دارچین، لاک‌لاکپشت، عاج، شاخ کرگدن، مقداری روغن نخل‌وچندتایی‌برده می‌خریدند، در عوض سر نیزه‌های آهنین عربی ساخت و تبر، شیشه، و مقداری شراب وگندم می‌فروختند؛ و تمامی اینها را برای حمل و نقل به‌کشتیهای عربی‌که همواره به‌ساحل می‌آمدند، می‌سپردند. با این حال و به‌هر تقدیر، این بازرگانی خاوری، هنوز گستره‌یی چندان وسیع نیافته بود. تاکنون در میان سکه‌های یافت شده درکنارهٔ دریای افریقای خاوری، تنها بیست و پنج سکه از دورهٔ بطالسه (از سدهٔ سوم تا سدهٔ نخست پیش از میلاد)، سه‌سکهٔ پارتی (سدهٔ نخست تا سدهٔ دوم میلادی)، و ۹سکهٔ رومی و دوسکهٔ ساسانی (سدهٔ سوم میلادی) شناخته شده‌اند. هر چند سکه‌های قدیمی‌تری نیز ممکن است یافت شده باشند، با این‌حال، این تعداد اندک سکه‌ها نیز نشانگر آنند که افریقای خاوری هنوز بیرون از هر مدار بازرگانی گسترده بود.

در سده‌های نهم و دهم دگرگونی‌یی پدیدآمد که سبب پیدایش‌آن بیشتر همان سبب پیدایش گسترش بازرگانی باختر بود و باآن‌درخور قیاس‌است. اکنون اسلام به‌همهٔ دادوستدها و منافع بازرگانی کشورهای ساحلی اقیانوس هند مفهومی از وحدت بخشیده بود؛ وحدتی‌که هر چند بندرت در میان‌خودمسلمانان وجود داشت، با این‌حال در رویارویی‌با رقبای‌شان عرض اندام می‌کرد. بسیاری‌از این کشورهادرهمان‌حال که به‌شیوه‌یی‌تازه‌آغاز به‌آبادانی کردند، میان‌خوداجتماع گسترده‌یی از تجارت و تولید را شکل بخشیدند. درهمان هنگام، دریانوردان عرب که کارهای برجسته و دلاوریهاشان، بعدها در هزارویکشب، سندباد، و مانند آنها، داستانپردازی شد، کیش تازه‌شان را تا دوردستان ساحل افریقا بردند. برخی از مردمان ساحلی، یا به‌هر حال برخی از فرمانروایان ساحلی را، به‌دین

تازه فرا خواندند. و خود را در قرارگاههایی که، ثروتمندتر، نیرومندتر، و بلند پروازانه‌تر از پیش بود، مستقر کـرده، و چون پیشینیان‌شان با زنان محلی ازدواج کردند. این بندرها و قرارگاهها را به‌اجتماع بازرگانی اقیانوس هند کشاندند، و از این قرار، شالوده‌های نوعی تمدن‌اسلامی را که به‌شکل ویژه‌یی، افریقایی‌خاوری بود، پی‌افکندند. تا سدهٔ دهم، کیلوا بازار مهمی شده بود، و همچون برخی از بنـادر همجوارش در جنوب؛ مثل سوفالا[۳۴] و کوییلیمان[۳۵] در موزامبیک[۳۶] کنونی، ثروت و قدرتش را، برپایهٔ ارتباطهای بازرگانی با تولیدکنندگان داخلی طلا و عاج پی‌افکند.

تا سدهٔ سیزدهم، کیلوا و زنگبار[۳۷]، و احتمالا مقدیشیو[۳۸] در ساحل‌سومالی ضرابخانه‌هایی از آن خود داشتند؛ پادشاهان‌شان سکه‌های مسین بسیاری ضرب کرده بودند، نام شاهان براین سکه‌ها ضرب شده است، اما جای تأسف است که تاریخی بر آنها منقوش نیست. اینک، همهٔ کنارهٔ ساحلی طولانی، با رشته‌یی از بنادر و دولتشهرهای پر رونق، با یکدیگر پیوند داشتند که مقدیشیو، براوا[۳۹]، مالیندی[۴۰]، مومباسا[۴۱]، پمبا[۴۲]، زنگبار، کیسیمانی‌مافیا[۴۳]، و کیلوا از برجسته‌ترین آنها بودند. مردمان این بنادر و دولتشهرها با اینکه بـه‌اسلام ایمان داشتند، و به‌عضویت خویش در جهان اسلام آگاه بودند و اصل و نسب‌گوناگون‌شان به شمال و جنوب وسواحلی[۴۴] درمرکز می‌رسید، با اینهمه افریقایی بودند. و با همهٔ کشورهای پیرامون اقیانوس هند دادوستد داشتند و فلز، عاج، لاک لاک‌پشت، و شماری چند برده صادر می‌کردند، و در برابر، پنبه وکالاهای تجملی از کشورهای دور چون چین می‌خریدند. بـرای نمونه، تاکنون از اندوخته‌های افریقای‌خاوری، ۲۵۰ سکهٔ چینی شناخته شده است. و افزون بر این، یافته‌های پراکنده‌یی به‌دست آمده که، گستره‌شان به‌زمان امپراتوران تانگ[۴۵] (۶۱۸—۹۰۶) و زمانهای بسیار بعدتر می‌رسد، هر چند که بیشترشان به‌دورهٔ سونگ[۴۶] (۹۶۰ــ ۱۲۷۹) تعلق دارند. بـا اینهمه، تعداد ظـرفهای چینی‌یی کـه در این ساحلها پیاده شدند، بیشتر روشنگر بـازرگانی خاور دور هستند. این کالا از چین (و همچنین از دولتهای‌خلیج‌فارس) به‌چنان مقداری وارد می‌شد که، در گذرسالیان بسیار دراز، هر دیدارگری اگر به‌تصادف‌از کنارهٔ شنهای درخشان ساحل تانگانیکا یا جزیره‌های همجوارش گذر می‌کرد یا درآن مکانها پرسه می‌زد، می‌توانست تکه‌



مقبرهٔ مشهور زن مسیحی، با بلندای حدود ۱۱۵ پا، بزرگترین مقبرهٔ تاریخی بربری. تقریباً به‌یقین می‌توان گفت که، از آن پادشاهی بود که درسده دوم یا اول پ.م سلطنت می‌کرد، بیش‌ازهمه، احتمال می‌رود که این‌پادشاه بوکخوس دوم، شاه موریتانیا بوده است.



ویرانه‌های معبدی‌روسی در تپازه، درغرب‌الجزیره.



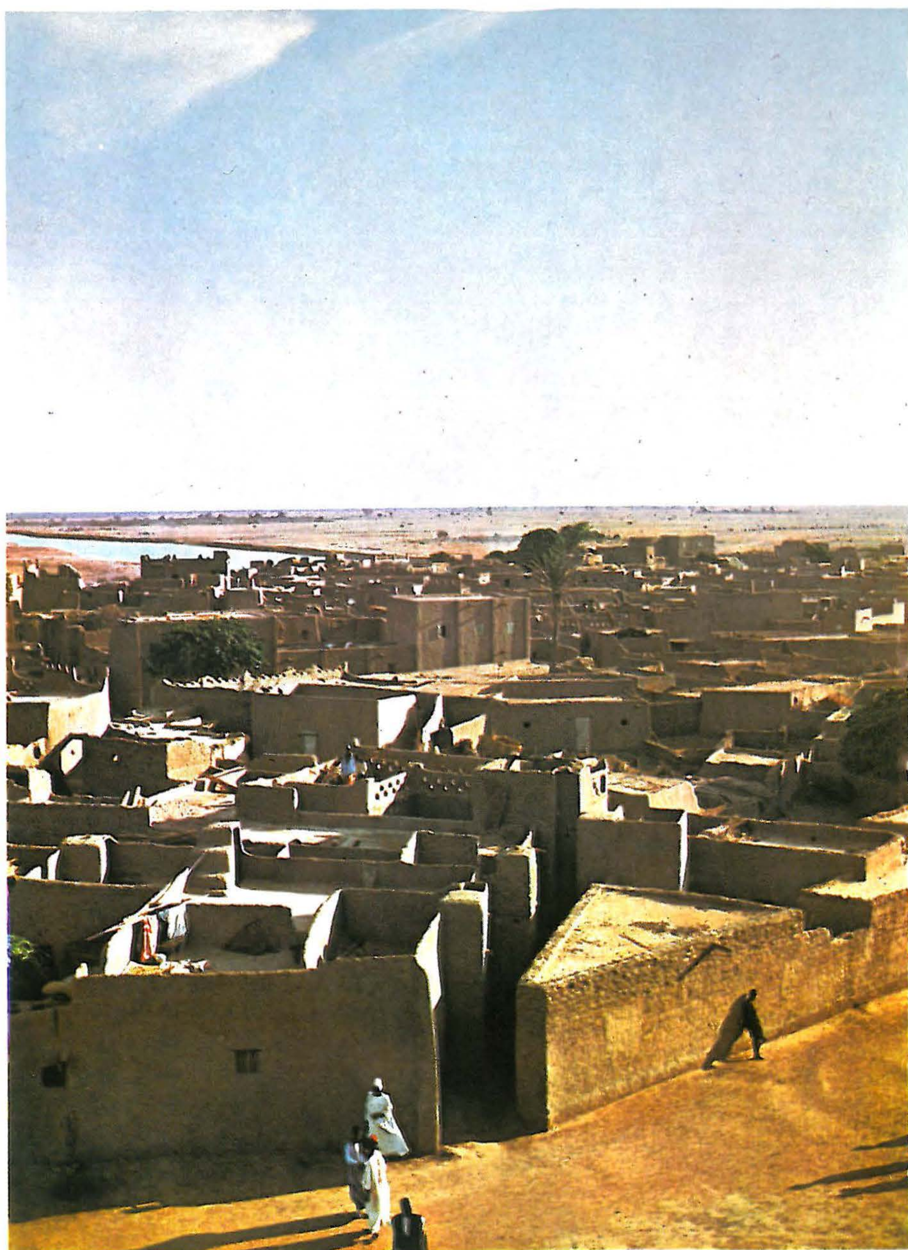
خانهٔ ییلاقی در یوتیکا (Utica) ، تونس، تنها خانهٔ ییلاقی رومی که هنوز در خاك افریقا پا برجاست.



ساحل افریقای خاوری، دست کم دوهزار سال پیش بخشی از اجتماع گسترده بازرگانی بین المللی شد. سوداگران مصری وعرب دریای سرخ از طریق رودهای تانگانیکا از بنادر اقیانوس هند دیدن می کردند.



دروازهٔ مسجدبزرگ درگدی (Gedi)، شهری ویران که تاریخش به ۱۱۰۰ میلادی می‌رسد و درهشت میلی جنوب مالیندی کنونی در ساحل کنیا قرار دارد. بنای این مسجد احتمالاً در حدود ۱۴۵۰ آغاز شد. سرانجام، خود شهر درحدود ۱۶۵۰ ازسکنه خالی شد.



چشم‌اندازی از شهر بازرگانی جن، در نیجر، تقریباً ۱۵۰۰ میلی دریاست، که از فراز بام مسجد بزرگ دیده می‌شود.



اتیوپی: تاج نذری منلیک دوم، شبیه تاجهای سنتی امپراتوران گندر است که، پس از پیروزیش در ادووا (۱۸۹۶) به او پیشکش شد؛ از خزانهٔ کلیسای جامع «بانوی ما» از سیون، واقع در اکسوم.



اتیوپی: شمایل بر روی یکی از درهای کلیسای دبرا برهان (صومعهٔ روشنایی) در گندر، توسط «یاسو» کبیر ساخته شد (۱۷۰۶-۱۶۸۲).

های شکسته شدهٔ بسیاری از ظرفهای چینی را در چندساعت‌گرد آورد. گسترهٔ این ظرفها از انواع ظرفهای آشپزخانه‌یی ارزان تا نمونه های زیبایی که، اغلب برای آراستن خانه های ثروتمندان، مسجدها، یا آرامگاههای ستوندار ویژهٔ ساحل افریقای خاوری به‌کار می‌رفت، بود؛ اینها، تا اندازهٔ زیادی به‌تعیین ترتیب تاریخی مکانهای بسیاری درگسترهٔ زمانی چندین سده، یاری می‌کنند.

پرتغالیانی که براین شهرهای آبادان سواحلی تاختند و آنها را سخت ویران کردند، با نگاشتن اینکه، این شهرها در پایان سدهٔ پانزدهم، یعنی در اوج تمدن وسطایی درطول این ساحل، چه‌وضعی داشته‌اند؛ اندکی از غرامت تاریخی خود را پرداختند. واسکوداگاما[47] و جاشویانش که، در ۱۴۹۸ از دماغهٔ امید-نیک گذشتند، درکوییلیمان، در سوزامبیک جنوبی، از دریافتن اینکه دگرباره به‌منطقه‌یی بازرگانی که، منطقهٔ سفرهای پیاپی اقیانوسی بود، رسیده‌اند؛ شگفت-زده و آسوده‌خاطرگشتند. آنان اخباری دربارهٔ کشتیهایی بزرگتر ازکشتیهای خود داشتند، و به‌سرعت به‌سوی ساحل پیش راندند. در مالیندی، درکنیای امروزی، ملوانی‌گرفتند که، راهی را که به‌هند می‌رسید می‌شناخت. پرتغالیان دیگر، راهی را که داگاما نشان داده بود، دنبال‌گرفتند. آنان کیلوا را شهرکی یافتند «با بسیاری خانه های زیبا از سنگ و ساروج، خیابانهایی بسیار مرتب... و درهایی چوبی که با درودگری بسیار ماهرانه‌یی کنده کاری شده بودند»؛ حفریات باستان‌شناسانهٔ کیلوا که در دههٔ ۱۹۶۰ انجام‌گرفت، این توصیف را به‌خوبی تأیید کرده است. مومباسا نیز «مکان بسیار زیبایی با خانه های بلند ساخته شده از سنگ ساروج بود که به‌رسم روزکیلوا به‌شکلی زیبا درخیابانها، در یک ردیف قرار گرفته بودند».

سرگذشت این شهرها، بعداً گفته خواهد شد. اینک پر بیجا نیست که یادآور شویم، اهمیت این شهرها تنها در خود آنها نیست، بلکه در نفوذی است که بر مردمان داخلی داشتند. بازرگانی اقیانوس هند نیز، درست چون بازرگانی آنسوی صحرا، با پیدایش نظام بازرگانی داخلی دیگری که دارای زندگی و مفهوم ویژه‌یی از خود شد، میان ساحل و درونبوم، دگرباره پدید آمد. رد پاهای بسیاری از آثار این نظام داخلی را می‌توان، تا زمانی چون سده‌های هشتم و نهم میلادی، در مدارک باستان شناسانهٔ افریقای مرکزی یافت،

این مدارک از این قرارند: صدفهای دریایی کونوس[48] *conus* ازساحل افریقای خاوری، مهره‌هایی از هند و شاید آنسوی آن، تکه‌هایی از ظرفهای چینی سونگ و مینگ[49] در برخی از مکانهای سنگ ساخت بزرگ دشت میان زامبزی و لیمپوپو[50]، و نیز یک بطری جین هلندی قدیمی در خامی[51] نزدیک بولاوایو[52]. اما اساساً، بازرگانی‌وارداتی برمحورکالاهای‌پارچه‌یی می‌چرخید که البته‌ازمیان‌رفته‌اند. بنابه‌آنچه یک‌حق‌العمل کار تجاری خارجی یکی ازشهرهای چین‌جنوبی در ۱۲۲۶ نگاشت، هرساله، پادشاهی هندشمال‌ـباختری گجرات[53] و بنادرکنار ساحل عربی، کشتیهاشان را با محموله‌های پارچه، برای فروش به افریقای خاوری روانه می‌داشتند. این پارچه‌ها باید بیشتر، در دوردستان درونبوم خریدار یافته باشند، زیرا که با عاج و لاک لاکپشت مبادله می‌شدند. اما مسألهٔ مهمتر این است که، دست‌کم در روزگار رونق این‌بازرگانی، در دو یا سه سدهٔ پیش از ۱۵۰۰، در ازای طلا و مس حاصل از معدن‌کاری بی‌اندازه مبادله می‌شدند. همهٔ این بازرگانی داخلی، درست چون بازرگانی‌کنار ساحلی، با دگرگونیهای سیاسی‌گسترده همراه بود.

سرآمدن دوران آهن

آغازین‌ترین نظامهای سیاسی جنوب صحرا که به‌عنوان دولتهای نو بازشناخته شده‌اند، درسدهٔ نهم یا دهم‌آغاز به‌پیدایی کردند؛ هر چند که، در برخی موارد، سرچشمه‌های این نظامها به‌گونهٔ چشمگیری پیرسال‌تر بودند. اینکه می‌گوییم آنها دولتهای نو بودند، به‌مفهوم آن است که دست‌کم، دارای شکلی جنینی از نهاد حکومت مرکزی، نوعی خدمت شهری، ارتشی اجرایی متشکل از قدرت نظامی‌یی‌نیرومند(البته متشکل‌ازسربازهای رعیت، نه ازسربازان حرفه‌یی)بودند، وکم و بیش منابع درآمد مرتب و منظمی (هر چند این درآمد به‌شکل جنس به‌دست می‌آمد نه به‌نقدینه) داشتند. پیدایش و رشد این دولتها با مهارتهاشان درساختن و به‌کارگرفتن ابزارها و سلاحهای آهنین، چه برای کشاورزی، شکار، معدن‌کاری، و چه برای مطیع‌ساختن همسایگان‌شان، پیوند بسیار داشت؛ همچنین با توسعهٔ همه‌جانبهٔ طبقه‌بندی اجتماعی‌یی که فرمانروایان را از فرمانبرداران جدا

می‌گرداند، و نیز با چنگ‌انداختن به‌فرصتهای تازه‌یی که با وحدت بازرگانی مسلمانان همهٔ سرزمینهای حدود شمال و شمال خاوری انجام‌پذیر شده بود، ارتباط داشت.

سرچشمه‌های این دولتها به‌فرهنگهای انتقالی کم‌شناخته شده‌یی که افریقا را به‌آغاز دوران آهن در دوهزارسال پیش کشاند، تعلق دارند: برای نمونه، به‌فرهنگ نک، در ناحیهٔ نیجر-بنو[54] در افریقای باختری؛ به‌گسترش همانند آن در امتداد دشت جنوبی، به‌درهٔ نشستی[55] افریقای خاوری که باستان‌شناسان هنوز به‌روشنی هویت آن را آشکار نکرده‌اند؛ و به‌فرهنگهای آغازین دیگری که گذاری از کشاورزی به‌استفاده از فلزها، بویژه آهن، بودند. این فرهنگهای انتقالی دربر دارنده وهمچنین توسعه‌دهندهٔ ویژگیها و رسمهای بسیاری بودند که به‌صورت میراثی از دوران سنگ برجای مانده و درشکلهای وفاداری خویشاوندی، مذهب، و یا در سازمانبندی اجتماعی شکلی تازه یافته بودند؛ این فرهنگها، تقریباً ریشهٔ رشد سیاسی و اجتماعی بعدی می‌شوند.

بیشتر شواهد، شواهدی باستان‌شناسانه است. با اینهمه، نوشته‌های نویسندگان باستان عربستان و افریقای شمالی مسلمان در یک‌گرته، اگر نه در هر یک از جزئیات درخور اعتماد، روشنگر مطالب بسیاری هستند. مسعودی که در حدود ۹۱۷ درکنارهٔ دریای افریقای خاوری، در «دریاهای طوفانی زنج[56]» —دریاهای طوفانی‌افریقاییان— دریا نوردیده بود، توانست مطالبی دربارهٔ هستی دولت یا امپراتوری بزرگی بنگارد که، در دوردست ساحل قرار داشت و تحت فرمانروایی پادشاهی بود «که برهمهٔ پادشاهان دیگرآن کشور فرمان می‌راند». جزئیاتی که مسعودی یادآور می‌شود، نشانگر آنند که پدیدآوردن این دولت یا امپراتوری کار مردم بانتوزبان بود. آنان رمه داشتند، اما اسب، استر، یا شتر نداشتند؛ از غلات و میوه، بویژه موز و نارگیل بهره می‌جستند؛ و ازحق برانداختن فرمانروایان، در صورت سوءاستفاده‌کردن آنان از قدرتشان، برخوردار بودند. این «امپراتوری زنج» به‌وضوح، فرهنگ جانشین سرآمدن سیاسی اوایل دوران آهن در ناحیهٔ جنوب خاوری بود، و شاید بتوان آن را با مرحلهٔ آغازینی از تمدن معدن‌کاری امپراتوری مونوموتاپا[57] در پنج سدهٔ بعد، یکی دانست.

برای فرهنگ نک (که حدود ۳۰۰ پیش از میلاد و ۲۰۰ پیش‌از میلاد،

از دوران سنگ به‌دوران آهن انتقال یافته است) و نیز برای هر فرهنگ انتقالی دیگر افریقای باختری، هیچ مرجع مستندی وجود ندارد، اما روایتهای شفاهی «غنا»ی باستان که در زمانهای بسیار بعدتر در تمبوکتو به‌نوشتار درآمد، از بسیاری از پادشاهان پیش از آغاز عصر اسلامی (۶۲۲ میلادی)، سخن به‌میان می‌آورد، فزاری[58] نیز در حدود ۸۰۰ میلادی، غنا را «سرزمین طلا» نامید. روشن است که در این زمان، غنا دولتی پر اهمیت در سودان باختری بود. همچنین امپراتوری بعدی کانم-بورنو که در خاور غنا، پیرامون سواحل دریاچهٔ چاد قرار داشت نیز از اهمیت برخوردار بود. برخی از شهر-بازارهای سودان باختری: اوداگوست، گائو، و شاید تمبوکتو نیز در حدود ۸۰۰ یا کمی پس از آن بنا شدند. اگر قرار باشد که گفتهٔ ابن‌خلدون[59] را باور داریم، بنا به‌نوشتهٔ او که سالها بعد نگاشته شد، باید بپذیریم که شهرگائو در نیجر میانی، به‌یقین در سالهای آخر سدهٔ نهم هستی داشت: ابن‌خلدون این شهر را زادگاه ابوبن کی‌داد[60]، مرد برجستهٔ «خوارج»[61] می‌داند؛ و بنا به‌روایت یادآور می‌گردد که نخستین حکمران مسلمان گائو که در آغاز سدهٔ یازدهم به‌دین تازه درآمد، پانزدهمین حکمران سلسلهٔ خویش است.

همهٔ این امپراتوریها، چون «امپراتوری زنج» جنوب خاوری که درگزارش مسعودی آمده است، به‌روشنی محصول رشد اوایل دوران آهن بودند. افریقاییان که راه برکشت و زرع، گله‌داری، و معدن‌کاری گشوده بودند؛ در سرزمینهای پهناور و کم جمعیت داخلی پراکنده گشته و برشمارشان افزودند، شیوه‌های تازهٔ چیرگی بر طبیعت را کامل کرده، و به‌بازرگانی پاپاپای با همسایگان و حتی با کشورهای خارجی، دست یازیدند. اکنون موقعیت آنان از جهتی با موقعیت‌شان در دوران سنگ تفاوت بسیار داشت. این پیشینیان که با شکار و گردآوری خوراک زنده مانده، و با اقتصادی که صرفاً اقتصادگذران زیستی بود، زیسته بودند؛ نه تولید می‌کردند و نه توانایی تولید هرگونه مازادی بر نیازهای بسیار ناچیزشان را داشتند. اما کشاورزان دوران آهن هر روزه با موقعیتهای تازه‌یی رویارو می‌آمدند. وسرانجام توانستند به‌تولید مازاد برنیاز دست‌یابند. هرچند که در آغاز، این مازاد چندان چشمگیر نبود، با این حال اندک اندک به‌آنان این توانایی را داد تا در مکانی که برگزیده بودند، مدت زمان درازتری اقامت‌گزینند

و به‌داد و ستدی پاپاپای با همسایگان‌شان سرگرم شوند. با به‌پیدایی آمدن تولید مازاد برنیاز و دگرگونیهای ناشی از آن، تقاضاهای سیاسی تازه‌یی پدید آمدند؛ در این هنگام دیگر حکمرانی قبیله‌یی رایج روزگاران سنگ، برای پاسخگویی به نیازهاشان بسنده نبود. سیاست نو، یعنی سیاست اختلاف طبقاتی، سبب قیام نارس آنان گردید. سادگی دوران سنگ جای خود را به‌توسعهٔ دوران آهن داد. باپیدایی کاست صنعتگران، بازرگانان، جنگاوران، کارگران، و پادشاهان، و نیز با تقسیم جامعه به‌فرمانروایان و فرمانبرداران، تقسیمات افقی آغاز به‌رقابت با تقسیمات عمودی اقتدار خویشاوندی و دودمانی کردند. پرسشهایی در این‌باره که چه کسی باید بر چه کسی فرمان راند، و چگونه باید چنین کند، انگیزه‌یی برای فتح، دگرگونی و انقلاب شدند. هرچند تقسیمات عمودی کهن خویشاوندی و دودمانی اهمیت خود را حفظ کردند، با این حال، دیگر حتی مهمترین‌شان نیز، مطلق‌العنانهای مقتدر همیشگی نبودند.

کراراً، از مدارک باستان‌شناسانه، چنین نکات قاطعی به‌دست می‌آید. برای نمونه در ۱۹۶۰ ادارهٔ آب حکومت «رودزیا»[۶۲]ی شمالی (که اینک زامبیا نام دارد) اقدام به‌حفرمحلی برای تأسیس یک ایستگاه پمپ برتپهٔ اینگومبه‌ایلده[۶۳] که در فاصلهٔ نه‌چندان دوری از شمال زامبزی میانه قرار دارد، کرد. در اثنای این حفاری، به‌تعدادی اسکلتهای تزیین شده با طلا برخوردند، و یکی از مهمترین مکانهای اوایل دوران آهن را که، تا به‌حال در افریقای جنوب‌مرکزی یافت شده است، نمایان ساختند. فاگان[۶۴] و چاپلین[۶۵] ضمن مطالعهٔ این محل در سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۳ با مقایسهٔ این «تدفینهای طلایی» با تدفینهای ساده و معاصرشان که در همان‌حوالی یافت شد، «طبقه‌بندی اجتماعی درخورملاحظه‌یی» را خاطرنشان ساختند. از روی کربن-۱۴ بسیاری که تا به‌حال برجای مانده، می‌توانیم چنین بگوییم که، اینگومبه‌ایلده میان ۷۰۰ و ۹۰۰ میلادی مکانی آبادان بود. دیگر مکانهای دوران آهن در سوی جنوب زامبزی، حتی در سوی جنوب لیمپوپو، به‌اثبات این نتایج یاری می‌دهند.

این انقلاب دوران آهن، کند، اما برگشت‌ناپذیر بود. و دگرگونیهای ژرفی را به‌همراه آورد. دست کم، درشمال صحرا، شمار بسیاری باید دچار نومیدی شده باشند. چگونه کسی را یارای آن بود که نیروهای منفجرشوندهٔ این فلز تازه

را که، کاربردش بسیار بیشتر وگسترده‌تر از کاربرد مس یا مفرغ بود، و چنین می‌نمود که پیشگیری ازگسترش و پراکندگی‌اش ناممکن است، مهار کند؟ اگر هر مردی می‌توانست نیزه و شمشیر خویش را از آن خود داشته باشد، فرجام کار چه می‌شد؟ پادشاهان و سرکردگان جامه مفرغی، تجهیزات کمیاب‌شان را به‌انحصار خویش درآورده بودند. اما هنگامی که فنهای ساخت به‌صورت گسترده‌یی شناخته شدند، انحصار سلاحهای آهنین به کلی دور از دسترس این پادشاهان و سرکردگان قرارگرفت. آنان با نومیدی در این آرزو بودند که این دانش تازه را، همچون قدرتهای هسته‌یی امروزین ما، برای خود نگاه دارند؛ اما انجام چنین کاری دور از دسترس‌شان بود. چندان شگفت نیست که هرودوت به‌عنوان واقعیت روشن وکاملی چنین نوشته باشد که، «کشف آهن برای آدمی چیز بدی بود». زیر فشار این افزایش شتاب‌آلود آهن آلات، امپراتوریهای بزرگ یکی پس از دیگری درهم می‌شکست و فرو می‌ریخت؛ تا ۷۰۰ یا ۸۰۰ میلادی ثباتی تازه اما هنوز بسیار ناچیز، امکان هستی نداشت.

شرایط جنوب صحرا دیگرسان بود. در اینجا کاربرد آهن برای تواناساختن مردمان دوران سنگ در حرکت به‌سوی اقتصادی کاملا کشاورزی، و نفوذ به جنگلهای انبوه‌شان، و زیستن در اجتماعهای بزرگتر و اسکان یافته، وکامل کردن آبادانی قاره‌شان بسیار قاطع بود. در اینجا کاربرد آهن نمی‌توانسته است «چیزی بد برای آدمی»، و یا دست کم برای بیشتر آدمیان بوده باشد. با این‌حال همچنانکه زمان سپری می‌شد و روند گسترش به‌راه خویش می‌رفت، نیازی فزونی یابنده برای حل مسائل اجتماعی و سیاسی تازه که، با این تغییر شکل تدریجی زندگی اجتماعی پیوند داشت، و نیز نیازی رشد یابنده برای تثبیت نظامهای مؤثرتر و بزرگتر قانون و نظم، آنچنان که بتواند تأثیر مواد تازه، فنهای تازه وگونه‌های تازهٔ مناسبات اجتماعی را جذب کرده و به کارگیرد، پدید آمد. راه‌حلهای بسیاری به‌پیدایی آمدند. هرچند که تقریباً همهٔ این راه‌حلها، گونه‌هایی بر مبنای همان انگارهٔ اصلی تنوع و رشد دوران آهن بودند، با این‌حال در جزئیات وگسترش‌شان، با یکدیگر تفاوت بسیار داشتند. این پیشینهٔ دگرگون شوندهٔ آنان بود که بیش از هر چیز، تاریخ قارهٔ افریقا را میان ۸۰۰ و ۱۶۰۰ شکل بخشید.

سرچشمه‌های «غنا»ی باستان در میان مردمان افریقای باختری، بویژه مردم سونینکه[66]، قرار داشت. این مردم گروهی بودند که به‌زبان منده[67] تکلم می‌کردند و درگذرگاههای بازرگانی میان مردمان واحه‌های صحرا و تولیدکنندگان طلا و عاج کشور جنگلی و علفزاری جنوب می‌زیستند. این گذرگاهها، دشت پهنه‌های چراگاهی پهناوری بودند که، در سوی شمال رودهای سنگال و نیجرعلیا قرار داشتند، و اینک ناحیه‌یی دورافتاده از «ساحل»[68] هستند. بازارهاشان اهمیت داشتند، زیرا گذرگاههای حیاتی برای بازرگانی در راههای گذرنده از بیابان؛ یعنی در جاده‌های موریتانیا-مراکش به‌سوی شمال افریقا بودند. مشهورترین اینها، دست‌کم تا سده‌های دوازدهم و سیزدهم، اوداگوست و کومبی بودند؛ شهرهایی که اینک زمان بس‌درازی است که از نقشه محو شده‌اند.

سنن برجای مانده، تصور وجود پیوستگی نخستین دولت «غنا»ی کهن را درسدهٔ پنجم و ششم میلادی پیش می‌آورد. اما کاملا روشن است که بسیار پیشتر از این زمان، باید شکلی از سازمانبندی دولتی وجود می‌داشته است، زیرا از همین بازارهای «ساحل» بود که، بربرهای روزگاران پیشین، طلا و دیگر کالاهای افریقای باختری را به سابراتا، لپتیس، و دیگر شهرهای همجوارکنار دریای مدیترانه بردند. هرچند که احتمالا، درگذرگردنکشیهای واندال‌ها، در سده‌های ششم و هفتم، بازرگانی در این راهها بسیار از رونق افتاد؛ با این حال با استقرار نیروی مسلمانان در شمال، این بازرگانی دیگرباره رونق‌گرفت. چنین می‌نماید که پس از ۸۰۰ میلادی، گسترش نسبتاً شتابانی پدیدآمده باشد. بکری[69] نویسندهٔ اندلسی[70]، در ۱۰۶۷، غنا را امپراتوری بزرگ و نیرومندی می‌دانست.

تقاضای افریقای شمالی برای طلا و عاج یک روی سکه بود، و تقاضای افریقای باختری برای نمک روی دیگرآن. درآن زمان نیز چون اکنون، نمک‌برای زندگی کالایی ضروری بود. اما درآن سوی صحرا، کالایی کمیاب بود. بیشترین نمک از ذخائری‌چون ذخائر تغازه در دوردستها، در بیابان، به‌دست می‌آمد. حتی درگذر نیمهٔ سدهٔ دوازدهم که نمک کارخانه‌یی کالایی‌رایج شده بود، کاروانهای سالانه به‌مقصد واحهٔ بیلما[71] در شمال دریاچهٔ چاد، به‌حمل صدها تن نمک به جنوب، به‌نیجریه وکامرونز[72] ادامه دادند؛ و زمانی، کاروانهای بزرگی از



جنگل گرمسیری در دلتای نیجر.



سرسفالین فرهنگ نك بادستی که چیزی رابرفرق سرنگاهداشته. یافته شده درنزدیکی جما، نیجریه شمالی، در ۱۹۶۳.



سرسفالین «نک»، یافته شده در وامبا، پلتو-
پروونیس، نیجریهٔ شمالی.

سرسفالین یافته شده در«نک»، در ۱۹۶۲.

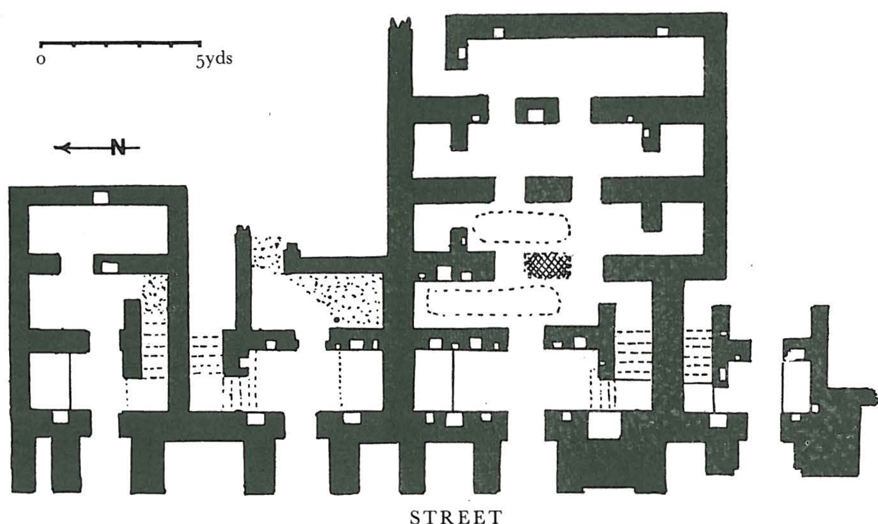




تپه‌های بندیاگارا در جنوب نیجر میانی: غار- آرامگاه مـردم تلـم (Tellem)، که در میان دهکده‌های دوگون سنگا و ایرلی زمانهای بسیار بعد، قرار گرفته است. با آزمایش کربن ۱۴ مواد این مکان توسط هیأت اعزامی هلندی در ۱۹۶۵، این تصور پیش می‌آید که فرهنگ «تلم» در آغاز دوران آهن، و شاید معاصر با فرهنگ نک (نیجریه) بوده است.

هزاران شتر به‌خدمت ایـن کار گرفته شدنـد. دادوستد نمک کم‌اهمیت‌تر از دادوستد طلا نبود، و احتمالا بسیار کهنسال‌تر نیز بود. تا آنجا که به‌ناحیه‌های باختری افریقای غربی مربوط می‌شود، داد وستد نمک در بازارهای قدیمی مراکز واسطهٔ خوبی یافت.

این به‌آن‌معنا بود که وقتی فرانک‌ها[۷۳] در اروپای باختری در کار سازماندهی امپراتوری‌شان بودند، غنا در سودان باختری به‌کمال خود نزدیک می‌شد؛ و توانست از دومادهٔ کانی گرانبها: طلا از جنوب و نمک از شمال، قدرت و درآمد فراچنگ آورد. با سپری‌شدن زمان، کالاهای دیگری نیز افزون می‌گردیدند: مس و پارچه‌های پنبه‌یی، افزارها و شمشیرهـای زیبا از کارگاههای عربی و پس از آن از ایتالیا و آلمان، اسب از ممالک بربر[۷۴] و مصر، عاج و کولا[۷۵] و بردگان خانگی ازجنوب. اما در زمانهای آغازین‌تر و بعد از آن، کالاهای بازرگانی عمده همواره همان نمک و طلا بودند. اینها پاداش پیروزی سیاسی بوده و وسایلی بودند که دولتها و امپراتوریهای تازه می‌توانستند باآنها از سربازان، فرماندارران، پیشه‌وران، درباریان، و آوازخوانان‌شان نگهداری کنند. با گذشت سالها، قدرت



چندخانه‌که در ۱۹۵۰ درکومبی صالح بازکاوی شد. به‌اتاقهای باریک، پلکانهاودیوارهای ستبر روبه‌خیابان توجه‌کنید.

این امپراتوریها به‌افسانه بدل شد. ادریسی درسدهٔ دوازدهم در دربار شاه روژه‌ی دوم پادشاه نورمن سیسیل[۷۶] توصیف کرد که چگونه اربابان غنا اغلب در یک وعده، به‌هزاران نفر خوراک داده، و ضیافتهای بسیار اسرافکارانه‌یی ترتیب می‌دهند که هیچ کس پیش از آن، چنین ضیافتهایی را ندیده است.

به‌یاری بکری که درسدهٔ یازدهم به‌نگارش در این‌باره پرداخت، اینک می‌توانیم اندکی با نظام‌گردآوری مالیات آشنا شویم که، برای اربابان غنا افزون‌ساختن قدرت و نگاهداری آن و قیمومت‌شان را امکانپذیر می‌کرد. آنان برای تسلط بر تمامی‌گذرگاههای راههای بازرگانی باختری در جنوب صحرا، دونوع مالیات می‌گرفتند: نخست، مالیات بر تولید؛ دوم، مالیات بر دادوستد صادراتی-وارداتی. بکری که منابع موثقی در بارهٔ بازرگانان و مسافران در دست داشت، و نیز آنها را با دقت و احتیاط بسیار به‌کار می‌گرفت، می‌نویسد: «همهٔ طلایی‌که در این امپراتوری یافت می‌شود، از آن پادشاه «غنا»ست، اما او برای مردمانش تنها خاک‌که طلا را‌که همه می‌شناسند، برجا می‌نهد. اگر اینچنین محتاط نبود، طلا چنان فراوان می‌شد‌که ارزش آن عملا از دست می‌رفت».

می‌توان در درستی‌گفتهٔ آخرتردید‌کرد. در آن هنگام و از آن‌پس، تقاضای

آنسوی صحرا برای طلا چنان بسیار بود که، هر اندازه عرضهٔ طلا بسیار می‌شد، باز هم نمی‌توانست از ارزش آن در داد وستد بکاهد. اما واقعیت چنان است که شاه غنا، به‌هرحال در زمان بکری، سعی بر آن داشت تا همان جریان عملی را دنبال کند که، شرکتهای الماس عصر آینده پی گرفتند. او قطعه‌های ارزنده را به انحصار خویش در آورد تا بازار را کنترل کند. افزون بر این، در تجارت صادراتی-وارداتی مقیاس منظم گمرکی‌یی را به کار گرفت که گویا برای اطمینان از جمع‌آوری گمرکات در هر بازار مهمی از قدرت کافی برخوردار بود. او به‌وسیلهٔ نمایندگانش مقدار طلای معین یا معادل آن را به‌عنوان گمرک وارداتی برای «هر بار خر نمک که به کشور وارد می‌شود»، و نیز برای «هر بار خر نمک که خارج می‌شود»، تعیین کرد. برای هر بار مسی که از شمال می‌آمد، گمرکی به‌بهای پنج مثقال *mitcal* (هر چند که مقدار مثقال بنحو غم‌انگیزی نامعین بود، با این حال در زمانهای بعد، اغلب برابر حدود یک هشتم یک اونس طلا بود) پرداخت می‌شد، درحالی که هر بار مال‌التجاره تا ده مثقال مالیات برمی‌داشت. این جزئیات البته بسیار دور از دقت‌اند. اگر در سودان باختری برای حمل و نقل از خر سود می‌جستند، در بیابان شتر تنها وسیلهٔ منظم حمل و نقل بود؛ ما هیچ تصوری در این باره که چگونه یک‌بار شتر به‌منظور مالیات‌بندی با یک بار خر سنجیده می‌شد، نداریم. اما نظام اصلی به‌استواری پدیدار می‌شود. غنا دولت و امپراتوری‌یی بود که بر پایهٔ گروهی‌شدن مردمانی قرار داشت که، ارباب «سونینکه»-شان عنوانهای غنا، «سر کردهٔ جنگی»، و نیز کایا ماقان *kaya maghan*، «ارباب



روستای فاسی در ناحیه Forécariah، در گینه. مردم فاسی از مسلمانان گروه سوسو (Sussu) هستند.



نیجریه: سرسفالینی که ازدرختستان ازمیان رفتهٔ اولوکون والوده (Olokun Walode)در ایفه بازکاوی شد(بلندا: ۵اینچ).

طلا» را داشت، و بیش از هر چه به کنترل حوزهٔ بازرگانی بزرگ اما حساس چند کالای عمده دلبستگی نشان می‌داد. دست کم، تا حدی، درآمدهای آنی از طلا تأمین می‌شد؛ و با این درآمدها، شاه دربار و تشریفات اسرافکارانه‌اش را تأمین می کرد، به رؤسای واسال و فرمانروایان زیر دستش پاداش می‌داد، پیشکش می کرد، و آنچنان که بنا به رسوم از یک شاه مقتدر انتظار می‌رفت، «ضیافتهای رایگان» بزرگی برپا می کرد.

پادشاه سونینکه (مانند دیگر فرمانروایان دوران آهن) که برخوردار از نیروهای آیینی قدرتمند ضروری برای این موقعیت تازهٔ پس از دوران سنگ بود، به‌مفهومی «ایزدی» نیز به‌شمار می‌آمد. او نماد هستی‌معنوی و نیکبختی‌مردمش، یعنی اجتماعی از نیاکان، زندگان، و آنان که هنوز زاده نشده بودند، بود؛ در عین آنکه این الوهیت او را نیرومند می‌گرداند، در به کارگرفتن قدرتش که بندرت می‌توانست مستبدانه باشد، محدودش نیز می کرد. به‌بیانی دیگر، با رشد انگاره‌های بازسازماندهی اجتماعی و فرمانروایی مرکزی دوران آهن، سلسله مراتب تازه‌یی از خدایان از روی سلسله‌مراتب تازه‌یی از فرمانروایان طرح‌ریزی شد، هرچند، البته، ظواهر نشانگر آن بودند که پادشاهان تجلی خدایانند و نه اینکه خدایان تجلی پادشاهان.

غنا که برای ثروتش نام‌آور گشته بود، رقبا و مهاجمان را به‌خود جلب کرد. بربرهای صحرای باختری به‌مدت سه‌سده پس از فتح اسلام در شمال، از بازرگانی همراه با صلح و آرامش‌شان خشنود بودند. در اوایل سدهٔ یازدهم، آنان آغاز به‌پیمودن راه پیروزی خویش کردند. این دهقانان‌گمنام باختر دور، یعنی وارثان دوران مفرغ بربر روزگاران بسیار دور، از امید زندگی‌یی تازه و بهتر به هیجان درآمدند. اینان در چراگاههای دشتهای موریتانیا گرد هم آمده، درحالیکه از بلندپروازی فاتحانهٔ رهبران فداکار و سختگیر اسلام الهام می‌گرفتند، به‌سوی غارت ثروتمندان و تن‌آسانان به‌تاخت درآمدند. برخی‌شان به‌سوی شمال روان گشتند و سرانجام اسپانیای «مورها» را از آن خود ساختند. این اسپانیای «مورها» تحت حکمرانی دودمانی بود که از سویل[۷۷] (اشبیلیه) فرمان می‌راند و از ۱۰۶۱ تا ۱۱۴۷ دوام آورد؛ برخی‌دیگر ازآنان، پیشتر ازاین، به‌سوی جنوب روی آورده و به‌غنا هجوم برده‌بودند. روایت بازگویندهٔ آن است که یکی از رهبران‌آنان

به‌همراه معدودی از پیروانش درجزیره‌یی در رود سنگال مستقرگردیده و زندگی‌یی رهبانی به‌منظور آمادگی برای اقدام به‌کارهای بزرگ پیشه ساختند و آنگاه به قصد تسلط بر سرزمینهای جنوب و جنوب‌شرقی به‌آنسو رهسپار شدند. در هر-حال، این کار سبب شد که میان مسلمانان به‌مردم صومعه، مرابطون[78]، یابنابه تاریخهای اروپایی آلموراوید[79] مشهور گردند. اینان درحدود ۱۰۵۲ برسر تصرف غنا جنگیدند، و چندسال بعد اوداگوست را گرفتند، اما تا سال ۱۰۷۶ توانایی آن را نداشتند که پایتختش را به‌تسخیر درآورند —تقریباً به‌یقین می‌توان گفت که در آن هنگام، پایتخت درکومبی، حدود دویست‌میلی شمال «باماکو»ی کنونی بود—. از این سالها، به‌نام سالهای ویرانگری نام برده‌اند. ابن‌خلدون سه‌سدهٔ بعد نگاشت که، آلموراویدها «سلطه‌شان را برنگروهاگستراندند، سرزمینها-شان را غارت کردند و کالاهاشان را به‌یغما بردند، مالیات سرانه‌یی بر آنان تحمیل کرده و بسیاری‌شان را به‌قبول اسلام وادار کردند».

بربرهای آلموراوید، این مهاجمان ناآرام، نتوانستند قدرت‌شان را حفظ کنند. آنان یا واپس نشستند و یا پراکنده شدند. اما نظام «غنا»یی کهن را بـه گونهٔ جبران ناپذیری ناتوان گردانده بودند. دیگران نیز در این هنگام برای‌گرفتن سهم خود از غنایم دوران اغتشاش پیش آمدند. در حدود ۱۲۳۰ مردمی از تکرور[80] (شمالی‌ترین بخش سنگال امروزین)، آخرین پایتخت غنا را به‌تصرف درآوردند، و روزگار امپراتوری‌یی که به‌عنوان عامل اصلی در جنبش پیش‌روندهٔ توسعهٔ افریقای باختری، تقریباً پانصدسال دوام آورده بود، سرانجام به‌آخر رسید.

از دیدگاه برخی، غنا با نظام سلطنتی دیگری در سرزمینهای خاوری‌سودان باختری به‌نام نظام کانم-بورنو همزمان بود. پیدایش این نظام دوم کمتر شورانگیز بود، و شاید اندکی بعد، نفوذکمتری نیز یافت، زیرا کانم از خود یا در همسایگی خود منبع طلا نداشت، در حالی که طلا کالایی بود که، افریقای شمالی از دادوستد با افریقای باختری، بیش از هر کالای دیگری انتظارش را داشت. با اینهمه، اهمیت کلی کانم برای ناحیه‌های خاوری سودان باختری، کمترازاهمیت‌غنابرای‌ناحیه‌های‌باختری‌نبود. افزون‌براین کانم‌تا روزگاران دورتری دوام آورد: دودمان حاکم برآن، یعنی پادشاهان خانوادهٔ «سفووا»[81]، در زمانی در سدهٔ نهم یا اندکی پس از آن، به‌قدرت رسیدند، اما آخرین نماینده-

شان تنها در سال ۱۸٤٦ اورنگ بورنو (جانشین سلسلهٔ امپراتوری کانم-بورنو) را ترک گفت.

قدرت کانم که به‌شرق و شمال و غرب دریاچهٔ چاد و به‌نحوی نیز به جنوب آن رسیده بود، بر پایهٔ همان نوع شالوده‌های بازرگانی غنا قرار داشت. در شمال ذخایر با ارزش نمک؛ به‌مقدار درخور توجهی در بیلما، و نیز ذخایر مس یافت می‌شد؛ در جنوب، منابع کالاهای جنگلی و پنبهٔ خوب نیجریهٔ جنوبی وجود داشت؛ میان این دو، بازارهای واسطه‌یی متمرکز-در سرزمینهای کانم بودند که نه‌تنها برای دادوستد در راههای شرقی صحرا، و عمدتاً به‌جانب فزان، تونس، تریپولی و به‌سوی مصر لازم بودند، بلکه برای بازرگانی از طریق علفزاران وادی[82] و تپه‌های دارفور[83] به‌جانب شهرهای نیل نیز ضرورت داشتند.

سازمانبندی باستانی کانم (یا درست‌تر بگوییم کانم-بورنو، زیرا که مرکز قدرتش درگذر زمان از کانم در خاور دریاچهٔ چاد به‌بورنو در باختر دریاچه تغییر مکان یافت) که تا همین زمانهای اخیر پا برجا بوده است، سنن سودمندی دربارهٔ پادشاهان و سلطنت‌هایش را نگاهداشته است. در آغازین‌ترین روزگاران، چنین می‌نماید که این سنن اشاره برمردم «کانمبو»[84]ی ناحیهٔ چاد دارند و آنان را از سازندگان فرهنگ‌درخورتوجهی‌می‌دانند که، درسکونتگاههای کنارهٔ رود لوگونه[85] گسترش یافت. این فرهنگ معمولاً «سائو»[86] نامیده شده است. اما اگر این اصطلاح، تصویر مردم متمایزی را پیش آورد، اصطلاحی گمراه‌کننده است، زیرا از قرار معلوم واژهٔ سائو برای مسلمان‌شدگانی که در سدهٔ یازدهم قدرت را به‌دست گرفتند، معنایی بیش از «مشرک» نداشت، و می‌توان آن را باواژهٔ «کافر» که مسلمانان در مورد بت‌پرستان افریقای جنوب خاوری به‌کار می‌بردند، مقایسه کرد. اینکه دقیقاً سازندگان فرهنگ سائو چه کسانی بودند، هنوز مورد بحث و جدل است: در هر صورت، دربه‌کاربردن فلز و سفال هنرمندانی زبردست، و از تمدن برجستهٔ شهری، اما بی‌نوشتاری برخوردار بودند. آنان بخشی از زمینهٔ رشد کانم را تشکیل می‌دهند.

سرکردگان سفوواکه ازشورایی از رؤسای‌خانواده‌های‌نیرومند، پدید آمدند درگذر سدهٔ نهم، نهاد نظام‌فرمانروایی‌شان را در یک قالب ابتدایی حکومت مرکزی پی‌ریزی کردند. در اواخر سدهٔ یازدهم، تک فرمانرواشان هومه[87]

(تقریباً ۹۷ ـ ۱۰۸۵)، به‌دلایلی که بعدها پیرامون آن بحث خواهیم کرد، به اسلام گروید؛ و تقریباً از همین تاریخ است که می‌توان پیدایی نخستین امپراتوری «کانم» را به‌شمار آورد. اکنون این امپراتوری از شر سلسله مراتب کم و بیش نظام‌پذیر قدرت‌اداری‌یی که از طریق فرمانداران و فرمانداران فرعی اعمال می‌شد، رهایی یافت، حتی هنوز هم برخی از عناوین فرمانداران مزبور از قبیل **چیروما** *chiroma* و **گالادیما** *galadima* در نیجریهٔ شمالی برجای مانده است.

در تاریخ کانم سه‌دورهٔ اصلی را می‌توان مشخص کرد. نخستین دوره به نام دورهٔشکل یابی، هنگامی‌است که مردم کانمبو به رهبری نخستین‌سرکردگانشان برای به‌دست‌گرفتن رهبری در کشورعلفزاری پیرامون دریاچهٔ چاد به‌ستیزدرآمدند. با اسلام پذیرفتن سفووا در سدهٔ یازدهم، درگیری فزونی یابنده‌یی در دادوستد ناحیه، همراه باکوشش پیروزمندانه‌یی برای استقرار نظام واحد و همه‌جانبه‌یی از قانون و نظم در سراسر ناحیهٔ پهناوری از دادوستد و مرتع، پیش آمد. این دوره،دورهٔ «امپراتوری کهن»است که‌مرکز آن‌کانم‌در خاور دریاچهٔ چاد قرار داشت. این امپراتوری درسدهٔ پانزدهم با شورش برخی از مردمان تابعش بویژه مردم بولالا[88] درهم‌پاشید،و پس‌ازآن‌دوران اغتشاش‌فرارسید— زمانی‌که‌بایکدیگر به‌سختی در کشاکش بودند. با پیدایش امپراتوری تازه‌یی‌که جایگاه اصلی قدرتش به‌باختر دریاچه تغییرمکان یافته، و در سرزمین بورنو قرار می‌گیرد، این وضع به‌پایان می‌رسد. در ۱۵۷۱ پس ازماجراجوییهای بسیار، بزرگترین پادشاه یا می *mai* کانم-بورنو، ادریس‌الومه[89]، سرانجام با اتکا به‌نفس به‌مرحلهٔ والایی از دستاوردهای سیاسی‌گام می‌نهد. او تمامی کشور علفزاری را از حاشیه‌های دارفور در خاور، و شایدخوددارفور، تامرزهای‌هاسالند[90](هوسالند)در باختر متحد می‌کند؛ درتریپولی و قاهره هیأتهای سیاسی نگاه می‌دارد؛ با سلطان عثمانی در استانبول هدیه مبادله می‌کند؛ و به‌عنوان پیروزمندترین تک فرمانروای افریقای باختری روزگارش، فرمان می‌راند.

در غرب‌بورنو، دولتهای آغازین هاسالند بخشی‌دیگر از روند کلی شکل‌بندی دولت راکه به‌یقین در سراسرکشور علفزاری، تا پایان نخستین هزارهٔ میلادی آغاز به‌شکل‌گرفتن کرده بود، تشکیل دادند. در اینجا احتمالا روایتها در تعیین سده‌های یازدهم و دوازدهم به‌عنوان مبدأ دولتهای اولیهٔ هاسا چندان

به‌پیراهه نرفته‌اند، این زمان، دورهٔ دگرگونی وجنبش بسیار در این ناحیهٔ سودان بود که‌گسترش سیاسی کانمبو و متفقانش، و احتمالا بنا بـه‌آنچه کـه از دیگر روایتها پیداست، کوچ برخی از نیاکان «یوروبا»[91]ی نیجریهٔ باختری را از این ناحیه به‌سوی جنوب، به‌خود دیده بود. همچنین برای این دوره که‌گروههای استعمارگر کوچک از هاسالند به‌سوی غـرب، بـه‌داخل سرزمینهای جنوب خـم بزرگ نیجر حمله برده بودند، شواهدی در دست است. این‌گروهها، همانهایـی هستند که رهبری قوم محلی‌یی که به‌زبان گـور[92] تکلم می‌کردند را برعهده گرفتند، و سرانجام در جریان زمان، دولتهای دیرپا و با ثبات موسی[93] ولتا[94]ی علیای کنونی را پی‌افکندند، تا سدهٔ سیزدهم، بـه‌هر حال، شماری سکونتگاههای هاسا پدید آمده بودند کـه هریک در روستای محصور و قدرتمند خود به‌نام بیرنی *birni* تمرکز یـافته و بـه‌دست شورای بـرجستگان و سرکـردگانش اداره می‌شد.

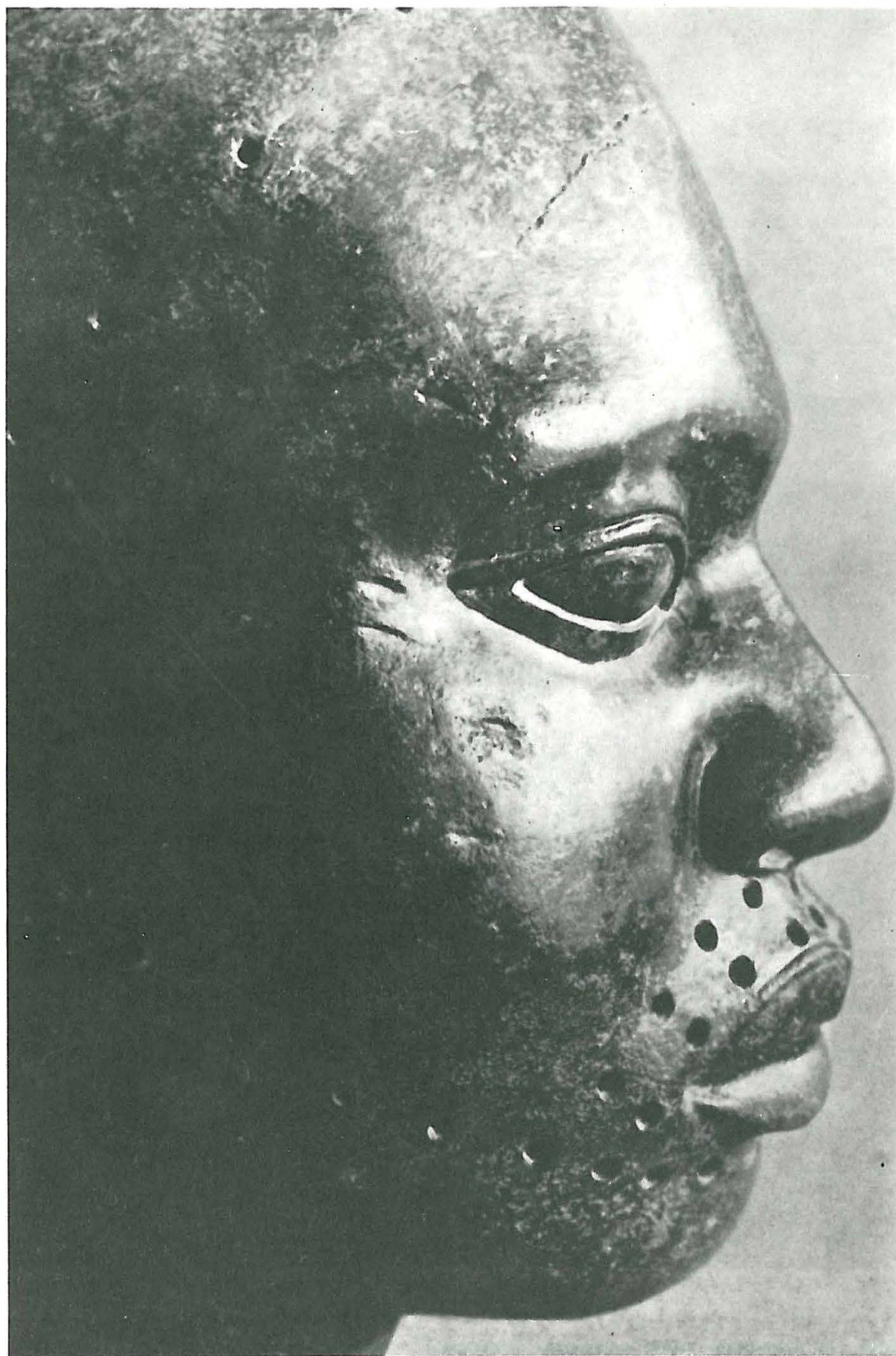
در زمانهای بعد، کتسینا[95] رهبری‌گوبیر[96]، زاریـا[97]، و باقی را در دست گرفت. پس از کتسینا، کانو بزرگترین شهر هاساگردید؛ و تا سدهٔ شانزدهم این مقر حکومت، داد و ستد، و پژوهش اسلامی، از مهم‌ترین شهرهای افریقای باختری‌بود. این دولتهای هاسا هرگز شکلی‌بیش از یک اتحادیهٔ کل‌سست بنیاد از شرکا یا رقبا بخود نگرفتند. گهگاه بایکدیگر روابط خوبی داشتند، وگاه نیز برای سهمی بزرگتر از داد وستد شمالی-جنوبی که، تا حد بسیار زیادی به‌تأسیس و رشد آنها یاری داده بود، به‌رقابت در می‌آمدند. در اوایل سدهٔ نهم، با فتح فولانی[98] ها بزرگترین بخش هاسالند در محدودهٔ مرزهای قدرت یکه‌تازسلطان‌سوکوتو[99] درآمد.

مالی و سنگای

نابودی غنا، برای سودان باختری دوران اغتشاشی را درپی آورد که تاریخ‌نگاران مصر آن را «دوران میانی» نام نهاده و به‌اینگونه هم پایان نظام نظم و قانون، و هم آغاز نظام دیگری را مشخص‌گردانیده‌اند. در مصر، اتفاقاً، پایان نخستین و دومین «دوران میانی» به‌ترتیب، پیدایش پادشاهیهای میانی و نو را به‌همراه آورد، که هر یک از آنان نسبت‌به‌پیشینیان خود از نظرقدرت و کارایی سازماندهی

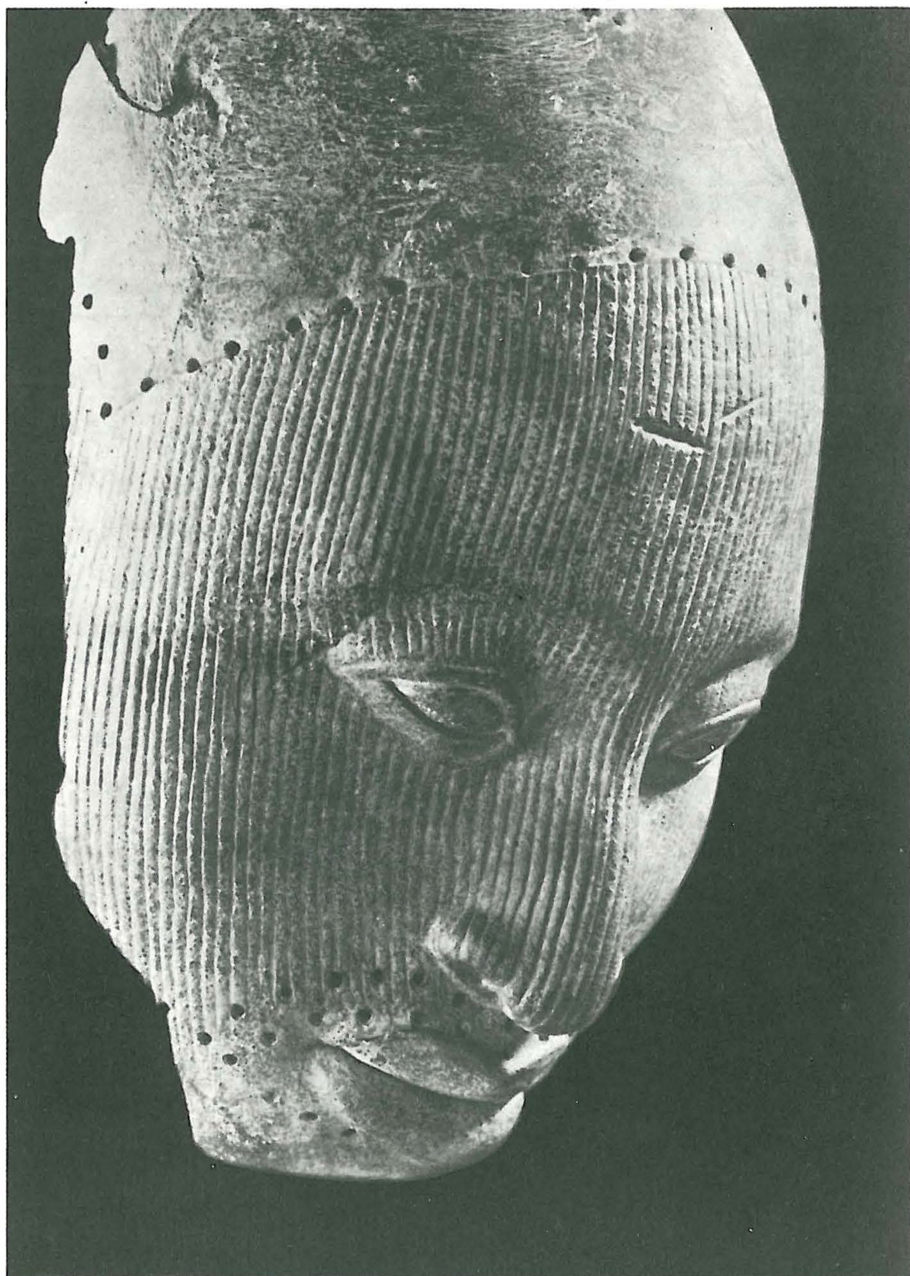


سرسفالینی که در ۱۹۵۷ در ایتایام‌وو، درایفه بـاز کاوی شد (تقریباً دوسوم انـدازهٔ طبیعی سرانسان است).

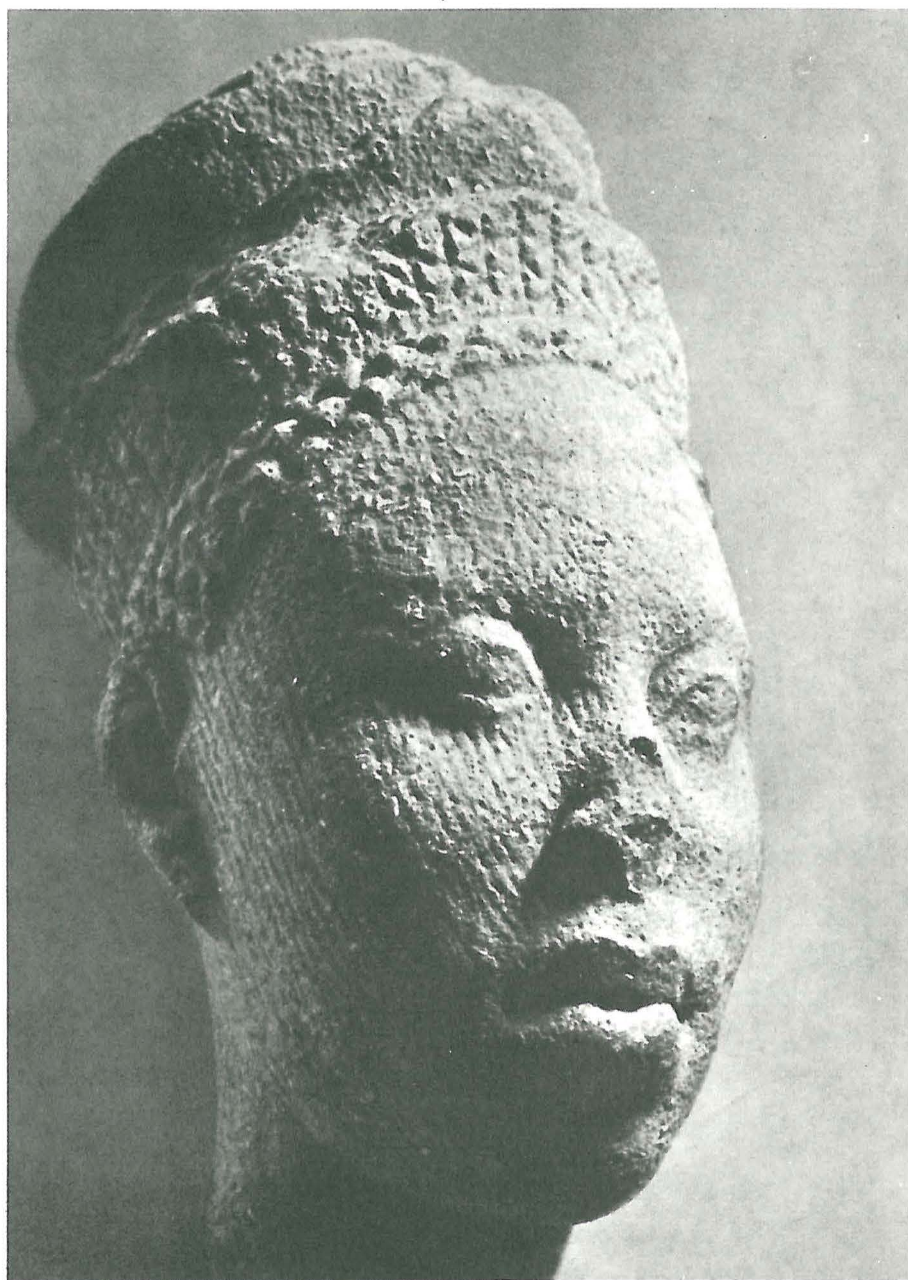


۱

دوسر مفرغی که در ونمونیجه، ایفه، در ۹-۱۹۳۸ یافت شدند؛ چنین سرهایی شاید از آن اعضای «اونی»ی دربارایفه یا خوداونی بودند(تقریباً به‌اندازهٔ سرانسان است).



۲



سرسفالینی از درختستان ایوینرین درایفه.

از پیشرفتی برخوردار بودند. می‌توان نوعی از همین ترقی را در سودان باختری یافت: مالی، که در پی غنا پدیدار آمد، نیرومندتر شد و سازماندهی خوبی یافت، در حالی که سنگای[100]، که با دقتی کمتر می‌توان گفت از پس مالی به‌پیدایی آمد، نیز از نظر پیچیدگی اداری و نیروی سیاسی بر مالی پیشی گرفت.

غنا تحت فرمانروایی فرمانروایان نو یا قدیمی به‌تعدادی دولتهای تازه تقسیم شد؛ به‌گونه‌یی که، مردمانی که در پیش تابع بودند، از آشفتگی زمانه بهره جستند و برای استقلال کوشیدند. از زمرهٔ این مردمان، مردم مندینکا[101] از دولت کوچک کانگابا[102] در سواحل نیجرعلیا بودند. آنان بودند که هستهٔ امپراتوری تازه‌یی را شکل بخشیدند که، در سدهٔ سیزدهم پدید آمد و تقریباً به مدت دوسده بر ناحیه‌یی پهناور نفوذ داشت. روایتی دربارهٔ قدرت و مهارت برخی از فرمانروایان نخستین‌شان، بویژه «سوندیاتا کیتا»[103]ی معروف، نخستین پیروزی آنان را به‌شرح درآورده است. اما تاریخ رسمی پیدایش مالی بر صحنه، به‌طور کلی به‌نبردی بزرگ در کیرینا[104] نسبت داده می‌شود، این نبرد درحدود ۱۲٤۰ روی‌داد، و سوندیاتا بر دشمن اصلی خویش پیروز گشت. این دشمن، سومان‌گورو[105]، پادشاه مردم تکرور بود که پایتخت «غنا»ی کهن را گرفته بودند و می‌کوشیدند که خود، امپراتوری تازه‌یی را بنا نهند.

این تبیینها هر چند از دیدگاه تاریخی ارزشمندند، با اینهمه می‌باید علیه اوضاع و احوال ویژه، و از لحاظی اوضاع و احوال بویژه دلخواه مندینکا در آن زمان مورد توجه قرارگیرند. وضعیت مردم مندینکا، وضعیتی غیر معمول بود که در آن بسیاری از آنان واسطهٔ بازرگانی میان سرزمینهای علفزاری و سواحل جنوب، که انواع بسیاری از کالاها از طلاگرفته تا ماهی‌دودی تولید می‌کردند، و بازارهای بزرگ سودانی در شمال، بودند. به هر ترتیب از سدهٔ چهاردهم، بازرگانان مندینکا که در شرکتها یا مجتمعهای کوچک سازمان یافته بودند، و تا دوردستان سفر می‌کردند، عناصر فعالی در تمامی دادوستد افریقای باختری به‌شمار می‌آمدند. این سوداگران خود را دیولا[106] می‌نامیدند، و این عنوان، معنایی است که تا به‌امروز بر جای مانده است؛ آنان وحدت درونی خود را با تبعیت از اسلام، و کارآیی سازماندهی‌شان استحکام می‌بخشیدند؛ و در جریان زمان، بنیانگذاران شهرک، شهر، و حتی دولت ـ بازارها گردیدند. اما منشأ آنان تقریباً به‌یقین به‌زمان

آغازین دادوستد طلا و دیگرکالاها در دورهٔ غنایی‌ها باز می‌گردد. این بازرگانان نقش واسطه‌گری را که مورد پسندشان بود، پذیرفته و از آن بهره‌گرفتند.

افزون براین، مردم مندینکا احتمالاً از موقعیتهای مناسب دیگری نیز برخوردار بوده‌اند. آنان و همسایگان همجوارشان از جمله پیروزترین —و شاید آغازین‌ترین— شخم‌زنندگان خاک افریقای باختری بودند که، در سرزمین پشت کرانه‌یی غنی رودهای کازامانس[107] وگامبیا[108]، برنج و دیگر مواد خوراکی را تولید می‌کردند. چنین می‌نماید که این شالودهٔ کشاورزی نیرومند، تقریباً نقش مهمی را در افزون‌شدن و به‌قدرت رسیدن‌شان بازی کرده باشد. مردم مندینکا به‌یاری مهارتها و موقعیتهای بازرگانی‌شان، کشوری را که ثروتمند شده بود، اشغال کردند. با نابودی غنا، شانس آنان درکسب نیروی سیاسی بزرگ بالا گرفت. و با دستی مطمئن به‌این فرصت چنگ انداختند.

«سوندیاتاکیتا»ی نیرومند که سومان‌گورو را در نبرد کیرینا —نبردی چنان به‌یاد ماندنی که افسانه‌های جادویی آن هنوز در دهکده‌های سودان باختری بر سر زبانهاست— شکست داد، حدود ۲۵ سال فرمانروایی کرد، و بنابر نوشتهٔ ابن‌خلدون که بهترین منبع اطلاعات ما درگاه‌شماری پادشاهان مالی است، در حدود ۱۲۶۰ درگذشت. این او بود که دولت کوچک کانگابا را به‌هستهٔ نظامی سلطنتی بدل‌گرداند. همانند دیگر رهبران دولتهای سودان که بسیار سخت درگیر بازرگانی بودند، سوندیاتا نیز به‌اسلام‌گرویده بود که بی‌تردید این کار را به عنوان واکنشی دوستانه نسبت به‌دلبستگیهای اسلامی شرکای بازرگانی شمال کانگابا، انجام داده بود. با این‌حال، سوندیاتا نیز مانند بسیاری از رهبران آن زمان و بعدها، بیشتر پیروزی و اقتدار سیاسی خویش را مدیون سودجویی شدید از دین مرسوم بود. چنانکه ویژگی حکمرانانی چون او —بنیانگذاران دولتهای بزرگ یا ثروتمند درسودان، اما نه مردانی که در هنگام شکوفایی این دولتها، حکم می‌راندند— است، سوندیاتا نه به‌عنوان یک مسلمان خوب، بلکه به‌عنوان مرد پر اقتدارسحر وجادو در یاد نقش می‌بندد. بجاست که در اینجا به همسانی نزدیک میان «سوندیاتا»ی مالی و «سنی علی»[109]ی دوسدهٔ بعد که معروف‌تر است و امپراتور بنیانگذار سنگای بود، اشاره‌یی داشته باشیم.

جانشین سوندیاتا، منسااولی[110]، برای زیارت به‌مکه رفت (که احتمالاً

برخی از پیشینیانش نیز چنین کرده بودند) و، مانند منساکو[111] و بسیاری از دیگر رهبران آیندهٔ این سلسله، برای تحکیم فتوحات سوندیاتا کوشید. پس از منساابوبکر[112]، که گویا نوهٔ سوندیاتا بوده، برده‌یی آزاد شده به‌نام ساکورا[113] در حدود ۱۲۹۸ اورنگ را از آن خود کرد. این غاصب دودمانی را پی‌نیفکند، اما ثابت کرد که فرمانروایی با کفایت است. بنا به‌نوشتهٔ ابن‌خلدون که اطلاعاتش را پیرامون این موضوع درحدود هفتاد سال بعدگرد آورد، «تحت حکومت نیرومند او، داراییهای مردم مالی گسترش یافت، و آنان بر ملل همسایه چیره‌گشتند... اقتدارشان به‌اوج رسید. همهٔ ملل سودان از مردم مالی بیم داشتند، و بازرگانان افریقای شمالی به‌سرزمین خویش بازگشتند». دستاوردهای مندینکا، به‌صورت بزرگترین عامل سیاسی یگانه در سودان باختری درآمده بود.

این دستاوردها اینک به‌وسیلهٔ مشهورترین امپراتور مالی، منساموسی[114]، که در ۱۳۱۲ بر اورنگ تکیه زد و در ۱۳۳۷ درگذشت، به‌اوج خود رسیدند. با فرمانروایی موسی، این امپراتوری از سواحل اقیانوس اطلس در غرب تکرور، به‌کناره‌های نیجریهٔ کنونی، و از حاشیهٔ جنگلهای گرمسیری شمال به صحرا رسید. مردی مصری که سی و پنج‌سال در نیانی، پایتخت مالی زیسته بود، به عمری[115] که چند سال پس از سفر پرطمطراق موسی به‌مکه از راه قاهره، در قاهره اطلاعاتی گرد می‌آورد، چنین گفت که، «قلمرو این پادشاهی چهارگوش است، و پیمودن درازایش چهارماه به‌درازا می‌کشد، و نیز دست‌کم برای پیمودن پهنایش، به‌همین مدت‌زمان نیاز است» این مبالغه است، مگر اینکه سفر پای پیاده انجام می‌گرفت، گو اینکه حتی اگر با اسب نیز می‌بود، باز کشور بزرگی به حساب نمی‌آمد. اینک مالی یکی از امپراتوریهای بزرگ‌جهان اسلام به‌شمار می‌آمد، و ملل دریایی اروپای جنوبی نیز آغاز به‌شناسایی مالی به‌عنوان یک امپراتوری بزرگ جهان اسلام کردند. کرسکوئز[116]، نقشه‌کش «ماژورکا»[117] یی که در سال ۱۳۷۵ سرگرم تهیهٔ اطلس افریقایی درخور توجهش بود، ارباب‌مالی را نشان می‌دهد که با شکوه و جلال بر اورنگش تکیه زده و در حالی که بازرگانان سراسر افریقای شمالی با عزمی راسخ به‌سوی بازارهای او گام برمی‌دارند، گوی و عصای سلطنتی را در دست‌گرفته است.

بعدها، از این دورهٔ پر اهمیت مالی به‌عنوان عصرطلایی رونق و آرامش

یاد شده است. بخش بیشتر کشور علفزاری باختر کانم-بورنو تحت سلطهٔ نظام یکه‌تاز و نیرومندی از نظم و قانون بود که در برابر تنوع محلی شکیبایی نشان می‌داد. کمتر از بیست سال پس از مرگ موسی، ابن بطوطهٔ جهانگرد، که پس از تقریباً سی‌سال مشاهدهٔ مشتاقانهٔ فراز و نشیب جهان اسلام، هنوز نیز با ناآرامی سرگرم‌گشت و گذار بود، متوجه امنیت کامل و عمومی این سرزمین گردید. او چنین گفت که، ساکنان این سرزمین «بیش از دیگر مردمان از بیعدالتی نفرت» داشتند، سلطان آنان نیز به کسی که گناهی از او سر می‌زد، هیچ شفقتی روا نمی‌داشت. «نه آنکه در سفر است و نه آنکه در حضر، هیچیک، از راهزنان یا تجاوزکاران نمی‌هراسند».

همچنین این زمان، دورهٔ گسترش بازرگانی‌یی بود که، بیشتر آن کار بزرگ «دیولا»ها بود. بازرگانان دیولا در سوی جنوب به‌داخل کشور جنگلی راه‌یافتند؛ در راهها، با همراهان مسلح خود سفر می‌کردند، در ایستگاههای فرعی منظمی استقرار می‌یافتند، و با بردباری یک منطقهٔ تولیدی را با منطقهٔ تولیدی دیگر پیوند می‌دادند. در جریان زمان، چیزی را که بازرگانان هاسا و یوروبا برای ناحیه‌های خاوری به‌دست‌آوردند، اینان برای ناحیه‌های باختری افریقای باختری کسب کردند؛ و سرگذشت کار بزرگ دیولاها، چون رشته‌یی روشن درگزارشهای افریقای باختری، از زمانهای آغازین مالی تا به‌امروز جریان دارد.



منساموسی علاوه بر پیروزی نظامی و رشد بازرگانی، به‌سبب چیزهای بسیار دیگری نیز در یاد می‌آید. او در بازگشت از سفر، با خود معماری ازعربستان به همراه آورد و سبب شد تامسجدهای تازه‌یی درتمبوکتو و دیگر شهرها برپا شوند. در جایی که سابقاً پیزه *pisé* ، یاگل رس لگدمال شده برای ساختمان به کار گرفته می‌شد، اوسبب رواج یافتن بناهای آجری گشت. از آموزش و پژوهش اسلامی پشتیبانی می‌کرد، و خود را بیش از هر یک از پیشینیانش نمایندهٔ تبلیغ دین اسلام می‌دانست. در این زمان بود که تمبوکتو و جن، کار درازمدت آموزش و پژوهش‌شان‌را آغاز کردند؛ و از این هنگام ببعد آوازهٔ منزلت‌مدارس‌الاهیات و قانون آنها تا آسیای اسلامی گسترده شد. حکومت روشی معین پیدا کرد، و در بخشهای اداری ربط و ضبط بیشتری راه یافت. عمری توانست از روی شواهد دست‌اولش چنین بنگارد که، «منساموسی دبیران و نیز اداراتی دارد». بااین‌ـ حال حکومت هنوز امری بسیار شخصی بود: «دعاوی حقوقی به‌نزد حکمران می‌رود تا خود آنها را بررسی کند.» تنها با پیدایش سنگای درزمان آینده است که ادارهٔ سلطنتی توسط هیأت منظمی از نمایندگان صاحب‌اختیار آغاز به‌انجام خدمت کشوری می‌کند.

نکتهٔ پر اهمیت بعدی درگزارشهای سودان باختری، رشد شهر بازرگانی گائو که در فرودست تمبوکتو در نیجر میانی قرار داشت، و نیز تغییر شکل آن به‌جایگاه امپراتوری‌یی بود که اندک‌اندک مالی را تحت‌الشعاع قرار داد. امروزه شمار مردم سنگای به‌حدود ۷۰ هزارتن می‌رسد که شامل کشاورزان، ماهیگیران، و بازرگانانی است که، در سواحل نیجر، میان کناره‌های نیجریه و ناحیهٔ دریاچهٔ باختر تمبوکتو می‌زیینند. چنین می‌نماید که آنان گائو را که درگذشته به سبب نزدیکیش به‌پایانگاه جنوبی یکی‌از راههای قدیمی بربر آنسوی صحرا در روزگار کارتاژ، مرکز بازرگانی کهنی بود، در سدهٔ هشتم یا نهم اشغال کردند. و با فرمانروایی سلسله‌یی از فرمانروایان، دولتشهر کوچک و نیرومندی تشکیل دادند. این فرمانروایان در آغاز سدهٔ یازدهم، درعین آنکه به‌شیوهٔ خاص خود و بنا به‌موقعیت‌شان، ایمانهای کهن خویش را حفظ کرده بودند، اسلام را نیز پذیرا گشتند. منساموسی، گائو را به‌نظام‌مالی درآورد، و بی‌تردید این کار را به سبب رابطهٔ سودمندآن بابازرگانی آنسوی صحرا وتحصیل خراج ازفرمانروایانش انجام



گینه، سر یك پیکرهٔ ویژه آیین تـدفین پومبو. «کیسی»ها بـرای پیشگویی از این پیکره‌ها سود می‌جستند، اما احتمالاً خودشان آنها رانمی‌ساختند. تمامی پیکره،که از سنگ‌صابون خاکستری رنگ ساخته شده، ۱۴ اینچ بلندا دارد.





دوپیکرهٔ ویژه آیین تدفین پومبو.

داد. اماگائو بزودی به‌اندازهٔ کافی نیرومندگردید تا در صدد استقلال و پس‌از آن ایجاد امپراتوری‌یی برآیدکـه ضعف امپراتوران پس از منساموسی زمینهٔ ایجادش را آماده گردانده بود. درسال ۱۳۷۵ دومین فرمانروای سلسلهٔ تازه‌یی از فرمانروایان سنگای درگائوکه به‌نام دودمان «سنی»[۱۱۸] یا «شی»[۱۱۹] شناخته شده بودند، پیروزمندانه از پرداخت خراج به‌مالی سر باز زد؛ همچنین در سال ۱۴۰۰، سواره نظام سنگای که به‌گونهٔ روز افزونـی‌حالت جنگی بخود می‌گرفت، حتی به‌شهر نیانی، پایتخت مالی، هجوم آورد.

در ۱۴۶۴، باپیدایی سنی‌علی، سنگای به‌فتح نظام‌پذیرهمسایگانش‌دست یازید. در اینجا دگرباره می‌توان دیدکه چگونه نیروی ادیان و وابستگیهای محلی با افکار سیاسی‌و بازرگانی‌و داد وستدهای‌گروههای مسلمانی‌که بر شهرک‌ـبازارها سلطه داشتند، درهم بافته شدند. به‌هرحال خانواده‌های مهم آنان اسلام

پذیرفتند، درحالی که دهقانان آبادیهای اطراف شهر که به‌بازرگانی توجه نداشته یا اندک‌توجهی داشتند، اما سنتهاشان بسیار مورد توجه‌شان بود، به‌اعتقادهای قدیمی خود وفادار ماندند. گذشته از این، میان شهر و روستا، چندین‌بار نوسان قدرت پدید آمد. امپراتوری سنگای، مانند مالی و کانم پیش از آن، با فرمانروایی حکمرانی نیرومندکه نیرویش بیشتر متکی بر دهقانان روستا بود، پدیدارگشت. اما همچنانکه درمالی و کانم رخ نمود، از پس این حکمران، حکمرانان دیگری آمدند که تکیه‌گاه اصلی‌شان، مردان و سوداگران شهرهای بزرگ اسلامی بودند، و این اتکاء، روز به‌روز بیشتر می‌شد. این عاملی بود که در تبیین عدم ثبات این امپراتوریهای قرون وسطایی ما را یاری می‌دهد. پادشاهان این امپراتوریها به‌همان اندازه‌یی که می‌توانستند نظام اسلامی اعتقاد و حکومت را هم برای پیشبرد حکمرانی مرکزی و هم برای بازرگانی و اعتبار فراوان به‌کار گیرند، می‌توانستند در کار خویش موفق شوند و راه دراز پیشرفت را بپیمایند. اما این اتکاء بسیار بر شهرکها، به‌بیگانه شدن مردمان روستا انجامید. در نتیجه این امکان پیش‌آمد که، امپراتوریهایی که مرکزشان در شهرکها بود، به‌هنگام بحران به‌سرعت از هم‌گسیخته شوند.

سنی‌علی بسیار پیروزمند بود. او سپاهیان‌گوناگون مهاجمان حریص را تاراند، از زمرهٔ این مهاجمان، موسی‌ازجنوب وطوارق از شمال بودند؛ سنی‌علی حکومتش را بر بسیاری از مردمان نیجر میانی تثبیت‌کرد، تمبوکتو را سخت به‌زیر سلطهٔ خویش‌کشید، و همراه با آن، بر بخشی حیاتی از شبکهٔ بازرگانی ناحیهٔ مرکزی سودان باختری نیز مسلط گشت. در همان هنگام، روشهای تازهٔ اداری را بنیان نهاد؛ یعنی ایالتهایی را معین‌کرد و بر آنها حکمرانانی‌گمارد؛ سلسله‌مراتب فرماندهی‌اش را با بسیاری انتصابهای اداری درازمدت به‌نظم درآورد؛ شکلهای ابتدایی‌یی از ارتش حرفه‌یی و حتی نیروی دریایی حرفه‌یی در نیجر پدید آورد؛ و بر محدودهٔ بزرگی از حوزهٔ‌کشاورزی آبی، حکم می‌راند. از نظر سازمانبندی، سنگای سنی‌علی اینک شکل پیشرفته‌تری از مالی بود، همچنانکه مالی نیز در این مورد، شکل پیشرفته‌تری از غنا بود.

در مدارک عربی از این مرد که تردیدی در بزرگیش نیست، بسیارکم به‌نیکی یاد شده است، و نگارندگان سدهٔ شانزدهم تمبوکتو، او را ستمگری تمام

عیار نام داده‌اند. دریافتن این موضوع چندان دشوار نیست. هر چند شواهد نشانگر آنند که او به‌خوبی نیاز به‌آرام کردن شهروندان مسلمان، و نیز وابستگیهای ویژهٔ آنان را دریافته بود، با این‌حال، سنی‌علی بیشتر مردی روستایی بود تا مردی شهری، و بیشتر پشتیبان دین سنتی سنگای بود تا دین اسلام. او بارها نقش ماهرانه‌یی برای تعادل‌بخشیدن میان‌افکار و منافع غالباً متضاد شهروندان و دهقانان را برعهده گرفت؛ اما شهروندان هنوز چندان نیرومند نبودند که قدرت برتر را در امپراتوری به‌دست‌گیرند. بی‌تردید برخی‌شان برای انجام چنین کاری کوشیدند. چنین می‌نماید که، هنگامی که طوارق شمال در زمان سنی‌علی، پیروزمندانه تمبوکتو را گرفتند و آن را حفظ کردند، خانواده‌های مهم آن شهر در دفاع از خود پایداری اندکی بخرج دادند. احتمالاً آنان طوارق را یاوری مسلمان و سودمند برای رونق بخشیدن و به‌استقلال رساندن تمبوکتو، علیه تسلط سنگای یافتند. به‌هر تقدیر، سنی‌علی براین باور بود که، آنان برای دست یافتن به آزادی عمل بیشتر، بـه عمد به‌بیعت خود با او خیانت ورزیده‌اند. او در یکی از لشکرکشیهای خونینش که در طی آن تمبوکتو را بازپس‌گرفت، با بیرحمی به «کادی»[۱۲۰] های تمبوکتو حمله برد، و تا مدتها پس از آن، در آن شهر از او با ترس و وحشت یاد می‌شد.

اما به‌عکس، به‌سبب دلایلی از این دست، گزارشهای تمبوکتو سرشار از ستایش جانشین برجستهٔ سنی‌علی، «اسکیا محمدتوره»[۱۲۱] اند که، سلسله‌یی تازه از فرمانروایان را بنیان نهاد ــ فرمانروایان این سلسله عنوان‌شان را از یکی از درجات نظامی سنگای گرفته بودند ــ و تا اندازهٔ زیادی، اتکاء بر دهقانان را بدل به‌اتکاء بر شهرکها کرد. همچنان‌که پیشتر دیده‌ایم، این همان نوع جدا شدن از سنت است که برای منساموسی در مالی رخ داد، و می‌باید همان پیامدهای کلی را نیز در پی داشته باشد. یعنی تا هنگامی که شهرکهای سنگای نیرومند و پر رونق برجای بودند، امپراتوری نیز برجای مانده و رشد می‌کرد. هنگامی که شهرکها سقوط کردند، سنگای نیز حتی پرشتاب‌تر از مالی، به‌نابودی کشانده شد.

اسکیا محمد که به‌فرمانروایی بر ناحیهٔ پهناور نیجر میانی قانع نبود، هم به‌خاور و هم به‌باختر حمله برد. در ۱۴۹۶ با این اقتدار و اختیار که به‌عنوان خلیفهٔ اسلام در سودان باختری عمل کند، از زیارت مکه بازگشته بود، و

به‌ایفای این نقش نیز دست یازید. سپاهی را تا دوردستان باختر چون تکرور روانه داشت و خراج و فرمانش را بر فرمانروایان غیر مسلمانش تحمیل کرد (دست کم از دیدگاه نظری، زیرا آنان از سنگای دور بودند)؛ یکبار دیگر با مهاجمان نیل وسطی، موسی و دوگون[۱۲۲] و همانندان‌شان جنگید و آنان را تاراند؛ پس آنگاه دستور عزیمت فرماندهانش را به‌سوی خاور صادر کرد. این فرماندهان به‌دولتهای «هاسا»ی باختری، گوبیر و کتسینا تاختند و تنها در برابر دروازه‌های کانو زمانی چند از پیشروی بازماندند. آنگاه پس از تصرف کانو و وضع خراج منظم و تعیین والی‌یی برای تحصیل این خراج، به‌سوی شمال روی آوردند و از دشتها گذر کردند، تا به‌واحهٔ بزرگ عئیر[۱۲۳] رسیدند. به‌دژ طوارق حمله بردند، موقتاً اهالی آن را بیرون راندند، و در عئیر، اجتماعی از باشندگان سنگای را پدید آوردند که، شاید هنوز نیز اعقاب‌شان در آنجا یافت شوند. اسکیا محمد باانجام این کارها به‌پیروزی‌یی دست یافت که با پیروزی «منساموسی»ی مالی درخور قیاس است. دگرباره بخش بزرگتر ناحیه‌های مرکزی کشور علفزاری، درون مجموعهٔ واحد و پیشتازنده‌یی از نظم و قانون قرارگرفت.

در ۱۵۲۸، اسکیا محمد پس ازگذراندن بیش از هشتادسال عمر، وهنگامی که بینایی چشمهایش را از دست داده‌بود، برکنارشد. چند سال بعد درگذشت، و درآرامگاهی درگائو که هنوز نیز برجای‌است، دفن شد. پس‌از آن پسرش جانشین او گردید که به‌سیاست سنی‌علی بازگشت و بنیان کار خود را بیشتر بر دهقانان روستا قرار داد. اما، اینک شهرکها نیرومندتر ازپیش بودند. این فرمانروا بزودی از قدرت کنارگذارده شد. از این پس تا پایان سده، این شهرک‌نشینان بودند که بر امپراتوری نفوذی غالب داشتند، هر چند که، بیشتر اسکیه‌ها در آرام نگاهداشتن مردم کشورشان، با روا دانستن رعایت رسوم و تشریفات سنتی احتیاط کار بودند. به هنگام فرمانروایی اسکیا داود[۱۲۴] (۸۲ـ۱۵۴۹) گسترش بیشتری رخ نمود، و درگذر تقریباً نیم‌سده امپراتوری، سنگای از دگرگونیها یا شورشهای داخلی آسیب اندکی دید. آنگاه در ۱۵۹۱، تاخت و تازی از سوی مراکش، مصیبت جنگ، طغیان پردامنهٔ رعیتها، و اضمحلالی جبران ناپذیر فرارسیدند. همراه با این دورهٔ درازمدت و دریادماندنی، امپراتوری قرون‌وسطایی در ناحیه‌های مرکزی و باختری سرزمینهای علفزاری افریقای باختری سرانجام

پایان گرفت.

جنوب‌سودان

این چند نمونه شاید نشانگر آن باشند که، چگونه فشارهای ظریف اما مصر تغییر شکل در دوران آهن، بسیاری ازمردمان سرزمینهای علفزاری سودان را، ازنظامهای سادهٔ سازمانبندی سیاسی به‌نظامهای پیچیده‌تر کشاند، و نیز نشانگر این باشند که چگونه جریان کمال‌یابنده، در گذر دورهٔ درازی که کم و بیش باقرون وسطی و رنسانس اروپا همعصر بود، ادامه یافت. این دوره‌یی است که حدوداً میان ۱۰۰۰ و ۱۳۰۰ میلادی شکل گرفت و میان ۱۳۰۰ و ۱۶۰۰ میلادی، زمانی که من آن را شکوفایی دوران آهن در افریقا خواهم نامید، به‌اوج قدرتش رسید.

در جریان این دوره به‌چیزهایی متعدد و جالب توجه ومشابه با آنچه که در اروپا وجود داشته است، برمی‌خوریم. هرچند مردمان سودان هرگز نظامهایی را که برپایهٔ مالکیت خصوصی قطعی زمین بوده، یعنی مانند آنچه که در اروپای دوران زمینداری وجود داشت، تکامل نبخشیدند، بااین حال، بی‌تردید، نظامهایی را پی‌افکندند که برپایهٔ مالیات و خراج، و روابط ارباب و واسال، و شکلهایی از بردگی که شبیه نظام‌سرف[۱۲۵] داری اروپایی بود،قرار داشت. واین نظامهابی‌شباهت به‌ساختهای اجتماعی اروپای‌آن زمان نبودند. اینجا وآنجا، این نظامهای افریقایی مستقیماً با نظام زمینداری اروپایی به‌قیاس درآمده است. اما در حالی‌که این قیاس به‌عنوان انگیزه‌یی برای تفکر و بحث می‌تواند سودمند باشد، با این حال اگر بدون احتیاط جدی به کار آید،گمراه کننده خواهد بود. این جامعه‌های‌افریقایی هرگز حکومت مطلقهٔ نظام زمینداری را که برپایهٔ جدا کردن زمین ازکسانی که برروی آن کار می‌کردند، قرار داشت، توسعه ندادند. و در افریقا، هیچ طبقه‌بندی قاطعی در اجتماع رخ ننمود.

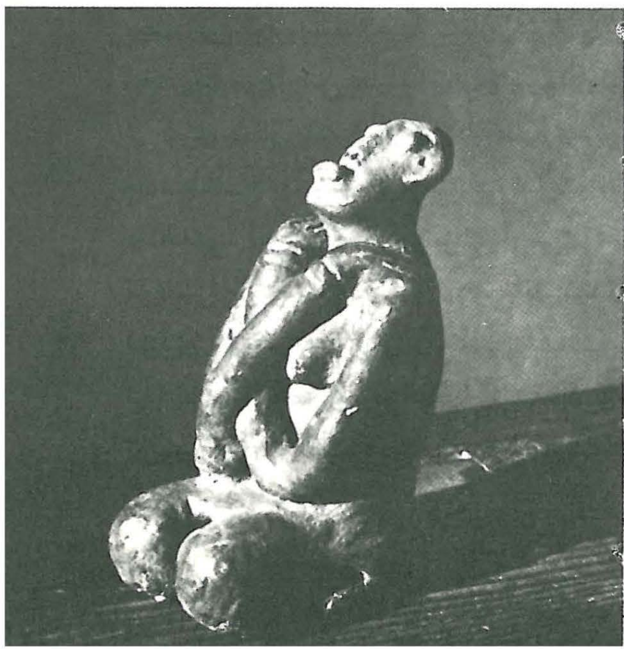
این دولتهای افریقایی که برپایهٔ مالکیت اشتراکی زمین با شهر-بازارهایی که نقش غالب را در اقتصاد برعهده نداشتند، به‌پیدایی آمده بودند؛ به‌هر تقدیر از نظر مفاهیم مربوط به‌نماینده و شورا، بسیار بیشتر از دولتهای معاصر خود در اروپا، آزادیخواه ماندند. با اینهمه، تشابه میان موقعیت شهرکهای



نیجریه، دوشییء مفرغی که در ایگبواوکوا، نیجریهٔ خاوری، در ۱۹۳۹ یافت شدند. شاید جام‌شراب، یافنجان و یا اشیایی زینتی برای یک‌شاه-کشیش بوده و با جریان موم گمشده قالب ریزی شده باشند. با آزمایش کربن ۱۴ که برای تعیین‌تاریخ آنها انجام گرفته، چنین‌می‌نماید که درسدهٔ نهم ساخته شده باشند.



ایگبواو کوا،جام سفرغی که باجریان
موم گمشده‌قالب ریزی‌شده.



سفالینه‌از سارو(Sarro) درناحیهٔ سگو.

افریقای باختری و اروپای باختری همچنان درخور توجه برجای می‌ماند. زیرا با نگاهی گذرا برقیاسی دیگر، گرچه می‌توان گفت که سودان باختری هیچ نوع از شکلهای پارلمانی را که به‌گونه‌یی درخور تشخیص به‌شکلهای پارلمانی اروپای باختری نزدیک باشد، به‌وجود نیاورده است؛ اما این نیز راست است که مسألهٔ نمایندگی سیاسی همواره وجود داشت و غالباً هم به‌گونه شدید و مبرمی، و یقیناً از جمله دشوارترین معضلاتی بود که رویاروی فرمانروایان دولتهایی چون مالی و سنگای قرار می‌گرفت. دست کم از زمان سوندیاتا کیتا در سدهٔ سیزدهم، میان سربازان و سوداگران شهرکها و سرکردگان و نمایندگان روستا رقابت شدید و فزاینده‌یی برای به‌دست آوردن قدرت در شوراهای دولت، رواج یافت. ارزش پیروزی شهرک‌نشینان انگلستان دوران زمینداری که در همان زمان با تشکیل پارلمان سیمون دومونفور[۱۲۶] در ۱۲۶۵، نخستین حق نمایندگی را به‌دست آوردند، در شهرهای سودان باختری بخوبی دریافته شد. با درکی ژرف‌تر از این دورهٔ دراز، برابریها و همانندیهای بیشتری از این نوع به‌دست خواهد آمد.

همان روندهای تحول در هنگام شکوفایی دوران‌آهن، درسرزمینهای‌جنگلی شمال سودان نیز چون درکشورهای مرتفع افریقای جنوبی مرکزی، درکار بود. اینک امکان آن هست که، دربارهٔ توسعهٔ تدریجی در هنگام شکوفایی دوران آهن حدود ۱۰۰۰ و ۱۶۰۰ میلادی سخن بگوییم. تغییر شکل در شرایطی بسیارگوناگون انجام‌گرفت، و بنابراین پیامدهای آن نیزگوناگون بودند، با اینهمه میان این تجربه، و تجربهٔ شمال در این مورد، همانندیهایی وجود داشت. این به‌صورت موضوعی بسیار پیچیده برجای می‌ماند؛ اما یک روش ممکن برای پی‌گیری شکل‌یافتن دولتها در بسیاری ازکشورهای افریقایی آن است که، آن نهادهایی را که گویا منشأیی داشته‌اند، جدا سازیم. از زمرهٔ این نهادها، پادشاهی ایزدی، یا حکمرانی رهبری عالیرتبه است که، چنین می‌پنداشتند نیرویش را از خدا گرفته و نیز می‌اندیشیدند که، شخص او تجسمی از تأییدات ایزدی برای مردمش است. چنین پادشاهیهای ایزدی‌یی برای پیدایش بسیاری از دولتهای افریقا درجنوب صحرا که، اغلب ویژگیها و رسمهاشان تا اندازهٔ درخور توجهی به‌یکدیگر نزدیک بود، جنبهٔ مشترکی یافتند.

از این رو، این وسوسه پیش‌می‌آید که تصور کنیم، چنین نهادهای حکومت مرکزی، یا حکومت دولتی، ازسرچشمه‌یی شمالی، به‌سوی جنوب راه گستردند. این گسترش، نخست درجنگلهای بارانی گرمسیری و پس از آن در سرزمینهای جلگه‌یی افریقای جنوب مرکزی، توسط مردمانی انجام گرفت که، افکار و عادات دوران آهن را تا این کشورهای دور دست بردند. براستی چنین می‌نماید که، چنین جریانی ازگستردگی رخ داده باشد. انتقال عمومی فن‌شناسی به‌سوی جنوب، که به‌یاری گونه‌هایی از سفالگری و دیگر شواهد باستان‌شناسانه به‌آن پی‌بردند، همراه با پراکندگی و افزایش مردمان بانتو زبان از طریق افریقای مرکزی به افریقای جنوبی درگذر نخستین هزارهٔ میلادی، به‌این دیدگاه قوت بیشتری‌می‌بخشد. روایتهای محلی مبنی برحرکت به‌سوی جنوب نیزدلیلی دیگر براین مدعایند. برای نمونه، در مورد افریقای باختری، منطقی است فرض کنیم که منشأ بسیاری از دولتهای کاملا تاریخی بعدی، دست کم به‌سده‌های یازدهم و دوازدهم، اگر نه پیش ازآن، بازمی‌گردد. و نیز شماری از روایتهای محلی را می‌توان چنین تفسیر و تعبیر کرد که این منشأها ازشمال، از سوی سودان باختری بوده‌اند. از این قرار، روایتهای آکان[۱۲۷] حاکی از آنند که، اجداد سرکردگان وگروههای تشکیل دهندهٔ دولت از«جایی درشمال» آمده‌اند. اینها روایتهایی هستند که به ملت‌گرایان «غنا»ی کنونی امکان داده‌اند تا دولت‌شان را به امپراتوری‌سودانی باستانی غنا در دوردست شمال ـ باختر پیوند دهند. روایتهای «یوروبا»ی کهن نیز بازگویندهٔ آنند که نیاکان اودودووا[۱۲۸]، قهرمان بنیانگذار افسانه‌یی‌شان که، شکل بخشندهٔ دولت بودند، ازدوردستان خاور (وحتی بنا به‌بعضی از روایتهای، ازعربستان) آمده بودند؛ امکان دارد که اینها دلیلی بر منشأیی سودانی نیز باشند. وهنگامی که دریاد آوریم کـه، فرمانروایان آکان و فرمانروایان یوروبا در برخی از ویژگیهای پادشاهی ایزدی سودانی انباز بودند، درمی‌یابیم که مسألهٔ گستردگی و رواج به‌گونه‌یی درخور توجه کامل به‌دیده می‌آید، و چنین نظریه‌یی با نمونه‌های دیگری از همین نوع، بارها تأیید شده است.

با این‌حال دور رفتن در این مورد، نابخردانه خواهد بود. به‌یقین وجود اولیهٔ نهادهای پادشاهی ایزدی به‌مصر فراعنه مربوط می‌شود. امکان دارد این نهادها از مصر به‌سوی سودان رفته باشند و از آنجا، دیگرباره، باگسترش شیوه‌های

فرمانروایی دوران آهن، به‌سوی افریقای قاره‌یی، تا دوردست جنوب و باختر پیش رفته باشند. اما دربارهٔ این روند چیزی دانسته نشده، یا اندک دانسته شده است. با این حال، اگر تصور شود که یک‌چنین ویژگیهای برجستهٔ دوران‌آهن به‌سادگی از مصر رواج یافته‌اند، آنگاه درمعرض پذیرش نظریه‌یی افراطی‌قرار خواهیم‌گرفت که عکس آن تا همین سالهای اخیر طرفداران بسیاری داشت و بنابه آن پیوندهای میان مصرباستان وافریقای قاره‌یی به‌هیچ روی دارای اهمیت نبوده‌است.

دلیل دومی نیز برای احتیاط وجود دارد. روایتهای کوچ به‌سوی جنوب، بدون توجه به‌آنکه تا چه اندازه مشترکند (که البته بسیار هم مشترکند)، بندرت می‌توانند، یا هیچگاه نمی‌توانند دلالت برجابه‌جا شدن شمارهای بزرگی ازمردم، یا جایگزینی صرف یک جمعیت یا فرهنگ به‌جای دیگری کنند. هر جا این روایتها در بردارندهٔ درونمایهٔ راستینی باشند، باید به‌عنوان اشاره‌گری بر حرکت‌گروههایی کوچک اما قدرتمند که در جستجوی وطنی تازه‌اند، در نظر گرفته‌شوند. آنان پس از یافتن این وطن تازه،آن‌را فتح می‌کردند و یا اینکه‌بامردمان بومی‌اش همخانه می‌شدند، با برخورداری از فنها و سازماندهی بهترشان، قدرت حکومتی را به‌دست می‌گرفتند، و به‌این ترتیب سنن خود را به‌بهای نابودی سنن مردمانی که با آنان همخانه‌گشته بودند، حفظ می‌کردند. اما این به‌آن معنی نیست که فرهنگی به‌طور خودکار جایش را به‌فرهنگی دیگر می‌داد. زیرا گروههای کوچنده زنی به‌همراه نداشتند، یا اینکه شمار اندکی زن به‌همراه داشتند؛ هنگامی که به‌وطن تازه‌شان‌گام می‌نهادند، از میان همیهنان تازه اما بومی‌شان همسری برمی‌گزیدند، به‌گونه‌یی که درگذر یک یا دو نسل درهم آمیختگی درونی ژرفی میان دو فرهنگ کوچنده و بومی، پدیدار می‌گشت. به‌بیان دیگر، مردم **الف** به‌سوی جنوب روان می‌گشتند و در میان مردم **ب**، خواه بافتح و خواه با سازش سکنی می‌گزیدند. اما از این اتحاد، چون مردم **الف** و مردم **ب** در میان خود ازدواج کرده و رشد می‌یافتند، بزودی مردم تازه‌یی، یعنی مردم ج پدیدار می‌گشتند. از این قرار، روند مکرری از تنوع رخ می‌نمود؛ و این خود، تنوع شکلها و نظامهای فرهنگی‌یی را که همپای یکدیگر پابه‌هستی گذاردند تبیین می‌کند.

بیشتر به‌آن سبب که این روند در زمان بسیار دوری آغاز به‌پیدایی کرد،

دانش ما از آن اندک است. اینکه از چه مدت زمان پیش، این روند واقعاً جریان داشت، با مطالعهٔ امروزین زبانهای افریقایی به‌گونه‌یی آزمایشی نمایانده شده است. چنین می‌نماید که گسترهٔ زمانی این زبانها، طولانی بوده است. زبان انگلیسی و زبان آلمانی بالا[129]، حدود هفده یا هژده سده پیش از زبان مادری‌شان جدا گشته‌اند؛ اما گویا، زبانهایی که مردم «یوروبا»ی اویو[130] و همسایگان نزدیک‌شان، مردم «ادو»ی بنین به‌آنها تکلم می‌کردند، در سالهای بسیار دور یعنی دو برابر زمان یاد شده از زبان مادری‌شان جداگشته باشند. حتی اگر چنین باشد، چند نکته به‌اندازهٔ کافی روشن به‌دیده می‌رسد. هنگامی که مردم ج در مثال بالا، میراث‌بر برخی از فنهای تازهٔ حکومت و مهارت در کارهای دستی‌یی که مردم **الف** به‌همراه آورده‌اند، باشند؛ میراث‌بر چیزهای بسیار بیشتری از مردم **ب**، یعنی تبار بومی خواهند بود. برای نمونه، در این سنجش اگر مردم **الف** از مردم **ب** همسرانی برمی‌گزیدند، زبان مردم **الف** از میان می‌رفت، زیرا این مادران بودند نه پدران که تصمیم می‌گرفتند که کودکانشان به‌کدام زبان تکلم کنند و بنابراین با از میان رفتن زبان مردم **الف**، بیشتر فرهنگ‌شان نیز از میان می‌رفت.

از این رو می‌توانیم باور کنیم که اکثریت عظیمی از ساکنان سدهٔ چهارده ایفه[131]، بنین، ویا دیگر دولتهای آغازین کشور جنگلی، میراث‌برنیاکان‌شان بودند که در آن کشورها از روزگاران دور دوران سنگ زیسته بودند. اگر آنان با ورود کوچندگان شمالی، فرهنگ‌شان را اندک تغییری دادند؛ کوچندگان نیز فرهنگ خویش را بیشتر ازآنان دگرگون ساختند. بنابراین انگاره‌های فرهنگی تازه نه بیگانه بودند و نه کاملاً محلی. به‌عکس، آنها، محصول آفرینندهٔ پیوند میان شرایط محلی و راه‌حلهای سیاسی و اجتماعی تازه‌یی بودند که ریشه‌هاشان شاید در جای دیگر بود، اما، شکلهاشان ویژهٔ دولتشهرهای بونو[132]، ایفه، بنین و همانندان‌شان گشته بود. از این پس، سرایت چنین نهادهایی چون پادشاهی ایزدی به‌سوی جنوب، اگر که واقعاً رخ نموده باشد، باید به‌عنوان چیزی بجز انتقال سادهٔ اندیشه‌ها و روشها انگاشته شود.

اگر کسی در شکل پیچیدهٔ اینکه چرا دولتها در این یا آن بخش از افریقا پدیدار گشتند، کنکاش بیشتری کند؛ همواره به‌جدا ساختن و تبیین آن دگرگونیهای

ناگهانی‌شدیدی نیازمند خواهد بود که، برای تغییر از شکلهای کهن‌تر و سست‌تر زندگی اجتماعی به‌شکلهای تازه‌یی که ساخت کامل‌تری داشتند، به کار رفته‌اند. از این گذشته، این پیدایی پادشاهان ایزدی نبود که به‌شکل‌گیری دولتها انجامید، بلکه شکل‌گیری دولتها بود که به‌پیدایی پادشاهان ایزدی انجامید. به‌بیان دیگر، نیازبه‌شکلهای فرمانروایی مرکزی‌سازمان یافته، صرفاً یااساساً از عادتهای گروههای غالبی که از طریق افریقا به‌سوی جنوب به‌حرکت درآمدند، برنخاست. در پابرجاساختن دگرگونیهای شکلهای سازماندهی، چیزی که اهمیت بسیار بیشتری داشت، دگرگونیهای محلی نیازهای اجتماعی و اقتصادی بود. به‌کوتاه سخن، در پس پادشاهان ایزدی، فشارهای تغییر شکل دوران آهن قرار داشتند.

اما این فشارها چه بودند؟ هنگامی که سعی برآن داریم تا به‌این پرسش پاسخ گوییم، کراراً به‌عاملی که‌گویا بسیار اساسی است، برمی‌خوریم: رشدبازرگانی و تولید برای بازرگانی. در اینجا، باید هشیار بود. پایین آوردن این روندهای پیچیدهٔ تغییر شکل تا سرحد رشد بازرگانی و تولید بازرگانی به‌همان‌اندازه ساده انگاشتن قضیه است که، تصور شود این تغییرشکل صرفاً بر اثر نفوذ و رواج از جانب مصر و سودان به‌سوی جنوب بوده است. اما تردیدی نیست که هرجا بتوان عامل بازرگانی و تولید برای بازرگانی را دنبال‌گرفت، اغلب روشنگر و آگاهی دهنده خواهد بود.

برای نمونه، اگر این تبیین را در مورد بونو به کارگیریم، بی‌درنگ نتایج سودمندی به‌دست‌خواهیم آورد. یکی از روایتهای بونو بازگویندهٔ آن است که در حدود ۱٤۰۰ در گذر زمامداری سلاطین بنیانگذار، یعنی آسامن[۱۳۳] و امیاآ[۱۳٤]، طلا درکشور کشف شد، و این کشف در پی خود ثروت و ترقی به‌همراه آورد. چونان اغلب اوقات، روایتها آشکارا، واقعیتها را واژگون می‌نمایانند. آنان کشف طلا و دادوستد آن را حاصل سلطنتهای آسامن و امیاآ، فرمانروایان بنیانگذار می‌دانند، حال آنکه حقیقت باید به‌خلاف این بوده باشد. طلا باید از روزگاران پیش، در سرزمینهای جنگلی آکان، شناخته شده باشد، همچنین باید به‌شکل پراکنده‌یی از معدنهایش بهره گرفته باشند.

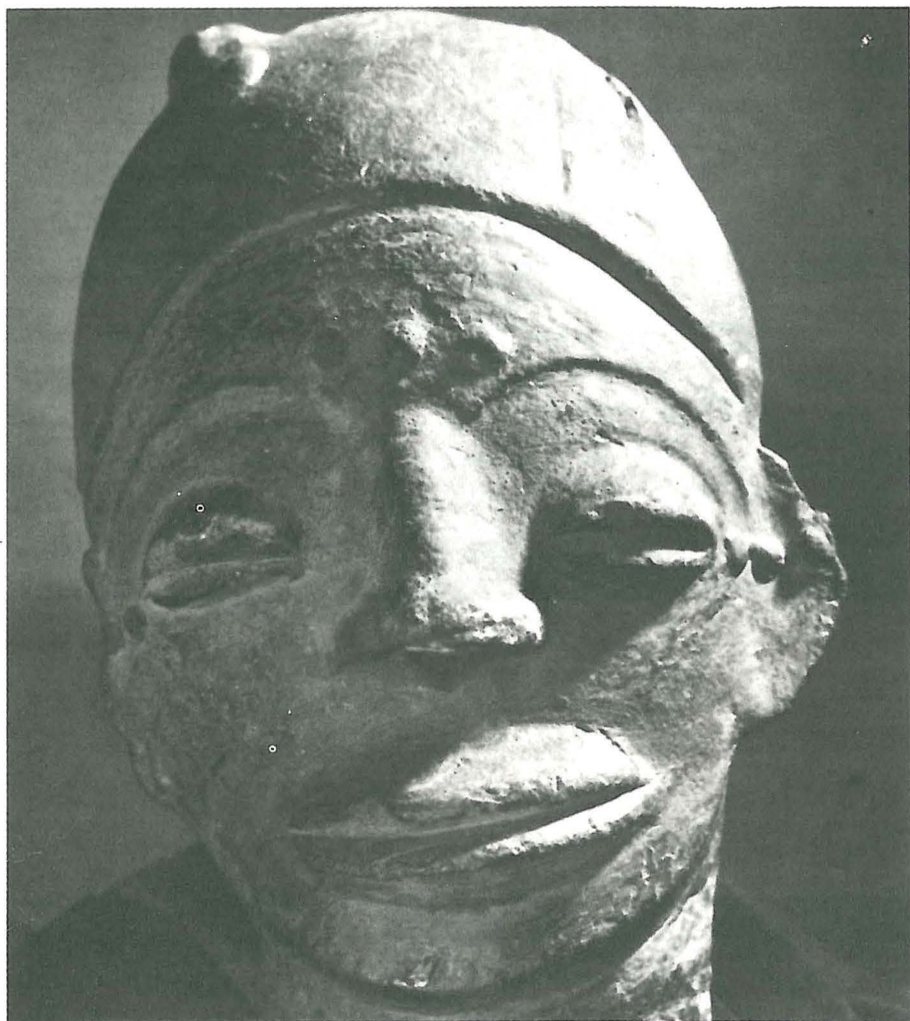
این سرزمینها چندصدسال دوران آهن خود را می‌گذراندند. اما به‌پیدایی آمدن بونو، پدیدارگشتن مالی را به‌همراه داشت، و اعتلای مالی سبب گسترش



غنا، سرسفالین ویژهٔ آیین تدفین از کواهو (Kwahu) که بر بالای گور قرار گرفته، چهرهٔ سفالین نمایانگر سیمای مرده یا یکی از سوگواران است (بلندا: ۸ ۱/۴ اینچ).

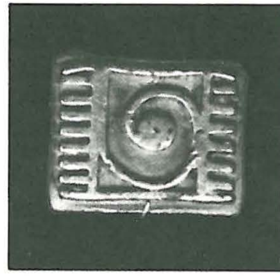
نیجریه، یکی از صورتهای سنگی کنده کاری شده، مربوط به عصری ناشناخته، از ناحیه رود «کراس» در دلتای نیجر.

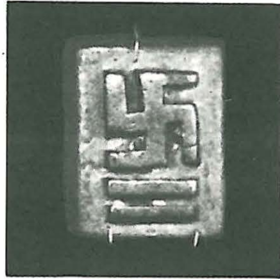


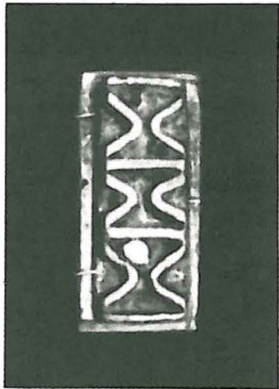


سرسفالین ویـژهٔ آیین تـدفین از بورادا (Borada)، بـوئم، در نـاحیهٔ «ولتا»ی غنا (بلندا: $8\frac{1}{2}$ اینچ).









آسانته: وزنه‌های برنجی برای توزین طلا ودو کودو(*Kuduo*)، یا جعبه‌های جواهر برنجی که با جریان «موم گمشده» قالب ریزی شده و برای نگاهداری اشیاء گرانبها، بویژه خاکه طلا، یا برای مقاصد مذهبی به کار می‌رود. درجعبه پایینئی بسیار جالب توجه است، زیرادر میان آن پیکرهٔ زنی است که، شبیه آنانی است که در دیگهای دفن شده یافت می‌شود و به‌نام ابوسوآ کوروِوا (Abusua Kuruwa) معروف‌اند ،و نیز برجسته کاریهایی از اشیایی چون میل پا، دم آهنگری، تبر، و دم فیل که اغلب بر روی وزنه‌های توزین طلا نیزدیده می‌شدند.

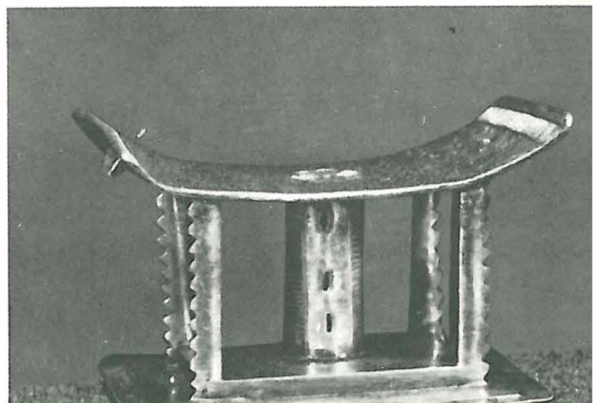








وزنه‌های برنجی آسانته برای توزین طلا. (بالا، چپ) وزنه به‌شکل یك جلاد است (بلندا: ۳ ۱/۴ اینچ)، وزنه دیگر (بالا، راست) به‌شکل دو مرد است که از یك کاسه غذا می‌خورند (بلندا: ۲ ۱/۴ اینچ) و دیگری (پایین) به‌شکل کرسی یك سرکرده است (بلندا: ۱ ۱/۴ اینچ)؛ وزنه‌های دیگر — آنها که درمیان قراردارند — طرحهای هندسی دارند (متوسط اندازه‌ها: ۱ ۱/۲×۱ اینچ)



شتابانی از دادوستد به‌سوی جنوب، ازطریق کارگزاران مندینکا که نام حرفه‌یی دیولا برخود داشتند گشته بود. با تقاضاهای فزایندهٔ طلا، مردمان کشور تولیدکنندهٔ طلا، باید با بسیاری مسائل تازه و دشوار رویارو آمده باشند. از زمرهٔ این مسائل اینها بودند: چه‌کسی می‌باید طلا را از معدن استخراج می‌کرد، چه‌کسی می‌باید با آن دادوستد می‌کرد، و چگونه می‌باید که ازگزند همسایگان رقیب‌شان به دور می‌ماندند؟ نیاز برای سازمانبندی سیاسی استوارتری پیش آمد، و دولت بونو پی افکنده شد.

چنین می‌نماید که چیزی چونان همین تبیین برای بسیاری از دولتهای آغازین دیگر مناسب است. اگر دولتهای یوروبا از بارآوری متقابل فرهنگی میان جمعیتهای اوایل دوران آهن در سرزمین یوروبا وگروههای کوچنده از سودان باختری، احتمالا ازناحیهٔ چاد، پدیدارگشته باشند، پس این نیز درست می‌نماید که چنین موضوعی باگسترش بازرگانی شمالی-جنوبی از طریق قدرت در حال ترقی دولتهای کانم-بورنو و هاسا در شمال همزمان باشد. به‌عنوان نمونه‌یی دیگر باید یادآور شدکه روایت بازگویندهٔ آن است که، بنین همسایه،



روشهای آهنکاری افریقا، چنانکه درگزارشی از مبلغین مذهبی آمده.

نهادهای سیاسی‌اش را از ایفه و دولتهای دیگر یوروبا گرفته است. با این حال، این نهادها شکلهای خود را که بومی مردم ادو[۱۳۵] زبان بنین بودند، یافتند. و در نتیجه ساخت سیاسی بنین، نه تنها با این پیوند درونی افکار، بلکه با نیازهای رشدیابندهٔ بازرگانی باشمال که تا اندازهٔ زیادی برپایهٔ مبادلهٔ پارچه‌های پنبه‌یی بنین و محصولات گرمسیری بامس صحرا قرار داشت، نیز متناسب بود. بازرگانی و تولید برای بازرگانی، و همهٔ مسائل اقتصادی و اجتماعی تازه و نیازهایی که درپی آنها پدید می‌آمدند، دیگرباره چونان علتی بنیادی برای دگرگونیهای عظیم سازمانبندی سیاسی، برای پیدایی دولت «بنین» نمایان می‌شوند.

این جنبش، ترکیب و تلفیق دوسویه، و تغییر شکل ساختهای اوایل دوران آهن به‌ساختهای شکوفایی دوران آهن را می‌توان تا دوردستان قاره، چون کیپ‌ـ پرووینس[۱۳۶] (ایالت کاپ) افریقای جنوبی پی‌گرفت. دست کم تا ۱۴۰۰، می‌توان در حوزه‌های بانتو زبان افریقای مرکزی و جنوبی، که اینک دربردارندهٔ بخش بزرگتری ازاین ناحیهٔ پهناورند، گواهی مبنی بر سازگاری محلی پردامنه با فنهای تازهٔ کشاورزی، استخراج معدن، بازرگانی و شکل‌گیری دولت را یافت. مردمان فلات مرکزی (زامبیا و رودزیای کنونی) که حدود ۲۰۰۰ سال پیش، به دوران آهن خویش گام نهادند، بی‌تردید تا سدهٔ نهم به‌مرحله‌یی از بازسازماندهی اجتماعی‌ـسیاسی خود رسیده بودند که، توانستند مقدار بسیار زیادی مواد کانی تولید کرده و این مواد را با همسایگانشان مبادله کنند. حفریات ۳ــ۹۶۰ در «اینگومبه‌ایلده» که در فاصلهٔ کمی از شمال زامبزی قرار دارد، درستی این مسأله را محرز می‌گرداند. در آنجا، آنچنانکه همهٔ شواهد نشانگرند، سرکردگان سدهٔ نهم با مقدار زیادی وسایل طلا ساخت دفن شده‌اند. پاره‌یی از این وسایل باید از جنوب زامبزی، جایی که بیشتر طلا کاریها در آنجا مدفون است، وارد شده باشند. اندکی بعد، در دور دست ساحل خاوری، بنادری چون سوفالا و کیلوا، با خرید عاج و طلای افریقای مرکزی در ازای کالاهای هندی، عربی، و حتی چینی نیرومند گشتند. تولیدکنندگان طلا نیز به‌نوبهٔ خود به‌عنوان واکنش در برابر پیامدهای این دادوستد، به‌تغییر نهادهای اجتماعی‌ـسیاسی خویش دست زدند.

کاوش باستان‌شناسانهٔ بناهای سنگی بزرگ در زیمبابوه[۱۳۷]، که در نزدیکی

شمال لیمپوپو در رودزیای امروزین‌قرار دارد، بازنمایانندهٔ دلیل دیگری بر وجود این روند است. این، نشانگر آنست که نخستین سکونتگاه به‌مردمی تعلق داشت که از آهن بهره می‌جسته‌اند، اما هنوز بنای سنگی که پیدایش آن به‌سدهٔ دوم یا سوم میلادی باز می‌گردد، نمی‌ساختند. در حدود ۱۱۰۰ همراه با بازرگانی و تولید برای بازرگانی که آغاز به‌تأثیر گذاری برطبقه‌بندی جامعه کرده بودند، دگرگونی فرهنگی روشنی فرارسید، و نخستین بناهای سنگی برپا شدند. اینک، چنانکه مدارک باستان‌شناسانه بازمی‌گویند، گروههای فرمانروا وگروهها یامردمان دیگری که فرمانبر بودند، وجود داشتند. از این رو چنین می‌نماید که معدنکاران از نظر اجتماعی و فرهنگی، از مردمی که بناهای سنگی برایشان ساخته می‌شد، متمایز بودند. دولتی برپایهٔ پادشاهی ایزدی آغاز به‌دم‌زدن کرده بود. بعدها، پس از ۱۴۰۰ این دولت آغازین با ساحل خاوری که در سمت‌الرأسش قرار داشت، به‌مجموعهٔ بسیار بزرگتری از گروهی از دولتها،یعنی امپراتوری مونوموتاپا بدل گشت. و درمورد این‌دولت همان پویایی‌روشنی‌در کار بود که در مورد مالی و سنگای در سودان باختری. چیزی که اربابان مونوموتاپا همچون معاصران غربی‌شان آرزویش را داشتند، این بود که نظام یگانه‌یی از فرمانروایی و مالیات را بر مردمان ناحیهٔ پهناوری از درآمد و داد و ستد تحمیل کنند.

در اینجا برای هشیاری بیشتر باید چیزی افزود. هر چند دگرگونیهای روابط اجتماعی که با توسعهٔ بازرگانی و تولید برای بازرگانی پیوند دارند، غالباً به‌تبیین رشد ساختهای سیاسی تازه در دورهٔ میان ۱۰۰۰ و ۱۶۰۰ میلادی یاری می‌دهند، با این حال، این دگرگونیها برای تبیین در همه‌جا به‌هیچ روی قانع کننده نیستند. چنانکه خواهیم دید، چند دولت مهم در «اوگاندا»ی سدهٔ پانزدهم پدیدارگشتند. اما حفر مکانهای آنها، دربردارندهٔ شواهد بسیاری از بازرگانی است و حال آنکه اینجا و آنجا، بویژه در مکانی بزرگ به‌نام بیگو[۱۳۸] که متعلق به‌دوران آهن است، تاکنون به‌هیچ وجه نشانه‌یی موجود نیست. با توجه به افریقای باختری چنین نمی‌نماید که مثلا عوامل بازرگانی نقش برجسته‌یی در شالودهٔ دولتهای موسی داشته باشند. در تبیین پدیده‌هایی سیاسی از این‌دست باید به‌گواه رواج فرهنگی به‌وسیلهٔ گروههای مهاجری که افکار دولت‌ساز و فنها را با خود به‌همراه آوردند و، به‌گمانهای کلی دربارهٔ تأثیرهای احتمالی معمول

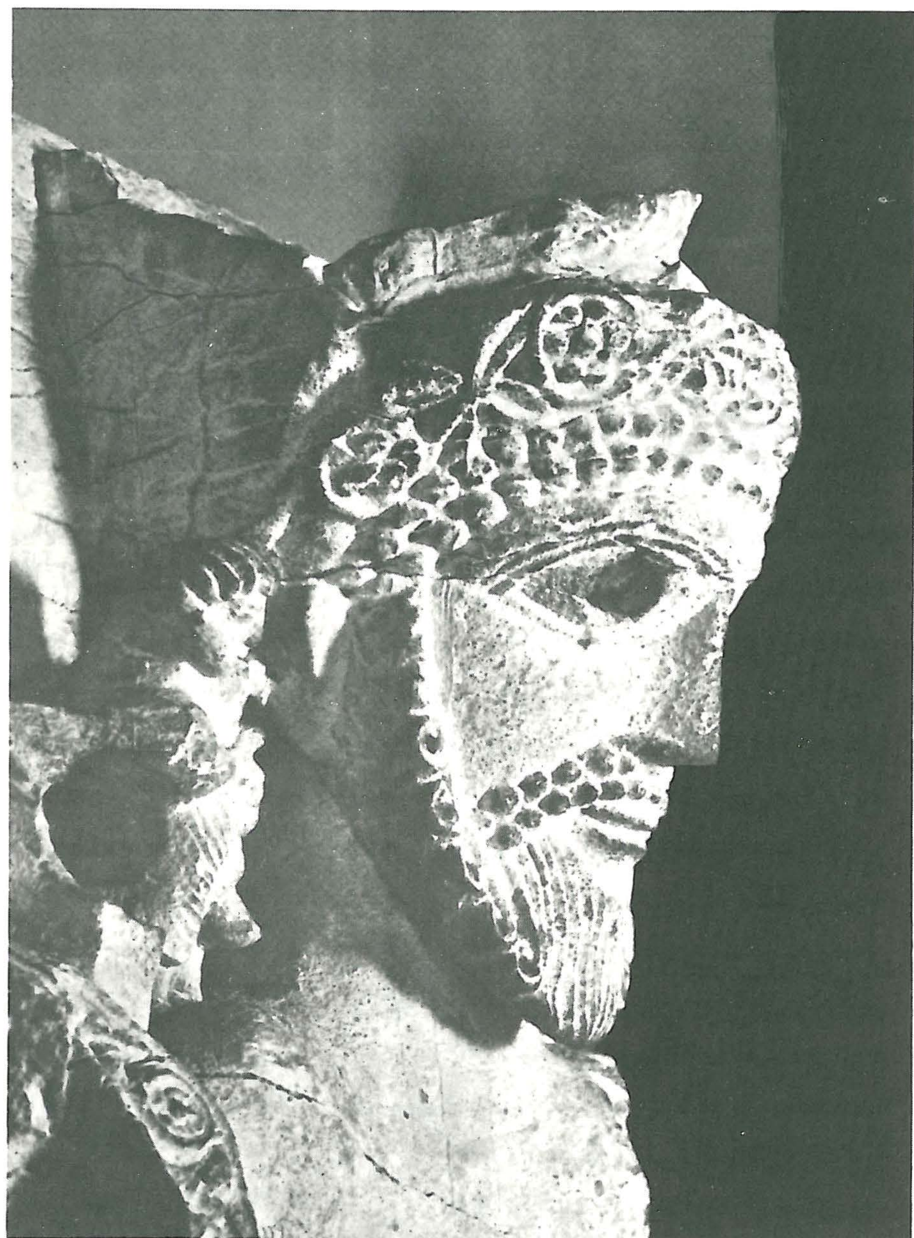
ساختن این افکار و فنها، بازگشت.

در هر حال، این مسأله حقیقت دارد که فشارهای دگرگونی دوران آهن، پویایی‌ویژهٔ خود را به‌دست آوردند و اینکه، این پویایی می‌توانست به کار آید و به کار نیز آمد؛ حتی درجایی که هیچ فلز گرانبهایی برای استخراج و بازرگانی نبود، و نیز درجایی که مردمانش‌ازمدار هر نوع نظام بزرگ مبادله‌یی به‌دور بودند. زیرا، گذشته‌از همه‌چیز، این فشارهای رشد دوران آهن بودند که، افریقای جنوب مرکزی را به‌اوایل دوران آهن خود انتقال دادند و این، در هنگامی بود که بازرگانی یا تولید برای بازرگانی هنوز فرانرسیده بود، و نیز در هنگامی که، دشواریها از این قرار بودند: تسطیح جنگل، کشت زمین، و دفاع از سکونتگاه به‌وسیلهٔ ابزارها و سلاحهای آهنینی که قدرتی برتر از قدرت چوب و سنگ داشتند.

کوتاه‌سخن آنکه، پس از آن، تغییر شکل دوران آهن بیشتر جامعه‌های افریقای جنوب صحرا —و جنوب سودان— تا حدود ۱۴۰۰ به‌مرحله‌یی سازگار با توسعهٔ درونی بزرگ نیروهای جداناپذیر از خویش رسیده بود: جداناپذیر از خویش یعنی جداناپذیر از فرهنگهای به‌کاربرندهٔ فلز که، بر پایهٔ کشاورزی گذران زیستی، و بر پایهٔ مالکیت اشتراکی زمین، و مقدار معینی تولید برای مبادله قرار داشتند. فرهنگهای شکوفایی دوران‌آهن در درون، یگانگی‌یی‌اساسی داشتند، زیرا حاصل همان عوامل اجتماعی‌یی بودند که در شرایط همانند و در حل دشواریهای همسان، عملکردی درخور مقایسه داشتند؛ اما این فرهنگها در شکل، بسیارگونه‌گون بودند. پیش از آنکه نگاهی حتی گذرا به‌تاریخ آنها بیفکنیم، باید به‌برخی از توسعه‌های برجسته و مغایر مکانی دیگر بپردازیم.

حماسهٔ مسیحی

تا ۱۴۰۰ در افریقای شمال‌خاوری مردمانی بودند که مدت زمانی دراز تاریخ فرهنگی‌یی بسیار متفاوت از تاریخ فرهنگ همسایگان جنوبی، یا حتی شمالی خود راتجربه کرده بودند. آنان چارچوب جهان‌نگری خویش را تا اندازهٔ کمی به‌ادیان سنتی افریقا و حتی به‌اسلام، و تااندازهٔ بسیار زیادی به‌مسیحیتی



مصر، تندیس سنگ آهکی قبطی (مصر قدیم) متعلق به‌خدا نیلوس (Nilos)، سدهٔ سوم.



بخشی ازیك برجسته کاری قبطی سدهٔ سوم،قدیسی را نشان می‌دهد که صلیب در دست دارد.



بخشی از استل ویژهٔ آیین تدفین قبطی که ازسنگ آهك ساخته شده، سده چهارم.

بخشی ازحاشیهٔ آرایشی سنگ آهکی سدهٔ چهارم، نقش‌شیر، تزیین‌شده با برگهای کنگر.



پارسایانه و نافذ مدیون بودند. بسیاری از شکلهای ظاهری نظامهای سیاسی‌شان چون اعتقادهای مذهبی، رسوم و حس هویتی جداگانه، تا این زمان برای مدت زمانی حدود هزارسال مسیحی بوده‌اند.

زمانی در سدهٔ چهارم، فیلسوفی از شهر مسیحی صور[139] به‌نام مروپیوس[140]، به‌قصد تعالی بخشیدن به‌فکر خویش و دو خویشاوند جوانش، ادسیوس[141] و فرومنتیوس[142] (اباسلمه) از جنوبی‌ترین بخش دریای سرخ سفر آغاز کرد. از بخت بد مروپیوس، کشتی رومی‌یی که او با‌آن سفر می‌کرد، هنگامی به‌بندری اتیوپیایی رسید که اکسومیها، که اینک قدرت بزرگ در جنوبی‌ترین بخش دریای سرخ بودند، با رومیان سر ستیز داشتند. افراد محلی به‌درون کشتی آمده، بی‌درنگ جاشویان و نیز خود مروپیوس را کشتند. اما ادسیوس و فرومنتیوس را که سرمشقی برای همهٔ نوجوانان خوب بودند، در حال پرسه‌زدن بر عرشه کشتی نیافتند: به‌رغم دیگران، این دو درسایه‌سار درختی در آن نزدیکیها سرگرم خواندن درسهاشان بودند، و بنابراین به‌خدمت شاه اکسوم الامیدا[143]، پدر ازانا که بعدها به کوش یورش برد، درآمدند. الامیدا که‌از دیدن این جوانان گرانقدر خشنود گشته بود، آنان را مورد لطف خویش قرار داد. ادسیوس ساقی و فرومنتیوس دبیرش شد. و از طریق فرومنتیوس، که بعدها در اسکندریه نخستین اسقف اکسوم گردید، بود که، مسیحیت دین دولتی پادشاهی اکسوم و پس از آن یگانه دین اتیوپیاییان امهری گشت.

این مسأله را به‌روشنی در زمان ازانا، جانشین الامیدا می‌بینیم، زیرا سکه‌های ازانا نمادهایی از مسیحیت و نیز نمادهای دین سنتی اکسوم را برخود دارند. متأسفانه، تاکنون تاریخهای مشخصی برای پادشاهی ازانا یافته نشده است. هجوم‌او به‌کوش و ویرانی مروی‌و شهرهای همجوارش که با دستنوشته‌یی زیبا اما بی‌تاریخ تأیید می‌گردد را، معمولا به‌حدوده ۳۰۰ نسبت می‌دهند، و ورود مروپیوس نیز در آغاز این سده رخ داد. به‌هر تقدیر، به‌تازگی چنین عنوان شده که، گرویدن ازانا به‌دین تازه در حقیقت در زمانی بسیار دیرتر، شاید در حدود ۴۲۰ و هجومش به کوش اندکی پس از آن رخ داده است. این نکته مهم است، زیرا در هر ارزش‌گذاری درست تأثیر کوش «مرو»یی بر همسایگان باختری و جنوب باختری‌اش، باید به‌تفاوت زمانی یک سده درتاریخ‌ویرانی مروی، ارزش

بسیاری گذارد. به هرحال، در این ارتباط مستقیم، باید یادآورگردیم، هجوم ازانا به کوش، خواه در سدهٔ چهارم، خواه در سدهٔ پنجم، مسیحیت را به نیل میانی نیاورد. حماسهٔ «نوبیا»ی مسیحی نه از اکسوم، بل از مصر پدیدار گشت.

چنین می‌نماید که، پس از هجوم ازانا، شهرهای کوش به‌دست «نوبا»های سرخ و سیاه که ازانا بویژه با آنان جنگیده بود، افتاد. چونان دیگر صحرانشینان، آنان نیز درگیر زندگی شهری گشتند و به‌آن دل بستند: با کوشی‌های شهری درآمیختند و، از این یگانگی، فرهنگی تازه سر برکرد. از دید سیاسی، امپراتوری کوش کهن به‌تقسیمات ایالتی باستانی‌اش بازگشت. این تقسیمات از این قرار بود: کوش «نوبیا»ی شمالی، یعنی کوش دهکده‌ها و شهرکهای جنوب آسوان؛ کوش «نوبیا»ی میانی، یعنی کوش پادشاهی کهن ناپاتا نزدیک بزرگ‌ـ آبشارچهارم؛ وکوش «نوبیا»ی جنوبی، یعنی کوش خود مروی. هرچند که جزئیات امر در دسترس ما نیستند، با این‌حال می‌توان گفت که، در همهٔ این مکانها، مردمان همسایه اندک‌اندک رخنه کرده و سکونت گزیدند، از جملهٔ این همسایگان، می‌توان از «نوبا»های بیابان باختری و بلمیه[۱۴۴] بیابان خاوری، که اینان شاید همان «نوبا»های سرخ و سیاه دستنوشتهٔ معروف ازانا بوده‌اند، نام برد. باستان‌شناسان که با دوراندیشی از تعیین هویت پیش از موقع، دوری گزیده‌اند، به‌مردمان این فرهنگ بعدی و بلافصل کوشی‌ها عنوان بی‌نام و مطمئن گروه X را بخشیده‌اند.

ازحدود سدهٔ پنجم، مردم گروه X به زندگی اسکان یافته و نیزامکان برخورداری از این نوع زندگی تمایل نشان دادند، بسیاری از رسمها و اعتقادهای کوشی راپذیرا گشتند و باشهریهای کوش درآمیختند. تاسدهٔ ششم، سه‌دولت کوچک‌شان —شمالی، مرکزی، و جنوبی— را به‌شیوه‌یی بازسازی کرده بودند که، فرهنگ‌شان تااندازهٔ زیادی ادامهٔ فرهنگ کوش و [اما] در سطح پایین‌تری از تمدن بود. هرچند که مردم گروه X، یک‌نوع دلبستگی ویژهٔ کوشی به کالاهای خارجی، بویژه انواع تجملی آن را همراه با آمیزهٔ زیبایی از سبکهای هنری کوش و قبایل صحرانشین، رسوم رایج آیین دفن و مانندآن را حفظ کردند، با اینحال در بازآفرینی سواد [خواندن و نوشتن] دوره مرویی شکست خوردند.

این توسعه تنها با تغییر دین دولتهای «نوبیا»یی که، راهبانش نخست

به یونانی و سپس به «نوبیا»یی کهن می‌نوشتند، صورت گرفت؛ اما جهان بعدی با نبود تأسف‌آور بخش اعظم این نوشته‌ها رویارو گردید. با این حال ضمن حفریات ۱۹۶۱ــ۶۴، که نتایج بسیار سودمندی در کشف اشیاء گوناگون در فرس[۱۴۵] ببار آورد ــ که از جملهٔ این اشیاء فهرستی متعلق به‌سدهٔ یازدهم از نام درحدود بیست و هفت‌تن اسقف آن دیار، بسیاری نقاشیهای دیواری عالی، و کلیسایی جامع بودند ــ دانستنیهای بسیاری نیز پیرامون گروش به‌دین تازه فراچنگ آمد. مانند بیشتر تلاشهای مسیحیت در افریقا، گروش به‌دین تازه تا اندازهٔ زیادی به‌رقابت شدید میان دو فرقهٔ کلیسا وام داشت: اما این رقابت، چون رقابت زمانهای بعد، میان کاتولیکهای رومی وپروتستانها نبود، بلکه میان مونوفیزیت[۱۴۶] ها و ملکائیه[۱۴۷] ها که یکی تحت‌حمایت امپراتور ژوستینین[۱۴۸] (یوستی‌نیانوس) و آن‌دیگرتحت حمایت امپراتریس تئودورا[۱۴۹] قرار داشت، بود. دو هیأت مذهبی، در حدود ۵۴۲ از اسکندریه‌حرکت کردند، اما، مونوفیزیت‌ها، به‌برکت‌نفوذشان‌دردربار ترتیبی‌دادند که حکومت رومی مصر علیا، پیروان ملکائیه را از راه برگرداند. فرستادهٔ آنان ژولین[۱۵۰] (یولیانوس) نخستین کسی بود که از آنسوی بزرگ‌آبشارها گذرکرد و به‌نوباتیا[۱۵۱]، شمالی‌ترین پادشاهی‌یی که برشالوده‌های کوشی و به‌وسیلهٔ گروه X شهری شده پدیدآمده بود، رسید.

ژولین دو سال در نوباتیا به‌سر آورد و چون دیدارگران آن زمان و پس از آن، ازگرما بسیار رنج می‌برد، و بنابه‌رسم آن زمان، ناچار بود که در هنگام روز به «غارهایی پرآب» پناه ببرد، جایی‌که او بی‌تن‌پوشی می‌نشست و چون مردم آن سرزمین، خود را فقط در جامه‌یی کتانی می‌پیچید. تا حدود ۵۸۰، به همت ژولین و دیگر مبلغان مذهبی، هر سه پادشاهی نوبیا مسیحیت قبطی[۱۵۲] یا بیزانسی را پذیرا گشته بودند: نوباتیا در شمال با پایتختش درکوستول[۱۵۳] و سپس در فرس؛ مکوریا[۱۵۴] در مرکز، که به‌ناحیهٔ «دونگولا»[۱۵۵]ی نیل می‌رسید، با پایتختش در «دونگولا»ی کهن؛ و الودیا[۱۵۶] (یا «الوا»[۱۵۷]) در جنوب با پایتختش در سوبا[۱۵۸]، که شهر مرویی کهن دیگری بود که در چند فرسنگی فراز نیل آبی، بالاتر از تقاطع نیل سپید با نیل آبی در خرطوم قرار داشت. این پادشاهیهای نوبیایی رویهمرفته با یکدیگر در صلح و آرامش بودند، و در زمانی پیش از ۷۱۰، میان نوباتیا و مکوریا اتحادی پدید آمد.

نوبیاییان که در سدهٔ ششم به‌دین مسیح درآمدند، در چندین سده از توسعهٔ غالباً درخشان و درخور توجه خود همچنان مسیحی باقی ماندند. عظمت این توسعه [درگذشته] روشن نبود و تنها پس از کشفهای باستان‌شناسی دههٔ ۱۹۶۰، به‌دنبال تلاشی بین‌المللی برای حفر و شناسایی شماری بسیار از مکانهای فراز آسوان[159]، پیش از آنکه آبهای سد بلند آسوان آن مکانها را بپوشاند، تصور عظمت این توسعه امکانپذیر شد. در نتیجهٔ این کار و کار بسیاری از باستان‌شناسان پیشین، ادمز توانسته است که، گاه‌شمار گسترده‌یی از نوبیای مسیحی را از سدهٔ ششم تا سیزدهم ارائه کند، با اینهمه او تأکید دارد که، تنها تاریخ ده دوازده مکان از دویست وپنجاه‌مکان مسیحی در نوبیای سفلی، صرفنظر از بسیاری مکانهای دیگر واقع درنوبیای علیا، را می‌توان براساس مدارک مستند تعیین کرد. پس‌از دورهٔ کوتاه انتقالی‌از فرهنگ‌گروه X، نوبیای‌مسیحی که‌بزودی پس از ۶۰۰ میلادی به‌خوبی استقرار یافت، چندان نیرومندگشت که در حدود ۷۴۵ بر مصر علیا تسلط یافت، و به‌دورهٔ دراز آرامش و آبادانی‌گام نهاد، در این هنگام، در گذر سده‌های نهم و دهم، ساختن کلیسا رونق گرفت و هنرهای زیبا رواج پیدا کرد.

در گذر این زمان، این پادشاهیهای دورافتاده در نیل وسطی با اشغال مصر توسط مسلمانان (۶۴۰ ـ ۲) از جهان مسیحی جدا شدند. با این حال آنان چندان نیرومند بودند که در برابر دست‌درازی مسلمانان ایستادگی کرده و حتی موقعیت مسلمانان را در مصر به‌مخاطره اندازنـد، در ۸۳۶ با خلیفهٔ بغداد عهد-نامه‌یی بستند و در ۹۶۲ مصر جنوبی را به‌اشغال درآوردند. تنها در ۱۱۷۳ بود که نخستین تـاخت وتـاز بـزرگ مسلمانان بـا سواره‌نظام ساراسن[160] ازشمال رخ نمود. در ۱۹۶۱ـ۴ با بازکاویهای‌گروه لهستانی در فرس (پاچوراس[161] کهن) کـه با نظـر میخالووسکی[162] انجام پذیرفت، چشم‌انـداز تکان‌دهنده‌یی دربارهٔ دارایی و تشخص زندگی مذهبی آنان آشکار گردید.

مانند بسیاری از هیأتهای بین‌المللی دیگر که در آن زمان در حوزهٔ بس بسیار غنی فراز آسوان که، اینک برای‌همیشه آبهای دریاچهٔ ناصر[163] در رویاروی سد بلند نـو، آن را در خود پوشانده‌اند، کـار مـی‌کـردند، میخالـووسکی و همکارانش نیز سر بزنگاه رسیده و دست‌به‌کار شده بودند. با این‌حال‌تا ۱۹۶۴



بخشی از یک متن مسیحی «نوبیا»ی کهن، این متن به‌خط خوشی نوشته شده، و در نوشتن آن از شکل قبطی الفبای یونانی سود جسته‌اند.

باوجود آنکه آبها اینک آن حوزه را در خودگرفته بود، آنان از مجموعهٔ معماری و هنر مسیحی چشمگیری پرده برگرفته بودند. این مجموعه دربردارندهٔ کلیسا یا کلیسای جامع بزرگی بودکه احتمالا در پایان سدهٔ هفتم یا آغاز سدهٔ هشتم برپا گشته بود، و در اواخر سدهٔ نهم و اوایل سدهٔ دهم گسترش بسیار یافته و تزیین شده بود. دیوارهایش که زمانی طولانی با ماسه احاطه و در آن نگهداشته شده بودند، با بیش از صد نقاشی دیواری که بسیاری‌شان را به‌موزه‌های خرطوم و وارسا[۱۶۴] بردند، هنوز رنگ و جلا داشتند. دستنوشته‌های بیشمارش به‌زبان نوبیایی کهن قبطی و یونانی که، در برگیرندهٔ فهرستی از نام بیست و هفت اسقف پاچوراس است، پرتویی تابناک بر تاریخ نوباتیا افکنده است. اشاره‌یی از نوعی دیگر و با تاریخی اندک پیشتر که آن هم نمایانگر قدرت فرهنگ نوبیای‌مسیحی بود، در سال ۱۹۵۸ به‌این صورت عنوان‌گردید که، ویرانه‌های آجری در عین‌فرح[۱۶۵]، در هفتصد میلی‌فرس در تپه‌های دارفور، به‌احتمال‌بسیار زیاد از آن صومعه‌یی مسیحی بودند که تا سدهٔ پانزدهم پابرجا بود.

چنین صومعه‌های دورافتاده‌یی چون صومعهٔ عین فرح، بخشهای جداافتادهٔ فرهنگ شهری غنی‌یی بودند. می‌توان شمه‌یی از اندیشهٔ مسافران دربارهٔ‌این شهرها را در گزارش مقریزی[۱۶۶] دید، مقریزی به‌بازگویی تأثرات ابن‌سلیم‌ال‌آسوانی[۱۶۷] پس از دیدن سوبا، پایتخت الودیای دوردست پرداخته است: «بناهای زیبا،

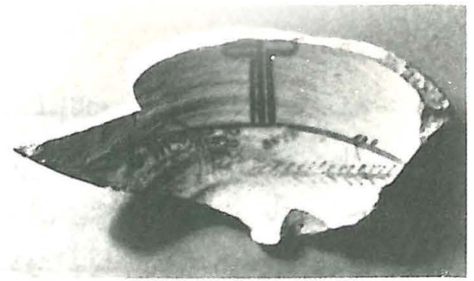
خانه‌های جادار، کلیساهایی با طلاکاریهای بسیار، و باغهایی که در شهر قرار دارند... این سرزمین از مکوریا پربارتر و بزرگتر است... آنان گوشت فراوان دارند... اسبان و شتران خوب...»

به هرحال، تا ۱۲۵۰ نوباتیا در شمال سخت رو به زوال رفته بود، و در ۱۲۷۵ شاه ـ سربازان مملوک[۱۶۸] (ممالیک) مصرتفوق اسلامی رادر آنجاتثبیت کردند. در بخش جنوبی‌تر، در مکوریا، مسیحیت مدت زمان درازتری دوام آورد، و نیز در جنوبی‌ترین پادشاهی الودیا که، تنها در ۱۵۰۴ به دست سلاطین فونگ[۱۶۹] (فونج) سنار[۱۷۰] مسلمان برانداخته شد، دوامی دیرپاتر داشت. اما از این هنگام به بعد میراث پادشاهان و راهبان مسیحی نوبیا، به‌شتاب از سرزمینهای داخلی افریقا، جایی که این میراث را مدت زمانی دراز حفظ کرده بود، ناپدید گشت. این ناپدید شدن به گونه‌یی شگفت‌انگیز کامل بود، اما شاید که غافلگیر کننده نبود. این راهبان و پادشاهان نمایندهٔ فرهنگ معتبر و استواری که به نوبیاییان نیل میانی تعلق داشت، بودند. با این حال هویت‌شان چونان هویت کوشی‌های پیش از آنان، با زندگی و آداب شهرکهای خودشان تعیین می‌گردید. با مقایسه‌یی منطقی با رخدادهای



برجسته کاری سنگ آهک قبطی از سدهٔ سوم که نشانگر تغییرشکل دافنه به درخت غار است.





تکه‌یی از ظرف «نوبیا»ی مسیحی که در ویرانه‌های عین فرح، در دارفور یافت شده.

عین فرح: در پیش، بنای ویرانی دیده می‌شود که در آن خرده سفالینه‌هایی یافت شده، و در پس، ساختمانی برفراز تپه دیده می‌شود. گویا این ویرانه‌ها در اصل کلیسا و دیری مسیحی بودند، یعنی دورترین جنبه‌های بیرونی فرهنگ «نوبیا»یی مسیحی در سوی باختراند؛ که برسر این تفسیر نیز هنوز بحث و جدل است.

بخشی از یک کنده کاری، معماری زیبایی از ویرانه‌های «نوبیا»ی مسیحی در فرس، در ۴-۱۹۶۱ توسط میخالوو- سکی باز کاوی شد، و پس از آن، دریاچهٔ ناصر را در خود فروپوشاند.



خرده سفالینه دیگری که در عین- فرح یافت شد.



کشورهای افریقای باختری، جاهایی که به اشغال مسلمانان درآمده بود، این اندیشه در یاد می‌آید که، مسیحیان «نوبیا»یی بندرت می‌توانستند به وفاداری مردمان روستا، که گویی اغلب دراعتقادهای کهن تر روزگاران پیش از مسیح برجای مانده بودند، اطمینان بسیار داشته باشند. در بطن آن دوشاخه‌شدن نیز، نوعی ازهمان تضاد منافع که در سودان باختری رخ نمود، وجود داشته است. برای نمونه، حمایت ازصومعه‌ها، نیاز به کار دنیوی دارد: درگرداگرد دامنهٔ تپه‌یی که صومعهٔ آجر ـ ساخت عین‌فرح در دارفور دوردست بر آن بنا شده، پایه‌های کلبه‌های سادهٔ روستایی بیشماری وجود دارد. هنگامی که هیأتهای مذهبی و مهاجمان مسلمان بر صحنه پدیدارگشتند، به‌یقین در میان تودهٔ مردم زیردست که برای راهبان بیگاری می‌کردند، گوش‌فرادهندگان شیفته‌یی یافتند. و هنگامی که راهبان همراه با خویهای ادیبانه و شیوهٔ زندگی نسبتاً ممتازشان رفتند، کتابهاشان نیز از میان رفته یا گم شدند، و مدارکشان نابودگردیده یا به‌شعله‌های آتش سپرده شدند؛ براستی چیزی بجز مشتی سفالینهٔ خرد شده که تصوری دربارهٔ آغاز راه‌یافتن مسیحیت به‌این مکان را پیش می‌آورد، برجای نماند.

پادشاهیهای نوبیایی از پهنهٔ دید ناپدید گشتند؛ بی‌آنکه تقریباً تا سدهٔ بیستم، هیچ سخن ستایش‌آمیز یا خوشایندی دربارهٔشان به گفته‌آید. با این‌حال، اتیوپی هم به‌عنوان پادشاهی‌یی مستقل و هم به‌عنوان فرهنگی مسیحی برجای ماند. هرچند که این کار به‌سادگی انجام نگرفت، و چون نوباتیا، مکوریا، و الودیا بر اثر فتوحات اسلامی سدهٔ هفتم، از مدیترانه جدا ماند. صدسال پس از آن، اتیوپیاییان حتی بنادر دریای سرخ‌شان را در رویارویی با سربازان خلیفه از دست دادند. اما هنوز کشور کوهستانی خوبی برای تجدید قوا و بهبود یافتن داشتند. در سدهٔ دهم بنادرشان را باز پس‌گرفتند و بار دیگر به‌قدرتی دریایی بدل شدند. با همسایگان بی‌دین درونبوم به‌جنگ درآمدند وسرانجام، درزمانی که تاریخش روشن نیست، قدرت و ثباتی تازه کسب کردند. درگذر این «دوران تاریک»، پایتخت‌شان به‌دست نخستین حکمران از سلسله‌یی تازه به‌نام زاگوه[۱۷۱]، از اکسوم به‌لستا[۱۷۲] تغییر مکان یافت. درآنجا تغییرشکل تدریجی امپراتوری اکسومی کهن به‌جانشین «امهری»اش آغازگردید. در لستا، کلیساهای معروف و بناهای بزرگ کنده شدهٔ در خرسنگها که بزرگترینشان، کلیسای «رهایی‌بخش جهان»[۱۷۳] بود، با درازای

صدپا و پهنای هفتاد وپنج پا، که بخش درونیش به‌پنج راهروی غار مانند تقسیم شده، توسط شاه لالیبلا[۱۷۴] بناگردید.

در پی دودمان زاگوه که در ۱۲۷۰ برانداخته شد، سلسله‌یی دیگر از پادشاهانی که، ادعا می‌کردند نسب‌شان به‌سلیمان می‌رسد، برسرکار آمدند. در حقیقت، نخستین‌تن از این پادشاهان سلیمانی، یکونواملاک[۱۷۵]، شاهزادهٔ ایالت درونبوم اتیوپیایی شوآ[۱۷۶] بود؛ و از آن پس است که فرهنگ امهری متمایزی چهره می‌گردد. پایتخت، از لستا در مرکز، به‌سرزمین هموارتر شوآ در جنوب تغییرمکان می‌یابد. آموزش و ادبیات تولدی دیگر می‌یابند. نه‌تنها آثار دینی یونانی و قبطی اغلب با تذهیبی زیبا، به‌گئز برگردانده می‌شوند، بلکه تاریخ‌نگاری نیز آغاز می‌گردد. زندگینامهٔ اشراف محلی به‌نگارش در می‌آید. درخور توجه‌تر از همه آنکه کبرا ناگاست *Kebra Nagast*، یعنی شکوه شاهان، که تاریخ افسانه‌یی حکمرانان سلیمانی اتیوپی است، نیز به‌گئز نوشته می‌شود. وقایع‌نامه‌های معاصر بیشتر و بیشتری توسط راهبان و دبیران درباری نگاشته می‌شود. از میان پادشاهانی که براین رشد فعالانهٔ فرهنگ حقیقتاً ملی و خودآگاه، رهبری داشتند، امداسیون[۱۷۷] (۱۳۱۴ ـ ۴۴) و زرا یعقوب[۱۷۸] (۱۴۳۸ ـ ۶۸)، از زمرهٔ برجستگان بودند؛ اینان سلحشوران و اصلاح‌طلبانی بودند که هنگامی که، در میهن خود با قدرت بسیار حکم می‌راندند، جنگ علیه مهاجمان مسلمان یا همسایگان را با پیروزیی چشمگیر، رهبری می‌کردند.

در شرح وقایعی که پس از ۱۵۰۰ به‌نگارش درآمده، چنین آمده است که «در عهد زمامداری سلطان ما، زرایعقوب، همهٔ مردم اتیوپی، به‌سبب سختگیری او در دادگری و نیز حکمرانی پراقتدارش در وحشت و ترسی بزرگ به‌سر می‌برند.» چنین بازگفته‌اند که، مردم شهر باستانی اکسوم «با شادی» پادشاه را پذیرا شدند؛ و بی‌پاداش نیز نماندند. «پس از رسیدن به‌دیوارهای اکسوم، پادشاه طلاهای بسیاری را که برایش هدیه آورده بودند، بر روی قالیهای مسیر راهش تا دروازهٔ شهر ریخت. آن طلاها بیش از صد اونس می‌شدند...». اینک به‌سبب آنکه مسافران اروپایی آغاز به‌دیدار از این هم‌پیمان مسیحی دوردست کرده بودند، دانسته‌های بیشتری فراچنگ می‌آمد. نخستین کس از این مسافران، احتمالاً نمایندهٔ پاپی بود که وظیفه‌یی برعهده داشت، این وظیفه چنانکه اثبات گردید،

وظیفه‌یی ناممکن بود، و آن عبارت از این بود که باید کلیسای اتیوپی را بیشتر تحت اقتدار روم در آورد تا اسکندریه؛ درحالی که نقاشی ایتالیایی به‌نام نیکولوبرانکالیونه[۱۷۹] که چند سال بعد به‌آنجا رفت و تزیین کلیساهای بسیاری را برعهده‌گرفت، چون مسیح نوزاد را بر بازوی چپ مریم —در افریقا بازوی چپ کم اهمیت‌تر از بازوی راست است— نقاشی کرده بود، به‌دردسر افتاد، اما او به‌هر حال برتوسعهٔ هنر اتیوپیایی تأثیر گذارد.

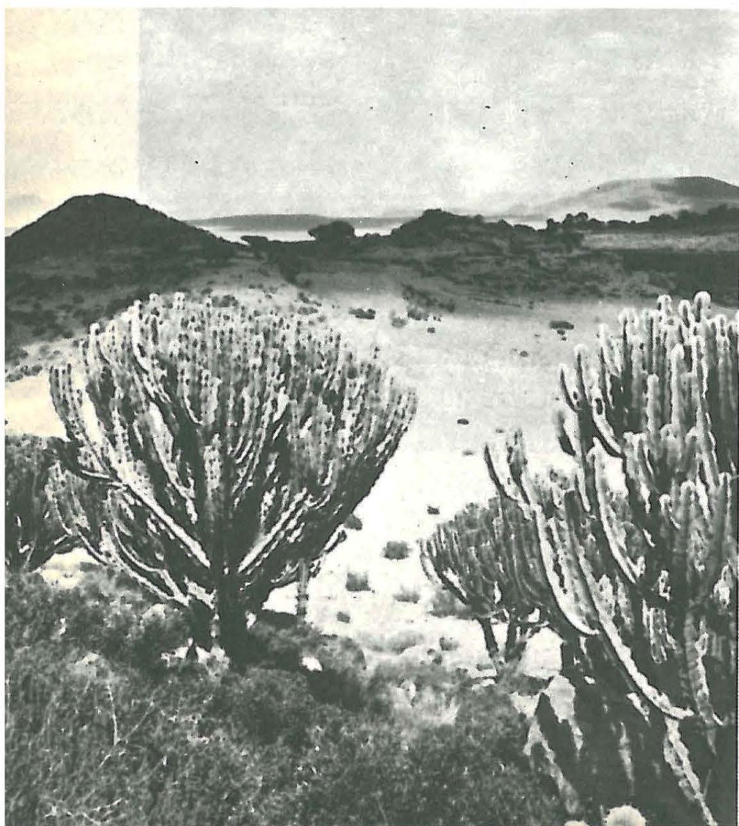
در پی این دیدارگران گهگاهی، کسان دیگری نیز از پرتغال آمدند، از جمله پدرو دوکویلهام[۱۸۰] که در ۱۴۸۸ به‌جستجوی پرستر جان[۱۸۱] به‌آنجا رفته بود و نیز عده‌ای بیشتر بزودی پس از او به‌آن سرزمین رفتند. در میان اینان سودمندترین‌شان برای تاریخ، فرنایو آلوارس[۱۸۲] بود که میان ۱۵۲۰ و ۱۵۲۶، به‌عنوان قاضی عسکر هیأت سیاسی پرتغالی در اتیوپی به‌سیر و سیاحت پرداخت، و توصیف بسیار ارزشمندی از دیده‌ها و شنیده‌هایش را به‌نگارش درآورد. در ۱۵۴۱ چهارمین پسر واسکوداگاما برای یاری به‌پادشاهی اتیوپیایی که گرفتار مهاجمان مسلمان نیرومندی از ادل[۱۸۳]، دولت همسایهٔ اتیوپی در شرق شده‌بود، رهبری هیأتی نظامی را برعهده گرفت.

اتیوپی که سالیان بسیاری در معرض خطر و تجاوز بود، بر بنیادهای استواری تکیه زد. این بنیادها از نوع ویژه‌یی بودند که باردیگر بر جدایی فرهنگی این کشور کوهستانی از زندگی همسایگانش تأکید داشتند، و پشتیبان ساختی از طبقه‌بندی ارباب و رعیت بودند که، بسیار سخت‌تر از جاهای دیگر بود، و به‌اتیوپی جو و ظاهر اجتماعی «نظام زمینداری» درخور توجهی

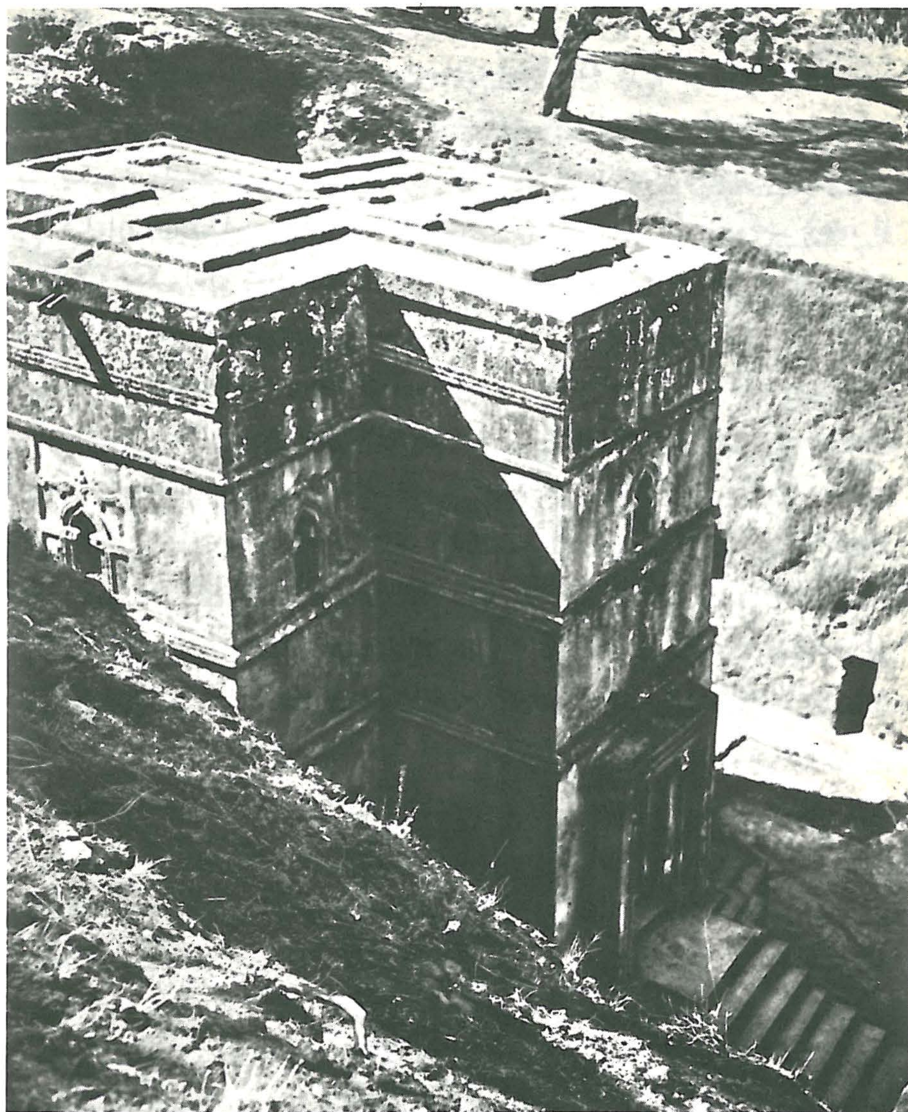
خط گئز از دست نبشته‌یی اتیوپیایی.

می‌بخشید. در رأس دولت، پادشاه تقدیس‌شده‌یی بود که، با درباری مرکب از کشیشان و کارمندان رسمی و فرماندهان ارتش که از خانواده‌های حکومتی انتخاب شده بودند، احاطه می‌گردید. این تک‌فرمانروا همانند پادشاهان زمیندار، بندرت می‌توانست مدت‌زمان درازی در یک‌جا بماند. او ناگزیر بود بارها و بارها اردوی مسلح خویش را از ناحیه‌یی به‌ناحیه‌یی دیگر حرکت دهد، از اشراف و حکمرانان به‌زور بیعت بگیرد، پرداخت خراج و سهم‌شان در عملیات جنگی را تضمین کند، و، در همین حال رقبای خانوادگیش را به‌بلندیهای سردسیر تپه‌هایی با قلهٔ مسطح و شیب تند تبعید می‌کرد.

نتیجه، نظام درهم‌پیچیدهٔ حقوق و وظایفی بود که، هر شخص برجسته‌یی در دولت موظف به‌رعایت آن بود. یکی از جهانگردان فرانسوی در سدهٔ نوزدهم که، گفته‌هایش در موردگذشته‌های دورتر نیز صدق می‌کند، چنین نگاشت، «در این کشور که برآن نظام زمینداری حکمفرماست، انسانها با قیدهای بیشماری که دراروپا به هیچ گرفته می‌شوند، باهم پیوند دارند. آنان‌با یکدیگر در وابستگی و بهم‌پیوستگی متقابلی زندگی می‌کنند که ارزش بسیاری برای آن قائلند و به



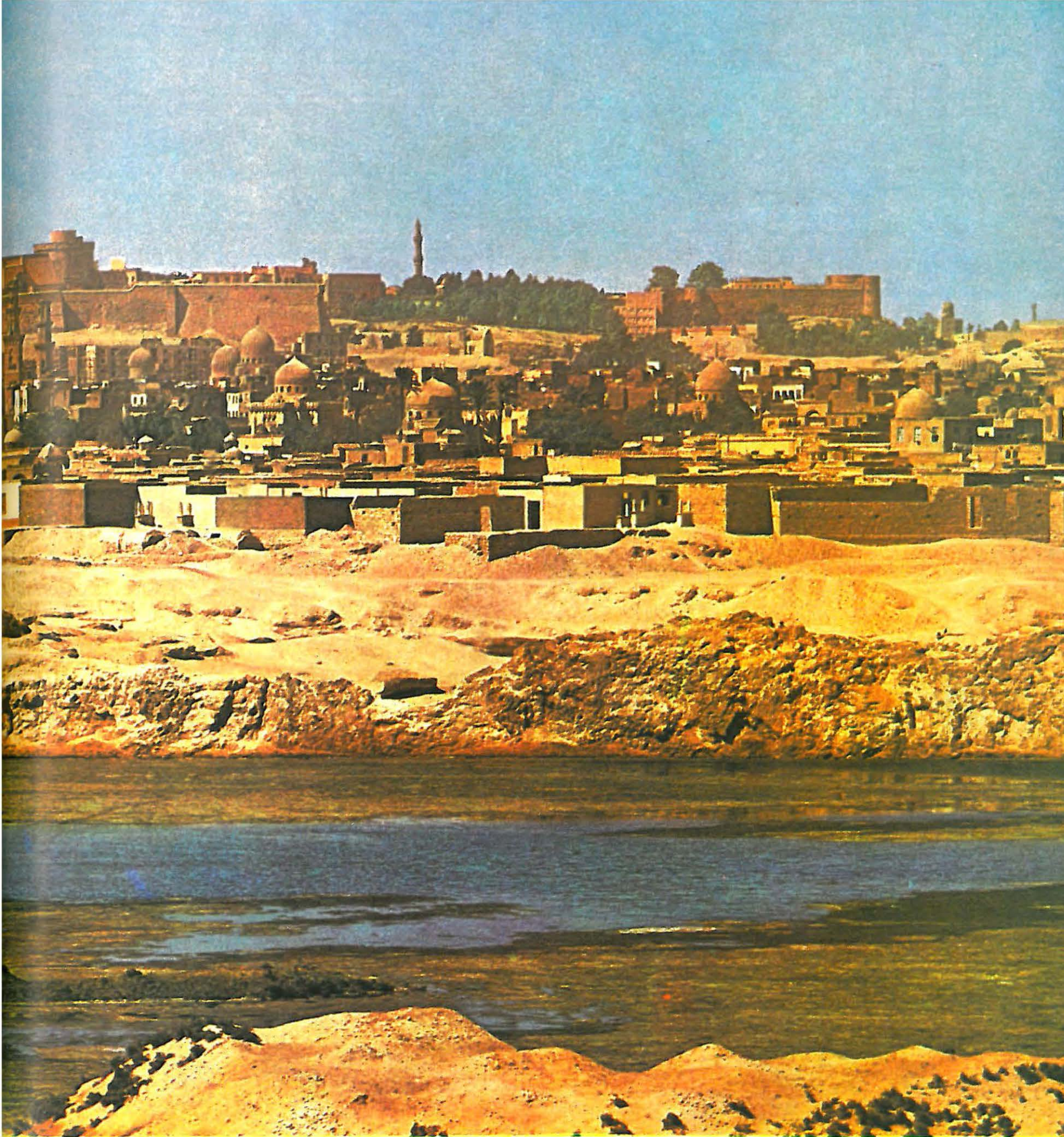
چشم‌اندازی نزدیك اکسوم از اتیوپی.



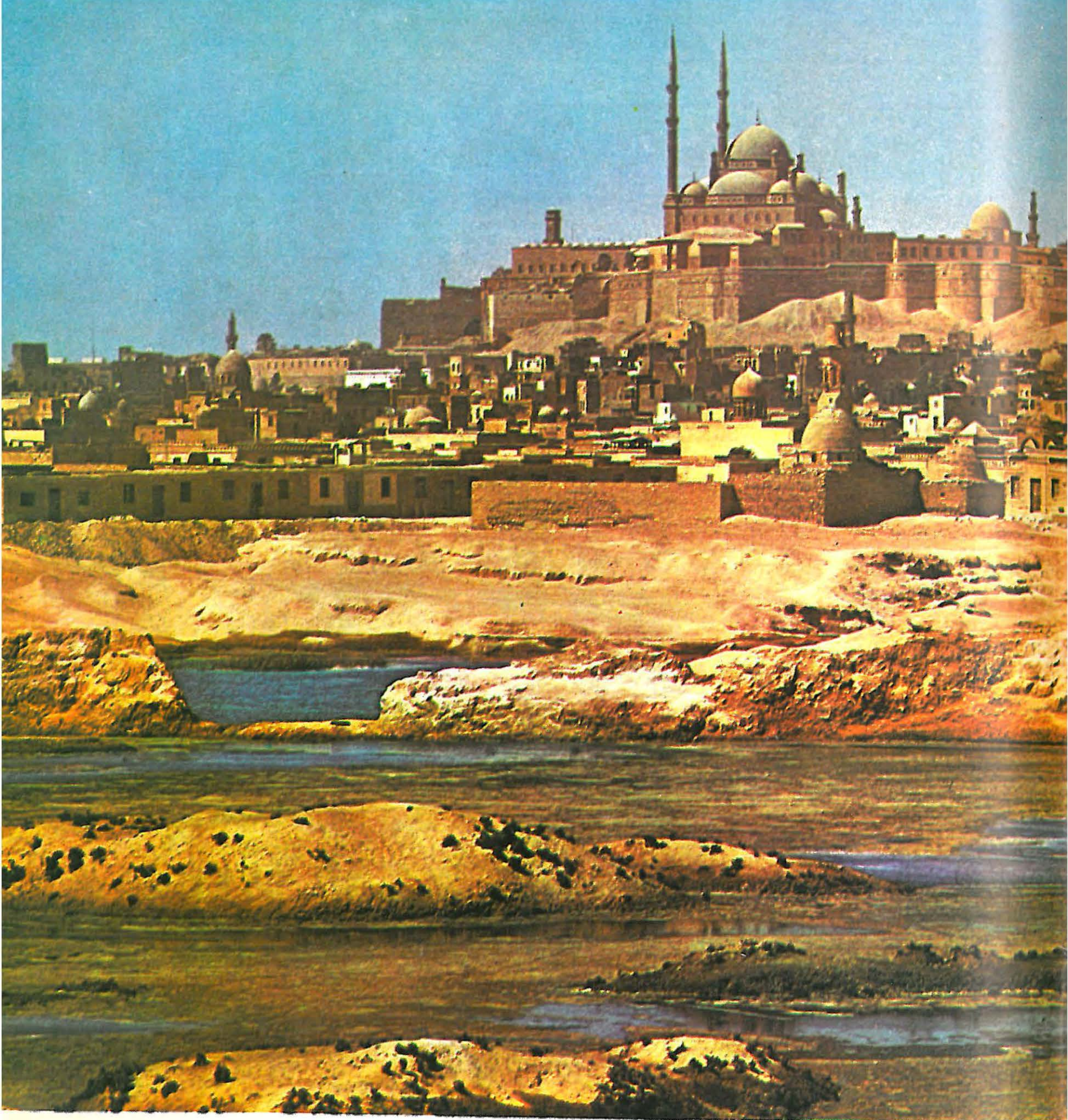
کلیسای سنت جورج، یکی از کلیساهای لالیبلا که با تراش دادن سنگهای ثابت در آن مکان ساخته شده، بنای تاریخی‌یی از دودمان مقتدر زاگوه در سده‌های دوازدهم‌وسیزدهم‌است.

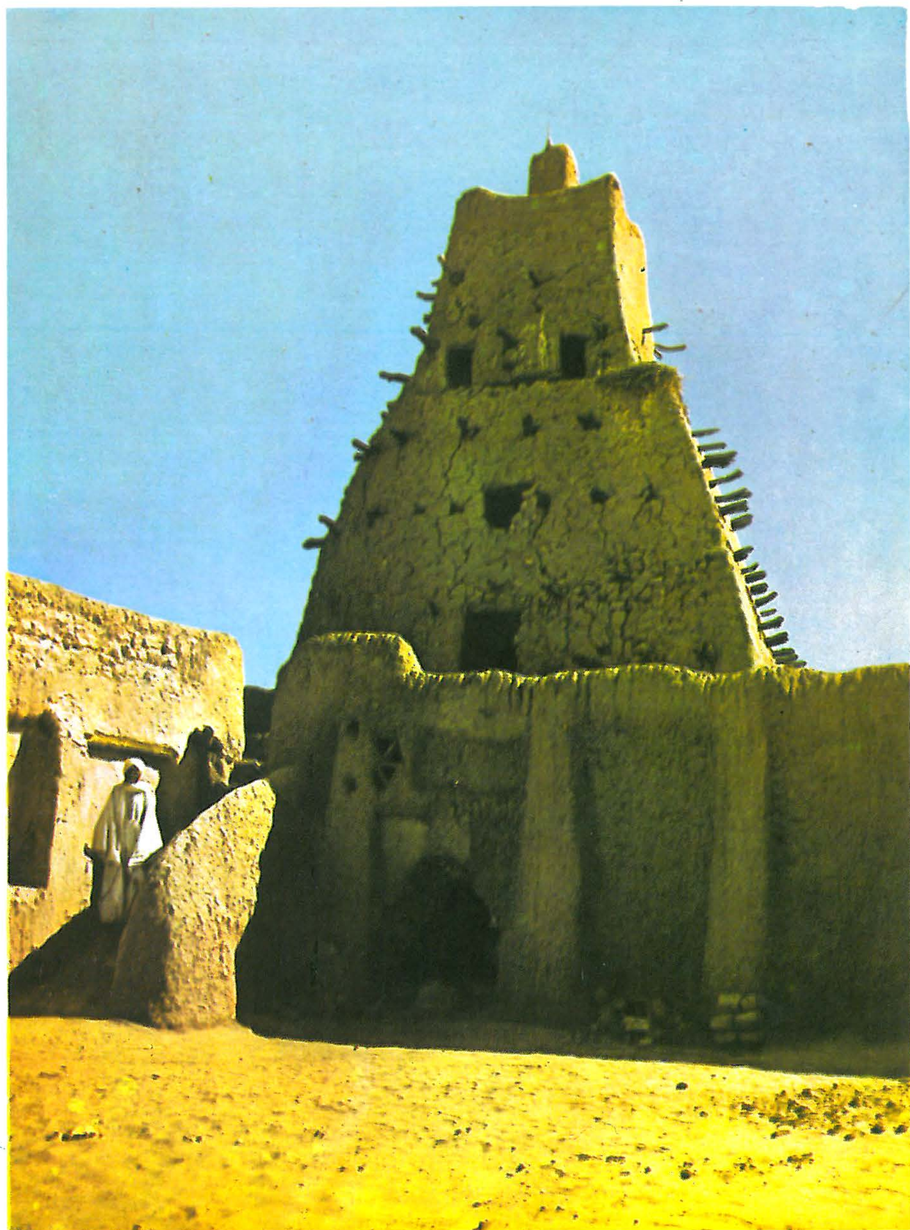


منارهٔ مسجد جمعهٔ قیروان، در ۶۷۰ ساخته شد.

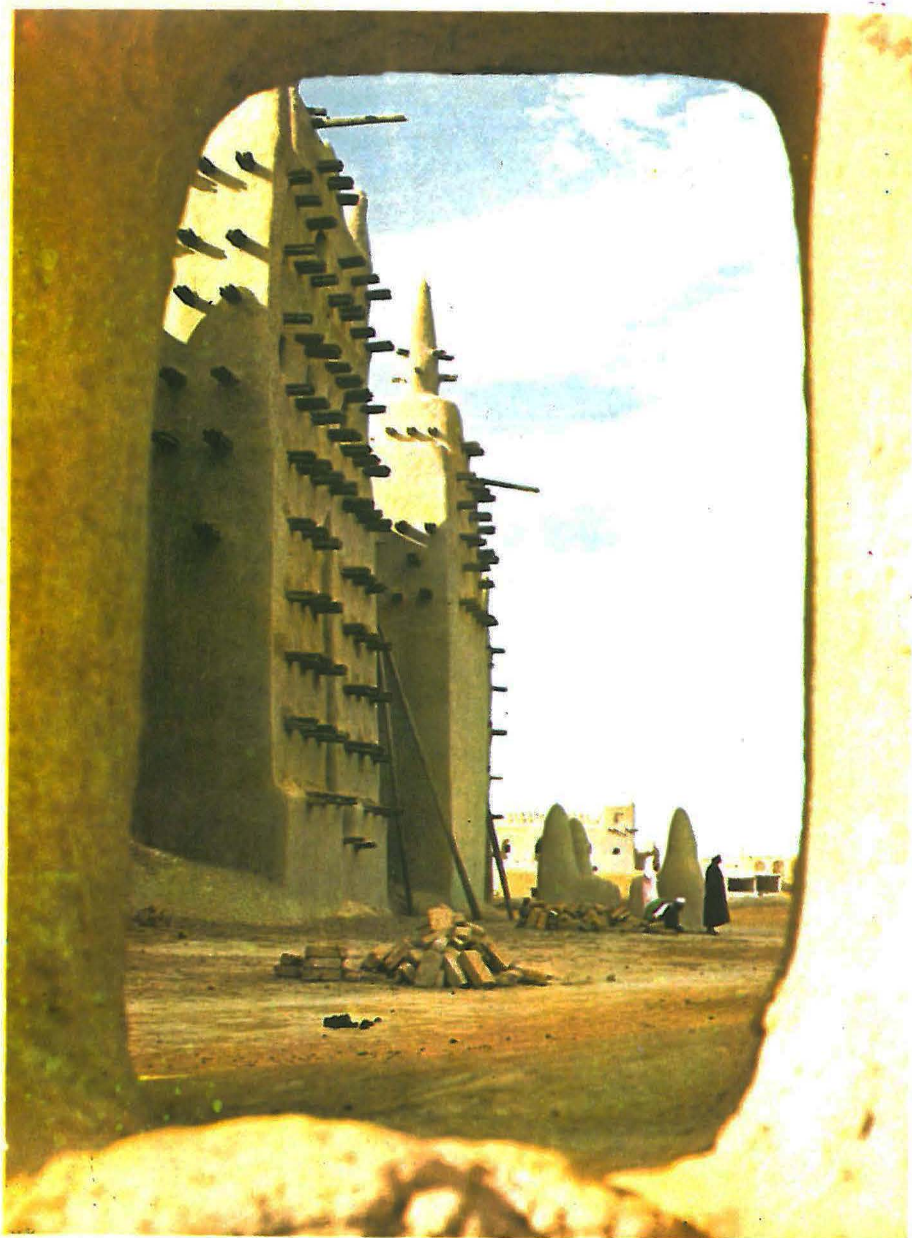


قاهرهٔ کنونی که از فسطاط کهن، جایی که نخستین سکونتگاه بیزانسی درآن قرارداشت،دیده می‌شود. شاید بتوان میان این‌دو، ناحیه‌یی را دیدکه، نخستین سکونتگاه اسلامی درآنجا مستقر گشت. در پس آنها، قلعه‌یی که بعدها بنا شد، و نیز، مسجد محمدعلی قراردارند.





مسجد جامع تمبوکتو، کهن‌ترین بنای برجای مانده درافریقای باختری.



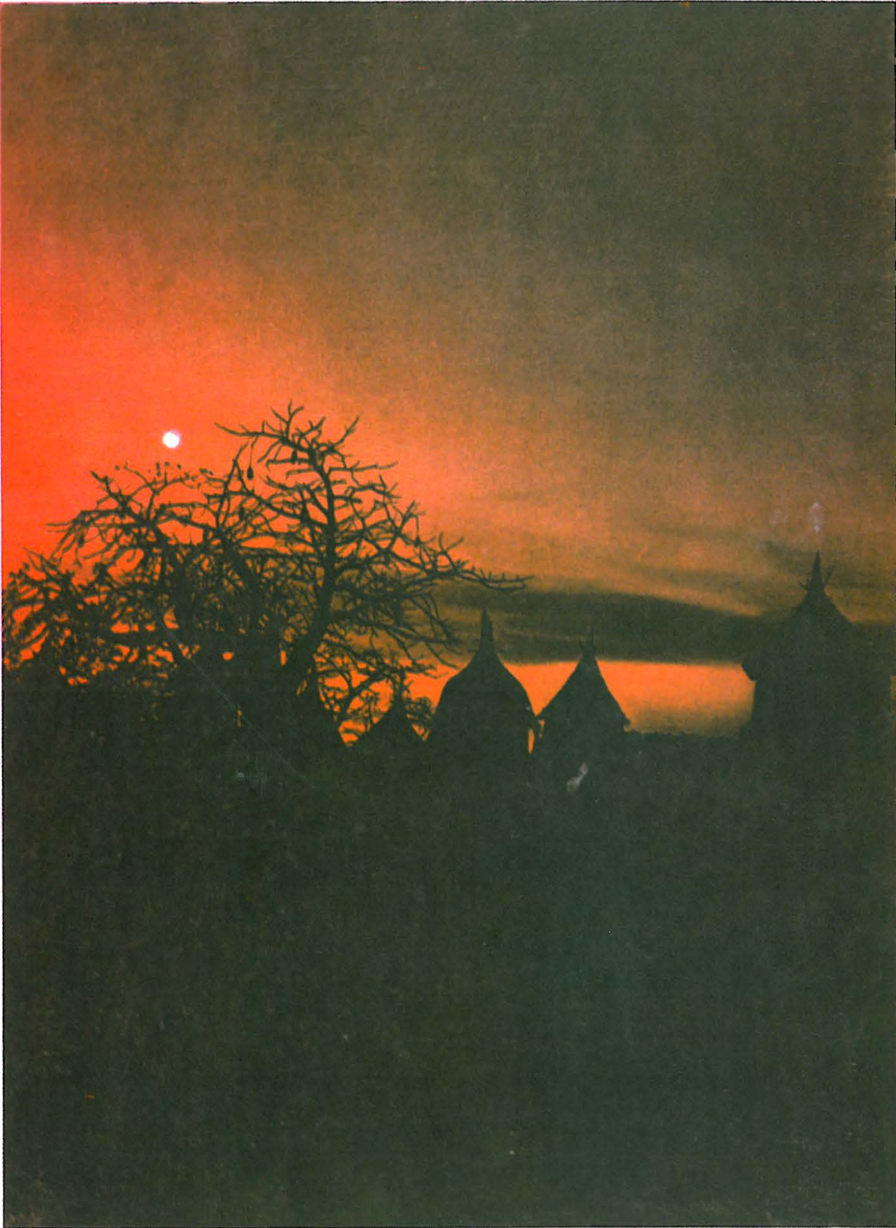
مسجدجن که تاریخ بنایش به سدهٔ چهاردهم می‌رسد و از پیزه *Pisé* والوار ساخته شده، تا سدهٔ کنونی بارها تعمیر و بازسازی شده است.



مسجد بزرگ در کیلوا، افریقای خاوری؛ در سدهٔ سیزدهم بنا شد و سلطان‌محمد (تقریباً ۴۲-۱۴۲۱) به‌بازسازی اساسی آن دست‌یازید.



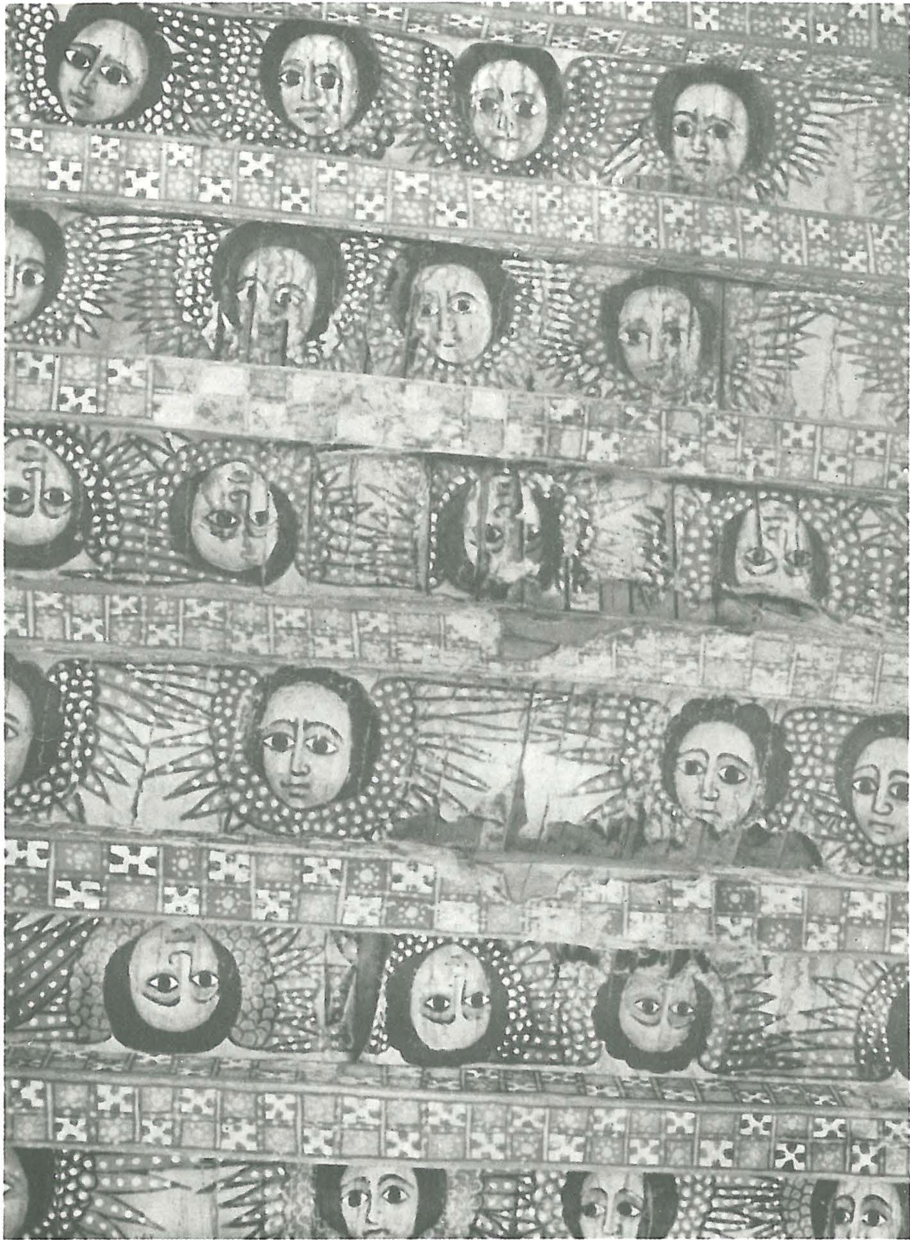
رودزیا: ویرانه‌ها در نلتل. بسیاری از بناهای سنگی بزرگ رودزیای پیش-اروپایی، چون این بنا با انگاره‌های تزیینی آراسته شده‌اند.



دمیدن خورشید، در روستایی از سودان باختری.



دژی درگندر، پایتخت اتیوپی که، به‌وسیلهٔ امپراتور باسیلیدس (۶۵-۱۶۳۲) بنا شد.



سقف نقاشی شده در کلیسای دبرا برهان در گندر، سدهٔ هژدهم.

آن افتخار می کنند واین، برهمهٔ کردارهاشان نیز تأثیر دارد.» این نظام‌حکمرانی بسیار فردی که، با نیازهای مردمی سرسخت که غالباً برای‌زندگی‌شان می‌جنگیدند، مناسب بود، نشان داد که می‌تواند در برابر حمله‌ها و مزاحمتهای مکرری که اتیوپی به‌آن گرفتار می‌آمد، تاب بیاورد. اساساً علیه همین نظام بود که مهاجمان ایتالیایی در دههٔ ۱۹۳۰ سر برآوردند و تنها در آغاز جنگ جهانی دوم بود که، در آنجا به‌نفوذ همه جانبهٔ این نظام، تاخت‌وتازهایی جدی انجام‌گرفت. شاید مؤثرترین مطلب در سرگذشت دور و دراز تاریخ اتیوپی، دقیقاً همین تداوم پر کشش شیوهٔ برخورد و عمل از زمانهای دور اکسوم باشد.

به‌نام الله

تاریخ وقایع، خود به‌تنهایی هجوم شتابزدهٔ اسلام به‌افریقای شمالی و اسپانیا را کم یا بیش نشان می‌دهد. این تـاریخها، قاطعیت دارند: حتی اگر در نخستین نگاه این چگونگی نامکن بنماید. در ۱۶ ژوئیهٔ ۶۲۲، چهارمرد سوار بر دوشتر مکه را به‌قصد شهرک عربی‌گمنامی به‌نام مدینه، ترک‌گفتند. در مدت کوتاه بیست و دوسال، جنبش انقلاب سیاسی و مذهبی‌یی که محمد (ص) پی‌افکند، بر تمامی عربستان وسوریه چیره‌گشت، مصر را فراگرفت، دژ بیزانسی بابل در رأس جنوبی دلتای نیل را گرفت، اسکندریه را به‌تسخیر درآورد، و در هرکجا، آماده بود تا پایانبخش چیزهای کهن باشد.

هیأتهایی به‌خاور و باختر روان‌گشتند. در ۶۷۰ عقبی‌ابن نافی[۱۸۴] حکمرانی اسلامی‌یی را در بیشتر افـریقیه[۱۸۵]—تونس— استوار گـردانـد و قیروان[۱۸۶] را بنا نهاد، و با دستهایی نبوی ومطمئن تاروپود تمدن کاملا تازه‌یی‌را تنید. هرچیز را که‌ناخشنودش می کرد، طرد و هرآنچه را که به‌نظرش اهانت‌آمیز بود، سرکوب می کرد، و هر چیزی را که بـه‌دیده ارزشمند می‌آمد؛ چـون ستونهای رومی و سرستونهای‌مسجد جمعهٔ قیروان، در خدمت و استفادهٔ مسلمانان قرار می‌داد. پیشگامان مسلمان در حدود ۶۸۳ امواج اقیانوس اطلس را به‌چشم دیده بودند. در ۷۱۱ طارق[۱۸۷]، از راه تنگه‌ها به‌اسپانیا، و به‌شمال، به‌پادشاهی اسپانیایی ویزیگوت‌ها[۱۸۸] راه برد. سال بعد موسی‌ابن نصیر[۱۸۹] از ایـن نیز پیشتر رفت. در

۷۱۳ عبدالعزیزابن موسی[۱۹۰] به‌آنسوی تاگوس[۱۹۱] رانـد، و با سپاهیان جنگاور، به‌سوی پرتغال مرکزی شتافت. سال بعد، در ۷۱٤، دگرباره مهاجمان مسلمان تا دوردست فرانسه تاختند و اسبهاشان را از آب رن[۱۹۲] علیا سیراب کردند؛ تا اینکه سرانجام در۷۳۲، درنبرد نهایی‌پوآتیه[۱۹۳] نزدیک لوار[۱۹٤]، شارل‌مارتل[۱۹۵] جریان فتح و تهاجم را واپس راند، و بـا شکست عبدالرحمان غافقی[۱۹٦] دورهٔ تازه‌یی از تاریخ را در اروپای باختری گشود که، هنوز هم تحت فشار و سرمشق اسلامی بود.

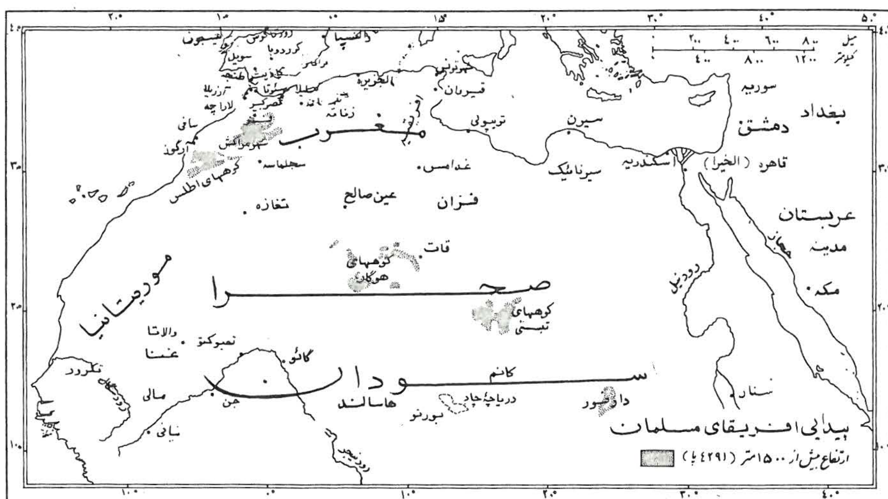
با اینهمه نکتهٔ درخور توجه دربارهٔ این صدها میل پیشروی در باختر و خاور و نیز دیگر پیشرویها، سرعت آنها نبود. دسته‌های مهاجم سواره‌نظام تعلیم‌دیده در صورتیکه رهبرانشان به‌اندازهٔ کافی مصمم می‌بودند، که البته رهبران اولیهٔ اسلام تقریباً همیشه چنین بودند، می‌توانستند از مرزها بگذرند و دروازه‌های شهرها را بگشایند. نکتهٔ بسیار درخور توجه‌تر، ثبات سیاسی و بهبود اقتصادی‌یی است که از پی آنان پدیدار گشت. این پیروزیها در افریقا، اسپانیا، و آسیا اساس تمدنی را پی‌افکندند که می‌توانست افراد اهل دین، آموزش، و فلسفه را از مدیترانه تا عربستان و از دشتهای سودان باختری تا تپه‌های چین متحد کند، و چنین نیز کرد، و همچنین درگذر سده‌هایی که اروپا به‌فقر و فاقه دچار گردید و ایالت ایالت شده و تقریباً در جهل و بیسوادی بسر می‌برد و نیز از سوی دیگر گرفتار جنگ و اغتشاش بود، پرتوی از آزادمنشی و ترقی اجتماعی برآنها افکند.

اما اگر کسی در درک اینکه چگونه رهبران ناتوان عرب یا بربرهای سخت‌تـاز توانایی پی‌افکندن چنین تمدنی را داشته‌اند، درنگ کند؛ آنگاه نیاز به‌یادآوری شماری پدیده‌های درخور توجه، اما به‌اندازهٔ کافی تبیین نشده پیش می‌آید. در آغاز باید گفت، پیروزیهای اسلام در پی آشفتگی و نـاامنی‌یی درازمدت پدیدارگشتند. دو سدهٔ پیشتر، مهاجمان بربر شمال، نظـامهای سلطنتی بزرگی را در هم شکسته بودند، یعنی نظامهایی را که، بر افریقای رومی، خاور نزدیک و اروپـای بـاختری، از روزگاران بسیـار پیش حـاکـم بودند. بـا اینهمه، ایـن تازه واردان، یعنی واندال‌ها وگوت‌ها[۱۹۷]، فرانک‌ها، و ویزیگوت‌ها، هم در پیوند دادن خود با نظام رومی و دوباره راه انداختن آن تحت یک رهبری تـازه‌شکست خورده بودند، و هم در ساختن نظام گستردهٔ دیگری که از آن خودشان باشد.

آنان در نگرشها و رفتارهـای گـروهی‌شان بیشتر همان‌سان‌ که بودند، برجای ماندند: افرادی با وفاداری کلانی که از مفاهیم فرهنگی جهانی، یعنی فرهنگی که بتواند مردمان بسیاری را دربرگیرد و دورنمایی از جامعه‌یی نو را متجلی سازد، بسیار دور بودند. به‌سبب محدودیتهای معنوی و فکری‌یی چون اینها بود کـه، بـا رقیبان مسلمان‌شان بسیار تفاوت داشتند؛ و بیشتر برای همین تفاوت است که شاید، بتوان‌گفت، نهضت اسلامی درجاهایی پیروزگردید که دشمنانش ناتوان و شکست‌خورده بودند.

ریشهٔ این تفاوت به‌اوایل اسلام بازمی‌گردد. از این قرار «قانون اساسی مدینه»، چه سند اصلیش که اندکی پس ازهجرت یا «کوچ» از مکـه به‌مدینه نگـاشته شد، و چـه تلفیقـی از چند سند نخستین، نشان دهندهٔ ایـن است کـه مسلمانان «اجتماع واحدی متمایز از دیگر مردمند». اما چنانکه‌گفته آمـده، این تمایز به‌سبب اعتقاد دینی است نه به‌علت ریشهٔ قبیله‌یی یا ملی. این نکته‌یی اساسی است. زیرا چیزی که فرماندهان اسلامی توانستند به‌مردمی که برآنان فرمان می‌راندند، ارائه دارند؛ تنهاگردن‌نهادن به‌فاتحی بیگانه نبود، بلکه نوید عضویت در اجتماعی‌گسترده و نو، یعنی امت اسلام بود که، درگسترهٔ آن همهٔ انسانها می‌توانستند دست‌کم از دیدگاه نظری، از شأن و ارزشی برابر برخوردار باشند. شاید نیازی به‌گفتن نباشد که، این وعده هماره پابرجا نبود. مدت‌زمان درازی احساس برتری شدیدی میان اعراب پیروزمند وجود داشت، و خلافت با کوشش درجدا نگاهداشتن اعراب به‌عنوان طبقهٔ نظامی‌یی‌جدا ازمردمان مغلوب این احساس را درآنان تقویت می‌کرد. با این حال، بمحض آنکه مغلوب‌شدگان به‌دین تازه می‌گرویدند و یا به‌عنوان جزئی از امت پذیرفته می‌شدند، همچنانکه بسیاری از آنان به‌مرور زمان چنین شدند، حکمرانان مسلمان، دیگر فاتحانی ساده نبودند، بلکه همچنین انقلابیونی بودند که، می‌توانستند راهی به‌سوی جامعه‌یی بهتر نشان دهند.

تنها در ضمن این سطرهاست که، می‌توان احتمالاً امید آن داشت که، چگونگی امکان نضج و رونق ایمان فاتحان عرب را در میان این مردمان تبیین کرد؛ مردمانی که چیزی به‌عربها مدیون نبودند، و شناسایی‌شان پیرامون اعراب اندک بود و بندرت به‌زبان عربی تکلم می‌کردند و یـا هرگز چنین نمی‌کردند،



و اغلب نیز عربها را دشمنان خود می‌پنداشتند. تنها با این نگرش است که شاید بتوان آغاز به‌دستیابی به‌جاذبهٔ اسلام برای جمعیتهای ناهمگن یا غارتگری کرد که، مدتهای‌مدید از داشتن کانونی مشترک محروم بوده و یا هرگز به‌آن دست نیافته بودند. تصور هرگونه همسانی میان سرمایه‌سالاری اسلامی و سرمایه‌سالاری اروپایی زمانهای بعد، تنها طفره‌رفتنی جدی از حقیقت است. سرمایه‌سالاری اروپایی —تا حدودی مانند فتوحات روم— به‌عنوان تحمیلی بیگانه برجای ماند، اما نظامهای اسلامی رفته رفته جامهٔ محلی بر تن کرده، و به‌تمامی، از آن مردمی که احاطه‌شان کرده بودند، گشتند.

حتی پیام برابری اسلام، بدون سنجش واقعیتی که در پی داشت، دستاورد اندکی می‌توانست داشته باشد. اما در گذر صدسال، این تمدن مجموعه‌یی از افکار را میان انبوهی از جمعیتهای جوراجور پی‌افکنده بود. از این میان بود که تقسیمات سیاسی اسلام جریان یافت. اسلام که در زمینهای بسیاری ریشه دوانده بود، گلهای گوناگون بسیاری ببار آورد. بیعتهای محلی بزودی به‌رویهٔ نظامی حمله برد که، به‌سبب همهٔ وعده‌های جهان‌نگرانه‌اش، در حقیقت نمی‌توانست ساخت درونی جامعه‌هایی که بر آنها تأثیر داشت را دگرگون سازد، یا اینکه، تنها می‌توانست در آن اندک دگرگونی‌یی پدید آورد. این بیعتهای محلی، سخنگویانی محلی یافتند. آنان تفاوتهای خود را در قالب سنتهای دینی به‌بحث

می‌گرفتند؛ اما زمینهٔ واقعی تفاوتهاشان بیشتر اجتماعی یا جغرافیایی بود تا دینی یا آیینی. اختلافهایی از این دست در گذر حکمرانی خلیفهٔ چهارم، علی(ع) به‌رغم این واقعیت که علی با فاطمه دختر پیامبر ازدواج کرده بود، بحرانی شد. در سال ۶۵۷ هنگامی که معاویه حاکم سوریه به‌صورت رقیب پیروزمند علی(ع) در آمد، گروهی یاغی در آنجا سر برآوردند. از اینجا، انشعاب پر دوامی میان سنیها که معاویه و جانشینان امویش را پذیراگشتند، و شیعیان که چنین نکردند، پدید آمد: با این حال همهٔ آنان مسلمان برجای ماندند و، دست کم علیه باقی جهان، به‌دفاع از هویت مشترکشان ادامه دادند. انشعاب دیگری با بنیادی اساساً اجتماعی روی‌داد، و این در هنگامی بود که گروهی از قبایل صحرانشین دعوی علی (ع) را رد کرده و برادری خوارج را پی‌افکندند؛ این، جنبشی در واحه‌ها و دشتهای دور بود که تمایلات ساده‌گیرانهٔ شهرکها و شهرها را مردود می‌شمرد، و به‌اصول و بنیادهای دین پایبند بود، و در افریقای شمالی و باختری اهمیتی به‌دست آورد.

صد سال بعد، هنگامی که بزرگترین مرکز قدرت اسلامی، باپیدایش خلافت عباسی، از دمشق به‌بغداد انتقال یافت، این روند شُقاق در زمینهٔ سیاست نیز تکرارگردید. درگذرصدسال دیگر، نقشهٔ سیاسی اسلام، امت یعنی اجتماع اسلامی را به‌گسترده‌ترین مفهوم نشان می‌دهد که، میان دودمانهای محلی بسیاری که بلندپروازترین‌شان عباسیان در شرق و امویان در افریقای شمالی و اسپانیا بودند، تقسیم‌گشته است. این تضاد خاوری-باختری با قیام فاطمیون در سدهٔ دهم ژرف گشت، این فاطمیون قدرت اولیه‌شان را از بربرهای الجزایر مرکزی‌گرفته، و در حالی که در پی قدرت بودند، حکمرانی‌شان را تا دوردستان خاورگسترش دادند. در ۹۶۹ سپاهیان فاطمی جایگزین حکمرانی عباسی در مصر، و سپس در سوریه و حجاز گشتند. در ۹۷۳ خلیفهٔ فاطمی معز[۱۹۸]، پایتختش را از مغرب به‌مصر انتقال داد و خود را در شهری تازه به‌نام الخیرا[۱۹۹]، در مجاورت فسطاط[۲۰۰] کهن (که خود جایگاه بابل مصری روزگاران بیزانسی است) مستقرگرداند؛ و قاهره دورهٔ دراز و اغلب چشمگیرش را آغاز کرد.

خلفای فاطمی دوسده بر مصر فرمان راندند، اما بزودی سرزمینهای افریقای شمالی و سپس سرزمینهای سوری-عربی‌شان را از دست دادند. تا آنجاکه به

افریقای شمالی مربوط می‌شود، فاطمیون در حرکت به‌سوی شرق، پشتیبانی‌بربرها را از کف دادند. پادشاهیهای بربری تازه‌یی در تونس و الجزایر پدیدار گشتند که سرکردگان اتحادیهٔ کل‌صنهاجه[۲۰۱] برآنها حکم می‌راندند. خلیفهٔ‌فاطمی در قاهره که در پی دستاویزی برای برکنارکردن این سرکردگان بود، انتقام هراسناکی‌ازکشورهایی که نیاکانش ازآنجاها آمده بودند، گرفت. او گروهی از قبایل صحرانشین بدوی را به‌رهبری بنی‌هلال[۲۰۲] برانگیخت تا آن سرزمینهای حاصلخیز باختری را تاراج کنند. بدبختانه، اینان در دسته‌هایی از مهاجمان گرسنه که در پی خود کاروانی از غبار برجای می‌گذاردند، بر آن دیار تاختند، (و به‌گفتهٔ ابن‌خلدون) مانندملخ برمرغزارها و باغهای میوهٔ افریقیه فرود آمدند و روند ژرف اما دردناک عربی کردن را که، به‌فروبردن فرهنگ بربر در قسمت اعظم فرهنگهای تونس و الجزایر انجامید، آغازکردند. در باختر، در مراکش، بنی‌هلال و یارانش تأثیری اندک داشتند و یا اینکه تأثیری نداشتند. در اینجا با آغازجنبش‌دیگرگونهٔ بربرهای جنوب، جریان ریشه‌گرفتن اسلام در قالب‌گونه‌های مختلف‌محلی، دگرگونی مهم دیگری می‌یابد. به‌خلاف بربرهای فاطمی که به‌سوی شرق یعنی به‌سوی مواهب زندگی شهری روان‌گشته بودند، بربرهای آلموراوید علفزاران موریتانیا، از پندارهای کاملا دیگرگونه‌یی، برانگیخته شده بودند.

آنان از آن افکار پویای ژرف اما ناکجاآبادی برابری و عدالت که، در فراز و فرود جهان اسلام، به‌وسیلهٔ پیامبر و پیروان بلافصلش عنوان‌گردیده بود، و هرگز نیز بعدها کاملاً از یاد نرفت، الهام‌گرفته بودند. مانند دیگر اصلاح‌طلبان گذشته و آینده، آلموراویدها در جستجوی چیرگی بر طبیعت طبقه‌بندی شده و شاخه‌شاخه گشتهٔ جامعه‌یی که آرزوی مالکیت نعمتهایش را در سر می‌پختند، بودند؛ و یا به‌هر جهت این، جنبهٔ آرمان‌گرایانهٔ تبلیغ آنان را تشکیل می‌داد. اینان نیز چونان دیگران شکست خوردند؛ دمی درنگ برای پیش چشم‌آوردن و دریافتن دلایل شکست‌شان ارزشمند است. چنین‌شکستی در میان‌دیگرافریقاییان در زمانهای آینده نیز تکرار شد. سده‌هایی بعد، درسودان‌باختری، جنبش‌اصلاحی بزرگی که با عثمان‌دان‌فودیو[۲۰۳]، در ارتباط بود، با الهام از تصویر مدینهٔ فاضلهٔ دورهٔ عباسی سده‌های دهم و یازدهم، پدیدار شد، آنان در این تصویر سرمشق آن «خلافت برحق»ی را می‌دیدند که در آن، همهٔ مسلمانان از برابری ودادگری

برخوردار بودند. اما آلموراویدها که در آغاز دورهٔ عباسی می‌زیستند، چیزی بهتر از این را سراغ داشتند. برای‌آنان «عصرطلایی» اسلام احتمالاً نمی‌توانست در روزگاران عباسی باشد. این عصر، تقریباً درگذر نخستین سالها قرار داشت، یعنی بنا به‌گفتهٔ فن گرونبام[۲۰۴]، در «ده سال فرمانروایی پیامبر در مدینه و شاید سی‌سال پس از مرگش» که از دید آنان شکل «عصری را داشت که در آن جامعهٔ بشری تا آنجا که می‌توان انتظار داشت، به‌کمال نزدیک شده بود...».

عصر طلایی، خیالی [سراب‌سان] بیش نبود. اسلام هیچ ابزار جهان‌نگرانهٔ مناسبی برای هم‌سطح ساختن جامعه‌یی که دوره‌یی از تقسیم درونی ژرف میان غنی و فقیر، و ناتوان و توانمند را آغاز کرد، نداشت. حتی عمر، که میان ۶۳۴ و ۶۴۴ حکمرانی کرد، خود را ناگزیر از به‌رسمیت شناختن تفاوتهای سلسله مراتبی میان بیعت‌کنندگان یافت. این تفاوتها، هنگامی که اسلام بامسألهٔ قدرت دست به‌گریبان بود، بحرانی ترگردیدند. چنانکه نویسنده‌یی به نام ابن‌الفقیه[۲۰۵]، اندک زمانی‌بعد چنین باز می‌گوید که، با آغاز سدهٔ نهم، جامعه‌های اسلامی خاور نزدیک به‌چهارطبقه تقسیم شده بودند: «حکمران، که در مقام نخست است؛ وزیر که با خرد و تسلطش مشخص می‌گردد؛ بلندپایگان، که به‌سبب ثروتشان در بالا قرار گرفته‌اند؛ وطبقهٔ متوسط که از طریق فرهنگ‌شان به سه طبقهٔ‌دیگر پیوسته‌اند؛ در این‌حال، دیگر مردم، صرفاً پس‌مانده‌های جامعه‌اند که چیزی بجز خور وخواب نمی‌شناسند.»

پس‌مانده‌ها بی‌تردید اعتراض می‌کردند، اما کسی‌نظر آنها رانمی‌خواست. چگونگی خلافت برحق عباسیان را که ده سده بعد برای اصلاح‌طلبان اسلام به‌صورت عصر نیکبختی و شادمانی درآمد، می‌توان در یکی از دستنوشته‌های سدهٔ یازدهم ابوریحان بیرونی، تاریخ‌نگار بزرگ [ایران] خواند. براستی‌تمایزات سلسله‌مراتبی به‌حد نهایی‌تعصب و امتیاز اجتماعی رسیده بود. «حکمرانان عباسی، دستیاران، دوستان، و دشمنان‌شان را بی‌حساب وکتاب با عنوانهای بیهوده آراستند... و آنگاه امپراتوری نابودگردید، چون آنان با این کار در ورای حدود عقل و منطق‌گام برمی‌داشتند... [زیرا وقتی] خلفا به‌کسانی‌عنوان عطا می‌کردند، مردان دیگری نیز بودند که خواستار همان عناوین می‌شدند و نیک می‌دانستند که چگونه با رشوه به‌آرزوی خویش برسند. از این‌قرار، برای بار دوم این‌ضرورت

پیش می‌آمد که میان این طبقه [آرزومند] و آنانی که [پیشتر] خود را به‌دربار چسبانده بودند، تمایزی قائل شوند؛ از این‌رو، خلفا عناوین دیگری چون عنوان شاهنشاه ارزانی داشتند. به‌این‌گونه، مسأله با عقل سلیم به‌کلی تناقض پیدا کرد، و بسیار پیچیده‌گردید، چندان که آن‌کس که دربارهٔ صاحبان عنوانها چیزی را باز می‌گوید، تقریباً پیش از آغاز [ذکر عناوین آنان] خسته می‌شود، و آن کس که آنها را می‌نویسد، وقت خویش را تباه می‌کند، و در همین حال آن کس که صاحبان عنوانها را مورد خطاب قرار می‌دهد، در معرض قضاشدن نماز خود قرار می‌گیرد.»

در پشت این بنای رفیع عناوین انتصابی، افلاس تودهٔ مردم، یعنی «پس‌مانده‌های جامعه که چیزی بجز خور و خواب نمی‌شناسند» قرار داشت. و باردیگر به گفتهٔ فن گرونبام، این «تهیدستی افزون شوندهٔ کشور» بود که «انگیزهٔ اصلی «شیعه‌گری انقلابی»» گردید و بدینسان ستیزهای سیاسی و اجتماعی دگرباره در لفاف مذهب رخ نمود. در اینجا و جاهای دیگر و در زمانهای دیگر، مذهب تثبیت‌گشته سنگری‌برای ثروت وتوانمندی‌مهتران شده بود؛ و دراین میان کهتران فریب نمی‌خوردند. یکی از سخنگویان کهتران، در حدود . . . ۱ میلادی چنین نگاشت: «نه، براستی تا هنگامی که زندگی را در فقر بگذرانم، خدا را عبادت نخواهم کرد. چرا باید عبادت کنم؟ آیا توانمندم؟ آیا من کاخی، اسبهایی، جامه‌هایی فاخر و کمربندهایی‌زرین دارم؟ تا آن هنگام که حتی بند انگشتی زمین از آنم نیست، عبادت ریاکاریی‌بی محض خواهد بود.» نهصدسال پس از آن، عثمان‌دان‌فودیو و همکارانش در حالیکه فضایل دورهٔ عباسی را جشن گرفتند، با نادیده انگاشتن عقیده‌های «پس‌مانده‌های جامعه» آن روزگار، سبب فرو-رفتن خاطره و اعتراضهای آنان درسیلاب سده‌ها گردیدند. اما آلموراویدها به‌صحنهٔ بحران عباسی بسیار نزدیک بودند، و اساساً علیه این نوع بحران، هر چند در ناحیه‌های باختری اسلام، بود که، به‌قیام برخاستند.

این روستاییان نحیف و پرتهورکه نخستین یا آخرین نیز نبودند از چرامهای بی‌حاصل‌خود به‌دوردست چشم دوختند و نوید زندگی بهتری را دیدند. آنگاه به‌رهبری مردی ازسجلماسه به‌نام‌ابن‌یاسین[۲۰۶]، رؤیای زندگی‌یی را در سر پختند که در آن رهایی از چنگال نیاز و گرسنگی را مستلزم کاستن از آسایش

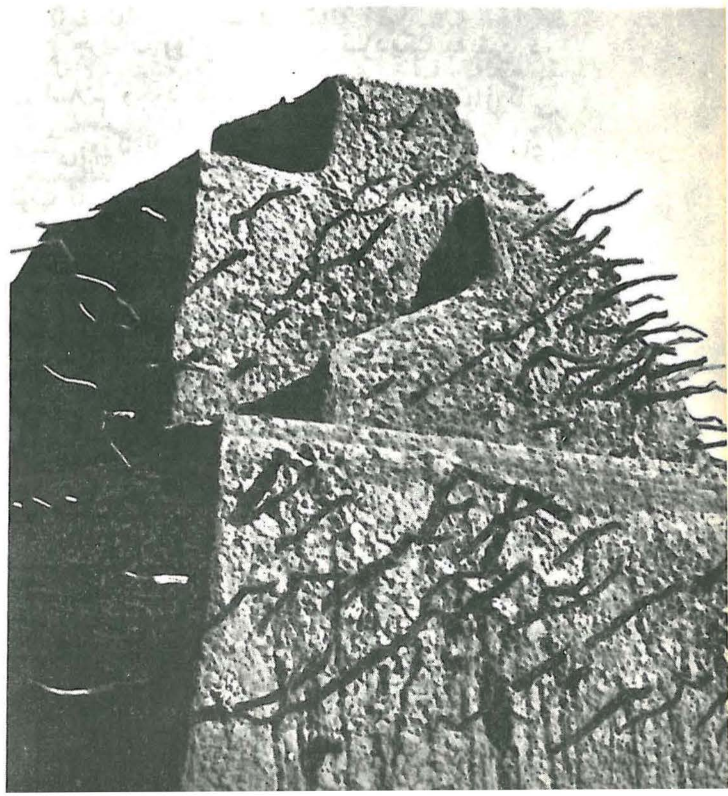
همسایگان‌شان می‌دانستند؛ و در اینجا بار دیگر به‌ندای‌آنان، چون فاتحان مسلمان زمانهای پیشتر، ازسوی دهقانانی که در زیر یوغ اربابان و زمینداران محلی‌رنج‌می‌بردند، پاسخ داده‌شد. ازاین‌روی‌درگذرچندسال به‌دشتهای حاصلخیز مراکش‌تاختند، و سپس بنابه‌دعوت مسلمانان اندلسی‌ازطریق آب، با سپاهیان مسیحی رویاروگشتند و درگذر بیست سال دیگر همهٔ سرزمین اسپانیای اسلامی را به‌زیر قدرت خویش درآوردند.

اسلام در جنوب صحرا نه به‌پیروزی عرب، بلکه بیشتر به‌نفوذ بربرمدیون بود. بجز تاخت و تازها و یورشهای سدهٔ یازدهم آلموراوید، تا هجوم مراکشی‌ها به‌سنگای در۱۵۹۱، حرکتی در جهت پیروزی برافریقای شمالی صورت‌نپذیرفت. هیچکدام از این تجاوزهای بزرگ به‌آرمان اسلام یاری نکرد. به‌عکس هر دوی آنها گرایش به‌نابودی آن داشتند. با این حال، اسلام به‌تدریج و به‌طور ثابت در سودان، در غرب دریاچهٔ چاد، از سدهٔ دهم به‌بعد رواج یافت و تنها به‌سبب بعد مسافت یا پادشاهیهای مسیحی نیل وسطی بودکه در سودان خاوری رواج پیدانکرد.

این رواج و پراکندگی‌جنوبی-باختری، درگسترش کند اجتماع اسلامی‌یی شکل گرفت که، شامل جمعیتهای اسکان یافتهٔ برخی از شهرهای پرنفوذ و مراکز بازاری بود. انگارهٔ این جریان رواج به‌احتمال نزدیک به‌یقین در زمانهایی بسیار پیش از دوران اسلام وجود داشته است، زیرا نظام بازرگانی آنسوی صحرای دوران فنیقی‌ها و حتی‌روزگاران‌پیش‌از فنیقی‌ها بی‌تردیداجتماعهای بربری‌کوچکی در بازارهای جنوب پدیدآورده بود. اما اینک تفاوت در این بود که اسلام توانست، همهٔ این‌اجتماعهارا چه در سودان باختری، میان‌گذرگاههای واحه‌های بیابان، وچه درافریقای شمالی، به‌شکل مؤثری به‌هم بپیوندد. بازرگانی آنسوی صحرا هرروزه بیشتر تحت ادارهٔ مسلمانانی با منشأهای قومی گوناگون درمی‌آمد، وشبکهٔ‌گسترده وپیچیده‌یی از مبادلهٔ کالارا شکل می‌بخشیدکه برای حکمرانان بسیاری‌از دولتهای افریقا ثروت‌وقدرت به‌همراه آورد، و درگذر سده‌هایی، باکالاهایش به‌بهای اولیه، جهان غرب را تغذیه کرد.

اسلام تا چه اندازه در میان تودهٔ افریقاییان باختری پیرو یافت؟ در اینجا موضوع با سایرجاها متفاوت‌است. به‌کوتاه سخن، می‌توان‌در تاریخ نفوذاسلامی،

چهار دورهٔ اصلی را مشخص گرداند. نخست، دورهٔ دراز بازرگانی کند توسعه‌یابنده از طریق فعالیتهای اسلامی، که با تغییر دین تدریجی بازرگانان سودانی توسط شرکای بربرشان از صحرا، همراه بود. دست‌کم تا سدهٔ نهم، اسلام به‌بازارهای سودان باختری راه می‌یابد. اما تأثیر اولیهٔ آن اندک است. فرمانروایان غنا، اسلام را چون یکی از ادیان دولتی‌شان پذیرا نگشتند. تنها در آغاز سدهٔ یازدهم، چندگروش تازه به‌اسلام رخ می‌نماید که اولین آنها تا آنجاکه ما می‌دانیم بنابه روایت، از آن شاه‌گائو در ۱۰۱۰ است. و به‌دنبال آن گروش شاه‌کانم-بورنو در ۱۰۸۶ است. تسهیلات بازرگانی نیز به‌همان اندازهٔ توجه به‌دستاوردهای سیاسی و مذهبی و تعالیم اسلامی، انگیزهٔ آنان درگرویدن مدبرانه‌شان به‌اسلام است. آنان به‌روستاییان آزاری نمی‌رسانند، و در حالی‌که حتی‌مردم شهرکها که، فرمانروایان‌شان اسلام را پذیراگشته‌اند، به‌این‌آیین‌نو با تردید می‌نگرند، درعین آنکه‌این دوگانگی دیدگاهها‌ادامه‌می‌یابد، به‌ایمانهای سنتی‌شان‌نیز سخت پایبندند. در جای خود، همین دوگانگی در مورد مسیحیت در تاریخ افریقا نیز مصداق می‌یابد.



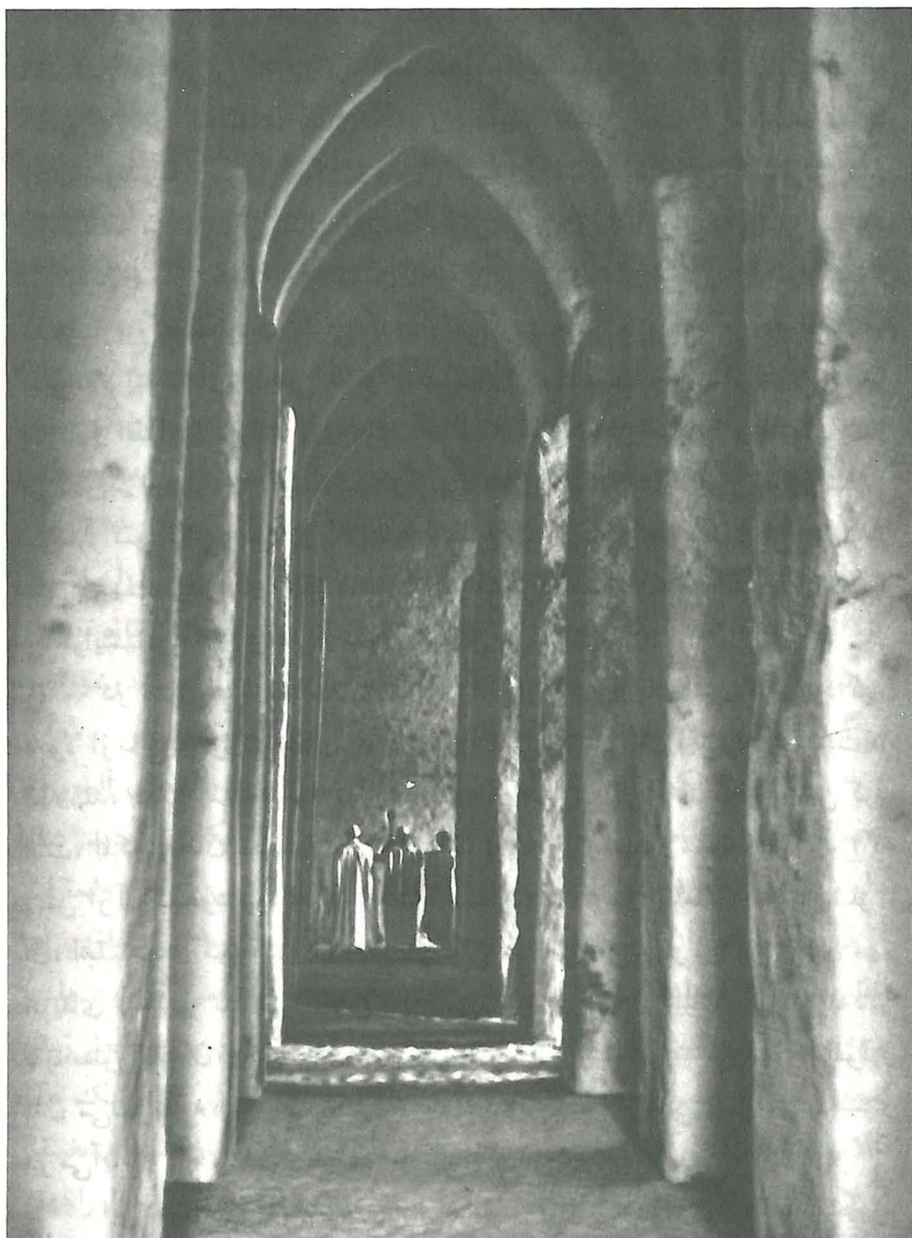
آرامگاه، درگائو، در نیجر وسطی، که از آن امپراتور بزرگ سنگای، اسکیامحمد است.



درون آرامگاه اسکیا محمد.



مسجد جامع جن به‌هنگام غروب.



دعاخوانان درمسجد بزرگ جن.

با فرارسیدن سدهٔ سیزدهم، دورهٔ دومی آغاز می‌گردد. و این دوره در پی اغتشاش طولانی‌یی که در بردارندهٔ هجومهای آلمراوید، سقوط غنا، به‌پیدایی آمدن و رقابت دولتهای بعدیِ غنا، و پیدایش مالی است، فرامی‌رسد. اما در زمان سوندیاتا (تقریباً ۱۲۳۰ـ۶۰) گسترش اسلام با تاروپودگسترش مالی درهم‌بافته می‌شود. پیوستگی این‌دوگسترش از زمان منساموسی به‌روشنی مشاهده می‌گردد. موسی خلیفهٔ «بخشهایِ باختری» می‌شود؛ و اسلام اینک به‌عنوان مذهب بزرگِ حکومت مترقی پدیدار می‌گردد. اسلام راه را بر دیوانسالاریِ ادیبانه، پیوندهای سیاسی مؤثر با قدرتهای دوردست، و بازسازماندهی درونی قدرت و اقتداری همراه با رویه‌های مخالف باعقاید تجزیه‌طلبانه و مذهب سنتی می‌گشاید. از بطن این، گرایش به‌نوگرایی، شالودهٔ مکتبهای استوار تعالیم اسلامی در تمبوکتو، نیانی، جن و مکانهای دیگر به‌پیدایی می‌آید، مکتبهایی که از آن پس به‌مدت سیصدسال رونق دارند و پژوهشگران مسلمان را از کشورهای بسیار وبا گرایشهای فکری بسیار، به‌سوی خویش می‌خوانند.

در همان هنگام، اسلام دین بزرگ بازرگانی برجای می‌ماند. سوداگران دیولا از مالی به‌سوی راههای بازرگانی روان می‌گردند. آنان پیشبرندگان ثابت‌قدم اسلامند، دینی که نه‌تنها درآمدشان را از طریق بازرگانان صحرا تأمین کرده است، بلکه به‌آنان مجموعهٔ کارآمد و باب روزی از رسمها و شیوهٔ اعتباری را که پیش از آن موجود نبود عرضه داشته است. در ۱۴۰۰، و احتمالاً بسیار پیشتر از آن، اجتماعهای کوچک و نیرومند بازرگانی اسلامی در بیشتر مراکز بازاری مهم افریقای باختری تا خود ساحل دیده می‌شوند. در میان اینان، گروش به‌دین تازه هنوز چندان نیست، اما بااین‌حال بازرگانان مسلمان به‌گروههای بانفوذی بدل می‌شوند که، بعدها به‌صورت جزء مؤثری از زندگی افریقای باختری در می‌آیند.

این دورهٔ دراز توسعهٔ بی‌وقفه، هرچند بافراز و فرودهای بسیار، تا هجوم مراکشی‌ها به‌سنگای در پایان سدهٔ شانزدهم، ادامه می‌یابد. به‌دلایلی، ما به مجموعهٔ شبکهٔ بازرگانی افریقای شمالی و باختری که اینک به‌شکل بدی از هم گسسته و تا اندازه‌یی ویران‌گشته، بعدها نگاهی خواهیم افکند. در پی این، در دورهٔ سوم، واکنشی ضد اسلامی که واکنشی ضد شهری نیز هست، می‌آید.

مردمان روستا، که به‌ایمانهای کهن پایبندند، دیگرباره سر برمی‌دارند و رهبری را به‌دست می‌گیرند. بسیاری از این افراد، کسانی هستند که امپراتوری اسلامی متکی به‌شهر، آنها را به‌گرداب بردگی انداخته‌است. این مسأله تا سدهٔ هژدهم، هنگامی که با هستی‌دوبارهٔ اسلام توسط رهبران متهور و مردمان بلندپرواز، دورهٔ چهارمی آغاز می‌شود، ادامه می‌یابد. و این هستی دوباره‌یی است که به‌نحوی از انحاء ادامه دارد، تا اینکه حرکت آن با هجوم استعماری اروپاییان متوقف می‌شود.

از دیدگاه تاریخی، تأثیر اسلام در افریقای باختری، جدا از جنبهٔ معنویش، باید به‌سبب اهمیت بسیارش در دو زمینه مورد ملاحظه قرارگیرد: در فنهای بازرگانی، و در فنهای حکومت شهرها، دولتها، و امپراتوریهایی که نیرومند و مهم می‌گردند. افزون‌براین در هردومورد می‌بینیم که اسلام چونان حلال مؤثر جامعهٔ سنتی عمل کرده است، بس بارها خطوط تجزیه‌طلبی قومی را مغشوش گردانیده، مساوات «قبیله‌یی» را با ساختها و اسارتهای سلسله‌مراتبی تازه تعویض کرده، و به‌طورکلی، با تأثیری فزاینده که پس از سدهٔ شانزدهم درخورتوجه می‌گردد، طبقه‌بندی افقی جامعهٔ افریقای باختری را ژرف کرده است.

در اینجا تکرار می‌کنم که در تمامی این جریانها، حمله‌های آلموراوید به‌منزلهٔ وقفه‌یی حاصل از خارج بود که تا پنج سدهٔ دیگر تکرار نگردید. شاید دلیل اصلی اینکه دانشمندان مسلمان افریقای باختری، با چنین افتخار واحترامی از دورهٔ کبیر امویان در شمال افریقا، یعنی دورهٔ توسعهٔ اسلامی آغازین این نظام بازرگانی دریادماندنی در سراسر بیابان، یاد می‌کنند، همین موضوع باشد؛ و به‌همین سبب است که مثلا مفتی بوبودیولاسو، که در سال ۱۸۹۸، یعنی‌زمانی بسیار اخیرتر، چشم به‌جهان‌گشود، زوال امویان را به‌عنوان پایان یک عصر طلایی مشخص می‌کند. با اینهمه، نظام بازرگانی‌یی که درگذر سده‌های‌نخستین اسلام در افریقای باختری به‌چنین‌گسترش عظیمی‌دست‌یافته بود —با راههای اصلی که به‌روی نیمی از جهان دوباره گشوده‌گشته بود، بانیاز به‌حمل و نقل به وسیلهٔ شتر که اکنون بیش از هر زمان دیگر بشدت احساس می‌شد، باچاههای صحرا که پیوسته مرمت و تکثیر می‌شدند— وقفه‌یی را که آلموراوید[مرابطون] پدید آوردند از میان برد و به کسب قدرت تا پایان سدهٔ شانزدهم ادامه داد،

تا اینکه سرانجام درعرصهٔ رقابت دریایی به‌پایان کار خود رسید و اندک اندک در روزگاران کنونی از پهنهٔ دید ناپدید گشت.

بنابراین، اسلام می‌تواند مدعی به‌ارمغان آوردن بسیاری چیزها برای افریقای باختری باشد. یک نقشهٔ بازرگانی مربوط به‌دورهٔ ۱۶۰۰–۱۳۰۰ ناحیه‌های بسیاری از قارهٔ غربی، شمال یا جنوب بیابان را می‌نمایاند که، مستقیم یا غیرمستقیم بانظام بازرگانی‌جهانی‌پیوند داشتند، این نظام به‌دست کسانی پی‌ریزی شد که وحدت اساسی اسلام را، صرفنظر از نزاعهایی که بر سر اقتدار سیاسی در میانشان درمی‌گرفت، به‌رسمیت می‌شناختند. درگذر قرون وسطی، برای رهبران مذهبی مکه، گزینش خلیفه یا نماینده‌یی عالیرتبه درسودان باختری کاری طبیعی می‌نمود، برای این منظور، هر مرد قدرتمندی از آن بخش ممکن بود انتخاب گردد. و برای پژوهشگران قاهره، دمشق و آنسوی آن نیز به‌نظر طبیعی می‌آمد که، مالی بزرگترین امپراتوری سودانی، از مهمترین دولتهای جهان اسلام به‌شمار آید.

مانند هرکجای دیگر، گسترش گروش، در درون امت، به‌تنوع وگوناگونی شکلهای محلی می‌انجامید. هر چند که مسلمانان افریقای باختری غالباً خود را طرفداران بی‌چون و چرا و سخت‌رای قرآن نشان داده‌اند، با این حال هرگز زمانی پیش نیامد که عمل واقعی اسلام تفاوتی با رسوم مصر و افریقای شمالی نداشته باشد، و از این‌گذشته، تفاوت موجود، گهگاه بسیار زیاد هم بود. ابن‌بطوطه، که در سدهٔ چهاردهم ازمالی دیدارکرد، از دیدن چیزهایی چون برهنگی زنان ازدواج نکرده و اعتماد به‌نفس و معاشرت زنان، در هنگامی که برادریهای بزرگ اسلام چون قادریه[۲۰۷] و تیجانیه[۲۰۸] اغلب شکلهای ویژه‌یی در سودان‌باختری یافته بودند، مبهوت‌گردید. در رأس‌این جریانها یا بهتر بگویم در زیر آن، رقابت و ستیز دایم میان اسلام‌و ادیان افریقای باختری وجود داشت. برخی ازگروندگان به‌دین اسلام، مسلمانانی پارساگشتندو بسیاری دیگر با سازشی کم و بیش دشوار با وجدانشان کنار آمدند. پس از ۱۰۱۰ شاه کوسویی[۲۰۹] گائو، حفظ تشریفات غیر اسلامی در دربارش را کاری خردمندانه و بی‌تردید ضروری دانست، لیکن پس از او نیز این امر ادامه پیدا کرد. حتی فرمانروایان بزرگی که خلیفه شدند نیز ناگزیر به‌انجام چنین کاری بودند. اسکیا محمد مشهور سنگای(۱۵۲۸-

۱۴۹۳) نیز به‌حمایت تشریفات و جشنواره‌های غیر اسلامی در دربار خویش پرداخت. چنین رسمهایی در زمان یکی دیگر از فرمانروایان نیرومند سنگای، اسکیا داود (۸۳ ـ۱۵۴۹) نیز به همین منوال ادامه یافت. کسانی که به‌حضور او می‌رسیدند، باید به‌خاک می‌افتادند و خاک بر سر می‌افشاندند، و این همان رسمی است که ابن‌بطوطه با دیدن آن در دو سده پیشتر، به‌نفرت از آن یاد کرد. می‌گویند داود در پاسخ امام پارسایی از تمبوکتو که او را سرزنش کرده و برای اجازهٔ چنین رسوم شرک‌آمیزی در دربار، دیوانه‌اش خوانده، چنین گفت: «من دیوانه نیستم، اما بر مردمی دیوانه، یاغی، وگستاخ فرمان می‌رانم، از این روست که نقش آدمی دیوانه را بازی می‌کنم...»

اکنون ما دو بخشی‌ی میان شهرکهای اسلامی و روستاهای غیر اسلامی یا ضداسلامی را دریافته‌ایم. داود نیز چونان حکمرانان دیگر سودان باختری با رویارویی با «مسألهٔ اسلام» با جدی‌ترین مسأله از مسایل بیشمار قدرت سیاسی‌اش روبروگردید. هر اندازه که او آرزوی سخت رایی پرهیزکارانه را می‌داشته است، و هر اندازه‌بر مزیتهای سیاسی، اداری و ادبی اسلام به دین سنتی ارج گذارده باشد، با اینهمه نمی‌توانست تعادل‌حساس کشورداری که، تنها وسیلهٔ مناسب برای نگاهداشتن او درمیان دوطرف بود، را نادیده انگارد. او ناگزیر بود از سویی پیمانهای افریقای شمالی و منافع شهرکها و شهرهایش را در نظرگیرد، و از سوی دیگر نیز پیمانها و منافع متضاد تمامی روستاییانی را که بر آنان حکومت می‌کرد، ـ و اغلب نیز با بیرحمی‌حکم می‌راند ـ باید از یاد نمی‌برد، یا چندان از یاد دور نمی‌داشت. هر چند داود نیز چون حکمرانان برجستهٔ پیش از خود در این امر موفق‌گردید، اما، بودند تک‌فرمانروایان سودانی‌یی که با تکیهٔ بیش از حد به این یا آن جهت، دچار شکست‌گردیدند.

اسلام به‌خلاف‌گسترش مداومش در افریقای باختری، در افریقای خاوری به‌چیزی بیش از نفوذ محلی دست نیافت. با این وجود، چیزی که به‌دست آورد، با تمایز در یادماندنی‌یی همراه بود. تغییر دین جمعیتهای ساحلی و جزیره‌یی از سومالی در شمال‌گرفته تا موزامبیک در جنوب ـ روندی که تا سدهٔ دوازدهم به‌راه خویش افتاده بود ـ در بیشتر انبازکردن این سکونتگاههای بازرگانی با تمامی اجتماع اقیانوس هند یاری کرد. رسم و راه بازرگانی درازمدت و فرمانروایی از

طریق سودهای تجاری، به‌این افریقاییان خاوری آموزش داد، و به‌تمدن در حال توسعهٔ ساحلی آنها رنگ اسلامی درخور توجه ویژهٔ خویش را ارزانی داشت. افزون براین، در یک یا دو ناحیه، سکونتگاه عرب چندان متراکم بود که بتواند حضور غیر افریقایی کوتاه‌مدت اما جالبی را بنمایاند. شاید بهتر از هر جای دیگر، بتوان این موضوع را در ویرانه‌های کاخ باشکوه حسونه[۲۱۰] در جزیرهٔ کیلوا دید. چیتیک[۲۱۱]، حفار اخیر کاخ، عقیده دارد که این مرکز بزرگ بازرگانی، اقامت، وآسایش که در فاصلهٔ سالهای ۱۲۶۰ تا ۱۳۳۰ در کنارهٔ اقیانوس هند بنا گردیده، امکانات بهداشتی فراوان داشته و به‌حمام روباز هشت گوشه‌یی که از قرارمعلوم آب شیرین برای آن فراهم می‌شده، مجهز بوده است و اینهمه، باستان‌شناسان را به‌یاد نمونه بناهای دورهٔ عباسیان می‌اندازد. اما رویهمرفته، سکنی گزیدگان عرب، با ازدواج باافراد بومی اجتماعهای سواحلی یا دیگر اجتماعها به‌سرعت هویت خویش را از دست دادند. این اجتماعها، اسلام را پذیرا گشتند، و به‌عضویتشان در جهان اسلام ارج بسیار نهادند. اما زبانهاشان را حفظ کردند، ادبیات خویش را تکامل بخشیدند، و تمدنی شهری را پی افکندند که به‌گونهٔ چشمگیری از آن خودشان برجای ماند.

۱. François Marie Arouet de) Voltaire): (۱۶۹۴—۱۷۷۸)، فرانسوا ماری آروئه‌دو ولتر نویسنده، فیلسوف، و تاریخ نگار فرانسوی. برخی از آثارش از این قرارند:
Lettres philosophiques (1733), *Traitè de Métaphysique* (1734); *Eléments de la philosophie de Newton* (1748); *Historié Universelle* (1769).

2. Egerton.
3. Middleton.

۴. Talensi: مردم تالنسی در شمال خاوری غنا می‌زیینه و کشاورز یا رمه‌دار هستند. مذهب کهن این مردم رسوم و آیین ویژه‌یی درباره کشت و کار، درو و برداشت دارد...—م.

۵. Mali: سرزمین مالی که در غرب افریقا واقع شده، اینک جمهوری است و ۴۷۸,۶۵۲ میل مربع مساحت دارد و پایتختش باماکو است. این کشور در ۱۹۶۰ مستقل شد، و دولت جمهوری آن که برنامه‌یی سوسیالیستی (جامعه‌گرایانه) را دنبال می‌کرد، در ۱۹۶۸ به‌وسیلهٔ ارتش برکنار شد. —م.

۶. Kanem-Bornu: دولت کانم در حدود ۸۰۰ میلادی به‌وسیله مردم کانمبو زبان در شمال‌شرقی دریاچهٔ چاد پی‌افکنده شد. پایتخت‌شان نجیمی (Njimi) نام داشت و دربارهٔ فرمانروایانشان، شاهان «سفاوا» (Sefawa) در «وقایع نامهٔ بورنو» (Bornue Chronicle)، تاریخ آغازین مذهب‌شان، گزارشهایی دیده می‌شود. در نیمهٔ سدهٔ یازدهم مردم کانم اسلام پذیرفتند.

قدرت کانم تکیه بر سوارکاران نظامی‌اش که تندرو و کارآمد بودند، داشت. تا سدهٔ دوازدهم ادارهٔ بیشتر نواحی پیراسون دریاچهٔ چاد را در دست گرفته، و از دادوستد در صحرا و فزان تا افریقای شمالی، ثروتمند شدند. بردگان را به شمال صادر می‌کردند و در ازای آنان، اسب، پارچه، و اشیاء فلزی از ناحیه مدیترانه‌یی به کانم می‌آوردند.

کانم در سدهٔ سیزدهم به‌رهبری دوناما دابالمی به‌اوج قدرت خود رسید، اما پس از مرگ او، امپراتوری روبه‌زوال رفت، و در اواخر سدهٔ چهاردهم، پایتخت تازه‌یی در بورنو، غرب دریاچه چاد در برنین گازارگامو (نزدیک کنارهٔ نیجریه کنونی و نیجر) بنا شد...—م.

۷. Dinka: شمار مردم دینکا به‌بیش از یک‌میلیون می‌رسد که، بیشترشان در ایالت «نیل‌علیا»ی جمهوری سودان می‌زیینه. این مردم گله‌دار هستند و گله‌هاشان همان اندازه که از نظر اقتصادی اهمیت دارد، از نظر مذهبی واجتماعی نیز دارای اهمیت است. احشام مردم دینکا هریک نامی برای خود دارند و میان پسران دینکا و نخستین گاوشان پیوند نزدیکی وجود دارد. در فصل خشک به‌سوی چراگاههای دیاری دیگر کوچ می‌کنند و در فصل بارانی در دهکده‌هاشان بسر می‌برند... —م.

۸. Kordofan: ایالتی در سودان مرکزی، در شمال شرقی افریقا. —م.

9. Lienhardt.

۱۰. **ابوالحسن علی بن حسین مسعودی**: از اعقاب عبدالله بن مسعود، صحابی و حافظ و قاری معروف است. وی در دههٔ آخر قرن سوم دربغداد متولد شد. از جوانی به جهانگردی و سیر آفاق و انفس پرداخت؛ فارس و کرمان و قسمتی از هندوستان را سیاحت کرد و تا جزیرهٔ سیلان و محتملا تا ماداگاسکار پیش رفت، بعد به شام و از آنجا به مصر رفت و همانجا مقیم شد و به ثبت و تنظیم مشاهدات و مطالعات خود پرداخت؛ و در سال ۳۴۵ هجری درگذشت.

تألیفات مسعودی بالغ بر سی و چند کتاب، از جمله کتاب بسیار مفصل و سی جلدی اخبارالزمان بوده که از آنهمه فقط کتاب مروج الذهب والتنبیه والاشراف بدست است، بقیه را حوادث زمانه محو کرده است.

آثار مسعودی از جمله منابع عمدهٔ تاریخ ایران باستان وتاریخ قرون اولیهٔ اسلامی بشمار می‌آید. **مروج الذهب والتنبیه والاشراف.**

۱۱. **ابوعبدالله محمدابن محمدابن عبداللهابن ادریس، معروف به شریف ادریسی** (چون سید بود)، ۴۹۳ —. ۵۶ هق، جغرافیدان مسلمان و یکی از بزرگترین جغرافیدانان و نقشه نگاران قرون وسطی. در سبته (مراکش) متولد شد، و در قرطبه تحصیل کرد، و سپس در دربار روژه‌ی II (به‌عربی رجار)، پادشاه سیسیل، رونق یافت، و برای او جهان‌نمائی از نقره ساخت، و کتابی در جغرافیا بنام کتاب «الرجاری» یا «نزهة‌المشتاق» بنام وی تألیف کرد. این کتاب مفصل‌ترین شروح قرون وسطائی عالم است، و برخلاف سایر کتابهای جغرافیدانان مسلمان، مشتمل بر اطلاعاتی درباب بسیاری کشورهای مسیحی است. بعداً کتابی بنام «روض الانس» و «نزهة‌النفس» برای ویلیام بد، پادشاه سیسیل تألیف کرد، که مفصل‌تر از «نزهة‌المشتاق» بوده، ولی تاکنون بدست نیامده است. **دایرةالمعارف فارسی.**

۱۲. **ابن بطوطه** یا **ابن بطوطه، شهرت ابوعبدالله محمدابن عبدالله طنجه‌ای**، ۷۰۳ — ۷۷۹ هق، جهانگرد معروف عرب. وی در طنجه ولادت یافت، و در ۷۲۵ بقصد سیاحت از آنجا بیرون آمد، و شمال افریقا و مصر و شام و حجاز و عراق و ایران و یمن و بحرین و ترکستان و ماوراءالنهر و قسمتی از هندو چین و جاوه و مراکز افریقا را سیاحت نمود، و بسیاری از بزرگان و امرا و علمای این ممالک را ملاقات کرد، و در تهیه‌ی وسایل مسافرتهای خویش از بخششها و کومکهای بزرگان عصر استفاده‌ی بسیار نمود. در بازگشت از این سفرها، در شهر فاس به‌املا و تقریر سرگذشتهای خویش پرداخت، و سیاحتنامه‌ی معروف خود را، که موسوم به **تحفةالنظار** است، در سنه‌ی ۷۵۶ هق تقریر و املا نمود. ابن بطوطه در مراکش وفات یافت. سیاحتنامه‌ی او از جهت بیان اوضاع و احوال تمدن و فرهنگ و تاریخ بلادی که وی در طی سفرهای خویش دیده است اهمیت تمام دارد، و بزبان فارسی نیز ترجمه شده است. **دایرةالمعارف فارسی.**

۱۳. Kilwa: شهر ساحلی در جنوب خاوری تانزانیا، در افریقای خاوری. —م.

۱۴. Leo Africanus: (متولد حدود ۱۴۹۴)، در فز (فاس) در مراکش کنونی پرورش یافت، قاضی و سیاستمدار شد. به قسطنطنیه و روسیه جنوبی سفر کرد، اما مهمترین سفرش، سفر به‌افریقای باختری، جایی که امپراتوری سنگای در آنجا نیروسندترین قدرت بود، و نیز سفر به‌سوی شرق، از طریق بورنو به‌نیل بود.

لئوافریکانوس را در ۱۵۱۸ دزدان دریایی مسیحی تعمید دادند، و خدمتگزار پاپ «لئو»ی دهم در روم گشت. در روم نام لاتین بر او گذاردند که معنایش «شیر افریقایی» بود. گزارش سفرهای لئو در ۱۵۵۰ به‌زبان ایتالیایی منتشر شد؛ این گزارش دربردارندهٔ اطلاعات بسیاری در بارهٔ تمبوکتو، گائو، جن، و دیگر شهرهای بزرگ آن روزگار است، و یکی از مهمترین مدارک تاریخی بخشی از افریقاست. —م.

۱۵. Timbuktu: شهری در مالی، در غرب افریقا، درشرق دریاچهٔ فاگوبیین و نزدیک رود نیجر... —م.

۱۶. Sijilmasa: شهر قدیم مراکشی، حدود ۳۲۰ کیلومتری جنوب جنوب شرقی فاس، در حاشیه‌ی صحرا، که مرکز تافیلالت بود، و اکنون ویران است. ظاهراً در قرن اول میلادی بوسیله‌ی رومیان بنا شد. در دوره‌ی اسلامی، بسبب موقعیت خاص جغرافیائیش در حاشیه‌ی صحرا، همواره دستخوش آشوب و اغتشاش و قیام امرای محلی برای استقلال بود، و عاقبت هم در یکی از این اغتشاشات ویران گردید (۶۷۳ ه ق). دایرةالمعارف فارسی.

۱۷. Taghaza: (مالی)، روستای بسترهای نمک در صحرای مرکزی، نمک این ناحیه با طلای حاشیه‌های ساوانای جنوبی مبادله می‌شد. سبب هجوم مراکشیان به سنگای (۱۵۹۱) نیز به‌دست‌گرفتن کنترل تغازه بود. —م.

۱۸. Pillars of Hercules: دو سنگپوز (دماغهٔ بلند) در دورترین بخش شرقی تنگهٔ جبل‌الطارق؛ خرسنگ جبل‌الطارق در اروپا، وجبل موسا در سئوتا (سبته) در افریقا. دربارهٔ وجه تسمیهٔ آن نظرهای گوناگونی وجود دارد، داستانی که بیشتر رواج دارد، از این قرار است که این دو درگذشته تشکیل رشته‌کوهی را می‌دادند و هرکول برای‌آنکه دریاها را به‌هم‌پیوند دهد، بخش میانی این رشته‌کوه رااز میان‌برداشت، همچنین می‌گویند که هرکول در هنگام سفر برای یافتن گاوان نرگریون (Geryon) این دوستون را به یادگار برپا کرد. —م.

۱۹. hundredweight: وزنه‌یی برابر با ۱۱۲ رطل (پاوند) یا ۵۰/۸۰ کیلوگرم. —م.

20. Walata.

21. Audagost.

22. Tegdaoust.

23. Kumbi.

24. Kaarta.

۲۵. Bamako: شهر باماکو پایتخت مالی، در افریقای باختری، درکنارهٔ رود نیجر حدود ۹۰ میلی شمال‌شرقی حاشیهٔ گینه... —م.

۲۶. Gao: شهری درخم‌نیجر خاوری درمالی کنونی، در ۸۷٤ به‌عنوان پایانگاهی برای

کاروانها پی‌افکنده شد، و در سدهٔ شانزدهم پایتخت دودمان اسکیاهای سنگای شد. —م.

۲۷. Jenne: شهری بازرگانی در جنوب مرکزی مالی، در غرب افریقا، ۲۰۰ میلی شمال باختری باماکو. احتمالاً درسدهٔ هشتم به وسیلهٔ امپراتوران سنگای بنیان نهاده شد... —م.

28. Niani.

۲۹. Begho: مرکز بازرگانی پراهمیت افریقای باختری، درنزدیکی ولتای سیاه (غنای کنونی) ومتعلق به‌سدهٔ پانزدهم. این مرکز را مردم منده‌زبان پدید آوردند تا برای دادوستد، گذرگاهی حیاتی میان سودان مرکزی وسرزمینهای جنگلی گینه باشد. —م.

۳۰. Benin: شهری در نیجریهٔ نیمهٔ باختری در غرب دلتای نیجر حدود ۱۰۰ میلی لاگوس... —م.

۳۱. Berenice: شهری ویران در جنوب خاوری مصر، برکنارهٔ خلیج دریای سرخ... که بطلمیوس II درسدهٔ سوم پ.م آن را بنا کرد.--م.

32. Rhapta.

۳۳. Somalia: سومالیا یا جمهوری دموکراتیک سومالی در افریقای خاوری که پایتختش مقدیشیو (موگادیشو) است. —م.

۳۴. Sofala: روستایی بندری در موزامبیک. —م.

۳۵. Quilimane: شهرکی بندری در موزامبیک. —م.

۳۶. Mozambique: موزامبیک، یا افریقای خاوری پرتغالی، در جنوب خاوری افریقا... —م.

۳۷. Zanzibar: کشور زنگبار در افریقای خاوری که در ۱۹۶۳ مستقل، و در ۱۹۶۴ جمهوری شد، و سپس به‌تانگانیکا پیوست و دولت تانزانیا راشکل بخشیدند... —م.

۳۸. Mogadishu یا Mogadisio یا Mogadiscio: موگادیشو یا مقدیشیو یا مقدیشو، شهر بندری و پایتخت سومالیا در افریقای خاوری...—م.

۳۹. Brava: شهرک ساحلی درجنوب خاوری سومالیا و ۹۰ میلی جنوب باختری مقدیشیو (موگادیشو)... —م.

۴۰. Malindi: شهرک بندری در جنوب خاوری کنیا، در افریقای شرقی... —م.

۴۱. Mombasa: جزیره‌یی درساحل جنوبی کنیا، در ۱۵۰ میلی شمال زنگبار... —م.

۴۲. Pemba: جزیره‌یی در اقیانوس هند، شمال شرقی ساحل تانزانیا، در افریقای خاوری...—م.

43. Kisimani Mafia.

۴۴. Swahili: مردم سواحلی درساحل و جزیره‌های کنیا و تانزانیا می‌زیبند. این مردم سده‌های بسیاری است که با بازرگانان و باشندگان عرب و آسیایی تماس دارند. فرهنگ سواحلی از فرهنگ عربی و اسلامی تأثیر بسیار پذیرفته، و این مسأله در تاریخ افریقای خاوری اهمیت بسیار دارد؛ هر چند که، شمار این مردم چندان زیاد نیست. بسیاری ازشهرکهای بازرگانی تاریخی درساحل افریقای خاوری یا نزدیک آن چون کیلوا، مومباسا، و باگامویو را این مردم بنا نهادند. زبان اینان، زبان

سواحلی، و مهمترین زبان افریقای خاوری است... —م.

45. T'ang.

46. Sung.

۴۷. Vasco da Gama: (حدود ۱۵۲۴ —۱۴۶۹). واسکوداگاما نخستین اروپایی‌یی بود که به‌ساحل ناحیه‌یی رسید که اینک ناتال، موزامبیک، وکنیا نام دارند. داگاما، همچنین، به‌سوی جنوب، به‌سوی هند راند. در ژوئیه ۱۴۹۷ با چهارکشتی از لیسبون به‌راه افتاد و در نوامبر به‌دماغهٔ امیدنیک رسیدند. در آغاز مارس، داگاما در موزامبیک بود، و پس از آن به‌سوی شمال براه افتاد و تا مومباسا و مالیندی پیش‌راند و در آنجا سوداگران عرب بسیاری دید. وی در ماه مه به‌ساحل هند رسید.

در سفر دومش، سکونتگاههای پرتغالیان را درموزامبیک و سوفالا یافت، و خود درساحل باختری هند، شرکتهای بازرگانی تأسیس کرد. —م.

۴۸. Conus: کونوس، نوعی حلزون دریایی است از راستهٔ فرعی Stenoglossa . —م.

49. Ming.

۵۰. Limpopo: رودی در جنوب شرقی افریقا که حدود ۱۱۰۰ میل طول دارد و از حوالی ژوهانسبورگ در ایالت ترانسوال در افریقای جنوبی سرچشمهٔ گرفته، به‌سوی شمال و شمال شرقی جریان می‌یابد...—م.

51. Khami.

۵۲. Bulawayo: شهرکی در جنوب باختری رودزیا، افریقای جنوبی... —م.

۵۳. Gujerat: پهنه‌یی در غرب هند، که به‌مفهوم وسیع برای نواحی گجراتی زبان کاتهیاوار، کوچ (Kutch)، بارودا، پالانپور و دیگر دولتهای پیشین هند که در بخش شمالی دولت بمبئی پیشین یا درنزدیکی آن واقع شده‌اند، به‌کار می‌رود. —م.

54. Niger-Benue.

۵۵. Rift Valley یا Great Rift Valley: فرورفتگی‌بزرگی که گستره‌اش از درهٔ اردن در جنوب باختری آسیا تا موزامبیک درجنوب خاوری افریقا است... —م.

۵۶. Zanj: نام قبایل سیاهپوست سواحل شرقی افریقا و زنگبار، که گاه بطورکلی به همه‌ی سیاهان اطلاق شده است. در قرون اولیه‌ی اسلام، جمع کثیری از افراد این قبایل را مسلمانان به‌بردگی به‌بین‌النهرین سفلی برده و همراه با رعایای بومی، با دادن قوت لایموتی ازمشتی آرد و خرما، به‌کارآبادکردن زمینهای شوره‌زارگماشتند. این بردگان، درنتیجه‌ی تماس با اربابان مسلمان خود، تا حدی به‌حقوق خود پی‌بردند، و چند بار طغیان کردند، ولی هربار شورش‌آنها باکمال قساوت فرونشانده شد. معروفترین قیام آنها به‌سرکردگی صاحب‌الزنج روی‌داد، که در ۲۷۰ هق بقتل رسید، و شورشیان با نهایت وحشیگری منکوب شدند. دایرةالمعارف فارسی.

57. Monomotapa.

58. al-Fazari.

۵۹. عبدالرحمن بن محمدبن‌خلدون حضرمی، فیلسوف و مورخ بزرگ اسلامی در سال ۷۳۲ هجری در تونس متولد شد. ادبیات و علوم عصر خویش را نزد پدرش و دیگر دانشمندان زمان خویش فراگرفت و ازآغاز جوانی بی‌آنکه دست از دامن دانش

و پای از محضر دانشمندان بکشد، بکارهای سیاسی و دولتی پرداخت و وظایف طغرا نویسی و کاتبی و حاجبی سفارت و وزارت را در دولتهای مختلف افریقیه و اندلس عهده‌دار شد و آنگاه که از کار سیاست دوری جست، در سال ۷۸٤ عازم مصرگردید و از طرف سلطان مصر در سال ۷۸٦ بمقام قاضی‌القضاتی مالکیان نائل آمد و در جامع‌الازهر به‌تدریس پرداخت. در سال ۷۹٦ برای ادای فریضهٔ حج سفری به‌حجاز کرد و هنگام اقامت تیمورلنگ در شام با آن سلطان ملاقات نمود و مورد عنایت او واقع شد. مهمترین اثر وی «کتاب‌العبر» در هفت مجلد است که مقدمهٔ آن بزرگترین شاهکار فلسفی و تاریخی عالم اسلام است و نخستین تصنیف در علم اجتماع و فلسفهٔ تاریخ بشمار میرود.

ابن‌خلدون بسال ۸۰۸ در قاهره درگذشت. **مقدمهٔ ابن‌خلدون.**

60. Abu bin Kaidad.

۶۱. Kharidjite، **خوارج**، فرقه‌ای از مسلمین، که بعد از وقعه‌ی صفین و قضیه‌ی حکمیت، خروج کردند و حکمیت را ناروا شمردند. و عبارت **لاحکم‌الاالله** [=حکمی جز خدا نیست] را شعار خویش نمودند، و **علی‌ابن‌ابی‌طالب** و معاویه هر دو را کافر شمردند. امیرالمؤمنین علی در نهروان با آنها جنگید، و بسیاری از آنها را کشت. اما خوارج و عقاید و آراء آنها از بین نرفت، و این جماعت در صدد قتل علی و معاویه و عمروابن‌عاص برآمدند، و بقتل علی نیز کامیاب شدند، و بعد از آن نیز همواره در اطراف ممالک اسلامی سر بشورش برآوردند و مکرر فتنه‌ها پدید آوردند. در بین خوارج دسته‌های مختلف ظهور نمودند، و هریک ازین دسته‌ها بمناسبت سرکرده‌ی خود نام جداگانه یافت، و در بعضی عقاید نیز با دسته‌ی دیگر اختلاف داشت. مع‌هذا، تمام خوارج علی و معاویه و عثمان و اصحاب جمل و حکمین و همچنین همه‌ی کسانی را که بحکمیت رضا دادند کافر میشمارند، وخروج بر خلیفه و امام و سلطان ظالم را نیز واجب میدانند. نیز بیشتر خوارج کسانی را که مرتکب معاصی کبیره میشوند کافر میشمارند، و بعضی معتقدند که امام و خلیفه لازم نیست از قریش باشد و میتوان او را از هر طبقه و هر قوم برگزید. خوارج نخستین را که بر امیرالمؤمنین علی خروج کردند حروریه میگویند. از مشهورترین دسته‌های خوارج میتوان **ازارقه، اباضیه، صفریه، عجارده، بخدات، و ثعالبه** را نام برد که هر یک از آنها نیز فروعی داشته‌اند. خوارج غالباً کشتن مخالفان خود و حتی زنان و اطفال آنها را روا میداشته‌اند، و بهمین سبب، فتنه‌ی خوارج همواره با کشتارهای سخت همراه بوده است. خوارج را محکمه و شراة نیز میگویند.

دایرةالمعارف فارسی.

۶۲. Rhodesia: ناحیهٔ رودزیا در جنوب‌مرکزی‌درافریقا، درجنوب‌زئیرواقع‌است که اینک به‌رودزیا و زامبیا تقسیم شاه؛ و درگذشته تحت اداره ونظارت کمپانی افریقای‌جنوبی بریتانیا بود؛ و به‌خاطر سسیل. جی. رودز، این نام را برگرفته است... —م.

63. Ingombe Ilede.

۶۴. Brian Murray Fagan: باستان‌شناس، تاریخ‌نگار افریقا، وانسان‌شناس امریکایی که

در ۱۹۳۶ در بریتانیا زاده شد. آثارش از این قرارند:
(ed.) Victoria Falls Handbook, 1964; Southern Africa During the Iron Age, 1966; (ed.) A Short History of Zambiaa, 1966, rev. ed. 1968; (with S.G.H. Daniels & D.W. Phillipson) Iron Age Cultures in Zambia—II, 1969; Anthropology 3: Introductory Archaeology, 1970; Southern Africa, 1971; (ed.) Medieval Rhodesia, by R. Maclver, 1971; In the Beginning, 1972; (with F. Van Noten) The Hunter-Gatherers of Gwisho, 1972; Men of the Earth, 1974; Corridors in Time, 1974.

65. Chaplin.

۶۶. Soninke: مردم منده‌زبان شمال باختری مالی. اینان در تاریخ سودان غربی نقش پراهمیتی داشتند، زیرا که معماران امپراتوری غنای باستان بودند. —م.

67. Mande.

68. Sahel.

۶۹. ابوعبید عبدالله‌ابن عبدالعزیز بکری، تاریخ وفات ۴۸۷ یا ۴۹۶ هق، یکی‌از بزرگترین جغرافیادانان مسلمان اسپانیائی است. از احوالش چندان اطلاعی دردست نیست. قسمتی از عمر خود را در قرطبه گذرانید، و در همانجا وفات یافت. اطلاعاتش وسیع بود، و علاوه بر جغرافیا، در الاهیات و لغت وگیاهشناسی دست داشت. شعر نیز میگفت و کتابدوست بود. تألیفات جغرافیائی وی، که سبب شهرت او میباشد، کتاب «المسالک و الممالک و معجم مااستعجم» است. از آثار دیگری که به‌وی منسوب است کتاب «النبات» درگیاهشناسی است. دایرةالمعارف فارسی.

۷۰. Andalusia: ناحیه‌یی در جنوب اسپانیا... —م.

۷۱. Bilma: واحه‌یی درشرق نیجر، در افریقای باختری. —م.

۷۲. Cameroons: ناحیه‌یی در افریقای باختری که در گذشته، دربردارندهٔ دوقلمرو تحت‌الحمایهٔ کامرونز فرانسه (که در ۱۹۶۰ جمهوری کامرون از آن پدید آمد) و کامرونز بریتانیا (که در ۱۹۶۱ به‌دو کامرون و نیجریه تقسیم شد) بود. —م.

۷۳. Franks: مردمی آلمانی‌نژاد که نامشان نخستین‌بار درگزارشهای سدهٔ سوم آمده است، زمانی که در شرق راین سفلی تا بخش‌جنوبی Mainz می‌زیستند. فرانک‌ها به‌سه‌شاخه تقسیم شده بودند: سالین‌ها (Salians)، ریپوارین‌ها(Ripuarians)، و هسین‌ها (Hessians). فرانک‌ها در هجومهای نیمهٔ سدهٔ سوم به‌گل، نقش فعالانه‌یی را بازی کردند. اما تا اواخر سدهٔ چهارم و اوایل سدهٔ پنجم، بسیاری از آنان با یکدیگر متحد شدند و درحاشیه‌های امپراتوری رومی درگل و درسرزمینهای خاوری راین سکونت‌گزیدند... —م.

۷۴. Barbary: ممالک بربر نامی است که خارجیان به‌ممالک افریقائی طرابلس غرب و تونس و الجزایر (و نیز معمولا مراکش)، که از قرن ۱۶ میلادی ببعد تحت‌حکومت عثمانی نیمه استقلالی داشتند، داده بودند. منبع عایدی عمده‌ی حکمرانان محلی دستبردی بود که به‌کشتیهائی که در مدیترانه رفت و آمد میکردند، وگاهی نیز به شهرهای ساحلی، میزدند. اگر چه فرمانروایان اروپائی گاه‌گاه حمله‌هائی بعنوان تنبیه دریازنان میکردند، معمولا برای حفظ اموال خود باج میپرداختند، و مملکت جوان کشورهای متحد امریکا نیز همین روش را اختیارکرد. در سال ۱۸۰۰ دای

شهر الجزایر به‌ویلیام بینبریج توهین کرد، و از طرف دیگر پاشای طرابلس مطالبه‌ی باج بیشتری از کشورهای متحد امریکا نمود. این امور باعث جنگ طرابلس گردید. با تسخیر (۱۸۳۰) شهر الجزایر بدست فرانسه، دوره‌ی دریازنی در این ناحیه پایان پذیرفت. دایرة‌المعارف فارسی.

۷۵. Kola: کولامغز قهوهٔ سودانی، گیاهی که دانه‌اش برای رفع عطش و تغذیه به کار می‌رود و نام درختش، درخت کولا یا درخت قهوهٔ سودانی است. —م.

76. Norman King Roger II of Sicily.

۷۷. Seville: شهر سویل (اشبیلیه) در جنوب باختری اسپانیا. —م.

۷۸. al–Murabethin: مرابطون یا آلمورا‌وید‌ها مسلمانانی بودند که در سدهٔ یازدهم امپراتوری بزرگی را در افریقای شمالی و باختری پدید آوردند. رهبر آنان ابن‌یاسین بود که از رباط خود در پهنهٔ سنگال آغاز به‌تدریس تعالیم اسلام به‌شکلی بسیار سختگیرانه کرد... —م.

۷۹. Almoravid: نام اروپایی سلسلهٔ مرابطون. —م.

۸۰. Tekrur یا Takrur: یکی از نخستین دولتهای مهم در ناحیهٔ سودان غربی. این دولت در درهٔ رود سنگال سفلی واقع بود، و مردمش نام «توکولور» (Tukolor) برخود داشتند که هنوز نیز این نام به کار می‌رود، اما فرمانروایانش، احتمالاً، نیاکان «فولانی»ها بودند.

نوشته های بکری بازمی‌گویند که در نیمهٔ سدهٔ یازدهم، تکرور نخستین دولت افریقایی جنوب صحرا بود که اسلام را پذیرفت. دولت تکرور بخشی از امپراتوری غنای باستان شد، و بعدها، در اواخر سدهٔ سیزدهم، تحت سلطهٔ مالی باستان درآمد. اما در این پهنه، اسلام همچنان نیرومند برجای ماند، و ناحیهٔ سنگال یکی از مراکز اصلی‌یی بود که، جهادهای اسلامی اواخر سدهٔ هژدهم و اوایل سدهٔ نوزدهم از آنجا درسراسر افریقای باختری پراکنده وگسترده شد. —م.

۸۱. Sefuwa یا Sefawa: ر.ک. به‌پانویس کانم-بورنو.

82. Waday.

۸۳. Darfur: ایالتی درسودان باختری، در شمال خاوری افریقا. —م.

84. Kanembu.

۸۵. Logone: رودی درشمال باختری افریقای‌استوایی، میان چاد و کاسرون که ۲۴۰ میل طول دارد و از شمال سرچشمه گرفته، به‌رود چاری (Chari) می‌ریزد. —م.

86. Sao.

87. Humé.

۸۸. Bulala: می‌گویند که مردم بولالا شاخه‌یی از سیفاوا (Saifawa) هستند که اینک درپیرامون دریاچهٔ فیتری (Fittri) درچاد می‌زیبند... در سدهٔ شانزدهم «سی»های بورنو مردم بولالا را خراجگزار خود کردند... —م.

۸۹. Idris Aloma: شاه بورنو در شمال باختری نیجریه که دورهٔ زمامداریش سالهای میان ۱۵۶۹—۹۹ بوده است... —م.

۹۰. Hausa Land: سرزمین مردم هاسا (هوسا)، ناحیه‌یی در افریقا در شمال رودهای نیجر

و بنو، درشمال نیجریهٔ کنونی، شهر سهم آن کانو است؛ و مردم هاسا خود، نگروهای سودانی هستند... —م.

۹۱. Yoruba: مردم یوروبا یکی از سه گروه بزرگ نیجریه هستند، که بیشترشان در بخشهای باختری، لاگوس، و کوارا می‌زیینِد. مردم یوروبا خود به‌چند گروه گوناگون تقسیم می‌شوند چون: اویو، اکیتی، اگبا، ایجبو و چندگروه دیگر در داهومی، اما همهٔ آنان به‌لهجه‌های گوناگونی از یک زبان تکلم می‌کنند... —م.

92. Gur.

۹۳. Mossi: بیشتر مردمی که درکنارهٔ ولتای علیا می‌زیینِد، از مردم موسی هستند... مردم موسی به‌سبب صورتکهای چوبی رنگین‌شان که در مراسم جامعه‌های مخفی به کار می‌گیرند، مشهورند. در روزگاران اخیرمردم موسی مسلمان شده‌اند. —م.

۹۴. Volta: رودی در غنا... —م.

۹۵. Katsina: شهرکی در ایالت شمال مرکزی،نیجریه، ۸۵میلی شمال باختری کانو.—م.

96. Gobir.

۹۷. Zaria: شهرکی در ایالت شمال مرکزی، نیجریه. —م.

۹۸. Fulani: مردم فولانی در پهنهٔ پهناوری از افریقای باختری، میان سنگال و کامرون شمالی می‌زیینِد. این مردم رمه‌دارند وپیوسته در جستجوی چراگاه به‌اینسو و آنسو روانند... —م.

۹۹. Sokoto: شهری در شمال خاوری نیجریه، که محمد بلو (۱۸۱۹) آن را بنیان نهاد. این شهر جایگاه خلفای سوکوتو (۱۸۱۷—۱۹۰۳) بود. —م.

۱۰۰. Songhay: سنگای یاسنگوی، امپراتوری بزرگی درناحیهٔ سودان افریقای باختری‌بود. از سدهٔ هفتم میلادی، سنگای پادشاهی‌یی درپهنهٔ خم بزرگ رودنیجربه‌سوی شمال بود، ودرسدهٔ سیزدهم بخشی از امپراتوری مالی باستان بود... —م.

۱۰۱. Mandinka: گروه بزرگی که در افریقای باختری می‌زیینِد،گروه مندینگ نام دارند. (شکل انگلیسی قدیمی این واژه، مندینگو است). این مردم براین باورند که، در اصل از پهنهٔ مندن (Manden)، نزدیک حاشیهٔ باختری مالی در کنار رود نیجر علیا آمده‌اند. مردم مندینگ شامل مردم بامبارای مالی؛ مردم «مندینکا»ی گامبیا و کشورهای همسایه‌اش؛ مردم دیولا-زبان ساحل عاج و ولتای علیا؛ و مردم کورانکو، کونو، و وی سیرالئون و لیبریه است... —م.

102. Kangaba.
103. Sundiata Keita.
104. Kirina.
105. Sumanguru.
106. Dyula.

۱۰۷. Casamance: رود کازامانس، در سنگال، درافریقای باختری، در جنوب گامبیا.—م.

۱۰۸. Gambia: جمهوری گامبیا در افریقای باختری که ۴۰۰۳ میل مربع مساحت دارد و جمعیت‌آن در ۱۹۷۱ بالغ بر ۳۷۴٫۷۷۰ بود. و نیز نام‌رودی در افریقای باختری است. —م.

۱۰۹. Sunni Ali: (دورهٔ زمامداری ۱۴۶۴—۹۲)، فرمانروای دودمان سنی سنگای

که دولت کوچکش در «خم‌نیجر» خاوری را گسترش‌داد و بدل به دولتی چند قوبی کرد که در پیراسون نیجر، تـا آنسوی جن و دراستداد حاشیه‌های صحرا تا والاتا گسترده بود... ـم.

110. Mansa Uli.
111. Mansa Qu.
112. Mansa Abu Bakr.

۱۱۳. Sakura: برده‌یی آزاد شده که اورنگ مالی را غصب کرد (حدود ۱۳۰۰)، و امپراتوری راگسترش داد. ساکورا هنگامی که از زیارت مکه باز می‌گشت، درگذشت.ـم.

114. Mansa Musa.

۱۱۵. العمری، ابن‌فضل‌الله‌احمد: (۱۳۰۰؟ — ۱۳۴۸) متولد دمشق، که در دربار سلطان‌ناصر محمدبن‌قلاوون بوده و کتابی به‌نام«مسالک الابصار فی‌ممالک‌الامصار» دربارهٔ جغرافیا دارد. ـم.

116. Cresques.

۱۱۷. Majorca: ماژورکا (مایورکا) بزرگترین جزیره از گروه بالئا، ایالت بالئارس (Balears)، اسپانیا، در غرب مدیترانه... ـم.

۱۱۸. Sunni Dynasty: دودمان سنی سنگای، ۱۹ فرمانروا داشت و به‌وسیلهٔ علی‌گولوم (Ali Golom) بنیان نهاده شد (تقریباً ۱۲۷۵)... ـم.

119. Shi.

۱۲۰. Qadi (Kadi و Cadi,): قاضی دادگاههای اسلامی که، بنا به‌قوانین اسلام (شرع) حکم می‌دهد. از دید نظری قاضی باید هم در امور مدنی و هم در امور جنایی قضاوت و داوری کند، اما عملاً کادی تنها دعاوی مربوط به‌مذهب را رسیدگی می‌کند —برای نمونه، دعاوی مربوط به‌وراثت، وقف، ازدواج و طلاق— معمولا کار رسیدگی به‌موارد قانونی دیگر بر عهدهٔ دیگر دادگاهها و مراجع است. نخست کار کادی محدود به‌حکمیت و داوری دربارهٔ دعاوی بود و جنبهٔ اجرایی قانون به‌او ربطی نداشت. اما، بعدها، وظایف دیگری چون امور اوقاف، حمایت از منافع و اموال یتیمان، و... برعهدهٔ کادی‌گذارده شد. تصمیم کادی در تمام موارد حکم نهایی به‌شمار می‌آمد.

چون نقش و کارکرد کادی در جامعهٔ اسلامی آغازین، اساسی و ضروری بود، شرایط احراز چنین مقامی به‌دقت بسیار در کتابهای فقه شرح داده شده است. کادی باید مردی مسلمان، عاقل، بالغ، و آزاد باشد. بنا به‌شرع اسلام، زنان، بردگان، کهتران و نامسلمانان شایستگی کسب این مقام را ندارند. افزون براینها کادی باید مردی نیک‌منش بوده و دربارهٔ فقه (قوانین اسلامی) دانش کافی داشته باشد. در سده‌های نخست اسلام (سده‌های ۷ و ۸ میلادی) چنین بود که کادی باید شایستگی آن را داشته باشد تا از منابع قانونی قرآن،و بنا به‌سنت پیامبر و عرف اجتماع، قوانین ویژه‌یی‌وضع کند. اما، بعدها، نظریهٔ دیگری مبنی براینکه کادی باید تنها عقاید یکی از بنیانگذاران چهار مکتب سنتی اسلامی را بپذیرد، نظریهٔ نخست را مطرود دانست. گذشته از اینها، کادی باید سالم بوده،

و توانایی خواندن و نوشتن را داشته باشد.

خلیفه عمر، دومین جانشین محمد، نخستین کسی بود که شخصی را به مقام قضاوت گمارد تا خود را از ضرورت داوری دربارهٔ تمامی دعاوی اجتماع برهاند. از آن پس، وظیفهٔ مذهبی صاحب اختیاران اجتماع بود که باگماردن کادی‌ها بر سرکار قضاوت، تشکیلات دادگری و دادگستری را برپا دارند. —م.

121. Askia Muhamad Turé.

۱۲۲. Dogon: اینک شمار مردم دوگون به‌حدود ۲۵۰,۰۰۰ می‌رسد که بیشتر در پهنهٔ خندق‌شکل و دورافتادهٔ «بندیاگارا» در مالی می‌زیبند، و تا همین روزگاران اخیر از نفوذ اسلامی و اروپایی به‌دورمانده‌بودند. مردم دوگون را انسان‌شناسان به‌خوبی می‌شناسند زیراکه، اسطوره‌شناسی پیچیده‌یی دارند که به‌تبیین مسائلی فلسفی چون منشاء انسان و جهان پرداخته است... —م.

123. Aïr.

124. Askia Dawud.

۱۲۵. Serf: سرف یا خانه‌زاد، در نظام فئودالیته، کارگران و رعایائی که به‌امر کشاورزی می‌پرداختند. سرفها نوعی برده بودند، با این تفاوت که خرید و فروش نمیشدند، و نسبت به‌طبقه‌ی بردگان قدیم آزادی نسبی بیشتری داشتند. سرفها، برخلاف بردگان قدیم، دارای تشکیلاتی بودند.گرچه اربابان میتوانستند سرفها را مطابق میل خود به‌هرکاری که میخواستند بگمارند، ولی‌گماشتن سرف به‌کارها تابع رسوم و عاداتی بود که تجاوز از آن بسختی ممکن بود. سرفها وابسته‌ی زمین محسوب میشدند، وبی رخصت ارباب نمیتوانستند روستا را ترک کنند، و اگر میرفتند، ارباب میتوانست آنانرا دنبال‌کرده هرجا بیابد بگیرد و بازگرداند. بدون اجازه‌ی ارباب حق مزاوجت نداشتند، ونمیتوانستند دارائی‌خود را به‌فرزندان خود واگذار کنند مگر آنکه حقی‌هم به‌ارباب بدهند.گرچه سرفها از زمانهای بسیار قدیم وجود داشتند، ولی در قرون وسطی در فرانسه و اسپانیا و ایتالیا و بعداً نیز در آلمان بواسطه‌ی توسعه‌ی نظام‌فئودالیته تعداد آنها زیادگردید. درقرن ۱۵ میلادی درکشورهای اسلاو، و بعد از تسلط نورمانها، در انگلستان بسیاری از زارعین آزاد بصورت سرفها درآمدند. درسال ۱۷۸۱، امپراتور یوزف II نظام سرف‌داری را درکشورهائی که تحت تسلط خانواده‌ی سلطنتی هاپسبورگ بودند ملغی‌ساخت. در فرانسه، انقلاب کبیر اصول بردگی و سرف‌داری را برانداخت. اما در روسیه‌ی تزاری تا سال ۱۸۶۱ هنوز عده‌ای بصورت سرف زندگی میکردند، و در این‌سال الکساندر II تمام سرفها را آزادکرد. سرف‌داری در ژاپون و چین و هند و سایر مناطق جهان نیز با پیدایش فئودالیته بوجود آمد، و با از بین رفتن آن منسوخ شد. هنوز هم در سرزمینهایی که اصول فئودالیته حکمفرماست عده‌ای از زارعین بصورت سرفها زندگی میکنند. دایرةالمعارف فارسی.

126. Simon de Montfort.

۱۲۷. Akan یا Twi-Fante: این زبان، زبان اصلی مردم غنای جنوبی و مرکزی و زبان مادری حدود ۳ میلیون نفر است، البته حدود یک‌میلیون نفر دیگرنیز آن را

به‌کار می‌گیرند. آکان از گروه زبانهایی است که ولتا ـ کوموئه (Volta-Comoe) نام دارند ومتعلق به‌خانوادهٔ «کوا» (Kwa) است. زبان آکان چند لهجهٔ محلی مهم چون فانته، توی، آنیه، (Anyi)، باوله (بائوله)، و نزما دارد... مردمی که به‌زبان آکان تکلم می‌کنند، گنجینهٔ ادبی شفاهی سرشاری (داستانها، شعرها و ترانه‌های به‌نوشتار درنیامده) دارند... —م.

۱۲۸. Oduduwa: بنابه‌یادداشتهای سنتی مردم یوروبای‌بخش باختری نیجریه، خداوند تعالی اودودووا را فرستاد تا آفرینش کرهٔ خاک را در ایفه کامل کند. بنابراین اودودووا درمذهب سنتی، پدید آورندهٔ مردم یوروبا است، و ایفه مرکز مذهبی سنتی آنان است. بنا به همین سنن‌محلی، فرزندان اودودووا، فرمانروایان پادشاهیهای تاریخی یوروبا و نیز بنین شدند. —م.

129. High German.

۱۳۰. Oyo: یکی ازشهرهای پر اهمیت ایالت باختری پرجمعیت نیجریه. اویو، اینک مرکز آموزش و حمل و نقل است، اما هنوز بسیاری از سنن کهن خویش را حفظ کرده است. فرمانروای سنتی اویو، که آلافین نام دارد، هنوز نیز کاخی در آنجا دارد، و درآنجا صنایع دستی‌چون‌پارچه‌بافی وحکاکی‌چوب‌اهمیت‌بسیاردارند...—م.

۱۳۱. Ife: شهر بزرگی در ایالت باختری نیجریه، که مرکزمذهبی سنتی مردم یوروباست، و بنابه‌اسطوره‌ها، نخستین مکان مسکونی‌یی بود که خداوند آنرا پدید آورد. نام کامل ایفه، ایله‌ـ‌ایفه (Ile-Ife) یعنی «خانهٔ بزرگ» است...—م.

132. Bono.

133. Asaman.

134. Ameyaa.

۱۳۵. Edo: نام‌گروه زبانهایی است که شامل بینی (Bini) نیز می‌شود، بینی زبانی است که مردمان ایالت نیمهٔ‌باختری نیجریه به‌آن تکلم می‌کنند...—م.

۱۳۶. Cape Province: کیپ‌پرووینس (ایالت کاپ) یا دماغهٔ امیدنیک یا کیپ کلنی (پیش از ۱۹۱۰) ایالتی در جمهوری افریقای جنوبی... —م.

۱۳۷. Zimbabwe: مکان ویرانه‌هایی در رودزیا، ۱۷میلی‌جنوب شرقی ویکتوریا. این مکان را زیمبابوه بزرگ می‌نامند تا از ویرانه‌های دیگری که زیمبابوه کوچک نام دارد، متمایز باشد...—م.

138. Bigo.

۱۳۹. Tyre: صور بزرگترین بندر فنیقیان و یکی از مهمترین شهرهای جهان باستان، در لبنان جنوب بیروت، قرار دارد. در جزیره‌ای روبروی ساحل لبنان، و حدود ۲۸۰۰ پیش ازمیلاد، ساخته شده است. ازقرن ۱۱ شهر بازرگانی بزرگ، و دارای بازارهای تجاری فراوانی شده است. مردم صور کارتاژ را بنیاد نهادند (قرن نهم پ. م.). صور بخاطر رنگ ارغوانی‌اش، شهرت داشت. نخست‌آشوریان، سپس بابلیان واز‌آن پس ایرانیان بر صور دست یافتند. اسکندرکبیر، پس از ماهها محاصره، صور را درهم کوبید (۳۳۳—۳۳۲ پ.م) و پلی بنا کرد که، ازآن زمان، صور را به‌دریا مربوط ساخت. در زمان تسلط رومیان، بعد از سال ۶۴ پ.م، این شهر شهرت یافت؛

عربها، درزمان خلافت عمر، بسال ۶۳۸، و صلیبیان درسال ۱۱۲۴ آن را گشودند—م.

140. Meropius.
141. Aedesius.
142. Frumentius.
143. Ella Amida.
144. Blemmye.
145. Faras.

۱۴۶. Monophysite: پیرو «مونوفیزیتیسم» یا مذهب «وحدت طبیعت»؛ این فرقه معتقدند عیسی مسیح دو طبیعت «ایزدی» و «انسانی» ندارد، و تنها دارای طبیعت «ایزدی» است...—م.

۱۴۷. Melchite یا Melkite: ملکائیه [= اتباع پادشاه، که از لفظ سریانی ملکا، به معنی ملک و پادشاه گرفته شده] یا ملکانیه یا ملکیه، پیرو یکی از فرقه‌های مسیحی در سوریه، لبنان، فلسطین، مصر و امریکای شمالی و جنوبی که دنباله‌رو اعتقادها و آداب و شعائر دینی بیزانسی هستند...—م.

۱۴۸. Justinian I: (حدود ۴۸۳—۵۶۵)، امپراتور روم شرقی که دورهٔ زمامداریش سالهای میان ۵۲۷—۵۶۵ بود و پس از مرگ عمویش امپراتور ژوستن (یوستینوس) I به امپراتوری رسید...—م.

۱۴۹. Theodora: (تاریخ وفات ۵۴۸)، همسر امپراتور یوستی‌نیانوس I. درهنگام شورش و طغیان علیه فرمانروایی امپراتوری در قسطنطنیه در ۵۳۲، امپراتور و مشاوران خیال گریز داشتند، اما تئودورا از آنان جانبداری کرد، سپاهیان سلطنتی را که رهبرشان بلیزاریوس بود، فراخواند، و با خونریزی و کشتار خوفناکی شورش را فرونشاندند. تئودورا می‌کوشید تا مانع از خشونت امپراتور در مجازات مرتدان مونوفیزیت در مصر و سوریه گردد، اما پس از مرگ او، سیاست مذهبی امپراتور، به خشونت بسیار گرایید، چندان که دیگر درخور تحمل نبود. —م.

150. Julian.

۱۵۱. Nobatia: شمالی‌ترین پادشاهی قرون‌وسطایی نوبیا، که پایتختش در فرس بود. در سدهٔ هفتم با مکوریا متحد شد، از آن پس پایتختش دونگولا بود؛ اما فرس نیز به‌عنوان جایگاه اسقفها اهمیتی دوباره به‌دست آورد. —م.

152. Coptic.
153. Qustul.

۱۵۴. Makuria: یکی از پادشاهیهای مسیحی قرون وسطایی نوبیا، که از بزرگ آبشار سوم نیل تا «الابواب» که گویا نزدیک «کابوشیا»ی کنونی است، وسعت داشت. پایتختش در «دونگولا»ی کهن بود. —م.

155. Dongola.

۱۵۶. Alodia: الودیا یا الواه (Alwah) یا آلوا (Alwa)، پادشاهی مسیحی جنوبی سودان که پایتختش درسوبا بود. ازسدهٔ ششم تا اوایل سدهٔ شانزدهم رونق داشت.—م.

۱۵۷. Alwa: ر.ک به‌پانویس الودیا.

۱۵۸. Soba: ر.ک به‌پانویس الودیا.

۱۵۹. Aswan: نام باستانی آن سوئنه، شهر (جمعیت ۲۵,۳۹۷)، مصرعلیا، برساحل راست نیل، نزدیک نخستین آبشار نیل. از تفرجگاههای زمستانی و دارای مهمانخانه های مدرن است. ویرانه های معبدی از دوره‌ی بطالسه دارد. برساحل مقابل آن قبور پادشاهان اوایل مصر (سلسله‌ی ششم تا دوازدهم) واقعست شهرباستانی سوئنه در هزاره‌ی اول ق م شهر مهمی بود. بفاصله‌ی حدود ۵,۵ کیلومتری جنوب شهر، در ابتدای اولین آبشار، سدآسوان (طول حدود ۲ کیلومتر، ارتفاع ۵۴ متر) واقعست، که در ۱۸۹۸—۱۹۰۲ بجای سد قدیمیتری (قرن نوزدهم) ساخته شد، و در ۱۹۱۲ ونیز در دههٔ ۱۹۳۰ ببعد بر ارتفاعش افزودند. طرح سد بلندآسوان در حدود ۸ کیلومتری جنوب سد سابق، در سال ۱۹۵۳ درجزء طرحهای ناصر برای صنعتی کردن مصر، جداً مورد توجه واقع شد... دایرةالمعارف فارسی.

۱۶۰. Saracen: نامی که یونانیان و رومیان متأخر به‌مردم چادر نشین بیابان سوریه و عربستان، که مزاحم مرزهای امپراطوری روم درجانب سوریه بودند، اطلاق میکردند، وسپس به‌عربها، و توسعاً—خاصه درموارد مربوط به‌جنگهای صلیبی— به‌مسلمانان بطورکلی اطلاق میشد (اصطلاح غالب در مورد مسلمانان اسپانیا و پرتغال مورها بود). این لفظ را نخستین‌بار دیوسکوریدس عین زربی در حدود نیمه‌ی اول قرن اول میلادی در مورد نوعی رزین بکار برده که آنرا محصول یک «درخت ساراکنی» نامیده. کلاودیوس بطلمیوس از سرزمین ساراکنه در عربستان نام میبرد. احتمالا منشاء ساراسنها از سرزمین شبه‌جزیره‌ی سینا بطرف مرز مصر و در مجاورت قلمرو نبطیان بوده. ظاهراً در اواسط قرن سوم میلادی، ساراسنها بعضی قبایل کوچکتر را مطیع ساختند، و مزاحم مرزهای امپراطوری بیزانس شدند. عاقبت اعراب شمالی و عربهای بین‌النهرین و مرزهای ایران تحت این عنوان آمدند. پس از تأسیس دولت اسلامی، بیزانسیها همه‌ی اتباع مسلمان تابع خلفا را ساراسن خواندند، و این تسمیه تا اواخر قرون‌وسطی و حتی پس از سقوط خلافت بغداد هم معمول بود، و بوسیله‌ی بیزانسیها از طریق جنگهای صلیبی وارد اروپای غربی گردید، و درمورد همه‌ی عربها و محصولات ممالک شرقی رواج یافت.
دایرةالمعارف فارسی.

161. Pachoras.

۱۶۲. Kazimierz Michalowski: باستان‌شناس لهستانی که در دسامبر ۱۹۰۱ زاده شد. آثارش از این قرارند:

Les portraits hellénistiques et romains 32, *Fouilles Franco-Polonaises à Tell Edfou* 37-50, *Mirmeki* 56, *Palmyre - Fouilles Polonaises, Vols. I-V* 60-66, *Faras Fouilles Polonaises, Vols. I-II* 62-65, *Die Kathedrale ausdem Wüstensand* 67, *L'Art de l'Ancienne Egypte* 68, (English version 69), *Faras - the Mural Paintings in the Collection of National Museum in Warsaw* 74.

۱۶۳. Lake Nasser: دریاچه‌یی در جنوب مصر وشمال سودان؛ که درازایش حدود ۳۰۰ میل است؛ در زمان ساختن سد بلند آسوان این دریاچه بسیاری از مکانهای باستانی‌را در خود فرو پوشانده است. —م.

164. Warsaw.

165. 'Ain Farah.

۱۶۶. المقریزی، تاج‌الدین احمدبن علی: (۱۳۶۴—۱۴۴۲)، مورخ مصری که درقاهره زاده شد و ازجمله آثارش «المواعظ و الاعتبار بذکرالخطط و الاثار»، «السلوک لمعرفه دول‌الملوک»، «اتعاظ الحنفا بـأخبـار الخلفا»، و «اغاثـه الامـة بکشف‌الغمة» هستند.—م.

167. Ibn Selim al-Assuani.

۱۶۸. Mamluk: ممالیك در اصل، برده بودند، فاطمیون (فاطمیان) درقرن ۱۰، آنان را به مصر جلب کردند و سپس، آخرین شاهان ایوبی این کار را انجام دادند تاایشان را برای کارهای لشگری و خدمت سلطان آماده کنند، و بسیاری ازآنان [از غلامی] آزاد شدند، و برخی‌شان به‌مقامهای بزرگ حکومتی رسیدند. آیبک —که‌غلام بود— درسال ۱۲۵۰، باکشتن طوران‌شاه (تورانشاه؟)، آخرین پادشاه ایوبی، سلسلهٔ ممالیک (مملوکان) مصررا پدیدآورد. شاهان مملوکی (ممالیک)، در اواخر حکومت‌سلسلهٔ خود، درسوریه، به‌طرفداری ازضدصلیبیان، ودرسوریه و آسیای صغیر، علیه‌مغولان وارد جنگ شدند. وبعضی ازآنان تسلط خود را برسوریه وبیشتر نواحی آسیای صغیر تا حدود ارمنستان، گسترش دادند. ممالیکی که حدود ۲۵۰سال برمصر حکم می‌راندند، دوسلسله تشکیل دادند: سلسلهٔ ممالیک بحری (۱۲۵۰—۱۳۸۲)، و سلسلهٔ ممالیک برجی (۱۳۸۲—۱۵۱۷)؛ و بیشتر آنان مدت کوتاهی سلطنت می‌کردند و معمولاً، به‌دست بدخواهانی که چشم‌طمع به‌پادشاهی دوخته بودند، زندانی می‌شدند. شاهان ممالیک، برغم‌میل‌شان به‌خونریزی، و آشفتگی کارها درزمان‌شان، آثارمهمی، چون مسجدها، مقبره‌ها، مدرسه‌ها و تکیه‌ها ازخود بجا گذاردند. سلطان سلیم اول، سلطان ترکیه [عثمانی] درسال ۱۵۱۷، به‌حکومت این سلسله پایان داد، ولی عدهٔ قلیلی‌ازممالیک، به‌حکومت خود ادامه دادند و منشأ شورشهاو آشفتگیهای خون‌آلود داخلی شدند تا این که محمد علی درسال ۱۸۱۱، درکشتار قلعه، به عمر آنها پایان داد...—م.

۱۶۹. Fung یا Funj (؟): مردمان چادرنشین و رمه‌داری که منشأ آنان روشن نیست، و شاید ازاتیوپی، بولالا و شیلوک (Shilluk) آمده، و در حدود ۱۵۰۰درکنارهٔ نیل آبی علیا سکنی‌گزیدند و در حدود ۱۵۰۴ سلسلهٔ سلاطین سنار را بنیان گذاردند...—م.

۱۷۰. Sennar: شهر، شرق قسمت مرکزی جمهوری سودان، افریقای شرقی، برنیل‌ازرق. ازآثار ماقبل تاریخی مکشوفه در آنجا معلوم میشود که این ناحیه از ایام بسیار قدیم مسکون بوده است. سنار پایتخت سلسله‌ی فونج بود، که در حدود۱۵۰۴ بوسیله‌ی عماره‌دنقاس تأسیس گردید. وی از قبلیه‌ی فونج بود، و سلسلهٔ مسیحی آلوآ را برانداخت، و تا ۱۵۳۴ سلطنت کرد. بنای شهر از دوره‌ی اوست. مملکت فونج ازقرن ۱۶م تا اوایل قرن ۱۹م مهمترین سازمان سیاسی در سودان شرقی بود. در ۱۸۲۱ مصر آنرا به قلمرو خود ضمیمه کرد. شهرسنار بوسیله‌ی راه‌آهن به‌خرطوم مرتبط است. سد سنار (اتمام آن در ۱۹۲۵) نزدیک آنست.

دایرةالمعارف فارسی

۱۷۱. Zagwe: دودمان زاگوه، سلسله‌یی از امپراتوران اتیوپی است که، ازسدهٔ دوازدهم تا سدهٔ چهاردهم در ایالت لستا فرمانروایی می‌کردند. —م.

۱۷۲. Lasta: ر.ک. به‌پانویس زاگوه.

173. Redeemer of the World.

174. Lalibelä.

۱۷۵. Yekuno Amlac: (دورهٔ زمامداری ۸۵ — ۱۲۷۰)، امپراتور اتیوپی و بنیانگذار دودمان سلیمانی که تا همین زمانهای اخیر برسرکاربود. —م.

176. Shoa.

177. Amda Sion.

178. Zara Yaqob.

179. Niccolo Brancaleone.

۱۸۰. Pedro de Covilham: (تقریباً ۱۵۲۱ —۱۴۸۷)، پویندهٔ پرتغالی که در ۱۴۸۷ شاه جان او را روانهٔ هند کرد. اخباری که از دریاهای پیراسون راه افریقا به‌هند آورد، احتمالا در تصمیم به‌فرستادن واسکو داگاما به‌سفر، مؤثر بود... —م.

181. Prester John.

182. Fernâo Alvares.

۱۸۳. Adel: ایالت مسلمان اتیوپی خاوری. در گذشته سلطان‌نشین مسلمان مستقلی بود که در قرون وسطی تهدیدی برای امپراتوران اتیوپی به‌شمار می‌رفت. —م.

184. Uqba ibn Nafi.

۱۸۵. Ifriqiya: نامی که جغرافیانویسان عرب به‌قسمت شرقی ممالک بربر میدادند (قسمت غربی موسوم به مغرب بود). نامش از اسم ایالت افریقای روم گرفته شده. حدود افریقیه را بتفاوت ذکر کرده‌اند؛ در بعضی مآخذ مشتمل بر ایالت افریقای روم بمعنی اخص و طرابلس غرب و نومیدیا و حتی موریتانیا شمرده شده. بعلاوه لفظ افریقیه بمعنای محدودتری بکار رفته (مثلا قسمت مرکزی و شمالی مملکت تونس). در اوایل هجرت، افریقیه در دست دولت بیزانس (در مآخذ اسلامی، روم) بود، و ساکنین آن از قبایل بربر و اعقاب مهاجرین خارجی بودند. استیلای اعراب از بعد از ۵۰ هق که شهر قیروان بنا شد آغاز گردید. بعداً در زمان موسی‌ابن نصیر مرکز کشور گشائی اعراب در اسپانیا شد. دایرةالمعارف فارسی.

۱۸۶. Kairouan: قیروان (نام عربی) شهری در شمال شرقی تونس،شهر مقدس مسلمانان که مسجدهای بسیاری دارد و در ۶۷۰ میلادی بنا شد. —م.

۱۸۷. طارق‌ابن زیاد که در ۷۱۱م (۹۲ هق) در جبل طارق پیاده شد، و نام این مکان را از اسم اوگرفته‌اند. —م.

۱۸۸. Visigoths: شاخهٔ غربی گوت‌های آلمانی‌نژاد که در سده‌های سوم و چهارم میلادی در روسیهٔ جنوبی می‌زیستند.دراثر هجوم هون‌ها به‌سوی امپراتوری روم (تقریباً ۳۷۶) رانده شدند. نخست حکومت روم آنان را در جنوب دانوب اسکان داد، اما ویزیگوت‌ها در ۳۷۸م علیه کارگزاران رومی امپراتور والنس (Valens)، در آدریانوپل شورش کردند و از آن پس در ایالتهای روم سرگردان شدند... —م.

۱۸۹. Musa ibn Nusayer: ر. ک. به پانویس افریقیه.

190. 'Abd al-Azziz ibn Musa.

۱۹۱. Tagus: رودی در پرتغال و اسپانیا. —م.

۱۹۲. Rhone: رودی در فرانسه و سویس که ۵۰۵میل طول دارد. —م.

۱۹۳. Poitiers: شهری در غرب مرکزی فرانسه. —م.

۱۹۴. Loire: درازترین رود فرانسه که ۶۳۴ میل درازا دارد. —م.

195. Charles Martel.

۱۹۶. 'Abd al-Rahman al-Ghafiq (؟): عبدالرحمان غافقی، حاکم مسلمان اسپانیا که در جنگ پواتیه (یا بنابه مآخذ اسلامی بلاطالشهداء) در ۱۱۴ هجری قمری از شارل مارتل رهبر سپاهیان مسیحی شکست خورد.—م.

۱۹۷. Goths: از طوایف قدیم ژرمن که درسدهٔ سوم میلادی از رود دانوب گذرکرده و به یونان و روم رفتند... —م.

198. Al-Mu'izz.

199. al-Khaira.

۲۰۰. Fustat: فسطاط؛ شهری است که عمروبن عاص، پس از فتح مصر، به‌دستور عمر آن را درفضای وسیعی بین نیل وتلهای مقطم [تلی در مصر، نزدیک قاهره] نزدیک قلعهٔ قدیمی بابلیون بنیان‌گذارد. و درآنجا یک مسجد ویک مقرفرماندهی (دارالاماره) بناکرد و آن را به‌چهارتن از مسلمانان سپرد و آنان، هر سرزمینی‌را به‌قبیله یی سپردند. خانه های‌آن، درآغاز یک طبقه بودند وسپس مرتفعتر شدند و بر طبقه های‌شان افزوده شد. و در اغلب خانه‌ها چاه وآب انبار—که از آن برای نگهداری آب گوارا سودمی‌جستند—و حوض‌وفواره وجود داشت. درخرابه های آن، نوعی سفال پیدا شده است که دارای نقشهای برجسته یاکنده کاری‌شده است و لعابی یکرنگ‌آن را پوشانیده است. پیدایش‌این‌نوع نقش‌ونگار، به‌سدهٔ دوازدهم مربوط می‌شود؛ و نیز درکاوشها، گونه های‌گوناگون پارچه های‌اسلامی وزیورآلات‌وظروف شیشه یی‌وساخته های‌چوبی‌به‌دست آمده است که تکامل هنر اسلامی را درمصر آشکار می‌سازد. فسطاط درعصر خلفای بنی‌امیه که مقرفرمانداران اموی بود، ترقی کرد و بسیار آبادان شد. هنگامی که شهر نظامی بنیانگذاری شد، امرای مصر ساکن‌آنجا شدند. حتی ابن طولون تیولهایی‌از‌آن به‌فرماندهان نظامی واگذارکرد. و زمانی که فاطمیون قاهره را بنیان نهادند، حال فسطاط رو به‌قهقرا نهاد وساکنان‌آن به کوچیدن به‌قاهره و حومه های‌آن آغازکردند، و از اهمیت آن کاسته شد. تا اینکه شاور (وزیر فاطمی)، از آن هنگام که أموری، پادشاه بیت‌المقدس، با مصرمی‌جنگید، فرمان به سوزاندن شهر داد تا غنیمت به دست‌صلیبیان نیفتد.—م.

۲۰۱. Sanhaja: صنهاجه، قبیله هایی از بربر درمغرب، که در قرون وسطی شهرت یافتند.و درقیام سلسلهٔ مرابطیه (مرابطون) درسدهٔ یازدهم، که مغرب و اندلس را فتح کرد، شرکت جستند. ازاین قبایلند: طوارق (ملثمون) وساکنان منطقهٔ حجار درصحرای بزرگ و جز آن.—م.

202. Bani Hilal.

۲۰۳. Uthman ibn Fudi یا Uthman dan Fodio (؟): (۱۷۵۴—۱۸۱۷)، که به زبان هاسا، عثمان دان فودیو نامیده می‌شود، پژوهشگر و اصلاح‌طلب فولانی از ناحیهٔ ماراتا در شمال باختری نیجریه است. نیاکانش در نیمهٔ سدهٔ پانزدهم از فوتاتورو کوچیده بودند و، کلانش بنوال، به‌سبب پرهیزکاری و دانایی مشهور بودند. از ۱۷۷۴ از دگل (Degel) آغاز سفرکرد و به‌هرجا می‌رسید موعظه می‌کرد، در این سیر و سفرها که برادرش عبدالله همراهش بود، از جاهای بسیاری در گوبیر، زمفارا، وکبی دیدن کردند. در بازگشت به «دگل» (۱۷۹۳)، به‌تدریس شاگردان و مریدانی که «اجتماع» او را تشکیل می‌دادند، سرگرم شد... عثمان رهبر برادری قادریه، آموزگار، محقق و صوفی‌یی بزرگ بود... —م.

204. Von Grunebaum.

۲۰۵. ابن‌الفقیه یا ابن‌فقیه، شهرت ابوبکر احمدابن محمدهمدانی، جغرافیدان مسلمان قرن‌سوم ه ق. وی در حدود ۲۹۰ ه ق کتاب مفصلی بنام «کتاب البلدان» نوشت که یاقوت حموی و مقدسی زیاد از آن نام برده‌اند. اصل کتاب در دست نیست، ولی تلخیصی از آن (ظاهراً بتوسط شخصی بنام علی‌ابن حسن شیرازی در حدود ۴۱۳ ه ق) بتوسط دخویه‌در ۱۸۸۵ بچاپ رسیده است. دایرة‌المعارف فارسی.

206. Ibn Yāsin.

۲۰۷. قادریه: فرقهٔ صوفیه‌یی که به عبدالقادر الجیلانی (سده ۱۲) منتسب است. و در شمال وغرب افریقا رواج گرفت. —م.

208. Tijaniyya.
209. King Kossoi.
210. Husuni.
211. Chittick.

۴. دستاورد های گرمسیری

«دورهٔ میانی» بزرگ دوران آهن افریقا و فرهنگهای بسیار نظامهای سیاسی‌اش در سراسر افریقای جنوب سودان ـ پادشاهیهای درهٔ نشستی، مردمان خانه‌سنگی فلات جنوب مرکزی، لوبا ـ لوندا و دیگر دولتهای کنگو، و مردمان افریقای باختری در سدهٔ شانزدهم

شکوفایی دوران آهن

هنگامی که جوزف تامپسن[1] برای نخستین بار از سرزمینهای معتدل و سرسبزی که در شمال دریاچهٔ نیاسا[2] قرار دارد گذر کرد، چنین نگاشت، «چونان «آرکادیا»[3] یی تمام عیار به‌دیده‌می‌آمد، در نظرآور درختستان موز شکوهمندی را که از خوشه‌های میوه پربار است، هر یک از خوشه‌ها کوله‌بار مردی را مـی‌انبارد؛ این درختان بر دشت کاملاً هموار روییده‌اند کـه از تمامی هرزه‌علفها، زباله‌هـا، و چیزهای زشت به‌دقت رفته شده است.

اینجا و آنجا شماری چنارهای سایـه‌گستر دیده می‌شوند، با شاخه‌هایی کـه به‌تنهایی هر کدام به‌بزرگی درختی هستند. در هرگامی چند کلبهٔ مدور که به‌گونهٔ افسون کننده‌یی آراسته‌اند، با بامهای کله‌قندی، و دیوارهایی گل‌رسی درگرداگرد که به‌گونه‌یی زیبا به‌شکل آجرهای‌گرد درآمده، و به شکلی قرینه با خالهایی‌اندود شده‌اند، به‌دیده می‌آیند...»

شاید واقعیت کمتر از آنچه که گفته آمد، چونان چکامه‌یی روستایی باشد، همچنانکه اگر از نزدیک واقعیت را به تماشا بایستیم، چنین نیز هست. بـا این حال، سفرهای تامپسن او را به‌سرزمین نیاکوزا[4] نزدیک کرد. و حتی دیداری از نزدیک از نیاکوزا در این روزگار، آن را از همانند آرکادیا بودن، یا به‌هر تقدیر چیزی همچون آن، دور نکرده است. مردمانش کسانی‌اند که، مونیکا ویلسون[5] دربارهٔ آنان و وابستگی استوار و ابتدایی‌شان به‌اوکوانجلا *ukwangela*، «برخور-

داری از رفیق خوب»، «یاری و همدلی متقابلی که از دوستی شخصی برمی‌خیزد» و حاکی‌از «آداب شهری ودوستی‌یی که درخوردن ونوشیدن با یکدیگر ابراز می‌گردد؛ و نیز نه‌تنها گفتگوهای شادمانه، بلکه بحث میان حریفان که نیاکوزا آن را شکل اصولی آموزش می‌داند» است؛ سخن به‌میان می‌آورد.

البته، همهٔ مردم دوران‌آهن نمی‌توانستند چون مردم نیاکوزا چنین خوشرفتاری و آزادمنشی‌یی داشته باشند؛ مردمی که از روستاهای حاصلخیز و زیبا بهره‌مند و از وحشتهای خانمان برانداز تجارت بردهٔ سدهٔ نوزدهم در ساحل خاوری مصون بودند. دیگران در سرزمینی سخت ناهمساز می‌زیستند و هر ساله گرسنگی بر آنان پنجه می‌فکند، به‌همسایگان‌شان یورش می‌بردند، یا اینکه به‌نوبهٔ خود مورد حمله قرار می‌گرفتند، خراج می‌گرفتند یا ناگزیر خراج می‌دادند، در جنگهای هنگام کوچ و حرکت مداوم، چون رخنه کردن مردمان شمالی به‌سوی جنوب، یا حمله‌آوردن مردمان جنوبی به‌شمال، درگیر گشته و وحشی می‌شدند. با اینهمه جهان، آنچنان تصویر افریقای پیرسال را به‌عنوان درنده‌خویی برجسته و دارای اوضاعی پرآشوب در آدابش، پذیرا گشت— حتی چندان که، بسیاری از آنانی که دربارهٔ این تصویر تردید دارند، مایلند این تردید را در حال‌وهوایی توجیه‌آمیز نشان دهند— که بجا خواهد بود که مردم نیاکوزا و دلبستگی آنان به‌بحثهای مسالمت‌آمیز، وآداب‌دلپذیر، و نیز بردباری‌شان نسبت به‌خطا را یادآور شویم، و نیز در یاد داریم که آنان در داشتن این نگرشها تنها نبوده‌اند.

تاچه حد اصطلاح «شکوفایی دوران آهن» پذیرفتنی‌است؟ به‌طور کلی هنوز دوره‌بندی کاملاً توافق شده‌یی برای افریقا، چونان دوره‌بندی‌یی که برای اروپا وجود دارد و به‌راحتی به‌روزگاران پیشین، قرون وسطی، رنسانس، و دیگر زمانها تقسیم شده، در دست نیست. اما تفسیروتعبیر تاریخ افریقا، و تنظیم آن در قالب توالی اصولی وقایع، چونان هر تاریخ دیگری نیاز به‌روندی مرحله‌یی دارد. تا آنجا که به‌افریقای قاره‌یی مربوط می‌شود —به‌طور عمده، سراسر افریقای جنوب صحرا— حدوداً هزار سال اول میلادی، دورهٔ استقرار و رواج تدریجی جامعه‌های اوایل دوران‌آهن بود. این دوره را به‌گونه‌یی می‌توان اوایل دوران آهن نام نهاد. در ۱۰۰۰ میلادی یا حدود آن، یک‌رشته رویدادها یا توسعه‌هایی که تنها منحصر به‌یکی از ناحیه‌های افریقا که در جنوب صحرا قرار

دارند، نبود، رخ داد؛ که خود مشخص کنندهٔ تبدیل به‌دورهٔ تازه‌یی است، هر چند که تاریخ نهایی بیش از تاریخهای دیگری از همان دست، خشنود کننده نیست و نیاز به‌احتیاط کاریهای بسیار دارد. در ۱۰۰۰ میلادی، زمان بس درازی بود که دیگر، دولتهای افریقای شمالی جامعه‌های اوایل دوران آهن نبودند. این مسأله در مورد برخی از جامعه‌های سودان باختری نیز صدق می‌کرد، در حالی که، پادشاهیهای مسیحی نوبیا و اتیوپی در اوایل دوران آهن وضع بهتری نداشتند. با اینهمه، به‌طور کلی شمار بسیار درخور توجهی از جامعه‌های بیشتر ناحیه‌ها، تا ۱۰۰۰ میلادی چندان توسعه یافته بودند که توانستند شکلهایی از سازماندهی را پی‌افکنند—که نه‌تنها تازه، بلکه تحقق امکانات بالقوه‌یی بودند که در شکلهای ابتدایی‌ترهستی داشتند. به‌کوتاه سخن، اینها شکلهایی شکوفان بودند؛ و کسب تدریجی این شکوفایی در رشته‌های بسیاری از کارهای بازرگانی بزرگ انجام پذیرفت.

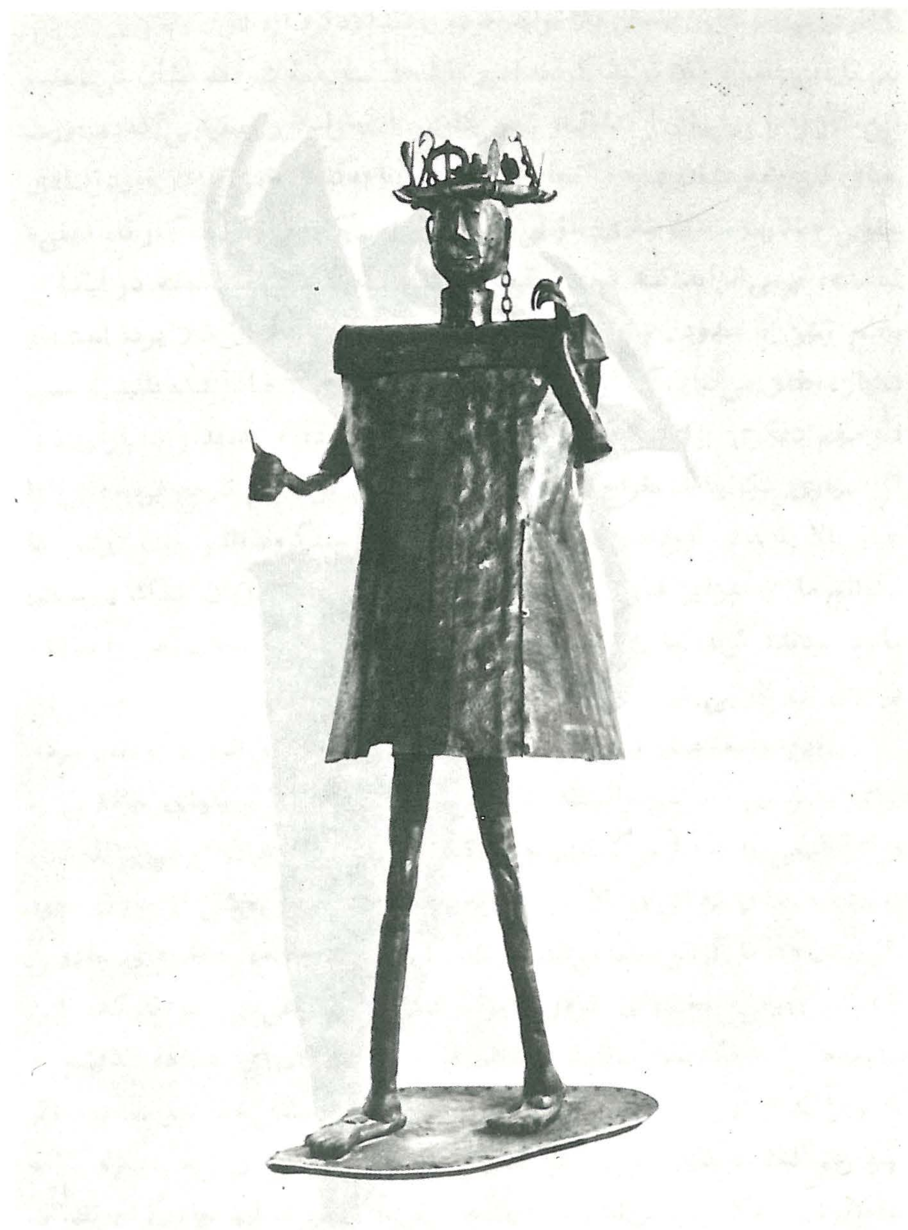
این شکوفایی رشدیابندهٔ شکل، در جهات بسیاری آشکار می‌گردد. برای مثال، تا ۱۴۰۰ در بسیاری از سرزمینهای افریقایی مجسمه‌سازانی بودند که بر چوب، عاج، فلز، و سفال کار می‌کردند، و ادراکشان از افکار و اعتقادهای معاصر، آنان را به‌سوی آزمایشها و شیوه‌های جسورانه و درخور توجه کشانده بود. برای اطمینان یافتن باید گفت، جامعه‌های متعلق به‌زمان شکوفایی دوران آهن که چنین هنرمندانی پدید آوردند، هنوز درگیر اقتصاد گذران زیستی بودند، و تنها به‌وسیلهٔ تولید برای مبادلهٔ متغیری که هرگز صورت غالب نداشت، دگرگونی جزئی یافته بودند. یعنی دگرگونی ناگهانی و انقلابی‌یی در کار نبود. با اینهمه، این جامعه‌ها بر تمامی دشواریهای جهان‌نگرانه و فنی‌یی که برای هستی‌شان ضروری بود، چیره گشته بودند؛ و اکنون با توسعهٔ عمومی‌یی که پس از حدود ۱۰۰۰ میلادی قوت گرفت، می‌توانستند به‌سوی رشد تازه و حتی فراوانی نسبی به‌حرکت درآیند. و این کار را به‌راههای گوناگون انجام دادند.

آنان روشهای کشتکاری گرمسیری یا نیمه‌گرمسیری را توسعه دادند. در جایی که نیاز بود، نظامهای آبیاری و مراقبت از خاک را گسترش دادند. مجموعه‌یی از درمانهای گیاهی را به‌اقلیم دانش گسترده آوردند. و در معدنکاری مهارت یافتند. مانی[6] چنین بازمی‌گوید که، تا حدود ۱۵۰۰ معدنچیان افریقای

باختری شاید تا ۳۰۰۰ تن طلا تولید کرده بودند(ودگرباره در ۱۹۰۰ ـــ ۱۵۰۰ نیز تا این اندازه طلا تولید کردند)؛ و تا آنجا که همهٔ شواهد نشان می‌دهند، این کار را با روشهای اکتشاف، زمین کاوی، استخراج، و تصفیه‌یی که دستاورد-های فنی خودشان بود، انجام می‌دادند. بنا به‌گفتهٔ سامرز[۷]، در «رودزیا»ی جنوبی «بندرت معدن طلای تازه‌یی وجود دارد... که در مکان «کارگاه کهنی» نباشد»، و می‌افزاید که «چنین نتیجه گرفته شده که این منطقه در ابتدا از سطح زمین تا حدود ۲۰ پا ژرفا، به‌گونه‌یی استثنایی سرشار از طلا بوده است، و بسیار محتمل می‌نماید که از اینجا مقدار بسیار زیادی طلا صادر شده باشد.» مس فلز مهم دیگری برای آرایه‌های اشرافی و مبادله بود، و به‌مقدار بسیار زیادی از بسیاری مکانها استخراج می‌شد؛ قلع نیز چنین بود، در نتیجه برنج‌هایی با عیار بالا پدید می‌آوردند؛ درحالی که به‌استثنای چندگروه نادر چون بوشمن‌ها وگوانچ‌ها[۸]ی جزایر قناری[۹] (کاناری) که در فرهنگ دوران سنگ برجای مانده بودند، گویا تمامی مردمانی که می‌توانستند سنگ معدن آهن را بیابند، بر روی آن کار می‌کردند.

این جامعه‌های پیش از علم، هنوز جایگاه جادو و افسون بودند. مردم برای پدیده‌یی که نمی‌توانستند توضیحی برایش بیابند، تبیینهای جادویی یا ورای طبیعی را پذیرا می‌گشتند. چنین تبیینهایی با ادیان‌شان درهم بافته شده بودند، همچنان که ادیان‌شان نیز به‌گونه‌یی جدایی‌ناپذیر بخشی از جریان بخود باز آمدن و شکل گرفتن اجتماعی‌شان بودند. کوتاه سخن آنکه، اعتقادهای جادویی و ورای طبیعی، بخشهای ضرور «پیوند دهندهٔ اجتماعی»یی بودند که، این جامعه‌ها را با یکدیگر پیوند می‌دادند. از اینرو، نظامهای اعتقاد، اندیشه، و رفتار را پدید آوردند. به‌این سبب است که تقریباً همیشه خطا خواهد بود اگر بپنداریم که، افریقای دوران آهن تسلیم جادوگری اتفاقی و بی‌حساب وکتاب شده بود. به‌عکس، افریقای دوران آهن تقریباً هماره تسلیم جادوگری نظام-پذیری شده بود که حدود مختصات و حکمهای بی‌چون‌وچرایی داشت. درحالی که این «علم» پیش از علم روابط اجتماعی را با شک‌گرایی بسیار زیرکانه‌یی درهم آمیخته بودند ـــ که بخوبی در ضرب‌المثل دلتای نیجر نمایانده شده است و آن از این قرار است که، آنگاه که روحی بیش از اندازه تجاوزکار شود، «مردم

دستهٔ یک‌عصا (اوشون)ی آهنی باپیکره‌یی از یک‌پرنده، احتمالاً یک‌قو، که ازتکه‌یی آهن ساخته شده. عصا، که درازایش ۴پا و ۷ اینچ است، محرابی قابل‌حمل بوده‌که، برای ایفا یعنی آیین پرستش رایج آن روزگار به کارمی‌رفت.



تندیس آهنی، بلندایش بیش از پنج پا، و متعلق به گو (Gu) خدای سلاح و جنگ است، که به‌دست «فون»های داهومی ساخته شده.

خواهند توانست به‌او بگویند که از چه قماشی است» [یعنی که نزد همگان رسوا خواهد شد]— با چنین حکمهایی که کاملاً درک می‌شد و شدیداً نیز اعمال می‌گردید، از بقای‌شان دفاع می‌کردند. هیچ چیز چون بد به کارگرفتن حکمها، سزاوار مجازات سخت نبود، و دقیقاً برای همین بد به کارگرفتن حکمهای اعتقاد، و رفتار جادویی و ورای طبیعی بود که جادوگران را شکنجه می‌کردند.

اگر نگاهی به‌گذشته، به‌شیوه‌یی که این اجتماعها سامان یافته بودند بیفکنیم، گاه ممکن است به‌همانگونه از ستمگری کور یا تنفرآوری که چنین حکمهایی می‌توانستند به کار برند، به‌لرزه درآییم که ازشکنجه‌ها وگناهآزمونهای دورانی که اسقف استابز[10] بی اینکه منظورش استهزاء باشد، آن را «قرون وسطای گرامی و شعف‌آور» اروپا می‌نامد. روشن است که افریقای دوران آهن، بهشت نبود. با اینهمه، جداسازی جنبهٔ تاریک‌تر افریقای دوران آهن، به‌عنوان شاهدی برای ستمگری غیر عادی یا پستی طبیعی انسان، از تصور اینکه قرون وسطای اروپایی تنها به‌صلابه کشیدن و انگشت پیچاندن را می‌شناخت، گمراه کننده‌تر خواهد بود. به‌هرحال قیاس میان افریقا و اروپا تقریباً به‌سود افریقاست. در گذر دورهٔ وسطایی، بیشتر شکلهای افریقایی حکومت بی‌تردید، بیش از همانندان همعصر اروپایی‌شان نمایندهٔ جامعه خود بودند؛ بیشتر جنگهای افریقایی جان و مال کمتری از جنگهای اروپایی می‌گرفتند؛ و بیشتر گروههای حاکم افریقایی کمتر از همانندان اروپایی‌شان تاراجگر بودند. تا آنجایی که قیاس ارزشمند است، زندگی روزانه در اروپای قرون وسطا برای یک مرد عادی و همسرش تقریباً بسیار خطرناکتر یا ناگوارتر از زندگی روزانه در افریقا بود.

به‌هرحال، تمامی این چیزها بخشی از بافت اجتماعی آنان بود، و باید با چنین دیدی با آنها رویاروآمد. اگر کسی بخواهد نتیجهٔ اخلاقی از این قضایا بگیرد، می‌تواند بگوید، مردم افریقا بخش‌گزیرناپذیر ممکنی از بهایی بودند که می‌باید در ازای توانا ساختن انسان در اسکان و چیرگی بر هنرهای ادامهٔ بقاء و گسترش در این قارهٔ بسیار عظیم و پر از دشواری پرداخته می‌شد. هرچند که شاید، کار مسکونی کردن افریقا و چیرگی برآن بیشتر درسده‌های اخیر شکوفایی دوران آهن انجام پذیرفت، بااین‌حال دستاوردی پر جنبه و بزرگ در

سازش با محیط، کشف تازه ، و ابداع دلیرانه را بخوبی می‌توان سهم اساسی و پر نفوذ افریقاییان در چیرگی عمومی انسان برطبیعت و جهان دانست.

پادشاهیهای درهٔ نشستی

فرهنگهای اوایل دوران آهن که در افریقای خاوری و جنوب مرکزی در مدت چند سدهٔ گسترش‌شان در کنارهٔ نیل وسطی و در اتیوپی شمالی پدیدار گشتند، بازگویندهٔ توسعهٔ بسیار پرشتاب فنهای به‌کارگیری فلز، در هنگامی که مهارتهای ضروری شناخته شده بودند، است. این تصور که نفوذ و رواج عقیده‌های فرهنگی صرفاً از کوش یا اکسوم به‌سوی جنوب صورت گرفته است، احتمالاً تبیین بیش از اندازه ساده‌یی برای این پیشرفت انقلابی است. تطابق میان فرهنگهای آغازین به‌کارگیرندهٔ فلز در افریقای خاوری و جنوب مرکزی، براستی حکایت از سرچشمه‌یی مشترک برای تمامی آنها دارد، اما در اینجا چنین احتمال می‌رود که پخش دانش فنی از سوی شمال با اختراع محلی همراه بود. در هر حال، این مردمان سکونتگاههای کشاورزی بسیاری را در سرزمینهای مرتفع افریقای خاوری بنا نهاده بودند، و در سدهٔ پنجم یا ششم میلادی و شاید پیش از آن، اغلب برای پی کلبه‌هاشان، سنگ به کار می‌گرفتند.

در سده‌های بعد، هر چند احتمالا نه‌پیشتر از حدود ۳۰۰ میلادی، این مردمان کشاورز سکنی‌گزیده که رنج بسیار دیدند، به‌اطراف حرکت کردند و با حرکتهای جمعیتی پیچیده در مقیاسی وسیع، در فرهنگهاشان دگرگونی پدید آوردند. چنین می‌نماید که شماری از مردمان بانتو زبان در یک جهت عموماً جنوبی و یا جنوب غربی از حوزهٔ رودهای تانا[۱۱] و جوبه[۱۲] در حاشیه‌های کنیا و سومالی امروزین روانه گشته‌اند، هر چند روایتی بازگویندهٔ آنست که، سرچشمهٔ آنان از نزدیک کوه کلیمانجارو[۱۳] بوده است. همچنین گفته می‌شود که مردمان بانتو زبان دیگری چون چاگا[۱۴]ها نیز سرچشمه‌شان از آنجا بوده است. مثلاً نویسندهٔ معتبری تاریخ ورود امبو[۱۵]ها به کنیای مرکزی را در حدود ۱۴۲۵ و ورود «کیکویو»[۱۶]ها به‌حوزهٔ فورت‌هال[۱۷] کنیا را درحدود ۱۵۴۵ می‌داند. بر این کوچهای بانتو بسیاری کوچهای دیگر مردمان غیر بانتو زبان شمال و

شمال خاوری افزوده شد. تمامی اینها به‌تبیین اینکه چرا نقشهٔ جمعیتی افریقای شرقی کنونی نشان‌دهندهٔ شبکهٔ پرپیچ‌وخمی از مردمانی است که زبانهاشان، ظاهرشان، رسمها و سنت‌هاشان به‌ریشه‌های گوناگون در گذشتهٔ دور باز می‌گردند، یاری می‌کنند. پیچیدگی این تهاجم بزرگ مردمان گوناگون در گذرسالهای پیاپی — که به‌توصیف اولیور[18] چنین جنبشهایی از «اعصار تاریک» تاکنون در اروپا رخ نداده است— چنان بود که هنوز مطالب بسیاری در مورد تاریخ آنها در ابهام برجای مانده است. و احتمالاً همچنان باقی خواهد ماند. مورد انگاروکا نمونه‌یی از این دشواریهاست.

انگاروکا شهرک ویرانی از صدها کلبهٔ سنگ ساخت یا خانه‌های کوچک است که، در سراشیبهای باختری کوه نگورونگورو[19] نزدیک مرز تانگانیکا و کنیا، در حدود سیصدمیلی دریا، به‌ردیف قرارگرفته بودند. در این مکان دورافتاده چیزی برای تبیین اینکه چرا انگاروکا پا به‌هستی‌گذارد، وجود ندارد؛ و نیز هیچ‌چیز نشان دهنده آن نیست که، چرا به‌ویرانی درغلتید. هرگاه کسی بخود زحمت گذشتن از میان خاربوته‌هایی که این سکونتگاه گسترده را پوشانده، بدهد، و ایوان به‌ایوان از رود درهٔ آن به‌دامنهٔ تپهٔ انتهایِ آن افتان و خیزان بالا رود؛ شاهد حضور گیج کنندهٔ این سکونتگاه و بیمانندی خاموش فرسنگها فرسنگ سنگهای در غلتیده‌اش، تل‌سنگها و ردیف پیهای خانه‌ها، سکوهای هموار پراکنده‌اش و آثار دیوارها و راههای نیمه مدفون در علف و خارش خواهدبود.

انگاروکا که آشکارا محصول توسعهٔ شکوفایی دوران آهن در این سرزمینهای بلند خاوری است و با سکونتگاههای کوچکتری از همان‌دست، پاره‌یی پیوندهای فرهنگی روشن دارد، هم به‌سبب پهنهٔ کم‌وبیش پهناورش و هم برای خاموشی کاملی که گذشته‌اش را در خود می‌پوشاند، غیرعادی می‌نماید. تنها روایت اندک مبهم و مشکوکی بازگوینده یا یادآور چیزی پیرامون این موضوع است. بی‌تردید انگاروکا قربانی برخی از آن مردمانی که به‌سوی جنوب روان‌گشتند، یعنی طلایه‌داران ماسایی[20] و دیگر قبایل صحرانشین شمال که در هنگام شکوفایی دوران‌آهن به‌این سرزمینها آمدند و بیشتر تاروپود فرهنگی آنان را ویران‌کردند، شد؛ اما اینکه این رویداد در پانصدسال پیش یا کمتر از آن

رخ داده است مسأله‌یی است که در حال حاضر هرکس از روی حدس می‌تواند چیزی درباره آن بگوید. به هر حال، انگاروکا اوج شکوفایی دوران آهن بود، و حتی امروز نیز در زیر پوشش خار و بوته‌اش، اشیاء چشمگیری هست که به ژرفا و ظرفیت فرهنگی‌یی که در پس سادگی ظاهری زندگی روستایی افریقای خاوری پنهان است، اشاره دارد.

به‌برکت پا برجا ماندن چیزهای بسیاری از تاریخ شفاهی (روایتها) و دیگر شواهد سودمند، در هر جا می‌توانیم به‌دلیل استوارتری دست یابیم. برای نمونه، کشاورزان اوایل دوران آهن اوگاندا سرانجام در سدهٔ سیزدهم یا چهاردهم به‌شکل ساده‌یی از حکومت سرکردگان دست یافتند. پس از ۱۴۰۰ مورد هجوم گروههای مهاجر قوم لو[21]-زبان ناحیهٔ نیل‌علیا قرار گرفتند. این «لو»ها در جستجوی سرزمینی خوب بودند. و این سرزمین خوب را در کشور دلپذیر اوگاندا یافتند؛ جایی که کلانهای حکمران‌شان مورد پشتیبانی شمار بسیاری «کلانهای عادی‌تر» که، به‌گونه‌یی فزاینده جذب کنندهٔ مردم محلی بسیاری بودند، قرارگرفتند، و توانایی تحمیل کردن خویش و بنیان نهادن دولتها و دودمانهای پادشاهان ایزدی را یافتند.

این تازه از ره رسیدگان که‌خانه بدوشانی رمه‌دار بودند، الزاماً باخود

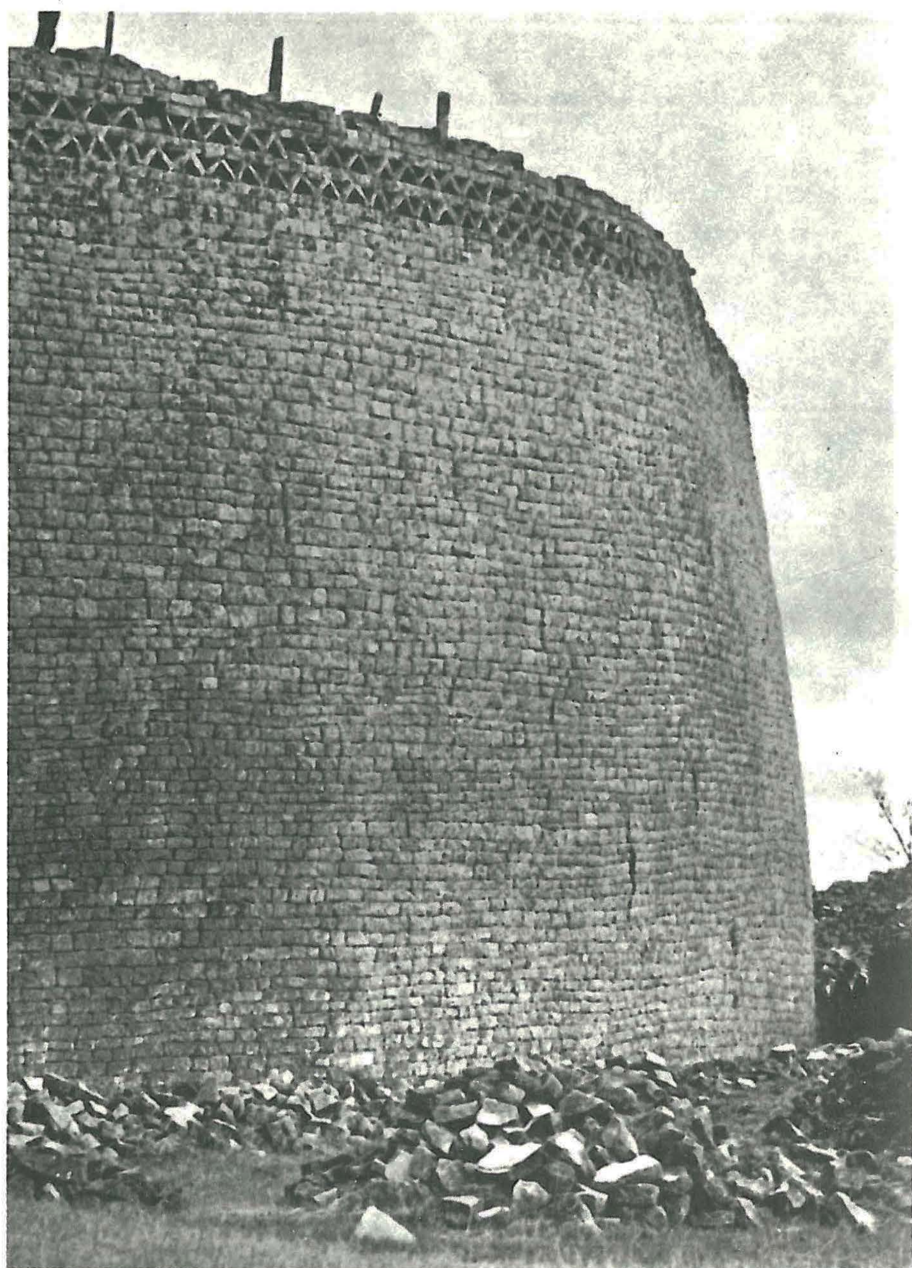
فرهنگی والاتر از آنچه که در سرزمینهای افریقای خاوری، یعنی محل اسکان‌شان، وجود داشت، به همراه نیاوردند. چنانکه انگاروکا نشان می‌دهد، آنان اغلب چیزهای بسیاری را ویران کردند که در جایگزین گرداندن چیزی به‌جای‌شان کاملاً ناتوان بودند. حتی از گواه کوچکی که انگاروکاتا به‌حال به‌دست داده است، روشن است که سازندگان و باشندگان انگاروکا بیش از قبایل صحرانشین آواره که بانیزه‌های شکاری وگله‌هاشان از شمال آمدند، به‌چیرگی بر محیط، کاربرد بسیار بهتر از کار، و سطح زندگی بسیار بالاتر دست یافته بودند. به‌هرحال، تازه از ره‌رسیدگان در اوگاندا سکنی گزیدند، و شکلهای سیاسی تازه‌یی را عرضه داشتند. سنتهای دیرپای‌شان نمایانگر آنند که آنان با این شکلهای سیاسی تازه، در پیشبرد دوره‌های درازمدت صلح و ثبات پیروزمند بودند. مثلا، یکی از شاخه‌های لو سلسلهٔ پادشاهان بیتو [۲۲] را پی‌افکند؛ و می‌گویند، این پادشاهان در بونیورو [۲۳] برهژده نسل فرمان رانده‌اند. و نیز می‌گویند که سلسلهٔ دیگری از پادشاهان بر بیست و دو نسل در بوگاندا [۲۴] حکم رانده‌اند. دربارهٔ پادشاهیهای کهن آنکوله [۲۵]، کوکی [۲۶]، وکیزیبا [۲۷] نیزروایتهایی از این دست وجود دارند. گهگاه روند دگرگونی سیاسی و پذیراگشتن حکمرانی سرکردگان تا همین روزگاران اخیر ادامه یافته است. حتی تحت حکمرانی استعماری سرکردگان الور [۲۸]، مردم دیگری که اصل و نسب‌شان به‌لو می‌رسید هنوز نیز اقتدار و سلطه‌شان را برقوم همسایه‌گسترش می‌دادند. این قوم که درگذشته بدون داشتن «حکومت مرکزی»یی از آن خود، می‌زیستند، اینک که ارزش تازه‌یی در حکومت مطلقهٔ سرکردگان دیدند، حکمرانی و ریاست الور را بی‌هیچ مقاومتی پذیرا گشتند و یا حتی خواستارگسترش آن درمیان خود شدند.

در جنوب اوگاندا، در چراگاههای مرتفع بسیار خرمی که تانگانیکای کنونی را تشکیل می‌دهد، همان روند توسعه به‌شکلهایی که در اوج شکوفایی دوران آهن پدید آمدند، با پیدایش پادشاهیهای هیما [۲۹] و توتسی [۳۰] تکرار گشت. خانه بدوشهای تازه از ره رسیده، به‌سرکردگی سرکردگان نیرومند، انگاره‌های تازهٔ اقتدار را به همراه مردمان کشاورز به کارگیرندهٔ آهن کامل کردند. افراد اخیر، درگذشته در دولتهایی می‌زیستند که سازماندهی بسیار سستی داشتند، یا چنان اندک سازمان یافته بودند که به‌دشواری سزاوار نام دولت بودند.



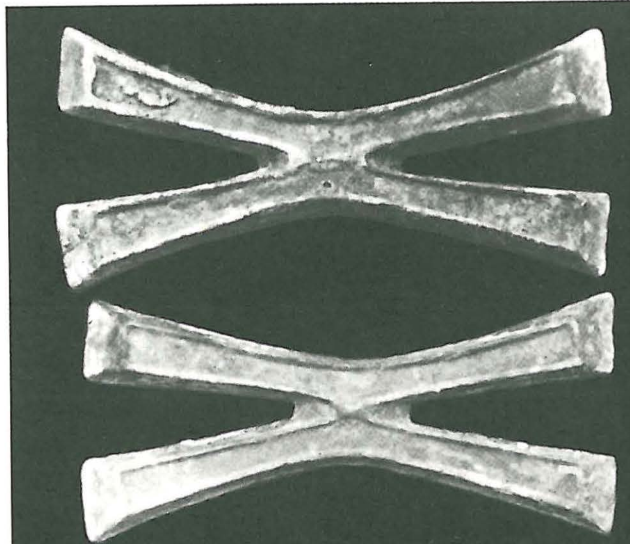
افریقاییان دوران آهن در ۱۱۰۰ میلادی دردشت رودزیا، آغاز به ساختن بناهای سنگی کردند. اما این دیوارهای ستبر زیمبابوهٔ بزرگ تاریخشان به‌زمان استیلای روزوی پس از ۱۵۰۰ میلادی، می‌رسد. گمان‌می‌رود که برج مخروطی (بالا) و ستونهای برپا ایستاده آکروپولیس، (پایین) بازتاباننده‌ٔ نفوذ‌افریقای خاوری‌درارتباط با دادوستد طلا وعاج‌باشد. بناها به‌هر حال کاملاً بومی‌اند.





بخشی از دیوار بیرونی در زیمبابوهٔ بزرگ.

ویرانه‌های بنای سنگی بزرگ خامی نزدیك «بولاوایو»ی کنونی، تقریباً محقق است
که مکان سکونت حکمران مهمی بوده، و احتمالاً، اندکی پس از ۱۷۰۰ میلادی بنا شده است.



شمش‌های مسی به شکل ضربدر از اینگو-
مبه ایلده، در داد وستد افریقای مرکزی،
مدتهای دراز پیش از آمدن اروپاییان نقش
پراهمیتی داشتند. درازای هر شمش فقط
یك پا است.

بنین: بخشی از استحکامات که در پایان سدهٔ سیزدهم به‌وسیلهٔ اوبا اوگواولا ساخته شد، و اینک جنگل آن‌را درخود فروپوشیده است، این استحکامات گسترهٔ بیست و هشت میلی گرداگرد شهر را فراگرفته بودند.



ریش سپید روستای فاسی در گینه، وآهنگرش. روشهای سنتی آهنگری هنوز نیز در برخی از بخشهای افریقا به‌کار گرفته می‌شود.

آنگاه به‌تدریج ساخت سلسله‌مراتبی‌ی دقیقی از جامعه شکل گرفت که در آن کلانهای فرمانروا تحت حمایت کلانهای فرمانبر یا مردمان فرمانبر قرار می‌گرفتند، و حتی آذوقه‌شان را نیز از اینان تأمین می‌کردند.

این روند کمال یابندگی چون همهٔ روندهای مشابه، برای گروههای گوناگون برد و باختهایی به‌همراه داشت. هنگام که اشراف توتسی در جمع حریفان مهمل می‌بافتند، شهد مزه مزه می‌کردند و دربارهٔ حکمت اعصار بحث و جدل می‌فرمودند، یا آنگاه که در حال تکیه داشتن به‌نیزه‌هاشان در ستایش شهامت، پاکی، و اقتدار خود شعر می‌سرودند، «هوتو»[31] های بیچاره در چرامهاشان برای تولید خوراک جان می‌کندند و بار می‌بردند. با این‌حال هوتوها و همانندان‌شان نیز در این میان بی‌بهره نماندند. ساخت ماهرانهٔ پادشاهیها دوره‌های درازی ادامه یافت و در گذر آن مردم عادی از شر هجوم یا جنگ راحت شدند. و این به‌آن سبب بود که اشراف توتسی و همانندان‌شان نه‌تنها ناگزیر به پذیرفتن مسؤولیتهای حکومت بودند، بلکه مسؤولیتهای دفاع را نیز برعهده داشتند. همچنانکه خرده مالکان دربارهای اروپای قرون وسطی ترجیح می‌دادند خود را به‌اربابان نیرومند بچسبانند، زیراکه ایمنی و آسودگی خویش را در این کار می‌دیدند؛ مردمان کشاورز این پادشاهیهای درونبومی نیز گمان می‌بردند که عاقلانه آنست که به‌صورت واسال‌های خراج‌پرداز افرادی درآیند که، جنگ و حکمرانی برایشان در حکم وظیفه‌یی تخصصی و نیز پشتوانه‌یی برای حفظ امتیازهاشان به‌شمار می‌آمد. این پادشاهیهای درهٔ‌ نشستی که در سده‌های پانزدهم و شانزدهم به‌پیدایی آمدند، تا هجوم استعماری اروپا که جهان آشنای‌شان را واژگون گرداند و مردمان‌شان را با نیاز به ساختن جهانی دیگر ترک‌گفت، مستقل و استوار برجای ماندند.

گرداگرد «زیمبابوه» بزرگ

در حالی که اینک مدت‌زمان درازی است که، بسیاری از بناهای سنگ‌ساخت بزرگ کشور طلاخیز میان رودهای زامبزی و لیمپوپو (رودزیای جنوبی که افریقاییان اینک آن را زیمبابوه می‌خوانند) را کار مردمان افریقایی بومی

می‌دانند، تنها در دهۀ ۱۹۶۰ بود که گاهشماری آنان به‌گونه‌یی گسترده تثبیت و تأیید گشت. در زیمبابوۀ بزرگ حفریاتی از نوآغاز گشت، آنگاه نشان داده شد که «فرهنگ‌خانه سنگی» آغازین درحدود ۱۴۵۰ جای خود را به‌فرهنگ وابستۀ دیگری داد که، ساختهای بسیار بزرگتری را توسعه داد. بازیابی روایتهای محلی درحدود همان زمان بازگویندۀ آن بود که، این تغییر و دگرگونی با اعتلای قدرت مردم کارانگا[32] تحت فرمانروایی پادشاهانی که به کلان روزوی[33] تعلق داشتند، پیوند داشت. بنابه‌گفتۀ آبراهام[34] که برخی از این روایتها را گردآورده است، در واقع این رخداد در حدود ۱۴۴۰ روی‌داد؛ یعنی زمانی که موتوتا[35]، شاه کارانگا، به خیال گسترش فرمانروایی‌خویش بر تمامی دشت درونبومی میان زامبزی ولیمپوپو—پهنۀ عمدۀ طلاخیز— و پس‌ازآن بر موزامبیک تا لنگرگاههای بازرگانی ساحل خاوری، لشکرکشی پیروزمندانه وگسترده‌یی را سازمان داد.

همۀ اینها را اساساً موتوتا و پسرش ماتوپ[36]، به‌دست آوردند، به‌طوری که ماتوپ در دهۀ ۱۴۷۰ نیرومندترین شهریار قارۀ جنوب مرکزی گشت، و با این عنوان مورد احترام حکمرانان و سرکردگان بنادر ساحل خاوری قرارگرفت. اینان امپراتوری او را از روی عنوان بومی‌اش یعنی مواناموتاپا یا ارباب سرزمینهای فتح شده، ولایت المواناموتاپاه *Wilayatu'l Mu'anamutapah* می‌نامیدند؛ و این عنوان در موقع خود مورد استفادۀ پرتغالیان قرار گرفت که آن را به‌مونوموتاپا تحریف کرده ومدت زمانی، براین باوربودند که امپراتوری پرسترجان را پی‌افکنده بودند.

پس از مرگ ماتوپ در حدود ۱۴۸۰، این نظام بزرگ با رقابتهای داخلی از هم پاشید. دو تن از نیرومندترین «بارون»های مونوموتاپا علیه اقتدار شاه شوریدند و نخستین‌شان، چانگا[38]، دولتی مستقل برپا کرد. این دولت در بخش جنوبی قلمروهای مونوموتاپا واقع بود؛ درحالی که بارون دوم به‌سوی شمال، به‌ناحیۀ مونت‌داروین[39] روانه گشت، و به‌حکمرانی بر سرزمینهای کنار رودی زامبزی میانی و موزامبیک شمال باختری ادامه داد. دراینجا پرتغالیان جسور و سوداگر که در سدۀ شانزدهم در پی طلا ونقره به‌زامبزی آمدند، بازارهای دایمی‌یی تا نزدیک مونت داروین برپا ساختند وکوشیدند که اقتدار نظامی و

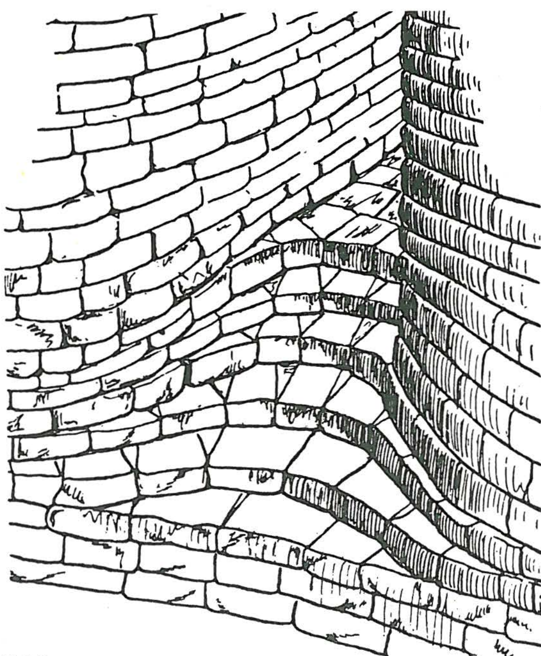
سیاسی‌شان را تحمیل کنند. دراین کار، چون جاهای دیگر با مداخله درجنگهای سلسله‌ها یا«بارون»ها به‌نفع یکی ازطرفین،تا حدودی پیروز شدند.نبردی نهایی در۱۶۲۸ به‌آنـان امکان دادکـه دست نشانده‌یی ازسوی خـود را جایگزین «مونوموتاپا»ی فرمانروا سازند، و سال بعد ماوورا[40]، این دست نشاندهٔ براستی پوشالی، عهدنامه‌یی را امضا کردکه به‌پرتغالیان اجازه مـی‌دادکه در صورت یافتن مواد کانی، برای بهره‌برداری وصدورآن، آزادانه و چار نعل به سوی معدن بتازند. این نخستین عهدنـامـهٔ افریقایی-اروپایی ازنوع «امتیازی» بودکه در روزگاران بعد رایج گردید.

مداخلهٔ پرتغالیان —چه به‌صورت رسمی و چه ازطریق فرمانروایان محلی— که سالهای بسیار ادامه یافت، تا ویران ساختن نظام «مونوموتاپا»یی حکومت، تولید و تجارت پیش رفت. در گزارشی ارزشمند، باررتو[41] در۱۶۶۷ سه‌دلیل برای استخراج بسیار اندک طلا در این سرزمینها برشمرد. این‌گزارش خواننده را غمگین می‌کند. نخستین دلیل، بی‌میلی سرکردگان از اجازه‌دادن هر نوع حفاریی برای طلا بود، زیرا از این می‌ترسیدندکه پرتغالیان سرزمین را از آن خود سازند. دوم کمبود جمعیت. وسوم موضوع همیشگی‌حکمرانی پرتغالیان که به‌عقیدهٔ باررتو دلیل اصلی بود: این «بد رفتاری پرتغالیان» بودکه مردم را از خانه و زندگی‌شان جدا و به‌سرزمینهای دیگر تبعید می‌کرد.

در سوی جنوب، در ماشونالند[42] که بعدها پدیدآمد، پادشاهان کلان روزوی بر دولت «کارانگا»ی دومی حکم می‌راندند. اینان اربابان زیمبابوه، خامی، دهلو دهلو[43] و اربابان دیگر سکونتگاههای سنگ‌ساخت بـودندکه، به‌گونه‌یی بهتر زندگی می‌کردند. شمار اندکی پرتغالی به‌این حوالی آمـدند اما هرگز قدرت قاطعی را که درشمال از آن برخوردار بودند، در اینجا به دست نیاوردند. حدود ۱۶۹۰ چانگامیردومبو[44] که دولت روزوی را به گونه‌یی درخور توجه نیرومندگرداند، اینان را بیرون راند؛ و پرتغالیان دیگر هرگز بازنگشتند. چنین می‌نمایدکه سدهٔ هفده، سدهٔ صلح و ترقی بوده باشد؛ و در این زمان بناهای زیمبابوهٔ بزرگ و همانندانش حداکثر توسعهٔ خود را یافتند. به‌جز در میان تپه‌هـای خاوری —در اینیانگا[45] وسرزمینهای همسایه‌اش— نشان‌اندکی ازتجهیزات تدافعی درهریک از این بناها وجود دارد. «برج وباروی» فرازتپه‌یی

زیمبابوهٔ بزرگ شاید «دژ»ی بوده باشد؛ همچنین احتمال دارد مکان مقدسی بوده که، مردم می‌کوشیدند تا مورد بی‌حرمتی قرار نگیرد. خامی، در نزدیکی بولاوایو، یقیناً مسکن سرکرده‌یی نیرومند و شاید پادشاهی ایزدی بود؛ اما چیزی که شبیه استحکامات باشد، ندارد. نل‌تل[٤٦] نیز چنین بود. کارانگا که در دهه‌های پرآرامش بسیاری، بی‌تردید بی‌دفاع و بی‌سلاح بود، پس از ۱۸۰۰ به‌شتاب و ظالمانه به‌دست مهاجمانی از ناتال[٤٧] که به شمال می‌رفتند، ویران و نابود گردید.

افزون براین، درسوی جنوبی‌تر، آنسوی لیمپوپو، همان نوع تبدیل و ترقی از نظامهای اوایل دوران‌آهن تا نظامهای شکوفایی دوران‌آهن در سدهٔ سیزدهم یا چهاردهم با «فرهنگ ماپونگوبوهٔ[٤٨]» معروف رخ داد. مردمانش درسکونتگاههای جمعیتهای اوایل‌دوران‌آهن سکونت گزیدند —میان ۷۰۰ و ۱۰۰۰ میلادی در ترانسوال استقرار یافتند— و دولت تازه‌یی (بخشی جداگانه از فرهنگ زیمبابوه) پی‌افکندند که جزئیات اندکی از آن شناخته شده است. این تازه‌واردان که از قرار معلوم قوم بانتو زبان آنسوی لیمپوپو بودند، «فرازهای هموار» شماری از تپه‌های کنارهٔ ساحل جنوبی لیمپوپو، حدود ۴۰ میلی دریا را اشغال کردند.

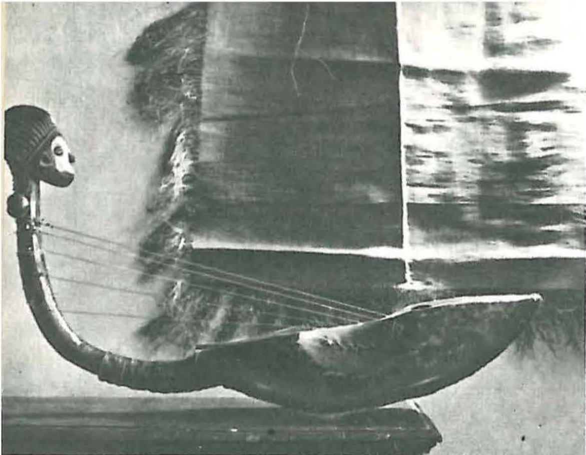


«دروازهٔ شمالی» ازمیان دیوارهای زیمبابوهٔ بزرگ.

و در آنجا به باز آفرینی مهارتها و رسمهای همسایگان «کارانگا»یی‌شان، به ریخته‌گری و طلاکوبی ماهرانه، و به تولید سفالینه‌های دست‌کار پرداخته؛ محصولات‌شان را با پنبهٔ هندی و دیگر واردات اقیانوس هند پاپاپای مبادله کرده، و پادشاهان‌شان را با گنجینه‌یی از آرایه‌های زرین دفن می‌کردند. در حوالی ۱۵۰۰ گروهی دیگر از لیمپوپو، مردمی که وندا[49] نامیده می‌شدند، جایگزین آنان گشتند و در این مکان تازمانی که خود با ویرانگریهای آغاز سدهٔ نوزدهم نابود شدند، برجای ماندند.

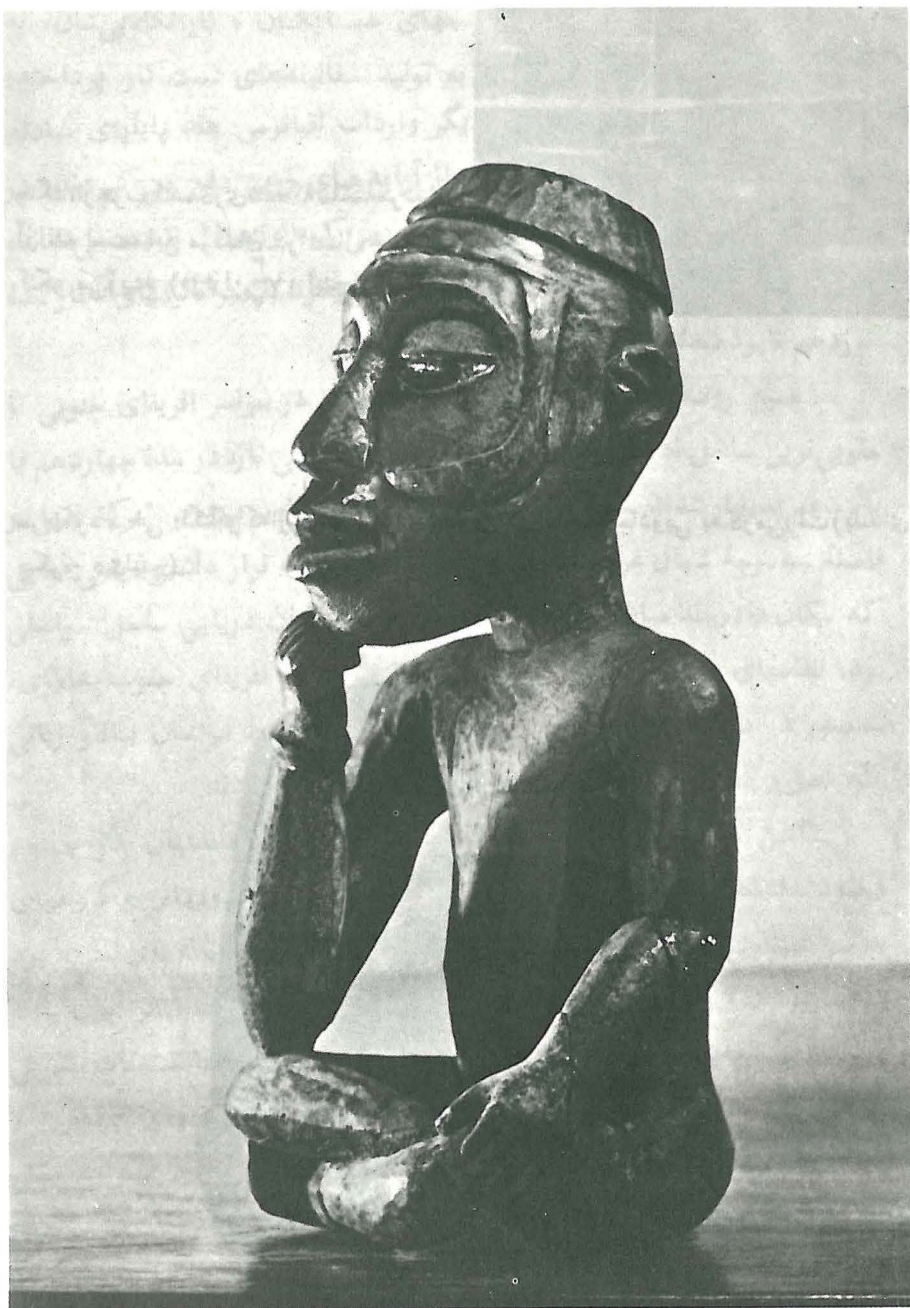
همین روند شکل گیری دولت تا اندازه‌یی در سراسر افریقای جنوبی تا جنوبی‌ترین ساحل ادامه یافت. بسیاری نظامهای سیاسی تازه در سدهٔ چهاردهم یا پانزدهم پدیدار شدند. حتی تا دوردست، تا دهانهٔ رود اومزیم‌ووبو[50]، که تنها در فاصلهٔ سه‌درجهٔ شمال عرض جغرافیایی دماغهٔ امید نیک قرار داشت؛ یعنی جایی که مکان دادوستد میان مردمان پوندولند[51] و سوداگران دریایی ساحل سواحلی بود، نظامهای سیاسی تازه‌یی رخ نمودند. تقریباً سراسر افریقای جنوب خاوری، محصور در دولتهای دوران‌آهن بود؛ این دولتها توسط مردمان بانتو زبانی که اصل و نصب بیشتر شان از شمال بود، تشکیل شده بودند.

این دولتها در زمانی بسیار پیشتر از آمدن هلندیان در ۱۶۵۲ وجود داشتند. نهادهاشان دربرگیرندهٔ تقسیمات عمودی‌دودمانی و گروههای خانواده‌نسبی و نیز تقسیمات افقی «مجموعه‌های سنی» و«دسته‌های سنی» بود که، ازمردان و زنان همسن و سال و مقید به‌یک نوع حقوق و وظایف‌ترکیب یافته بودند. این طبقه‌بندی دوجانبهٔ جامعه، همچون درهر جای دیگر، با تقسیمات افقی‌یی چونان تقسیمات میان پیشه‌وران وکشاورزان، یا میان گروههای فرمانروا و گروههای فرمانبر پیچیده‌تر شد. همان پادشاهی ایزدی با اعتقاد استوارش‌مبنی بر این که سلامت و رفاه شاه با سلامت و رفاه همهٔ افراد جامعه‌پیوندی ناگسستنی دارد، درکار بود. همان تصورات مبنی بر وحدت معنوی با نیاکان، جادوگری سودمند و سحر زیانبار، و روشهای جنگ افروزی و حفظ آرامش وجود داشتند. تا دست‌کم ۱۴۰۰ دامنهٔ اجتماع در بردارندهٔ افکار و ساختهای دوران آهن، از حاشیه‌های صحرا به‌ساحل افریقای جنوبی، رویاروی اقیانوس منجمد جنوبی رسید. این اجتماع اکنون به‌اوج توسعهٔ جغرافیایی‌اش رسیده بود.



چنگ، از چوب کنده کاری شده که ساختهٔ مردمان آزانده است، این مردمان در شمال خاوری کنگو می‌زیند (درازا: $17\frac{3}{4}$ اینچ).

سرپیکره میخی باکنگو که از چوب ساخته شده و برای مقاصد جادویی به کار می‌رفت (بلندای پیکره: ۲۵ اینچ).



پیکره چوبی باکنگو که اهمیت جادویی دارد. مردی را می‌نمایاند بانشانی قبیله‌یی ازروی پیشانی تا بینی (بلندا: $6\frac{1}{2}$ اینچ).

چند نمونهٔ دیگر برای تکامل اجتماعی‌ـسیاسی‌یی که تقریباً در سراسر این ناحیه‌های مرکزی وجود داشت، می‌توانند سودمند باشند.

چنانکه پرتغالیان چهارونیم‌سدهٔ پیش وصف کرده‌اند،و دربسیاری از روایتها بازگفته شده، پادشاهی **کنگو**[۵۲] در اصل، «بزرگ و نیرومند و پر جمعیت بوده، و رعیتهای بسیار داشته است». برخی از روایتها بازگویندهٔ آنند که بنیانگذاران این نظام سیاسی سخت بافت نزدیک دهانهٔ رودخانهٔ کنگو، از درونبوم آنسوی رود کوانگو[۵۳] به‌حرکت درآمده بودند. روایت محتمل‌تر دیگری آن است که آنان در اواخرسدهٔ چهاردهم، یا اوایل سدهٔ پانزدهم ازساحل شمالی‌مصب رود کنگوآمدند. این، دگرباره، انگارهٔ گروه کوچک اما ناخوانده و نیرومندی بود که، سازماندهی برترش را برمردم بومی تحمیل کرد. آنان برهمسایگان سرسخت‌شان پیروز شده، با بومیان ازدواج کردند و اندک اندک تا ۱۴۸۲ بر ایشان چیره شدند. هنگامی که کشتی کاپیتان پرتغالی دیوگو کایو[۵۴] برای نخستین‌بار در آبهای کنگو لنگر انداخت، این مردم **کنگو**(یا «**باکنگو**»، «با» پیشوندی است به‌نشانهٔ جمع)، دولت بزرگ و ترکیبی‌یی در ناحیهٔ شمالی «آنگولا[۵۵]»ی‌امروزین برپـا داشته بودند. پادشاه مردم**کنگو** درزمان کایو با میل و رضای خود آغاز به‌دادوستد باپرتغالیان کرد، با لیسبون[۵۶] نیز سفیر مبادله کرد، و مبلغین مسیحی را از روی کنجکاوی، اگر نه از روی ایمان، پذیراگشت. به‌این‌گونه، آنان با پرتغال، دورهٔ کوتاه اما

در اوایل سدهٔ شانزدهم شاه «آفونسو»ی کنگو نامه‌های بسیاری به‌شاهان پرتغال نوشت؛ در اینجا آخرین سطرها وامضای رسمی یکی ازاین نامه‌ها رامی‌بینید.

دوستانهٔ مشارکت را آغاز کردند.

پادشاه ایزدی‌کنگو (که پس از حدود ۱۵۰۶ دیگر تنها اسماً مسیحی نبود) از پایتختش در مبانزا[۵۷] که بعدها پرتغالیان نام سائوسالوادور[۵۸] به‌آن دادند، بر سرزمینهای بزرگ‌شهری امپراتوری خود، کشور میان رودهای کویلو[۵۹] و کنگو حکومت می‌کرد. در شمال رودخانهٔ کنگو چند دولت خراجگزار کوچک بودند؛ و در سوی جنوب چند دولت خراجگزار دیگر قرار داشتند. پرتغالیان، این سلسله مراتب ارباب و رعیتی را برحسب نظام زمینداری خودشان سوءتعبیر کردند، و در ۱۵۱۲ به مانی‌کنگو[۶۰]، ارباب این سرزمینها فهرستی از عنوانهای اشرافی عرضه داشتند که، فکر می‌کردند بخوبی آنها راپذیره خواهد شد، و البته او نیز تا حدی این عنوانها را پذیرا شد. یک گزارش پرتغالی ۱۵۹۵ بیان می‌دارد که، سازمانبندی حکومت بزرگ‌شهری در بردارندهٔ اقتدار این افراد است: «شش دوک[۶۱] مسیحی که می‌توان آنان را پادشاهان کوچک نامید... ونیزهمانندان‌شان، «کنت[۶۲]» ها و «مارکوئس[۶۳]» (مارکی) های کاتولیکی که شدیداً از دستورهای پادشاه پیروی می‌کنند. پادشاه هر یک از آنان را که مسؤولیتهایش را انجام ندهد، از کار برکنار کرده و فرد دیگری را جانشین او می‌کند».

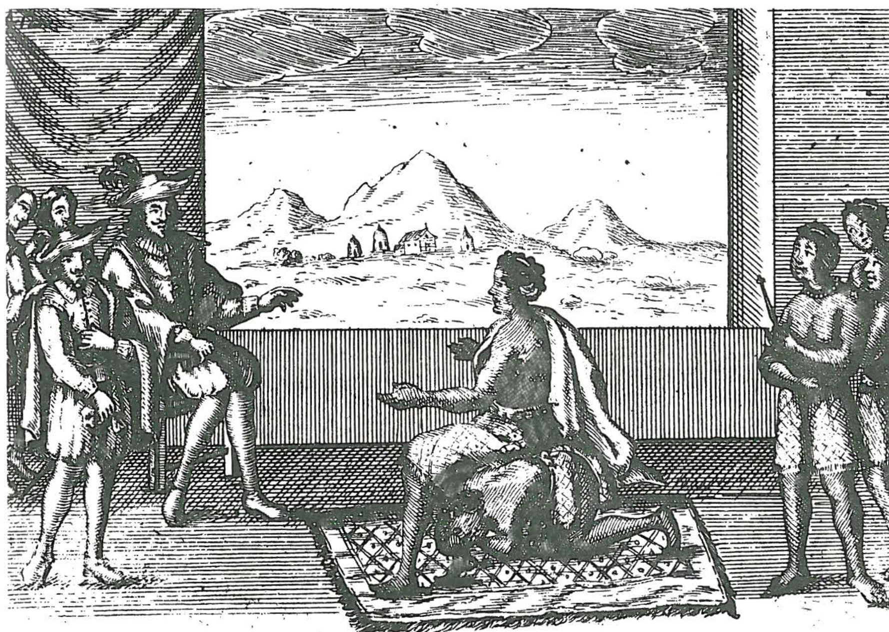
در آغاز، پرتغالیان ضروری و حتی خوشایند دیدند که به‌حاکمیت این پادشاهی نیرومند و همسایگانش احترام بگذارند. پرتغالیان خود را دوستان و یاران آنان معرفی کردند. همچنانکه در ساحل سنگال، در دهانهٔ گامبیا، در المینا[۶۴]، و در بنین نیز چنین کرده بودند. آنان در اینجا به‌همین دل‌خوش داشتند، ودراین حال بیشترین شمار برده را ازکنگو برای بردگی درنقاط دیگر بیرون می‌کشیدند. با اینهمه، تقریباً از همان آغاز، دادوستد برده در آنسوی دریا، اثر شومی در زمینهٔ اعمال خشونت و تشدید ناامیدی گذارد، در ۱۵۲۶ آفونسو[۶۵] پادشاه تعمید یافتهٔ کنگو به «اعلیحضرت برادر»ش در لیسبون چنین می‌نویسد: «بزرگی خسارت را نمی‌توانیم به‌حساب بیاوریم... حضرت اجل، فساد و هرزگی چنان بسیاراست که کشورما دارد کاملاً ازجمعیت تهی‌می‌شود...» از این نامه نوشتن تفاوتی پدید نمی‌آید. و بردگی همچنان ادامه می‌یابد.

در بخش جنوبی‌تر، وقایع جریان نسبتاً متفاوتی می‌یابند. اینجا، در

کشور ساحلی پادشاهی «مبوندو»[66]ی نیرومند ندونگو[67] (که عنوان پادشاهیش نگولا *ngola* بود، و بعدها نام کشور آنگولا از همین عنوان گرفته می‌شود) پرتغالیان به‌مخالفت و سرپیچی برخاستند. کسانی که تا اندازه‌یی از خیال اینکه کوهستانهای ندونگو معادن‌غنی نقره دارد، برانگیخته شده بودند؛ نخست همان تدابیر رخنهٔ صلحجویانه که، به‌وسیلهٔ آن کنترل غیرمستقیم کنگو را به‌دست آورده بودندرا به کار گرفتند. چون در این تدابیرشان شکست خوردند، بی‌درنگ آغاز به‌حمله کردند. از ۱۵۷۵ جنگها در مدت‌زمانی بیش از یک سدهٔ کسالتبار ادامه داشتند. سپاههای کوچک‌شان بارها عقب رانده شده و پراکنده گردیدند. دسته‌های پرتغالیان به‌گشت در روستاها پرداختند، و هر کجا که توانستند اسیر گرفتند. ندونگو پیوسته و به‌گونه‌یی مصیبت‌بار از سکنه تهی می‌شد. رهبرانش که دورنبوم را ترک گفته بودند، دولت تازه‌یی در ماتامبا[68] برپا کردند؛ که تداعی کنندهٔ نام حماسی ملکه نزینگا[69]است که، پیش از مصالحه با پرتغالیان، سالهای بسیاری با آنان جنگیده بود. تا دههٔ ۱۰۸۰ پادشاهی‌کنگو، چون ندونگو، به‌ویرانی کشانده شد.

در خاور این دولتهای کنگو-آنگولایی، دولتهای دیگری از همان دست وجود داشتند، هر چند که در ساخت محلی گونه‌گون بودند، و با اروپاییان نیز تماس مستقیمی نداشتند. بسیاری از مردمان‌شان، چونان جمعیتهای کنار رودنشین افریقای باختری، در صنایع قالبی بسیار با استعداد بودند؛ هم در این حال، در عشق به‌رقص و چیرگی در کاربرد ریتم، با دیگر افریقاییان‌گرمسیری انباز بودند. «بوشنگو»[70]های کاسایی[71] از جمله کسانی بودند که هنر زیبایی را در بافتن رافیا[72] بارور ساختند؛ مهارتی که هنوز نیز تا اندازه‌یی برجای مانده است. چنین می‌نماید که دولت‌شان حدود چهار سدهٔ پیش با پادشاهی ایزدی، سلسله مراتبی از سرکردگان، نوعی تقسیم‌بندی کار و جهان‌نگری پیچیده‌یی از رفتار اخلاقی و سیاسی به‌شکل شکوفایش‌گام نهاده باشد.

از آنجایی که مبادلهٔ کالا با مردمان همسایه و سرانجام با مردم کنار دریا، پر اهمیت‌تر گشت؛ گسترشی همپای آن نیز در سازمانبندی اجتماعی پدید آمد. از این قرار، مردمان بیشمار لسوندا[73] که در خط کمربندی پهناوری در کناره‌های جنوبی کنگو می‌زیبند، بی‌تردید در اوایل سدهٔ شانزدهم،



پرتغالیان در گذر جنگلها و تکتازیهای طولانی‌شان، با دشمنی سخت ملکه «نزینگا»ی ماتامبا رویا روی شدند (تقریباً ۱۶۶۳-۱۵۸۰). در ۱۶۲۲ ملکه ازسوی برادرش، شاه ندونگوماتامبابه لواندا رفت، تا دربارهٔ‌صلح گفتگوکند. هنگامی که حاکم پرتغالی ازتعارف کردن‌صندلی به‌او خودداری کرد، او باتکبریکی‌از ملازمانش را فرا خواند و همچنانکه‌در تصویر بالا می‌بینید، برپشت اونشست.

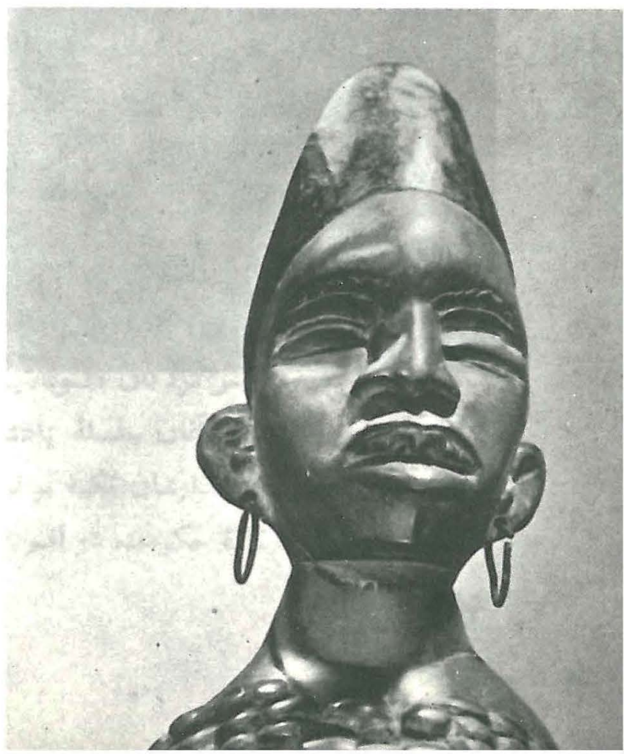
انقلابی را پشت سر گذارده‌اند. این امر، با ورود گروههای فرمانروای لوبا[74] به‌سرزمین مردم لوندا پیوند دارد. اینان توانایی بهره‌جستن از موقعیت تازه را داشتند، شاید به‌سبب آنکه خود، جانب سنت کهنسال آن پادشاهیهای «لوبا»ی کهن‌را گرفتند که، چند سال پیشتر در این ناحیهٔ پهناور با پیروزمندی بسیار به‌کار درمعدن و بازرگانی اشتغال ورزیده بودند. در اواخر سدهٔ شانزدهم این ترکیب لوبا-«لوندا»یی تا حدی به‌قدرت رسیده بود. و هنگامی که تقاضای مناطق ساحلی برای عاج به‌آنسوی پادشاهیها کشیده شد، امپراتوری لوندا با سرکردگی سرکردگان «لوبا»یی که دادوستد عاج از زمره مهارتهاشان بود، پدیدار شد. آنان سلسلهٔ پادشاهانی را بنیاد گذاردند که عنوان‌شان مواتایام وو[75] بود و اقتدارشان تکیه بر فرمانها و نمادهای مذهبی داشت.

این انگارهٔ تازهٔ حکومت در افریقای مرکزی سرانجام برای دولتهای



صورتك چوبی ازکامرونز (بلندا: ۱۸ اینچ)

کنگو: سریك تندیس بالوبا از چوب تیره رنگ، احتمالاً پیکرهٔ یك نیای زن است (بلندای پیکره: ۱۸ اینچ).



کنگو: سریك پیکرهٔ نیایی چوبی باکنگو، ازیك سادر و فرزند. چنین پیکره‌هایی برای یادبود بودند و بر روی گورها گذارده می‌شدند (بلندای پیکره: ۱۳½ اینچ).

مشابهی که در پناه اعتبار مواتایام‌ووها پا به هستی گذاردند، مؤثر افتاد؛ لیکن آنها همچنانکه جهانگردان اروپایی در زمانهای بعد دریافتند، غالباً زندگی‌یی همراه بااقتدار واستقلال داشتند. بزودی پس از ۱۷۰۰ اینگونه نظام‌به‌رهبری سرکردگان محلی نیرومند، در جنوب دریاچهٔ مورو[76]، در جایی که اینک بخشی از کاتانگا و زامبیااست، به‌عنوان بخشی از روند پدیدار گشت. اینک درآنجا دولتی به‌پیدایی‌آمد که سلسله پادشاهانی باعنوان کازمبه[77] برآن فرمان می‌راندند. اگرچه کازمبه به یک معنا واسال مواتایام‌وو بود، اما کاملاً چنین می‌نمود که خود او واسال بودن خویش را چیزی درحد پشتوانه‌یی برای نفوذ دینی و دنیوی‌یی می‌دانست که، ازطریق‌ارتباط با حاکمی که از خود او هم بیشتر مورد احترام بود حاصل می‌گردید.

افزون براین، درسوی خاور، میان سرزمین تپه‌یی درسوی سرزمینهای مرتفع افریقای خاوری و دریاچهٔ نیاسا، گروههای دیگری ازمردمان بودند که، کم وبیش به همانگونه سازمان یافته بودند، وهمان بهرهٔ اندک اما مداوم را ازدادوستد با همسایگان به‌دست‌می‌آوردند. دراینجا نیز روند شکل‌گیری دولت در اوایل دوران آهن بنیادگرفت، و این درزمانی بود که دادوستد دارای اهمیتی اندک بوده یا اصلاً اهمیتی نداشت؛ اما شکلهای بعدی سازماندهی آنان منعکس کنندهٔ عامل بازرگانی رشد یابنده‌یی است. از این قرار، مردم چوا[78] و مالاوی[79] (یا چنانکه جهانگردان قدیمی آنها را نام نهادند، ماراوه[80])، بیسا[81]، سنگا[82] و دیگران که در جنوب باختری یا جنوب دریاچهٔ نیاسا می‌زیبند، تاریخ‌شان به سه یا چهار سدهٔ پیش باز می‌گردد، یعنی هنگامی که به‌دادوستد سودمندی با همسایگان دور و نزدیک اشتغال داشتند. یک گزارش پرتغالی سال ۱۶۶۷ آنان را چنین توصیف می‌کند: اداره‌کنندگان ساحل شمالی زامبزی تا ششصد میلی‌بندرکوییلیمان در اقیانوس هند، وکسانی که «درعاج، آهن بسیار، بردگان بسیار، و ماچیراس *machiras* که پارچه‌های پنبه‌یی خشن است و درکشور مونوموتاپا تقاضای بسیاری برایش وجود دارد»، با پرتغالیان دادوستد دارند. بنابراین تاحدی‌مردم‌مالاوی وهمسایگان شان کارگزاران بازرگانی میان‌پرتغالیان ودولت مونوموتاپا در زامبزی میانی و تا جنوب آن رودخانه‌بودند. هرچند که هرازگاهی‌گفته می‌شود که‌آنان «امپراتوری مالاوی» را به‌وجودآورده‌اند، و گاه

شاید با یکدیگر همکاری کرده باشند؛ با اینهمه، این که آیا براستی در میان خود اتحادیهٔ کل و نیرومندی را سازمان داده بودند، برجای می‌ماند تا ثابت شود.

تا چه اندازه دادوستد بازرگانی این دوره، این مردمان وهمسایگان‌شان را با دولتشهرهـای ساحل خاوری پیوند داد؟ تردیدی نیست که راه بازرگانی مهمی کیلوا را به منتهی‌الیه شمالی دریاچهٔ نیاسا پیوند می‌داد. بی‌تردید از ایـن راه مدت زمان درازی بهره جستند. با این حال گواه ناچیزی برای نمایاندن تأثیر این راه بر مردمانی که از قلمروشان یا ازنزدیک آن گذر می کرد، وجود دارد. از تاریخ بخش داخلی تانگانیکای مرکزی و جنوبی پیش ازسدهٔ نهم، مطالب اندکی دردست است، و دربارهٔ آن باید کمی بیشتر ازحدس وگمان یاری گرفت؛ رویهمرفته، و بـه هر تقدیر، این‌گمان چنین است که مردم آن، یکی از مردمان پراکنده وجداافتاده‌یی بودند که، در حاشیهٔ فشارهایی که اینک در پیرامون‌شان توسعه می‌یافت، می‌زیستند. بیشتر به‌سبب نفوذ مداوم صحرانشینان (که منشأ آنان به‌دماغهٔ افریقا وکنارهٔ نیل علیا می‌رسید) بـه‌سوی جنوب بـود کـه شکوفـایـی دوران آهن در تانگانیکا وکنیا صحنهٔ برخوردها و اغتشاشهای فراوان، و همچنین شاهد سقوط برخی از شیوه‌های فرمانروایی شماری از اجتماعهای کشاورزی مستقر گشت. شاید بـزرگترین این اجتماعها، اجتماع انگاروکا بود. زمانی که تاریخ انگاروکا سرانجام روشن شود، شاید این ویرانهٔ کنار تپه‌یی فریبا بتواند پرتوی سودمند براین دورهٔ دراز تحولات خاوری بیفکند.

با این‌حال، کوچها و حمله ها، بی‌تردید تأثیر بسیاری بر سراسر این ناحیه داشتند. برخی از مردمانش در برکناری ازگسترهٔ هجوم صحرانشینان، یا دست‌کم در دفع حملهٔ آنان پیروز بودند. اینجا و آنجا دولتهای کهن پابرجای ماندند، ودرعین‌حال دولتهای تازه شکل گرفتند. اما گویا حرکتهای جمعیتی مکرر نقش بسیار تجزیه کننده‌ای داشته‌اند، و اینک دشواریهای تـازه‌یی به آنها افزوده شده بودند. این دشواریها با دریازنیهای پرتغالیان درکنار سواحل آغاز و با فشارهای به جنگ مانندهٔ درون کـوچی گسترش یافتند. و بدبختانه باهجومهای «نگونی»[۸۳] ها که در اوایـل سدهٔ نوزدهم به‌سوی شمال درحرکت بودند، با دادوستد برده در ساحل خـاوری در زمـانـی اندک بعدتـر، و نیز باهجـومها و مصیبتهای ویرانگری از این دست، اوضاع بـرخی از مردمان و دولتها بیشتر

به‌وخامت گرایید. اما در همه‌جا چنین نبود. و در هرکجا که برده‌گیری یا دخالت خارجی دیگر وجود نداشت، یا اگر داشت دارای اهمیتی اندک بود، ثبات به‌دست آمده در سده‌های پانزدهم و شانزدهم تا روزگاران اخیر دوام یافت. بیشتر بخشهای درونبوم حتی در اوایل سدهٔ نوزدهم که می‌توانستند کالاها را از یک‌سوی افریقا به‌سوی دیگر برند، از شرایطی چنین سامان یافته بهره‌مند بودند. دو سوداگر افریقایی-پرتغالی در ۱۸۰۶-۱۱ از آنگولا به‌موزامبیک رفتند وثابت کردند که، برای کسی که جوازهای لازم را داشته باشد، سفر امن و بی‌دغدغه خواهد بود. خطرها نه‌از هرج‌ومرج سیاسی بلکه از سازمانبندی سیاسی ناشی می‌شد: بدون «روادیدها»ی کازمبه و مواتایام‌وو، هیچ کاری‌انجام‌پذیر نبود.

این بازرگانان که صدوشصت سال پیش ، در قلمرو «کاتانگا»یی کازمبه می‌زیستند، سرزمین را برای برداشت غلات، سبزیها، میوه، و نیز ماهیگیری سازگار دیده؛ و حکومت را نیرومند و شکیبا یافتند. جهانگرد پرتغالی، گامیتو[۸۴]، که در ۱۸۳۱ به‌آنجا رسید، پادشاه کازمبهٔ آن روز را مردی فهمیده یافت، هرچند که زندگی‌یی بسیار باشکوه داشت. گامیتو تمامی آن «تشریفات، طمطراق، و خودنمایی»یی که تصور می‌شد برای پادشاهی ایزدی ضروری‌اند را آشکار گرداند. اما طمطراق، طمطراقی پوشالی نبود. بلکه نمایندهٔ قدرتی واقعی بود. و هرج‌ومرج بعدها پدیدار شد.

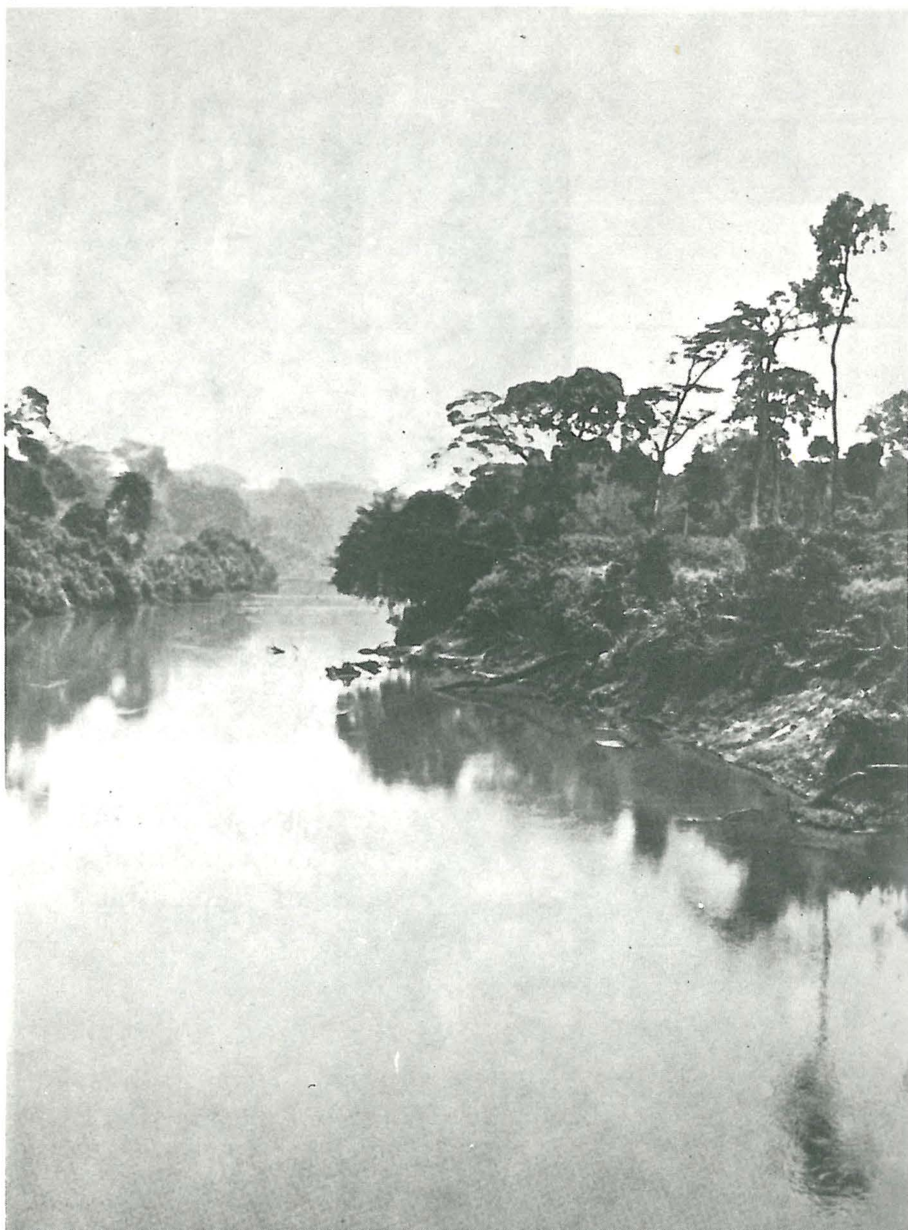
افریقای باختری در سدهٔ شانزدهم

حتی اشارهٔ مختصری می‌تواند تصویری از رشد چند جانبه و پیچیدهٔ افریقای باختری در طی این دوره، هنگامی که «جامعهٔ کهن» —جامعهٔ شکوفایی دوران آهن— به‌اوج دستاوردهایش رسید یا به‌آن نزدیک شد، را ارائه دهد. در اینجا هنوز بیش از هرجای دیگر، انسان با میان-کنش جمعی از مردمان و انگاره‌های سیاسی، با زوال شیوه‌های کهن فرمانروایی و پیدایی شیوه‌های دیگر فرمانروایی به‌جای آنها، و با گنجینه‌یی از مدارک روباروست که اینک بیش و بیشتر با گزارشهای دیدارگران اروپایی روشن شده‌اند.

اینهمه، در صحنه‌یی باچشم‌اندازی خیره کننده با هم ترکیب می‌گردند و جزئیات صحنه با نقش‌گیرای واقعیت رنگ‌آمیزی می‌شوند؛ بازیگران نمایشهای آن، پادشاهان وکشیشانی هستندکه گاه می‌توان چهرهشان را ترسیم کرد، و[سرانجام] حرکت و تغییر پیش رونده‌اش به رویدادهایی بستگی داردکه غالباً می‌توان معنایی راکه در آنهانهفته است، تعریف کرد. این دوره‌یی بود که، تمدن کهن افریقای باختری، بانوشتار یا بی‌نوشتار به‌ژرفای اعتماد به‌نفس و همنوایی عمیقی رفت که می‌توان پژواک آن را در زمینه‌های بسیاری از فعالیتها، اعم از مذهبی یا هنری، و سیاسی یا اقتصادی به‌دست آورد. نگاه گذرای زیر، گستره‌یی ازباختر تا خاور و ازسواحل اقیانوس اطلس تا حاشیه‌های جنگل کنگو را در برمی‌گیرد.

بیشتر ناحیهٔ باختری، چه درونبوم و چه نزدیک ساحل، هنوز نشانگر نقش ژرف امپراتوری کهن «مالی» بودکه خود رو به‌زوال داشت، اما با اینهمه، مراکز باستانی جمعیت «مندینکا»ی آن برای پاسداری از اعتبار اشرافی، به‌اندازهٔ کافی نیرومند برجای مانده بودند. درسنگال دولت جانشین اصلی مالی، امپراتوری ولوف[85]، باقی ماندکه در بردارندهٔ سه‌استان والو[86]، کایور[87]، و بائول[88] بود: این استانها دربرگیرندهٔ ساحل‌و بیشتر بخشهای کشور نزدیک ساحلی میان رودهای سنگال وگامبیا بودند. پریرا[89] در ۱۵۰۶ چنین‌گزارش کردکه: «اینجا، در سنگال، نخستین مردم سیاه را می‌یابید. این آغاز پادشاهی ولوف است که صد لیگ[90] درازا و هشت لیگ پهنا دارد»، البته چنانکه نقشه‌کشی امروزین بازمی‌نمایاند، این رقمها مبالغه‌آمیز است، اما اساساً به‌اندازهٔ کافی درست نیز هست. پریرا دگرباره شاید با مبالغه‌یی نه‌چندان می‌افزاید: «پادشاه ولوف می‌تواند سپاهی در حدود ۱۰۰۰۰ سواره‌نظام و ۱۰۰۰۰۰ پیاده‌نظام را وارد میدان کند. بجز اشراف و بلندپایگان که پیراهنهای کتان آبی و شلوارهایی از همان جنس برتن دارند، دیگر افراد برهنه هستند.»

در شمال رود سنگال مردمان عشایری می‌زیستندکه اقتصادی متکی بر برده‌داری داشتندکه، هنوز نیز تا سدهٔ حاضر پابرجاست. هر چندکه این مردمان موریتانیایی، اصل بربر و سونینکه داشتند، بااین حال در گذر سدهٔ چهاردهم، تحت کنترل سیاسی عربهایی که از مراکش به‌سوی جنوب روان



رود بنین در نزدیکی بنین.



محرابها در مزار نیاکانی در کاخ اوبا در بنین، جایی که اوبا به پیشینیانش هدایایی پیشکش می کرد.



بخشی ازیک محراب در مزار نیاکانی بنین ویژهٔ اوبا، که نشان می‌دهد ملازمان اوبا از او پاسداری می کنند.

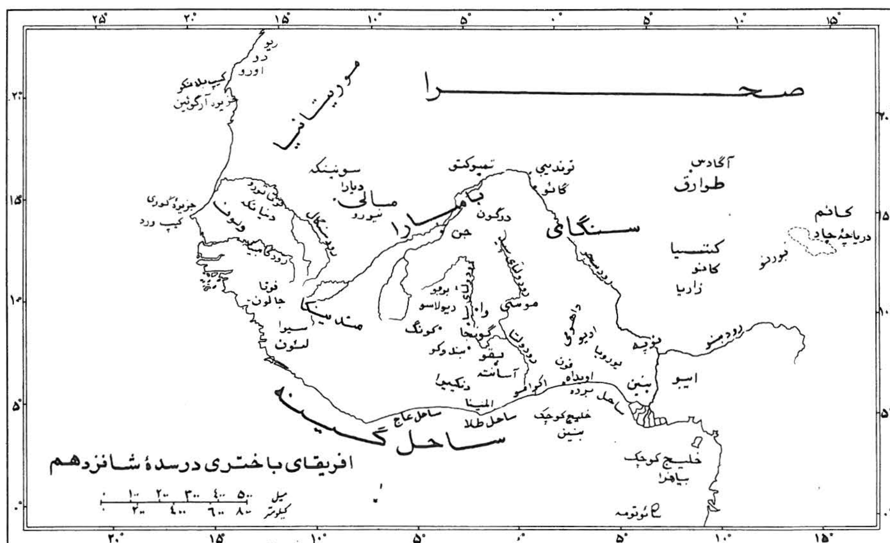


شخص بلندپایه‌یی از شهر بنین در ۱۹۶۴. پسری از خاندانش شمشیر تشریفاتی را در دست دارد.

گشته بودند، درآمده بودند. نبود کنترل سیاسی به‌معنای نبود فرهنگ محلی بود. این بربرهای باختری، به‌خلاف خویشاوندان‌صحرای‌خاوری‌شان، زبان خود را رها ساختند و در عوض زبان عربی را به‌کار گرفتند؛ در عین‌حال برخی از دیگر جنبه‌های فرهنگ عربی باختری را پذیرا گشتند. اینهمه، برای گسترش و طبیعت اسلام در این پهنه‌های باختری پیامدهای مهمی به‌همراه داشت.

درجنوب سنگال و شرق دولتهای ولوف، در فوتاتورو[91]، درکنارهٔ سواحل رودخانه، دولت کهن تکرور تحت فرمانروایی فرمانروایانی بود که از روزگاری دور، پیشینیان سونینکه‌شان در گذر آخرین مراحل‌امپراتوری غنا درآنجا استقرار یافته بودند. اینان به‌پادشاه دیارا[92] که، زمانی خراجگزار مالی و اینک خراجگزار سونگهی بود، خراج می‌پرداختند؛ یا به هرحال تبعیت صوری خود را نشان می‌دادند. اما اینک در تکرور نوعی دگرگونی پدیدآمد که ویژگی بسیاری از دگرگونیهای رخ نموده درکشور علفزاری سودان باختری، پس از اضمحلال سنگـای دردهٔ ۱۰۹۰ گردید. مردمی از روستا، دهقانانی که با زندگی شهری بیگانه بودند، به‌تکرور تاختند و دولت تازه‌یی ساختند.

در سیصد میلی خاور، در ساوانـاهـای ترمس[93] و نیورو[94]، گـروهی ازگله‌داران فولانی علیه تبعیت‌شان از امپراتور سنگای، اسکیا محمد مشهور، شوریدند؛ و آهنگ یافتن میهنی تازه کردند. این خانه‌بدوشان به‌رهبری فرمانده‌شان تنگلا[95] آغاز به‌تاخت‌وتاز به دیاراکردند. در ۱۵۱۲ با سپاهی از سنگای به سرکردگی برادراسکیا نبرد کردند، و تنگلا کشته شد. دلایلی وجـود دارند کـه می‌توان اندیشید، امپراتـور مالی کـه در صدد نـابودی رقیب سنگایی‌اش بـود این فولانی‌ها را برای تاخت‌وتاز برانگیخته بود. به‌هر حال، یکی از زنان تنگلا از آن خـانوادهٔ سلطنتی مالی بود. پسرحاصل از این ازدواج، تنگلا کولـی[96] نـام داشت و اینک اداره و رهبری مـردم را در حـرکت بـه‌سوی جنـوب، به سرزمینی که هنوز تحت حاکمیت مالی بود، برعهده گرفت. آنان به بدیار[97]، نزدیک مرزهـای کنونی سنگال و گینه رسیدنـد، و با گروه مندینکا بـه آرمان مشترکی دست‌یافتند. و همگام با هم به‌سوی شمال باختری، به‌فوتاتورو، روان گشتند. در حدود ۱۵۵۰ درآنجا سلسلهٔ تازه‌یی از پادشاهان، به‌نام دنیانکه[98] را پی‌افکنده بودند که، تا۱۷۷۶ درفوتاتورو فرمان راندند؛ و این زمانی بود که



افریقای باختری در سدهٔ شانزدهم

آنان با تجدید حیات اسلام در سدهٔ هژدهم از کار برکنار شدند. هرچند دولت دنیانکه مسلمان نبود، بااین حال می‌توان آن را طلایه‌دار بسیاری از دولتهای بعدی به شمار آورد که در آنها فولانی‌هایی که زمانی صحرانشین بودند، نقش راهبری را برعهده داشتند.

در جنوب گامبیا، مندینکا و مردمان وابسته‌اش، از زمانی بی‌تاریخ، تحت ادارهٔ دولتی که از آن خودشان بود، یا دست‌کم از نظر کلی تحت نفوذشان بود، برجای ماندند. اینان، اینک آغاز به دادوستد سودآوری با پرتغالیان کردند. پریرا در ۱۵۰۶ چنین یادآور شد که، حتی ۱۵۰ لیگ بالاتر از دهانه، جاشویان کشتیها می‌توانستند دادوستد خوبی در کالاهای پارچه‌یی ارزان و دیگر کالاها در مبادله با طلا داشته باشند. پریرا تخمین زد، هنگامی که این کشورها در صلح بسر می‌بردند، ارزش طلای صادر شده به پرتغال بالغ بر ۵۰۰۰ یا ۶۰۰۰ دوبرا[۹۹] بود. این محاسبه نیز مانند بسیاری محاسبه‌های پولی دیگر، تا حدودی مبهم است؛ با اینهمه، چنین اندیشیده می‌شد که، از قرار معلوم، مجموع مبلغ به‌گونه‌یی شگفت‌آور خشنود کننده بوده است. پیش از این زمان، انحصار دیرپای سودان باختری در دادوستد طلای افریقای باختری با افریقای شمالی و اروپا آغاز به‌ورشکستگی کرده بود.

پریرا نیز، چون دیگرانی که در پی او آمدند، از دولتهای متعدد کوچکی سخن می‌راند که در امتداد ساحل رو به‌سوی خاور در جهت «غنا»ی امروزی قرار گرفته بودند. در این زمان همهٔ سرزمین ساحلی و جنگلی تا یوروبالند و امپراتوری بنین، میان شمار بسیاری از اجتماعها تقسیم شده بود. این اجتماعها که گاه پیوند نزدیکی با یکدیگر داشتند، در دولتهایی گردآمده بودند که تحت حکمرانی سرکردگان یا خانواده‌های سرکرده بودند. دادوستد اصلی‌شان فروش ماهی و دیگر محصولات ساحلی به همسایگان درونبوم بود، اما سدهٔ شانزدهم آنان را به‌بازرگانی‌یی دریایی که کاملاً تازه بود، فراخواند. چنانکه دایک[100] گفته است، ساحل گینه برای نخستین‌بار به «مرز شانس» بدل شد.

اروپاییان، آنان را مردان زیرکی درکسب وکار یافتند. و هرچند افریقاییان خواستار خرید پنبه و فلز آلات بودند، با این حال آنان می‌توانستند خود به تولید این کالاها دست یازند و البته چنین نیزمی کردند. پرتغالیان دریافتند که پنبه‌های آبی رنگ افریقاییان، ارزش خریداری به‌منظور فروش در اروپا را دارد. در همین حال کاپیتانی انگلیسی در ۱۵۵۶ مشاهده کرد که چگونه «آنان می‌توانند با ظرافت بسیار بر روی آهن کارکنند»، سرنیزه، قلاب ماهیگیری، و شمشیرهای کوتاه که «برخی‌شان به درازای یک خنجرند و دو لبهٔ بسیار تیز دارند» بسازند. بیشتر این دولتهای ساحلی کوچک که در رقابت شدید با همسایگان‌شان به‌دفاع ازخودخوگرفته‌بودند، بخوبی‌توانایی‌دفاع‌ازخوددربرابرزورگوییهای‌اروپاییان‌راداشتند با اینهمه، حتی هرچند اروپاییان بارها کوشیدند به‌این زورگوییها جامهٔ عمل بپوشانند، باز هم روابط این دولتها با جاشویان کشتیهای سیاحتگر، رویهمرفته برپایهٔ وفاداری و شراکت استوار گشت. جان‌هاوکینز[101] (هاکینز) درسفری به‌منظور برده‌گیری در ۱۵۶۲ از همین حسن‌نیت سود می‌جوید. او با دو پادشاه سیرالئون[102] برای حمله به‌همسایگان‌شان متفق می‌شود و به‌سبب کوشش سربازانش چند صد اسیر جنگی پاداش می‌گیرد که آنان را به‌اسپانیش‌مین[103] (زمینلاد اسپانیایی) می‌برد و به‌عنوان غلام با سود بسیار می‌فروشد. در روزگاران بعد، در اروپا، این اعتقاد گسترش می‌یابد که، تنها آب و هوا و تبهای ساحلی بودند که اروپاییان را از اقامت در امتداد ساحل بازمی‌داشتند. این تا اندازهٔ زیادی حقیقت داشت. تبها، اما نه‌آب‌وهوا، یقیناً سبب تباهی‌زندگی اروپاییانی شدند که به‌تکامل شیوه‌های ناقص

مصونیت که در نزد مردم محلی وجود داشت، همت نگماردند. اما مانع بازدارندهٔ واقعی و مداوم در برابر هرنوع استقرار تحمیلی جای پای اروپاییان تا سدهٔ نوزدهم، قدرت برتر دولتهای افریقایی بوده است.

البته جای پایی که به‌دنبال مشارکت تجاری و با میل خود افریقاییان تضمین می‌شد، موضوع جداگانه‌یی است. پرتغالیان با توافق اولیه در ۱۴۸۲ دژ المینا را بنا کرده و برای آن اجاره نیز می‌پرداختند. بسیاری دژهای دیگر پس از آن با همین شرایط بناگردیدند. از دیدگاه افریقاییان این دژها صرفاً اهمیتی محلی داشتند. چیزی که برای افریقاییان ساحلی اهمیت داشت، این معامله‌های مخاطره‌آمیز کم اهمیت با اروپاییان نبود، بلکه فشارهای عمده از سوی دولتهای نیرومند درونبوم بود. این دولتهای درونبوم یا نزدیک ساحلی تا پیدایش امپراتوری آسانته[104] در سدهٔ هژدهم، به‌ستیز برای ادارهٔ گینهٔ مرکزی ادامه دادند. این آنان بودند، نه‌اروپاییان، که بر سرنوشت دولتهای کوچک کنار دریایی حکومت می‌کردند.

در سدهٔ شانزدهم قدرتهای اصلی در گینهٔ مرکزی، هنوز دولتهای کهن آکان بودند که، از کشتکاری نزدیک ساحلی یا جنگلی‌شان بهره می‌گرفتند و با شرکتهای دیولایی بوندوکو[105]، کونگ[106] و دیگر مراکز بازرگانی تا شمال باختری و شمال خاوری دادوستد طلا می‌کردند. بیشتراین دولتها اینک در مدار دو یا سه شرکت از این دست افتاده بودند. تا ۱۶۵۰ دنکیرا [107] واکوامو[108] قدرتهایی بودند که اعتبارشان بیش از همه بود. با این حال، دادوستد ساحلی با اروپاییان که اندک‌اندک برآکان و همسایگان‌شان تأثیر گذارد، به همین شیوه بر مندینکا که درمکان باختری‌تری قرارداشت، نیز اثرگذارد. با افزایش شمار بازرگانان دریایی، دادوستد درونبومی اندک‌اندک رو به‌دگرگونی نهاد، و چنانکه فیگ[109] گفته است، تغییر چهره داد؛ و از آن پس هم به‌سوی شمال و هم به‌سوی جنوب چشم دوخت.

تأسیس گونجا[110]، در بخش شمال مرکزی «غنا»ی کنونی، تصویر خوبی از پیامدهای بعدی است. در حوالی سال ۱۵۵۰ «منسا»ی حکمران مالی، گروهی سواره‌نظام را از کشور نیجرعلیا به‌سرزمینهای علفزاری شمال کشور آکان، جایی که طلا استخراج می‌شد، روانه گرداند. او مایل بود بداند دلایل کندی

جریان طلا به‌سوی جنوب چیست. سواران نیمه‌حرفه‌یی او با پرچمهای سه‌گوش در دست و درحالی که به «وسایط نقلیهٔ جنگی ومسلح» آن‌روز وروزگار بخوبی مجهز بودند، از ناحیهٔ بوبو[111] و جن به‌سوی جنوب وبه‌حومهٔ ولتای سیاه[112]، غرب دولتهای موسی رفتند، و در آنجا خود را در همسایگی «وا»[113] مستقر گرداندند. وهرچند توانایی آن را نداشتند که برای بهبود جریان طلا کاری انجام دهند، بااین‌حال در این سرزمینهای علفزاری برجای ماندند و چند قلمرو فرمانروایی پدید آوردند. چنین گفته شده که دیگر هموطنان‌شان در اوایل سدهٔ هفدهم به‌آنان پیوستند؛ از زمرهٔ اینان ، فرماندهی سلحشور به‌نام جاکپا[114] بود که یا شخصیتی تاریخی و یا نماد افسانه‌یی «قهرمان بنیانگذار»ی از این دست بود. تا به‌امروز، امامهای «وا» درکشورکهن گونجا، اصل خود را به جاکپا و همکاران بازرگانی‌اش می‌رسانند، در حالی که امام اصلی وا هنوز عنوان دیولا-منسا، «ارباب بازرگانان مندینکا»، یا، در هاسا، عنوان شهو-وانگارا[115]، «شیخ مردم وانگارا (یعنی، مندینکا)» را برخود دارد. نام شهرکنونی بوبو-دیولاسو نیز بازگویندهٔ همین مطلب است، زیرا به‌معنی «خانهٔ بازرگانان دیولایی بوبو» است. تاریخ کونگ نیزدارای نمونهٔ دیگری از همین دست است.

دگرگونیهای بزرگ دیگری که هنوزکاملاً در چارچوب افریقای باختری بودند، و چیزی به‌اهمیت حضور اروپاییان درساحل وام نداشتند؛ پهنه‌یی را اشغال کردند که اینک درناحیه‌های باختری و خاوری نیجریه و داهومی[116] قرار دارد. اواخر سدهٔ شانزدهم، شاهد بپاخاستن نیروی تازه‌یی دز میان «یوروبا»-های اویو که درشمال جنگل‌انبوه قرار داشت، بود. ازسرچشمهٔ این جریان، به‌عنوان نتیجهٔ یک بدبختی یاد می‌گردد. جریان از این قرار بود که دولت بازرگانی نوپه[117]، درشمال رود بنو، درحدود ۱۵۰۰ بر«یوروبا»های اویو پیروز شد و، فرماندهٔ آنجا راکه عنوان آلافین[118] یا پادشاه اویو داشت، تبعیدکرد. هنگامی که اینان دگرباره به‌وطن بازگشتند، سپاهی را سازمان دادند که برپایهٔ سواره‌نظام که، مایهٔ نیرومندی همسایگان شمالی‌شان گشته بود، قرار داشت. می‌گویند آلافین‌اورومپوتو[119] کار خود را باهزار مرد سواره آغازکرده است. جانشینان او از این هم پیشتر رفتند. آنان مسألهٔ مهم نگاهداری سربازان درازخدمتی را گسترش دادند که متشکل ازسواره‌نظام بسیار مجهزی بود که



برجسته کاری مفرغی بنین بـه‌شکل پلنگ.

نشان مفرغی از بنین که نشانگر تشریفات آموفی است.



پایین: جعبه چوبی به‌شکل ماهی و نماد بنین که با پیکره‌های اوبا و بانشانهایی از یك خدا، تزیین شده است (بلندا: ۱۸ $\frac{۱}{۲}$ اینچ)



کنده‌کاری عاج یوروبایی به شکل سواری کوچک، و به رنگ قهوه‌یی درخشان. احتمالاً در اووو (Owo)، نیجریه باختری، کنده کاری شده است.



آویزی از عاج که برسرین آویزان می‌شد (اواخر سده هفدهم یا اوایل سدهٔ هژدهم) و اوبا وملازمانش را نشان می‌دهد.

دولت نگاهداری‌اش می کرد ودرهنگام نیاز بیدرنگ آماده می‌گشت.آنان به‌این شیوه، خود را در سرزمینهای یوروبا، تا شمال جنگل، شکست‌ناپذیر ساختند. تا پایان سدهٔ شانزدهم، حکمرانی‌شان در سراسر کشورکم درخت تا غرب نیجر و تا تپه‌های توگو[۱۲۰]، تثبیت گشته بود؛ زیرا هم مردم «یوروبا»ی داهومی —«یوروبا»ی کتو[۱۲۱]— و هم «فون[۱۲۲]»های کشور را به زیر سلطهٔ خود درآورده بودند.

آلافین‌های اویو حدود دویست سال فرمانروایانی نیرومند بودند. هر کجا که سواره‌نظام‌شان می‌توانست فعالیتی بکند، قدرت‌شان به‌افسانه بدل می‌گشت. برای به‌دست دادن تصوری از قدرت سپاه اویو، مردی انگلیسی که در پایان سدهٔ هژدهم در داهومی سکونت داشت، چنین نگاشت که، مردم داهومی (که در آن زمان خراجگزار اویو بود) می‌گویند هنگامی‌که مردم اویو می‌خواهند به‌جنگ بروند، فرماندهشان «پوست‌گاوی وحشی را در آستان چادر خود می‌گستراند، و در هر سوی آن نیزه‌یی در زمین فرو می‌کند، سربازان از میان این نیزه‌ها رژه می‌روند تا سرانجام بر اثر رژهٔ شمار بسیاری از آنان، سوراخی در پوست پدید آید. هم در دم رخ‌دادن این رویداد، فرماندهشان یقین می‌کند که نیروهایش برای پیروزی در نبردبسنده‌اند.» اوافزوده‌که، مردم داهومی «شاید مبالغه کرده باشند، اما یقیناً اویو ملتی بسیار پر جمعیت، ومردمش جنگجو و نیرومند هستند».

آنان همچنین توانایی برپاداشتن نظام سیاسی بزرگ و دیرپایی را بدون به‌کارگرفتن دیوانسالاری‌یی ادیبانه داشتند. قدرت آلافین‌هاشان را در بسیاری از دولتهای یوروبا تا شمال کشور جنگلی‌گسترش دادند؛ درعین‌حال، نظام کارمندان رسمی دایمی‌یی را به کار می‌گرفتند که قدرت‌شان شاید همانند اقتدار مأموران عالیرتبهٔ دولت استعماری یا «باشندگان» روزگاران بعد بود، اما حدود اختیارات‌شان با امکان عمل دراجتماع مردمی‌بازبان و سنن یوروبایی بیشتر شد. خانواده های فرمانروای اویو شایستگی پادشاه پروری را به دست آوردند، اما سازمانبندی اجتماعی و سیاسی‌شان بسیاری از پیشرفتهای اداری سدهٔ شانزدهم را به‌خود جذب کرد. این پیشرفتها دربردارندهٔ تقسیمی دقیق‌تر از قدرتهای اجرایی در شورای عالی حکومتی آلافین بودند.

بنین، در جنوب خاوری یوروبا که، از پیدایش اویو تأثیری برنگرفته بود، دشواریهایی ویژهٔ خویش داشت. چنین می‌نماید که اوبا اوواره[۱۲۳] که حدود ۱۴۴۰ فرمانروا گشت، قدرت دودمانش را افزون‌گرداند. اوبا اسیجی[۱۲۴] پس از ۱۵۰۴ دگرباره آن را نیرومندتر گرداند. با این‌حال، حکمرانی بنین و دولتهای خرجگزارش، چون دولت اویو، هنوز بیشتر عبارت از تعادلی ظریف در میان سلسله مراتب پیچیدهٔ سرکردگان بود تا نمودی از میل و ارادهٔ فردی. این روند تعادل، در برابر قدرت مطلقه‌یی که تقریباً در تمام نظامهای دوران آهن در افریقا معمول بود، سدی پدید آورده بود. افزون براین، گویا تا سدهٔ شانزدهم اجتماع بازرگانی بنین چندان نیرومند شده بود که، برای نخستین‌بار اهمیتش در حکومت احساس شد. اوبا اسیجی که میان ۱۵۰۴ و ۱۵۵۰ سلطنت کرد، دگرگونیهای مهمی پدید آورد. این دگرگونیها بازتابانندهٔ اهمیت رشد یابندهٔ دادوستد و همچنین نمایانگر کوششهای «اوبا» برای کاستن نفوذ اشراف مهم نیز بودند. «سرکردگان شهری» پدیدار شدند. بردبوری[۱۲۵] برایمان باز می‌گوید که، آنان از میان کسانی گزیده می‌شدند که راه‌شان را در زندگی هموار ساخته، و «دارایی، و منزلت به‌دست آورده و جنگ، کشاورزی و بازرگانی را آزموده بودند». اما در همین زمان با پیدایش «سرکردگان کاخ‌نشین» که موقعیت خود را مدیون انتخاب سلطنتی بودند، اشرافیت بیش از پیش به‌ضعف گرایید و در همان حال اشراف سنتی «اوزما»[۱۲۶]ـ«ارل‌ها و بارون‌ها»ی کهن بنین‌ـ از حق‌گزینش «اوبا»ی آینده محروم بودند؛ دربارهٔ این کار، اکنون، باحق ارشدیت تصمیم‌گرفته می‌شد.

با اینهمه، فرمانروای بنین در قلمروهایی که مستقیماً بر آنها تسلط داشت، نیرومندتر گشت. «اوبا» که ویژگیهای ایزدی به‌او ارزانی شده بود، و روزهای خویش را در جلال و راز خم و پیچ تالارهای تزیین شده، جایی که نشانهای قدرتش او را دربرگرفته بودند، می‌گذراند؛ اینک نمایندهٔ مفهوم و عمل پادشاهی‌یی بود که دستیابی به تعادل سیاسی رابیش از اندازه دشوار می‌گرداند. هنگامی که هلندیان در سدهٔ هفدهم دادوستد اروپایی عمده با بنین را از دست پرتغالیان گرفتند، پادشاه را مرد بسیار بزرگی یافتند. کاخ و خانه‌هایش، سرسراهایی «به‌بزرگی سرسراهای مرکز دادوستد آمستردام»

داشتند که‌بر «ستونهای چوبی پوشیده از مس که برروی‌شان شرح پیروزیهایش نقش شده بود» تکیه داشتند، و نیز، شهر دارای خیابانهای وسیع بسیار و خانه های بزرگ بود. دیدارگری هلندی ازخاطرهٔ سال ۱۷۰۲ خود چنین یاد می کند، «من در حضور رایزنهای بزرگ شاه بنین، او را دیدم و با او به‌سخن‌گفتن پرداختم. او در زیر سایه‌بانی از ابریشم هندی بر سریری از عاج جلوس کرده بود. چهل ساله بود و سیمایی شاداب داشت. بنابه‌رسم، من حدود سی‌پا دورتر از او ایستادم. اما برای بهتر دیدنش، اجازه خواستم نزدیکتر شوم. او خندان پذیره گشت».

«اوبا»های بنین به‌خلاف آلافین های اویو که اگر به‌دیدهٔ اشراف سنتی‌شان کفایت حکمرانی نمی‌داشتند، معزول می‌شدند، بتدریج به‌شکل متحجری از اقتدار و آداب و رسوم نزدیک شدند. تندیس برنجی سلطان بنین چونان هر چیز دیگری روشنگر این مسأله است. همانگونه که ویلیام‌فگ[۱۲۷] یادآور می‌گردد، پس از دورهٔ بزرگ سدهٔ شانزدهم، سبکهای سلطنتی نشانگر بیروحی و ناهنجاری فزایندهٔ مفهوم، نبود انرژی و آزمون، و پس‌رفت درخور توجهی در کیفیت صنعتگری هستند. براستی که انعطاف ناپذیری رشد یابنده‌یی در نگرشها و مناسبات حکومت وجود داشت؛ همین‌امر، بعدها، سبب شد تا دشواری‌درک طبیعت‌چالش سرمایه سالارانهٔ اروپایی سدهٔ نوزدهم، برای حکمرانان بنین دوبرابر گردد . پایان این دولت باستانی و مشهور پایانی تیره روز بود.

در شمال این پادشاهیهای جنگلی و نزدیک جنگلی، بازسازماندهی سیاسی کشور علفزاری اینک به‌گونه‌یی فزاینده با روشها و فنهایی که تکامل یافته یا وام‌گرفته از روشها و فنهای نظامهای سنگای و کانم-«بورنو»ی بزرگ بودند، قالب‌گرفته شد. چیزی که ام. جی. اسمیت[۱۲۸] آن را «قرارگرفتن دوسویهٔ هاسا در رویارویی با تأثیرهای بورنو و سنگای» نامیده است، سبب گردید که «دوره‌یی از توسعهٔ پردامنهٔ سیاسی و نظامی و نیز تغییرات مذهبی و اقتصادی» در میان دولتشهرهای برجستهٔ هاسا، بویژه کتسینا، کانو، و زاریا پدیدآید. برای نمونه، سارکین محمدرامفا[۱۲۹] (۱٤٦٥ ــ ۹۹) در چند مورد پا جای پای همسایگان بورنویی‌اش گذارد. او تحت فرماندهی مستقیم خود، چند تیپ تازه را شکل داد، و پادشاهی خویش را با تشریفات تازه جلال بخشید. کاخ



برجسته کاری مفرغی بنین که یک پرتغالی را نشان می‌دهد.



در ۱۳۷۵ نقشه‌کش ماژورکایی، ابراهام کرسکوئز نخستین نقشه‌های اروپایی افریقای باختری را کامل کرد. این تصویر که جزیی از نقشه است، امپراتور مالی را با گوی زرینش می‌نمایاند. بجز ساحل باختری قاره، نقشهٔ کامل، کشتی پارویی «یاکم فرر» (Jacme Ferrer) که در ۱۳۴۶ از ماژورکا به سوی ریو داورو روان شد اما هرگز بازنگشت را می‌نمایاند.

پرهیبتی برای خود برپاساخت و به موازات طبقه‌بندی ژرف دولتهای علفزاری برجسته که در این دگرگونیها انعکاس می‌یابند، مالیاتها و خدمت اجباری را بر تالاکاوا *talakawa*، یعنی آزادمردان هاسالند تحمیل کرد؛ بذرهای نارضایی که به اینسان درهاسا کاشته شد، سالهای بسیار بعد، به‌شکل شورشی به رهبری «فولانی»ها، بارآور گردید.

با اصلاحاتی چون اینها، می‌توان دگرباره رد پای نفوذ گسترش یابندهٔ اسلام را پی‌گرفت. اسلام اگرچه در تعالیم معنوی‌اش دم از مساوات می‌زد، اما در عمل مانند مسیحیت با تقسیم جامعه به‌فرمانروا و فرمانبر، تواتمند و تهیدست، و توانا و ناتوان همآوا بود. بسیاری از تعالیم سیاسی و اجتماعی اسلام هم با طبقه‌بندی شدن ژرف جامعه همرای بود و هم به پاگرفتن آن یاری می‌کرد. با اینکه هنوز در دربار مکانی برای مناسک مذاهب کهن ساخته می‌شد؛ درعمل، پادشاهان هرچه بیشتر، بر اساس فرایض و واجبات اسلامی و هرچه کمتر بنابه مقدسات و آئین سنتهای محلی حکم می‌راندند. بدینسان است که تیپهای دراز خدمت، از اسیران جنگی برده شده یا اشخاص دیگری ازکاست غلامان شکل می‌یابند: در جایی که پیوستگی سلطنت به‌اسلام، بیعتهای سلسله‌یی کهن‌تر «پادشاهی ایزدی» را تحلیل برده بود، بیعت میان سلطنت و اسلام استواری می‌یافت، یا انتظار می‌رفت که استوار بماند. دگرباره به گفتهٔ ام. جی. اسمیت، سارکین‌رامفا و همانندانش، «درعوض تکیه‌گاه آئینی‌یی که به‌هنگام اسلام آوردن از دست می‌دادند، منابع تازهٔ قدرت، بویژه کارگزاران خواجه و دسته‌های بردگانی که می‌توانستند به‌عنوان پاسداران، گزمگان، سربازان یا چاپاران خدمت کنند، را به‌دست می‌آوردند.» بیعت محلی در قلمرو پادشاهی و[130] *levée en masse* ازکشور گرمسیری رخت بربستند. اما سببهای این مسأله همان دلایل نیرومندتر شدن دولتها و افزون گشتن نیروی تولیدی و گسترش دادوستدشان بود.

دولتهای هاسا که متکی بر شهرکهای روبه‌رونق، یعنی مراکز دادوستد و صنعتگری بودند؛ اکنون می‌توانستند به‌عنوان نمایندگان توزیع بخش عمدهٔ تجارت ناحیهٔ خاوری، نقش مهمی ایفا کنند. مرد جوانی از افریقای شمالی که در اوایل سدهٔ شانزدهم به‌این دولتها سفر کرد، و بعدها دزدان دریایی

مسیحی اسیرش کردند، و به‌نام جوِوانی لئونه[131] یا چنانکه معمولا می‌گویند، لئوافریکانوس تعمیدش دادند،«کارگران صنعتگر متمدن وسوداگران ثروتمندی» را درکانو یافت؛ شهری که در آن زمان، چون امروزه، با دیوار بزرگی از الوار و خاک محصور بود، درعین‌حال پادشاه دولت دیگر هاسا، گوانگارا[132]، «درآمد سرشاری از دادوستد کالاها و از مالیاتهای بازرگانی» فرا چنگ می‌آورد.

کانم‌ـبورنو دولتی بزرگ و پر نفوذ برجای ماند. در اوایل سدهٔ شانزدهم فرمانروایانش بیشتر اقتدارگذشته و از دست‌داده‌شان را تا خاور دریاچهٔ چاد دوباره به‌دست‌آوردند، و آغاز به‌دست‌اندازی به‌سرزمینهای هاسا تا باختر کردند. در ۱۵۸۰ فرمانروایی بر اورنگ تکیه زد که‌امپراتوری تازه‌یی را پی افکند. این ادریس‌الومه (۱۵۸۰ــ۱۶۱۷) بود که، کانم‌ـبورنو را به‌جایگاهی بلند و تازه رساند، روند اصلاح اداری را پیشتر برد، در شمال بیابان سفارتخانه‌هایی گشود، و با سلطان عثمانی ترکیه مناسبات دوستانه‌یی برقرار کرد. به‌اینگونه ودیگرگونه‌ها، سدهٔ شانزدهم شاهد اوجی از دستاوردهای سیاسی بود، و اینک دورهٔ درازمدت دگرگونی ناگهانی و ژرف و انتقال به‌جهان نو را در پی‌داشت.

یادداشتها

1. Joseph Thompson.

۲. Lake Nyasa: دریاچهٔ نیاسا یا دریاچهٔ مالاوی، درجنوب خاوری افریقا به‌وسعت ۱۱٫۴۳۰ میل‌مربع، که در غرب و جنوب آن مالاوی قرارگرفته است. —م.

۳. Arcadia: ناحیه‌ی یونان قدیم، در وسط پلوپونز؛ مسکن مردمی روستایی.
دایرةالمعارف فارسی.

۴. Nyakusa: نام سرزمین و مردم. مردم «نیاکوزا»ی جنوب باختری تانزانیا سازمانبندی اجتماعی سنتی بسیار شگفت‌آور و غیر معمولی دارند به‌نام «روستای همسالان» (age village). در این «روستای همسالان» مردان همسن و سال و همسران و کودکانشان زندگی می‌کنند. پسران بزرگتر خانواده‌ها ومردان‌مسن‌تر در روستاهای دیگر می‌زیند.
سرزمین نیاکوزا، بویژه دردشت رود سونگوه، بسیارحاصلخیز و پربار است. برنج، موز، قهوه و بسیاری مواد غذایی دیگر از محصولات این دیارند. این ناحیه بسیار پرجمعیت است. و زمین کافی برای همه وجود ندارد. از اینرو، بسیاری ازمردان نیاکوزا برای به‌دست آوردن پول به‌معادن زامبیا و حتی افریقای جنوبی می‌روند تا کاری بیابند. —م.

5. Monica Wilson.
6. Mauny.
7. Summers.
8. Guanche.

۹. Canary Islands: گروه جزایری دراقیانوس اطلس، درشمال باختری افریقا، و در ۸۲۳ میلی جنوب باختری اسپانیا که دو ایالت اسپانیا را تشکیل می‌دهد... —م.

10. Bishop Stubbs.

۱۱. Tana: رودی درکنیا، در افریقای خاوری که حدود ۴۴۰ میل درازا دارد. —م.

۱۲. Juba: رودی در افریقای خاوری که حدود ۱۰۰۰میل درازا دارد. —م.

۱۳. Kilimanjaro: کوه کلیمانجارو در شمال خاوری تانزانیا، نزدیک مرزکینا، در افریقای‌خاوری، بلندترین قله‌اش کیبو است که، ۱۹٫۳۴۰ پا ارتفاع دارد و بلندترین نقطه در افریقاست؛ این قله نخستین بار در سال ۱۸۸۹ فتح شد. —م.

۱۴. Chaga: یا Chagga: (؟): بیشتر مردم «چاگا»ی«تانزانیا»ی شمالی در دامنه های کوه کلیمانجارو می‌زیند. این مردم آمیزه‌یی ازکسانی هستند که حدود ۴۰۰—۳۰۰ سال پیش به‌این ناحیه آمدند. در اوایل سدهٔ نوزدهم حدود ۱۰۰گروه سیاسی وجود داشت که این تعداد درحدود ۱۹۰۰ به ۵۰ کاهش یافت. در ۱۹۵۱، نخستین سرکردهٔ تماسی مردم چاگا برگزیده شد... —م.

15. Embu.

۱۶. Kikuyu: مردم کی‌کویو در سرزمینهای مرتفع شمال نایروبی و دامنهٔ کوه کنیا

می‌زیند. در ۱۹۷۲ شمارشان به‌حدود ۲/۲میلیون (در حدود ۲۰٪ کل جمعیت کنیا) می‌رسید. زبانشان یکی از زبانهای بانتو است... مردم کی‌کویو در توسعهٔ سیاسی کنونی کنیا نقش پراهمیتی داشتند، اینان بودند که جنبش «مائو مائو» را علیه حکومت استعمارگران در دههٔ ۱۹۵۰ براه انداختند و در حزب سیاسی KANU نقش چشمگیری ایفا کردند. —م.

۱۷. Fort Hall: شهرکی در جنوب مرکزی کنیا، درکنارهٔ رود تانا و ۶۰میلی شمال خاوری نایروبی. —م.

۱۸. Roland Oliver: افریقاشناس انگلیسی که درمارس ۱۹۲۳ زاده شده است. آثارش از این قرارند:

The Missionary Factor in East Africa 52, *Sir Harry Johnston and the Scramble for East Africa* 57, *Thc Dawn of African History* 61, *Short History of Africa* (With J.D.Fage) 62, *History of East Africa* (With G. Mathew) 63, *Africa Since 1800* (With A. Atmore) 67, *Africa in the Iron Age* (With B. M. Fagan) 75.

—م.

19. Ngorongoro.

۲۰. Masai (Maasai): مردمی که در پهنهٔ درهٔ نشستی بزرگ تانزانیای شمالی وکنیای جنوبی می‌زیند. این مردم، چادرنشین و رمه‌دار هستند، وگله (گاو) نقشی اساسی در زندگی مذهبی سنتی آنان دارد، و بنا به باور آنان، هدیهٔ خداوند است... —م.

21. Lwo.

22. Bito.

23. Bunyoro.

۲۴. Buganda: پادشاهی محلی پیشین در جنوب خاوری اوگاندا، در افریقای خاوری. پایتختش کامپالا، و شامل جزایری در بخش شمالی دریاچهٔ ویکتوریا بود، این تک فرمانروایی در ۱۹۶۷ از میان رفت و این قلمرو به‌اوگاندا پیوست. —م.

۲۵. Ankole: ناحیه یی در اوگاندای جنوبی... —م.

26. Koki

27. Kiziba.

28. Alur.

29. Hima.

۳۰. Tutsi: بیشتر مردم توتسی (باتوتسی)در رواندا و بوروندی می‌زیند. مردمی عشایرند که باگله هاشان در جستجوی چراگاه اینسو و آنسو می‌روند. اینان حدود ۵۰۰—۴۰۰ سال پیش از شرق به‌این پهنه کوچ کردند. فرمانروایان توتسی خود را «موامی» (Mwami) نامیده و فرمانروای پادشاهیهای رواندا و بوروندی دانسته و بر مردم محلی هوتو نیز سلطه داشتند... —م.

۳۱. Hutu: بیشتر جمعیت رواندا و بوروندی را مردم هوتو تشکیل می‌دهند. اینان تا زمانی که مردم توتسی آمدند و زمام کار را در دست گرفتند (حدود ۵۰۰—۴۰۰سال پیش)، براین پهنه مسلط بودند... رقابت میان هوتو و توتسی از مسائل مهم سیاسی روزگاران اخیر است. پس از استقلال در ۱۹۶۲، مردم توتسی در بوروندی قدرت را در دست گرفتند، اما در رواندا «هوتو»ها علیه «توتسی»ها شوریدند(۱۹۵۹)

و پیروز شدند. —م.

32. Karanga.

۳۳. Rozwi: کلان شونا در «رودزیا»ی کنونی که به رهبری چانگامیرهای دودمان روزوی قدرت را از مونموتاپا (Mwenemutapa) گرفته و خود دومین امپراتوری متمرکز و بزرگ مردمان شونا را بنیان‌گذاردند (تقریباً ۱۵۰۰ م). نظام سیاسی روزوی تحت تسلط ساخت مذهبی‌یی برپایهٔ واسطه‌های روحی که، نیرومندترینشان احتمالاً در زیمبابوهٔ بزرگ می‌زیستند، بود... —م.

34. Abraham.

۳۵. Mutota.: نخستین فرمانروای امپراتوری مونموتاپا (مواناموتاپا)، که شاید از گروه کارانگا (شونا) بود... —م.

۳۶. Matope: (دورهٔ زمامداری تقریباً ۱۴۵۰ — ۸۰)؛ دومین فرمانروای امپراتوری افریقای مرکزی به‌نام مونموتاپا، که پسر موتوتا بود، این امپراتوری در سرزمینهای میان رودهای زامبزی و لیمپوپو قرار دارد... —م.

37. Mwanamutapa.

۳۸. Changa: نخستین فرمانروای امپراتوری روزوی، که درپایان‌سدهٔ پانزدهم در بخش جنوبی رودزیا پدید آمد، جانشینانش، و حتی احتمالاً خود او، لقب سلطنتی چانگامیر را داشتند. —م.

39. Mount Darwin.
40. Mavura.
41. Barreto.

۴۲. Mashonaland: ایالتی در شمال خاوری رودزیا، جنوب افریقا، این ایالت به‌تازگی تقسیم شده و ایالت ماشونالند شمالی و ایالت ماشونالند جنوبی نام‌گرفته است.—م.

43. Dhlo Dhlo.
44. Changamir Dombo.
45. Inyanga.
46. Naletale.

۴۷. Natal: ایالتی در جمهوری افریقای جنوبی. —م.

۴۸. Mapungubwe Culture: فرهنگ غنی دوران آهن در درهٔ لیمپوپوی میانی، در جنوب افریقا، کربن تاریخ مراحل میانی آن را میان ۱۳۸۰ و ۱۴۲۰ تعیین کرده است. ویژگی این فرهنگ سفالینه‌های زیبا، باقیمانده‌های طلا، و بناهای سنگی‌است... —م.

49. Venda.

۵۰. Umzimvubu: رودی در کیپ پرووینس (ایالت کاپ)، در جنوب جمهوری افریقای جنوبی که حدود ۳۰۰ میل درازا دارد. —م.

۵۱. Pondoland: ناحیه‌یی در ترانسکی، در شرق ایالت کاپ، در جنوب جمهوری‌افریقای جنوبی... —م.

۵۲. *Kongo*: سرزمین مردمان «بانتو»ی آنگولای شمالی و کنگوی جنوب باختری در افریقای مرکزی. —م.

۵۳. Kwango: رودی درجنوب مرکزی افریقا که حدود ۳۰۰ میل درازا دارد، از آنگولای مرکزی سرچشمه‌گرفته به‌سوی شمال روان می‌گردد. —م.

54. Diogo Cao.
55. Angola.
۵۶. Lisbon: پایتخت و مهمترین شهر بندری پرتغال که در غرب کشور واقع است و جمعیتش در ۱۹۷۰ نزدیک به ۷۸۲،۲۶۶ بوده است ... —م.
57. Mbanza.
۵۸. São Salvador: سائو سالوادور یا سائو سالوادور کنگو، شهری در آنگولای شمالی در جنوب باختری افریقا . —م.
59. Kwilu.
60 Mani Kongo.
۶۱. duke.: عنوان و لقب اشرافی دوک، از نظر اهمیت و درجه پس از لقب شاهزاده قرار دارد. در برخی از بخشهای اروپا، دوک فرمانروای غیرمستقل دولتی کوچک بود. —م.
۶۲. Count.: عنوان و لقب اشرافی کنت در فرانسه، ایتالیا و دیگر کشورهای اروپا، جز در بریتانیا به کار می‌رفت. —م.
۶۳. marquis: این لقب در بریتانیا، از نظر اهمیت و درجه پیش از ارل و پس از دوک؛ و در دیگر کشورها پیش از کنت قرار دارد. —م.
64. Elmina.
۶۵. Affonso I.: (دورهٔ زمامداری تقریباً ۴۳ —۱۵۰۶). پادشاه کنگو (Kongo) که می کوشید حمایت پرتغالیان را جلب کند تا در بازسازی پادشاهی‌اش یاریش دهند. اما کوششهایش بی‌ثمر بود و سلطنت او با زوال اقتصادی و سیاسی پایان گرفت... —م.
66. Mbundu.
67. Ndongo.
68. Matamba.
۶۹. Nzinga: (حدود ۱۶۶۳—۱۵۸۲)، ملکهٔ پادشاهیهای آنگولا و ندونگو و ماتامبا، که پس از مرگ برادرش (حدود ۱۶۲۴) رهبر مردم مبوندو شد... —م.
70. Bushongo.
71. Kasai.
۷۲. Raffia: الیافی که از برگهای پهن گیاهی به‌نام رافیا در ماداگاسکار گرفته میشود. الیاف رافیا به‌آسانی خشک میشود، و برای بافتن سبد، کلاه، حصیر، و غیره بکار میرود. دایرةالمعارف فارسی.
۷۳. Lunda: مردم لوندا پیش از حکومت استعماری، یکی از مشهورترین دولتهای افریقای مرکزی را داشتند. پادشاه آنان مواتایام‌وو (یا مواآنت یام‌و) نامیده می‌شد که هم قدرت اجرایی و هم قدرت مذهبی داشت؛ او از طریق شورایی از حاکمان ایالتی بر کشورش فرمان می‌راند... —م.
۷۴. Luba: مردم لوبا (بالوبا) از مردمان زئیر هستند که بیشترشان در ایالت شبا (کاتانگا) می‌زیند و زبانشان بانتو است... —م.
75. Mwata Yamvo.
۷۶. Lake Mweru: دریاچه‌یی در افریقای مرکزی در مرزمیان جنوب‌شرقی زئیر و زامبیا...—م.
۷۷. Kazembe: امپراتوری بازرگانی افریقای مرکزی در کنار رود لواپولا. فرمانروایان

کازمبه کوچندگانی از امپراتوری لوندا بودند که در سده‌های هفدهم و هژدهم در جستجوی معادن نمک، صنایع مس، و آغاز دادوستد با پرتغالیان در زامبزی سفلی، به‌شرق حمله بردند... —م.

۷۸. Chewa: مردم چوا بزرگترین گروه مردمان مالاوی هستند. اینان و دیگر مردم وابسته به‌این مردم در زامبیای خاوری و موزامبیک مرکزی می‌زیند. این نام برای مردمان همسایه‌یی که سنن فرهنگی و تاریخی همسانی دارند، نیز به کار می‌رود—مردم نیاجا (به‌معنی «دریاچه»)، ماگانجا، چیتپا (آچیتپا)، آمبو، و نگونی (آنگونی) —زبانشان چینیانجا، از گروه بانتو است... —م.

۷۹. Malawi: سرزمین مالاوی که سابقاً نیاسالند نام داشت در جنوب خاوری افریقا قرار دارد و درگذر سالهای ۱۸۹۳—۱۹۰۷ افریقای مرکزی تحت‌الحمایه بریتانیا نامیده می‌شد. در ۱۹۶۴ مستقل، و در ۱۹۶۶ جمهوری شد. —م.

80. Marave.
81. Bisa.
82. Senga.

۸۳. Nguni: مردمی که به‌زبان نگونی تکلم می‌کنند؛ نگونی گروهی زبانی از «زبانهای بانتو»ی افریقای جنوب‌شرقی است...—م.

84. Gamitto.

۸۵. Woloff یا Wolof (؟): ولوف نام مردمی است که میان رودهای سنگال و گامبیا می‌زیند و به زبانی از زبانهای اطلس غربی که با فولانی و «سرر» پیوند دارد، تکلم می‌کنند. بیشترشان مسلمان‌اند و گروه بزرگی از جمعیت سنگال را تشکیل می‌دهند...—م.

86. Walo.
87. Cayor.
88. Baol.
89. Pereira.

۹۰. league: واحد قدیمی مسافت که تقریباً برابر با ۳میل یا ۴٫۸ کیلومتر است. —م.

91. Futa Toro.
92. Diara.
93. Termes.
94. Nioro.
95. Tengella.
96. Tengella Koli
97. Badiar.
98. Denianke.

۹۹. dobra: سکهٔ قدیمی پرتغالی.—م.

100. Dike

۱۰۱. .Sir John Hawkins: (۱۵۳۲—۹۵)، کاپیتان زمان الیزابت، و بنیانگذار داد و ستد بردهٔ انگلیس... —م.

۱۰۲. Sierra Leone: کشور سیرالئون در افریقای باختری، که اینک جمهوری (در ۱۹۶۱ مستقل و در ۱۹۷۱ جمهوری شد) و پایتختش فری‌تاون است. —م.

۱۰۳. Spanish Main: زمینلاد اسپانیایی،این واژه به‌ناحیهٔ ساحلی‌امریکای شمالی وجنوبی در امتداد کارائیب، بویژه ساحل شمالی امریکای جنوبی که میان ایستموس پاناما و دهانهٔ اورینوکو قرار دارد،گفته می‌شده است، و بعدها به‌خود دریای کارائیب و یا آن بخش از آن که در جوار ساحل شمالی امریکای جنوبی قرار دارد،گفته می‌شد؛ از سدهٔ شانزدهم تا هژدهم، کشتیهای بازرگانی اسپانیایی در این ناحیه آمد و شد داشتند. —م.

۱۰۴. Asante Empire: امپراتوری‌آسانته یا آشانتی در اواخر سدهٔ هفدهم توسط مردمان گوناگون توی‌ـ‌زبان که به‌ناحیهٔ کوماسی کوچیدند، بنیان‌گذارده شد. رهبرسیاسی و نظامی این کوچندگان اوسئی‌توتو، نخستین فرمانروای شناخته شدهٔ دولت‌آسانته بود که پایتختش را درکوماسی مستقرگرداند... —م.

105. Bonduku

۱۰۶. Kong: ناحیه‌یی در شرق مرکزی ساحل عاج، درافریقای خاوری، و در ۵۰ ۲میلی شمال باختری دارالسلام. —م.

107. Denkyira.

108. Akwamu.

۱۰۹. J D. Fage: استاد تاریخ افریقا و مدیر مرکز مطالعات افریقای باختری دانشگاه بیرمنگام. —م.

۱۱۰. Gonja: دولتی در حاشیهٔ شمالی جنگل گینهٔ مرکزی. شهرکهایش مراکز مهم مبادلهٔ داد وستد آنسوی صحرا بودند. این دولت در سدهٔ شانزدهم یا هفدهم توسط‌گروه کوچنده‌یی از مردم منده ـ‌زبان بنیان‌گذارده شد... —م.

111. Bobo

۱۱۲. Black Volta: شاخابهٔ اصلی رود ولتا، درافریقای باختری... —م.

۱۱۳. Wa: شهری درشمال باختری ناحیهٔ علیا در غنا . —م.

114. Jakpa.

115. Shehu-Wangara.

۱۱۶. Dahomey: سرزمین‌داهومی درافریقای باختری که مستعمرهٔ فرانسه بود، در ۱۹۶۰ مستقل، و جمهوری شد. و اینک پایتختش پورتونوو است. —م.

۱۱۷. Nupe: مردم نوپه در دره‌های رودهای نیجرمیانی وکادونا (Kaduna) در نیجریه، پیرامون شهرکهای بیدا، موکوا، و جبا (Jebba) می‌زیبند... —م.

118. Alafin

۱۱۹. Orompoto: آلافین دورهٔ «ایگبوهو»ی تاریخ اویو، که اویو را ازسلطهٔ «ایباریبا»ی بورگو رهانید و مستقل‌گرداند، و راه را به‌سوی بازگشتی به‌دوران «اویو»ی کهن گشود. او سلحشوری بزرگ و بنیانگذار نیروی سواره‌نظامی شد که سبب‌گشت مردم اویو مشهورترین امپراتوری خود را پدید آوردند. —م.

۱۲۰. Togo: سرزمین توگو در افریقای باختری که‌در گذشته مستعمرهٔ فرانسه بود، در ۱۹۶۰ استقلال به‌دست آورد و جمهوری شد. —م.

121. Ketu.

۱۲۲. Fon: «فون»ها در جنوب داهومی می‌زیبند. زبانشان با زبان مردم اوه (ewe) که

در غرب آنان زندگی می‌کنند، پیوند دارد. بیشتر مردم فون کشاورز، بازرگان، و ماهیگیراند، و دولت نیرومند و خوب سازمان‌یافتهٔ آنان که پایتختش در ابومی بود، از نظر تاریخی اهمیت بسیار دارد. مردم فون در سیاست و تجارت داهومی کنونی نقش مؤثر و فعالانه‌یی دارند. —م.

۱۲۳. Oba Ewuare: بنیانگذار شهر بنین و پادشاهی ادو، که مدت ۳۰ سال در نیمهٔ سدهٔ پانزدهم، بر سرزمینش حکم راند... —م.

124. Oba Esigie.

125. Bradbury.

126. Uzma.

۱۲۷. William Buller Fagg: مردم‌شناس، برخی از آثارش از این قرارند:

The Webster Plass Collection of African Art, British Museum, 1953; (With E. Elisofon) Thc Sculpture of Africa, 1958; Afro - Portuguese Ivories, 1959. Nigerlan Images, 1963 (awarded P. A. Talbot Prize, 1964, and grand prize for best work on African art at World Festival of Negro Arts, Dakar, 1966); (with Margaret Plass) African Sculpture: An Anthology, 1964;

. —م.

128. M. G. Smith.

129. Sarkin Muhamad Rumfa.

۱۳۰. levée en masse: قیام گروهی (همگانی)، یعنی مردم قلمرویی که هنوز به‌اشغال نیروهای دشمن درنیامده، آزادانه و از روی میل بپا خیزند و برای دفاع از خود و رویارویی با دشمن اسلحه به‌دست گیرند، بی‌آنکه وقت و مهلت آن را داشته باشند که خودرا مطابق باقوانین جنگ آماده سازند، و نیروی خود را سازمان دهند. —م.

۱۳۱. Giovanni Leone: ر.ک. به‌پانویس لئوافریکانوس.

132. Guangara.

۵. پیکارهای تازه

افریقای شمالی پس از ۱۱۰۰ میلادی تا هجومهای اروپاییان در سده‌های پانزدهم و شانزدهم و فتوحات عثمانی پس از آن ـ افریقای خاوری و دولت ـ شهرهایش در کرانهٔ ساحل درگذر سالهای نخستین پویش پرتغالیان ـ افریقای باختری و آمدن بازرگانان دریایی اروپایی ـ رشد و پیامدهای بازرگانی برده در اقیانوس اطلس

هجومهایی از افریقای شمالی

حدود سال ۱۱۰۰، پادشاهان بربر سلسلهٔ آلموراوید تمامی مراکش و الجزایر باختری را تحت حکمرانی خود در آوردند، وافزون براین، نزدیک به‌پانزده دولت اسپانیای اندلسی و پرتغال جنوبی را که پیش از آن خلافت اموی تجزیه‌شان کرده بود، به‌زیر سلطهٔ خویش درآوردند. این دودمان بربر عربی گشته، اینک به‌اوج مرحله‌یی بسیار درخشان رسیده بود. گرچه این دوره نسبتاً کوتاه بود، و تنها تا آغاز فتح اسپانیاییان مسیحی در دههٔ ۱۲۳۰ به‌درازا کشید؛ با این‌حال با آرامش و صلح، با انرژی روشنفکرانه و جسارت هنرمندانه، و با رونق بسیار شهرکها و روستاها درخشش داشت.

کاری را که آلموراویدها آغاز کردند، «آلموحاد»[1]ها ادامه دادند. سرگذشتهاشان نیز، بسیار شبیه به‌هم بود. همانند پادشاهان آلموراوید، پادشاهان دودمان آلموحاد نیز نیروی‌شان را از شورش دهقانان بربر علیه پادشاهان، حکومتیان، و سوداگران شهرکها و شهرها کسب کردند. درست همانگونه که ابن‌یاسین اهل سجلماسه برای بازگشت به‌تعالیم ناب قرآن، و برای پایان دادن به‌شکلهای تازهٔ مالیات تحمیل شده توسط حکمرانانی که به‌سبب زندگی مرفه، دیدگاههای آزادمنشانه، و تمامی «ولنگاریهای» زندگی شهری «فاسد» گشته بودند، مردم را به‌مبارزه فراخوانده بود؛ ابن تومرت[2] که خود را مهدی موعود برخواند، نیز در ۱۱۲۵ چنین کرد، و تمامی آنانی که آمادهٔ جنگ برای به دست

آوردن نظم «تصفیه شده»یی در جامعه بودند، را به «رباط»[3] یا عزلتگاه خویش فراخواند.

موحدون[4] ابن‌تومرت، یعنی کسانیکه خدای یگانه را باور داشتند، از تپه‌هاشان فرود آمدند، و رهبری بربرهای مصموده[5] و زناته[6] را برعهده گرفتند و بیدرنگ اربابان مراکش گشتند. در ۱۱۴۷ جانشین ابن‌تومرت، مردی از زناته به‌نام عبدالمؤمن[7]، خلیفهٔ مراکش شد و شهر مراکش در کوههای اطلس[8] را پایتخت خود قرار داد. تا ۱۱۵۹ سپاهیانش که به‌سوی خاور هجوم برده بودند، مغرب — مراکش، الجزایر، و تونس— را برای نخستین بار در تاریخ ، و نیز برای آخرین‌بار— دست‌کم تا هنگامی که روزگار دیگرگون‌گشت— متحدگردانده بودند؛ در عین حال، بزودی، حکمران آلموحاد جانشین حکمران آلموراوید در اسپانیا شد. به‌هنگام نابسامانی دولتی نیرومند که تمامی راههای دادوستد جنوبی مدیترانهٔ باختری را کنترل می‌کرد، مغرب دگرباره شکوفان گشت. شهرهایی چون فز[9](فاس) و تلمسان[10]، با زیبایی و کمال شهری گرانادا[11] (غرناطه) و کوردویا[12] (قرطبه) رقابت می‌کردند، و اینک از جهان غرب عقب نبودند.

فرمانروایان و فرمانداران آلموحاد به‌زندگی در این شهرهای راحت خوکرده ، بزودی همان راه پیشینیان آلموراویدشان را در پیش‌گرفتند. آنان نیز به‌تمامی آن چیزها، یعنی «ولنگاری و فساد و آزاد منشی مذهبی» که ابن‌تومرت رایتهای شورشش را علیه آنها برافراشته بود، پیوستند. می‌گویند، سفیران جان[13] پادشاه انگلیسی (۱۱۹۹—۱۲۱۶) که به دیدار ازسلطان آلموحاد آن روزگار رفتند، او را در حالی دیدند که با خواندن نامه‌های سنت‌پل[14] برای دیدار با آنان آماده می‌گشت، سلطان این کار را به‌آن‌سبب می‌کرد تا بهتر بتواند ازاسلام دفاع کند؛ درحالیکه آوازهٔ نیروی نظامی او چندان بود که می‌گویند این سفیران حتی اختیار داشتند آمادگی جان را برای پذیرفتن اسلام در ازای یاری مسلمانان اعلام دارند.

این تمدن آزادمنش و سازگار نه می‌توانست در رویارویی با حملهٔ خونریزانهٔ شوالیه‌های مسیحی که از تپه‌های سنگی آراگون[15] و کاستیل[16] چونان رعد فرود آمده بودند، پایداری کند؛ و نه می‌توانست در درون دوام

داشته باشد. در ۱۲۲۹ تونس در هنگام حکمرانی حکمرانان «حفصیون»[۱۷] درهم شکست. در ۱۲۳۵ گروهی که عبدالوادی[۱۸] ها نام داشتند، پادشاهی تازه‌یی پی‌افکندند؛ هرچند که این پادشاهی باتاخت وتاز و ویرانگر بدویان[۱۹] ناتوان گشته و به‌تاراج رفت، بااین‌حال، مراکش پس از ۱۲۴۷ تحت حکمرانی محلی یکی دیگر از خانواده‌های «زناته» به‌نام مرینیان[۲۰] درآمد. تمدن بربرکه با این‌ستیزهای داخلی شکاف برداشته بود، و در یافتن هر راه حل دیرپایی برای مشکل رقابت‌میان شهرک و روستا ناتوان بود؛ هرگز دگرباره قدرت و وحدت‌خویش را بازنیافت. بیشتر بخشهای اسپانیا در دهۀ ۱۲۳۰ از دست رفت؛ والنسیا[۲۱] در ۱۲۴۳، سویل در ۱۲۴۸، و کادیث[۲۲] (قادس) در ۱۲۶۲. آنان تنها پادشاهی جنوبی کوچک گرانادا را تا ۱۴۹۲ در دست داشتند.

مسیحیان که در اسپانیا و پرتغال دوباره نیرو گرفته بودند، آغاز به‌دست‌اندازی به‌افریقای شمالی کردند. در ۱۴۱۵ هیأتی از تاگوس روانه گشت و بندر شمالی مراکشی سئوتا را تسخیرکرد؛ از این قرار، برای نخستین‌بار در گذر هفتصد سال، جریان فتوحات در سوی شمال، در سراسر مدیترانه وارونه شد. پرتغالیان که‌اینک به‌سیروسفردرجهان پهناور پرداخته‌بودند، پیشرفت‌شان را حفظ کرده وکشتیهاشان را تا دوردست باختر و جنوب راندند. اما اوایل سدۀ پانزدهم، شاهدکاهش بلند پروازیهای دور ودراز آنان بود. پس از سئوتا بنادر نزدیک دیگری نیز بودند که آنان را به‌یغماگری فرامی‌خواندند. پرتغالیان که اندک‌اندک قدرت‌وکارایی دریایی کسب‌می‌کردند به‌طنجه[۲۴] حمله بردند و در ۱۴۷۱ آن را نیز چون آرزیلا و لاراچه[۲۶] گرفتند. در ۱۵۰۸ نیز سافی[۲۷] و آرگوز[۲۸] که در پایین ساحل قرار داشتند، را گرفتند. در ۱۵۱۳ ــ ۱۴ بنادر بیشتری ازاقیانوس اطلس را تسخیرکردند و در همان حال اسپانیاییان درمدیترانۀ باختری، در ۱۴۹۷ مالک ملیلا[۲۹] و در ۱۵۰۸ مالک دیگر بنادرگشتند. تنها با نبردنهایی درالقصرالکبیر[۳۰] در ۱۵۷۸ بود که شریف‌فز امید فتح اروپاییان را به‌نومیدی بدل‌کرد، و به‌وسیلۀ پسر پرجوش‌وخروشش مولای‌المنصور[۳۱]، یعنی مولای پیروز، اساس تجدید حیات مراکش را پی‌افکند.

در این زمان قدرت تازه‌یی در مدیترانۀ خاوری و مرکزی به‌پیدایی آمده بود. ترکهای عثمانی‌که علاوه بر آناطولی[۳۲]، درکریمه[۳۳] و دولتهای

بالکان[۳۴] نیز استقرار یافته بودند؛ در ۱۵۱۵ به‌سوی جنوب بازگشتند. در ۱۵۱۶ سلطان سلیم اول (۲۰ ــ ۱۵۱۲) دشتهای شمالی عراق را متصرف شد، سوریه و فلسطین را تسخیر کرد، و سه‌سال بعد در الجزایر نیز جای پایی یافت. در ۱۵۱۷ سپاهیان عثمانی مصر رااشغال، واز کاست مملوکان (ممالیک) سرباز که از ۱۲۵۰ بر آنجا حکم می‌راندند، خلع ید کردند. سلیمان عالیجاه (۶۶ ــ ۱۵۲۰) سواره‌نظام و تفنگداران مشهورش را به‌سوی حوالی وین روانه داشت، و بیشتر مجارستان[۳۵] و اسلاوونیا[۳۶] را تحت قلمرو خویش درآورد. او، همچنین، از راه افریقا به‌سوی باختر هجوم برد، در ۱۵۲۱ سیرنائیک[۳۷]، در ۱۵۵۱ تریپولی و نیز بخشی از تونس راگرفت که، فتح تونس در ۱۵۷۵ به‌پایان رسید. در حالی که مراکش تحت تسلط حکمرانان سعدیه[۳۸] باقی‌ماند، مرز عثمانی در هنگام نبرد القصرالکبیر در ۱۵۷۸، در سرحد باختری‌الجزایر امروزی، جایی که در حقیقت در زمانهای پیش قرار داشت، تثبیت گشت.

آنچه رخ داده بود، اساساً، این بود که امپراتوری آلموحاد در مغرب، یکبار دیگر به‌سه‌بخش عمدهٔ بربری که از روزگار بسیار دور هستی داشته بودند، تجزیه شده بود؛ وفتوحات عثمانی این تجزیه را استوارتر گردانده بود. زیرا که کلیت قوم، اندکی دگرگون شده بود. سلطانهای عثمانی که ازدور و به گونه‌یی غیر مستقیم حکمرانی می‌کردند و در مورد شایستگیهای واسال‌های بربرشان که چون خود آنان مسلمان بودند، دقت بخرج می‌دادند؛ در هرکجا که خاندانی موافق میل می‌یافتند، آنان را به‌پادشاهی و فرمانداری می‌رساندند. بااینهمه، اقتدار آنان در مصر، به‌دشواری از اقتدار فرماندهان مملوک که پیش از آنان فرمانروایی می‌کردند، بیگانه‌تر می‌نمود. در تریپولی والی‌هایی ترک‌گماردند که می‌بایست با حکمرانان بربر روابط خوبی برقرارساخته و راههای بازرگانی را گشوده نگاه دارند. در تونس سلسله‌یی از «بای»[۳۹] (بیگ) ها پدید آمد که با ترکها پیوندهای استوارتری داشتند، اما می‌توانستند برحمایت محلی نیز تکیه کنند، این موضوع در مورد فرمانروایان («دای» های) الجزیره نیز صحت داشت.

این دولتهای خراجگزار امپراتوری عثمانی که باقدرت بازرگانی آنسوی صحرا در گذرگاههای شمالی را اداره می‌کردند، و از دشتها و تپه‌های کنار

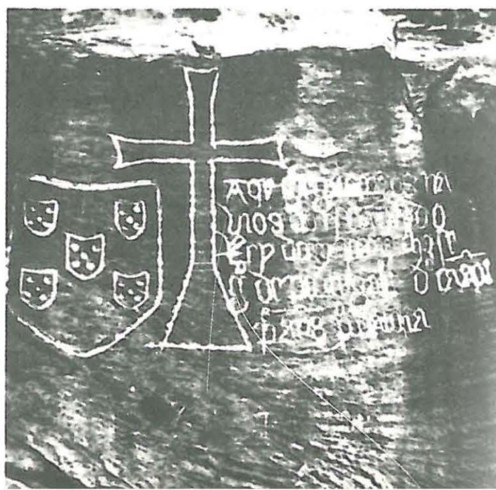


طرحی از هنرمندی ناشناخته که تسخیر بندر مراکشی Africha (مهدیه) را در ۱۵۵۰ توسط ناوگان کارلوس پنجم اسپانیا به‌فرماندهی دریا سالار «ژنو»ی‌اش آندره دوریا (Andrea Doria) می‌نمایاند.

بخشی از عاج کنده کاری شده، بنین، با برجسته کاری‌یی که نشانگر جنگاوری از بنین و جنگاوری اروپایی است.



خرسنگی در ماتادی، خلیج کوچك کنگو که نوشته‌های پرتغالی سال ۱۴۸۸ را با نامهای دریانورد بزرگ پرتغالی دیوگو کائو (Diogo Cao) و برخی از همسفرانش نشان می‌دهد.





بخشی‌از قسمت بالایی‌یک جعبهٔ جواهر افریقایی-پرتغالی از عاج، با بلندای $11\frac{3}{4}$ اینچ که کشتی پرتغالی‌یی را می‌نمایاند (شاید ازآن سدهٔ شانزدهم باشد).

ساحلی حاصلخیز خود، غلات و میوه وگوسفند فراوانی به‌دست می‌آوردند؛ تنها از فعالیتهای ناوگانهای مسیحی، دزدان دریایی، و رقیبهای تجاری بـه‌ستوه آمده بودند. جامعه‌های افریقای شمالی کـه بنابه‌روایتهای گروههای مذکور و بویژه گفته‌های رقبای بزرگ «ونیز»ی‌شان چیزی در حد آشیانهٔ دزدان و قوش‌هـای دریایی بیرحم بـودند، در حقیقت از بسیاری از دولتهای اروپایی همعصر-شان از نظر قوانین بـا گذشت‌تر و از لحاظ رسوم سهل‌گیرتر بودند. انگلیسیان پروتستان که در بیرون از گسترهٔ نفوذ سیاست کاتولیکها در مدیترانه بودند، رونق آنان را ستوده و باایشان از در دوستی درآمدند. تامس دالام[40] در ۱۵۹۹ الجزیـره را «مکانی مهم برای دادوستد کالا» یافت، در عین حال مین‌ورینگ[41] که در ۱۶۱۶ گزارشی در بارهٔ شهر تونس نگاشت، از آن به‌عنوان مکانی که در آن مردان صلحجو از آزار و اذیت ایمن‌اند، سخن گفت. «درپنج‌ماهی که من در آنجا رفت‌وآمد داشتم، هرگز سخنی از قتل، راهزنی یا نزاعهای خصوصی نشنیدم. آری، یک مسیحی در اینجا به‌بیش ازآنچه که در هر نقطه‌یی از قلمرو مسیحیت می‌تواند بخود وعده دهد، دست می‌یابد. بـه‌گمان مـن، می‌تـواند در حالی که پول بسیاری به‌همراه داشته باشد، به تنهایی صدوپنجاه میل درکشور سفر کند، بی‌اینکه کسی به او گزندی برساند.» دیگر دیـدارگران چنین شرح دادند که، این شهرها با سبزیکاریهای خوب کشت شده و تاکستانها و نیز با خانه‌های روستایی که دیوارهای سفید دارند و در میان درخـتستانهای پر بار از میوه قرار گرفته‌اند، احـاطه شده‌اند؛ و نیز می‌گویند کـه الجزیـره در اوایل سدهٔ هفدهم، سه‌هزار خانوادهٔ بازرگان و دوهزار مغازه داشته است.

این دولتها در سدهٔ نوزدهم مورد هجوم فرانسویان قرارگرفتند. این که آنان پیشتر تا چه‌اندازه نیکبخت بوده‌اند را، تا اندازه‌یی می‌توان از گنجینهٔ فرمانـروای الجزیـره کـه در ۱۸۳۲ فـرانسویان آن را بـه‌غارت بردند، و بـالغ بر ۱۵۰۰۰۰۰ پوند طلا و ۲۲۰۰۰۰۰ پوند نقره بـود، سنجید. این کـه سنتهای استقلال‌شان تـا چه‌اندازه استوار نگاهداشته می‌شد را می‌تـوان آشکارا در نبرد دراز و تلخی که در رویارویی با فتح بیگانگان داشتند، دید.

به‌هرحال، در سدهٔ شانزدهم، این امنیت ونظم دادوستد بود که بیش‌از هر چیز دیگر آسیب دید. بویژه راههای آنسوی صحرایی باختری در مسیر مراکش و

موریتانیا بـه‌سختی لطمه خوردند. شهرک‌ـبازارهـای بزرگ از میان رفتند. سجلماسه ، یکی از بزرگترین ایـن شهرک‌ـبازارهـا بکلی در رهایی از ویرانی شکست خـورد. بااینهمه، این ویرانی بسیار راههای بـاختری هرگز در جـایی دیگر تکرار نشد.

دادوستد در راههای مرکزی، با تاخت‌وتاز مراکشی‌ها به‌سنگای و پیامدهای مستقیم آن از هم‌گسست، اما اندکی بهبود عمومی در پی فتح عثمانی، بزودی تأثیری چاره‌ساز داشت. این مسأله بویژه در مورد راههای خاوری میان فزان و بورنوـهاسالند حقیقت داشت. اکنون برعهدهٔ والی‌های ترک تریپولی بود که، با حکمرانان واحه‌های صحرا و آن گروه از حکمرانان سودان باختری که در نزدیکی‌شان بودند، روابط خـوبی برقـرار سازند؛ در ایـن حال «می ادریس الومه»ی کانم‌ـبورنو سفیرانی با سلطان عثمانی مبادلـه کرد، و حتی تکنیسین‌ـهای ترک را به کشور آورد تا گروهانی از تفنگداران بورنو را آموزش دهند. بـه کوتاه سخن، تأثیر کلی این بود که دادوستد از راههای باختری بـه‌راههای مرکزی، و، تا اندازه‌یی کمتر از راههای مرکزی به‌راههای خاوری تغییر مکان یافت. اینک در سدهٔ هژدهم، راههای مرکزی و خـاوری احتمالاً، همراه با افزایش بردگان که اینک عثمانیهای ثروتمند برای حرمها وخانه‌های بزرگ‌خود خواستارشان بودند، چون هر زمان دیگری محل دادوستد بـودند؛ امـا راههای کهن باختری کـه زمانـی مهمترین راهها بودند، تـا دههٔ ۱۷۹۰ افت بسیار کردند، چندان که هر دو یا سه‌سال تنها یک کاروان بزرگ از آنها گذر می‌کرد.

این زوال زودگذر، و تغییر مکـان جغرافیایی دایمی دادوستد صحرا، بـر روی‌هم در افـریقای باختری عامل مهم رشد یابنده‌یی بود. گسترش پردامنهٔ دادوستد دریایی ساحل گینه نیز همگام با این عامل، پیش می‌رفت. این دو دگرگونی به‌زودی با یکدیگردرآمیختند وتاریکی نسبی دادوستد صحرایـی کهـن را سبب گشتند. روز به‌روز، بیشتر این دادوستد از راه دریا بود که براستی اهمیت می‌یافت.

مصیبتهای ساحل خاوری

در آغاز دسامبر ۱۴۹۷، سه کشتی پرتغالی دماغهٔ امید نیک را دورزده و به

سوی اقیانوس هند روان گشتند. و سال پیشتر دیاش[۴۲] نیز تا آنجا آمده، اما بازگشته بود. داگاما که ترس را در مردانش فرو می‌نشاند، با یکدندگی به راه ادامه داد. او خیال رسیدن به هند را داشت. با اینهمه کشفهای درخشانی که آرزوشان را داشت، پیش از رسیدن به هند، آغاز به پیدایی کردند. پنج ماه پیش از کشتی‌راندن به‌قصد هند، داگاما، به تمدن ومردمانی برخورد که هرگز پیش ازآن، هیچ اروپایی آن را نه‌دیده و نه شناخته بود. در سراسر ساحل خاوری از کوییلیمان به‌بعد، داگاما و ملاحانش ازشهری به‌شهر دیگر رسیدند و از ثروت و آسایش شهری اهالی این شهرها، ازکشتیهایی که ازکشورهای خاوری ناشناخته می‌آمدند، و از دادوستد طلا وعاج‌شان با کشورهای افریقایی آنسوی دشتهای خاوری که به‌یکسان ناشناخته بودند؛ به‌شگفت در آمدند.

در حقیقت، این شهرها حدود دویست سال پیش از دیدار داگاما، رونق یافته بودند. و رونق‌شان رونقی‌ظاهری نبود. حتی امروزه نیز ممکن است کسی میان ویرانه‌هاشان بایستد و ازثروت بیحسابی در شگفت آید که، توانست چنین کاخها و خانه‌هایی را بپادارد، و آنها را با فرشهای اصفهان و گجرات فرش کند، و رفهاشان را با ظرفهای گردن‌قویی چینی سونگ یا دیسهای مزین‌عالی بین‌النهرین و ایران بیاراید، و رویهمرفته به‌این شهرها حال وهوای‌پررمز ورازی که ازسراسرجهان نشان داشت ارزانی دارد؛چندان‌که، پرتغالیان پیش ازهجوم برای چپاول‌شان، لحظه‌یی خیره شوند وبه‌ستایش درآیند. ازاین شهرهاومردمانش که در مدارک پرتغالی، «مور»[۴۳] نام گرفتند —زیرا پرتغالیان بی‌هیچ‌سببی هر مسلمانی را مور می‌نامیدند، هر چند که ممکن بود زادگاهش‌اسپانیای اندلسی یا مراکش بوده باشد— بعدها، درکتابهای تاریخ‌نگاران اروپایی، به‌عنوان «عرب» یاد شده است. در حقیقت، آنان در پهنهٔ سنتهای‌گستردهٔ فرهنگ اسلامی، نوع افریقایی مشخصی پدید آوردند.

دستاورد اقتصادی‌شان دستاورد شیوه‌های فرمانروایی شهری‌یی بود که رونق‌شان نه‌در تولید، بلکه درمبادله بود. کیلوا در جنوب، و پمبا و مومباسا در شمال، «امپراتوریهای شهری»یی بودند چون ونیز یا «جنووا»[۴۴]ی قرون وسطی که استعدادشان در خرید وفروش بود. اینان با دادوستد دریایی و در دست گرفتن مراکز اصلی خرید، یا حمل‌ونقل از راه دریا از موقعیتهای انحصاری

خویش حفاظت می‌کردند. برای نمونه، کیلوا، سلطهٔ پیشتازانهٔ خویش بر حریفان نزدیکش —بویژه بندر جزیره‌یی مهم کیسیمانی مافیا— و نیز تسلط استوارش بر سوفالا، لنگرگاه صادراتی اصلی طلای درونبوم، را محقق‌گرداند. چنین می‌نماید که آنان برای فروش کالایی نمی‌ساخته‌اند، یا اندک می‌ساخته‌اند، اماگویا پیشه‌وران فلزکار زبردستی داشته‌اند، زیرا برخی‌شان سکه‌های نقره‌یی و مسی ضرب می‌کرده‌اند. همچنین‌گواهی در دست است‌که نشان می‌دهد، علاوه برکشت غلات برای رفع نیازمندیهاشان، به‌منظور صدور نیز اقدام به‌کشت می‌کردند.

گمان نمی‌رود که آنان که، از دیگر مراکز تمدن شهری بسیار دوربودند؛ درگذر دورهٔ بهبود پس از پرتغالیان، تا سدهٔ هفدهم یا هژدهم، ادبیاتی مکتوب، خواه به‌عربی، خواه به سواحلی که در آن خط عربی به‌کار گرفته شود،را توسعه داده باشند. اما کیفیت ادبیات اخیر که برخی از آن برجای مانده است، این تصور را پیش می‌آورد که آثار حماسی و شعرهای غنایی شفاهی‌شان بسیار،و نیز برجسته بودند. برای عربهای شمال که در سالهای رونق این کنارهٔ دریا را می‌پیمودند، این شهرها همواره شهرهایی پرماجرا، شگفت‌انگیز، و غریب بودند؛ بازارهایی که انسان می‌توانست شگفتیهایی‌در آن ببیند، و یا به‌یاری بخت یا جادو خود را نیکبخت کند. افسانه‌های هزارویک‌شب و سندبادبحری به‌شیوایی، از اینهمه ستایش می‌کنند.

اما، توجه آنان به‌موقعیتهای بازرگانی، هرگونه توجهی بود جزتوجهی جادویی. حکمرانان کیلوا و شهرهای همجوارش، مانند شورای ده‌نفری ونیز، از نیازها و وظیفه‌های انحصار، دیدی به‌دور از خیالپروری داشتند. این پادشاهان و شوراییان بازرگان‌شان که، می‌دانستند لنگرگاههاشان برای کشتیهای هند و عربستان و بازارهاشان برای تولیدکنندگان درونبوم حیاتی‌اند، نظام تجاری‌یی بپاداشتند که تعرفه‌های ستمگرانهٔ انعطاف ناپذیرش، امروزه به‌گونه‌یی نامکن محدودکننده به‌دیده می‌آیند، اما میزان سودمندی آن را می‌توان بامعیار نسبتاً بالای سطح زندگی‌یی که این شهرها اندک اندک به‌دست آوردند، سنجید. پادشاه مومباسا که درگذر اواخر سدهٔ پانزدهم در بخش شمالی ساحل صاحب قدرت بود، بر تمامی بازرگانان دریایی که از لنگرگاههایش بهره می‌جستند، نرخ

مالیاتی بسیارستمگرانه‌یی را تحمیل کرد. برای هر هزار عدل پنبه که به مومباسا وارد می‌شد، یک مثقال طلا (شاید ۱/۸ اونس) تعیین کرد، گزارش پرتغالی قدیمی‌یی چنین می‌گوید که، آنگاه، «آنان هزار عدل پنبه را دونیم می کنند؛ نیمی از آن را پادشاه برمی‌دارد و نیم دیگر را بازرگان...» بادر نظرگرفتن اینکه پنبه را از هند وارد می کردند، اقدام مزبور بسیار غیر منصفانه می‌نمود. با اینهمه، نکته در اینجا —چون در آغاز دادوستد اروپایی در ساحل گینه— این بود که می‌شد طلا را به‌رغم چنین عوارض گمرکی، در مقایسه با بهای فروش دوباره‌اش در هند و مکانهای دیگر، به‌بهایی که تا حد بسیار زیادی ارزان بود، خریداری کرد.

تعرفه های کیلوا که در امتداد جنوبی ساحل به‌کار می‌رفتند، از همین دست بودند. همان‌گزارش پرتغالی باز گو می کند که، «هر بازرگانی که می‌خواهد در این شهر دادوستد کند، باید در برابر هر پانصد عدل پنبهٔ وارداتی بدون توجه به کیفیت آن، یک مثقال طلا به‌عنوان عوارض‌گمرکی وارداتی بپردازد، آنگاه پادشاه کیلوا دوسوم کالای وارداتی را می‌ستاند، و یک سوم باقی مانده برای بازرگان دوباره ارزش‌گذاری می‌شود، و عوارض دیگری به‌مبلغ سی مثقال برای هر هزار مثقال ارزش کالا پرداخته می‌شود». و تازه برای سوداگران شکیبای هندی، هنوز تعرفه‌های وارداتی به‌پایان نرسیده بود. آنان که به‌سوی سوفالا به‌حرکت درمی‌آمدند تا طلا و عاج بخرند، در عوض هر هفت عدلی که می‌فروختند، ناچار به‌پرداخت یک عدل پنبه به‌پادشاه کیلوا (یعنی به‌نمایندگان پادشاه) بودند. دگرباره که از ساحل باز می‌آمدند و به‌کیلوا می‌رسیدند، در برابر هر هزار مثقال فلزگرانبهایی که خریده بودند، پنجاه مثقال دیگر طلا می‌پرداختند. اگر سعی برآن می‌داشتند که با گذرکردن ازکیلوا، از پرداخت این پنج درصد مالیات آخرین بگریزند، پیش از روانه گشتن به‌سوی هند، ناچار بودند در مومباسا توقف کنند، تا بادهای موافق بوزند؛ آنگاه در آنجا ناگزیر از پرداخت مالیات به‌مومباسا بودند. مالیاتهای سنگین همسانی در مورد صدور عاج نیز به‌کار گرفته می‌شد.

تردیدی نیست که از این مقررات، باطفره رفتن یا رشوه دادن سر باز-می‌زدند. تا زمانیکه سرگذشت کامل‌تری از پایان کار هندیان در دست نداریم،

چلیپای سنگی که واسکو دا گاما در مالیندی کنیا برپا داشت.

دو کشتی که، واسکو دا گاما را در سفرش به هند در ۸-۱۴۹۷ همراهی می کردند؛ یکی از آن نیکولائو کوئلهو (Nicolao Coelho) و دیگری از آن گونسالو نونز (Goncallo Nunez) بود که آتش گرفت.









تصویرهای چهار کاشف پرتغالی که، ازسری تصویرهای نقاشی شده در راهرو کاخ نایب السلطنه در گائو در ۱۵۴۷ بدست آمده. این تصویرها از آن فرانسیشکو دآلمیدا، واسکودا گاما، نونوداکونیا و الیگزو دو منزس (Aleixo de Menezes) را نشان می‌دهند، و در ۱۶۴۶ در سندی آورده شده‌اند.

جزئیات دادوستد مکتوم برجای می‌ماند. اما آنچه که روشن و حتمی است، این است کـه این دادوستد بسیار پررونق بوده است. در گذر سده‌های بسیاری، افریقای خاوری منبع اصلی طلا برای آسیا و عربستان بود، درعین‌حال، عاج افریقای خاوری که به‌سبب مقصودهـای آیینی یا تشریفاتی هم در هند و هم در چین ارزش بسیار داشت، کالایی جایگزین ناپذیر بود. پرتغالیان که ناگهان درهای اقیانوس خاکستری را براین پهنهٔ دید درخشان گشوده بودند، تقریباً به‌یکباره آغاز به‌چپاول و آتش‌سوزی کردند. آنان شهربه‌شهر غارت وتاراجگری می‌کردند. داگاما، مومباسا را به‌ویرانی کشانـد. دآلمیدا[45]، کیلوا را به آتش کشید. و داکونیا[46]، براوا و زیلع[47] را ویران گرداند.

داگاما در نخستین سفر دریایی خویش کیلوا را از چشم انداخته بود. امـا آلـوارس کـابرال، در ۱۵۰۰ به آنجا گام نهاد. پنج سال بعد، بزرگترین ناوگان پرتغالی که تا آن زمان به‌سوی هند روان گشته، و تحت فرماندهی دآلمیدا کـه بعدها نایب‌السلطنه شد، بود؛ مهمان‌نوازی را بـا جنگ پاسخ گفت. یک آلمانی یا هلندی که همراه دآلمیدا بود، گزارش عینی‌یی در ایـن‌باره به‌دست داده است. آنان این شهر زرین «با خانه‌های محکم چند اشکوبه» را بی‌آنکه بـامخالفت ساکنان شگفت زده‌اش روبرو شوند، گرفتند؛ و بمحض انجام این کار «دستیار اسقف و برخی از پـدران فرانسیسکان[48] درحالی‌که دو صلیب را حمل می‌کردنـد و با همسرایی آواز تی‌دئوم[49] را می‌خواندند، به‌ساحل آمدند. آنـان به‌کاخ رفتند، و صلیبها را در آنجا قـرار دادند، پس آنگاه دریاسالار دعا خواند. سپس همه آغاز به‌غارت تمامی کـالا و آذوقهٔ شهرک کردند». و دو روز پس از آن، شهرک را به‌آتش کشاندند.

همین شاهد می‌گوید، در مومباسا، دآلمیدا «فرمان به‌غارت شهرک داد، و نیز فرمان داد که هر مردی باید هرچه را یافت به‌کشتی‌اش ببرد: تا اینکه در انجام کار، غنایم را تقسیم کنند، و هـر مرد یک بیستم چیزهایی را که به‌چنگ آورده بود، دریـافت کند. همین قـانون در مورد طـلا، نقره، و مروارید نیز صدق می‌کرد. پس از آن، همه آغاز به‌تاراج شهرک وکاوش خانه‌ها کردند؛ درها را به‌زور، باتبر و میلهٔ آهنین می‌گشودند. مقدار زیـادی پارچهٔ کتانی کـه باید به‌سوفالا برده می‌شد در شهرک وجـود داشت، چراکه تمامی

ساحل پارچهٔ کتانی‌اش را از این‌ناحیه به‌دست می‌آورد. از این‌رو، دریاسالار سهم درخورتوجهی از تجارت سوفالا را برای خویش برداشت. مقدار بسیاری جامه‌های ابریشمین وطلادوزی شدهٔ گرانبها ضبط گردید، همچنین فرشهایی که یکی از آنها در زیبایی یگانه بود، و همهٔ اینها همراه با بسیاری چیزهای گرانبهای دیگر برای پادشاه پرتغال فرستاده شد».

دوآرت‌باربوسا[۵۰] درگزارشی که در ۱۵۱۸ نوشته، چگونگی‌رفتار داکونیا را با براوا درساحل سومالی یادآور می‌گردد. این «شهرک بزرگ باخانه‌های سنگ‌ساروجی بسیار زیبا را پرتغالیان ویران کردند، بسیاری از مردمش را کشته و بسیاری دیگر را به اسارت بردند، و غنایم بسیار زیادی از طلا و نقره و دیگر کالاها فراچنگ آوردند. از آن پس بسیاری از مردم، به‌سوی درونبوم گریختند، و شهرک را رها کردند...».

این تاراج و به آتش کشانده شدن برای این شهرها رویدادی چاره‌ناپذیر نبود. برخی از آنها، چون براوا، براستی بسیار زود بهبود یافتند؛ در عین‌حال، دیگر شهرها، چون کیلوا، پس از ناپدید شدن نیروی پرتغال ازصحنه، شاهد دورهٔ دیگری که‌ازدورهٔ پیشین کم‌رونق‌تر بود گشتند. اما چیزی که جدی بودنش بر آنها آشکارگشت و سرانجام سبب نابودی کیلوا و تقریباً تمامی دیگر شهرهای امتداد جنوبی ساحل شد، تلاشی دادوستد اقیانوس هند بود.

پرتغالیان که تمامی ثروت منقولی را که می‌توانستند بیابند یاهمراه برند، به‌سرقت بردند —و این کار را در بخشهایی از هند نیز انجام دادند— می‌کوشیدند تا دادوستد باستانی میان هند باختری وافریقای خاوری را شکلی دوباره بخشند اما در این کار شکست بیسابقه‌یی خوردند. آنان که در مجموعهٔ شبکهٔ ظریف ارتباط بازرگانی به‌خطا رفته بودند، اعادهٔ رسوم و تماسهای چندکشور دادوستدکننده را ورای قدرت یا فهم خویش یافتند.

آنان از یکسو، به شکلی ناهنجار در دادوستد درونبوم افریقا یا آن بخش از آن که می‌توانستند از راه زامبزی به آن برسند، مداخله می‌کردند؛ و از سوی دیگر، از راه اقیانوس هند، دادوستد وارداتی-صادراتی هند و سیلان را از آن خود کرده یا بسادگی ویران کردند. پرتغالیان کوشش بسیار داشتند تا تمامی دادوستد دریایی‌یی را، که در لوای پرچم یا حاکمیت‌شان نبود ازکار باز -

ایستانند، و هرچند بسیاری از دریانوردان و بازرگانان اقیانوس هند به‌سر باز-
زدن از رای آنان ادامه می‌دادند، بااین حال، پرتغال اندک اندک ویرانگری
خویش را به‌اثبات رساند.

با تمام این احوال، اگر پرتغالیان توانایی فراهم‌گرداندن کشتیهای مورد
نیاز را می‌داشتند، شاید دوباره شکل بخشیدن به‌دادوستد در اقیانوس هند را
به‌سود خویش ترتیب می‌دادند. آنان با عزمی راسخ کوشیدند، اما این کار از
عهده‌شان ساخته نبود. مدارک پرتغالی نشانگر آنند که رویهمرفته کشتیها میان
سال نخستین سفر واسکو داگاما و سال ۱۶۱۲ هزارودویست‌وسی‌ویک دفعه به هند
رفته وبازگشته‌اند؛ یعنی به‌طور متوسط حدود ده سفر در هرسال. هرچند این رقم با
به دیده داشتن زمینهٔ پیشین ضعف اقتصادی پرتغال در خور توجه بود، بااین حال،
این فعالیتها برای هرگونه جایگزینی مؤثر عملیات دریایی متعدد کشتیهای
آسیایی که پرتغالیان آن را از هم‌گسیخته یا ازکار بازداشته بودند، بسیار اندک
بود. تا ۱۵۰۰ پیش بردن دادوستد بسیار دشوار بود زیرا در حالیکه کشتیهای
قدیمی را که کم کم از کارمی‌افتادند، بندرت تعمیر می کردند؛ تعداد تولید کشتی
تازه نیز به گونه‌یی خطرناک افت می کرد. می‌گویند در فاصلهٔ سالهای
۱۵۰۰—۱۶۱۰ بیش از شصت‌وشش کشتی شکسته، وکشتیهای دیگر نیز
در خلال عملیات دشمن از دست رفته بودند. پس از آنکه نخستین جوش
وخروش تاراجگری فرونشست، یافتن جاشویان نیزتقریباً به‌دشواری یافتن کشتیها
شد.

پرتغالیان که تا ۱۶۵۰ به‌وسیلهٔ هلندیان موفق در کار بازرگانی، و پس
از آن به‌وسیلهٔ انگلیسیان و فرانسویان کنار گذارده شدند؛ نتوانستند جزچسبیدن
به‌چند منطقهٔ نیرومند چون جزیرهٔ موزامبیك و مومباسا، یا تته[۱] دردوردست
زامبزی و چند بازار داخلی باارزش کمتر، کاری انجام دهند. آنان با
ویرانگریهای خود در مدتی کمتر از صدسال حاصل کارچندین سده را نابود
کردند.

افزون‌براین، در بخش جنوبی‌تر، ورود کسان دیگری رشته‌یی ازحوادث را
پدید آورده بود که به‌پیدایش افریقای جنوبی امروزی کشانده شد. هلندیان که
پرتغالیان را از صحنهٔ عمل بیرون رانده و فرانسویان و انگلیسیان را از صحنهٔ

دریانوردی کنار گذارده بودند؛ در ۱۵۹۵ به‌اقیانوس هند وارد شده، وداد وستد‌های دریایی‌شان را در ۱۶۰۲ با برپا ساختن کمپانی هند شرقی هلند استوار و تثبیت گردانده بودند، و اینک در عوض تمامی کارها را برعهده خویش گرفتند. آنان که در بهره‌گیری از سرمایه، درک تجاری، و شناخت جهان دادوستد از پرتغالیان بسیار برتر بودند، در به کارگرفتن دماغهٔ امیدنیک به‌عنوان گذرگاهی در مسیرهای آمدو شدشان به‌خاوردور، چندان درنگ نکردند. در ۱۶۵۲ یان‌وان ریبیک[۵۲] در آنجا پیاده شد، او دستور داشت برای تأمین سبزی تازه و گوشت برای کشتیهای هلندی که در راه اقیانوس هند در رفت‌وآمد بودند، به کشت سبزی و پرورش جانوران دست یازد. این گروه اند کشمار، چندان جلب توجه نمی کردند، وصرفاً خدمتگزاران کمپانی هند شرقی هلند بودند؛ درآغاز کار، همهٔ آنان ازگرسنگی رنج می‌بردند. کمپانی به‌منظور چاره‌جویی برای بیچارگی آنان، در سال ۱۶۵۷ مقرر داشت که ساکنین محل در مقیاسی وسیع‌تر به کشاورزی دست یازند. ۹ تن ازکارمندان‌شان، زمیندار یا به‌زبان آن روز «شهروندآزاد» گشتند، هریک



در اوایل سدهٔ هفدهم هلندیان برای کنترل دریایی پادشاهیهای نزدیک دهانه‌رود کنگو آغاز به‌رقابت با پرتغالیان کردند. این طرح نشان می‌دهد که سفیران هلندی مورد استقبال «الوارو»ی دوم کنگو قرار می گیرند.

صاحب سیزده جریب فرنگی[۵۳] زمین شده و از تمامی مالیاتها معاف بودند؛ البته، به‌شرط آنکه می‌توانستند برای دست‌کم دوره‌یی به‌مدت بیست سال خوراک تهیه کنند و به‌شرط آنکه این کار را می کردند. آزمایش یکبار دیگر با شکست روبرو شد. به هرحال، اندک اندک، این کشاورزان تازه، خود را با شرایط تطبیق دادند. آنان دریافتند که پاسخ دشواریهای تولیدشان در به کار گرفتن نیروی کار محلی است؛ نیروی کاری که تقریباً بدون هزینه بود. بزودی، افریقاییان محلی را که، خویسان[۵۴] (هوتنتوتها) بودند، به بردگان خود بدل کردند. دورهٔ آپارتهید[۵۵]، تفکیک و تبعیض نژادی که برپایهٔ برده‌داری یا نیروی کار افریقایی بسیار ارزان قرار داشت، آغاز شده بود.

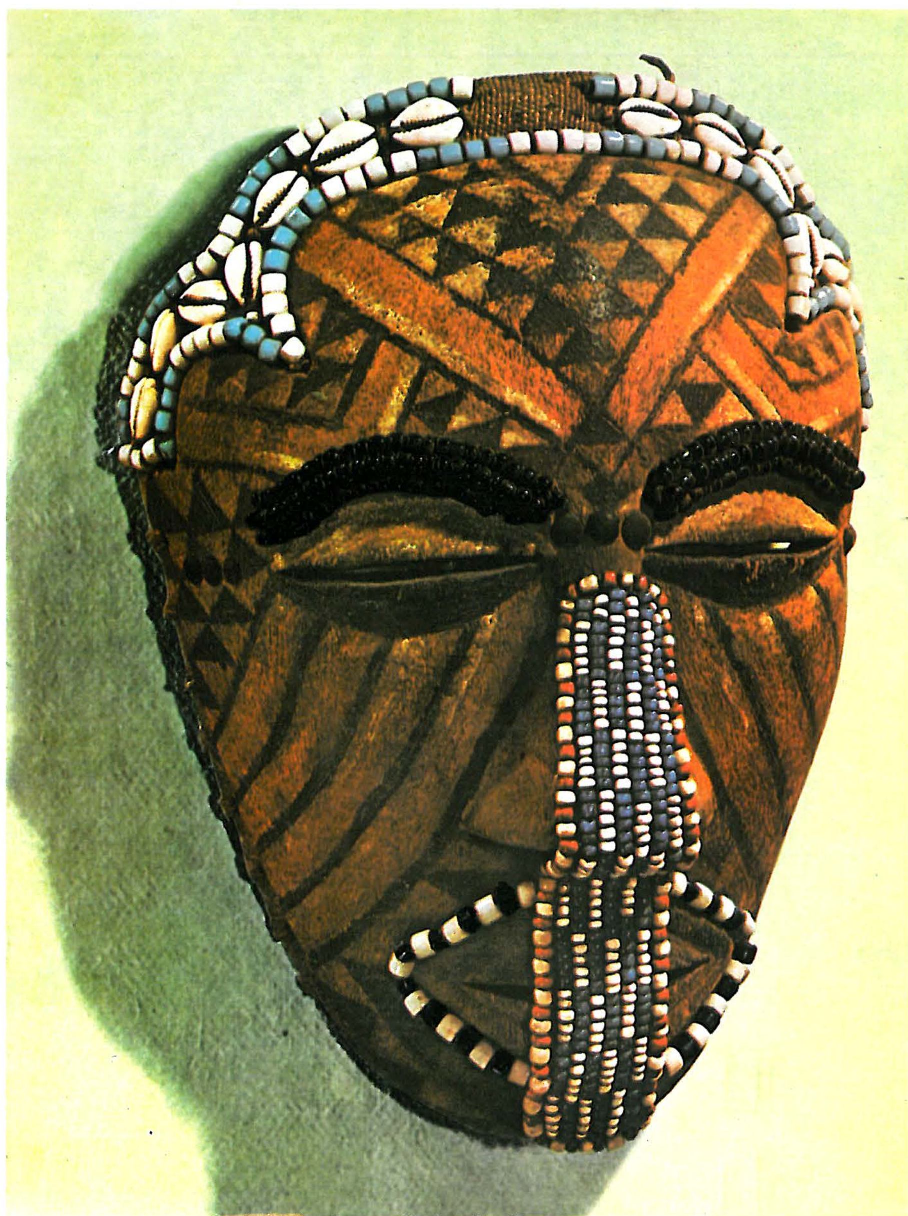
حتی در این سالهای آغازین، نشانه‌های تعصب بوئرها[۵۶] به‌اندازهٔ کافی روشن بود. ویلم‌تن‌رینه[۵۷] دربارهٔ افریقاییان «خویسان» کیپ در ۱۶۸۶ چنین نوشت: «وحشیگری بومی و زندگی کاهلانه‌شان، همراه با نادانی بسیار دربارهٔ تمامی فضایل و پاکیها، هر شادی پلیدی را برذهن‌شان تحمیل می کند. آنان تبهکاری‌شان را در بی‌ایمانی، بوالهوسی، دروغگویی، فریبکاری، خیانت، زشتکاری و هر نوع شهوت نمایان می‌سازند...» اما در آن روزهای نخستین به‌خلاف زمانهای بعد، هرلحظه، شک و دو دلی رخ می‌نمود. یوهانس‌دو-گرونبروک[۵۸] در ۱۶۹۵ چنین اظهار نظر کرد، «از ماست که آنان کفرگویی، پیمان‌شکنی، ستیز، مستی، دوز و کلک، راهزنی، دزدی، نمک‌ناشناسی، میل افسار گسیخته برای چیزی که از آن خودشان نیست، بدکرداریهایی که پیش از این برایشان ناشناخته بود، و از زمره بدترین جنایتها، یعنی حرص و آز مشئوم برای طلا را آموخته‌اند». این جنبه‌یی از «روابط نژادی» بود که باشندگان تازهٔ افریقای جنوبی بزودی آن را از یاد بردند.

ماجراهای افریقای باختری

در آخرین ساعتهای بعدازظهر یکی از روزهای ماه اوت ۱۵۷۸، چند دسته از سربازان پرتغالی به‌سختی از آوردگاه خونین القصرالکبیر در مراکش گریختند، در حالی که در پشت سر حدود ۲۵۰۰۰ کشته و تمامی امید هجوم بیشتر به



صورتك کنده کاری ونقاشی شده ازچوب که مردمان «باپیندی» کنگو آن راساخته‌اند(بلندا: $13\frac{3}{4}$ اینچ).



صورتك بوشونگو ازکنگو. از چوب و مهره‌های رنگین، مهره‌های صدفی، سنجاق برنجی و رافیا ساخته شده، و بلندای آن نزدیك به ۹اینچ است، و در تشریفات‌انجمن سخفی ببمبه بکار می‌رفت.

اوبا «آکن زوآ»ی دوم در لباس کامل سلطنتی
با جامه و کلاه مرجانی در: ۲۴ دسامبر ۱۹۶۴



سرین آویز مفرغی و مطلای «اوبا»ی بنین.



سرمفرغی از مزار نیاکانی، نشانگر «اوبا»یی ازبنین با گلوبند و تاج مرجانی است (احتمالا سدهٔ شانزدهم یاهفدهم).



اکیـرو ـمنوون، یـا دلقك سلطنتی دربار بنین، ۱۹۶۴.



سرسفالین از مزاری درمحلهٔ صنعتگران برنج کـه از آن سرکـردهٔ صنعتگران بـرنج بنین بود.



دستها و ردای «نانا اووسو سامپا»ی‌سوم، «اومانهنه»ی آکروکری، در هنگام برگزاری جشنوارهٔ سیب‌زمینی شیرین.



یك حاکم سنتی آکان در جامهٔ کاملاً تشریفاتی. پسرك، «اوکرا»ی اوست، یعنی تجسمی از رِوح یا روان اوست.



زن فوله (Fulah) با گوشواره‌های طلا، درموپتی درنیجرعلیا.

افریقای شمالی را برجای نهادند: تا سه سدهٔ دیگر اروپا چنین کوششی را در اینجا تکرار نکرد. شریف فز در ساعت پیروزی جان سپرد و پسرش مولای جای او را گرفت. پادشاه تازه که با نیاز به بازسازی ثروتهای ازدست رفتهٔ رویارو بود، در جستجوی منابع تازه برآمد. جای شگفتی نیست که او به فکر سنگای افتاد.

سالهای گذشته شاهد کوششی از سوی مراکشیان برای از میان بردن نفوذ حکمرانان سنگای بر راههای آنسوی صحرایی باختری از طریق موریتانیا، و جاهایی چون تغازه، محل تولید نمک، بود. مولای که از فشار اروپاییان رهایی یافته بود، اینک در اندیشهٔ فتح بود. او که پرتحرك و مقتدر بود و نیز تصمیم داشت کمبود درآمد را جبران کند، چنین نظر داد که از جایی که بازرگانان بتوانند گذر کنند، سربازان نیز یقیناً می‌توانند بگذرند. می‌گویند که به مشاورانش که با او به جدل درمی‌آمدند تا از این کار بازدارندش، در حالی که بزدلیهاشان را به ریشخند گرفته، چنین گفته است: «شما از بیابان سهمگینی سخن می‌رانید که ماناگزیر به گذشتن از آنیم. شما از کمیابیهای مرگبارونبودن آب و چرام سخن می‌رانید. اما آن سوداگران بی‌دفاع و فرسوده‌یی راکه سواره یا پیاده مدام از سرزمین بیحاصلی که کاروانها هرگز از پیمودنش باز نایستاده‌اند، گذر دارند؛ از یاد می‌برید. من با آمادگی بسیار بیشتری از آنان، با سپاهی که هر جا حضور یابد ترس و وحشت پدید خواهدآورد، می‌توانم چنین کاری را به انجام رسانم.»

بااین حال، اوکه طرح کار را از پیش ریخته بود، با احتیاط آغاز به حرکت کرد. سه هزار یارد[59] پارچهٔ انگلیسی به شهر مراکش آوردند، تا چادرهای بهترین تیپهایش را با آن بیارایند. واحدهای تازه به تازه‌ترین سلاح آن روز مساح شده و تعلیم دیدند؛ این سلاح، اسلحهٔ گرمی بود که شمخال نام داشت و بردش پنجاه یا حتی هشتاد یارد بود، گواینکه درقیاس بامعیارهای بعدی چندان اهمیتی نداشت، اما با اینهمه، سلاحی بود که تاصدسال پس از آن بندرت سلاحی بهتر از آن ساخته شد. در نوامبر ۱۵۹۰ سپاه مهاجم به فرماندهی یک اسپانیولی مسیحی، به‌نام خودار[60] که مسلمان شده و به‌سبب خدماتش درجه و عنوان پاشا گرفته بود، از شهر مراکش خارج شد. همراه با خودار ۱۵۰۰ سواره‌نظام سبک اسلحهٔ مراکشی و ۲۵۰۰ شمخال‌انداز و سربازان نیزه‌دار، که بیشترشان مزدورانی مسیحی یا مسلمان اهل اسپانیا

بودند، همراه باصف ویژهٔ حمل و نقلی از ۱۰۰۰ اسب بارکش، ۸۰۰۰شتر، ۱۰۰۰میرآخور و ۶۰۰ کارگر بـه‌راه افتادند. ایـن سپاه کـه در مدتـی حدود بیست هفته از بیابـان‌گذر کرد— و این البتـه بـرای چنین‌گـروه بزرگـی از انسان و جانور کار درخور توجهی است— بانیروهای سنگای به‌سرگردگی اسکیا اسحاق‌ـ دوم[61] (۱۵۸۸—۹۱) در تـوندیبی[62]، نـزدیک‌گائو رویـاروآمد، و بیدرنگ پیروز گشت. خودار این پیروزیش را بیشتر به‌سلاحهای‌گرم و انضباط بهتر سربازانش مدیون بود؛ اما گویا که مشاورانی که از سنگای بریده بودند، نیز او را یاری داده‌اند.

مراکشیان پس از حمله به‌گائو و تمبوکتو، از فتح آسان و سودآوری که آرزویش را داشتند، ناامید شدند. گائو ثابت کرد که چندان چیز درخور ارزشی برای غارت و چپاول ندارد. در تمبوکتو، بزودی از وجود رهبران مسلمان به دردسر دچار آمدند. این رهبران برآن بودند که از تهاجم مراکشیان به‌عنوان وسیله‌یی برای بازیابی استقلال خویش در برابر سنگای بهره‌جویند. حتی می‌گویند که، یکی از همکاران «گائو»یی آنان، به‌نام آلفا بوکر لنبار[63]، به اسکیا اسحاق‌دوم چنین‌اندرز داده بود که، میدان جنگ در توندیبی را رها سازد. اما به‌هیچ‌روی نمی‌خواستند که در برابر، سروری مراکشیان را پذیراگردند. رهبران تمبوکتو به‌هنگامی که نیروهای مراکشی که، اینک به‌سرکردگی محمود پاشا[64]، جانشین‌خودار، برای حمله‌یی دیگر به‌سپاه اسحاق که هنوز نیز ایستادگی می‌کرد، تمبوکتو را تـرک‌گفتند؛ از فرصت بهره‌جسته و شورشی بپا ساختند. این شورش سرانجام تنها با سازش مراکشیان فروکش کرد.

همچنانکه محمود پاشا در پی به‌تسلیم درآوردن و از میان برداشتن حریفانش بود، جنگ بیحاصلی در امپراتـوری سنگای دوسال ادامه یـافت. او در این جنگ پیروزی زودگذری داشت و در اکتبر ۱۵۹۳، در حالیکه ناگهان عزم درهم شکستن نیروی سیاسی رهبران مذهبی تمبوکتو راکرد، توانایی آن را یافت که دگرباره تمبوکتو را به‌دست‌آورد. چهار ماه بعد، محمود بیشتر این مردم را دستگیر کرده و شورشیان را به‌زنجیر کشیده و از راه صحرا به‌شهرمراکش فـرستاد. در میان شورشیان، «احمدبابا»[65]ی معروف (۱۵۵۶ــ۱۶۲۷) یـکی از پژوهشگران سدهٔ شانزدهم تمبوکتو بود که، آثارش هنوز نیز در میان

دانشمندان سودان باختری مقام والایی دارد. پس از آنکه احمدبابا دو سال را در زندان شهر مراکش سپری کرد، پیش از بازگشت به‌زادبومش در ۱۶۰۸، دوازده سال دیگر نیز تحت نظر بود. تا آن هنگام مراکشیان از هرکوشش جدی‌یی برای کنترل دقیق آنجا چشمپوشی کرده بودند.

روشن شد که کار بهره‌کشی از سنگای ازعهدهٔ آنان خارج است. آنان سخت کوشیدند، اما تنها در ویران ساختن کامل امپراتوری پیروز گشتند. فرمانروایی‌شان برتمبوکتو وگائو آشکارگرداندکه فرمانروایی‌یی خفقان‌آور و مصیبت‌بار است: دگرباره هرگز این شهرهای باستانی، حیات دوبارهٔ رونق‌شان را به خود ندیدند. پس از آنکه دهقانان سنگای از یوغ ادارهٔ مراکشیان گریختند، بیشتر کشتکاریهای پیرامون این شهرها بایر گشت. جمعیتها روبه‌کاهش نهادند. مدارس از آموزگاران و شاگردان تهی شدند. همچنانکه طغیانی پس از طغیانی دیگر به‌درون این سرزمینهای نیجر میانی راه می‌گشود، آمدوشد پر جنب‌وجوش در سودان باختری نیز مدت زمانی دراز از هم گسیخت. و سپس انتقال نهایی قدرت از دست مردمان شهرکها به‌دست مردمان روستا، در پی‌آمد.

کنترل شدید مراکشیان، حتی در مورد تمبوکتو، در اوایل سدهٔ هفدهم به‌پایان رسید، و این هنگامی بودکه سلطان مولای زیدان[٦٦]، جانشین مولای، به‌تلخی به‌شکوه درآمدکه، تمامی ماجرا به‌بهای زندگی ۲۳۰۰۰ مراکشی پایان‌گرفته؛ از این‌رو برآن شد تا این زیان را پایان بخشد. حکومت تمبوکتو به‌پاشایی محلی واگذار شدکه نخست توسط شهر مراکش منصوب شد و بیعتی نزدیک با سلطان داشت؛ اماهمچنانکه مراکشیان تمبوکتوکه نیروی امدادی اندکی برایشان می‌رسید، با زنان محلی ازدواج کرده و هویت خویش را از دست دادند؛ این پیوندها سست‌شده و از میان می‌رفتند. مدارک نشانگر آنند که درگذر ۱۶۰ سال، بیش از ۱۵۶ پاشا برسرکار آمدند. با پایان سدهٔ هژدهم، برای آنان و اجتماع آرما *arma*ی‌شان، یعنی ترکیب مراکشی-سنگای‌یی، دیگر چیزی جز شبح اقتدار کهن، برجای نماند.

اما، کار امپراتوری سنگای‌ازبهبودی گذشته بود. هرچند ایالتهای جنوبی تحت فرماندهی سرکردگان سنگای برجای ماندند، بااین حال ناحیهٔ نیجر میانی —که برای ارتباط بازرگانی موقعیتی حساس داشت— در کشاکش

فشارهای محلی قرارگرفت. از زمره برجسته‌ترین این کشاکشها، جد و جهدهای طوارق اهل صحرا برای به‌دست آوردن سرزمین چراگاهی سواحل شمالی نیجر و ستاندن مالیات و خراج از شهرهایش بود؛ در عین حال، در جنوب رودخانه، مردمان دیگری چون دوگون و موسی و بامبارا بودند که، همین بلندپروازیها را در سر می‌پختند. سال ۱۶۰۰ را می‌توان سرآغاز دگرگونی بزرگ این سرزمینها به‌شمار آورد. تاریخ کهن‌سودان قرون وسطی پایان گرفته، و دوره‌یی تازه آغاز گشته بود.

همچنانکه دریانوردان اروپایی از افق دریا پدیدارگشتند، ماجراهای دیگری نیز در امتداد ساحل رخ دادند. در برابر تحولات عظیم درونبوم، این عملیات ساحلی هنوز اهمیت اندکی داشتند. با این حال، نشانگر آغاز تدریجی دگرگونیهای دیگری بودند که، چنانکه در پایان روشن گردید، تأثیر برجسته‌تری از سرنگون شدن سنگای برافریقای باختری داشتند.

نخستین سفرهای اروپاییان به‌سوی این ساحل چیزی از دست درازی به آبهای اقیانوس به شیوهٔ دریازنان مدیترانه‌کم نداشت. معمولاً گفته‌اند که آنان در ۱۴٤۱ آغاز به‌سفر کردند، یعنی همان زمانی که آنتام گونسالوس[۶۷] «دومور» را که بی‌تردید از بربرهای «صنهاجه»ی ساحل ریو داورو[۶۸]، در شمال سنگال بودند، گرفت و با دیگر اسیران به لیسبون روانه داشت. دوسال بعد نونو تریستایو[۶۹] تاخت‌وتاز کوچک دیگری به‌آرگویین[۷۰]، که تا حدی در بخش جنوبی‌تر قرار داشت، کرد. دیگر دزدان دریایی به‌شتاب پی این کار را گرفتند. همچنانکه مدارک نشان می‌دهند، حمله‌های آنان به‌خانواده‌های ماهیگیر یا عشایرگله‌دار بی‌دفاع افتخاری به‌شمار نمی‌آمد.

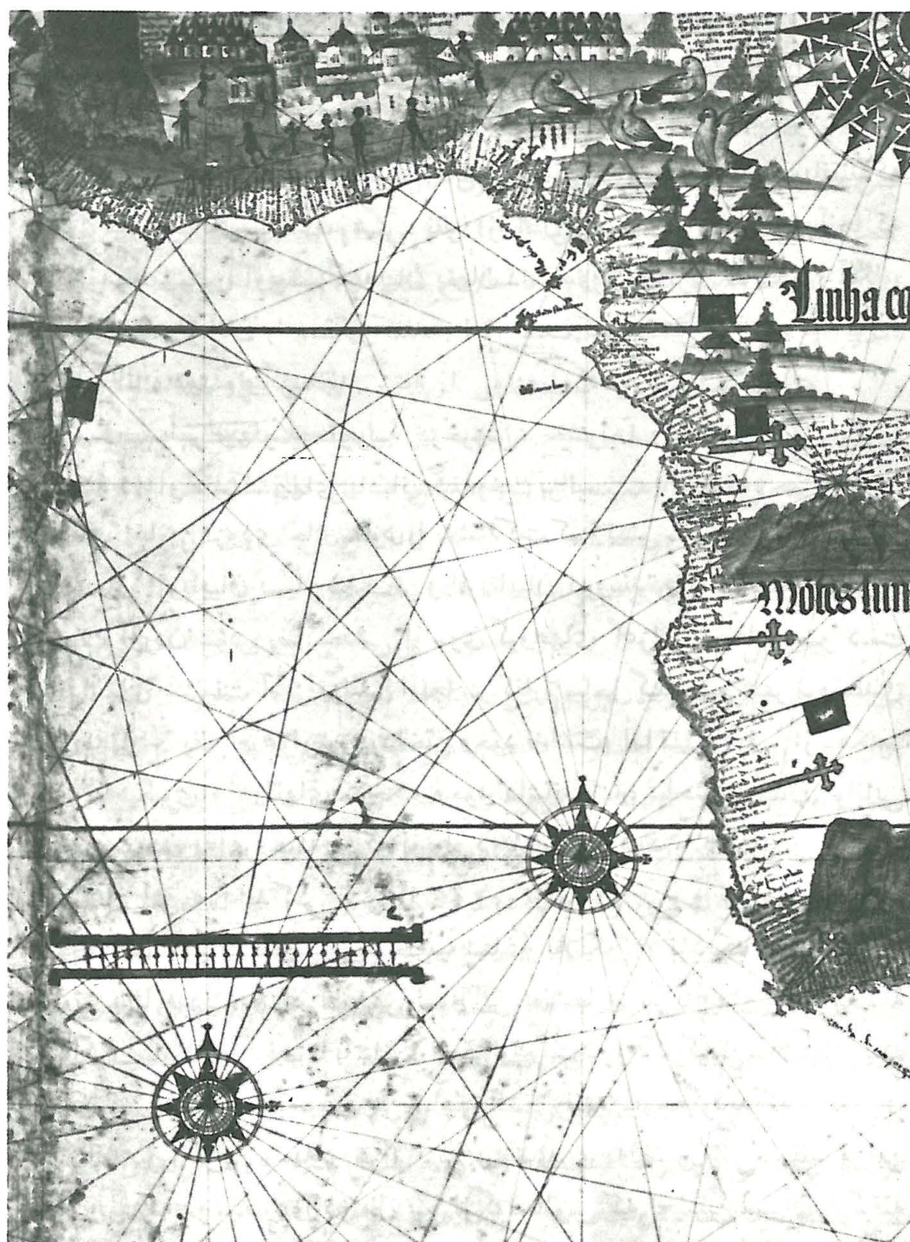
در مکانی در جنوب آرگویین، جایی که لبهٔ دراز خاکشیری رنگ افریقای صحرایی درخیزاب و پشنگهٔ اقیانوس اطلس شکسته می‌شود، فرناندس[۷۱] نامی با دو مرد شمشیرزن به‌ساحل رفت و پنج زن را که برکنارهٔ ساحل گام می‌زدند، دید. سالنامه‌های پرتغالی می‌گویند که اینان، یعنی فرناندس و قلدرهایش «برای آنکه سرمایه‌شان را بی‌هیچ زحمتی افزایش دهند، باحسن نیت تمام، این زنان را به‌اسارت‌گرفته و با دیگر اسرا به‌کشتیهاشان بردند.» اندکی پس از این، دگرباره درسوی کناره‌های جنوبی که گاه در درون وگاه در

بیرون از زمین رو به‌فرازی که نزدیک دماغهٔ سبز[۷۲] قرار داشت، بود؛ کاپیتان دیگری هفت مرد را در قایق کشتی‌یی نشاند و «به‌آنان دستور داد تا درکنارهٔ ساحل پارو بزنند. همچنانکه پیش می‌رفتند، چشم این مردان به‌چهار گینه‌یی افتاد که کنار آب نشسته بودند. هنگامی که افراد درون قایق دریافتند که کسی متوجه آنان نیست، شش نفر از آنان به‌ساحل پریده، تا آنجا که می‌توانستند خود را ازچشم گینه‌یان پنهان داشته وبه‌آنان نزدیک شدند؛ آنگاه، خیز برداشتند تا آنان را دستگیر کنند». اما، دست کم در این مورد، «گینه‌یان» تندتر از آنان دویده و گریختند.

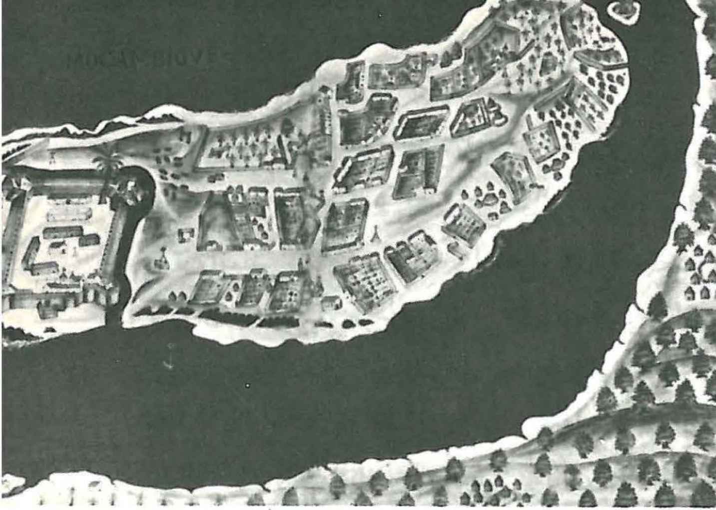
در سراسر چهارسده تجربهٔ پرخروش، خشونت و فریب هرگز یکسره از صحنهٔ داد و ستد کشتیهای بادبانی گینه‌رخت بر نبست. با اینهمه، حمله و گریز سفرهای آغازین بزودی جای خود را به‌شراکت کم‌و بیش مرتبی در تجارت داد. به‌هر حال اروپاییان بسیار ضعیف‌تر و افریقاییان نیرومندتر از آن بودند که‌برای به‌دست آوردن سود رضایتبخشی از سوی گروههای اعزامی مخاطره‌جو دست به‌اقدامهای خشونت آمیز بزنند. اینجا برکنارهٔ ساحل گینه هیچ شهر ثروتمندی برای به‌تاراج رفتن و عوارض پرداختن وجود نداشت، اما تنها ردیفی از دهکده‌های ماهیگیری و دولتهای کوچک وجود داشتند که، سلحشوران‌شان توانایی پاسخگو بودن به هر حمله‌یی که از راه دریا صورت گیرد را داشتند.

از این‌رو، اندکی پس از ۱۴۴۵ پرتغالیان برج و باروی بازرگانی کوچکی در جزیرهٔ آرگویین، در جنوب دماغهٔ بلانکو[۷۳]، نزدیک پورت اتین[۷۴] کنونی برپا کردند؛ و «از آن پس امور این بخشها بیشتر باآمد و شد و معاملهٔ سوداگران سامان می‌گرفت تا با دلیری و رنج وزحمت در به کارگرفتن سلاحها». یک ونیزی که در ۱۴۵۶ به‌سوی این ساحل کشتی‌راند، متوجه‌گردید که پرتغالیان هر ساله در آرگویین، حدود هزار برده می‌خرند و به‌لیسبون می‌فرستند و این وضعی بود که در مدت دوازده سال پس‌از گونسالوس که نخستین اسیران را گرفته بود، دیده می‌شد. آنچه براستی روی‌داده بود، این بود که، پرتغالیان که تا پیرامون‌گسترهٔ انحصاری مسلمانان در ساحل افریقای شمالی کشتی رانده بودند؛ اینک غیر مستقیم وارد دادوستد بردهٔ آنسوی صحرا شده بودند.

تلاش بعدی آنان ازاین قراربود که خود را درشکلهای دیگر بازرگانی،



نقشه معروف کانتینو (Cantino) در ۱۵۰۲، باچلیپاهایی که کاشفان پرتغالی در سواحلی که از آنها دیدار می‌کردند، برپا می‌داشتند، مشخص شده واطلاعات ساحلی بسیاری دربردارد.



طرح جزیرهٔ موزامبیك از یك نسخهٔ خطی پرتغالی که برج وباروی دژ، خانه‌هایی از نوع افریقایی واروپایی، و شمار بسیاری از کلیساها و چلیپاها رامی‌نمایاند.



نیم‌تنهٔ آنتونیونیگریتا (Antonio Nigrita) سفیر پادشاهی کنگو که در ۱۶۰۸ در رُوم درگذشت، کارفرانسشکو- کاپوراله (Francesco Caporale) است. از نمازخانهٔ تعمیدی سانتامارَیا مگیوره (Maggiore)، روم.

بخشی از نقشه پرتغالی کار دیوگو هوسم (۱۵۵۸) که درهٔ نیل واتیوپی، و نیز جلوس پرسترجان را نشان می‌دهد.



بویژه در دادوستد عـاج و طلا وارد سازنـد. در حوالی ۱۴۷۲ کشتیهاشان تا دور دست خـلیج کـوچک بنین پیش رفته، و اخباری از پـادشاهیهای بـزرگ و تـوانمند کنارهٔ دریـا، بـه‌همراه آورده بـودنـد. در ۱۴۸۲ پـرتغالیان بـه عنـوان بخشی از طرح پـرتغالی بـرای ایمن ساختن گذرگاهی بـر سر راه شرق و بهره‌برداری کامل ازفرصتهای محلی برای خرید طلا و دیگر کالا ها، از سر کردهٔ محلی جایی که بعدها المینا (دورترین بخش باختری ساحل «غنا»ی امروزی) خوانده شد، خواستند تا زمینی به‌آنان بدهد که در آن «خانه‌یی» برای انبار کردن کالا بنا کنند. سرکرده بااین امر مـوافقت کرد، اما باکمال تعجب دریافت که آنان دست اندرکار چیزی هستندکـه از «یک‌خانـه» بسیار بزرگتر است وافزون براین، آن را در قطعه زمینی که بنابه‌سنت مقدس به‌شمار می‌آمدبنا می کردند. گزارش پرتغالی در این‌باره چنین می‌گوید که، آزامبوخا[۷۵] که فرمان انجام این کار را داشت، ترتیبی داد تا خـود را از جنگی کـه در پی می‌آمد برهاند و «کارساختمان را چنان باشتاب پی‌گرفتند کـه در مدت‌بیست روز دیوارهای دژ بـه‌حد نهایـی خـود رسید، همچنین بـرج...» پس از این، آزامبوخا «دو سال و هفت ماه در دژ ماند، در ایـن مدت، او یک چوبهٔ دار و یک پیلوری[۷۶] بپاداشت و دیگر فرمانها و اوامر مربوط به نگروها را به‌افتخار پـادشاه پرتغال و بـرای خدمت بـه‌او به انجام رسانـد»، و بـه‌عنوان هشداری سودبخش دربارهٔ آنچه که در پی می‌آمد، از بـه آتش کشیدن روستای سرکردهٔ محلی نیز فروگذار نکرد.

هر چند این دادوستد آغازین مدت زمـانی دراز، برای درونبوم بدون اهمیت چندانی بـه طول کشید، بـا این حال در ساحل بـا شتاب شگفت‌آوری گسترش یافت. این دادوستد از آغاز در انگاره‌یی جغرافیایی قرار گرفت که در روزگاران بعد نیز به‌خوبی برجای ماند. برای ارتباط سودمند، سه‌پهنهٔ اصلی بازشناخته شده بودند. در سوی باختر، خط ساحلی دراز میان دهانهٔ سنگال و سیرالئون قرار داشت؛ و پریرا در ۱۵۰۶ چنین نگاشت که در اینجا، «هنگامی که دادوستد به‌خوبی سازمان یافته است، می‌توانیم در هر سال بیش از ۳۵۰۰ برده، تعداد بسیاری عاج، طلا، پـارچه‌های کتـانـی زیبا و تعداد بیشماری کالاهای دیگر را بیابیم». در این ناحیهٔ «بادخیز» که به‌سبب وزش بادهای

شدید از باختر و جنوب باختری، چنین نام گرفته بود؛ ارتباط بازرگانی با سوداگران دیولا که در بازارهاشان در مالی فعالیت داشتند، و با دولتهای ولوف در سنگال، و با دسته‌یی از قلمروهای کوچک کنار ساحل برقرار بود.

ناحیهٔ بعدی، ناحیهٔ مرکزی بود که برپایهٔ دژ المینا و دیگر گذرگاههای ساحلی که با توافق افریقاییان و در ازای پرداخت اجاره‌یی سالانه تثبیت گشته بودند، قرارداشت. در این زمان، اندکی از داد و ستد طلای سرزمینهای جنگلی آکان آغاز به‌جریان یافتن به‌سوی این نقاط کرد. پرتغالیان توانایی آن را داشتند که باافزودن برشمار باربران، دادوستدشان را در اینجا گسترش دهند؛ به‌این منظور جریانی مداوم از بردگان را به‌این مکان سرازیر کردند. این بردگان را در بنین می‌خریدند و در برابر طلا به‌شرکای بازرگانی افریقایی‌شان می‌فروختند، آنان نیز از بردگان درکار استخراج کانها سود می‌جستند. در اینجا این ارتباط تازه چندان نوید بخش بود که انگلیسیان و فرانسویان نیز آغاز به وارد کردن خود درداد و ستدی کردند که پرتغالیان ادعا می‌کردند با اجازهٔ پاپ انحصار آن به‌کلی از آن خودشان است. در دریا کشمکشهای بسیاری وجود داشت، اما نتوانستند خرمگسان معرکه را دور برانند. در یکی از نخستین سفرهای دریایی انگلیسیان در ۱۵۵۳ که شامل دو کشتی و یک کشتی کوچک پارویی بود، آنان ۴۰۰ پوند طلا، ۳۶ بشکه فلفل‌دانه و حدود ۲۵۰ عاج فیل را به‌رودخانهٔ لندن باز آوردند؛ انگلیسیان از دریافتن اینکه یک لگن برنجی یا مسی می‌توانست با طلایی به‌بهای گزافی چون سی‌پوند استرلینگ به‌پول رایج آن روز مبادله شود، در شگفت شدند.

در سوی شرق، ناحیهٔ سوم دادوستد یعنی امپراتوری بنین قرار داشت. تاریخ این ارتباط بازرگانی به ۱۴۸۵ می‌رسد، یعنی به هنگامی که دآویرو[۷۷] به‌دربار راه یافت‌و میان‌پادشاه پرتغال‌و«اوبا اوواره» روابط سیاسی برقرار کرد. در اینجا صادرات بیشتر فلفل‌دانه (که بعدها جای خود را به نوع بهتر این محصول که در خاور دور یافت می‌شد، داد) و نیز عاج و برده برای فروش در المینا در ساحل طلا[۷۸]، بودند. انگلیسیان در ۱۵۵۳ به دادوستد بنین در فلفل و عاج وارد شدند، اما شمار کشتیهای انگلیسی و فرانسوی تا سدهٔ هفدهم، در این آبها اندک بود، و حتی بعدها، این هلندیان بودند که رهبری را به‌دست

گرفتند.

در هشتصد میلی‌ساحل باختری، دیوگو کایو با دیدار از دربار مانی‌کنگو، فرمانروای امپراتوری باکنگو، در نزدیک خلیج کوچک رودخانهٔ کنگو، کاری همسان کوششهای سیاسی دآویرو در بنین انجام داد. در این هنگام دو نمایندهٔ سیاسی رد و بدل گردیدند و مبلغین مذهبی پرتغالی اجازهٔ اقامت در پایتخت را یافتند. زمانی چند، در بنین همه‌چیز برای این شراکت و اتحاد تازه نویدبخش بود. «سلاطین برادر» افریقایی و اروپایی برای یکدیگر نامه‌های مؤدبانه‌یی فرستاده، و در بارهٔ آینده تبادل اندیشه‌می‌کردند. اما این ادب و نزاکت عمر کوتاهی داشت.

دادوستد در اقیانوس اطلس

منسا موسی‌ی بزرگ مالی که در دههٔ ۱۳۲۰ در سفرش به‌مکه، از قاهره گذر کرده بود، سرگذشت شورانگیزی از ماجرایی دریایی را بازگو کرد. اوگفت که، نیای او دو هیأت بزرگ، یکی با چهارصد کشتی و دیگری با دوهزار کشتی به اقیانوس روانه داشت تا کشف کنند که در آن‌سو چه هست، اما تنها یکی از این کشتیها و جاشویانش تا آن زمان بازگشته بودند. حتی اگر این هیأتها براستی اعزام شده بودند، روشن است که همگی استثنایی بودند. مردمان ساحلی افریقای باختری در ساختن کرجیهای بزرگ برای صید ماهی کرانه‌یی، و نیز مهارکردن کرجیها در خیزابهای پرخروش ماهر بودند؛ اما این حد نهایی نیازشان بود. تا آمدن اروپاییان، آنان، با اقیانوسی تهی رویاروبودند. از این نظر، البته، بامردمان سواحلی ساحل خاوری که از زمانهای پیشین، کشتی‌سازی و مهارتهای کشتیرانی را از دریانوردان عرب و هندی اقیانوس هند آموخته بودند، تفاوت بسیار داشتند.

به‌هرحال، درگذر سدهٔ شانزدهم، در اقیانوس اطلس، اجتماع بازرگانی‌یی تکامل یافت که با نظام بسیار کهنسال‌تر اقیانوس هند که از بسیاری جهات با این اجتماع تفاوتهای بسیار داشت، برابری می‌کرد. از ۱۵۰۰ به‌بعد در دریاهای باختری، راههای کشتیرانی بسیار و بسیاری که افریقای باختری را

به اروپای باختری، و بزودی پس از آن، به کنارهٔ خاوری امریکای شمالی و جنوبی و جزایر کارائیب[79] پیوند می‌داد، بـه پیدایی آمدند. در این اجتماع بـازرگانی تازه، افـریقاییان باختری تقریباً از آغـاز، نقشی مهم برعهده داشتند، البته آنان در حمل‌ونقل کـالاها که در انحصار مهارت و مالکیت اروپـاییان برجای ماند، دستی‌نداشتند. اما با اینهمه، نقش آنان برای کل نظام، نقشی کم‌وبیش حیاتی به شمار می‌آمد، و جنبهٔ مهمی از تاریخ بسیاری از مردمان افریقا را شکل بخشید.

بـه‌دور از آشوبها و سرکشیهای اینجا و آنجا، دریـازنیهای اروپاییان در ساحل گینه، پیش از ۱۵۰۰، به آسانی جای خود را به شراکت بازرگانی داده بود. اما این شراکت شکل و معنایی بسیار متفاوت با شراکت افریقاییان خاوری با بازرگانان آسیایی اقیانوس هند، به‌خودگرفت. در آنجا، در ساحل خاوری، تا آنجا که همهٔ مدارک به‌دست آمده باز می‌گویند، خرید و فروش برده به‌عنوان جنبهٔ کوچکی از دادوستد برجـای ماند، و یا اینکه حتی‌گهگاه اصلاً درمیان نبود. هیچیک از نویسندگان عرب دورهٔ وسطی، از دادوستد برده از افریقای خاوری، بـه‌عنوان مسأله‌یـی بـا اهمیت سخن نمی‌رانند، و بـرخی‌شان نیز اصلاً از آن حرفی به‌میان نمی‌آورند. اگر نیاز به‌برده می‌بود، تنها برای انجام کارهای خانه بود؛ زیرا در شرق، هیچ نظام کشتکاری‌یی وجود نداشت که بتواند تعداد زیادی کـارگر ساده را به خود جذب کند، و شمار بردگان مورد نیاز برای کارهای خانه نیز هرگز نمی‌توانست بسیار باشد.

نخست در بـاختر نیز اینچنین بود. و هرچند ممکن بود پرتغالیان در سال چند هزار برده به‌میهن‌شان ببرند، با این‌حال هنوز در تدارک فراهم آوردن مقدار نیروی کار محلی‌یی بودند کـه بـا دادوستد موجود و سودمندی از برده‌های اروپایی تأمین می‌شد. جمهوری ونیز فروش بردگان مسیحی‌اش به مصر و دیگر کشورهای مسلمان را چنان سودآور یافته بود که، براستی بازرگانانش حتی نه با فرمان تکفیر این گناه توسط پاپ کلمنس پنجم[80]، و نه با دستور او به دیگر مسیحیان مبنی بر منع به بردگی کشاندن خود ونیزیان، دست از این کار نکشیده بودند.

اما این به‌کارگرفتن بردگان و نیروی کارشان که، در اروپـای قرون

وسطی معمول‌تر بود تا در افریقا، به هنگام کشف امریکای شمالی و جنوبی، به شکل موضوعی کاملاً دیگرگون درآمد. تنها کار سخت می‌توانست کانها را از دل زمین بیرون کشد و کشتکاریها را رونق بخشد؛ و کار، آخرین چیزی بود که فاتحان، دست کم برای منافع خودشان، به‌فکر آن افتادند. با این حال حتی اگر سربازان و باشندگان پرتغالی و اسپانیایی به کار در معادن یا کشتکاریها توجهی می‌داشتند، باز به‌گونه‌یی مأیوس کننده، فاقد مهارتهای لازم بودند. آنان از کشاورزی گرمسیری چیزی نمی‌دانستند. و هرچند در میهن خود، معدنکارانی داشتند، بااین حال شمار این معدنکاران اندک بود و بندرت امکان بهره گرفتن از آنان پیش می‌آمد. در نتیجه لازم آمد تا در جستجوی کارگر؛ و در صورت امکان کارگر ماهر، برآیند.

آنان، آغاز به‌تحت فشارگذاردن «سرخپوستان» ـــمردمان بومی‌یی کـه می‌یافتندـــ کردند، و نتایج این کار هراسناک بود. یک اسپانیولی که برای این تخمینش معروف است، در ۱۵۱۸ چنین نگاشت که، هنگامی کـه هیسپانیولا[81] کشف شد، «۱,۱۳۰,۰۰۰ سرخپوست داشت، امروزه شمار آنان از ۱۱,۰۰۰ بیشتر نیست. و به‌داوری آنچه تاکنون رخ داده است، درگذر سه یا چهار سال دیگر هیچیک از آنان برجای نخواهند ماند، مگر اینکه چاره‌یی اندیشیده شود». براستی چارهٔ کار پیدا شده بود. بردگان اروپایی شمارشان اندک بود، و سرخپوستان امریکایی شکاف نیاز به کارگر را جز بانعشهاشان نمی‌توانستند پر کنند، در نتیجه، اروپاییان به‌افریقا متوسل شدند. تا چند سال پس ازنخستین سفر دریایی کلمب[82] در ۱۵۰۲، اسپانیاییان بردگان افریقای باختری را از راه اقیانوس اطلس می‌بردند: شمارشان در آغاز کار انـدک بود، و با اینهمه، آن انـدازه بود که سبب شود حکمران هیسپانیولا در ۱۵۰۳ بـه‌شکوه درآید کـه، بسیاری از افریقاییان می‌گریزند و «به‌سرخپوستان درس سرپیچی می‌دهند». آنان ناگهان از بردگی می‌گریختند و طغیانهای پیروزمندانه‌یی به‌راه انداخته، باشندگان محلی را به هراس می‌انداختند؛ از این رو، حکمران اندیشید که بهتر است دیگربرده‌یی فرستاده نشود. اما چنین تدابیری نمی‌توانست بر نیاز مبرم به کارگر چیره گردد.

دو سال بعد، در ۱۵۰۵ کشتی‌یی با هفده افـریقایی و پاره‌یی وسایل معدنکاری از سویل به‌راه افتاد. پنج سال بعد، فروش افریقاییان در امریکای



غنا: باستیون باختری دردژ کیپ کوست.



دژ عیسی در مومباسا، بـزرگترین ارگ درمیان ارگهای کهن پرتغالی درساحل خاوری. در۱۵۹۳ ساختن بنای آن آغـاز شد، اما تا ۱۶۳۹ نیزپایان نگرفت،این بنای زیباحاصل نظـریه‌های تازه‌ای دربـارهٔ بنای استحکامات است. این دژکه بخوبی از آن نگاهداری می‌شود، امروزه موزهٔ بسیارخوبی برای‌اشیای‌عتیقه است.

شمالی و جنوبی به‌وسیلهٔ پـادشاه اسپانیا قانونی شد. در ۱۵۱۶ اسپانیا نخستین محمولهٔ شکر پروردهٔ‌دست‌بردگان‌رااز راه دریای کارائیب دریافت داشت؛ و در ۱۵۱۸ کشتی‌یی که در خدمت اسپانیاییان بود، نخستین محموله از افریقاییان را مستقیماً ازگینه به‌امریکای شمالی و جنوبی برد. با این کار، نظام برده‌داری منظمی پدید آمد که سه سده ونیم دوام یافت، و در حدود ده میلیون افریقایی را از اقیانوس‌گـذر داد، و نیز سبب مـرگ میلیونها تـن از آنـان، پیش از رسیدن به مقصد گردید. این شکل ویژهٔ دادوستد که، برای اروپـای بـاختری بسیار ارزشمند، لیکن برای افریقای باختری بسیار مصیبت‌بار بود؛ بر تمامی نظام بازرگانی اقیانوس اطلس سایه گسترد. تـا آنجایی که به‌افریقا مربوط می‌شود، این مسأله، عامل بزرگ تفاوت میان نظام اقیانوس اطلس و همتای کهنسال‌ترش یعنی اقیانوس هند، بود.

بجاست که در اینجا لحظه‌یی درنگ کنیم و به‌شرایطی باز بنگریم که تحت آن، این جریان خرد کنندهٔ کوچ اجباری، بخش بسیار بزرگی ازصحنهٔ وقایع افریقا را تشکیل می‌داد. زمانی درکناره گراند کاناری، در دههٔ ۱۵۰۰ جان هاوکینز اهل پلیموت[۸۳] نه‌تنها شنید که «نگروها کالای بسیار پرفروشی در هیسپانیولا هستند» بلکه شنید که، «شمار بسیاری از نگروها را می‌توان به‌آسانی از ساحل

گینه به‌دست آورد». اما چرا به آسانی؟

پاسخ این پرسش درنظامهای اجتماعی افریقا نهفته است. این نظامها، مانند دیگر نظامهای استوار برپایهٔ اقتصاد گذاران زیستی که با مقدار معینی از تولید برای دادوستد مشخص می‌شده، اما لزوماً دگرگون نمی‌شدند؛ هرگز به‌شکلی منظم، کارگر مزدور در اختیار نداشتند. این نظامها که بازار کار نداشتند، یا با سازمان دادن مردان و زنان «مجموعه‌های سنی» معین —مردان و زنانی که تقریباً در یک زمان متولد می‌شدند— به‌منظور انجام اشکالی از کار که ازلحاظ سنتی پذیرفته شده بود— مانند باربری در میان مردمان جنگل که جانوران بارکش نداشتند—و یا با تحمیل کارمجانی برگروهها و افراد معین، عمل می‌کردند. این گروهها و افراد معین، از طریق مغلوب شدن، دستگیر شدن در هنگام جنگ، یا مجازات شدن به‌سبب جنایت به‌خدمت آنها در می‌آمدند. اما اغلب اوقات آنان دهقانانی بودند که ماهیت وضع شان اندکی با ماهیت وضع سرفها یا رعیت[84]های اروپای قرون وسطی تفاوت داشت و از زمینی که در آن کشت می‌کردند، جدا ناپذیر به‌شمار می‌آمدند. همچنانکه در اروپا رسم بود، از چنین مردمی برای خدمات خانگی یا نظامی، برای تولید خوراک یا کالاهای دستی، و به‌عنوان هدیه یا وسیلهٔ مبادله استفاده می‌کردند. برای نمونه، در ۱۴۹۳ امپراتور تازهٔ سنگای، اسکیامحمد، تعدادی «برده» از نیایش به ارث برد که بردگی‌شان شامل اجبار آنان به تهیه کالاها و انجام خدمات معینی بود. آهنگران ناگزیر به‌ساختن نیزه، ماهیگیران ناگزیر به‌تحویل ماهی یا کرجی یا جاشویان کرجی، گله‌داران ناگزیر به آوردن علوفه یا گله، و دیگران ناچار به‌انجام خدمات خانگی بودند.

تردیدی نیست که این بهره جستن از برده یا کارگر بی‌مزد، پس از سدهٔ پانزدهم فزونی گرفت. این یکی از آن جنبه‌های رشد دوران آهن بود که پیوسته برابریهای کهن را به‌شکلهای تازهٔ برتری و قدرت مرکزی بدل می‌کرد. پادشاهان کارهای سنگین‌تری را تحمیل کرده، ازطریق به‌کارگرفتن گسترده‌ترکار برده بر ثروتشان می‌افزودند، و سپاهیانی از بردگان فراهم می‌آوردند تا از اقتدارشان در برابر رقیبهای دودمانی، غاصبان، یا شورشهای مردمی پاسداری کنند. اینهمه، با رشد دادوستد و گسترش جریان پول همگام

بود، اما اندک‌اندک با پدید آمدن شکلهای آغازین نظام سرمایه‌داری که، در سودان باختری دست کم از زمان اسکیا محمد رخ نمود، نتوانست هماهنگ با آنها پیش رود. بعدها، نظام سرمایه‌داری درسوی جنوب، درناحیه های جنگلی تحت حکمرانی آلافین های اویو و پادشاهان نیرومند «آسانته»ی سدهٔ هژدهم رواج یافت.

به‌این ترتیب باید یادآور شد که این بردگان یا «کارگران بی‌مزد» بندرت خدمتگزار صرف، و مردانی فاقد حق یا امید آزادی بودند، و یا اینکه هرگز چنین نبودند. امکان داشت آنان را بخرند، بفروشند، رها کنند، ویا هدیه بدهند. با این‌حال، شرایطشان با شرایط بردگان خدمتگزار افریقایی که در امریکای شمالی و جنوبی کار می‌کردند، تفاوت داشت. آنان، چون دستهٔ اخیر، بیرون رانده شده از دستگاه فرمانروایی نبودند. به‌عکس، اعضای وابستهٔ اجتماع شان بودند. بردگان خانگی، اغلب به‌عنوان اعضای خانواده با اربابان‌شان می‌زیستند. می‌توانستند رها از قیدوبند برای خود کار کنند، می‌توانستند با دختران اربابهاشان ازدواج کنند، می‌توانستند بازرگان شوند، سربازان را در زمان صلح و جنگ رهبری کرده، حکمران یا گهگاه حتی پادشاه نیز بشوند. ضرب‌المثل کهن «آسانته» یی‌چنین می‌گوید که، «برده‌یی که بداند چگونه خدمت کند، وارث مایملک اربابش می‌شود.»

از این‌رو، این نظامها، «اقتصادهایی برپایهٔ بردگی» مانند آنچه که در بخشهایی از اروپا و آسیا وجود داشت، نبودند. دراینجا زمین هنوز به‌مالکیت خصوصی که می‌توانست تودهٔ مردم را از زندگی مستقل‌شان محروم کند، در نیامده بود. اگر آنان وسیله های مبادلهٔ بسیاری (ازجمله وبویژه صدف) داشتند، اینان رویهمرفته در حاشیهٔ زندگی اقتصادی باقی ماندند. درحالی که در دادوستد و فنون بازرگانی ماهر بودند، بازرگانان‌شان به‌هیچ‌وجه چندان بسیار یا نیرومند نبودند که نقش مسلطی را در دولت بازی کنند. تقسیمات افقی در جامعه به‌گونه‌یی افزون شونده نمایان و مهم‌می‌نمودند؛ اما این تقسیمات می‌توانستند نفوذ سیاسی و اقتصادی را تنها در مکانهای معین و در اوضاع و احوال معینی اعمال کنند، که هیچ یک از آنها قادر به‌تغییر شکل این‌اقتصادها، از نظامهای گذران زیستی به‌نظامهای کاملاً شکفتهٔ «پول و بازار» نبودند.

به‌هر حال، این نظامها آشکارا در زمینهٔ برده‌داری، شکلهای بسیاری از خدمگی اجباری را پدید آوردند. برخی از مردان قدرت بسیار و موقعیت والایی داشتند، در حالی که دیگران قدرت و موقعیت چندانی نداشتند؛ و دستهٔ اخیر، در خلال روند طبقه‌بندی افقی اجتماع به‌شکلی فزاینده در خدمت کسانی که قدرت بسیار و موقعیت والایی داشتند، درآمدند. شمار کم و بیش زیادی از مردان و زنان به‌دلایلی، بیشتر به‌سبب دستگیر شدن در جنگ یا محکومیت در دادگاههای جنایی، «فروشی» می‌شدند و از این وضع بود که دادوستد بردهٔ آنسوی صحرا و پس از آن دادوستد بسیار بزرگتر برده در آنسوی اقیانوس اطلس، پابه هستی‌گذارده و رونق یافتند. هرچند ممکن است در پرتو آنچه که بعدها رخ نمود، این «فروش اشخاصی که در موقعیتی پست‌تر بودند» اسفناک بنماید، با این‌حال نمی‌تواند در افریقا برای «اشخاصی که در موقعیت بالاتر قرار داشتند» تکان‌دهنده‌تر یا غیر اخلاقی‌تر از چپاول ستمگرانه و قحطی زدگی کارگران، برای کارفرمایان انگلیسی زمان انقلاب صنعتی باشد. شکل خدمگی چونان دیگر شکلها «طبیعی» می‌نمود.

بنابراین، نه‌خریداران و نه‌فروشندگان، هیچکدام هرگاه که توازن سود ایجاب می‌کرد پاسخگویی به‌تقاضا برای برده را شگفت‌آور نیافتند: در حقیقت پاسخ‌گفتن به‌این تقاضا بخشی از اقتصادهای سنتی آنانی شد که در این کارنفعی‌می‌دیدند؛ خواه امریکایی، اروپایی، یا آسیایی می‌بودند. اینکه معمولاً چه کسی می‌خرید و معمولاً چه کسی می‌فروخت، بیشتر به‌وسیلهٔ نیروی نسبی نظامهای اقتصادی دست اندرکار تعیین می‌شد. در اوایل قرون وسطی، جریان برده از اروپا، برای مبادله باکالاهای ساخته شدهٔ دولتهای مسلمان خاور نزدیک و مصر که ناحیه‌های پیشرفته‌تری بودند، به‌این نقاط روان گشته بود؛ بعدها، با توسعه یافتن بیشتر اروپا، این جریان وارونه‌گشت و از افریقا به‌اروپا روان شد. تنها با پیش آمدن کار در برابرمزد بود که برده‌داری به پایان رسید، و کار دربرابر مزد، در گذر بسیاری از سالهای آغازینش، بویژه به‌سبب نگرشهایی که از درون‌شان رشد یافته بود، شرایطی را روا داشت که بندرت بهتر از برده‌داری کامل زمان کهن، و گهگاه حتی بدتر از آن نیز بود.

نکتهٔ درخور توجه در اینجا این است که، در آغاز، فروش افریقاییان

به‌بازرگانان دریایی اروپایی به‌هیچ وجه از اعمال پیشین مبادلهٔ خدمه در افریقا، یا، درواقع، در اروپا جدا نبود. تنها تفاوت این بود که اینک برای تحویل بردگان به صاحبان آینده‌شان می‌باید به خلاف گذشته آنان را از دریا گذر می‌دادند، نه از خشکی؛ این دگرگونی‌یی بود که (دست‌کم در سالیان درازی) برای اقتصادهای سنتی و نظامهای اجتماعی فروشندگان یا خریداران درخور اهمیت نبود. چنانچه تقاضای اروپا با سطح پایینی از بهره، یعنی در همان جایی که پیش از کشفها و فعالیتهای امریکاییان قرار داشت، باقی می‌ماند؛ دادوستد برده با افریقای باختری هرگز نمی‌توانست تأثیر ژرفی بر جریان رویدادها داشته باشد. اما کشفهای امریکایی همه‌چیز را دگرگون گرداند.

نه‌تنها شمار افریقاییان بسیار بود، بلکه در کشاورزی گرمسیری و کار در معدن نیز ماهر بودند، و در این امور نه‌تنها از «سرخپوستان امریکایی»، بلکه گهگاه از اروپاییان نیز زبردست‌تر بودند. با گذشت زمان به‌سبب مصائبی که بیرحمانه بر ایشان رواداشته می‌شد، چنان ارزشمند شدند و انتقال سریع‌شان چنان ضروری گردید که در سدهٔ هژدهم، پرتغالیان حتی از برزیل طلا به ساحل طلا می‌آوردند تا باآن بردگانی را بخرند که در غیراین صورت نمی‌توانستند به‌آنان دست یابند. یک نمایندهٔ خرید انگلیسی در ساحل طلا در ۱۷۷۱ به مدیرانش در لندن چنین نوشت، «تنها چیزی که برای بازگفتن به‌شما برجای می‌ماند، این است که طلا بر دادوستد حکم می‌راند. دست‌کم، بدون یک اونس طلا نمی‌توان برده‌یی خرید... پیشتر صاحبان کشتی دو محمولهٔ دریایی روانه می‌داشتند، یکی برای [خرید] بردگان و دیگری برای [خرید] طلا. اگر اتفاقاً ارزش بردگان بیشتر از حد معمول می‌شد، محموله برای [خرید] طلا، به محموله برای خرید برده افزوده می‌شد. به‌عکس، اگر بهای بردگان معمولی بود، محموله برای خرید طلا درازای طلا وعاج با سود سی، چهل، یا پنجاه درصد به‌فروش گذارده می‌شد... اکنون چه شگفت‌آور است که همه‌چیز وارونه شده است... [در این زمان] ما بندرت کشتی‌یی را می‌بینیم که انباشته از برده نباشد، هرچند که به‌طور متوسط باید [برای هر برده] هژده تا بیست پوند استرلینگ پرداخت...».

تا این زمان، دادوستد کاملاً در نظام بازرگانی سرزمین ساحلی جا افتاده،



هرچند دژ معروف المینا در غنا را پرتغالیان در ۱۴۸۲ ساختند، اما در ۱۶۳۷ به‌چنگ هلندیان افتاد. دربخش پس‌این‌تصویراتاق‌ـ بازاری‌است‌که بردگان‌درآنجا فروخته‌می‌شدند. آهنکاری جلوتصویر نشانهای خانوادگی وطرح خانهٔ سلطنتی هلند را برخود دارد.



دژ کیپ کوست. ازنام پرتغالی کابو کورسو (دماغه کوتاه) بر-گرفته و تحریف‌شده، این، قلعه اصلی انگلیسی ساحل‌طلا بود. بنای آن دراصل درنیمهٔ‌دوم سدهٔ هفدهم ساخته و بر پایه‌های استحکامات پیشین سوئدی به نام کارولوس برگ (Carolusborg) بپاشد.

طـرحی از استحکامات و شهرالجزیره (۹-۱۶۶۸) اثر و نسسلائوس هـولار (Wenceslaus Hollar) هنرمند چك که درخدمت بریتانیا بودو مأموریتی در طنجه‌داشت.



و رسوم و مقرراتش تقریباً سنتی شده بودند. افریقاییانی که سرگرم کسب و کار —کسب و کاری که باربوت[۸۵] در دههٔ ۱۶۸۰ آن را «کسب و کار پادشاهان، ثروتمندان و سوداگران عمده» نامید— بودند، با فروش چند برده در سالهای نخست، خود را بتدریج در پرتگاه فراهم آوردن بیش و بیشتر برده و، ناگزیر به انجام آن دیدند. پس از آنکه تقاضای اولیه برای بردگان خانگی و خدمه فزونی گرفت، کسب و کار تازه، شمار بسیاری را به‌سوی خود فراخواند. چنانکه خواهیم دید، بردهٔ بسیار، تنها با جنگ و اسیرگیری می‌توانست به‌دست آید، چندانکه معمولاً درست‌تر آن است که، از نیمهٔ سدهٔ هفدهم، این دادوستد را دادوستد اسرا و نه بردگان به‌شمار آریم. قربانیان، بیشتر، اسرای جنگی بودند که بردگی‌شان تنها با فروش‌شان به‌اروپاییان آغاز شد: پیش از آنکه آنان فروخته شوند، تنها شمار اندکی به بردگی کشانده شده بودند.

برخی از «پادشاهان، ثروتمندان، و سوداگران عمده» که بی‌هیچ نگرانی به‌فروش «مردم عادی» به‌اروپاییان دست یازیده بودند، بزودی دلیلی برای تردید داشتن یافتند. شاه کنگو نزینگا مبمبا[۸۶] که چندی پس از ۱۵۰۰ با عنوان شاه آفونسو اول نامگذاری شد، به‌پرتغالیانی که با نویدهای دادوستد و دانش سودمند نزد او آمدند، خوشامد گفته و بسیاری از خدمتکاران خانگی و دیگر افرادی که در همین حد بودند را به‌آنان هدیه داده بود. اما بزودی دریافت که اشتهای پرتغالیان برای کارگر برده، خواه برای کشت نیشکر در جزیرهٔ افریقایی دور از کرانهٔ سائوتومه[۸۷]، و خواه برای انتقال به‌برزیل، سیری‌ناپذیر است. نمایندگان پرتغالی بی‌ملاحظه در محدودهٔ اقتدار او، میان سرکردگان ساحلی به تاخت‌وتاز درآمدند و بجای معامله با نمایندگان شخص سلطان، مستقیماً با خود سرکردگان به‌طور جداگانه وارد معامله شدند، و هر کس را که می‌توانستند براو دست یابند، از جمله اعضای خانوادهٔ خود شاه را نیز به همراه می‌بردند. آنان چنان «فساد و هرزه درایی»یی را رواج دادند که، شاه کنگو در ۱۵۲۶، در نامه‌یی به‌لیسبون به‌شکوه نگاشت که، «کشور ما دارد از جمعیت تهی می‌شود.» دو سدهٔ بعد، پادشاهی از داهومی حتی پیشنهاد کرد که اگر اروپاییان از بردن بردگان به‌خارج دست بردارند، به‌آنان اجازه می‌دهد تا در کنارهٔ ساحل کشتکاری کنند. کوششهای دیگری چون این انجام گرفت، اما هیچیک

سودمند نیفتاد. برای به‌دست آوردن کالاهای اروپایی، بویژه سلاحهای گرم که، اینک کاربردشان در افریقای باختری گسترش یافته بود؛ لازم بود به‌تقاضای اروپاییان برای اسیر پاسخ داده شود؛ و اگر سرکرده‌یی محلی یا «بازرگان عمده‌یی» از این کار خودداری می‌ورزید، رقیب یا همسایه‌اش بی‌تردید بر این کارگردن می‌نهاد. تنها، دگرگونی‌یی عظیم در تقاضای اروپاییان می‌توانست این آمد و شد را به‌پایان برد.

پس از حدود ۱۶۵۰، یعنی پس از آنکه دادوستد براه رونق افتاد؛ درنده‌ـ خویی‌شدت گرفت: کاپیتان‌های کشتیها که بر اثر دادوستد کردن مردان، زنان، و کودکان که بهای‌شان تنها چیزی بود که در امریکای شمالی و جنوبی می‌توانست به نقد تعیین گردد، و سرنوشت‌شان تنها خبر از مرگ زودرس یا بندگی‌یی همیشگی می‌داد، بیرحم وسنگدل شده بودند؛ بزودی با اسراشان چنان رفتاری پیشه کردند که‌گویی آنان گله‌اند. کاپیتان‌ها که بردگان را برای اندازه‌های بدنی یا نیرومندی و یا زیبایی می‌خریدند؛ برای اطمینان یافتن از اینکه کالاها «طبق سیاهه» هستند، آزمایشهای بیرحمانه‌یی می‌کردند، آنان را به‌زنجیر کشیده، در زیر عرشهٔ نکبت‌بار و خفقان آور می‌چپاندند، و تا آنجا که امکان داشت، با سرعتی کم به‌سوی امریکای شمالی و جنوبی روانه می‌گشتند، به این امید که خسارتهای میان راه از ده یا پانزده درصد بیشتر نشود.

باربوت دربارهٔ این صحنهٔ آشنا چنین نگاشت، «پس از رسیدن بردگان از درونبوم به اویداه[88]، آنان را باهم در اتاقک یا زندانی که به‌همین منظور نزدیک ساحل ساخته شده، می‌اندازند. و هنگامی که اروپاییان برای تحویل گرفتن‌شان می‌آیند، بردگان را به‌دشت بزرگی می‌برند؛ جایی که جراحان کشتی هربخش از اندام هریک از آنان، تا کوچکترین عضو مردان و زنانی که همگی کاملاً عریان شده‌اند را به‌دقت وارسی می‌کنند. کسانی راکه خوب و مناسب تشخیص داده می‌شوند جدا کرده، و دیگران را از آنان دور نگه‌ـ می‌دارند: بردگان پذیرفته نشده را ماکرون[89] می‌نامند؛ اینان کسانی‌اند که بیش از سی‌وپنج سال عمر داشته، یا لبها، چشمها، یا دندانهاشان خراب است، یا موهاشان به‌خاکستری گراییده، یا بیماری آمیزشی و یا نقصی دیگر دارند.

بر روی سینهٔ هر یک از بردگان که برگزیده شده‌اند، چون کالا، با آهن

گداختهٔ سرخ داغ می‌گذارند؛ و این داغ، نشان شرکتهای فرانسوی، انگلیسی، یا هلندی است تا هر ملتی بتواند دارایی خود را بازشناسد، و فروشندگان نتوانند این بردگان‌را با بردگان ناتوان‌تری عوض کنند... در هنگام داغ‌زدن دقت بخرج می‌دهند تا زنان که لطیف‌تر هستند، به‌سختی نسوزند.»
در صورت آماده بودن کشتی حدود یک هفته بعد و در غیر این صورت هفته‌ها بعد، این اسرای بخت برگشته از راه دریا عازم «گذرگاه میانی»[۹۰] می‌شدند، و در این کار نیزآنان سنتهای درنده خویی‌ی نفرت انگیزی‌را به کار می‌گرفتند. هر فرماندهٔ کشتی از شورش در عرشه بیم داشت، و این بیم داشتن نیز بی‌سبب نبود؛ زیرا که شورشهای بسیاری رخ می‌دادند. او که معمولاً دستور می‌داد بردگان را در زیر عرشه به‌بند بکشند، گهگاه آنان را روزی یکبار برای هواخوری بیرون می‌آورد و به‌جست و خیز وادارشان می‌کرد تا نیروی تازه‌یی بیندوزند. و این اندیشه که این کار برای سلامتی ضروری‌است چنان درآنان قوت گرفت که در ۱۷۸۹ در مجلس عوام انگلیس گفته‌شد‌اگر اسرا«از انجام این کارسر باز می‌زدند، تازیانه می‌خوردند».



Negroes for Sale.

A Cargo of very fine ſtout Men and Women, in good order and fit for immediate ſervice, juſt imported from the Windward Coaſt of Africa, in the Ship Two Brothers.—
Conditions are one half Caſh or Produce, the other half payable the firſt of January next, giving Bond and Security if required.
The Sale to be opened at 10 *o'Clock each Day, in* Mr. Bourdeaux's *Yard, at* No. 48, *on the Bay.*
May 19, 1784. JOHN MITCHELL.

Thirty Seaſoned Negroes

To be Sold for Credit, at Private Sale.

AMONGST which is a Carpenter, none of whom are known to be diſhoneſt.
Alſo, to be ſold for Caſh, a regular bred young Negroe Man-Cook, born in this Country, who ſerved ſeveral Years under an exceeding good French Cook abroad, and his Wife a middle aged Waſher-Woman, (both very honeſt) and their two Children. *Likewiſe.* a young Man a Carpenter.
For Terms apply to the Printer.

آگهی امریکایی‌فروش بردگان در ۱۷۸۴.

مبارزان مخالف برده‌داری، هولناک و غیراخلاقی بودن این سفرهای دریایی وحشتناک را بخوبی نشان داده‌اند. این مبارزان در بنادر بزرگ برده‌داری انگلستان از دریانوردان نظرخواهی کرده و با شواهد هول‌انگیزی بازمی‌گشتند. کلارکسون[۹۱] پس از پژوهشهایش در لیورپول[۹۲] و بریستول[۹۳] دریافت که، «دریانوردان در نخستین سفرشان معمولاً ازاین کار بیزارند، اما وقتی دوسه‌بار سفرکردند، اندک اندک عادت به‌بزور بردن مردان وزنان، و به‌زنجیرکشیدن‌شان... و نگریستن به‌مرده و محتضر، در آنان ریشه می‌گیرد.»

دامنهٔ تحقیر و اهانت، به‌کشتزاران و کشتیهای برده محدود نمی‌شد. این اهانت که در جامعهٔ اروپا و امریکا شاخه گسترد، پهنهٔ مساعدی برای اهانت متکبرانه‌یی نسبت به‌انسانیت افریقاییان پدید آورد. در این پهنه بود که افکار و نگرشهای تازهٔ «برتری نژادی» که خود میوهٔ قدرت فن‌شناسانه و نظامی اروپا بودند، به‌آسانی ریشه‌گرفتند و بعدها، درگذر دهه‌های هجوم سدهٔ نوزدهم و تملک قاره در سدهٔ بیستم به‌اوج‌خود رسیدند. حتی مردان و زنانی که به‌گونه‌یی اندیشمند و نیکخو بودند، به‌این اندیشه رسیدند که، به‌بردگی کشاندن افریقاییان کاری نیک و خردمندانه‌است؛ زیرا گفته می‌شد که، با این کار آنان را «از تیرگی پایان‌ناپذیر وحشیگری و درنده‌خویی» به آغوش «تمدنی برتر» می‌افکنند.

اما مردان و زنان دیگری مخالف این نظر بودند. انگلیسیان و فرانسویان طرفدار لغو بردگی، نقش ستایش‌انگیزی در به‌پایان رساندن این داد وستد برعهده گرفتند. این طرفداران لغوبردگی که اغلب مخالفین‌شان آنان را به‌چشم انقلابیون خرابکاری می‌نگریستند که می‌باید به‌سبب آرزوی‌شان در ویران کردن دادوستد ملی ارزشمند، مورد تنفر جامعه قرارگیرند؛ آشکارا «احساسات ملی‌شان را فدا کرده بودند»، و بی‌تردید روز اعلام غیر قانونی بودن بردگی را پیش‌انداختند. مردانی چون شارپ[۹۴]، کلارکسون، آبه گرگوار[۹۵] سزاوار افتخاری بیشترند، زیرا که تلاش‌شان بسیار مأیوس کننده می‌نمود. در ۱۷۷۵ وزیر مستعمرات بریتانیا، لرد دارتمث[۹۶]، توانست حتی به پارلمان بگوید که، دولتش توانایی آن ندارد تا اجازهٔ منع یا ایجاد محدودیت ودلسردی «به‌هر اندازه‌یی» برای «دادوستدی که تا این اندازه برای ملت سودمند است» را بدهد. به هرحال، سی‌و دو سال بعد، یک دولت دیگر بریتانیا، حمل برده را

برای همهٔ کشتیهای انگلیسی قدغن کرد؛ و طرفداران لغو بردگی براستی توانستند ادعا کنند که پیروزی از آن ایشان است.

با اینهمه، البته، پیروزی تنها از آن آنان نبود. گرچه می‌توان با حسن نیت دگرگونیهای بزرگ جامعه را پیش انداخت؛ اما سرچشمهٔ این دگرگونیها در فشارهایی ژرفتر است. حقیقت این بود که، منافع غالب انگلیسیان، دیگر همان منافع پیشین نبود. چنانکه اریک ویلیامز[۹۷] در مطالعهٔ کلاسیک خود پیرامون این موضوع توضیح می‌دهد، دیگر آن روزگارانی که شکر شاه[۹۸] می‌توانست در وست مینستر فرمان راند، سپری شده‌بود. بریتانیاییان که به‌برپاداشتن صنایعی در میهن خود دست یازیده بودند، بیشتر به‌بازار کار خویش دلبسته بودند تا به‌بازار کار دیگری که در هر کجا امکان وجودش بود. با فرارسیدن سالهای آخر دادوستد برده در کشتیهای بریتانیایی، کار عمدهٔ برده‌گیری پایان گرفت. سرمایه‌یی که دادوستد برده به انباشته شدن و تغذیه‌اش با سودهای سه‌گانهٔ «دادوستد سه جانبه» — کالاهای ارزان برای خرید اسرا به‌افریقای باختری برده می‌شد، بردگان را برای خرید شکر و تنباکو به‌امریکای شمالی و جنوبی می‌بردند، و این دو را به‌نوبهٔ خود در اروپای باختری به‌نقدینه بدل می‌کردند— یاری می‌کرد، به‌شناور شدن انقلاب صنعتی در کنارهٔ پایابهای تردید و تفکر انجامیده بود. اروپا دگرگون شد. و هنگامی که بریتانیا و فرانسه دگرباره به جستجوی ماجراهای آنسوی دریایی پرداختند، به‌جستجوی موادخام، منزلت و برتری نظامی رفتند، و دیگر به هیچ‌وجه در پی کارگر برده نبودند.

کمکی بزرگ به‌تأسیس صنایع ماشینی: چنین بود نتیجهٔ عمدهٔ دادوستد بردهٔ آنسوی دریا برای اروپای غربی. آنچه را که بردگان خدمهٔ افریقایی آغاز کرده بودند، بردگان مزدبگیر اروپایی اواخر سدهٔ هژدهم و اوایل سدهٔ نوزدهم ادامه دادند. در طول اقیانوس اطلس، نتایج بسیار گوناگون، اما در هر صورت چنان بزرگ بود که به سختی با تار و پود زندگی روزانه درهر سرزمین یا جزیرهٔ امریکایی، بجز سرزمین تازه تأسیس یافته یا کانادا، بافته شد. تا ۱۸۰۰ نیمی از جمعیت برزیل اصل و نسب افریقایی داشتند. حتی یک اجتماع امریکای لاتین یا [سواحل] دریای کارائیب نبود که نگروهای بیشمار یا شمار اندکی نگرو نداشته باشد. بسیاری از دولتهای پر رونق امریکای

شمالی به‌کارگران نگرو منکی بودند. میزان تجدید ذخیرهٔ برده‌ها از افریقا که، درپی مرگ ومیرشان انجام می‌گرفت، چندان بود که‌آنان رویهمرفته چیزی‌بیشتر از«افرادی افریقایی‌الاصل» به‌شمار می‌آمدند.[در واقع]آنان غالباً فقط *tout court* [اسماً ونه‌بیش از این] افریقایی بودند. به هر حال تا سال ۱۸۰۰ میزان‌مرگ‌ومیربه‌اندازه‌یی‌بود که ناگزیر می‌شدند هر چند سال یکبارجای تمامی «جمعیتهای بردهٔ» از میان رفته را دوباره‌پر کنند. بیش از نیمی ازسربازان توسن لوورتور[99] و دسالین[100]، شورشیانی که‌انقلاب ضد بردگی را در سن‌دومینیک[101] بپا کرده وسپاهیان ناپلئون و پس ازآن سپاهیان بریتانیا را شکست دادند، ازگذرگاه میانی‌گذر کرده و «نخستین نسل امریکایی» را به‌وجود آوردند. حذف این مردمان از چشم‌انداز تاریخ افریقا چونان بیرون راندن نخستین «نیوانگلند[102]»یان، استرالیاییان، کاناداییان و نیوزیلندیان از تاریخ بریتانیا است.

ارزیابی‌تأثیرهای‌پردامنهٔ دادوستد اقیانوس اطلس بر خود افریقا که میهن و سرچشمهٔ همهٔ این کارگران برده بود، دشوارتر است. این تأثیرها بی‌تردید بسیار ژرف، و از تأثیرهای دیگر دادوستدهای برده مهمتر بودند. دادوستد انسان‌درآنسوی صحرا هرگز چندان نشد که بتواند پیامد بزرگی‌برای جامعهٔ‌افریقای باختری به همراه آورد، هر چند که شاید پیامدهای منفرد رنج‌آور بوده باشند؛ در همین حال، دادوستد برده در اقیانوس هند یا ساحل خاوری تا دههٔ ۱۸٤۰ از اهمیت کمتری برخوردار بود، هر چند نفوذ زیانبارش در دورهٔ نسبتاً کوتاه اما مصیبت‌بار ۸۰ ــ ۱۸٤۰ بسیار شد. به‌خلاف اینها، دادوستد در اقیانوس اطلس‌تا ۱٦٥۰ چندان شد که دست‌کم به‌مدت دو سده نفوذ تردیدناپذیر عظیمی بر بسیاری از مردمان ساحلی و نزدیک ساحلی، از دهانهٔ سنگال تا حاشیه‌های جنوبی آنگولا، قلمرویی‌گوناگون که پهنایی اندک داشت، اما درازایش بیش از سه‌هزار میل بود، گذارد.

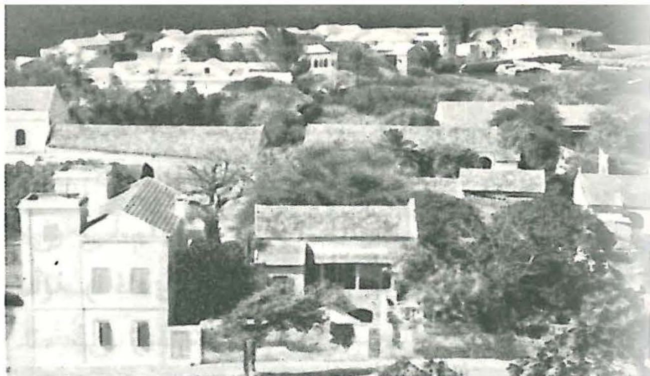
هرچند شاید کاهش جمعیت روشن‌ترین تأثیر دادوستدی به‌دیده‌آید که، احتمالاً در طول سه یا چهار سده منجر به‌ترک میهن یا مرگ دهها میلیون افریقایی گردید ــتخمینها در این‌باره میان سی میلیون و صد میلیون دور می‌زندــ بااین حال بسیاری از شواهد چیز دیگری عنوان می‌کنند. چنانکه اخیراً «هربک»[103] استدلال کرده، این کاملاً راست است که، به‌دیده آید که

جمعیتهای افریقایی (تا آنجا که می‌توان حدس زد) تا ۱۹۰۰ باشتاب بسیار کمتری از شتاب جمعیتهای اروپایی، امریکایی، یا آسیایی رشد کرده باشند. اما اگر این را تنها نتیجهٔ دادوستد بدانیم، دومسأله را نادیده انگاشته‌ایم: نخست اینکه شمار افریقاییان بیش از اندازه کم تخمین زده شده است (همچنانکه سرشماریهای اخیر در نیجریه و غنا نیز به‌روشنی مؤید این نکته‌اند)، و دوم آنکه، شماری از جمعیتهای افریقایی به شکلی مصیبت‌بار از دگرگونیهای شدید و ناگهانی و هجومهای سالهای ۱۹۰۰—۱۸۰۰ آسیب دیدند.

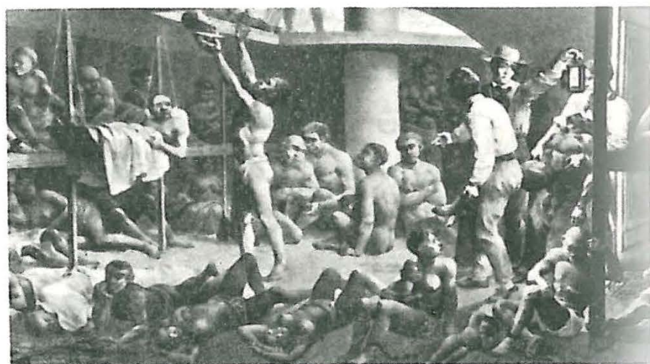
برخی از مردم یقیناً باید بیشتر قدرتشان را درجریان دادوستد برده از دست داده باشند. در هر جا که برده‌گیری به‌مردمی که اندکشمار، یا از نظر اقتصادی ضعیف بودند، حمله می‌برد؛ سرزمینی تهی برجای می‌گذارد: مقایسه‌یی خوب در این مورد، قیاس با کوچ یا مهاجرت اجباری دهقانان از بلندیهای اسکاتلند درگذر سدهٔ نوزدهم است؛ چندانکه هنوز نیز جمعیت واقتصاد این ناحیه از بند آن رهایی نیافته است. اما قیاس با مهاجرتهای اروپایی را، می‌توان



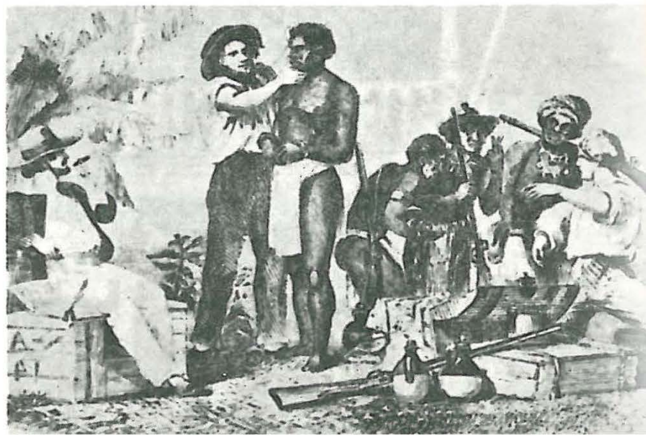
خانه‌های بازرگانی کهن در کالابار مدت‌زمانی دراز مرکز عمدهٔ دادوستد در دلتای نیجر بودند.



چشم‌اندازی از شهر جزیرهٔ گوری (Gorée): دردهانهٔ دماغه‌سبز، مرکز فروش پراهمیتی برای دادوستد بردهٔ اطلس.



«گذرگاه‌میانی»: ازچاپ سدهٔ نوزدهم.



آزمایش وفروش اسیری‌افریقایی درمبادله با اسلحهٔ گرم و مشروبهای الکلی.

تا کشورهای پرجمعیت‌تر و جامعه‌های نیرومندتر گسترش داد، و در اینصورت نتیجه‌یی دیگرسان به‌دست خواهد آمد. برای نمونه، بعید است که کوچ اجباری ناشی از دادوستد برده بر میزان تولد و بقای مردم ایبولند[۱۰۴] تأثیری جدی‌تر از تأثیر مهاجرت بر میزان تولد و بقای مردم ایتالیای جنوبی، ایرلند[۱۰۵]، یا انگلیس داشته باشد؛ مهاجرتی که کاملاً اجباری نبود، بلکه در اثر گرسنگی و بیکاری پدید آمده بود.

کاهش جمعیت در افریقا بی‌تردید وجود داشت؛ اما خسارت اصلی ریشه در جای دیگری داشت. اساساً، دادوستد دراقیانوس اطلس مبادله‌یی بزرگ و دراز‌عمر میان کالاهای صنعتی، بیشتر پنبه و ابزار فلزی و سلاح گرم، با «موادخام» کارگران افریقایی بود (در اینجا وجود گیومه ضروری است، زیرا در حقیقت، اغلب کارگران در فنون موردنیاز در امریکای شمالی و جنوبی یعنی، کشاورزی گرمسیری و فلزکاری ماهر بودند). جدا از هر مسألهٔ انساندوستی باید گفت این دادوستد از دو راه به افریقا ضربه زد، که هردوی این راهها به فقر و بی‌چیزی می‌انجامید. نخست آنکه درجریان این دادوستد، با سرازیرشدن سیل کالاهای جایگزینی ارزان به‌افریقا، تولید محلی پارچه‌های پنبه‌یی و فلزآلات کاهش یافت، و این کار به‌پیشگیری از گسترش صنعتی، حتی در مرحلهٔ صنعت دستی نیز یاری داد. در سدهٔ شانزدهم، پرتغالیان پارچه‌های کتانی افریقای باختری را برای فروش در اروپا وارد پرتغال کرده بودند؛ اما اینک جریان وارونه شده بود. دوم آنکه دادوستد در اقیانوس اطلس شمار بزرگی از جامعه‌های افریقایی را از بسیاری از تولیدکنندگان شان، یعنی جوان ترین و نیرومندترین مردان و زنان‌شان، محروم کرد؛ و این کار را نه به‌گونه‌یی نامنظم، بلکه به‌شکلی منظم درگذر دوره‌یی به انجام رساند.

ازاینروی می‌توان دادوستد بردهٔ آنسوی دریا را به عنوان گونهٔ آغازینی از اقتصاد استعماری، یعنی از مبادلهٔ کالاهای اروپایی با مواد خام افریقایی، و به‌عنوان یکی از دلایل شکست شکلهای آغازین نظام سرمایه‌داری در توسعه یافتن در افریقا تا بخش دوم سدهٔ نوزدهم دانست. هیچ کس نمی‌تواند بگوید که اگر مشارکت آغازین جامعه‌های افریقایی با اروپا یعنی مشارکت سدهٔ شانزدهم تا روزگاران بعد ادامه یافته بود؛ اینان تا چه اندازه می‌توانستند

به‌سوی اقتصادهای نقد و روشهای صنعتی تولید حرکت کنند، یا حرکت کرده باشند. با اینهمه برخی اشاره‌های درخور توجه برای پاسخ به‌این پرسش وجود دارد. هنگامی که هاینریش بارت[106] که یک سده پیش در کانو[107] بسرمی‌برد، مشاهده کرد که تولید دستی نساجی به چنان درجهٔ بالایی از «صنایع روستایی» رسیده بود که توانایی آن را داشت تا تمامی تقاضای سودان باختری از سنگال تا دریاچهٔ چاد را تأمین کند؛ این شهر که بسیار دور از شبکهٔ برده‌داری داد وستد اقیانوس اطلس بود، به‌روشنی چندان، توسعه یافته بود که، شکل آغازین نظام سرمایه‌داری می‌توانست در آنجا آغاز به‌پدیدار شدن کند.

بعدها، حتی در درون آن شبکه، شماری از جامعه‌های افریقایی با سرعتی درخور توجه با شکلهای نظام سرمایه‌داری سازگاری یافتند. آنان از فروش برده دست کشیده و به‌فروش روغن نخل پرداختند. کشتکاریهایی از آن خود پدید آوردند و به‌شکل گسترده‌یی به‌دادوستد اعتباری پرداختند، ذخیره‌های نقدی یا کالایی بزرگی اندوختند، و حتی اقدام به‌اجارهٔ کشتی و جاشوکردند. با نیاز بیش و بیشتر اروپا به‌صابون و افزون گشتن کارخانه‌هایش و آلودمشدن شهرهایش، صادرات روغن نخل از ساحل گینه، از چند تن در ۱۸۰۰ تا دههٔ ۱۸۳۰ به‌چند هزار تن در سال رسید. بااین‌حال، این تولید صنعتی نبود. اما به‌یقین دستیابیی به‌سوی اندوختن سرمایه، یعنی مادر صنعتی شدن بود که، در روزهای برده‌داری هرگز امکان پدید آمدنش نبود.

اگر تأثیرهای اقتصادی رویهمرفته بد بودند، برخی از تأثیرهای سیاسی از آنها نیز بدتر بودند. چون تقاضا برای برده بسیار بیشتر از عرضهٔ بردگانی بود که عملاً در شرایط خدمگی می‌زیستند—چه آنانی که در جنگ دستگیر شده بودند، چه آنانی که در دادگاههای شهری به‌سبب جنایتی محکوم شده بودند، و چه آنانی که به دلایلی دیگر در چنین شرایطی قرارگرفته بودند— ضروری بود که اسرا را نیز به کار بردگی گمارند. و از آنجایی که پادشاهان و بازرگانان افریقایی رویهمرفته بنا به‌هنجارهای اجتماعی یا مصلحت سیاسی‌شان از عرضه کردن مردمان‌شان —هرچند که بی‌تردید سرکشان سیاسی را به عنوان «جنایتکار» به‌همان شیوه‌یی که حکومتهای اروپایی سرکشان خود را از راه دریا دور می‌کردند، می‌فروختند— خودداری می‌کردند، پس می‌توانستند تنها از طریق

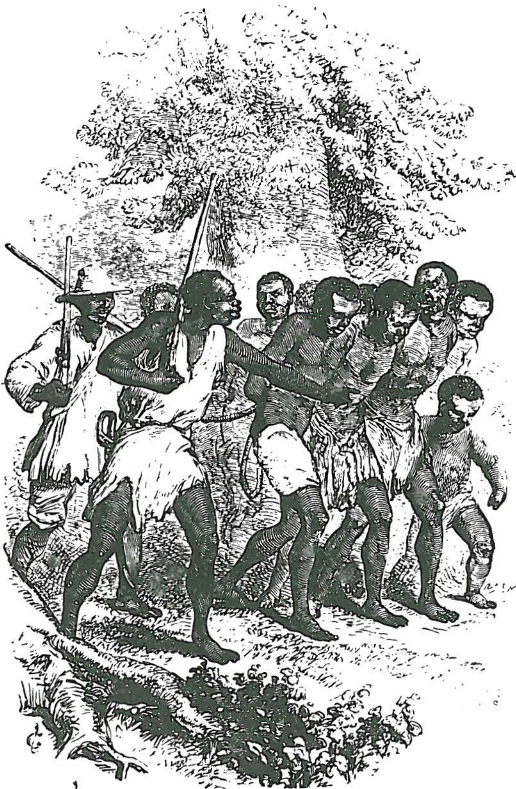
جنگ یا به‌زور اسیر کافی به‌دست آورند. سرکردگان دلتای نیجر که می‌دانستند بدون اسرا نمی‌توان امیدی به‌دادوستد با اروپاییان داشت، کرجیهای بزرگشان را مسلح ساخته و برای مأموریت به درونبوم پرجمعیت روانه می‌داشتند. اربابان دولتهای بزرگ نزدیک ساحل نیز به‌همین قصد مردمان خراجگزارشان را غارت می‌کردند. جنگها و تاخت‌وتازها روبه‌فزونی گذاردند. در همان زمان نظام درهم بافتهٔ سود بازرگانی، خرید هر برده‌یی که برای فروش عرضه می‌شد را تضمین می‌کرد. اگرچه بسیاری بردادوستدی که به چنین مرحله‌یی کشیده شده بود، افسوس می‌خوردند، با این‌حال هیچ‌کس نمی‌توانست مدت زمانی دراز در برابر فشارهای آن ایستادگی کند. درمیان این فشارها، نیاز به‌سلاحهای گرم و مهمات جنگی، اینک به‌بیشترین حد خود رسیده بود.

در حوالی ۱۷۰۰، اگرنه پیشتر از آن، شمار اندکی از پادشاهان یا سرکردگان ساحلی یا نزدیک ساحلی می‌توانستند بدون وجود سربازانی مجهز به سلاح گرم درکشور خود احساس ایمنی کنند. فقط با وجود این دو بود که جنگهای برده‌گیری می‌توانست انجام‌پذیرد و دادوستد با اروپاییان تضمین گردد، و تنها با وجود اینها بود که می‌توانستند در برابر تاخت‌وتازهای برده‌گیری همسایگان‌شان پایداری کنند. پادشاهان افریقا که مردم‌شان هنوز توانایی ساختن سلاح گرم را نداشتند، ناچار به‌خریدن آن از اروپاییان بودند. اما اروپاییان تنها در ازای برده، حاضر به‌فروش سلاح گرم بودند. از این‌رو نیاز به‌اسیر، به نیاز به‌سلاح گرم انجامید؛ و نیاز به‌سلاح گرم، به‌نیاز بیشتر به‌اسیر و سلاح بیشتر انجامید؛ گویی این دور باطل به‌هیچ روی گسستی به خود راه نمی‌داد. وبدینسان بسیاری از این کشورهای ساحلی اندک اندک در دام پرپیچ وخمی از ستمگری فزونی یابنده گرفتار آمدند.

نمایندهٔ هلند در المینا ریشه‌های این نظام را در نامه‌یی به‌دوستش در آمستردام در ۱۷۰۱ باز می‌نماید. بوسمن[۱۰۸] مهارت افریقاییان را در به‌کار گرفتن «تفنگها و قرابینه‌ها»شان توصیف کرده، چنین ادامه می‌دهد: «شاید از اینکه چگونه نگروها به‌اسلحهٔ گرم تجهیز شده‌اند، در شگفت شوی! اما هنگامی که دریابی ما سلاحهای گرم بیشماری به آنان می‌فروشیم و از این‌رو کارد به دست‌شان می‌دهیم تاگلوی خودمان را ببرند، دیگر دلیلی برای به شگفت

درآمدن نخواهی داشت، با این‌حال، ما ناگزیر از انجام این کارهستیم. زیرا اگر ما اسلحهٔ گرم به‌آنان نمی‌فروختیم، نگروها به آسانی آن را از انگلیسیان، دانمارکیان، یامردم‌براندنبورگ[109] می‌خریدند. و حتی اگر ما [شرکتهای بازرگانی رسمی این ملتها] همگی می‌توانستیم با نفروختن اسلحهٔ گرم موافقت کنیم، بازهم خرمگسان معرکهٔ انگلیسی و هلندی [بازرگانان خصوصی] درمقیاسی بسیاروسیع به‌این کار اقدام می‌کردند. در هر حال از آنجایی که اینک باروت و اسلحهٔ گرم، کالاهای فروشی عمدهٔ ما هستند، بدون آنها ناچار از دست یازیدن به دادوستدی کم‌مایه هستیم...».

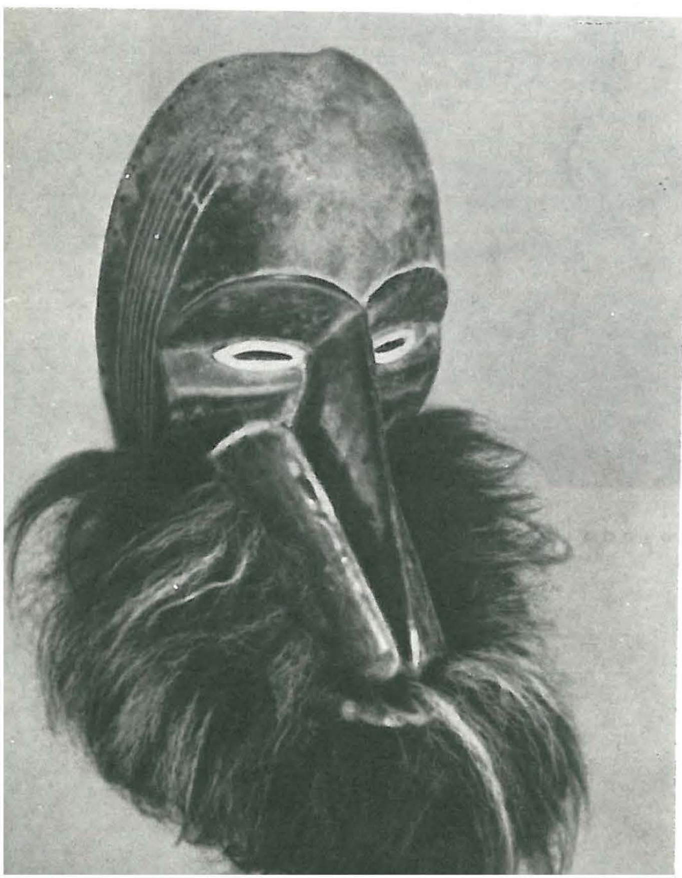
اما چیزی که برای اروپا در مورد اسلحهٔ‌گرم حقیقت داشت، برای افریقا در مورد برده شدن اسیران صدق می‌کرد. اگر پادشاهی از عرضه داشتن آنان خودداری می‌کرد، می‌دانست که ممکن است همسایه‌اش اینچنین ملاحظه کار



گروهی از اسیران که برای‌فروش‌به عنوان برده به‌ساحل برده می‌شوند.



صورتک منده، بوندو-دوبل، از سیرالئون. این صورتک را جامعهٔ پورو بکارمی گرفتندونشانهٔ الوهیت حامی جامعه بود.



صورتک ریش‌دار کوتو، نیامو *(Niamu)*، از جنگل «نزره کوره» **(N'zérékoré)** در گینه. تازه‌واردان جنگل مقدس آن‌را به‌چهره‌می‌زدند و زنان وکودکان نباید آنان را می‌دیدند.



گانوی در داهومی، شهرکی باجمعیت ۱۰/۰۰۰. تمامی این‌شهرك برپایه‌های چوبی بنا شده است.

نباشد. حتی اگر همهٔ پادشاهان می‌توانستند علیه عرضه داشتن آنان به‌توافق برسند، هنوز نیز عوامل منفرد بسیاری بودند که این نیاز را پاسخگو باشند. و از آنجا که بردگان چیزی بودند که اروپاییان بیش از هر چیز و بیدرنگ خواستارشان بودند، هیچ پادشاه یا بازرگانی در کنارهٔ ساحل، چنانکه بوسمن می‌گوید، بدون تحویل دادن سهم خود از اسرا نمی‌توانست امید چیزی جز «دادوستدی کم‌مایه» را داشته باشد. از این‌قرار، اروپا و افریقا در دادوستدی درگیر شدند که از نظر اخلاقی هر دوی آنان را به حقارت می‌کشاند، اما برای افریقا، اغلب ازنظر اقتصادی ویرانگر و گهگاه از نظر سیاسی نیز مصیبت‌بار بود.

یادداشتها

۱. Almohad: نام اروپایی سلسله موحدون. —م.
۲. Ibn Tumart: ابن تومرت یا محمدبن تومرت [ابوعبدالله‌محمدابن عبدالله‌ابن‌تومرت]، تاریخ وفات ۵۲۴ هق، از مدعیان معروف مهدویت؛ مؤسس سلسله‌ی موحدون. اهل سراکش بود و بین ۴۷۰ و ۴۸۰ هق متولد شد. دایرةالمعارف فارسی.
۳. رباط: در تاریخ اسلام، اسم عمومی قرارگاههائی در نزدیک ثغور ممالک اسلامی، که در دوره‌ی بسط فتوح و قدرت خلفا همیشه‌گروهی از مسلمانان در آنجا آماده‌ی آن بودند که اگر از طرف کفار حمله‌ای صورت‌گیرد دفع کنند، و در مواقع مقتضی به پیشروی بپردازند. ظاهراً این لفظ از تعبیر رباط‌الخیل مذکور در قرآن گرفته شده است، که در آنجا توصیه میشود که مسلمین همواره تا بتوان برای مقابله‌ی با کافران نیروی سپاه و جاهائی که اسبان در آنجا بسته و آماده باشند فراهم دارند. اهل رباط را که در واقع مطوعه‌ی سرحدنشین بوده‌اند مرابطون میخواندند، و آنان‌داوطلبانی مؤمن بودند که خود را وقف دفاع از اسلام کرده بودند. تسمیه‌ی سلسله‌ی مرابطون بدین مناسبت است که آغاز کارشان از یکی از رباطهای افریقیه بود. در غالب موارد، رباط عبارت بوده است از یک قلعه‌ی مختصر با یک برج نگهبانی، و بهمین سبب، در راههای نزدیک مرز تعداد بسیاری رباط وجود داشته است که ذکر و اشارت به کثرت آنها در کتب مسالک و ممالک عربی بسیار است. بعدها که دولت اسلامی قوت‌گرفت، و کمتر ضرورت حمله یا دفاعی برای مرابطها پیدا میشد، رباط‌نشینی، هم از جهت آمادگی برای جهاد و هم بسبب سختی و محرومیتی که ساکنان چنان نقاط دورافتاده‌ای معروض آن بوده‌اند، نزد مسلمین عنوان عبادت پیدا کرد و رفته رفته این کلمه مرادف با زاویه و خانقاه‌گردید، و مخصوصاً در ممالک اسلامی شرقی، رباط مانند خانقاه بصورت مرکز تجمع صوفیان و دوری از دنیا و پرداختن به‌عبادت و انس گرفتن با زندگی سخت و درویشانه درآمد. بعدها لفظ رباط بمعنی کاروانسراهای میان راه که محل تعویض اسبان —مخصوصاً اسبان برید— بود شد، و در همین معنی است که شعرای فارسی‌گاه دنیا را به‌رباط و «رباط دو در» تشبیه کرده‌اند.

دایرةالمعارف فارسی.

4. Muwahiddun.

5. Masmuda.

۶. Zenata: یکی از دوگروه بزرگ قبایل بربر، که برخلاف گروه دیگر (یعنی صنهاجه)، بیشترشان زندگی چادرنشینی داشتند. از قبایل زناته، قبایل یفرن در سه قرن اول هق در افریقای شمالی نقش عمده‌ای داشتند، و سرانجام بدست مرابطون نابود شدند. قبایل هم‌پیمان مغراوه از مقتدرترین قبایل زناته بوده‌اند. مغراوه تابع خلفای اموی قرطبه بودند، و در قرون چهارم و پنجم هق بکرات مورد حمله‌ی صنهاجه (طرفداران

فاطمیان افریقیه) واقع شدند. ممالک کوچکی که امرای قبایل مغراوه تأسیس کردند بدست مرابطون برافتاد. پس از انحطاط جانشینان عبدالمؤمن ابن‌علی موحدی، قبایل زناته دگربار اهمیت یافتند. سلسله‌ی مرینیان، مؤسس مملکت فاس، از زناته بشمارند. دایرةالمعارف فارسی.

۷. عبدالمؤمن: نخستین خلیفه و بنیانگذار سلسلهٔ موحدون... —م.

۸. High Atlas یا Atlas Mountains رشته کوههایی در شمال باختری و شمال افریقا، که از «کیپ‌درا» درجنوب باختری ساحل مراکش تا «کیپ‌بون» در شمال خاوری ساحل تونس امتداد دارد... —م.

۹. Fez: فز که عربی آن فاس است، شهری بازرگانی در شمال مرکزی مراکش، در حدود ۱۰۰ میلی شمال خاوری کازابلانکا، است. —م.

۱۰. Tlemcen: [از ریشه‌ی بربرتلماس، ــچشمه، چاه‌آب]، شهری درشمال غربی‌الجزایر، در فلات تل، نزدیک مرز مراکش. محل آن، بسبب موقعیتش، از ایام بسیار قدیم مسکن انسان بوده، و بقایای ماقبل تاریخ در آنجا بدست آمده است. از تاریخ آن بین دوره‌ی رومیان و استیلای مسلمانان اطلاعی نداریم. مذهب اسلام در قرون هفتم و هشتم در اینجا استقرار یافت. تلمسان جدید یا تاگرارت دراواخر قرن‌یازدهم بوسیله‌ی یوسف‌ابن تاشفین بنا شد، و توسعه‌ی فراوان یافت. در دوره‌ی مرابطون از مراکز علمی بود (۱۰۸۱—۱۱۴۴)، و در ۱۱۴۴—۱۲۳۶ جزء قلمرو موحدون بود. سپس پایتخت یک مملکت بربر اسلامی‌گردید، و بر رونقش افزود. در قرن شانزدهم تحت حکومت ترکان عثمانی بود؛ در ۱۸۳۷—۱۸۴۲ مرکز عبدالقادر جزایری بود؛ در ۱۸۴۲ بدست فرانسویان افتاد. بناهای‌گرانبهای جالب از دوره‌ی شکوه و جلال شهر باقیست. دایرةالمعارف فارسی.

11 .Granada.

12. Cordoba.

۱۳. King John: شاه‌جان‌لکلند، پادشاه انگلستان که ۱۷سال سلطنت کرد، از خاندان پلانتاژنه بود. —م.

14. St Paul.

۱۵. Aragon: نام ناحیه و پادشاهی کهنی در شمال خاوری اسپانیا... —م.

۱۶. Castile: نام ناحیه و پادشاهی کهنی در مرکز و شمال مرکزی اسپانیا... —م.

۱۷. Hafsid: حفصیون یا حفصیان یا بنوحفص، سلسله‌ای از فرمانروایان بربر که از ۶۲۶ تا ۹۸۱ هق بر افریقیه حکومت کردند، و سرانجام سلطنت آنان‌بدست ترکان عثمانی برافتاد. این سلسله منسوب به ابوحفص عمر است، که از نخستین پیروان ابن‌تومرت و از دستیاران وفادار عبدالمؤمن موحدی بود... دایرةالمعارف فارسی

18. Abd al Wadid.

19. Beduin.

۲۰. Marinids: مرینیان، ر.ک به‌پانویس زناته.

12. Valencia.

۲۲. Cadiz: ایالتی در جنوب غربی اسپانیا. —م.

۲۳. Ceuta :سبته، اسپانیائی ثئوتا یا سئوتا، شهری در شمال غربی افریقا، بر تنگه‌ی جبل‌الطارق؛ از متصرفات اسپانیا. در محل یک مهاجرنشین فنیقی قرار دارد. مدتها درتصرف رومیها، واندالها، و دولت بیزانس بود، و در ۷۱۱ بتصرف اعراب درآمد. پرتغالیان در ۱٤۱٥ آنراگرفتند، و این نخستین فتح پایدار اروپائیان در افریقا بود. در ۱٥۸۰ به‌تصرف اسپانیا درآمد. بندر تجارتی و ماهیگیری مهمی به‌شمار میرود. دایرة‌المعارف فارسی

۲٤. Tangier: شهر بندری طنجه در شمال مراکش، در انتهای غربی تنگهٔ جبل‌الطارق واقع است. —م.

25. Arzila.

۲٦. Larache: لاراچه یا لاراش یا به‌عربی العرائش، شهری بندری در ساحل اطلس، در شمال مراکش. —م.

۲۷. Safi: شهری بندری در غرب مرکزی مراکش، در شمال باختری افریقا. —م.

28. Argouz.

29. Melilla.

۳۰. al-Ksar al-Kabir: القصرالکبیر یا قصرالکبیر، اسپانیائی آلکاسارکیویر، شهری در غرب مراکش، حدود ۸۰ کیلومتری جنوب طنجه. محل آن احتمالا مطابق یکی از شهرهای رومی است که در دوره‌ی کشورگشائی مسلمانان بکلی نابود شده بود. در قرن دوم هق مسلمانان قلعه‌ای در این محل ساختند، و شهر بتدریج در اطراف آن بوجود آمد. و اگر چه توسعه‌ی سریع فاس (فز) از رونق آن کاست، تا حدی اهمیت تجارتی داشت. با مستقرشدن پرتغالیها در سواحل افریقا، شهر در معرض تهدید آنان قرارگرفت، ولی حمله‌ی (۱٥۰۳ میلادی) آنان برای‌گرفتن آن بی‌نتیجه ماند، و درطی قرن‌بعد قصرالکبیر عمده‌ترین مرکز دستبردهای مسلمانان به‌مسیحیان ساکن سواحل مراکش بود. سرانجام در ۱٥۷۸، احمدابن‌محمد منصور (احمدIV) پرتغالیها را در قصرالکبیر شکست قطعی داد، و سباستیان (شاه پرتغال) و سپاهیانش را نابود ساخت. دایرة‌المعارف فارسی

31. Mulay al Mansur.

۳۲. Anatolia: بخش آسیایی ترکیه یا آسیای صغیر. —م.

33. Crimea.

۳٤. Balkans یا Balkan States: شامل کشورهای آلبانی، بلغارستان، یونان، بخشی از رومانی، و ترکیهٔ اروپا و بخشی از یوگسلاوی... —م.

35. Hungary

۳٦. Slavonia: ناحیه‌یی در شرق کرواسی، در شمال یوگوسلاوی، بین رودهای دراوا و ساوا؛ کرسی‌آن اوسییک. سرزمینی پست ولی جنگلی و حاصلخیز است. در ۱٦۹۹ دولت عثمانی آنرا به‌مجارستان واگذاشت. از ۱۹۱۸ جزء یوگوسلاوی بوده است. دایرة‌المعارف فارسی

۳۷. Cyrenaica. سیرنائیک یا برقه، ایالت شرق لیبی؛ کرسی آن بنغازی، از شمال به دریای مدیترانه محدود است. ناحیه‌ی سیرنائیک در ازمنه‌ی قدیم اهمیت تمام‌داشت، و یونانیان در قرن هفتم پیش از میلاد شهرهای کورنه و بارکا (برقه) و غیره را در

آنجا تأسیس کردند. در قرن اول پیش از میلاد سیرنائیک از ایالات رومی گردید. مسلمانان به‌سرکردگی عمروابن‌عاص در ۶۲۴ (۲۲ هق) و ۶۴۳ آنرا فتح کردند. در قرن شانزدهم جزء قلمرو دولت عثمانی گردید.
در اوایل قرن نوزدهم شهر برقه از بین رفته بود، و آبادیهای سیرنائیک، جز واحه‌های جنوبی، منحصر به‌بنغازی (اصلا از قرن پانزدهم) و درنه گردید، و بعدها شهر مرج از قلعه‌ای که ترکان در محل برقه ساخته بودند (۱۸۴۰) پدید آمد. در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم، سیرنائیک عملا تحت استیلای سنوسیه قرار گرفت. در اواخر سال ۱۹۳۱ ایتالیائیها بر آن تسلط یافتند، در جنگ جهانی دوم، پس از فتوحات (۱۹۴۲) بریتانیا، ایتالیائیها آنجا را ترک گفتند. بریتانیا ادریس را که رهبر سنوسیه بود به‌امارت سیرنائیک نشانید، و وی پس از تشکیل مملکت لیبی به سلطنت آنجا رسید (۱۹۵۱). کاوش در ناحیه‌ی سیرنائیک در ۱۹۵۲ تجدید شد، و درضمن آن بقایای جالبی از عهد یونانیان بدست آمده است. دایرة‌المعارف فارسی

38. Sa'adid.

۳۹. Bey: بک یا بیگ یا بگ یا بی یا بای [ترکی، =بزرگ ومهتر]، عنوان فرمانروایان تونس از اواخر قرن شانزدهم میلادی تا ۲۶ ژوییه‌ی ۱۹۵۷ که الامین که بای وقت بود خلع شد، و حکومت جمهوری در تونس اعلام گردید. دایرة‌المعارف فارسی.

40. Thomas Dallam.

41. Mainwaring.

۴۲. Diaz: بارتولومئو دیاش، تاریخ وفات ۱۵۰۰، دریانورد پرتغالی. نخستین اروپائی بود که دماغه‌ی امیدنیك را دور زد (۱۴۸۸)، و این مسافرت او راه دریائی هند را بازکرد. با کابرال در مسافرتی که منجر به کشف برزیل گردید همراه بود، ولی در راه هلاک شد. دایرة‌المعارف فارسی.

۴۳. Moor: ر. ک به‌پانویس ساراسن.

۴۴. Genoa: جنووا یا ژن. شهری بندری در شمال باختری ایتالیا. —م.

۴۵. d'Almeida: فرانسیشکو د آلمیدا، (حدود ۱۴۵۰ — ۱۵۱۰)، دریاسالار پرتغالی. در ۱۵۰۵ نایب‌السلطنه‌ی هند پرتغال شد؛ فرمانروایان هندی را باطاعت درآورد، و تجارت ادویه را از دست اعراب خارج کرد. کرانه‌ی شرقی افریقا را مستحکم ساخت. مصریها که تجارت خود را در خطر دیدند، بکومک دولت ونیز، بحریه‌ای ساختند و پسر آلمیدا را در جنگ مغلوب (۱۵۰۸) و مقتول کردند، ولی در ۱۵۰۹، در جنگ‌دریایی، مغلوب آلمیدا شدند. هدف آلمیدا این بود که دریاها را تحت استیلای پرتغال درآورد. آلبوکرك راکه بجای او فرستاده شده بود، ابتدا محبوس ولی سپس آزاد کرد، وکارها را به وی سپرد، و خود روانه‌ی پرتغال شد، ولی نزدیک دماغه‌ی امیدنیک، بدست هوتنتوتها بقتل رسید. دایرة‌المعارف فارسی.

46. da Cunha.

۴۷. Zeila: زیلع، شهر و بندر سومالی، درشرق افریقا، کنار خلیج عدن. پس از تأسیس دولت اکسوم اهمیت یافت، و با هندوستان رابطه‌ای مستقیم بر قرار کرد. پس از انحطاط (قرن ششم) اکسوم، بر اهمیتش افزوده شد؛ بعدها یکی از مهمترین بنادر

افریقای شرقی برای تجارت برده‌گردید. در قرن پانزدهم تحت اشغال ترکان عثمانی بود؛ در ۱۵۱۶ پرتغالی‌ها آنرا گرفتند و سوزانیدند. پس از آن، مدت سه‌قرن تحت سلطه‌ی شریفهای مخا بود. در ۱۸۷۰ بتصرف مصر، و در ۱۸۸۴ بتصرف بریتانیا درآمد. با تأسیس (۱۹۶۰) دولت جمهوری سومالی، استیلای بریتانیا پایان یافت.
دایرةالمعارف فارسی.

۴۸. Franciscan: فرقهٔ فرانسیسکان در ۱۲۰۹ توسط قدیس فرانسیس دوآسیسی (Assisi) ایتالیا بنیان گذارده شد. نخست فرانسیسکان‌ها باید در فقر کامل می‌زیستند و برای به‌دست آوردن خوراک کار یا گدایی می‌کردند. فرانسیسکان‌ها برای موعظه‌ها و تبلیغات مذهبی‌شان بسیار مشهورند. بنیانگذار این فرقه، قدیس فرانسیس (۱۲۲۶—۱۱۸۱) در آسیسی، در شمال روم زاده شد. در هنگام جوانی برآن شد تا والدین ثروتمندش را ترک گفته، و زندگیش را وقف دعاخوانی، گدایان و جذامیان کند. پس گروهی گرد او آمده، ترک مال و منال کرده و با او به‌سفر رفته، آغاز به‌موعظه، و حمایت از ناتوانان کردند.

فرانسیس مردی دوست‌داشتنی و سخی بود، و همواره پیروانش را به شاد بودن ترغیب می‌کرد. افسانه‌های بسیاری دربارهٔ او و سخن‌گفتنش با پرندگان و ددان بر جای مانده است. —م.

49. Te Deum.
50. Duarte Barbosa.
51. Tete.
52. Jan Van Riebeek.

۵۳. acre: جریب فرنگی برابر با ۴۸۴۰ یاردمربع یا حدود ۴۰۴۷ مترمربع. —م.

54. Khoisan.

۵۵. apartheid: [آفریکانس، = جدائی] سیاست تبعیض و جدائی نژادی در اتحادیه‌ی **افریقای جنوبی** که حزب ملی پشتیبان آن بوده و د.ف. ملان و ی.گ سترایدوم و ه.ف فروورد که از جانب آن‌حزب به‌نخست‌وزیری رسیده‌اند آنرا بموقع اجراگذاشته‌اند
دایرةالمعارف فارسی.

۵۶. Boers: [هلندی، = کشاورز]، ساکنین هلندی‌الاصل افریقای جنوبی. بوئرها اول‌بار در ۱۶۵۲ نزدیک دماغه‌ی امیدنیک مستقر شدند، و همواره در مقابل ورود آداب و سنن و فرهنگ انگلیسی به‌افریقای جنوبی به‌سرسختی مقاومت کرده‌اند. زبان آنها آفریکانس است. **دایرةالمعارف فارسی.**

57. Willem ten Rhyne.
58. Johannes de Grevenbrock.

۵۹. yard: هر یارد برابر با ۳پا یا ۳۶اینچ یا ۹۱۴۴٪متر است. —م.

۶۰. Judar (Pasha): (تاریخ وفات ۱۶۰۳)، خواجه‌یی ازگرانادا که در دربار سعدیه در شهر مراکش پرورش یافته بود. سلطان احمدالمنصور به‌او لقب پاشا داد و با نیرویی نظامی روانه‌اش ساخت تا اسکیاهای سنگای را از اورنگ سلطنت پایین بکشد (۱۵۹۱)... —م.

61. Askia Ishaq II.

62. Tondibi.
63. Alfa Bukar Lanbar.
64. Mahmud Pasha.

۶۵. احمدبابا ابن احمد: احمدبابا در تمبوکتو در محضر پدر و دیگر بستگان و معلم خود محمدبقایوقو (Baghayogho) کسب دانش کرد. پس از آنکه در علوم اسلامی متبحر گشت و شاگردانی پیرامون خودگردآورد. در ۱۵۹۳، پاشای سراکشی تمبوکتو، او و تنی چند از بستگانش را به‌سراکش تبعید کرد. پس ازچند سالی، با اندوخته‌یی پربار از علوم اسلامی به‌تمبوکتو بازگشت (۱۶۰۸) و تا زمان مرگش در آنجا به تدریس سرگرم بود. احمدبابا که نویسنده‌یی پرکار بود، بیش از ۴۰ کتاب دربارهٔ قوانین اسلامی، الاهیات، دستور زبان عربی، تاریخ و گفتار و رفتار پیغمبر(حدیث) نوشت که بیشتر این کتابها، هنوز نیز در سراکش و افریقای باختری تدریس می‌شوند. کتاب «نیل‌الابتهاج» او، اطلاعات‌گرانبهایی دربارهٔ تاریخ تمبوکتو در سده‌های پانزدهم و شانزدهم به‌دست می‌دهد. —م.

66. Mulay Zidan.
67. Antam Gonçalves.
68. Rio d'Oro.
69. Nuno Tristão

۷۰. Arguin: جزیره‌یی درخلیج آرگویین، شمال‌ساحل موریتانیا، درافریقای‌باختری. —م.

71. Fernandes.
72. Cape Verde.
73. Cape Blanco.

۷۴. Port Etienne: نام سابق نوادیبو (Nouadhibou) بندری در کیپ بلانک در شمال باختری موریتانیا. —م.

75. Azambuja,

۷۶. Pilory: دستگاهی برای مجازات گناهکاران در ملأعام، که تا اواخر نیمه‌ی اول قرن نوزدهم در اروپا وکشورهای متحد امریکا رایج بود. پیلوری تخته‌ای قابل حرکت و دارای سوراخ هائی برای سر و دست مقصر بود. کسی که به‌پیلوری بسته میشد اغلب دستخوش سوءرفتار عابرین قرار میگرفت. اجازه‌ی نطق و دفاع از خود و حمله به‌دشمنان خویش را داشت. دایرةالمعارف فارسی.

77. d'Aveiro.

۷۸. Gold Coast.: مستعمرهٔ سابق بریتانیا، که اینک بخشی از غنا است... —م.

79. Caribbean Islands.
80. Pope Clement V.

۸۱. Hispaniola: جزیرهٔ کوهستانی هیسپانیولا (اسپانیای کوچک) اینک در جمهوری دومینیک واقع است و در ۱۴۹۲ کریستف کلمب آن را کشف کرد. —م.

۸۲. Christopher Columbus: (تقریباً ۱۵۰۶ — ۱۴۵۱)، کاشف دریانورد اهل جنووا، که در خدمت دولت اسپانیا بود، و نخستین اروپایی بود که به‌امریکا پاگذارد. هرچند که احتمال دارد پیش از او آسیاییان و یاکسانی از اروپای شمالی به‌امریکا رفته باشند، با این حال معمولاً کلمب را «کاشف» امریکا می‌دانند... —م.

83. Plymouth.

۸۴. Villeins: نوعی ویژه از سرفها در انگلستان قرون وسطی... —م.
85. Barbot.
86. Nzinga Mbemba.
۸۷. São Thomé: سائوتومه یا سنت‌توماس، جزیره‌یی پرتغالی در خلیج گینه، در افریقای باختری. —م.
۸۸. Ouidah: یا، ویدا(Wida) شهری بندری درجنوب داهومی، درافریقای باختری.—م.
89. Makron.
90. Middle Passage.
91. Clarkson.
۹۲. Liverpool: شهری در لانکشایر، در شمال باختری انگلستان. —م.
93. Bristol.
۹۴. Granville Sharp: (۱۸۱۳—۱۷۳۵)، انسان‌دوست انگلیسی و طرفدار اصلاحات پارلمانی، که در جنبش ضدبردگی نقش پراهمیتی داشت، و با مجبور کردن مردم برای رفتن به‌اجباری مخالفت می‌کرد... شارپ مقاله‌هایی دربارهٔ اصلاح پارلمانی و اجتماعی به‌چاپ رساند. —م.
95. Abbé Grégoire.
96. Lord Dartmouth.
۹۷. Eric Eustace Williams: استاد علـوم اجتماعـی و سیاسی، کـه در ۱۹۱۱ در ترینیداد زاده شد، آثارش از این قرارند:
The Negro in the Caribbean 42, Capitalism and Slavery 44, Education in the West Indies 50; (Editor) Caribbean Historical Review; Documents on British West Indian History, 1807-1833 52, The British West Indies at Westminster, Pt. I 1789-1823 53, A History of the People of Trinidad and Tobago 62. Documents of West Indian History 63, Capitalism and Slavery 64, British Historians and the West Indies 65, Inward Hunger 69, From Columbus to Castro 70. —م.
98. King Sugar.
۹۹. Toussaint Louverture: فرانسوادومینیک تـوسن لـوورتـور، (حـدود ۱۷۴۴— ۱۸۰۳) میهنپرست سیاهپوست و شهید هائیتی، رئیس‌جمهور (۱۸۰۱—۲) هائیتی. برده بود، و پیش خود تحصیل کرد. در ۱۷۹۱ بسیاهان انقلابی هائیتی پیوست، و چون فرانسه بردگان را آزاد کرد بطرفداری فرانسه برضد انگلستان قیام کرد، و فرانسویان وی را نیابت حکومت و فرماندهی قوا دادند. بتدریج کار توسن بالاگرفت، و در ۱۸۰۱ قسمت شرقی جزیره را نیز اشغال کـرد، و به‌کلی از تبعیت فرانسه خارج و بریاست جمهور دائمی انتخاب شد. ناپلئون در ۱۸۰۲ ژنرال و.ا.لوکلر را با نیروی عظیمی به‌هائیتی‌فرستاد. پس از جنگهای خونین، توسن تسلیم شد و مورد عفو قرارگرفت، ولی یکماه بعد او را بخدعه دستگیر کرده به‌فرانسه فرستادند، و در آنجا در زندان درگذشت. دایرةالمعارف فارسی.
۱۰۰. Dessalines: ژان‌ژاک دسالین (حـدود ۱۷۵۸—۱۸۰۶)، امپراتـور (۱۸۰۴— ۶) سیاهپوست هائیتی. برده‌ای بود، و در جنگهای آزادی هائیتی در خدمت توسن لوورتور بـود. چـون امپراطـور شد بتعدی پرداخت، و سرانجام بقتل رسید. دایرةالمعارف فارسی.

۱۰۱. Saint Dominque: شکل فرانسوی واژهٔ سانتو دوسینگو، نام پیشین جمهوری دوسینیک.—م.

۱۰۲. New England: بهشش ایالت شمال‌شرقی امریکا گفته می‌شود. —م.

103. Hrbek.

104. Iboland.

۱۰۵. Ireland: ایرلند یا هیبرنیا (به لاتین) جزیره‌ای در غرب انگلستان که به وسیلهٔ تنگهٔ سنت‌جورج و دریای ایرلند از آن جدا می‌شود. —م.

۱۰۶. Heinrich Barth: (۱۸۲۱—۶۵) پژوهشگر و پویندهٔ آلمانی. در ۱۸۴۹، سفری دراز به‌افریقای شمالی و خاور نزدیک کرد و به هیأت اکتشافی انگلیسی که جیمز ریچاردسن رهبرش بود، پیوست... گزارش پنج‌جلدی او به‌نام «سفرها و کشف‌ها» که هم به‌انگلیسی و هم به‌آلمانی به‌چاپ رسیده، بیانگر تاریخ و فرهنگ مردمان سرزمینهایی است که او به‌آنها سفر کرده است. کتاب «واژه‌نامهٔ افریقای مرکزی» او نیز نخستین دانش جدی دربارهٔ چندزبان افریقایی را به‌اروپاییان عرضه کرد. —م.

107. Kano.

108. Bosman.

۱۰۹. Brandenburgh: یکی از ایالات پیشین آلمان شرقی که بعدها استانی از پروس شد... —م.

۶. به‌سوی بحران

گرته‌یی از تاریخ سده‌های هفدهم وهژدهم- به‌پیدایی آمدن دولتهای نو در سرزمینهای جنگلی و ساحلی افریقای باختری؛ در دلتای نیجر؛ در اویو، داهومی و آسانته. سودان باختری پس از ۱۶۰۰- دولتهای بامبارا - جنبش تجدید حیات اسلامی در سودان باختری و خاوری تا دهۀ ۱۸۹۰- افریقای خاوری، وماداگاسکار، پس از غارتهای پرتغالیان - افریقای جنوبی وامپراتوری زولو- اوضاع افریقا در سدۀ نوزدهم

سده‌های هفدهم وهژدهم

چون سدۀ شانزدهم را می‌توان به‌عنوان مشخص‌کنندۀ نقطۀ اوج معینی در تاریخ افریقای کهن به‌شمار آورد، پس می‌توان دورۀ درازی را که در جنوب صحرا پیامد این سده بود، به‌عنوان گذار —از چند مرحلۀ انتقالی— به‌اوضاع و دشواریهای استقلال به‌دست آمده در افریقای امروز، به‌بهترین صورت ممکن دریافت. البته این، نه به‌آن معنی‌است که ساختهای دوران آهن کاملاً استعداد-های بالقوۀ درونی رشد خود را تا ۱۶۰۰ تحقق بخشیده بودند، و نه به‌آن معنی است که سالهای پس از آن جز زوال تدریجی «ساختهای کلاسیک» چیزی را ندیدند تا اینکه با فرارسیدن دهۀ ۱۹۵۰ جهانی تازه توانست از درهای استعماری راهی به بیرون بگشاید: بلکه به عکس، برخی از «ساختهای کلاسیک» به تکامل و گسترش خود ادامه دادند. در ۱۶۰۰ دیگر هیچ گسیختگی آشکاری در تداوم جریان تاریخ —مگر حداکثر همان دورانبندیهایی که به کار تاریخ نگاران می‌خورد— وجود نداشت. زندگی برای شمار بسیاری از مردم کم‌وبیش چونان زمان گذشته سپری می‌گشت. سنتهای کهن را به استواری پابرجا نگاه می‌داشتند. نیاکان‌شان از این جهان ناپدید گشته بودند، اما بخوبی در یادها مانده، و به‌بخشیدن اطمینان به‌نفس و هویت به‌فرزندان شان ادامه می‌دادند؛ و رسوم باستانی را نیز رعایت می‌کردند.

بااینهمه، اگر کسی به‌واپس بنگرد، می‌تواند ببیند که عناصر تازه‌یی در

کار بودند. به‌هرحال به‌گونه‌یی مبهم یا غیرمستقیم، جمعیتهای بیش و بیشتری اینک به‌قلمرو بحرانی قاره کشانده می‌شدند، به‌آهستگی گرد هم می‌آمدند، به‌آهستگی گسترش می‌یافتند، و به‌پهنهٔ عظمتی بی‌همتا گام می‌نهادند: این، بویژه در مورد مردمانی که در جنوب صحرا می‌زیستند، حقیقت دارد. تا سدهٔ شانزدهم تمدنهای آنان از طریق پویایی آشکارشان، درعین جداماندگی بزرگ هرچند ناکامل ازجهان بیرونی، تکامل یافته بودند. دربرابر نفوذ دنیای خارج، چنانکه مدارک بازرگانی به‌روشنی می‌نمایانند، به راههای گوناگونی واکنش نشان داده بودند، اما واکنشها ویژهٔ خودشان بود. آنان سیاستها و نظامهای خود-فرمانروایی تازه‌یی برپا کرده بودند که این سیاستها و نظامها انگارهٔ افریقایی برجسته‌یی را پی‌گرفته بودند. پاسخهای تازهٔ بسیاری که برای بسیاری از دشواریهای تازهٔ زندگی روزانه یافته بودند، در چارچوبی بومی تکامل یافته بودند که، سرمشق یا فشار خارجی تأثیر اندکی بر آن داشت. حتی در جایی که دینهای جهانی اسلام و مسیحیت به‌پیشرفتهایی دست یافته بودند، [این دینها] رنگ و بوی افریقایی بخود گرفتند. ضرب‌المثل رومی کهنی بازگویندهٔ آن بود که «از افریقا همیشه چیزهای تازه‌یی سر بر می‌آورد.» وکسانیکه می‌دیدند هر چیز افریقایی به‌راستی با چیزهایی که در گذشته می‌شناختند، متفاوت است، این ضرب‌المثل را سالهای سال تکرار کردند.

این «قرون وسطای افریقایی» —که به‌گمان من، می‌توان آن را شکوفایی دوران آهن نامید— در حدود ۱۶۰۰ به‌پایان رسید، و پس‌ازآن دوره‌یی به‌همان درازی آغازگشت که، در بردارندهٔ هجوم استعماری اروپاییان و پیامدهای بد و بدبختی‌آور آن بود. اگر بتوان به‌گونه‌یی منطقی از روندی چنین پیچیده، لحظهٔ دگرگونی‌یی را بیرون کشید؛ در آن صورت می‌توان گفت: «مرحلهٔ دگرگونی» واقعی در زمانهای گوناگون و مکانهای گوناگون رخ داده است. شاید در سودان باختری در دههٔ ۱۵۹۰ با نابودی سنگای رخ نموده باشد. در ساحل گینه اندکی بعد باگسترش پردامنهٔ دادوستد در اقیانوس اطلس پدیدارگشت. در ساحل خاوری در ۱۴۹۸ با ورود واسکو داگاما و سالهای ویرانی‌یی که بیدرنگ در پی آمدند، نمایان شد. در افریقای شمالی که از جاهای دیگر کمتر مشخص بود، می‌توان چنین اندیشید که «مرحلهٔ دگرگونی»

در هنگام فتوحات عثمانی اوایل و اواسط سدهٔ شانزدهم رخ نموده باشد؛ و در همین‌حال می‌توان تاریخ این رخداد را برای جنوبی‌ترین بخش افریقا درزمانی به‌دیری ۱۶۵۲ تعیین کرد، یعنی هنگامی‌که هلندیان نخستین اقامتگاه کوچک‌شان را در دماغهٔ امید نیک برپا داشتند.

دیر یا زود در سدهٔ شانزدهم یا هفدهم، ناحیه‌های بزرگ افریقا اینک بیشتر و نیز به‌گونه‌یی مداوم‌تر به‌امور و بلندپروازیهای جهان پیرامون‌شان که به‌شتاب دیگرگون می‌شد، کشانده شدند. در باب هرگفته‌ی بیباکانه‌یی چون این، همواره باید احتیاط کرد. با این‌حال، دوره‌یی که اینک آغاز می‌گردد، حتی هنگامی‌که چنین احتیاطهایی نیز به‌عمل می‌آید، خود مؤید چنین‌نگرش غالب و ژرف شونده‌یی است. افریقا بیش از هر زمان دیگر در ضمن مراحل پیاپی به پستی اقتصادی و فن‌شناسانهٔ بیشتری در قیاس‌با ملتهای صنعتی می‌رسد، و سرانجام به‌تابعیتی قاره‌یی کشانده می‌شود که تا دههٔ ۱۹۵۰ ادامه می‌یابد. و سرانجام، افریقاییان می‌توانند با همهٔ آن مهارتهای بعد از قرون وسطی که جهان امروزین را پی‌افکنده و زمینه‌یی مشترک برای برابری انسانها را شکل بخشیده است، رویاروی آیند.

بنابراین این دوره، دورهٔ گذار از انقلاب آرام، و جنبش و گسترش تدریجی‌یی در شکلها و حدود جامعهٔ دوران آهن —جامعه‌یی پیش‌ـصنعتی، و غیر علمی‌که برپایهٔ اقتصادهای گذران زیستی استوار بود— به آستانهٔ انباز گشتن کامل در دانش و فنهای جهان امروز است. این دوره‌یی است انتقالی‌که آشکارا تا سالهای حاضر نیز هنوز ادامه می‌یابد. و نیز به‌روشنی پیداست‌که نمایانگر حل، یا تلاش برای حل بسیاری از ستیزها و تضادهای درونی است. برخی از ناحیه‌ها از بدبختی در رنج بودند. دیگران نظامهای تازه و مؤثری از خودـفرمانروایی برپا داشتند. بااینهمه، همهٔ آنان، دیریا زود، مستقیم یا غیرـمستقیم، به‌همان بحران درونی دگرگونی چند جانبه گرفتار آمدند.

دولتهای نو درگینه

دادوستد برده در اقیانوس اطلس که بادادوستد اسلحه بستگی داشت، پیامدهای

گسلنده‌یی ببار آورد، که اندک اندک پس از ۱۶۵۰، از دریا تا سرزمینهای مجاور پشت ساحل پراکنده گشتند. با این‌حال، مبالغه کردن دربارهٔ این پیامدها خطاست. از هم‌گسیختگیهایی که به‌وسیلهٔ این پیامدها در برخی از نقاط ساحل و نزدیک ساحل پدید آمدند، بی‌تردید بسیار بزرگ بودند. اما در درونبوم، این از هم‌گسیختگیها تقریباً تا سدهٔ نوزدهم وجود نداشتند، یا اینکه صرفاً تابعی از کشمکشهایی دیگر و بسیار بزرگتر بر سر منافع و قدرت اقتصادی و سیاسی بودند. در بخشهای مجاور ساحل افریقای باختری جنگ و ناامنی فزاینده‌یی وجود داشت. اما در نظر آوردن این مسأله، صرفاً به‌عنوان نتیجهٔ تحمیلی تاخت‌وتاز بر سر برده‌گیری و «جنگ قبیله‌یی» به‌باورداشتن افسانهٔ پیرسال آشفتگی یا رکود پیش از استعمار، که ریشه‌یی اروپایی دارد می‌انجامد؛ به‌راستی، این حالت جنگی را باید حاصل ستیز قدرتها، و نیز ستیز دولتها دانست که از دید سیاسی به‌همان اندازهٔ ستیز قدرتها و دولتهای اروپایی همعصرشان، درک شدنی بودند.

در جایی که برخی از مردمان چیزی از دست می‌دادند، دیگران بی‌تردید چیزی فراچنگ می‌آوردند. پریرا که دربارهٔ ردیف طولانی و پست مردابهای درخت کرنا[1] که از رود بنین به سوی جنوب خاوری امتداد می‌یابد، به‌نگارش پرداخت؛ در ۱۵۰۶ یادآور گردید که، «در این کشور دادوستدی در کار نیست، و هیچ چیز نیست که بتوان از آن سودی به‌دست آورد.» تا سده‌یی دیگر نیز وضع چنین برجای ماند. مردمان پراکندهٔ این دلتای پر آب نیجر که بیشترشان ایجا[2]، بودند، چیزی جز ماهی و نمک برای عرضه داشتن نداشتند؛ و هیچ کشتی‌یی برای نمک و ماهی از اقیانوس گذر نمی‌کرد. اما آنگاه که آنان برای خریدن اسرا از اقیانوس گذر کردند، وضع دلتا به‌گونه‌یی بی‌همتا دگرگون گشت. زیرا که در پس دهکده‌های دلتا که در زمینهای مردابی و با پوشال و کلوخ بناشده بودند، کشور حاصلخیز ایبو، یکی از پر جمعیت‌ترین ناحیه‌های افریقا قرار داشت.

در سدهٔ شانزدهم، به‌دلایلی، جمعیت دلتا آغاز به‌رشد یافتن کرد. فراریان جنگهای بنین با دولتهای خراجگزار یا رقبایش، سررسیدند. فرصت دادوستد با بازرگانان دریایی توجه دیگران را بخود جلب کرد. دولتهای کوچک در دهانه‌های خلیج کوچک آغاز به‌شکل‌گیری کردند. اندک اندک اینان در دادوستد با اروپاییان انباز گشتند. به‌این ترتیب سازماندهی آنان که اغلب



غنا: بخش بالای چتری از آکواپیم که دولتیان آن را بکار می گرفتند: پیکرهٔ کنده کاری‌شده مردی نشسته با پیالهٔ غذا درپیش رویش (بلندا: ۸ اینچ).

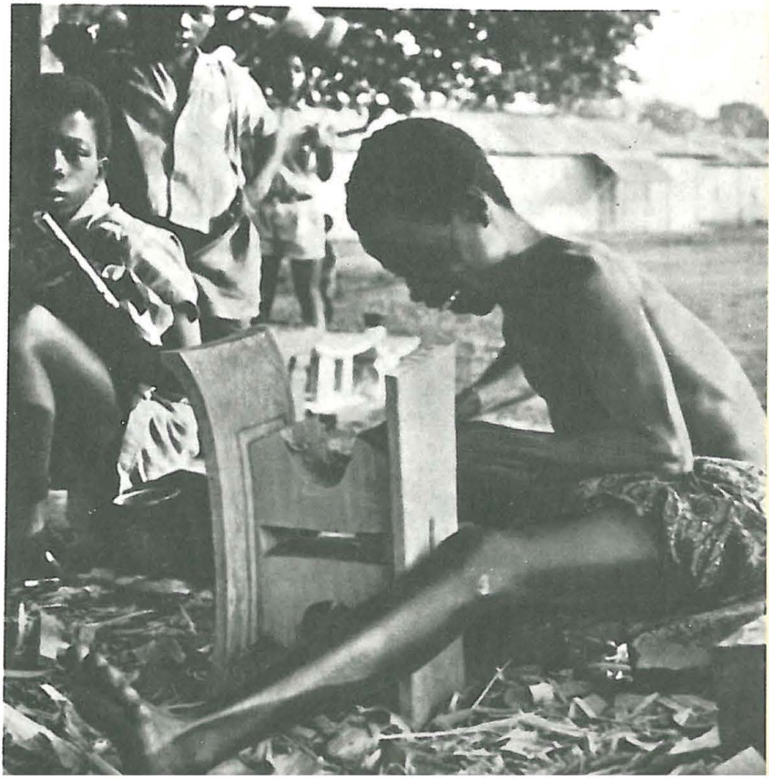


عروسکهای چوبی‌آسانته(آکوابا، *Akuaba*). این پیکرهای کنده کاری شده با بدنهای کوچك باسبك بسیار عالی وسرهای مسطح بزرگ بر پشت زنانی‌حمل‌می‌شدند که درآرزوی داشتن بچه بودند (بلندا: ۱۴ $\frac{۳}{۴}$ اینچ، و ۱۵ $\frac{۱}{۲}$ اینچ).

کرسی ازچوب کنده کاری شده از کامرونز (بلندا: ۱۵ اینچ).



کرسی آسانته با روکش طلا، نمونه‌یی از کرسی تشریفاتی ویژهٔ پادشاهان آسانته که در دورهٔ زمامداری از آن سود می‌جستند (این کرسی متعلق به «سر اوسئی آگیه‌من پرمپه»ی دوم است)، و باید پس از مرگشان به رنگ سیاه درمی‌آمد و در کرسی‌خانه به‌عنوان یادگاری از آنها نگاهداری می‌شد. هر پایهٔ کرسی یك گره خرد دارد که، به گونهٔ سنتی، نماد عزم آسانتهنه برای حکمرانی به یاری خرد است، و نه با نیروی شمشیر. کرسی درحدود هژده اینچ بلندا دارد.

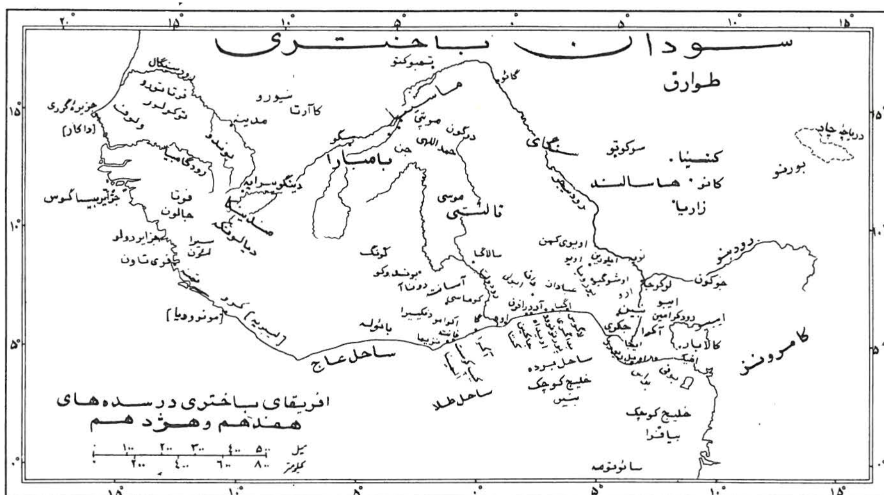


پسری از آسانته که سرگرم کنده کاری بر کرسی‌یی سنتی است.

شکلهای بسیار اصیلی بخود می‌گرفت، گونه‌گونی بزرگ مردمان‌شان، ایجا و جکری[3] و اورون[4]، ایبو و ایبی‌بیو[5]، ادو و بسیاری دیگر را در خود منعکس می‌گرداند. چیزی که برای پابرجایی یک دولت دلتای نیجر حیاتی بود، یافتن وسیله‌یی برای بیان و حفظ جدایی‌قومی نبود، زیرا که چنین جریانی بزودی وحدت و رفاه قوم را از هم می‌پاشید، بلکه یافتن شیوه‌هایی برای درهم آمیختن مردمان گوناگون در اجتماعی تازه بود.

این مقصود، ماهرانه حاصل شد. جامعهٔ دلتا در افریقای باختری شکلی کاملاً نو یافت. در این جمهوریها و تک فرمانروایهای کوچک، نیرومندترین سنتها و رسمهای هویت متمایز پیشین به‌سود فنهای تازهٔ یگانگی به کناری نهاده شدند. مهم‌ترین این فنها «خانهٔ کرجی» بود که عبارت از نوعی شرکت تعاونی بازرگانی بود که به‌وسیلهٔ مردانی با اقتدار سیاسی بسیار، که گاهی شمارشان به‌چند صدنفر با اصل و نسب قومی و موقعیت اجتماعی گوناگون می‌رسید، وگاه به‌چند هزار نفر بالغ می‌گشت، اداره می‌شدند. در براس[6]، بونی[7] و جاهای دیگر در چهار شهر عمدهٔ کالابار کهن[8] در کنارهٔ رود کراس[9]، نظامهای بسیار انعطاف‌پذیر واصیل سیاسی و بازرگانی پدیدار شدند، درحالی که پیشتر از این، بجز گروههای کوچک ماهیگیران کسی در این مکانها نمی‌زیست.

در این امر، هم‌توسعهٔ استعدادهای بالقوهٔ درونی جامعهٔ دوران آهن، و هم [به‌سبب نفوذ دادوستد اروپاییان] تا اندازه‌یی‌سازگاری باشکلهای تازه‌یی که شایدبتوان آنها را سرمایه‌داری آغازین نامید، دخالت داشتند. از دید سنتی، حکومت و دادوستد در دلتا، برپایهٔ اقتدارگروههای خویشاوندی‌یی قرار داشت که، به‌گسترش اقتصادی دلبستگی اندکی نشان می‌دادند. چونان هر جای دیگردر افریقای دوران آهن، تولید خوراک مازاد به‌پیدایی شمار بسیاری کارگر متخصص انجامید که، خوراک تولید نمی‌کردند، یا به‌اندازهٔ کمی تولید می‌کردند، اما در عوض کالاهایی سودمند می‌ساختند. این تخصص دردلتا، توسعهٔ گروههایی درکار حکاکی چوب، آهنگری، تولیدنمک، سفالگری، دادوستد، پیشگویی و پزشکی، و بسیاری فعالیتهای سودمند دیگر را بخود دیده بود. اما این متخصصان بیشتر در محدودهٔ اقتصاد گذران زیستی برجای مانده بودند: آنان برای نیازهای ضروری تولید می‌کردند، نه‌برای اندوختن.



به هر حال، با توسعهٔ «خانهٔ کرجی» در سدهٔ هژدهم، اندوختن، خود تا حدی، هدفی آگاهانه شد. اکنون آنچه یک بازرگان دلتا معمولاً سعی در انجام آن داشت، این بود که برای مجهز ساختن کرجی جنگی، کشتی‌یی که به هشتاد یا صد نفر پاروزن و جنگجو نیاز داشت، نفرات کافی بخرد، یا فراهم آورد؛ تا بر دادو ستد برده به‌شیوه‌یی منظم دست یازد. جی. آی. جونز[۱۰] یادآور می‌گردد که، «یک مؤسس بااستعداد «خانهٔ کرجی» می‌توانست از ثروتش برای خریدن نفرات بیشتر بهره جوید؛ وکار این نفرات به‌نوبهٔ خود ثروت بیشتری برای خرید افراد بیشتر تولید می‌کرد، این روندی تصاعدی داشت...» اوکه به‌این ترتیب به‌قول مردم آن زمان «کرجی خویش را می‌انباشت»، درخواست پذیرفته شدن به‌عنوان رئیس خانهٔ کرجی یا شرکت بازرگانی‌اش را می‌کرد. اگر خانه های کرجی‌یی که موقعیتی تثبیت شده داشتند، یاری به او را به‌سود خویش می‌یافتند، درآن صورت‌او را به‌عنوان رئیس بازرگانی به‌رسمیت می‌شناختند.

به‌این راهها و دیگر راههای‌نو، دولتشهرهای دلتا قدرت بازرگانی‌شان را برپایهٔ انحصار شدید دادوستد ساحلی بنا نهادند. تردیدی نیست که در اینجا همانندیهایی با تاریخ دولتشهرهای ساحل خاوری وجود دارد، هرچندکه مردم شان بیشتر سوداگر عاج و طلا بودند و نه‌برده؛ و دربارهٔ اینکه واقعاً چگونه این کار را انجام می‌دادند، آگاهی اندکی در دست است. به هر

حال، در دلتا، مشارکت درازمدت افریقایی-اروپایی، مدارک بسیاری برجای گذارده است. این مدارک، به‌روشنی چگونگی کار و تأثیر این نظامهای مبتکرانه را نشان می‌دهند. دولتهای دلتا که بخوبی مسلح بودند، دریافتند که مردمان درونبوم به انحصارشان احترام می‌گذارند. آنان که در هنگام نیاز، کاملاً توانایی متحد شدن با یکدیگر را داشتند، کاپیتان‌های کشتیها و مباشران بازرگانی چند ملت اروپایی را بارها وادار به‌پرداخت مالیاتهای مقرر، احترام گذاردن به‌رسوم محلی، و متعادل کردن قیمتها کردند و رویهمرفته ناگزیرشان کردند تا مردانی چون شاه پپل[11] و شاه ایو[12] و امثال آنان را با خود همطراز بدانند.

آنان برای قانون و نظم، و نیازهای بازرگانی خود، به‌پذیرفتن اصول اخلاقی سنتی پایبند بودند. برای نمونه، میان «افیک[13]»های شهرهای کالابار کهن، حکومت برجستهٔ جامعه از آن اگبو[14]، یا «جامعهٔ یوزپلنگ» شد. مردان متمکن در چند سطح اقتدار سازمان یافتند، و فرمان براطاعت مردانی که تمکن چندانی نداشتند، دادند؛ تاجایی که اگبو توانست قوانینی را به‌اجرا در-آورده و مجازاتهایی را به کارگیرد، نزاعها را حل‌وفصل کند، توافقهای دادوستد را سامان دهد، و چون قدرت شهری مؤثری عمل کند. اگبو که توجه بسیار زیادی به‌دادوستد داشت، سازمانی اشرافی یا آبا و اجدادی نبود، بلکه سازمانی بود که عضویت در درجات متعدد آن مستلزم پرداخت مقدار ثابتی پول بود. از این قرار، سلسله مراتب اقتدارش بیشتر مانند سلسله‌مراتب اقتدار شهر لندن بود تا مانند سلسله مراتب اقتدار مجلس اعیان. نظامی انعطاف‌پذیر بود که برای پاسخگویی به‌نیازهای گونهٔ تازه‌یی از جامعه طرح‌ریزی شده بود.

مشکل این دولتهای کوچک پر رونق آن بود که دادوستدشان تا اندازهٔ زیادی برپایهٔ فروش اسرا قرار داشت. نظر باربوت در دههٔ ۱۶۸۰ که بیشتر آن در مورد سده‌یی دیگر و پس از آن نیز حقیقت دارد، چنین است: «تمامی اینهمه برده‌یی که سیاهان کالابار به کلیهٔ ملتهای اروپایی می‌فروشند، زندانیان جنگی آنان نیستند، بیشتر آنان را از همسایگان درونبوم خود می‌خرند.» یا هنگامی که دادوستد درونبوم دچار تزلزل گردید، چنانکه گهگاه چنین می‌شد، «خانه‌های» نیرومند بونی، براس و دیگر دولتشهرها به آسانی کرجیهای جنگی شان

را مسلح کرده و آنها را به‌سوی بالای رود فرستادند، تا برای خود به آدم‌ربایی بپردازند. از این پس در حدود زمان پایان‌گرفتن دادوستد برده که اندک اندک از ۱۸۰۷ به‌بعد آغازگردید، برخی از این دولتشهرها به‌بحرانی دچار آمدند که رهایی از آن را بسیار دشوار یافتند. در میان اینان، بودند دولتشهرهایی که در پی راه گریز، به اقتصادهای کشتکاریی از آن خود دست یازیده، وآغاز به صدور روغن نخل کردند. اما، حتی اینان، هرچندکه اغلب بسیار موفق‌بودند، درگریز از بحران عمومی‌ناحیه شکست خوردند؛ زیرا که دراین هنگام‌جریان پیش‌استعماری تجاوز بریتانیا به‌سرزمینها آغازگشته بود.

درجایی دیگر، در ساحل‌گینه، مشارکت در اقیانوس اطلس به‌گونه‌یی دیگر بود، اما کم و بیش تأثیرهایی همانند داشت. دیگر دولتهای کوچک در کنارهٔ جایی که اروپاییان آن‌را ساحل برده—کنار دریای داهومی کنونی و توگو—می‌نامیدند، رونق یافته و دردادوستد بردهٔ سدهٔ هفدهم فعالیت داشتند. باربوت، دربارهٔ آردرا[15] و جاکین[16] و همسایگان شان درکنارهٔ این ساحل یادآور گردید که: «آنها چنان کوشایند که می‌توانند در یک ماه هزار برده تحویل دهند.» هرچند این دولتها رویهمرفته خراجگزاراویوبودند، با این‌حال تا دههٔ ۱۷۲۰، یعنی زمانی که چنانکه خواهیم دید در نبردهای بزرگ درونبوم درگیر شدند، تاحدی به‌استقلال دست یافتند.

اوضاع در ساحل طلا، کنار خط ساحلی «غنا»ی امروزی نیز تا حد زیادی بر همین منوال بود. در اینجا دادوستد دریایی رشد یابنده را، اروپاییان، بویژه انگلیسیان و هلندیان و دانمارکیان از طریق حدود چهل‌دژکه با اجازهٔ محلی و با پرداخت اجاره‌یی معین برپا شده بود، اداره می‌کردند؛ و از تمامی اینها، دوازده دولت ساحلی که تحت رهبری بردم گا[17]، فانته[18]، و نزیما[19] بودند، سود ثابتی به دست می‌آوردند. اما در اینجا نیز، چنانکه خواهیم دید، موازنهٔ قدرت نه بر پایهٔ نفوذ یا حضور اروپاییان، بلکه برپایهٔ سرنوشت متغیر دولتها و امپراتوریهای بزرگ درونبوم قرارگرفته بود.

در سوی غربی‌تر، آنسوی خط ساحلی لم‌یزرع «لیبریهٔ»[20] کنونی، لنگرگاههای خوب سیرالئون نیز صحنهٔ توسعهٔ سیاسی‌یی بودند که روز بروز اتکاء بیشتری به موقعیتهای دادوستد دریایی پیدا می‌کرد؛ هر چندکه، امور

سرزمینهای همسایه‌اندک گرفتاری‌یی برای این بنادر پدید آورده بودند. افزون براین، هرچند در آنسوی این بندرها ساحل رو به‌شمال جمهوری گینهٔ کنونی، گامبیا، و سنگال ـ سرزمین ساحلی‌یی که اروپاییان آن را سنگامبیا می‌خوانند ـ همچنان تحت تسلط مندینکا، سرر[21] و ولوف باقی ماندند، اما با این حال به ویژگیهایی از آن خود دست یافتند. این ناحیه‌ها بعدها از اهمیت بسیاری برخوردار گشتند، و اروپاییان در این پهنه درشماری از جزیره‌های «حاکمیت‌دار» چون گوری[22]، نزدیک داکار[23] کنونی، مستقر شدند.

درحالی که این دولتهای کوچک کنارساحلی دادوستدشان را گسترش بخشیده و وسایل تازهٔ بهره برداری از ارتباطشان با بازرگانان دریایی اروپایی را کامل می‌کردند، دگرگونیهای بزرگی در سرزمینهای پشت آنها در حال رخ‌نمودن بودند. درآنجا، بارهای بسیاری جامعهٔ دوران آهن با عوامل تازه دست‌و پنجه نرم کرد. این عوامل درفنهای پیشرفته‌تر حکومت و جنگ آشکار بودند؛ همچنین در بلندپروازیهای بازرگانی گسترده‌تر (هرچند که هنوز بیشتر با دادوستد شمالی و نه‌دادوستد دریایی پیوند داشتند)؛ در تلاش برای کسب نیروی سیاسی بیشتر که با نیازی برای درآمد بیشتر از خراج و مالیات توأم بود؛ و، نیز محتملاً در فشارهایی که به وسیلهٔ جمعیتهایی که، پیوسته رشد می‌یافتند، تحمیل می‌شد. این عوامل تازه، نبردهای تازه و گسترده‌یی را برای به‌دست آوردن برتری پیش کشاندند. و اینها، نبردهایی هستند که برهمهٔ سرگذشت پیچیدهٔ سرزمینهای جنگلی و نزدیک جنگلی افریقای باختری در دو سدهٔ میان حدود ۱۶۵۰ و ۱۸۶۰ حاکم بودند.

نقش امپراتوری پرمنزلت بنین که روزبروز در پادشاهی ایزدی خفقان‌آورش احاطه می‌شود، در تمامی این جریانها به‌گونهٔ شگفت‌آوری کاهش می‌یابد. در خاور نیجر، ایبو، همواره بیش از اندازه نیرومندتر از بنین بود. و در باختر بنین، امپراتوری «یوروبا»ی اویو قرار داشت که از وسعت و قدرتی بسیار بیشتر برخوردار بود. آلافین و اشرافش که بنیادشان بر «اویو»ی کهن، در ناحیهٔ بی‌درخت ـ جایی که سواره‌نظام سنگین اسلحه‌شان می‌توانستند فعالیت کنند ـ قرارداشت، اینک بر بسیاری از دولتهای یوروبا، در بخش جنوب، تا جنگل انبوه نزدیک ساحل، ناحیه‌یی که در آنجا قدرتشان هیچگاه برخوردار از امنیت نبود،

تسلط داشتند. آنان در سدهٔ هژدهم تا اندازهٔ زیادی این قدرت را گسترش داده، بخش بزرگی از داهومی کنونی، یعنی جایی که ناحیهٔ بی‌درخت یکراست به‌دریا می‌رسد، را فتح کرده؛ و با اروپاییان از راه پورتونووو[24] که بر آن تسلط داشتند، دادوستد می‌کردند.

این امپراتوری بزرگ وبسامان، که به‌وسیلهٔ دستگاهی غیرادیبانه اما کامل از سرکردگان و معاونان‌شان اداره می‌شد، با در آمد مالیات و خراج دریافت شده از بسیاری مردمان کشاورز مرفه تغذیه می‌کرد، و سوارهٔنظام و نیز منزلتش پاسدارانش بودند؛ دستاورد سیاسی پرگستره و چشمگیری پدید آورد. اویو که دست‌کم تا اواخر سدهٔ هژدهم، هم به دادوستد برده وهم به‌دادوستد اسلحهٔ‌گرم دلبستگی اندک نشان می‌داد، توانایی آن را داشت که از لطمهٔ بسیار دیدن این بازرگانی در یوروبالند، جلوگیری کند. اویو، پس از آنکه یک‌سده‌ونیم دوام آورد، به‌دلایلی مفصل که هنوز مورد جدل است، اما احتمالاً ناشی از رشد بیش از اندازهٔ قدرتش بودند، از هم پاشیده شد؛ و نخستین ضربهٔ آشکار، با سر باززدن پیروزمندانهٔ داهومی از پرداخت خراج در ۱۸۱۸ رخ نمود. آنگاه اندکی‌بعد، جنگ خسارتباری بر سر جانشینی، و سپس، هجوم سوارهٔنظامی به‌رهبری مسلمانان از امپراتوری فولانی نو به هاسالند که ویرانگرتر از همه بود، در پی‌آمدند.

این سپاهیان، نفوذ اویو بر شمال شاخهٔ نیجر- بنو را ازمیان برده، ایلورین[25] را از بند تابعیت اویو رها گردانده، به شهرکهای «اویو»ی شمالی‌تاختند، آنها را غارت‌کردند و هزاران تن از تبعهٔ اویو را به‌کوچ به‌سوی جنوب و پناهنده شدن به جنگل واداشتند. پس از ۱۸۴۰، هنگامی که سرانجام هجومهایی از سوی شمال در اوشوگبو[26] متوقف شدند، قدرت «اویو»ی کهن از میان رفت. به‌دستور آلافین آتیبا[27]، کوششهایی برای دوباره مستقرگرداندن اویو در پایتخت تازه‌یی در سوی جنوبی‌تر، که آن نیز اویو نامیده می‌شد، انجام گرفت. به‌گفتهٔ آجایی[28]، آلافین آتیبا، «مردی‌بلند بالا، جذاب، درسخن‌گفتن آرام، و نیز محافظه‌کاری دور-اندیش بودکه در اعتقاد پایدارش به‌نیروی سنت در جهانی از دگرگونیهای انقلابی، اندکی تعصب داشت.» کوششهای‌آتیبا بی‌ثمر ماند. از ۱۸۴۰ به‌بعد تا هجوم بریتانیاییان، سرزمینهای یوروبا صحنهٔ نبردی وحشتناک برای به‌دست

آوردن قدرت، میان دولتهای جانشین اویو بود. در این نبرد، اندک اندک ایبادن[۲۹] با سختکوشی رهبری را به‌دست گرفت. و آنگاه بریتانیاییان از این رقابتها بهره جسته، باهیأتهای نظامی سر رسیدند، و در این سرزمینهای تقسیم شده نوع تازه‌یی از وحدت را استوارگرداندند.

کشور درونبومی‌وساحلی داهومی، در باختر سرزمین یوروبا، صحنهٔ نبردی همانند نبرد پیشین، با دولت فون؛ برای به‌دست آوردن قدرت بود. مرکزاین دولت در ابومی[۳۰] که درفاصلهٔ نه‌چندان دوری از ساحل قرار داشت، بود. سرانجام، فون توانایی به‌دست آوردن برتری‌یی را یافت که، تا هجوم فرانسویان در پایان سدهٔ نوزدهم دوام آورد. این دولت فون نیز ویژگیهای تازه‌یی داشت. با دودمانهای نظامی نیرومندی سازمان یافته بود، و سلسله مراتبش چونان سلسله مراتب اویو، بستگی به‌عضویت درگروه اشرافها نداشت، بلکه بستگی به‌خدمت کردن برای دولت داشت. مردم‌فون که دولت‌شان تقریباً همزمان با دولت اویو—و در اینجا، دگرباره، می‌توان فشارهای محرک رشد دوران آهن را به شمار آورد— قد برافراشت؛ مدت زمانی دراز، هم خراجگزاراویو و هم قربانیان یورشهای برده‌گیری دولتشهرهای ساحل برده بودند. به‌هر حال، در اوایل سدهٔ شانزدهم، آنان چندان نیرومند شدند که، برای مستقل شدن از اویو پافشاری کرده و سبب پیشرفت مشارکت شان باباززگانان دریایی گشتند. به‌رهبری آگاجا[۳۱] (۳۲—۱۷۰۸) بازارهای ساحلی آردرا (آلادا)[۳۲]، اویدا (ویداه[۳۳] یا فیدا[۳۴]) و جاکین رابه‌تسخیر درآوردند، و بدینسان بامرکز اصلی سلاحهای گرم تماس مستقیم یافتند. چنین می‌نماید که آگاجا برآن بوده تا ازصدور اسرا که، مایهٔ رنجش مردمش بود، جلوگیری کند: از این زمان به‌بعد، به‌هر حال، دیگر نام ساحل برده، نامی بامسما نبود. عرضه‌یی منظم ازسلاحهای گرم که، با رشد قدرت در درونبوم همراه بود، مردم فون را به رهبری آگونگلو[۳۵] (۷—۱۷۹۰) و قزو[۳۶] هشتم (۵۸—۱۸۱۸) به‌اوج قدرتشان رساند؛ اینک سرانجام توانستند بر اربابان یوروبایی خود غالب شوند. آنان از پرداخت خراج مورد تقاضای اویو سرباز زده، به‌سوی خاور، به سرزمین یوروبا حمله برده، و درکشور اگبا[۳۷] دو یورش بزرگ به‌راه انداختند.

هم دراین حال، در باختر داهومی، سومین پهنهٔ بزرگ ستیز، در سرزمینهای مرکزی و ساحلی «غنا»ی کنونی، پدید آمده بود. در اینجا، دگرباره همان عوامل درونی رقابت سیاسی و اقتصادی در برتری دیرپا و درخور توجه امپراتوری آسانته به‌اوج خود رسیدند.

تاحدود ۱۶۵۰ امور دادوستد طلای سرزمینهای جنگلی آکان که هنوز تا اندازه زیادی متوجه شمال بود، میان شماری ازگروههای تولید کننده و سوداگر قوم تویی[۳۸]-زبان، تقسیم شد. بونو در تاکییمان[۳۹] برجای ماند. و در جنوب «دوماآ»[۴۰] که در خاور آن قرار داشت، شماری از مردمان آکان می‌زیستند که به‌گروههای کوچک تقسیم شده، و خراجگزار گروه (ودولت) دنکییرا که بعدها قدرتمندترین آنها شد، بودند.

آنگاه دو رشته از توسعه به‌پیدایی آمدند. نخست آنکه، پس از ۱۷۰۰، دنکییرا با افزایش قدرت گروههایی از آکان، هر روز بیشتر اهمیت و قدرت خود را از دست می‌داد؛ این‌گروهها خود را آشانتی[۴۱] می‌خواندند، و من بجای این واژه، در رابطه با کاربرد کنونی‌آن‌در افریقای باختری، آسانته به‌کار خواهم برد. دوم آنکه، در زمانی اندک پیشتر، بخش جنوب خاوری «غنا»ی کنونی، شاهد پیدایش دولت نیرومند اکوامو بود. دولت اکوامو به فرماندهی پادشاه مشهورش آنسا ساسراکو[۴۲]، شهرهای «گا»ی ساحلی، «آکرا»[۴۳]ی بزرگ وکوچک، و دیگر دولتها را یکی پس‌از دیگری به‌خاور و باختر خود ضمیمه کرد. تا ۱۷۰۲ پادشاه اکوامو تا حدود دویست میلی کشور و سرزمین ساحلی میان دولت «فانته»ی آگونا[۴۴] — واسال عمده‌اش در باختر — و دولتشهر ساحل بردهٔ اویداه — که زمانی کوتاه مرز خاوریش بود — بیش از اربابی اسمی قدرت داشت.

اکوامو برتریش را میان دولتهای کنار دریای ساحل طلا و توگو نزدیک به‌نیم سده حفظ کرد. سربازان اکوامو که به‌وسیلهٔ دانمارکیان در کریسچنزبورگ[۴۵] به‌مبارزه خوانده شدند، دژ را به‌تسخیر درآورده و یکسال آن را در اختیار داشتند، و تا زمانی که دژ را در مبادله برای تاوانی زیرکانه به دانمارکیان بازگرداندند؛ تحت لوای پرچم خودشان دادوستد می‌کردند. با این‌حال، سازماندهی سیاسی آنان بر اصول وحدتی باکفایت استوار نبود: تا

زمانی که سپاهیان پادشاه وفادار و پیروزمند بودند، واسال‌هایش به‌وظایف اجباری خود گردن نهاده و خراج می‌پرداختند. در غیر این صورت، جز مجموعه‌یی از همسایگان شکست خورده که انتظار فرصتی برای رهایی خود را می‌کشیدند، چیزی نبودند. چنین امپراتوری‌یی نمی‌توانست در برابر فشارهای تفرقه‌انداز رقابتهای تازه، مدت زمانی دراز ایستادگی کند. این فشارها بزودی در درونبوم پدیدار شدند. گروه دیگر آکان یا تقریباً سه‌گروه دیگر، یعنی شاخه‌های آکیم[٤٦] ابوآکوا[٤٧]، بوسومه[٤٨] و کوتوکو[٤٩] که به‌وسیلهٔ آسانته بیرون رانده شده و اینک خود خیالهایی برای سلطنت در سر می‌پختند، آغاز حمله به‌قلمرو اکوامو از طریق شمال باختری کردند. پس از نبردهای بسیار، آکیم توانست به‌این قلمرو رخنه کند. تا ۱۷۳۱ اکوامو عملاً از پهنهٔ دید ناپدید شده بود.

به‌هر حال، سرگذشت آسانته، دیگرسان است. اتحادیهٔ آسانته که در اواخر سدهٔ هفدهم پدیدار گشت، به‌حق شایستهٔ این نام بود. این اتحادیه، بسیار بیشتر از مجموعه‌یی از همسایگان شکست خورده بود، هر چند که در جریان گسترش بعدی، به‌چنین مجموعه‌یی بدل گشت. پس از ۱۷۰۰، آسانته‌ها به مردمی بدل شدند که، به‌هویتی دقیقاً مشخص دست یافتند، چندانکه همهٔ ناظران اروپایی آنان را یک ملت خواندند، اینان چنان قدرتمندگشته و سازماندهی استواری یافته بودند که، توانستند نزدیک به‌دو سده بر بخش بزرگ «غنا»ی امروزی فرمان رانند.

چونان پادشاهی ایزدی افسانه‌های کهن بین‌النهرین، فرمان مرموز پیشوایی گروههای آسانتهٔ آکان یا مردم توبی-زبان «غنا»ی مرکزی «از آسمان فرود آمد». این، هنگامی رخ داد که کشیش آنوکیه[٥٠] سبب گشت تا کرسی زرین آسانته پیش پای پادشاه اوسئی توتو[٥١] فرود آید. کرسی شییء مقدسی شد که نه‌تنها نمادی از اتحاد گروهها و بیعت کنندگانی که‌ازنظر سنتی مجزا بودند، بلکه نمادی از تضمین ثروت و رفاه یگانه‌شان نیز بود. تا زمانی که کرسی زرین ایمن بود، وابستگانش پیشرفت می‌کردند: اما شرط این ایمنی، اتحاد بود، ودقیقاً وحدت درهم بافته شدهٔ این گروهها بود که، آنان را از همسایگان‌شان بخوبی مشخص می‌گرداند. در پس پشت این افسانه، گواهی مبهم، اما متقاعدکننده وجود دارد که نشانگر کوششی آگاهانه برای بهم پیوستن کسانی بود که اگر پیوندی

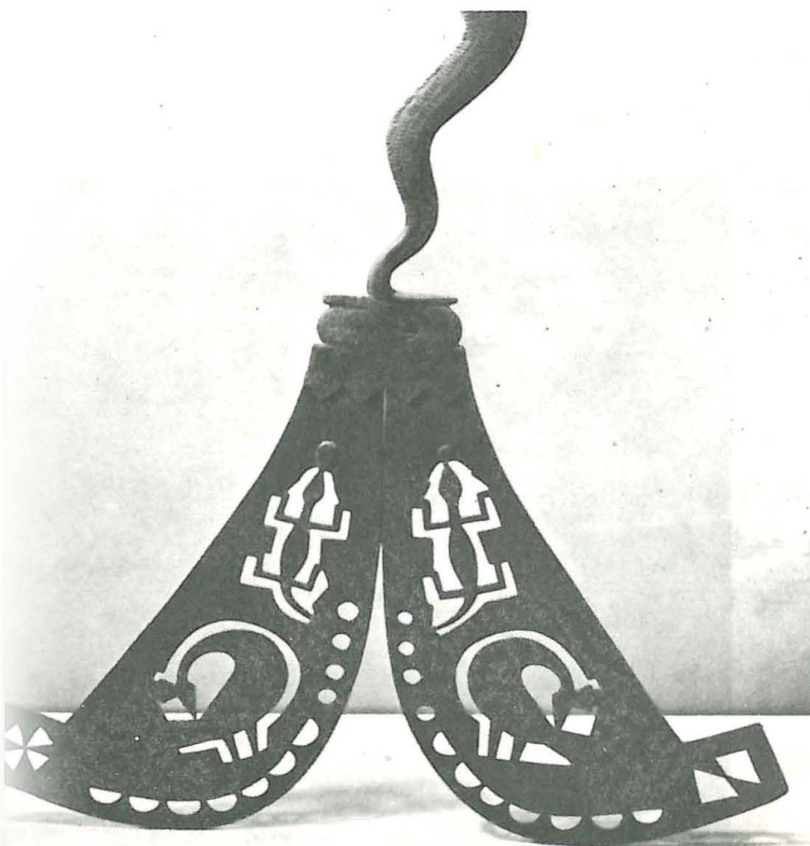
میان‌شان پدید نمی‌آمد، تحت استثمار مداوم همسایگان دورترشان یعنی دنکییرا یا دوماآ قرار می‌گرفتند. از این روی روشن است که اوسئی توتو قوانینی وضع کرد که، به‌موجب آنها همهٔ سنتهای مجزا و پیشین باید از یاد رفته، یا به‌هر صورت به‌سکوت سپرده شوند. با این قانونهای «تابعیت مشترک»، هر مرد از اتحادیهٔ آسانته، دست‌کم در حضور دیگران، باید به کرسی زرین بیش از هرچیز دیگری وفادار می‌بود.

در پس این افسانه، به‌هرحال، شبکه‌یی از سودهای بازرگانی تازه قرار داشت. گویا، آن خانواده‌های برجسته‌یی که اتحادیهٔ آسانته را راهبر بودند، از سرزمین خود به‌سوی جنوب آمده بودند؛ شاید در پی یافتن زمینی تازه بودند تا در آن غلات تازه‌یی کشت کنند، زیرا که اینک‌ذرت ماورای اطلس، سیب‌زمینی شیرین و آناناس با باروری فزاینده‌یی در افریقای باختری پراکنده‌می‌شدند. یا شاید، آنان در این آرزو بودند که سودهای دادوستد طلای خود را تثبیت کنند. به هرحال، بی‌تردید دادوستد طلا هستهٔ مرکزی شیوهٔ فرمانروایی آنان شد. حتی منطقی است که کرسی زرین را نوعی نشان همکاری یا داشتن حقوق و وظایفی در این دادوستد بدانیم. تا زمانی که آسانته در دادوستد طلادست بالا را داشت، آنان رو به رونق داشتند؛ و شرط داشتن دست بالا در این دادوستد، به‌یقین، وحدت عمل شان بود.

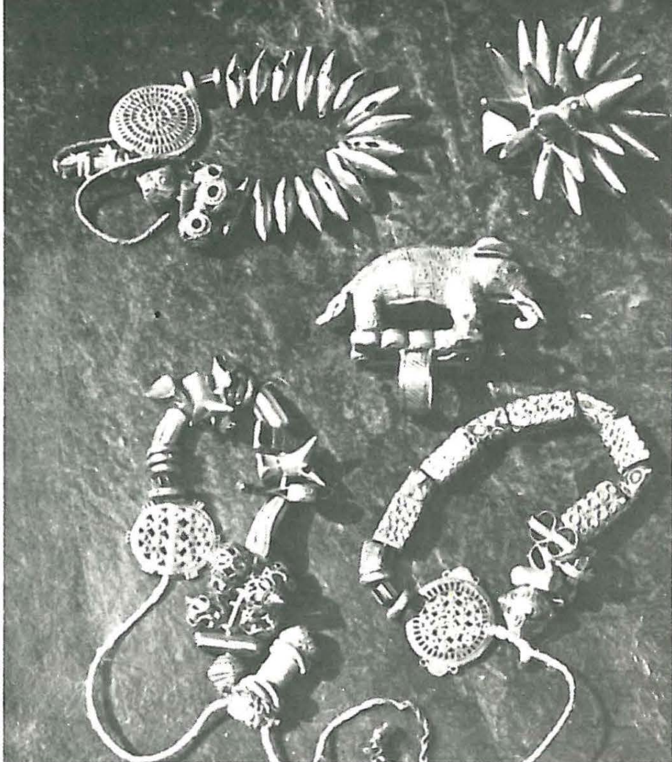
حقایقی دربارهٔ اتحادیهٔ آسانته از حدود ۱۷۰۰ به‌بعد، در دسترس است، این حقایق به‌یاری مدارک برجای‌ماندهٔ کمپانیهای بازرگانی انگلیسی و هلندی ساحل طلا به دست آمده است. با مقایسهٔ این مدارک با روایتهای آسانته، روشن به‌دیده می‌آید که اوسئی توتو با داشتن سال عمری زیاد، در حدود ۱۷۱۲ مرد؛ در حالی که گروههای آسانته را به‌ملتی واحد بدل ساخته، و پیروزمندانه سروری دنکییرا را از میان برداشته بود. به‌رهبری اوپوکو واره[٥٢] (۱۷۲۰–۵۰) و جانشینانش، آسانته بزرگترین قدرت درسرزمینهای جنگلی‌مرکزی‌شد، برساحل‌طلا و بخشی از ساحل عاج[٥٣] تسلط یافت، و به دادوستدی پردامنه باسودان باختری و نیز با هلندیان دژ المینا و انگلیسیان درکیپ‌کوست[٥٤] پرداخت. تنها در زمان فرمانروایی اوسئی توتو کوامه (تقریباً ۱۸۰۱–۲٤) بود که، عنصر اروپایی تا اندازهٔ زیادی وارد استراتژی و سیاست خارجی آسانته‌گردید. اما در

نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم این عنصر اروپایی اندک اندک برآینده سایه گسترید و سرانجام به‌فتح بریتانیاییان انجامید.

ابر اروپایی نخست، خردک ابری بر افق اقیانوس بود. در ۱۶۳۷ دژ بزرگ پرتغالی در المینا به‌دست هلندیان افتاده بود. بزودی قرارداد اجاره‌نامهٔ المینا که «نت» (Note) نام داشت، جزو دارایی پادشاه دنکییرا که با هلندیان مشارکت بازرگانی مسالمت آمیزی داشت، گردیده . این «نت» از جمله غنایمی بود که‌آسانته با شکست دادن دنکییرا پس از ۱۷۰۰، آن را به‌دست آورد. از این پس، هلندیان مستأجر آسانته بودند، نه دنکییرا، و از این رو آسانته‌ها را شریک اصلی بازرگانی خود به‌شمار می‌آوردند. به‌عکس، همسایگان انگلیسی‌شان در کیپ کوست، مستأجرین فانته بودند؛ «فانته» ها گروهی ساحلی از آکان بودند که تمایلی به‌واسالی آسانته نداشتند. در ۱۸۰۵ ارتش آسانته با سپاهیانش فرارسید، تامردم فانته را تابع خود سازد. آنان به‌آسانی در این کار پیروز گشتند،



شمشیر دو لبهٔ تشریفاتی از اکواسو، غنا. این شمشیر پارهٔ مهمی از جامهٔ حکمرانی یک سرکرده است، ونماد اقتدار او در تشریفات جلوس یا بر کرسی نشستن است (پهنای هرلبه: $18\frac{1}{2}$ اینچ).



دوانگشتر (نکاآ، *nkaa*) و سه مچ‌بند یا زانـوبند (نفره *nfre*) از آن آسـانتهنه. انگشتر بـالایی نـامش، کوتوکو ساآ بوبه (*Kotoku Saa Bobe*)، رااز نام گربه‌دشتی افریقایی می گیرد، گربه‌یی کـه هـرچند نه پلنگ است و نه‌شیر، بااین‌حال شکارش را بهدر نمی‌دهد. انگشتری که‌فیل دارد، نشان دهندهٔ قـدرت مطلقـهٔ صـاحبش است. نفره رشته‌هایی ازدانه‌های گرانبها و طلا است.

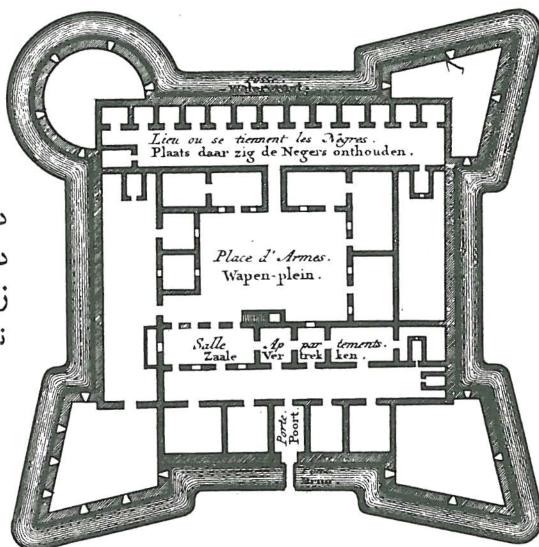
قبضهٔ شمشیری تشریفاتی از چوب مطلا وآهن از ناحیهٔ Adanse، غنا، به شکل سر یك‌زن. چاپاران‌شاه و کارمندان‌رسمی‌دربار آسانتهنه آن را بکار می گرفتند.



تیپهای آسانته که سردر پی هدف‌شان داشتند، به‌قلعهٔ کوچک انگلیسیان در ابورا[55] که شماری از فراریان فانته در کنار دیوارهای آن پناه جسته بودند، جمله بردند. این پیکار شدید، نتایج سخت بعدی‌یی در پی نداشت، زیرا انگلیسیان برای از پا درآوردن هماوردشان بیش از اندازه ناتوان بودند (حتی اگر آرزوی از پا درآوردن هماورد را داشته بودند، هر چند چنین آرزویی نیز نداشتند)، و در همین حال آسانته‌ها صرفاً برای شناسایی رسمی فرمانروایی ساحلی‌شان پافشاری می‌کردند. بعدها در اوضاع و احوال متفاوت، کشمکش و ناسازگاری تکرار گردید. بریتانیای دورهٔ سرمایه‌سالاری به آسانته هجوم برد و بخش بزرگی از امپراتوری آسانته را به‌زیرکنترل، استعماری خویش درآورد.

آسانته صلح و قدرت پردامنه‌اش را تقریباً به‌مدت دو سده حفظ کرد. راههای بازرگانی ایمن و پر رفت‌وآمد از طریق بوندوکو و کونگ، به‌سوی باختر، به‌شهرهای نیجر میانی و نیجر علیا؛ از طریق سالاگا[56] به‌سوی خاور، به هاسالند؛ و به‌سوی جنوب یعنی به‌سوی اروپاییان ساحل می‌رسیدند؛ وهمهٔ اینها سبب گشت که کوماسی[57] پایتخت که «در زیر سایهٔ درخت کوما *kuma*»، پی‌افکنده‌شده بود، به‌بازاری با نفوذ دورگستر و منزلگاه شکوه و پاسداری کامل بدل گردد. هنگامی که نمایندگان اروپایی اجازهٔ ورود به این مکان را یافتند —و ۹ نفر از آنان در ۱۸۱۷—۲۰ آمدند، که پنج نفرشان گزارشهایی دربارهٔ دیده‌ها و شنیده‌هاشان برجای نهاده‌اند— از سیاستهای بازرگانی آزادمنشانهٔ پادشاه، گسترش آسودگی شهری و شرایط مطلوب زندگی مردم آنجا برخوردار گشتند.

بودیچ[58] در ۱۸۱۷ اشاره داشت: «زباله و نخالهٔ هر خانه را هر روز صبح در پس خیابانها می‌سوزاندند، و مسکن مردم مانند شخصیت خودشان خوب‌و پاکیزه بود»، این اظهار نظری است که به‌دشواری می‌توان آن را در مورد شهرهای بزرگ اروپای آن زمان صادق دانست. کاروانهای بسیاری از راه رسیدند و به‌سوی بازارهای دور روانه گشتند. دیدارگران بسیاری از کشورهای دورتر آمدند. برای نمونه، سندی از ۱۸۱۰ در دست است که نشان می‌دهد، مسلمانی صاحب منصب با دو همراه از عربستان سر رسید که، همراهانش در سال بعد آنجا را به‌قصد تمبوکتو و تریپولی ترک‌گفتند، در حالی که خود صاحب منصب به‌مکه بازگشت.



دژ انگلیسی دراویداه، که اینک زمان درازی از نابود شدن آن می گذرد، زرادخانه و محله‌های بردگان را نشان می‌دهد.

این مسلمانانی که به کوماسی آمدند، دین آسانتهنه (به‌معنای پادشاه دولت آسانته) و دربارش را تغییر ندادند، هر چند گویا که برخی‌شان کوشش داشتند تا به‌چنین کاری دست یازند. آنان این آزادی را داشتند که، بنابه‌خواست خود عبادت کنند، و از آنجا که مصدر بیشتر دادوستدهای توزیعی و یا دبیر تشکیلات اداری سلطنتی بودند، از قدرت محلی مسلمی نیز برخوردار بودند. حتی یکی از دیدارکنندگان اروپایی در ۱۸۲٤ متوجه شد که، برخی از صاحب منصبان مسلمان «دارای رتبه‌ومقامی در دربار هستند، یا اینکه مسؤولیتهای اداری بر عهده‌شان گذارده شده و حتی به آنان حق داشتن رأی در مجلس سنا را می‌دهند». گیاآسهنه[٥٩] که رئیس خدمات کشوری پادشاه بود، دبیر مسلمانی را که به زبان عربی تسلط داشت به کار گمارد، در عین‌حال مردانی دیگرچون این دبیر در استانهای دور به‌عنوان کارمندان حکومت سرگرم خدمت بوده، وکارشان یاری کردن در تنظیم عهدنامه‌ها و نگاهداری مدارک سیاسی بود؛ و رویهمرفته اینان چارچوب نظام بایگانی منظمی را شکل بخشیدند.

به اینگونه، امپراتوری آسانته به‌شکل نمونه‌یی برجسته از انتقال تدریجی نظامهای گذران زیستی دوران آهن به‌شکلهای گستردهٔ نو و متمرکزتر قدرت و سازماندهی در گذر سده‌های هژدهم و نوزدهم درآمد. این امر، به‌یاد-

آورندهٔ تجربهٔ آغازین‌تر دولتهای متمرکز سودان باختری است. در زمان سلطنت اوسئی کوجو[٦٠] (٧٧–١٧٦٤) ابتکارهـای اداری‌یی وجـود داشت که از طریق رشد خدمات کشوری پادشاه، راه را بـرای اقتدار مرکزی بیشتری گشود، هر چند این دیوانسالاری تأثیر اندکی بر دهقانان و روستاییان امپراتوری گذارد، با این حـال از برخی جهات نفوذی فـزاینده داشت. سربازان محلی که از بردگان یا مزدوران تـأمین می‌شدنـد، و وظیفه‌شان این بود کـه از قدرت پادشاه در برابر سرکردگان و عمال حکومتی‌اش پاسداری کنند؛ در اوائل سلطنت اوسئی‌بونسو[٦١] در آغاز سدهٔ نوزدهم، بخشی از این دستگاه تمرکزدهنده شده بودند. خواجگان دربار نیز اینچنین شده بودند. مردی نظامی که آنکوبیا[٦٢] نامیده می‌شد، برای انجام خدمت ویژه در پایتخت — شهری که در آغاز سدهٔ نوزدهم ۴۰۰۰۰ نفر جمعیت داشت — می‌ماند، و کارش منحصر به‌گزینش مردانی در خور اعتماد بود که، درصورت لزوم، علیه سرکردگان نیاکانی اقدام می‌کردند. نه‌تنها سودانیان مسلمان، بلـکه اروپاییان مسیحی نیز بـه‌استخدام دستگـاه سلطنت در آمدنـد. آسانتهنه که در دههٔ ۱۸۷۰، با هجوم بریتانیاییان رویارو آمـد، شخصی آلمانی به‌نـام نیلسن[٦٣] را بـه‌کار گمارد تا نیروهای هاسا را بـرای ارتش او آموزش دهد. «تکنیسین ترک وطن کرده»ی دیگری، مردی فرانسوی به‌نام بونا[٦٤] همکار حکمران ایالتی بود. سومین نفر، یک امریکایی اسکاتلندی الاصل، مشاور اقتصادی بود.

ویلکس[٦٥] چنین بازمی‌گوید که، تاسدهٔ نوزدهم، «حکومت‌مرکزی‌ادارهٔ‌بسیاری از فعالیتها را در دست‌گرفته بود.» از جملهٔ این فعالیتها، امور سازمان بازرگانی دولتی بود که تحت نظر پادشاه در کنار «بخش خصوصی» کارهای مربوط به دادو-ستد و معدن را اداره می‌کرد. به‌گفتهٔ کیزلی‌هیفورد[٦٦]، از ۱۸۷۳ به‌بعد، «جریانی پیوسته از سوداگران آشانتی هر روزه در راه ساحل رفت‌وآمد داشتند... مسؤولان دادوستد که در جریان کار، گزارشهای درستی به پیشکاران شاه ارائه می‌دادند، اجازه‌داشتند که سهم درخورتوجهی از سود را از آن خود سازند.» حقوق کارمندان رسمی که ازمخارج سلطنتی بود، دربرابر خدماتشان پرداخت می‌شد، و گهگاه مستمری‌یی برای پیرسالی به آنان تعلق می‌گرفت، امور خارجی و دیگر کارهای دولت باکنترل مرکزی نیرومندی اداره می‌شدند و درعین‌حال، ارتباط میان

بخشهای امپراتوری پهناور، با نظامی از چاپاران تندرو در راههای دور و دراز، برقرار می‌شد. بونا مشاهده کرد که، پادشاه در کوماسی، «می‌داند که هر روز در دورافتاده‌ترین روستاهای امپراتوریش چه روی می‌دهد. او از هرسو گزارشها و جزئیات دقیقی دریافت می‌دارد... [در همین حال] از سوی دیگر، شب و روز، فرمانهای پادشاه به هر سو ارسال می‌شوند».

امپراتوری آسانته نیز چون اویو در زمان پیشتر، در مورد جمعیتهای تشکیل‌دهنده‌اش به‌دردسرهایی دچار آمده بود. در حدود ۱۷۵۰ گروهی که از آکان جدا گشته بودند، به‌باختر، و به‌سوی درونبوم ساحل‌عاج روانه شدند؛ تا در آنجا برای خود دولتی را به‌نام خودشان، بائوله[۶۷]، پی افکنند. مردمان دوردست، به‌طغیان و نافرمانی‌گراییدند. نکتهٔ مهمتر آنکه نخستین شهرهای آسانته که، در اواخر سدهٔ هفدهم در پیرامون کوماسی بنا شدند؛ منشی بسیار خودمختار یافتند، چندانکه بنابه‌توضیح ویلکس «دستگاه اداری پادشاه در قلمروهای سرکردگان بکوی[۶۸]، جوآبن[۶۹]، کوکوفو[۷۰]، نسوتا[۷۱] و مامپونگ[۷۲] اختیاری قانونی نداشت». چنین ضعفهایی در گذر هجوم بریتانیاییان اهمیت بسیاری داشت. بااین حال، امپراتوری کم‌وبیش درسدهٔ نوزدهم، بزرگ‌و قدرتمند برجای ماند. تنها نیروی سلاح‌گرم وسازمان نظامی برتر بریتانیا بود که توانایی پیروزگشتن بر آن و سرانجام ویران‌کردنش را یافت.

دهقانان و پیامبران

هنگامی‌که اویو و آسانته به‌گردآوری نیرو سرگرم بودند و اندک اندک به‌دولت و امپراتوری بدل می‌گشتند، سودان باختری به‌دوره‌یی دراز از شورش و اصلاحات گام نهاد.

تحت حکمرانی فرمانروایان مراکشی، مردان تمبوکتو آزادی عمل و فعالیتهای کهن‌شان را از دست دادند. ثروت و منزلت شهرهای وابسته به تمبوکتو کاهش یافت. دادوستد مردمش رو به‌افت گذارد. مدرسه‌ها، دیگر چون روزگار احمدبابا و معاصرانش در سدهٔ شانزدهم رونق نداشتند. هنگامی‌که دویست سال بعد اروپاییان به آنجا رفتند، از اینکه چنین شهرفقیری هنوز از منزلتی‌شگفت

برخوردار است، به‌حیرت درآمدند. گائو پایتخت قدیمی سنگای هنوز از هجوم و اشغال مراکشیان در عذاب بود. این شهر که آرامگاه امپراتور اسکیا محمد در آن قرار داشت، و زمانی مرکز دادوستد پر جنب‌وجوشی به‌شمار می‌آمد، چیزی بجز دمِ‌بازاری ایالتی، غبارگرفته و کسالتبار که به آسانی از یاد می‌رفت، نبود. جن، سومین شهر بزرگ نیجر میانی هنوز به‌عنوان پایانگاه شمالی دادوستد سرزمینهای جنگلی پر اهمیت بر جای مانده بود، اما کم کم وسعت و ثروتش رو به کاهش می‌رفت.

از رونق افتادن شهرها برای هرگونه امیدی به‌بازسازی قدرت امپراتوری سنگای، مهلک بود. این شهرها مدت زمانی بیش از یک سده نیروی محرکه و قدرت جاذبهٔ سنگای به‌شمار می‌آمدند. و هنگامی که از میان رفتند، امپراتوری تجزیه شد. خدمت سربازی سربازان دراز خدمت اسکیا پایان گرفت؛ این سربازان یا به‌روستاهاشان بازگشتند، و یا به‌خدمت اربابان دیگر درآمدند. بنای عظیم و دقیق کنترل دیوانسالارانه از صحنه ناپدید گشت. هماهنگ با این اضمحلال، اوایل سدهٔ هفدهم شاهد شورش مردمان خراجگزار امپراتوری بود. گروههایی که به‌وسیلهٔ اربابان سنگای به‌زور به‌خدمگی کشانده شده بودند، بندهاشان را از هم گسستند. زمان اظهار وجود دوبارهٔ دهقانانی که معمولاً مخالف شهرها و اسلام بوده، و فشار نظام سنگای را در ناحیه‌های گسترده‌یی در دوسوی نیجر احساس کرده بودند، در پی آمد.

دروازه‌های نظم و اقتدار شهری یکی پس از دیگری درهم شکسته یا خرد شدند. در واحه‌های شمالی، طوارق ناتوان صحرا بپا خاستند، به گائو و تمبوکتو حمله برده، و انتقام خود را از قدرتی که مدت زمانی دراز بر آنان چیره گشته یا به بندشان کشیده بود، گرفتند. از سرزمینهای جنوبی، یعنی علفزاران جنوبی که درختان بائوباب بلندی داشتند، سوارکاران دیگری به همان قصد غارتگری به‌حرکت درآمدند، اینان مردم موسی و دوگون و بامبارا و همانندانشان بودند؛ یعنی کسانی که مدت زمان درازی انتظار چنین لحظه‌یی را کشیده بودند، و اینک با خشم و بادرخشش نیزه‌هاشان شهرها را به‌تسخیر درآوردند. مراکشیانی که در شهرها بودند، دلسرد و درمانده دست از فتح بیشتر کشیدند، و در دوردست شهر مراکش و فز بزودی از یاد رفته یا به‌سرنوشت‌شان وانهاده

«نانا اووسوسامپا»ی سوم، اومانهنه آکـروکری، در جشنواره آفـاهیه (سیب‌زمینی شیرین) در ۵ دسامبر ۱۹۶۴.

درکنده کاری شده از کاخ سلطنتی «فون»ها در داهومی.





شدند. جز چند مرکز مقاومت در جنوب، از قدرت سنگای چیزی برجای نماند، وگهگاه از این مراکز مقاومت حمله‌های جانبازانه‌یی به‌بقایای قدرت نظامی مراکشی می‌شد.

اما اندک اندک، از تمامی این اغتشاش و وحشتزدگی، انگارهٔ تازه‌یی آغاز به پیدایی کرد. مردم روستا دست از تهاجم برداشته و به سکونت تن دردادند. پس از انجام این کار، برخی از آنان سنتها و فنهای حکومت مرکزی سنگای را به‌وام گرفتند، و از روی رویِر شکسته بستهٔ خویش، آغاز به برپایی نظامهای تازهٔ قانون و نظم غیر اسلامی کردند. از جملهٔ این مردمان، دهقانان بامبارا بودند که در امتداد نیجر در باختر تمبوکتو می‌زیستند. اندکی پس از ۱۶۰۰، این کشاورزان، سکونتگاههای تازه‌یی در کنارهٔ رود در باختر جن و دریاچه‌های نیجر برپا داشتند. در حدود ۱۶۵۰ سرکرده‌یی بیباک به‌نام کالادین،[۷۳] که احتمالاً شخصیتی تاریخی است، رهبری‌شان را برعهده می‌گیرد؛ هر چند که امکان دارد کالادین نام سنتی چند «قهرمان بنیانگذار» باشد. زمامداری کالادین تا حدود ۱۶۸۰ ادامه می‌یابد. او دولت کوچکی را پی‌می‌افکند که در سگو، بندرکنار رودی قرار دارد. از این بندر، کالادین هیأتهایی به‌سوی مردم همسایه گسیل می‌دارد، تا آنان را به‌پرداخت خراج به‌شیوهٔ امپراتوری کهن وادار سازند. اما، این «امپراتوری» آغازین بامبارا، هیچگونه چارچوب اقتدار نظام‌پذیری‌برای بقای خود ندارد، و با مرگ کالادین از میان می‌رود.

با اینهمه، روند ادامه می‌یابد. در حدود ۱۷۱۲ دولت کوچک بامبارا در سگو، به‌فرمانروایی رهبر بیباک و بلندپرواز دیگری در می‌آید که، بی‌تردید شخصیتی تاریخی است؛ این شخص ممری کولیبالی،[۷۴] ممری بیتون *Biton*، فرمانده است که نخست فرماندهی دسته‌یی مهاجم را برعهده دارد، اما بزودی پادشاهی متمکن می‌گردد. ممری در جنگ و تیزهوشی بررقیبان و دشمنانش پیشی می‌گیرد و شالوده‌های سیاسی بسیار نیرومندی را در سگو پی می‌افکند. بی‌سبب نیست که او لقبی نظامی دارد. او از سنت سنگای، فنهای دفاعی را به‌وام می‌ستاند، ارتشی درازخدمت وچند هزارنفره پدید می‌آورد، برای پاسداری از نیجر به‌این سپاه «ناوگان» دراز خدمتی از کرجیها می‌افزاید؛ و برای این

مقاصد، از مردانی بهره می‌جوید که در جنگ به اسیری گرفته شده‌اند و بنابراین به‌موقعیت خدمگی نزول کرده‌اند.

با چنین نیروهایی، فرمانده ممری همسایگان نزدیکش، سونینکه، فولانی، بوسی، و دیگران را به مبارزه فرا می‌خواند و شکست‌شان می‌دهد. در ۱۷۳۰ حملهٔ پادشاه مسلمان کونگ را دفع می‌کند؛ کونگ دولت بازرگانی جنوبی‌یی است که بی‌تردید از مداخلهٔ بامبارا در امور دادوستد و نفوذ اسلامی کهن، بیزار بود. ممری همچنین به‌دوردست رود حمله می‌برد و مدت زمانی کوتاه تمبوکتو را دراختیار می‌گیرد. او دولت کوچک سگو را به‌نمونهٔ کوچکی از امپراتوری وارث سنگای درکنارهٔ رود بدل می‌کند. در ۱۷۵۳، برخی از توابعش که از حکمرانی ستمگرانه و انحصار قدرت او در رنج بودند، سگو را ترک گفته و به‌سوی شمال باختری روان گشتند، و دولت «بامبارا»ی دیگری درکاآرتا و نیورو، موطنهای کهن «غنا»ی باستان، پدید آوردند.

این هر دو دولت بامبارا تا نیمهٔ سدهٔ نوزدهم، در ناحیه‌های خود پراهمیت برجای ماندند. اما تاریخ آنها، تاریخی پرآشوب است. پس از مرگ ممری در ۱۷۵۵، در زمان حکمرانی فرماندهان غاصبی که یکی پس از دیگری بر سر کار می‌آمدند، یازده سال آشفتگی وقلدری براین ناحیه‌ها حکمفرمابود. آنگاه نگولو دیارا[۷۵] در ۱۷۶۶ اورنگ را از آن خود کرد، به‌بلندپروازیهای ارتش پایان داد، و تا ۱۷۹۰ بر دولتی که دوباره ترکیب شده بود، حکم‌راند. دو سال پس از مرگ نگولو دیارا، مسافر انگلیسی تنهایی‌ازبسیاری حد و مرزهای خصمانه‌و بدگمانیهای نه‌چندان بی‌دلیل راه بازکرد و به‌شهر سگو رسید؛ از آنچه دید بر او روشن شد که، پادشاهی نگولو دیارا برای دوباره به‌دست آوردن رونق کهن شهرکهای نیجر میانی کار سترگی انجام داده است. مانگو پارک، سگو را شهری با جمعیتی حدود ۳۰۰۰۰ یافت که بنابه‌گفتهٔ او، درچهار محلهٔ مسکونی می‌زیستند که از خانه‌های گل‌رسی یک یا دو اشکوبه تشکیل شده بودند. او می‌نویسد که، «منظره‌یی ازاین شهرگسترده، کرجیهای بسیاری که بر رود شناورند، جمعیت بسیار، و کشتکاریهای حومهٔ شهر، برروی‌هم، چشم‌اندازی از تمدن و شکوه پدید آورده‌اند که من انتظار نداشتم آن را در آغوش افریقا بیابم».

باردیگر،تأکیدبه‌بازسازی در سودان باختری، به شکلی ویژه، رنگ اسلامی

بخودگرفت؛ اینک کوششی طولانی، یا رشته‌یی از کوششها آغاز گشت تا بار دیگر شیوهٔ فرمانروایی اسلامی پر شکوهی را باز سازد که، هدفش آوردن تمامی این ناحیهٔ پهناور از اطلس تا نیل، به‌حیطهٔ قانون و نظم اسلامی باشد و به‌اینگونه قدرت و عظمت خلافت باختری کهن را حیاتی دوباره بخشد. این منظره، با پیروزی و درخششی رنگارنگ به‌مدت ۱۵۰ سال درخشید. این مسأله سبب شد تا ماجراهایی بیباکانه، یکی پس از دیگری پدید آیند که گهگاه با پیروزی بسیار همراه بودند و گاه پیروزیی به همراه نداشتند. کوششها و اقدامهای مسلمانان توسط شمار بسیاری از رهبران برجسته از امامان اولیهٔ بخشهای دوردست باختر سودان –تقریباً در نزدیکی اقیانوس اطلس پهناور– گرفته تا مهدی نیل و مهدی بیابانهای خشک کردفان رهبری می‌شدند. این اقدامها غالباً جنگهای سختی ببار آورده و همواره سبب پدید آمدن ستیز میان اسلام و ادیان سنتی افریقای غربی، یعنی ستیز میان افراد گوناگون می‌گردید.

نخستین نمایندگان تجدید حیات اسلامی از مکانی غیرمنتظره آمدند. آنان قوم فولانی و دیگر رمه دارانی بودند که، مذهب کهن و خویهای قبیله‌یی‌شان را به کناری نهاده، در شهرکها سکونت گزیده و اسلام را پذیرا گشته، و سرکردگان و بلند پروازیهای سیاسی‌یی به‌دست آورده بودند. این مردم که عمیقاً تحت تأثیر اسلام عربهای باختری‌یی قرار گرفته بودند که، پس از پانزده سده، با تصفیه‌یی پیوسته از راه موریتانیا به ایشان رسیده بود؛ بر آن شدند تا دولتهای اسلامی تازه‌یی بنا کنند. نخستین این دولتها، در تپه‌های فوتاجالون[۷۶]، تقریباً در مرکز جمهوری گینهٔ کنونی قرار داشت، و در حدود ۱۷۲۵ به‌دست آمیزه‌یی از مردمان مسلمان و به‌رهبری فولانی‌ها تثبیت گردید. این مردمان بر مردم دیالونکهٔ[۷۷] محلی که کشاورزان منده‌زبان بودند، پیروز گشتند؛ و از طریق سلسله‌های نظامی و خداسالارانه حکم‌راندند. آنان سرکردگان یا الممی[۷۸]هاشان را از دو خانوادهٔ بزرگ آلفا[۷۹] و سوری[۸۰] برمی‌گزیدند؛ و برای خدمت نظامی‌شان از مردانی بهره می‌جستند که به‌نام مجاهدین یعنی سلحشوران اسلام خدمت می‌کردند. گروههای دیگر نیز با انقلاب مذهبی به کار قدرت‌طلبی سرگرم شدند. دومین امام نشین در ۱۷۷۶ در فوتاتورو درکنار ساحل جنوبی سنگال پی‌افکنده شد. این کار به‌دست گروه توکولور[۸۱] (که عربی آن تکرور

است: این مردم درحقیقت فولانی بوده و هستند) که تورروبه[۸۲] نامیده می‌شدند، انجام پذیرفت. آنان پادشاه وقت سلسلهٔ کهن دنیانکه (که خود در ۱۵۰۹ پس از آخرین هجوم فولانی‌ـ‌مندینکا پی‌افکنده شد) را شکست دادند، و رهبر خود، سلیمان‌با[۸۳] را برجای او نشاندند. حدوداً در همان زمان، امام نشین فولانی سومی در بوندو[۸۴]، دشتهای علفزاری که در مرزهای کنونی سنگال و «مالی» قرار داشت، پدیدار آمد.

از روی خاطرات مانگو پارک که در پایان سدهٔ هژدهم از امام نشین بوندو گذر کرد، می‌توان تا اندازه‌یی ژرفای این تجدید حیات اسلامی را دریافت؛ او از دادوستد و تولید کشاورزی رشد یابندهٔ کشور و همچنین از نگرشهای آزاد منشانه سخن می‌راند. و می‌گوید، «شکنجهٔ مذهبی در میان آنان وجود ندارد، و وجودش ضروری نیز نیست؛ زیرا نظام محمد (ص) با وسایلی بسیار کارآتر، گسترش خویش را فراهم می‌سازد. با برپا داشتن مدارسی کوچک در شهرکهای گوناگون، جایی که بسیاری از کافران چون کودکان محمدی برای قرآن خوانی آموزش دیده و عقاید پیامبر را تعلیم می‌بینند، دینیاران محمد (ص) بر ذهنها چنان نفوذ کرده، و شخصیت مریدان جوان را چنان شکل می‌بخشند که، پس از آن هیچ رویدادی در زندگانی نمی‌تواند آن را از میان برده یا دگرگون سازد. بسیاری از این مدارس کوچک را من بههنگام سفر خویش به‌این کشور دیدم، و با خشنودی شاهد رفتار بسیار آموزش پذیر و فروتنانهٔ کودکان بودم...»

در این زمان، آموزش مسلمانان در روستاها توسعه یافت؛ چندان که گویی لبهٔ تیز ستیز میان شهرکهای مسلمان و روستاهای نامسلمان اندک‌اندک کند می‌شود. تا اینکه بعدها، در سدهٔ نوزدهم، برای رهبران مسلمان این امکان پیش آمد که، از دهقانانی که درگذشته از بیعت کردن سر باز می‌زدند، بیعت مذهبی بگیرند. اکنون با مراجعهٔ پژوهشگران به کتابخانه‌های افراد مذهبی و مطالعهٔ هزاران سند قدیمی و تازه که در آنجا گردآوری و نگاهداری شده‌اند، جامعه‌شناسی تمامی این مسأله تبیینی بهتر خواهد یافت. به‌هر حال، حتی در این مرحله از دانش نیز چند نکته روشن است. مبلغین و آموزگاران مسلمان که به‌روستاها راه یافتند، پایه و اساسی گسترده‌تر

به‌اسلام بخشیدند. و در انجام این کار، شیوه‌یی برای دگرگونی تعالیم‌شان پدید آوردند. روندی مشخص از بپاداشتن مردم‌سالاری رخ نمود. نگرشهای کهن‌تر در بردارندۀ عنصری انحصاری بودند که، به‌مذاق سوداگران دیولا و دیگر گروههای مسلمان که در سراسر افریقای باختری سفر می‌کردند، خوش می‌آمد؛ همچنین باب طبع بازرگانان شهری و حکمرانانی بود که، اسلام پایه و اساسی جهان‌نگرانه، هم برای حکومت مرکزی در دولتهای چند قومی، و هم برای فنهای دادوستد و اعتبار مالی به آنان ارزانی داشت. برای نمونه، دولتهای تازه مسلمانی چون کونگ، کم‌وبیش برپایۀ سلسله مراتبی از برتری بناگردیدند که، تحت حمایت اسلام قرارگرفت؛ و مردم دون‌رتبه گرچه عملاً از آن به کنار نهاده نشدند، اما به هر جهت از این سلسله مراتب عقب زده شدند. شکلهای ویژۀ اسلام افریقای باختری سر آن داشتند تاگرایش به‌سختگیری و دقت در سلسله مراتب اجتماعی را تقویت کنند. رهبران مسلمان، این مفهوم شخصاً افریقایی که بر طبق آن در وجود فردی خاص —دینیار، جادوگر یا پیشگو— نیرویی معنوی به‌ودیعه گذارده شده است را به‌خود اختصاص داده، گهگاه اقتدار مرموزی به‌دست می‌آوردند که مورد تکذیب اصول و عقاید سرسختانۀ اسلامی قرار می‌گرفت. برای مثال، رهبران مسلمان با پیروی از شیوۀ سنی علی سنگای، مایل بودند بر جادوگری‌شان بیش از مسلمان بودن‌شان حرمت گذارده شود. موقعیت بسیار ویژه —و غالباً بسیار انحصاری— مرابطون[۸۵] مسلمان در برخی‌از ناحیه‌های افریقای باختری، بویژه سنگال، نیز ناشی از همین تمایل بود.

شاید درخور توجه‌ترین این دگرگونیها در اسلام افریقای باختری، محاق سیاسی مداوم برادری قادریه —که به‌گونه‌یی سنتی محافظه‌کار و شدیداً سلسله مراتبی بود، و کافران را حقیر می‌شمرد— بود، که به‌وسیلۀ تیجانیه، یعنی برادری تازه‌یی که هواخواه «اسلام برای فقرا» بود، انجام پذیرفت. در اینجا نیز، افریقای باختری انگارۀ خود را در اندیشه‌هایی به‌کار گرفت که، محتوای اولیه‌شان بسیار متفاوت بود. تیجانیه به‌عنوان جنبشی برای تبلیغ مذهب، به وسیلۀ آموزگاری از افریقای شمالی به‌نام احمدالتیجانی[۸۶] (۱۸۱۵—۱۷۳۷) که خود شخصی انقلابی نبود، بنیان گذارده شد. به‌هر حال، با انتقال تیجانیه به‌سودان باختری این جنبش به‌صورت وسیلۀ مذهبی بسیارعالی‌یی ***Par excellence***

در آمد که انقلابهای بعدی اسلامی در سدهٔ نوزدهم از آن مایه گرفتند. تیجانیه سبب شد تا بسیاری از مردمان روستاها به‌اسلام گرویدند، و از آن پس روستاییان مخالف «اسلام شهرکها» شدند.

با این حال، شاید نیازی به بازگفتن نباشد که این جنبش اصلاح‌طلب، هرگز جنبشی ساده که تنها یک مسیر داشته باشد، نبود. انگیزه‌های مردم در این جنبش، چون انگیزه‌های مردم دیگر در جنبشهای اصلاح طلبی سرزمینهای دیگر، آمیزه‌یی از انگیزه‌های گوناگون بود. مقارن ۱۸۰۰، هنگامی که تأثیر تغییر دین به‌شکلی از اشکال در سودان باختری، از فوتاتورو تا دولتهای هاسا دیده می‌شد، عثمان دان‌فودیو رهبری جنبش بزرگ انقلابی فولانی علیه حکمرانان هاسالند را بر عهده گرفت [فودیو *Fodyo* یا فودی *Fudi* در زبان فولانی به‌آموزگاری مسلمان با درجهٔ ارشد گفته می‌شد]. عثمان نیز چون یارانش عضو برادری قادریه بود، نه تیجانیه که، تنها پس از به روی کار آمدن خلیفه‌شان الحاج عمر[87] در دههٔ ۱۸۴۰ در سودان باختری نفوذ کردند. در این کار عناصر متعددی از جمله تجدید حیات اسلامی، اصلاح طلبی اجتماعی یا بلند‌پروازی سیاسی دخالت داشتند. با اینهمه، شایان توجه است که در نوشته‌های عثمان و یارانش به‌اصلاح حکومت و پایان‌دادن به سوءاستفاده‌های اداری که دست‌کم بنا به‌ادعاهای فولانی‌ها توسط پادشاهان هاسا انجام می‌گرفت، اهمیت بسیار داده شده است. و پیروزی انقلاب عثمان تا حدودی مرهون توفیق او در جلب حمایت بسیاری از مردم هاسا بود. او و یارانش علیه خودکامگی، خشونت سیاسی، و بیدادگریهای روزمره موعظه می‌کردند. «گرفتن زنان صیغه‌یی، و گردآوری جامه‌های فاخر و اسبهایی که بجای میدان نبرد در شهرها به‌کار می‌آیند و پذیرفتن هدایای حاصل از اعمال نفوذ، غنیمت‌گیری و رشوه‌خواری» را زشت می‌شمردند. آنان به‌مخالفت با حکمرانان بدی برخاسته بودند که «هدفشان از حکم راندن بر کشورها و مردمان، کسب لذت و به‌دست آوردن مقام بود...». به‌عکس، آنان آرزو داشتند تا بنابه‌اصول و تعالیم سنت اسلامی بزرگ «خلافت برحق» فرمان رانند؛ و دست‌کم در آغاز کار، در نگرشهاشان چشمپوشی فردی و تهذیب اخلاقی نیرومندی دیده می‌شد.

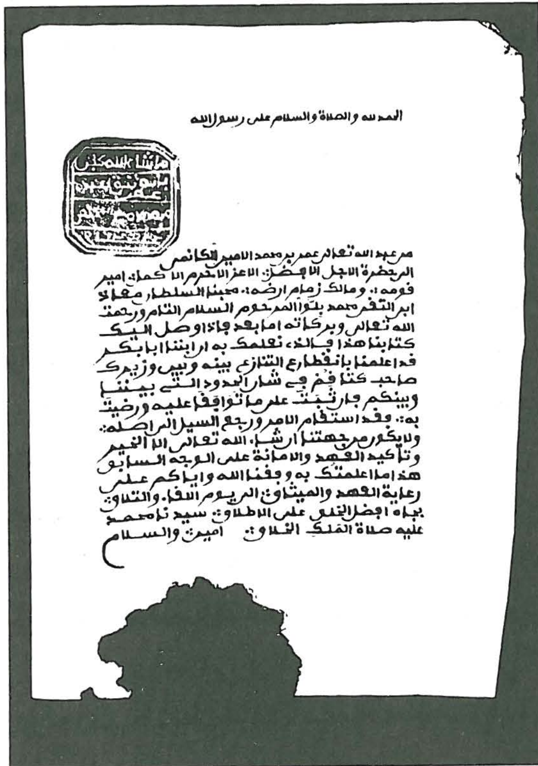
این اصلاح طلبان فولانی، پس‌از به‌دست گرفتن قدرت در هاسالند با دشواریهای عملی کاربرد آن رویارو آمدند. آنان به‌جایگاه پادشاهان‌هاسا گام نهادند، و با این کار به‌سازش میان آرمانهای خویش و ثمره‌های مقام و منصب دست یازیدند. انقلاب ملهم‌ازدین، به‌این‌ترتیب توانست شیوهٔ فرمانروایی غیر مردمی و ایستا را از میان بردارد: این انقلاب که فاقد خط مشیهای مادی تازه بود، خود را با شکلی کاملاً دیگرگونه یعنی وظیفهٔ بنای ساخت اجتماعی بهتر رویاروی دید. بزودی میان رهبران فولانی برسر تقسیم زمین اختلاف افتاد، و پسر عثمان به‌نام محمد بلو[88] که نخستین سلطان سوکوتو شد، ناچار گشت تا اقتدار سلطنتی‌اش را با نیروی اسلحه بر رهبران مخالفش چون عبد-السلام[89] تحمیل کند. اندکی بعد، سلسله مراتب تازهٔ مردم فولانی جانشین نظام اداری پیشینیان شان یعنی نظام مردم هابه-هاسا[90] شده بود. اما فولانی‌ها نیز چون دیگر غاصبان و فاتحان جاهای دیگر، به‌فاسد گرداندن عناصر نمایندهٔ نظامی کشانده شده بودند که، تا حد بسیاری این نظام را به‌خودکامگی نزدیک گردانده بودند.

شاید با وجود محدودیتهای موقعیت‌شان، کار دیگری جز این نمی‌توانستند انجام بدهند. سلطان بلو وهمانندانش با مشکل رقابتهای حاد و شدید در میان «گروههای خویشاوندی» روبرو بودند که جهاد را رهبری کرده و تا حدود زیادی در شکل بخشیدن به آن نقش‌مؤثری داشتند. این «پرچمداران جهاد»، خواستار زمین و قدرت بودند. به‌ناچار، هم زمین و هم قدرت به‌آنان داده‌شد. با دریافت این دو، آنان تقسیمات اجتماعی هاسالند را ژرف می‌گرداندند. حکمرانی هاسا در حالی که حدود چهارسده دارای دولت و حکومت شهری بود، به‌تک‌فرمانروایی‌یی بر مبنای قانون اساسی رسیده بود که، با رسیدگیها و نظارتهای بسیاری محدود می‌شد. سارکی *sarki* یا پادشاه هاسا تنها هنگامی می‌توانست به‌عملی دست یازد که از توافق بسندهٔ اشراف و کارمندان رسمی‌اش اطمینان حاصل کند. این مردم-سالاری نبود، اما به‌یقین استبداد نیز نبود. در دولتشهری چون زاریا، کنترل سیاسی شاه با قدرت کارمندان رسمی سیاسی محدود می‌گشت، و قدرت کارمندان سیاسی نبز به‌نوبهٔ خود با قدرت همسان کارمندان رسمی اداری محدود می‌شد. سرآخر، این پادشاه بود که در صدر قدرت قرار داشت؛ در ضمن او ناگزیر بود با دقتی

بسیار برای تعادل نظامی که، در آخرین مرحله، او تنها مقام گزیده‌اش بود؛ به امور هرروزه بپردازد. شاید به‌هر حال موقعیت الیزابت اول[91] ملکهٔ انگلیس در رابطه با اشراف و کارمندان رسمی‌اش، با موقعیت او چندان تفاوتی نداشت.

با این حال، فاتحان فولانی که ناگزیر بودند حکمرانی اقلیت خود را بر این نظام تحمیل کنند، نتوانستند چنین تقدم و توازنی را دقیقاً رعایت کنند. کاربرد این مالکیت تازه، ضرورتهای ویژهٔ خودش را نیز به همراه داشت. ام.جی. اسمیت شرح داده است که، «پس از فتح فولانی‌ها، حکومت زاریا از تک‌فرمانروایی قانونی به‌استبدادی محدود تغییر یافت»؛ و این استبداد در زاریا نیز چون در مکانهای دیگر میان دولتهای مغلوب، هاسا «به عنوان یک نظام رشد یافت و پابرجا ماند، هرچند که کارکنانش با روی کار آمدن هر پادشاهی به‌سبب رقابت دودمانی، تغییر می‌کردند».

بار دیگر متوجه فرو ریختن پندار ناکجا آبادی‌یی که اسلام عرضه کرده‌بود، می‌شویم. مجاهدین عثمان و پیشوایان رسم و راه او شاید در لحظاتی بهتر، آرزوی برابری مذهبی و اجتماعی تازه‌یی را می‌کردند که، بتواند خلافت برحق روزگاران افسانه‌یی زمان عباسیان، یا حتی «عصر طلایی» خلافت باختری را در سودان ازنو زنده کند. اما واقعیت چیز دیگری بود. هرچند دستاوردهای شهری آن «عصر طلایی» مالی، کانم، و سنگای اغلب چشمگیر بودند، با این حال، این «عصر طلایی»ها بر پایهٔ برابری فزونی‌یابنده میان توانمند و تهیدست، و ناتوان و توانا استوار نبودند. به‌عکس، بر نابرابری فزونی یابنده‌یی تکیه داشتند؛ و این طبقه‌بندی چشمگیر جامعه میان فرمانروایان و فرمانبران، بندی و آزاد، وفقیر و غنی بود که از خلال آن، پیروزیهای نظامی و سیاسی گذشته پدید آمده بودند. اگر فرمانروایان هاسا با ملت رفتاری بیدادگرانه داشتند، سپاهیانی گرد آوردند، کاخهایی بنا نهادند و بیگاری را تحمیل کردند، تنها به‌تقلید از سر مشقهای بزرگ خلافت باختری‌شان، «اسکیا»های سنگای و «می»های کانم‌-بورنو بود که، به چنین کارهایی دست یازیدند. تضاد اساسی و بادوام این تجدید حیات اسلامی در همین بود: احیاکنندگان اسلام حتی در هنگام داشتن بهترین آرمانها، و در هرجا که در پی اصلاح طلبی‌یی واقعی بودند، ضرورتاً علیه همان انگاره‌های جامعه که به‌اسلام قدرت بخشیده بود، بپا می‌خاستند.

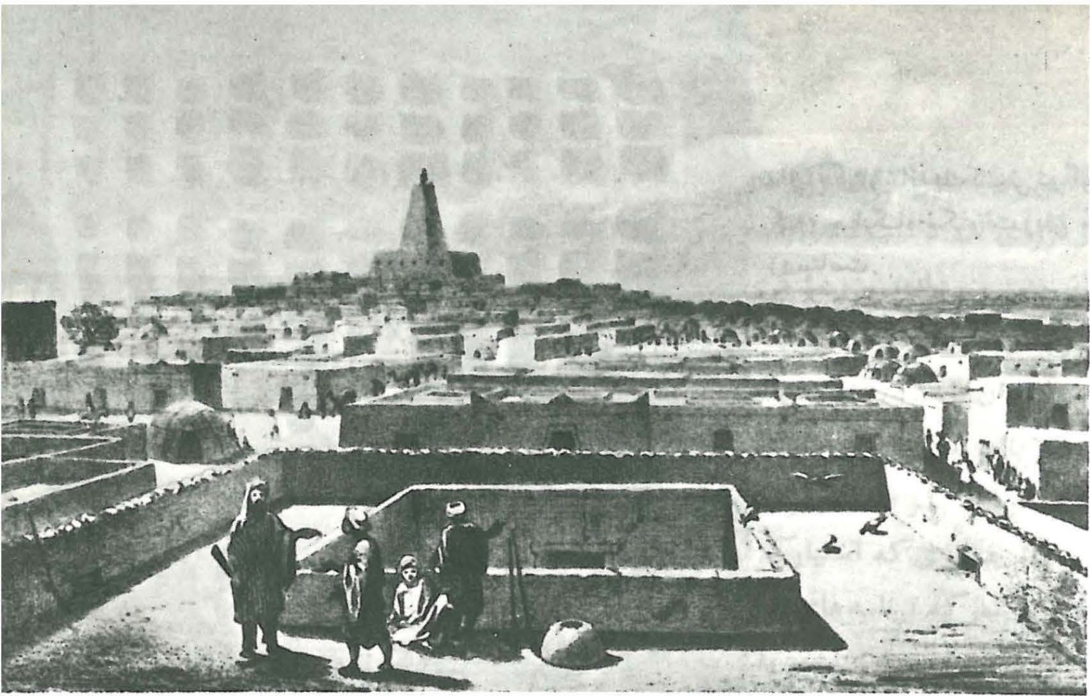


الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله

من عبد الله تعالى عمر بن محمد الامين الكانمي
الى حضرة الاجل الافضل الاعز الاكرم الاكمل امير
قومه ومالك زمام ارضه محبنا السلطان معاذ
ابن التقي محمد بلو المرحوم السلام التام ورحمة
الله تعالى وبركاته اما بعد فاذا وصل اليك
كتابنا هذا فالذي نعلمك به ان ابننا ابا بكر
قد اعلمنا بانقطاع التنازع بينه وبين وزيرك
صاحب كتاغم في شان الحدود التي بيننا
وبينكم فان ثبتت على ما توافقا عليه ورضيت
به فقد استقام الامر ورجع السيل الى اصله
ولا يكون من جهتنا ان شاء الله تعالى الا التتميم
وتاكيد العهد والامانة على الوجه السابق
هذا ما اعلمتك به وفقنا الله واياكم على
رعاية العهد والميثاق الى يوم اللقاء والتلاق
بجاه افضل الخلق على الاطلاق سيدنا محمد
عليه صلاة الملك الخلاق امين والسلام

نامه‌یی از مکاتبات حقوقی سلطان امین بورنو که، دربارهٔ ستیز مرزی به‌همسایه‌اش سلطان‌معز سوکوتو، درحدود ۸۰-۱۸۷۷ نوشته است.

حتی، قدرت تازه در هاسالند گواه درخور توجهی بود برآنچه که، امکان دارد در هنگام بر تخت نشستن شاه‌فیلسوفان رخ بدهد؛ و در اینجا بود که احیاکنندگان اسلام، یعنی مجاهدین، به‌اوج تمایز معنوی خود رسیدند. هنگامی که کلاپرتون[۹۲] پویندهٔ انگلیسی به‌دربار سلطان بلو راه یافته بود، به‌تصادف نبود که تازه‌ترین نسخهٔ هندسهٔ اقلیدس را به‌زبان عربی در آنجا یافت، و آنگاه به بحث دشواری دربارهٔ ارزشهای مسیحیت کشانده شد. این فرمانروایان تازهٔ هاسالند پژوهشگرانی عالیمقام، و آرزومند از میان برداشتن سوءاستفاده‌ها و اجرای عدالت بودند. نزدیک به ۲۰۸ کتاب و مقاله دربارهٔ موضوعهای گوناگون عملی و نظری، به‌عثمان، برادرش عبدالله و پسرش محمد بلو نسبت داده شده است، و در عین حال مکاتبه‌های حقوقی میان سلطان بلو و شهو محمدالامین[۹۳]، حریفش در بورنو، گواه بلند پایگی آموزش ادبی‌یی است که این مردان فراگرفته بودند.



تمبوکتو به‌دیده هاینریش بارت در ۴-۱۸۵۳.

بنایی از شمار بناهای آجری دورهٔ اسلام درعین فرح، دارفور، که احتمالاً تاریخش به‌سدهٔ شانزدهم می‌رسد. طاقچه‌های سه‌گوش معماری اسلامی‌دربناهای اسلامی سرتاسر سودان به‌چشم می‌خورند.



مالی: گینا (خانه یك کشیش دوگون) که، جایگاه سکونت ریش سفید روستاست.



نظام تعلیم و تربیت آنان، نظامی صرفاً محلی یا ایالتی نبود. بلکه برپایهٔ آموزشهای اسلامی که سال عمرش به‌سده‌ها می‌رسید، قرار داشت. ف.ه. مصری[۹۴] دراین‌باره چنین گفته است، «پس از آنکه دانش پژوه شیفته یا طلبه دانشی اساسی از دین به‌دست آورد، و خواندن و نوشتن را درکودکی آموخت، آغاز به‌سفر به‌نزد دانا مردان کرده و نزدشان می‌ماند تا در رشتهٔ ویژهٔ آموزگار دانشمندی که درآن شهرتی کسب کرده، به‌کمال برسد؛ پس‌از آنکه آموزگار برکامل‌شدن مطالعات او صحه گذارد، به‌او مدرکی به‌نام اجازه داده می‌شودتا موضوعی راکه فراگرفته، تحت‌نظر آموزگارش آموزش دهد. به‌اینگونه، طلبه برای‌گرد آوردن اجازه‌ها و تثبیت شهرتش به‌عنوان پژوهشگری شناخته شده به‌سیر وسفر می‌آغازد. این روند، طبیعتاً در مرحله یا سن‌وسالی معین پایان نمی‌گیرد، زیرا هر زمان‌که روشن شود پژوهشگری در رشته‌یی از دانش به‌کمال رسیده، بی‌توجه به‌اینکه شخصی بومی یا بیگانه باشد، دیگران درپی آموزش نزد اومی‌روند.»

شهرهایی چون سوکوتو در این اجتماع گستردهٔ اصلاح و پژوهش مذهبی که درکار شکل بخشیدن به دارالاسلام تازه‌یی بود، قرار داشتند؛ و این، چون

قطبی توجه هر مردی که در آرمانهای اصلاح طلبان و پژوهشگران انباز بود و آرزوی آن داشت تا همانند و همتای آنان گردد را، به‌خود جذب می کرد. تنی از چنین مردان، پژوهشگری بود اهل توکولور به‌نام عمر بن‌سعید[۹۵] که در ۱۸۲۶ ازمکه بازگشت. الحاج‌عمر که به تازگی به‌مقام‌خلافت برادری تیجانیه در سودان باختری منصوب شده بود، برای خود زندگی سیاسی با شکوهی ترتیب داد. بااین‌حال‌درعمل مردی کند آهنگ بود. او درسوکوتوسکونت‌گزید و یازده سال درآنجا بسر برد، و در این مدت دراموری عمومی نقشی برعهده داشت، و علاوه بر چند همسری که اختیارکرده بود، با دختر سلطان بلو نیز ازدواج کرد. الحاج عمر که برنامه‌های دیر رسش را پی می‌گرفت، در ۱۸۳۷ به فوتاجالون واقع در هزار میلی باختر رفت تا در آنجا زندگی کند. تنها در ۱۸۴۸ بود که، از دینگوییرایه[۹۶] در گینهٔ‌علیا، جایی که امام‌نشین کوچکش را شکل بخشیده بود، جهاد را آغازکرد. اما از آن پس پیروزیش بیدرنگ و پردامنه بود. عمر پس از آنکه پسرش حبیبو[۹۷] (که مادرش دخترسلطان بلو بود) رابه‌فرماندهی‌امام‌نشین کوچکش در دینگوییرایه گمارد، همراه با مجاهدین خود، یعنی سلحشوران اسلام، به‌سوی‌شمال روان شد. وحکمرانان بامبارایی کاآرتا، و نیورو را ازحکمرانی برکنارکرد. در ۱۸۶۱سگو را از جانشین بامبارایی پادشاه نگولو گرفت و پسرش احمدو[۹۸] را در آنجا، در رأس امام‌نشینی دیگر مستقر گرداند.

به‌هرحال، عمر به‌هنگام فرمانروایی برسگو خط مشی وحدت سیاسی‌یی را برگزید که این‌خط مشی نمی‌توانست برای این حکم که‌مسلمان نباید با مسلمان بجنگد، ارزشی قایل شود. در پایین رود سگو، دولت اسلامی کوچک و قدرتمند حمداللهی[۹۹] قرار داشت. این دولت ماسینا[۱۰۰] که پس از ۱۸۰۵ به‌دست یکی

برخی از مردمان افریقای باختری در نوشتار از الفبای عربی سود می‌جستند. این تکه‌یی از نوشتهٔ تاریخی محلی به‌کوتوکو، زبانی‌از چاد (درحدود ۱۹۰۵) است.

از پیروان عثمان دان فودیو پی‌افکنده شده، و اصولاً بر مردم فولانی علفزاران سوزان‌واقع‌درجنوب‌خم پیچ بزرگ نیجر[101] اتکا داشت، پس از آنکه‌نیم سده، از حکمرانی اسلامی نیرومندی برخوردار بود، به امام‌نشینی‌یی خداسالارانه با دستاورد اجتماعی درخور ملاحظه بدل شد در ۱۸۶۲ عمر که برای به‌دست گرفتن قدرت، بیرحمانه در تمامی کشور نیجر میانی در حرکت بود، به این دولت حمله‌برد و آن را ویران گرداند؛ تا اینکه دو سال بعد، در هنگام اردوکشی علیه مردم تپه‌های بندیاگازا[102] خود را به‌کشتن داد. امپراتوری‌یی که بنا نهاده بود، مدت زمانی کوتاه پس از او دوام یافت. پسرش احمدو، البته با رویارو آمدن با دشواریهای بسیار و شورشهای پیاپی توانست به‌کنترل شدید سگو، کاآرتا، نیورو، و دینگوییرایه ادامه دهد.

بااین‌حال، رؤیای بزرگ اصلاح و وحدت اجتماعی و مذهبی تا این زمان به‌گونه‌یی اسفبار رنگ باخته بود. هرچند نظام توکولور ریشه در آن رؤیا داشت، با اینهمه کسب و کاری خانوادگی شده بود که، قادر به‌نگاهداشتن نیروی مردمی و گسترده‌یی که قدرت نظامیش ناشی ازآن بود، نبود. جنگهای اسلامی‌بیش از پیش به‌تاخت وتازهای برده‌گیری صرف و به‌دست آوردن غنایمی پس از غارت تنزل کرد. شاید در موقعیتی کمتر بحرانی اوضاع به‌گونه‌یی دیگر بوده باشد. چنین بود که تجدید حیات اسلامی اینک به‌گونه‌یی مهلک با نیروی تازه‌یی برخورد کرد که، هر آنچه را رویارویش بود، می‌رفت. در ۱۸۵۶ سربازان الحاج عمر در مدینه، درکنار رود سنگال علیا با پادگانی فرانسوی که از مقرش در ساحل باختری اقیانوس اطلس به‌حرکت درآمده بود، به زدوخورد پرداختند. اندک اندک فرانسویان به‌خاور، به داخل‌سودان پیشروی کردند. در ۱۸۹۰ به‌سگو راه گشودند. بزودی نظام توکولور و دیگر نظامهای همانندش را کاملاً به‌زیر سلطهٔ خویش درآوردند؛ در این حال، بریتانیاییان که از ساحل نیجریه به‌سوی شمال پیشروی می‌کردند، چند سال بعد، همین کار را در مورد سرزمینهای امپراتوری سوکوتو انجام دادند.

تردیدی برجای نمانده بود که، برای موازنهٔ ثروت، اسلحه و تجربهٔ جنگی، به‌هر صورت این مسأله رخ می‌داد. با این‌حال نزاعهای مرگبار تا اندازهٔ زیادی به‌گشوده شدن دروازه‌های سودان یاری کرد. این شکست ویژه، و این

فقر دستاورد سیاسی، اگر از دیدگاه آرمانهای اخلاقی و مذهبی به‌قیاس گرفته‌شود، در سودان خاوری باجنبش اصلاح‌طلب و همسان مهدی‌محمداحمد بن عبدالله دوباره پدیدار می‌گردد. اما، این‌حقیقت دارد که، اوضاع و احوال در آنجا تاحدی دیگر-گونه بود. مهدیه یا اصلاح طلبی اسلامی در سودان خاوری در ۱۸۸۱ پس از دوره‌یی دراز از حکمرانی ترکی-مصری که با مداخله های بریتانیاییان و دیگر بیگانگان تشدید شده بود، آغازگشت. این، در مورد سودان باختری که در آنجا بجز دورهٔ سلطهٔ کوتاه مراکشیان پس‌از ۱۵۹۱ حکمرانی بیگانهٔ دیگری وجود نداشت، راستین نبود. اما در سودان خاوری مهدی، ابوالاستقلال، یا پدر استقلال نیز بود. با اینهمه، مهدی و یارانش کمتر ازطلایه‌دارانشان درسودان باختری، به‌احیای مذهبی و اخلاقی دلبسته نبودند. و براستی محمد احمد بیش از دیگر اصلاح‌طلبان —یعنی بیش‌از عثمان‌دان‌فودیو یا عمر بن‌سعید یا محمدالوهب در عربستان— پیش‌رفت، تا آنجا که خود را مهدی، یعنی فرستادهٔ خدا خواند؛ رؤیای او نیز به‌همین ترتیب، گسترده‌تر از رؤیای دیگران بود. او خود را قطب دارالاسلام اصلاح شده و متحدی که سراسر افریقای باختری و نیز افریقای شمالی را دربرگرفته بود، می‌دانست. گرفتاری او بدل گشتن این رؤیای عالی سیاسی —و مگر چه دستاوردی می‌توانست ارزشمند تر از اتحاد جهان اسلامی افریقا به‌دیده آید؟— به‌عمل سیاسی بود، بویژه در زمانی که سرمایه‌سالاری اروپایی، راهی به‌سوی فتح گشوده بود.

با نگاهی به‌واپس و به‌کارهای‌بیباکانه و پر شکوه‌شان، این اندیشه پیش می‌آید که از همه‌چیز گذشته، مهدی و تقریباً همعصران او در دیگر بخشهای سودان در زمان خود بدبخت بودند. آنان اگرچه در آثار اروپاییان مسیحی موردکج فهمی و افترا قرار گرفته‌اند، اما، در حقیقت مردانی بودند که رؤیاهایی چشمگیر و نیتهایی والا در سر داشتند. مصیبت‌شان این بود که برای استقرار دوبارهٔ نظامهای گستردهٔ اسلامی قرون وسطی بسیار دیر و درعین حال برای بازسازی هر ناحیهٔ بزرگ از افریقا، بر اساس طرحی منطقی از یک اتحاد چند قومی، بسیار زود دست به‌کار شده بودند. رؤیا و هدفشان به بزرگترین بحرانی که افریقا تا آن زمان می‌شناخت، درغلتید.

افریقای خاوری: پس از پرتغالیان

پرتغالیان پس از آنکه نظام بازرگانی افریقایی-آسیایی اقیانوس هند را متلاشی کردند، کوششهایی برای بهبود آن به‌سود خویش انجام دادند. آنان، در این کار از هلندیان شکست خورده و کارشان بزودی از رونق افتاد. اما هلندیان که به‌هیچ روی از افریقای خاوری یا دادوستدش زیانی‌نبرده بودند، شرق طلایی را بسیار جالب توجه‌تر و سود آورتر یافتند. در پی این، در سدهٔ هژدهم دو توسعه درکنارهٔ ساحل پدیدار آمد.

نخستین، کاهش یا ناپدید شدن پادگانها و سکونتگاههای پرتغالی بود. کوشش آنانی که برجای ماندند، تا حد هیأتهای اعزامی کاسته شد؛ هیأتهایی که گروههایی کوچک از باشندگان مسلح بودند که، بندرت تا بالاتر از زامبزی یا کنارهٔ دریای موزامبیک پیش می‌رفتند، و در این‌حال، بخش بیشتر کشور طلاخیز فلات مرکزی، چون گذشته، دور از دسترس آنان برجای ماند. حکمرانان و فرماندهان افریقا در تنگنای نظام انحصارگر لیسبون قرار داشتند که از طریق نایب‌السلطنه‌های مستقر درگوآ[۱۰۳]، واقع در ساحل جنوبی-باختری هند رهبری می‌شدند. حکمرانان و فرماندهان مزبور جز جمع آوری مال و منال در خلال زمامداری کوتاه مدتی که خریده بودند به‌کمتر چیزی توجه داشتند. افرادی هم که درمقام پایین‌تری بودند، به‌گونه‌یی درخوردرک، از همین رویه پیروی می‌کردند. بی‌تفاوتی و کسالت بر همه حاکم بود. دیدارگران دریایی انگلیسی در ۱۸۱۲ در جزیرهٔ موزامبیک در سکونتگاه حکمران، «باترق‌وتوروق توپهای بیلیارد و ولولهٔ صداهای ستیزه‌گر» استقبال شدند، «چندان‌که نخست تصورکردیم که آنجا میخانه یا قمارخانه است.» اما به‌آنان‌گفته شد که حکمران ثروتی به‌ارزش ۸۰,۰۰۰ پوند گرد آورده است.

توسعهٔ دوم که تا اندازه‌یی حاصل توسعهٔ نخست بود، اقدامی در جهت بهبود اوضاع افریقا به‌دنبال تهیدستی پرتغالیان بود. این توسعه بویژه در مورد شهرهای سومالی و سواحلی شمالی نمایان بود. اینان از پادگانهای پرتغالی پیروزمندانه خلع‌ید کردند، و هر اجباری به‌پرداخت خراج به‌پرتغالیان را از میان بردند. افریقاییان مزبور به‌منظور دستیابی به‌مقاصد خود، در اواخر سدهٔ هفدهم با همکیشان مسلمان خود در عمان[۱۰۴] و مسقط[۱۰۵] در عربستان جنوبی متحد

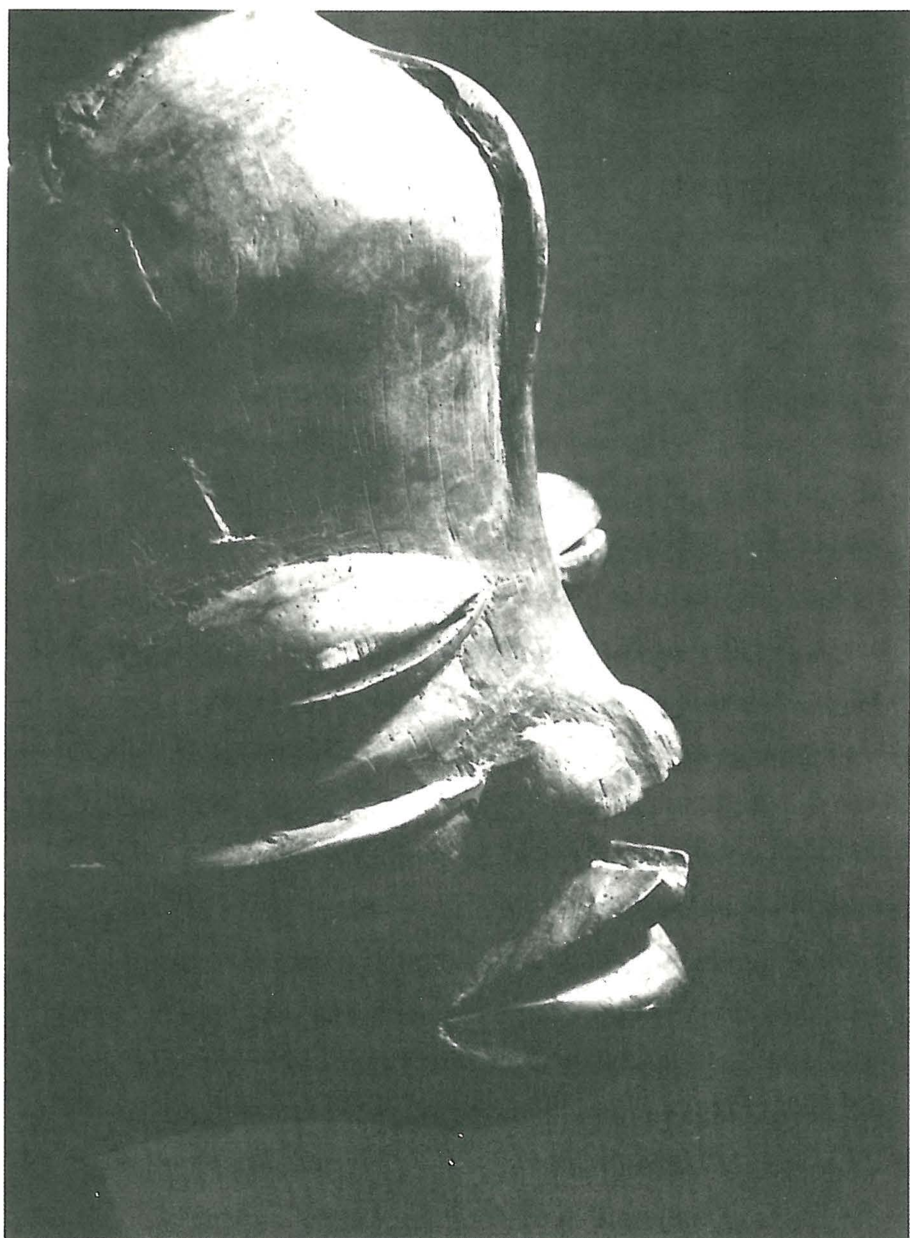
شدند. در این زمان، دست‌کم امکان شکل دادن دوباره و مختصر پیوندهای بازرگانی با کشورهای‌آنسوی اقیانوس هند وجود داشت. در گذر این زمان‌بهبودی بود که، شهرهای سواحلی شمالی بـه‌ادبیات فصیح و غنی و شورانگیزی دست یافتند، و زبان رسا و انعطاف‌ پـذیرشان را با خط عربی اصلاح شده‌یی به‌نوشتار درآوردند.

در طول ساحل جنوب مومباسا آهنگ بهبودی کندتر بود. در خود مومباسا تا ۱۷۲۹ پرتغالیان سرگرم بدل‌کردن‌دژ بزرگ «قلعهٔ عیسا»[۱۰۶] به پادگان بودند، و در این زمان سرانجام به‌دنبال دشواریهای بسیار از آنجا بیرون شدند و هرگز توانایی بازگشت بـه‌آنجا را نیافتند. زیرا از همان نخستین روزهـای دریـازنیهاشان، جز مانـدگار شدن در آنجا و مقرر کـردن خراج تـا حد توانایی‌شان، کار دیگری انجام نداده بودند. دیدارگری انگلیسی در ۱۶۶۷ آنجا را «مکانی با آمدو شدی نه‌چندان...» یافته بود، «در حالی کـه باشندگانش همواره چنان تحت فشار فرمانروا قرار می‌گیرنـد که بندرت سزاوار داشتن دارایی می‌شوند، یا هرگز چنین نمی‌گردند، و نیز هرگز بدون اجازهٔ حکمران حق دادوستد ندارند... و باید یقین داشت، مادام کـه حکمران بتواند با سود بردن از آن دادوستد چیزی به‌دست‌آورد، هرگز چنین اجازه‌یی به‌آنان نخواهد داد.» با اینهمه از سوی دیگر چنین می‌نماید که مردم مومباسا تدابیری برای خویش داشته‌اند، و نیز شهر به‌عنوان مرکز پـر جنب‌وجوش فرهنگ سواحلی برجای مانده باشد.

در سدهٔ شانزدهم، مرکز بازرگانی کهن و پر رونق کیسیمانی در جزیرهٔ مـافیا، درکنار ساحل تـانگانیکا، هنوز پا برجـا بود، و بعدهـا نیز، چون بیشتر اوقـات گـذشته، به‌کیلوا وابستگی‌داشت. اندکی پس از این زمان، فاجعهٔ طبیعی به‌شکل دست درازی اقیانوس، زندگیش را به‌پایان رساند. این روزها در آنجا جز بقایای چند مسجد و دیگر بناها و خرده شکستهٔ سفالینه‌های ایرانی و چینی درکنارهٔ ساحل، چیز دیگری دیده نمی‌شود. نـزدیکدست، در جـزیـرهٔ جوآنی[۱۰۷]، رو به‌دریا و بر خرسنگ اقیانوسی‌یی که این جزایر بر روی آن پدید آمده‌اند و با مرجان سنگفرش شده، شهرک تازه‌یی به نام کوآ[۱۰۸] در سدهٔ هفدهم یا اوایل سدهٔ هژدهم به‌پیدایی آمد. کوآ که به‌احتمال نزدیک به‌یقین پیشینه‌یی



افریقای باختری: پیکرهٔ مردی‌که با تفنگی تیراندازی می‌کند. هر چند در سدهٔ شانزدهم، شمار اندکی اسلحه‌گرم درافریقای باختری دیده می‌شد، بااین‌حال، بعدهارایج شد. درگذر سدهٔ هژدهم‌ونوزدهم، سوداگران اروپایی تفنگهای گوناگون بسیاری به‌افریقاییان فروختند، که تأثیر فزاینده‌یی بررخدادها داشت.



ساحل عاج: صورتک چوبی مردم دان، ازروی بینی تا گوش نشان کلان خود را دارد (بلندای صورتک: ۸ اینچ).

کهن‌تر اما کم اهمیت‌تر داشت، تا زمان از میان رفتنش در ۱۸۲۲، که به دست مهاجمان ساکالاوا[۱۰۹] از ماداگاسکار انجام پذیرفت؛ شهری کوچک اما خوش ساخت و مهم بود.

چونان در کوآ، ویرانه های «کیلوا»ی کیسیوانی[۱۱۰] —یعنی «کیلوا»ی جزیره— نشانگر آن است که هنوز در آنجا پس از ۱۷۰۰، چندان ثروت و قدرت در دادوستد ساحلی پیرسال وجود داشت که امکان بنای مسجدها، خانه های بازرگانان، و منزلهای سلطنتی کاملاً بزرگ را بدهد. اما در قیاس با بناهای کهن‌تر، این بناها کم‌و بیش ابتدایی و نا زیبا می‌نمایند: مسجدها بخش بیشتر آرایه‌های زیبای‌شان را که بر مرجان کنده کاری شده بودند، از دست داده‌اند؛ در عین حال در کاخ یا ساختمانهای مسکونی چیز اندکی وجود دارد که، بازگویندهٔ آسایش کمال یافتهٔ «کیلوا»ی قرون وسطی باشد. گویا زندگی، اطمینان به‌نفس کهن روزگار پیشتر را از دست داده بود. راههای بازرگانی بسته و یا کاملاً ازمیان رفته بودند، و کیلوا دست‌کم از تاخت‌وتاز بسیار ویرانگر مردمان داخلی، آسیب دیده بود. دیگر طلا از کانهای دوردست نمی‌آمد، یا اگر می‌آمد، مقدارش اندک بود. ظرفهای چینی‌یی که چون پیش از راه می‌رسید، تنها از نوع ارزانترین ظرفها بود.

در این هنگام برای کامل شدن این افت، دادوستد برده و یورش، بخش مهمی از بازرگانی ساحل خاوری شد. تا آنجا که همهٔ شواهد نشانگرند، در زمانهای پیشتر، خرید و فروش برده هرگز چیزی بیش از جنبه‌یی کوچک از دادوستد افریقای خاوری نبوده است. اینک، این دادوستد گسترش بسیار یافت. پرتغالیان برای به‌دست‌آوردن برده به‌سوی ساحل باختری و خاوری روان گشتند. دیگران نیز در پی آنان به‌راه افتادند. در ۱۷۵۴، کاپیتانی فرانسوی در ناحیهٔ کیلوا بردگانی خرید، هم برای بهره جستن ازآنان در جزایر ماسکارن[۱۱۱]، موریشس[۱۱۲] وبوربون[۱۱۳] (که بعدها رئونیون[۱۱۴] نامیده شد)، و هم برای بردن‌شان به سنت‌دومینیک (که بعدها هاییتی[۱۱۵] نام گرفت) در دریای کارائیب. در ۱۷۷۶ فرانسوی دیگری با سلطان کیلوا، که درقیاس با پیشینیانش از قدرت مطلقهٔ کمتری برخوردار بود، قراردادی بست؛ این سلطان حق انحصاری خرید برده ازکیلوا را به‌فرانسویان داد، و نیز به‌آنان اجازه داد که‌در صورت تمایل به



یک‌بازار برده فروشی در زنگبار، در ۱۸۷۲.

ساختن برج و بارو در آنجا دست یازند. در آغاز سدهٔ نوزدهم، شمار صادرات بردهٔ پرتغالیان از ساحل موزامبیک، به ده‌هزار در سال رسید که بسیار بیشتر از شمار دوره‌های پیشین بود.

گسترش بسیار بیشتر خرید و فروش بردگان در بخشهای مرکزی و شمالی سواحلی نیز توسعه یافت. این، فعالیتهای بازرگانی رشد یابندهٔ اعراب عمان و مسقط را به‌همراه آورد. امام آنان، سیدسعید[۱۱۶]، که با نیروی دریایی کوچک اما مجهزی از پایتخت عربی خود یعنی مسقط فعالیت داشت، اینک بیشتر لنگر-گاههای مهم ساحل را به‌زیر فرمان خویش درآورد؛ و مدعی حقی بود که ناشی از سهم عمانیان در بیرون راندن پرتغالیان در یک‌سده پیش بود. سعید که مرد پر جنب‌وجوش و دوراندیشی بود، سر آن داشت که پیوند کهن اقیانوس هند، یعنی پیوند میان افریقا، عربستان جنوبی، هند و خاور دور را از سرنو پی‌افکند. در این کار پیروز گشت، و در ۱۸۴۰ گامی بیباکانه و هشیارانه در راه انتقال دربارش از مسقط آفتابسوخته به‌جزیرهٔ خرم و سرسبز زنگبار برداشت.

در این هنگام، زنگبار تقریباً بزرگترین بندر خریدوفروش برده در سراسر ساحل خاوری گشته بود، چنانکه همهٔ بنادرموزامبیک را تحت‌الشعاع قرار داده بود. بنابه تخمین بریتانیاییان در ۱۸۳۹، شمار کل بردگانی که هر ساله در آنجا

به‌فروش می‌رسیدند، میان ۴۰۰۰۰ و ۴۵۰۰۰ بود. سیدسعید براین شمارافزود. او که همواره در تلاش بود، زنگبار را به‌بزرگترین تولیدکنندهٔ ادویهٔ میخک جهان بدل کرد؛ ادویه‌یی که به‌یقین در چند قاره فروش خوبی داشت (درخت میخک در حدود ۱۸۱۸ از ماریتیوس به‌زنگبار آورده شده بود). چون نیروی کار محلی برای کشت تازهٔ میخک‌بسنده نبود، عربهای زنگبار با سوداگران سواحلی شریک شدند تا کارگر برده از داخل به‌دست آورند. تا دههٔ ۱۸۵۰ این پیشگامان عرب سواحلی خریدوفروش برده، از ساحل تانگانیکا به‌سوی درونبوم راه‌گشودند، و حتی با دیگر نمایندگان خریدوفروش برده که از آنگولا در سوی دیگر قاره به‌سوی خاور آمده بودند، ارتباط برقرارکردند. از طریق راههای آنان بود که‌پویندگان اروپایی آغاز به‌رخنه‌کردن به‌درونبوم کردند. در ضمن، آشفتگی و غارت و ویرانی نیز با سوداگران همراه بود. دادوستد برده، آتش جنگهای محلی را از راههای تانگانیکا وکنیا به‌اوگاندا، و آنسوی اوگاندا، به‌جنگلهای کنگوی خاوری کشاند. امنیت بادوام‌گذشته، با این تاخت‌و-تازها و تهاجمهای بیرحمانه ناپدید گشت. در اینجا نیزسقوط سیاسی‌یی از نوع انحطاط سیاسی در دیگر بخشهای افریقا، رخ نمود؛ این بخشها تحت تأثیر جستجوی به‌جنگ مانندهٔیی برای دست یافتن به‌اسرا بودند، اسرایی که می‌شدآنان را به‌عنوان برده فروخت. مردمان، دیگر به‌همسایگان‌شان اطمینان نداشتند. هر مسافر بیگانه، خواه عرب خواه اروپایی، دشمنی احتمالی بود که باپرتاب نیزه یا تیر خوشامدش می‌گفتند.

منطقهٔ بحران در دههٔ ۱۸۵۰ به‌شتاب رو به‌گسترش نهاد. میان شبکهٔ دادوستد بردهٔ عربی‌ـسواحلی در شمال و تشکیلات مشابه پرتغالیان در جنوب، هیچیک از مردمی که نزدیک راههای کاروان‌رو اصلی بودند —درسوی خاور از زنگبار تا دریاچهٔ تانگانیکا و آنسوی آن و فراز زامبزی و شیره[117] در سرزمین-های پیرسال مالاوی و امپراتوری ناپدید گشتهٔ مونوموتاپا— نمی‌توانستند احساس ایمنی کنند. سکونتگاههای بازرگانی کهن پرتغالیان که درگذشته به دادوستد طلا و عاج و به‌کشتکاری محلی دلبسته بودند، اینک احساس می‌کردند که، به‌آسانی قربانی وسوسهٔ تندگستر دادوستد برده شده‌اند و بزودی پایان کار اسفبارشان در رسید. لیوینگستن [118] موقعیت زامبزی میانی را

در اواخر دههٔ ۱۸٤۰ چنین تفسیر کرد: «هنگامی که دادوستد برده آغاز شد، بسیاری از بازرگانان شیوهٔ ثروتمند شدن با فروش بردگان [کشتکار] را از شیوهٔ کند آهنگ پی‌گرفتن طلا شویی و کشاورزی، سریعتر یافتند؛ و از این‌روی به‌صدور برده ادامه دادند تا اینکه دیگر کارگری برای کار یا جنگیدن برایشان باقی نماند. این درست داستان همان مرغی بود که تخم طلا می‌گذارد. کشتکاریهای قهوه و نیشکر و طلاشویی به کناری نهاده شدند، زیرا که کارگران را به‌برزیل[119] صادر می‌کردند. بسیاری از پرتغالیان نیز به‌دنبال برده‌هایشان براه افتادند، چندانکه حکومت وقت ناچار به‌گذراندن قانونی شد تا به‌این ترتیب از برون کوچی بیشتر جلوگیری کند...».

با به کار گرفتن شیوه‌هایی از این دست، نقاط بسیاری از درونبوم که آرامش و امنیت داشتند، درکام توفانی از خشونت و مرگ درغلتیدند. تنها در بخش جنوبی‌تر، در سرزمین های دولت کارانگا، درآنسوی دسترس این اشتها های غارتگر بود که، زندگی کم و بیش چونان گذشته برجای مانده بود. اما حتی در اینجا نیز سرآغاز تحولی پدیدار گشت. پس از آغاز سدهٔ نوزدهم، بحران افریقای جنوبی، سرزمینهای پر آرامش کارانگا را نیز در خود فرو پوشید.

ماداگاسکار بیرون از حیطهٔ این دگرگونیهای شدید و ناگهانی قرار داشت. لنگرگاههای مالاگاسی که درآغاز دوران آهن افریقای جنوب مرکزی مستعمرهٔ اندونزییان شده بودند، مدت زمانی دراز پس‌از آن تاریخ، جایگاه کشتیهای آنان بودند. ادریسی در حدود ۱۱۵۰ چنین می‌گوید که، مردم برای عرضهٔ آهن که می‌توانستند آن‌را به‌اسلحه سازان هندی بفروشند، از جاوه[120] و جزایر همسایه‌اش به‌افریقای جنوب خاوری می‌رفتند. تا سدهٔ چهاردهم بخش بزرگتر جزیره، میان شماری از مردمان که در اصل از تبار اندونزییان بودند، تقسیم شده بود؛ برخی از این مردمان، چون هووا[121] خود را کاملاً در داخل جزیره مستقر گرداندند. گروههای درون کوچ تازه، که برخی‌شان افریقایی بودند، هنوز به جزیره می‌آمدند؛ اما از قرار معلوم، شمارشان اندک بود. دشان[122] بر این باور است که:«اهمیت تاریخی آنان، بیش از همه ناشی از مفاهیم سیاسی تازه‌یی بود که به‌همراه آوردند، این مفاهیم آنان را به‌سوی برپاداشتن پادشاهیهایی» در ماداگاسکار سدهٔ شانزدهم راهبر گشت.

دو عامل بزرگ گسترش و برخورد، که یکی از آنها بسیار قدیمی و دیگری کم‌وبیش تازه بود، اینک صحنه‌یی از رویدادهای وحشتناک و مصیبت‌بار را در ناحیهٔ دوردست افریقای جنوب خاوری پدید آورد.

عامل کهن، رشد پیوستهٔ مردمان بانتو زبان و توسعهٔ پیش روندهٔ سیاستهای دوران آهن آنان در دشتها و تپه‌های جنوب لیمپوپو بود. تا سدهٔ سیزدهم و چهاردهم، این مردمان کاملاً در سراسر ترانسوال[۱۲۳]، کشور آزاد اورانژ[۱۲۴]، و ناتال که بعدها ایالتهای اروپایی گشتند، و نیز در بسیاری از دره‌های کوههای دراکنزبرگ[۱۲۵]، جایی که بعدها در سدهٔ نوزدهم باسوتولند[۱۲۶] در آنجا پدیدار شد، سکونت گزیدند. همچنین به‌سوی جنوب، به‌سرزمینهای بسیار حاصلخیز کنارهٔ جنوبی‌ترین ساحل افریقا کشانده شده بودند. دست کم صد سال پیش از سر رسیدن پرتغالیان در ۱۴۸۸، مردم پوندو و همسایگان‌شان، که در جایی که اکنون ناحیهٔ «ترانسکی»[۱۲۷]ی کیپ پرووینس (ایالت کاپ) نام دارد می‌زیستند؛ با بازرگانان دریایی اقیانوس هند که در ازای پنبه، مهره و حتی ظروف چینی، عاج می‌خریدند؛ ارتباط یافتند.

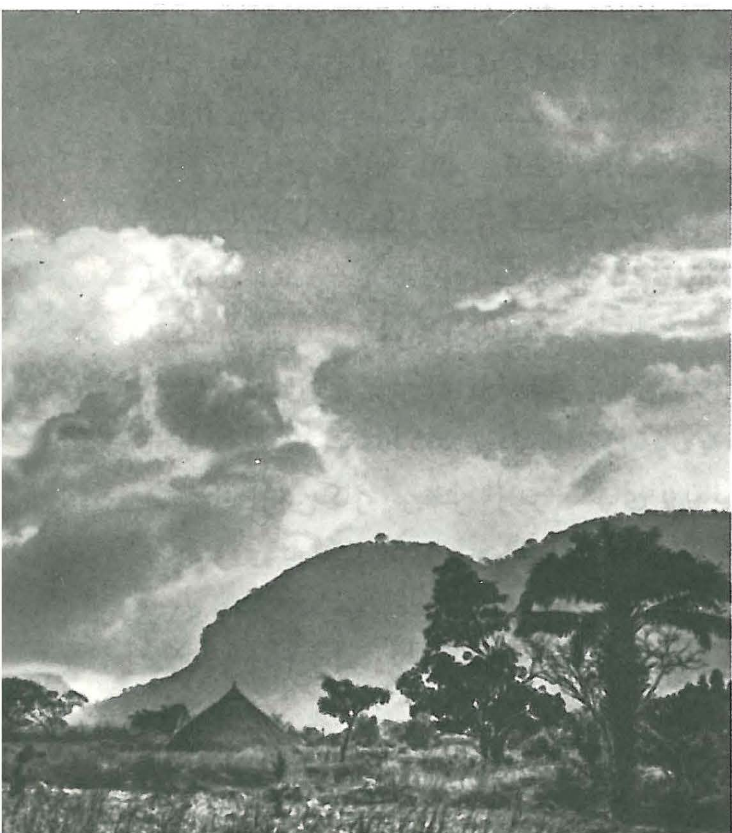
کار همهٔ این مردمان رونق یافت. هر آنکس که در این سرزمینهای جنوبی شگفت‌انگیز ناتال و کیپ (کاپ)، که شاید زیباترین و بخشنده‌ترین بخش سراسر افریقاست، سفر کرده باشد، و بتواند در خیال مجسم کند که این نقاط پیش از افزایش و انباشته شدن زیاده از حد و ویرانگر جمعیت در سده بیستم، چگونه بوده‌اند، بی‌هیچ دشواریی دلیل آن را خواهد یافت. همچنانکه کار این مردمان رونق می‌یافت، بر شمارشان نیز افزوده می‌شد. با آغاز سدهٔ هژدهم اندک‌اندک کمبود زمین را حس کردند. آنان که از رسمهای سنتی‌شان پیروی می‌کردند، به‌صورت «گروههای کوچکتر» از جمعیت جدا شده و در جستجوی وطنهای تازه به‌مکانهایی دیگر رفتند. در این کار، چون گذشته، با بوشمن‌ها و خویسان‌های بومی به‌ستیز درآمدند. اما در سدهٔ هژدهم، همهٔ این مردمان با عامل گسترشی که چیزی تازه بود، رویارو آمدند.

بوشمن‌ها و خویسان‌های دوردستان جنوب، از مدتها پیش این فشار را حس کرده بودند. آنانی که نزدیک نخستین باشندگان هلندی می‌زیستند، پس



در ساحل خاوری غنا، ماهیگیران تورهاشان را از آب بیرون می‌کشند.

چشم‌اندازی در گینه، شمال خاوری کوناکری، پایتختش.



از ۱۶۵۲ بزودی دریافتند که یا بیرون رانده می‌شوند و یا به‌بردگی کشانده می‌شوند. همچنانکه زمان سپری گشته و سکونتگاه هلندیان در کیپ از سبزیکاری صرف برای کشتیهایی که به‌آنجا می‌رسید، به‌آبادی خودکفای کشاورزان بدل شد؛ برخورد شدیدتر گشت. این تازه‌واردان اشتهای سیری ناپذیرشان برای زمین و بیگاری را نمایان کردند. آرمان آنان این بود که هر کشاورزی دور از دید همسایه‌اش بزید. و با خودسری این آرمان را پی می‌گرفتند. اندک اندک، به سوی درونبوم کشانده شدند. و نیز اندک اندک از خود ملتی پدید آوردند که دیگر خود را هلندی نمی‌خواند، بلکه آفریکانر[۱۲۸] یا بوئر می‌نامید. اینان اقتصاد کشاورزی‌شان را بر تصوری غریب استوار گرداندند؛ این تصور چنین بود که همهٔ افریقاییان، بنابه‌روایت کتاب مقدس «پسران‌حام»[۱۲۹] هستند که، از سوی خدا به‌بردگی و کارکردن برای آنان گمارده شده‌اند.

پیشرفت آنان در درونبوم کند، اما پیوسته و استوار بود. تا ۱۷۶۰ شکارگران‌شان از رود اورانژ[۱۳۰] به‌قلب افریقای جنوبی رفته بودند؛ و در ۱۷۷۹ درگیر جنگ تلخی بامردم بانتو که نزدیک رود گریت‌فیش[۱۳۱] می‌زیستند، شدند. این نخستین جنگ از شمار چنین جنگهایی بود. در ۱۷۹۵، با پایان گرفتن حکمرانی کمپانی هلندی، دو جمهوری بوئر کوچک نزدیک کیپ خود را علم کردند، این دو جمهوری گراف‌راینت[۱۳۲] و سوئلندم[۱۳۳] انگاره‌یی برای همهٔ رخدادهای بعدی پدید آوردند. در اثنای مبارزه‌های انگلیسی-فرانسوی در ۱۸۱۵-۱۷۹۳، حکومت کیپ به‌دست یک بریتانیایی افتاد که اکنون قصد داشت دادوستد برده را منسوخ گرداند. به‌این‌ترتیب، تقریباً از همان آغاز، نظام مبنی‌بر برده‌داری بوئرها با شیوهٔ فرمانروایی ضد برده‌داری حکومت استعماری بریتانیا برخورد پیدا کرد.

کشاورزان بوئر که از محدودیتهای قانونی«حق»شان برای برده کردن افریقاییان، رنجیده خاطر شده بودند؛ به نقل‌مکان به‌داخل سرزمین ادامه دادند، و قصدشان از این کار، گریختن از مزاحمتهای بریتانیاییان بود. بریتانیاییان که با ناخشنودی درگیر یورشها و جنگهایی شده بودند که ناگزیر از پس این حرکت رو به‌شمال «سرحد سکونتگاه» در پی آمد، از پس بوئرها روانه گشتند. آنان حتی در ۱۸۲۰ حدود پنج هزار باشندهٔ بریتانیایی را در کنارهٔ «سرحد» درونبوم

اسکان دادند، به این امید واهی که میان «بوئر»های تجاوزکار و افریقاییان انتقامجو صلح برقرار سازند. هیچیک از این کارها سود و ثمری نداشت. جنگها ادامه یافتند: سال ۱۷۹۹ سومین «جنگ کافر»[۱۳۴] را بخود دید، سال ۱۸۱۲ چهارمین را، سال ۱۸۱۸ پنجمین را، و سال ۱۸۳۴ ششمین را همراه با دیگر جنگهایی که در پی آمدند. اما سال ۱۸۳۴ تصویبنامه‌یی بریتانیایی برای پایان دادن بردگی در کیپ کلنی[۱۳۵] را به همراه آورد. کشاورزان بوئر که با این هجوم، به «حقوق»شان تجاوز شده بود؛ با رهبری‌لویس تریچارت[۱۳۶]، بزرگترین کوچ بوئر را سامان دادند. این کوچ «مهاجرت بزرگ» چند هزار خانواده بود که در گذر چند سال از رودهای اورانژ و فیش گذرکرده و به «سرزمینهای موعود» داخلی رفتند.

با این کوچ، جنگهای درونبومی تا شمال کشیده شد. لیوینگستن در دهۀ ۱۸٤۰، دربارۀ درونبوم افریقای جنوبی چنین نگاشت، «من به‌چشم خویش آمدن بوئرها را به یک دهکده دیده‌ام، آنان بنا به‌رسم معمول‌شان، خواستار بیست یا سی زن شدند تا باغهاشان را وجین کنند، و این زنان را دیده‌ام که به‌سوی صحنۀ کار بی‌مزد و پاداش رهسپار گشتند؛ خوراک‌شان بر سرشان، کودکان‌شان برپشت، و ابزار کارشان برشانه‌هاشان. هیچیک از بوئرها نمی‌خواهند که فرومایگی این به‌بیگاری کشیدن‌شان را پنهان سازند، به‌عکس، هر یک از آنان، از آقای پات گیتر[۱۳۷] و آقای گرت کریگر[۱۳۸] یعنی فرماندهان‌شان گرفته تا دیگران، به‌ستایش نوعدوستی و دادگری‌شان در وضع مقرراتی چنین عادلانه پرداختند، «ما مردم را وا می‌داریم تا برایمان کار کنند و در عوض به‌آنان اجازۀ زیستن در کشورمان را می‌دهیم»». انگارۀ ویژۀ سکونت‌گزیدن بوئرها شکلی استوار یافت، و به‌مدت چند دهۀ کسالتبار دوام آورد.

همچنانکه حدومرزگسترش بوئرها به‌سوی شمال کشیده می‌شد، و پیوسته، سرزمینی راکه چرام و سکونتگاه مردمان بومی‌اش بود، در برمی‌گرفت، و بارها مردمان بانتو را به‌درون پس می‌راند؛ دگرگونیهای ژرف دیگری در سرزمینهای پر جمعیت ناتال کنونی رخ نمودند. دسته‌هایی از مردم نگونی که زمانی دراز در این سرزمینهای حاصلخیز سکنی داشتند، آغاز به‌بازسازماندهی و متحد گرداندن خود در قالب ملتی نظامی کردند که اصولی تازه و تجاوزکارانه داشت. رابطۀ

میان این دو رشته از رخدادها —رخنهٔ بوئر به‌شمال و بازسازماندهی نگونی- هرگز رابطه‌یی مستقیم نبود، با این حال، باورداشتن اینکه چنین رابطه‌یی وجود نداشت، دشوار است. گواه این رابطه که نخست، جزئی و حتی بی‌اهمیت بود، با قد افراشتن دینگیسوایو[139] و «متتوا»[140] ها پس از ۱۸۰۷ روشن‌تر گشت.

مردم متتوا، شاخه‌یی از نگونی بودند که در فاصلهٔ نه چندان دوری از دریا، در دوردست شمال خاوری ناتال می‌زیستند. چنین می‌نماید که در حدود ۱۷۸۰ در ناحیهٔ خود رهبری را به‌دست‌گرفتند. بیست و هشت سال بعد، در ۱۸۰۸ سرکرده‌یی تازه به‌نام دینگیسوایو یافتند، او بر آن شد تا شماری از دیگر شاخه‌ها را تحت حکمرانی متتواها متحد گرداند. در این کار هیچ چیز بسیار تازه‌یی وجود نداشت؛ زیرا، انگارهٔ آشنای توسعهٔ دوران آهن بود که پی‌گرفته شد. اما این رویداد در زمانی رخ داد که، فراریانی از جنوب، یا از نگونی که به‌جنوب سفر کرده بودند، به‌یقین اخباری از رخنهٔ اروپاییان و روشهای جنگی‌شان به همراه آوردند. افزون براین روشن شده که دینگیسوایو که پیش از سرکردگیش از سرزمین خویش بیرون رانده شده بود، در گذر سرگشتگیهایش دست‌کم با یک اروپایی رویاروی آمده بود، این اروپایی پزشکی به‌نام کوان[141] بود که گفته‌اند با دینگیسوایو دوست شد. پس از آنکه دینگیسوایو به سرکردگی برگزیده شد، با هوشیاری بر آن شد تا دولت متتوا را نیرومند گرداند، و با درک کامل‌تری از موقعیت زمانی خود، در قیاس باسرکردگان پیشین، در این کار پیروز گردید. بریانت[142] می‌گوید: «دینگیسوایو نه تنها با چیزهای نو، یعنی اسب و تفنگ از تبعیدگاه بازگشته بود، بلکه بسیار مهم‌تر آنست که، همراه خود اندیشه‌های تمدن و نظامیگری‌یی آورده بود که، اسب و تفنگ نماینده‌اش بودند...»

دینگیسوایو موفق شد مردم متتوا را در ناتال شمال خاوری از دیگر مردمان برتر گرداند. در ۱۸۱۰، از جنگاوری جوان که بیست‌وسه‌ساله بود، خواست تا فرماندهٔ تیپهایش شده و عملیات جنگی آنان را دوباره سازمان دهد. این جنگاور شاکا[143] نام داشت، و شاکا از همان آغاز، انقلابی نظامی را برعهده گرفت. در اینجا دگرباره می‌توان به فشار مداوم گزارشهای هشدار دهنده ازسوی جنوب اشاره کرد. اگر آن گزارشها نشانگر چیزی بودند، بی‌تردید آن چیز این



ظرفی بافته شده از حصیر و ترکهٔ بید که با صدف تزیین شده، از سودان شمالی (بلندا: $11\frac{1}{2}$ اینچ).

مالی: کلاه- روبندهٔ بامبارا، با چوب کنده کاری و با حصیر و صدف تزیین شده (بلندا: $22\frac{1}{2}$ اینچ).



تسخیر ستاد فرماندهی عبدالقادر به وسیله فرانسویان در ۱۸۴۴، اثر هوراس ورنه (Horace Vernet).

سربازان انگلیسی به رهبری سر گارنت ولزلی، در ۱۸۷۴ به هنگام جنگهای آسانته به کوماسی وارد می‌شوند.



لباس توپچیان پرتغالی در آنگولا، ۱۸۰۷.



بود که، دیگر شیوه‌های قدیمی و سهل‌انگارانهٔ جنگ بسنده نبودند. اینکه شاکا تاچه‌اندازه این‌مسأله را دریافته بود، موضوعی است که باید به‌حدس و گمان واگذارده شود. اما اگر فقط چنانکه بریانت می‌نویسد، در نظر آوریم که، «در همهٔ این روزگاران تکان دهندهٔ فتح [متتواها] و گسترش قبیله‌یی، شاکای جوان شاهدی پرحرارت و شیفته و انباز در جریان رویدادها بوده است»، پس احتمالاً شاکا باید این مسأله را چندانکه باید درک کرده باشد.

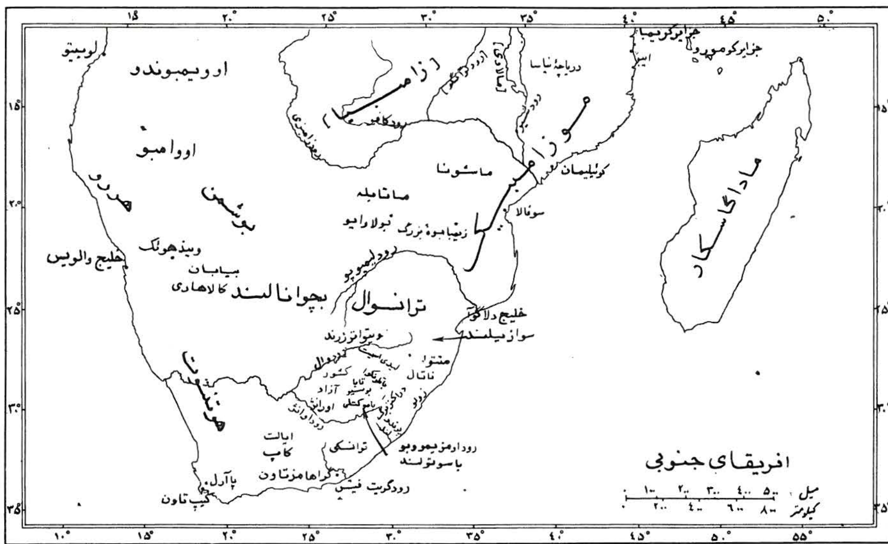
تااین زمان، و حتی در هنگام رهبری «دینگیسوایو»ی برجسته، تیپهای نگونی عموماً به‌شیوه‌یی سنتی جنگیده بودند. بریانت چنین شرح داده است که، «در روزی که از پیش تعیین شده است، همهٔ افراد هرکلان، گردهم می‌آمدند تا از هیجان لذت برند. گروهی از جنگاوران جوان یا دوتن از آنان —زیرا کلانهای منفرد پیش از وحدت عمدتاً کوچک بودند— در حالی که اسگایی[۱۴۴] و سپر حمل می‌کردند، با غرور و شادی پیش می‌رفتند، در این هنگام زنان و دختران بسیاری که در پس ایستاده بودند، هورا می‌کشیدند... میان هر دسته با دستهٔ دیگر فاصله‌یی بود... هر دسته دلاوران برگزیده‌اش را برای نبرد تن‌به‌تن به‌میدان می‌فرستاد. چنین دلاوری اگر زخم می‌خورد، به‌عنوان جایزه به آنانی که پیروز شده بودند، داده می‌شد، و آنان به‌خانه می‌بردندش تا شاید پیش از غروب آفتاب‌در ازای دریافت یک رأس‌گاو آزادش سازند...پس از انجام مراسم قربانی، دوطرف به‌یکدیگر تسلیت می‌گفتند ...»

شاکا این رسم را ممنوع کرد. او که نابغه‌یی نظامی بود و زندگیش روز بروز سخت‌تر و ناگوارتر می‌شد، انضباط سختگیرانهٔ رومی‌را جایگزین جنگجویی هومری، قهرمانان و هوراکشیدنها کرد؛ انضباطی که هدفش تربیت سربازان بسیار تعلیم دیده‌ای بود که متکی بر مشق نظام ماهرانه و نبرد تن‌به‌تن باشند، و برای کشتن بجنگند. او اداره و کنترل تشکیلات کهن *horns and chest* مردم نگونی و همسایگان شان را برعهده گرفت، امابرچنان سرعت‌عمل و فرمانبرداری‌یی پافشاری داشت که هرگز پیش ازآن سابقه نداشت. به این‌گونه، به‌کارگرفتن نیزهٔ پران را منسوخ کرد و درعوض اسگایی کوتاه و خنجر مانندی را جانشین آن کرد. شاید دریافته بود که نیزهٔ پران در برابر تفنگ — که اینک‌گروههای مهاجمی‌چون «کورانا»[۱۴۵] ها و نیز اروپاییان آن را به‌کار می‌گرفتند— کارایی ندارد، و اینکه

زولوها تنها با چنگک و از فاصلهٔ نزدیک می‌توانستند امید چیره‌گشتن براین خطر تازه را داشته باشند. به‌هرحال، شکل‌بندیهای تازهٔ او بیشتر حاصل زمان بود. سپاهیان شاکا ثابت‌کردندکه در برابر سپاهیان افریقایی دیگر، شکست ناپذیرند، همچنین تا مدت زمان درازی در برابر نیروهای ارتش اروپاییان نیز چنین بودند.

چیزی راکه دینگیسوایو آغازکرده بود، شاکا با شکیبایی متعصبانه و سختی ادامه داد. کلان او، یعنی زولو، قلب امپراتوری پهناوری در ناتال شد. (به‌نظر بریانت، جمعیت قلمرو زولو پس از بر سرکار آمدن شاکا در ۱۸۱۶ حدود ۷۸،۰۰۰ بودکه، به ۹۴ کلان تقسیم می‌شد، جمعیت خود زولو، تنها دو درصد جمعیت کل این کلانها بود.) شاکا که چهار سال پس از چهارمین «جنگ کافر» درکنارهٔ سرحد کیپ پرووینیس، و دو سال پیش از پنجمین جنگ، بر دینگیسوایو تفوق یافته بود؛ با اعمال فشارهای سخت به‌وسیلهٔ سپاهی دراز خدمت که بسیار بهتر از سپاه‌های پیشین بود، به‌حریفان افریقایی‌اش حمله برد، آنان را شکست داد، و یا بیرون راند. آنگاه سالهای زشت سیمای جنگ آغازگردیدند؛ جنگهایی که مردمان ناتال و باسوتولند از آنها به‌عنوان لیفاکوانه *Lifaquane* یعنی «جنگهای سرگشتگی» یادکرده‌اند. این جنگها بودکه، پیش از پیشروی اروپاییان، صحنهٔ کشتار و آشفتگی‌یی گشت که اروپاییان شتاب داشتند تا آن را به‌عنوان صحنه‌یی طبیعی برای این سرزمین بینگارند.

حریفان اصلی شاکاکه در نبردهای وحشتبار تن‌به‌تن ۱۸۱۸—۱۹ تارومار شدند، جنگ را رها کرده و به‌سوی شمال گریختند. سوشنگانه[۱۴۶] پیروانش را به‌سوی پهنه‌های ساحلی موزامبیک راهبر شد. زوآندندابا[۱۴۷] از «لیمپوپو»ی میانی گذرکرده و ناگهان بر امپراتوری کهن کارانگا حمله برد، کاخهای بزرگ زیمبابوه، خامی، و دیگر مکانها را به‌ویرانه‌هایی بدل‌گرداند؛ و مسیر ناگوارش را تا سوی شمال دنبال‌گرفت، تا اینکه او و جنگاورانش در حدود ۱۸۴۰ به‌سواحل دریاچهٔ تانگانیکا رسیدند. بعدها، دگرباره، یکی از فرماندهان شاکا، به‌نام مزیلیکازی[۱۴۸] که روی از او برتافته بود، و قدرت حمله به‌جنوب، یا نگاهداشتن زمینش را در برابر بوئرهای تفنگدار—که از طریق علفزار مرتفع در باختر دراکنزبرگ به‌مکانی که بعدها کشور آزاد اورانژ



شد، حمله کردند — نداشت؛ همراه با دسته‌یی نیرومند از سربازان تعلیم دیدهٔ شاکا به‌لیمپوپو رفت، جایی که پیش از او زوآندندابا عازم آن گشته بود. مزیلیکازی و سربازانش پیشتر نرفتند، بلکه در سرزمینهای غارت شدهٔ کارانگا سکونت گزیدند. پنجاه سال بعد، اروپاییان مهاجم با رهبری بریتانیاییان سر در پی آنان گذاردند.

با اینهمه، این تنها نیمی از لیفاکوانه بود، سلسله برخوردهای خونین دیگری هم در جنوب و هم در باختر رخ داد. در ۱۸۲۲ گروهی از «هلوبی»[۱۴۹] ها به‌رهبری مپانگازیتا[۱۵۰] به‌سوی باختر، و از راه ناتال، به‌کوههای دراکنزبرگ گریختند. و در دامنهٔ تپه‌های شمالی با مردم باتلوکوآ[۱۵۱] و باموکتلی[۱۵۲] به کشمکش درآمدند. مردم باموکتلی، که رهبری‌شان بر عهدهٔ یکی دیگر از شخصیتهای بزرگ آن روزگار، یعنی موششوه[۱۵۳] بود، به‌سوی ناحیهٔ مرکزی دراکنز-برگ به‌حرکت درآمدند. آنجا، در بلندی همواری در کوه تابه بوسیو[۱۵۴] و دره‌های نزدیکش، موششوه پناهگاهی برای کلانهای پراکنده یا فراری پدید آورد. از این طریق، او با مهارت سیاسی چشمگیر و استعداد سیاستمدارانه، هستهٔ ملت باسوتو را شکل بخشید. موششوه ضمن سرگرم کردن شاکا، ناحیهٔ کوهستانی را به‌صورتی درآورد که در آنجا پیروانش می‌توانستند کم‌وبیش ایمن باشند. استحکاماتش در تابه‌بوسیو پی‌درپی مورد حملهٔ «ایمپی»[۱۵۵] های مزیلیکازی، بوئرها و

بریتانیاییان قرارگرفت؛ اما هیچیک از آنان نتوانستند بر این استحکامات چیره گردند، و برخی‌شان بسختی شکست خوردند.

درحدود ۱۸۳۰، سرانجام آشوب رو به کاهش نهاد. با این‌حال، غارتها در ویرانگری بی‌همتا بودند. پیش از این، چنین چیزی دیده نشده بود. مبلغ مذهبی فرانسوی به‌نام کاسالیس[156] و یارانش که از علفزاران مرتفع گذرکرده و در ۱۸۳۳ به دراکنزبرگ رسیدند، از «متروکی و ویرانی کشور...» دلتنگ شدند، «در هرگوشه‌وکنار استخوانهای انسان را می‌بینیم که در آفتاب و باران رنگ می‌بازند، و چندین بار ناگزیر شدیم ارابه‌مان را از مسیرش منحرف کنیم تا از روی این بقایای غمبار نگذرد... با اینهمه، همچنانکه به‌سکونتگاه فرمانده [موششوه] نزدیکتر شدیم، چشم‌اندازمان به‌گونه‌یی دلگرم کننده دگرگون شد. گله‌های بزرگی را دیدیم که به‌چریدن سرگرم بودند و شبانانی مسلح ازآنها پاسداری‌می‌کردند. کشتزارانی را دیدیم که به‌ظاهربسیارخوب کشت شده بودند...» این آرامشی بود که با سختکوشی پدید آمده بود. اما، نپایید.

قاره‌یی دستخوش آشوب

پس از آنکه اروپاییان پس از دهۀ ۱۸۵۰، حمله به‌افریقا را آغازکردند، اغلب تحت تأثیر ظلم و زور و ناامنی پردامنۀ آنجا قرارگرفتند، که البته این متأثرگشتن‌شان درخور درک است، و بارها به‌این ظلم و زور و ناامنی به‌عنوان توجیهی اخلاقی برای حمله‌شان اشاره‌کردند. آنان به‌آسانی به‌این اندیشه رسیدند که، همۀ این غارتگری و ویرانگری باید بیماری ویژۀ «افریقای وحشی» باشد، و نیز استدلال می‌کردند که، تنها پادرمیانی خارجی می‌تواند «افریقا را از شر خویش درامان دارد». تنها تنی چند از آنان که، بیشتر مبلغین مذهبی فرانسوی و انگلیسی در باسوتولند و ناتال بودند، دریافتند که بحران، بحرانی نسبتاً تازه است.

بریانت، در دهۀ ۱۹۲۰ در این‌باره چنین نگاشت، «چنین می‌نماید که درنخستین دهه‌های سدۀ گذشته، موج خصومت سیاسی، وحشت، ترس، و یا آشوب عمومی به‌ذهن مردم بومی افریقای جنوبی حمله برده است —یا حتی، به‌راستی

بر ذهن نژاد نگرو؛ زیرا ما گواهی مبنی بر دگرگونیهای شدید ناگهانی همسان در بخشهای دیگر قارهٔ سیاه، در همان دوره می‌یابیم.» اروپاییان بسیاری چنین داوری تاریخی‌یی نکرده‌اند، یا چنین قضاوتی در توانایی‌شان نبوده است. بسیاری از اروپاییان نمی‌دانستند که، زمانی به افریقا رسیده‌اند که ناحیه‌های پهناوری، از جمله چند ناحیه‌یی که به‌آنها دلبستگی ویژه‌یی داشتند، به‌دلایلی گرفتار آشفتگی دگرگونی ژرف اجتماعی گشته بودند.

شاید نیازی به‌بازگفتن نباشد که در این مورد چند نکته درخور تأمل است. در بیشتربخشهای افریقا درگذرسدهٔ نوزدهم نابسامانی‌یی وجود داشت. در گوشه و کنار این قارهٔ بزرگ، بودند نقاطی که مردمان‌شان از رسم و راه کهن شدیداً حفاظت می‌کردند و رویهمرفته هیچ چیز آرامش تحول آرام سنتها و سرمشقها را برهم نمی‌زد، و همچنانکه یک نسل درپی نسل دیگر می‌آمد، با وقار و اعتماد به‌نفسی ناشی از دستاوردهای کهن، مسؤلیتهای خویش را پذیرا می‌شد و خود را چون پیوندی حیاتی میان مردگان، زندگان و یا آنان که هنوز زاده نشده‌اند، جای می‌داد. لیوینگستن در سرزمینهای پیرامون زامبزی علیا دید که، «در تمامی درونبوم، جان‌ومال انسان در ایمنی کامل است.» ناحیه‌های دیگری بودند که در دو سدهٔ گذشته دگرگونی بیشتری یافته بودند، اما در آن نقاط، دولتهایی چون آسانته، چندان نیرومند بودند که بتوانند ضربه‌های حاصل از تغییر شکل داخلی را برخود هموار کنند. همچنین کشورهای دیگری چون الجزایر، نشان داده بودند که چگونه می‌توان پیامدهای مداخله یا هجوم بیگانگان را با تغییرات واصلاحات مناسب تحلیل برد.

حتی با وجود یادآوری نکته‌های فوق، این حقیقت به‌قوت خود باقی می‌ماند که در ۱۸۰۰ یا اندکی پس از آن، در چند ناحیه شیوه‌های فرمانروایی بسیار، کوچک یا بزرگ، کهنه یا تازه‌یی بودند که فشارهای نیرومند گذار را بروشنی درنیافته و در برابر آن واکنش نشان نداده بودند. هر چند که دگرگونی ازنظر شکل و شدت سخت متنوع بود، با اینهمه، همواره به‌گونه‌یی ثابت و نافذ درکار بوده است. این وضع پس از ۱۸۰۰ همچنان ادامه یافت. اما پس از ۱۸۰۰ به‌شتاب به‌بحران انجامید. پنجاه سال بعد، کمتر ناحیه‌یی می‌شد یافت که در آن اکثریت مردم درگیر با دشواریهای تازه‌یی نباشند؛ دشواریهایی که

کششها و فشارهاشان برای هرنوع راه‌حل سنتی بسیار شدید یا سخت بودند، و در برابر نیروی چیره‌شونده‌شان، راه‌حلهای قدیمی بی‌ثمر و حتی بیهوده شده بودند. افریقای کهن، یعنی افریقای دوران آهن، دیگر نمی‌توانست با درگیریهای زمانه رویاروی گردد، و اینک با سیلابی از اعتراض و تیره‌بختی چاره‌ناپذیر رفته می‌شد.

بخشی از این بحران سدهٔ نوزدهم در پویایی و پیش‌روندگی خود جامعهٔ دوران آهن نهفته بود. برای نمونه، حتی بدون در نظر گرفتن اینکه سرحد نفوذ و سکونتگاه اروپاییان در افریقای جنوبی، رو به‌شمال پیش می‌رفت؛ روشن است که شمار رشدیابندهٔ مردمان افریقای جنوبی و شیوه‌های کوچیدن‌شان، باید دیر یازود دشواری‌تراکم نسبی جمعیت را پدید آورده باشند. این مسألهٔ تراکم جمعیت، براستی در میان مردمان نگونی و همسایگان‌شان در ناتال نمایان‌شده بود. این نیز روشن است که کوششهای‌انجام شده برای متحد گرداندن سودان باختری بر اساس اصول دورهٔ گذشته، اما در اوضاع و احوالی بسیار متفاوت که ناشی از سپاهیان دراز خدمت و جنگیدن با تفنگ فتیله‌یی قدیمی بود، باید با شکست روبرو شده یا در بهترین صورت ممکن، حتی بدون هجوم فرانسویان، ثباتی‌ناپایدار و متزلزل به‌دست آورده باشد. پس از دههٔ ۱۸۲۰، جنگهای یوروبالند به‌گونه‌یی فزاینده تحت تأثیر فروش سلاحهای گرم از طریق ساحل قرار گرفتند، و بعدها نیز از دست‌اندازی قلمرویی رشد یابندهٔ بریتانیاییان تأثیر پذیرفتند. با اینهمه، سرچشمه و منشأ اصلی این جنگهای یوروبا، ناشی‌از نفوذ بیگانگان نبود، بلکه ناشی ازکوششهایی برای تجدید و برقراری نظام واحدی در قلمرو یوروبا بود. روزگاری پرآشوب و آشفته بود. حتی نبود پادرمیانی مستقیم بیگانگان و یا کناره گیری‌شان نمی‌توانست چنین نابسامانیهایی را سامان دهد.

به‌هر حال، دیگران با خشونت و شتابی شورانگیز، این کششهای جدایی ناپذیر رشد و تغییرشکل دوران‌آهن را شدت بخشیدند. اینک افریقا و همسایهٔ نزدیکش اروپا، کاملاً ناهمگن بودند. اگر شکاف قدرت فن‌شناسانه و نظامی، میان دولتهای مهم افریقایی و اروپایی در قرون وسطی اندک بود؛ اینک، این شکاف بسیار فراخ شده بود. زیرا دست‌کم در مدت سه‌سده، اروپا توسعهٔ چند جانبه‌یی در افکار آزادیخواهانه و علمی‌وکشف ماشین‌آلات و گسترش صنعتی، به‌دست آورده بود. در حالی‌که افریقا هنوز بر تولید دستی



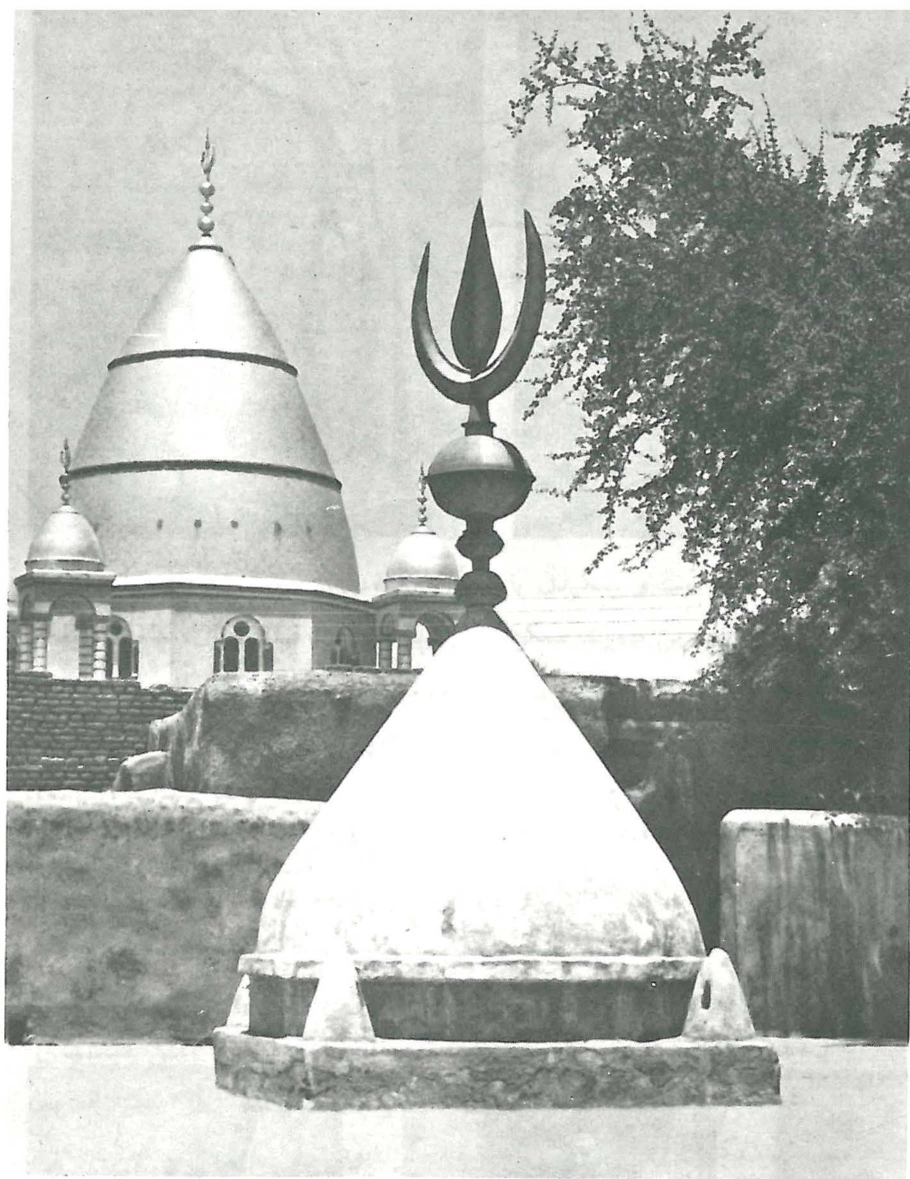


تصویر برخی از رهبران مقاومت در برابر هجوم اروپاییان در سدهٔ نوزدهم: محمد علی (تقریباً ۱۸۴۹- ۱۷۶۹) از مصر (بالا، چپ)؛ عبدالقادر (۸۳-۱۸۰۸) از الجزایر باختری (بالا، راست)؛ شاه موششوه (تقریباً ۱۸۷۰-۱۷۹۵) از باسوتو در افریقای جنوبی (پایین، چپ)؛ شاه پرمپه (۱۹۳۵-۱۸۷۴) از آسانته (پایین درمیان)؛ و مهدی (۸۵-۱۸۴۳) از سودان خاوری (پایین، راست).









آرامگاه مهدی درخرطوم.

تکیه داشت، اروپا نظام کارخانه‌یی را پی‌افکنده بود. بنابراین، شاید این مقایسه به سود اروپا نباشد. هاینریش‌بارت در مقالهٔ مشهوری دربارهٔ مصنوعات نساجی کانو در دههٔ ۱۸۵۰، کارگاههای نساجی کانو را با کارگاههای دخمه‌مانند و کارخانه‌های اهریمنی اروپا به‌مقایسه گرفت، «اگر در نظر آوریم که وضع این صنعت در اینجا با اروپا که، تأسیسات بسیارش انسان را تا پست‌ترین شرایط‌زندگی سوق می‌دهد تفاوت دارد و در اینجا صنعت بی‌آنکه خانواده‌ها را وادار کند تا خویهای خانوادگی‌شان را فدا کنند، برایشان اشتغال پدید آورده و حمایت‌شان می‌کند؛ نتیجه می‌گیریم که کانو باید یکی از نیکبخت‌ترین کشورها باشد...» اما توازن نیکبختی، نکتهٔ مورد نظر نبود. چیزی که اینک اهمیت داشت، موازنهٔ قدرت بود؛ که البته این موازنه به‌سود اروپاییان برهم خورد. افریقای سنتی که با اروپایی گسترش یافته و بی‌نهایت متجاوز رویاروی آمده بود، در اغتشاشی غمبار با جریانی از دست‌اندازی و هجوم که احتمالاً شکست ناپذیر نیز بود، مواجه گشت.

این رویارویی شکلهای بسیاری یافت. دو شکل از آن با صلح و آرامش همراه بودند. این دو شکل، در سکونتگاه گروههای کوچک پیشگامان بریتانیا و ایالات متحده در ساحل ویندوارد[۱۵۷] (بادگیر) رخ نمود، در حقیقت ویژگی تمامی این ساکنان این بود که، اولین یا دومین نسل افریقاییان رها گشته از بند بردگی بریتانیاییان یا امریکاییان بودند. به‌اینگونه، در ۱۷۹۷ قطعه زمین کوچکی در کشور تمنه[۱۵۸] که به‌آن دست یافتند، مستعمره‌گشت، و قطعه زمین دیگری نیز در سوی خاوری‌تر در ۱۸۲۱ به‌این سرنوشت دچار آمد. این دو مکان در نخستین سالها کوششهایی انجام دادند، اما بی‌نتیجه بود؛ با اینهمه به زیست خود ادامه دادند، تا اینکه در این روزگار به‌شکل کشورهای مستقل سیرالئون و لیبریه درآمدند.

در پس ماجراجوییهای این پیشگامان سرگذشتی غریب پنهان است. در ۱۷۷۲ رئیس دادگستری‌یی به‌نام لرد منسفیلد[۱۵۹] رای‌یی صادر کرد که بنابرآن، هیچ کس در انگلستان، از هر کجا که آمده بود، نمی‌توانست به‌بردگی کشانده شود. در آن زمان حدود ۱۰,۰۰۰ بردهٔ افریقایی در انگلستان وجود داشت. این بردگان خود بخود به‌مردانی آزاد بدل شدند. بسیاری از آنان نیز خود بخود

بینوا گشتند. همچنانکه بردگان آزادشده‌یی که اصل‌ونسبی افریقایی داشتند، از ایالات متحده می‌گریختند، شمار این گروه‌اخیر نیز افزون می‌گشت. انساندوستان به فکر چاره افتادند. چرا برخی از آنان را به‌افریقا نفرستند؟ کمپانی‌یی به‌منظور انجام این کار تأسیس شد.

به‌مجرد اینکه این آبادی کوچک سامان یافت، به‌باری بدل‌گشت که از طاقت انساندوستان بیرون بود. در ۱۸۰۸ کمپانی سیرالئون از تلاش دست کشید و سکونتگاه که هنوز شمار اهالی‌اش کمتر از دو هزار نفر بود، تحت حکمرانی رسمی بریتانیا، نام «مستعمرهٔ سلطنتی» را بخود گرفت. یک‌سال پیش از آن، در ۱۸۰۷ مجلس سرانجام اعلام داشته بود که، دادوستد برده درکشتیهای بریتانیایی غیرقانونی است. بزودی نیروی دریایی بریتانیا کوشید تا از دادوستد برده درکشتیهای دیگر نیز جلوگیری کند. برای افریقاییان آزاد شده ازکشتیهای توقیف شدهٔ حمل‌برده، سیرالئون پناهگاه و بهشتی بود. تا حدود ۱۸۵۰ بیش از ۷۰،۰۰۰ اسیر آزاد شده به‌عنوان مردانی آزاد به ساحل سیرالئون‌گام نهاده بودند.

خاستگاههای مردم لیبریه همانند خاستگاههای سیرالئونیان بود. پس‌از جنگهای استقلال امریکا، بسیاری از بردگان آزادی خویش را فراچنگ آوردند. تا ۱۷۹۰ شمار این نگروهای آزاد به ۶۰،۰۰۰ رسید. تا ۱۸۲۹ شمارشان بیش از ۲۵۰،۰۰۰ نفر شد. برخی از امریکاییان سفیدپوست چنین تصوری در سر پروراندند که، برای‌آنان در افریقا وطنی بیابند. این تصور مورد مخالفت اکثریت نگروهای آزاد قرارگرفت، زیرا آنان خود را امریکایی می‌دانستند و نه‌افریقایی. به هرحال، شماراندکی با رفتن موافقت کردند. در ۱۸۲۱ حامیان سفیدپوست آنان قطعه‌زمینی در کیپ‌مسورادو[160]، نزدیک دورترین بخش خاوری ساحل ویندوارد خریدند، و در آنجا ۱۳۰ تن از این امریکاییان ناخوانده را مستقر گرداندند. به سبب همان دشواریهای موجود در سیرالئون، لیبریهٔ نوپا نیز از فقدان سرپرستی درست رو به‌نابودی داشت. با این‌حال، بحران را مهار کردند. سکونتگاه کوچک این افراد بعدها نام مونروویا[161] بخود گرفت؛ و مونروویا پایتخت دولت باشندگان امریکایی شد که سرانجام آغاز به سازگارکردن خویش با ساکنان محلی کردند، و این دولت اندک‌اندک بدل به لیبریهٔ کنونی شد.

اینها برخی از نتایج پایان‌گرفتن دادوستد برده بودند، نتایج بسیار

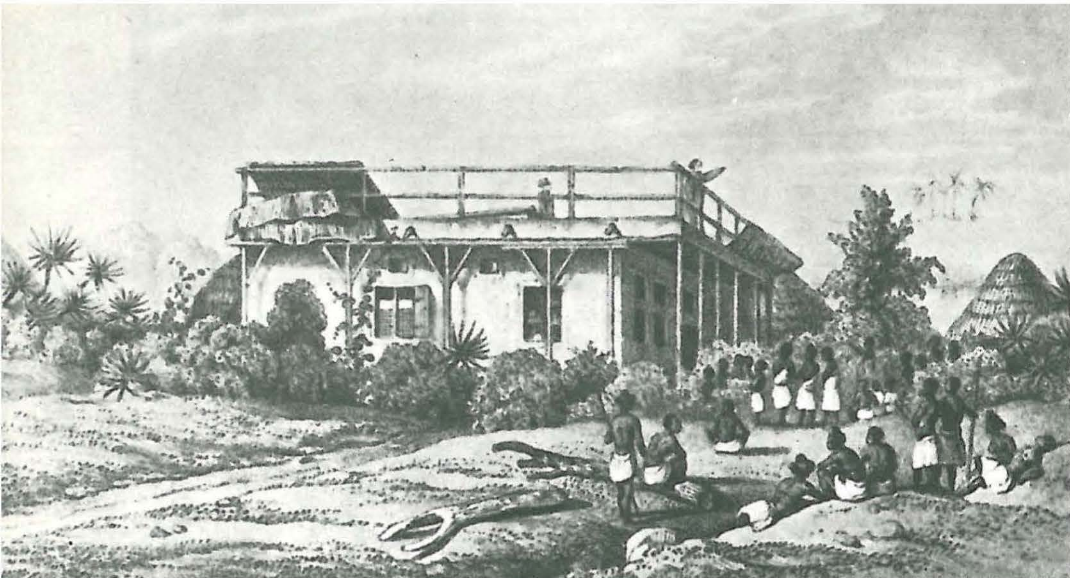
دیگری نیز وجود داشت. برای آن دولتهای ساحلی که آبادانی‌شان را برپایهٔ این دادوستد بنا نهاده، و دهه‌های بسیار پاسخگوی نیاز مصرانهٔ اروپاییان برای اسیر بیش و بیشتر بودند، پایان گرفتن این دادوستد، نشانهٔ آغاز آشوبی بود که تنها به‌آهستگی و تا اندازه‌یی با جایگزین کردن روغن نخل و دیگر صادرات طبیعی کاهش یافت. سوداگران اروپایی که رقابت رشد یابنده وسوسه‌شان می کرد، اینک، مشتاق آن بودند تا انحصار خود را جایگزین انحصار ساحلی افریقایی گردانند. آنان چنین استدلال می کردند که دخالت مستقیم می‌تواند هم از منافع‌شان پاسداری کند و هم «افریقا را از شر خویش برهاند». این بازرگانان، یا بازرگانانی که قدرت بیشتری داشتند، بزودی از دولتهاشان که در این کار چندان تمایلی نداشتند، درخواست حمایت سیاسی و نظامی، کنسول، و ضمیمه کردن این سرزمینها به قلمرو خودشان، و نیز تعهد رسمی قدرت اروپایی کردند. این تقاضاها بعدها به‌تمام و کمال برآورده شد. با اینهمه بجز نقاطی در اینجا و آنجا، تصرف واقعی سرزمینها —توسط هلندیان و سپس بریتانیاییان در افریقای جنوبی، پرتغالیان در پادشاهیهای «کنگو»ی کهن و در کنارهٔ زامبزی سفلی، و نیز هجومهای فرانسویان به‌مصر در ۱۷۹۸ و به‌الجزایر در ۱۸۳۰— تا دهۀ ۱۸۶۰ یا حتی دهۀ ۱۸۸۰ کم اهمیت برجای ماند.

اما درگیری اروپاییان ، خواه حکومتهای اروپایی خواستارش بودند و خواه نبودند (و معمولاً نیزمخالف این درگیری بودند)، بسختی ژرف گشت. در سال ۱۸٤۰ فرانسویان در نقاط پراکنده‌یی که زمانی دراز در ساحل سنگال حفظ کرده بودند، نظام اداری منظمی را به کار گرفتند. در ۱۸٤۹ نخستین کنسولهای بریتانیایی در بندرهایی چون اویداه و لاگوس[162] به کار گمارده شدند، و این اولیای امور تازه، روز بروز بیشتر به دخالت در امور همسایگان کشانده می‌شدند. برای نمونه، در ۱۸٦۰، فرماندهٔ نیروی دریایی بریتانیا در ساحل افریقای باختری پیشنهاد می کند که،افسران بریتانیایی باید ارتشی ازیوروبا را علیه ارتش دیگری از یوروبا «تعلیم دهند». در همان سال فرانسویان داکار را به‌اشغال درآوردند و آغاز حمله بردن به‌درونبوم کردند. سال بعد بریتانیاییان لاگوس را اشغال کردند، و با بیرحمی تکه زمینهای کوچک دیگری را به متصرفات خود افزودند. اما با این متصرفات، نیاز به‌درآمد نیز همراه آمد؛ و

درآمد را به‌بهترین شکل می‌شد ازمالیات بستن بر دادوستد به‌دست آورد. مالیات بستن نیز مستلزم داشتن قلمروهایی بود، و بزودی روشن شد که هر اندازه پهنهٔ قلمروها بیشتر باشد، می‌توان درآمد بیشتری به‌دست آورد. از این رو بیکرافت[۱۶۳]، کنسول لاگوس در ۱۸۶۲ اعلام داشت که بداگری[۱۶۴] در زمینلاد[۱۶۵] باید تابع مقررات تعرفهٔ لاگوس شود. یک سال پیش از آن، کنسول فوته[۱۶۶] به دلایلی که اساساً همانند دلایل بالا بودند، نیروی دریایی بریتانیا را بر آن داشت تا پورتونووو را به‌توپ ببندند. اندک اندک، دست درازی ساحلی به تصرفهای ساحلی انجامید؛ و تصرفهای ساحلی، برشدت درگیریهای اروپا افزود، و گام‌به‌گام، به هجوم بردن به‌درونبوم انجامید.

شاید وزیران و کارمندان رسمی در لندن و پاریس از این جریان بیزار بوده و مخالف آن بودند. اما تردیدهاشان تغییر چندانی در مسأله نداد. هر چند که تا به‌حال این موضوع تا اندازهٔ زیادی پنهان مانده است، با این حال دستگاه گسترش امپراتوری به‌چرخش درآمده و نمی‌توانست از کار بازایستد. در ۱۸۶۵ کمیتهٔ برگزیده‌یی از مجلس عوام توصیه کرد که، بریتانیا از تمامی بخشهای افریقای باختری «بجز احتمالاً سیرالئون» کنار گیرد. اما ۹ سال بعد قرارگاههای ساحل طلا که به‌هیچ وجه بریتانیاییان رهاشان نکرده بودند، به‌شکل مستعمرهٔ بریتانیایی تازه‌یی درآمد. حتی پس از کشف خواص ضد مالاریایی گنه‌گنه در گذر دههٔ ۱۸۵۰، رود نیجر رسماً از ارزش اندکی برخوردار بود. اما تا ۱۸۶۴ بیش از بیست و یک مؤسسهٔ بازرگانی بریتانیایی در دلتای نیجر قرارگاههایی داشتند. در گذر هفت سال دیگر، پنج کشتی بخار بریتانیایی در رود پدیدار شدند.

هنگامی که به‌مدارک این دورهٔ شگفت‌آور بنگریم، کراراً در شگفت می‌شویم که کسانیکه در رأس کار بودند، چه اندک، جنبش روزگار خود را دریافتند. آنان که زمام امور را در دست داشتند تصور می‌کردند که، فرماندهی تام و تمام از آن آنان است و از مسیر بعدی کشتی دولت خویش به‌خوبی آگاهند؛ اما بس بارها به‌خطا رفتند، تنها در دههٔ ۱۸۷۰ بود که آغاز به دریافتن کردند. حتی پس از آن نیز حکومت فرانسه هنوز به بریتانیا پیشنهاد می‌کرد که، بیشتر قرارگاههای فرانسوی در ساحل باختری تا کنگو، باید با گامبیا مبادله شود. شاید برای کارمندان رسمی پاریس و لندن این مسأله بسیار

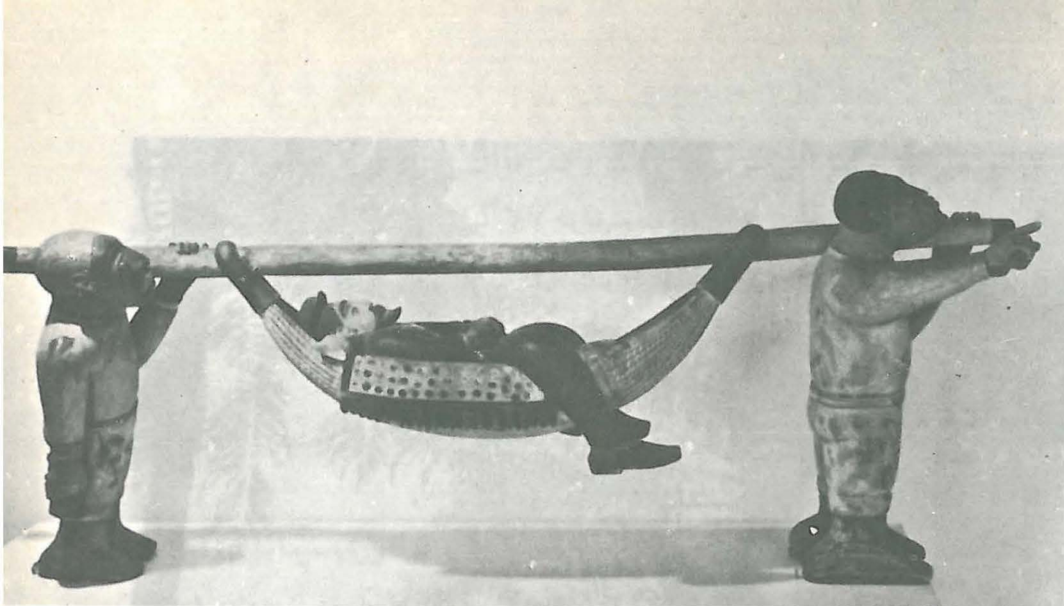


مبلغ مذهبی آلمانی ربمان (Rebmann) درخانه‌مبلغین درکیسولوتینی کنیا وعظ می کند طرح از ریچارد برتن، سیاح و کاشف.

کشاورزان بوئر افریقای جنوبی با خدمه‌هاشان ازشکار بازمی گردند. قلمزنی روی مس [با محلولی از صمغ و اسیدنیتریك که اثری شبیه به‌اثر مرکب هندی یا آبرنگ پدید می‌آورد]، (۱۸۰۲) اثر ساموئل دانیل.



تندیس کوچك از «کنگو»ی سفلی، نمایانندهٔ مبلغی که یك فنجان و بطری دردست دارد (بلندا: $29\frac{1}{2}$ اینچ).



دو افریقایی یك اروپایی را در یك ننو حمل می کنند؛ از «کنگو»ی سفلی (درازا: ۴۴ اینچ)

تندیس کوچك عاج از «کنگو»ی سفلی، نمایانندهٔ اروپاییانی که بردوش افریقاییان حمل می شوند (بلندا: $2\frac{3}{4}$ اینچ).





تندیس ویژهٔ آیین تدفین ایبیبیو از سمنت رنگی، که تحت نفوذ تبلیغ مذهبی ساخته شده، در ایکوت اکپنه نزدیک کالابار، نیجریهٔ خاوری. مردی که در کنار آرامگاه ایستاده، از فرزندان شخص درگذشته است.

منطقی می‌نمود، اما این طرح اجرا نشد و نمی‌توانست اجرا شود. زیرا که اینک های و هوی توسعه‌طلبی امپراتوری سرمایه بالا گرفته بود. وزیری بریتانیایی در ۱۸۷۳ با حسرت مطلبی را درمی‌یابد که بزودی در مورد فرانسه نیز صدق پیدا می‌کند، این مطلب چنین بود که: «با وجود آهنگ و حالت فعلی ذهن تودهٔ مردم، مجلس اجازهٔ ترک هیچ قلمرویی را... نمی‌دهد، و افکار عمومی نیز به چنین کاری رضا نخواهد داد.» حتی با آنکه درگامبیا تنها تنی چند از انگلیسیان می‌زیینند، بااین حال گامبیا باید بریتانیایی برجای بماند.

این هیاهو پیش از این نیز وجود داشت. صحنهٔ امپراتوری سرمایه در اروپای باختری، سرشار از جو رقابت ملی وحشیانه‌یی برای مالکیت آن‌سوی دریاها شد. سرمایه‌سالاری اروپایی نیروی محرکه‌یی برای خویش به‌دست آورد. لرد-سالزبری[۱۶۷]، وزیر خارجهٔ بریتانیا بعدها، در ۱۸۹۱ چنین شکوه آغاز می‌کند، «من سبب این انقلاب ناگهانی را در نمی‌یابم، اما چنین چیزی وجود دارد». دیگران بهتر از او دریافتند. آنان که در پی سودها و بلند پروازیهای خویش بودند، در شیپورهای میهن‌پرستی می‌دمیدند و بر طبلهای رقابت ملی می‌کوفتند. وزیران و کارمندان رسمی با ناخشنودی تسلیم شدند؛ اما، تسلیم شدند، و امتیازهایی دادند، به‌این امید که کار به‌بهایی اندک پایان گیرد. کار دیگری از دستشان برنمی‌آمد. یک کارمند رسمی بریتانیایی در ۱۸۸۳ برای وزیرش چنین توضیح می‌دهد که، «کشورهای تحت‌الحمایه بارها[مسؤلیتها] یی ناخواسته‌اند، اما در این مورد، اگر اشتباه نکنم، میان تحت‌الحمایه‌های بریتانیا که ناخواسته‌اند و تحت‌الحمایه‌های فرانسه که بنابه قضاوقدر به‌دست آمده‌اند، تفاوت و تضادی وجود دارد.» به‌نظر او تنها یک ناوکوچک توپ‌دار می‌توانست «برای نگاهداشتن نظم در میان مردم تحت‌الحمایه» در خلیجهای کوچک بنین و بیافرا[۱۶۸] بسنده باشد. می‌بینیم که، او چه اندک می‌دانست.

اگر وزیران و مشاوران بریتانیایی و فرانسوی از عهدهٔ خواندن علائم راهنمایی زمان خود برنیامدند، رهبران افریقایی از آنها هم گیج‌تر و مبهوت‌تر بودند. آنان جریان نامنظم و آشفتهٔ سیاست و عمل اروپایی را می‌دیدند، اما بندرت می‌توانستند از چند وچون آن سر درآورند. آنان اتحاد یا دوستی این یا آن کشور اروپایی را پذیرا می‌شدند، اما درنمی‌یافتند که با دست خود

دروازه‌های فتوحات بعدی اروپاییان را می‌گشایند. بسیاری در این گیج کننده‌ترین موقعیت، خونسردی خود را حفظ کردند و کوشیدند تا آنجا که می‌توانند از حضور و فشار اروپا سودی فراچنگ آرند. دیگران سردرگم شدند و در این سردرگمی دروازه‌ها را هر چه بیشتر به‌روی اروپاییان گشودند. جهان‌نگریهای زندگی دوران آهن امکانات بسیاری فراهم آورده بود، اما برای تبیین اروپای سدهٔ نوزدهم، وسیله‌یی آماده نکرده بود. درس، درسی سخت وگاه ناگوار بود.

۱. mangrove: درخت کرنا از خانوادهٔ ریزوفوراسه Rhizophoraceae. —م.

۲. Ijaw: مردم ایجا یا ایجو (Ijo) بخش بزرگی از جمعیت ریورز استیت نیجریه را تشکیل می‌دهند. برخی از این مردم نیز در ایالت نیمهٔ باختری می‌زیینند. مردم ایجا به‌چنددسته یا کلان تقسیم می‌شوند، ازجمله ایبانی (بونی)، اوکریکا، کالاباری، نمبه (براس)، و آکاسا. روایاتی دربارهٔ کوچ مردم ایجا از شرق و شمال، در حدود سدهٔ پانزدهم وجود دارد. اما، زبان ایجا چندان پیوندی با زبانهای نیجریه در این ناحیه ندارد، از اینرو احتمال دارد که مردم ایجا بسیار پیشتر از دیگر مردمان همسایه به‌پهنهٔ دلتای نیجر آمده باشند... —م.

3. Jekri.

4. Oron

۵. Ibibio: مردم ایبی‌بیو در دولت جنوب‌شرقی نیجریه می‌زیینند، و فرهنگ و زبانشان با فرهنگ و زبان مردم افیک پیوند بسیار دارد... —م.

۶. Brass: شهرکی در دهانهٔ رودبراس، در نیجریه. —م.

۷. Bonny: روستایی بندری در دهانهٔ رودبونی، در جنوب شرقی نیجریه. —م.

۸. Old Calabar: ایالت مرکز بازرگانی‌مردم افیک در نیجریهٔ جنوب‌ـخاوری، که احتمالا در سدهٔ هفدهم بنا شد. بازار های پررونق بردهٔ کالابارکهن، و بعدها، بازارهای روغن نخل آن بسیاری از سوداگران اروپایی، و (از ۱۸٤٦ به‌بعد) کلیسای هیأت مذهبی اسکاتلندی بسیاری از اروپاییان را به‌سوی خود می‌کشاند. —م.

۹. Cross river: درکامرون و نیجریه، در افریقای باختری که حدود ۳۰۰ میل درازا دارد. —م.

10. G. I. Jones.

۱۱. King Pepple: از دودمان پپل که ازسدهٔ هفدهم در بونی و نیجریه فرمانروایی می‌کردند، و از نسل شاه پرکوله (Perekule) بودند که به سلحشوری وسخنوری شهره است. از میان پادشاهان این سلسله ویلیام داپاپل (پپل V) [شاید همین شاه‌پپل آمده درمتن؟] که کنسول بیکرافت در ۱۸۵٤ تبعیدش کرد، شهرتی خاص دارد.—م.

12. King Eyo.

۱۳. Efik: مردم افیک در ایالت جنوب خاوری نیجریه می‌زیینند، و بیشترشان ماهیگیر و بازرگان هستند... —م.

14. Egbo.

15. Ardra.

16. Jakin.

17. Ga

۱۸. Fante: مردم فانته یا فانتی (Fanti) در پهنهٔ ساحلی و مرکزی غنا می‌زیینند.گروه

فانته از ۹ دولتشهر شکل گرفته بود، و مردمش احتمالاً، در سده‌های هفدهم و هژدهم، از پهنهٔ شمال به‌این ناحیه آمده‌اند... —م.

19. Nzima.

۲۰. Liberia: جمهوری لیبریه در افریقای باختری که پایتختش مونروویا است. —م.

21. Serer.

۲۲. Gorèe: جزیره و شهرکی در سنگال، در افریقای باختری. —م.

۲۳. Dakar: بندر داکار، پایتخت سنگال. —م.

۲٤. Porto Novo.: بندر پورتونووو، پایتخت داهومی. —م.

۲۵. Ilorin: شهر ایلورین مرکز ایالت کوارا در نیجریه، در حدود ۱۷۰ میلی شمال شرقی لاگوس. —م.

۲٦. Oshogbo: شهری در ایالت باختری، در نیجریه. —م.

27. Alafin Atiba.

28. Ajayi.

۲۹. Ibadan: این شهر مرکز ایالت باختری نیجریه است، و در ۸۹ میلی لاگوس واقع شده. —م.

۳۰. Abomey: شهرکی در جنوب داهومی، در افریقای باختری. —م.

۳۱. Agaja: چهارمین فرمانروای پادشاهی داهومی افریقای باختری که تقریباً در ۱٦۲۰ بنیان‌گذارده شد. آگاجا که مردی مبتکر و پرجوش و خروش بود، قدرت داهومی را افزون، و امنیت داخلی را پابرجا گرداند، و با سوداگران اروپایی مناسباتی برقرار کرد. از او به‌عنوان مبتکر تاکتیکها و رویه‌های تازه در نظامی سیاسی که قدرت تمرکزیافته‌اش مشهور بود، یاد می‌کنند... —م.

32. Allada.
33. Whydah.
34. Fida.
35. Agonglo.
36. Ghezo.
37, Egba
38. Twi.
39. Takyiman.
40. Domaa.

٤۱. Ashanti: ر. ک. به‌پانویس آسانته.

٤۲. Ansa Sasraku.: (تاریخ وفات تقریباً ۱٦۸۹)، شاه اکوامو، که در زمان زمامداریش پادشاهی او در ساحل طلا (غنا) قدرتی ساحلی شد. در ۱٦۷۷ با پیروزمندی به آکرا حمله برد و دیگر پهنه‌های ساحلی پادشاهی آکرا را ضمیمهٔ قلمرو خویش کرد (۸۱—۱٦۷۹). به‌این ترتیب‌زمام مرکز بازرگانی آکرا را در دست‌گرفت و قدرت‌اقتصادی اکوامو را افزون‌گرداند. پس از آنکه تأمین‌اقتصادی یافت، دگرباره آغاز به‌کشورگشایی کرد. تا زمان مرگش، پادشاهی اکوامو در شرق، شمال و غرب گسترش یافت. —م.

٤۳. Accra: شهر بندری آکرا، پایتخت غنا در افریقای باختری. —م.

44. Agona.
45. Christiansborg.
46. Akim.
47. Abuakwa.
48. Bosume.
49. Kotoku.
50. Anokye.

۵۱. Osei Tutu: (تاریخ وفات درحدود ۱۷۱۲)، بنیانگذار وحدت «آسانته»یی(آشانتی) کلانهای آکان که امپراتوری پرقدرتی درجایی که امروزه جمهوری غناست پدیدآورد. این وحدت درحدود ۱۶۹۵ شکل گرفت و در این کار کشیشی ازآکان، به نام اوکومفو آنوکیه اوسئی توتو را یاری داد... —م.

52. Opoko Ware.

۵۳. Ivory Coast: جمهوری ساحل عاج در افریقای باختری، پیش از سال ۱۹۶۰ که مستقل شد، مستعمرهٔ فرانسه بود. —م.

۵۴. Cape Coast: بندری در جنوب غنا، در افریقای باختری. —م.

55. Abora.

۵۶. Salaga: شهرکی در غنا. —م.

57. Kumasi.

۵۸. Thomas Edward Bowdich، (۱۷۹۱—۱۸۲۴) سیاح انگلیسی در افریقا که بر حکومت بریتانیا در بعهده گرفتن کنترل مستقیم ساحل طلا نفوذ داشت. —م.

59. Gyaasehene.
60. Osei Kojo.
61. Osei Bonsu.
62. Ankobia.
63. Nielsen.
64. Bonnat.
65. Wilks.
66. Caseley Hayford.
67. Baoulé.
68. Bekwai.
69. Juaben.
70. Kokofu.
71. Nsuta.
72. Mampong.
73. Kaladian.
74. Mamari Kulibaly.
75. Ngolo Diara.

۷۶. Futa Jallon یا Fouta Djallon: ناحیه‌یی کوهستانی در غرب گینه، در افریقای باختری؛ که سرچشمهٔ نهرهای بسیاری، از جمله نیجر و سنگال بوده، و شهرهای مهمش لابه و تیمبو هستند. —م.

77. Dialonke.
78. Almamy.
79. Alfa.
80. Sori.

81. Tucolor.
82. Torobe.
83. Suleiman Ba.
84. Bondu.
85. Marabouts.
86. Ahmad al Tijani.

۸۷. al-Hajj Umar: الحاج‌عمر که در حدود ۱۷۹٤ زاده شد، رهبر مذهبی و نظامی **جهاد** بزرگ (جنگ مقدس) در ناحیهٔ سودان باختری، جایی که اینک مالی نام دارد، بود. عمر از پایتختهای مذهبی بورنو و سوکوتو دیدار کرده، برآن شد تا در پهنهٔ رود سنگال جهاد کند. در ۱۸۵۷ توسط فرانسویان بیرون رانده شد، و پس‌از آن به‌سوی خاور روانه‌گشته و سگو و امپراتوری «ماسینا»ی (Macina) نوهٔ شیخ‌حمد را در ۱۸٦۲ فتح کرد.

سپاه عمر در ۱۸٦۳ تمبوکتو را تسخیر کرد. امپراتوری الحاج‌عمر بسیار بزرگ، اما به‌دور از آرامش و صلح کامل بود. عمر در ۱۸٦٤ در جنگ کشته شد، و پسرش احمدو سکو جانشین او گشت. در هنگام فرمانروایی احمدو سکو، که از حدود ۱۸۸٤، در غرب علیه نیروی افزون شوندهٔ ساموری توره ازگینهٔ خاوری، می‌جنگید، امپراتوری اندک اندک روبه‌تلاشی گذارد. ـــم.

۸۸. Muhamad Bello: (۱۸۳۷ــ۱۷۸۱؟)، پسراصلاح‌طلب مسلمان و نظامی (فولانی)، عثمان‌ابن فودی. با اینکه درآغاز جهاد پدرش (۱۸۰٤) درجایی که بعدها نیجریهٔ شمالی نام‌گرفت، فقط ۳۲سال داشت، در این‌جنگ نقش مهمی را برعهده‌گرفت، بویژه درگرفتن آلکالاوا (۱۸۰۸). او درگواندوشهری محصور بنا کرد (۱۸۰۷) و شهرک سوکوتو را نیز پی‌افکند (۱۸۰۹). در ۱۸۱۲، پدرش فرمانروایی ایالتهای شرقی، تا حاشیه‌های بورنو و آداماوا را به‌او سپرد، در این زمان عموی محمد، عبدالله ادارهٔ باختر و جنوب را برعهده داشت. پس از مرگ پدر (۱۸۱۷) بلو نخستین جانشین یا خلیفه شد... ـــم.

89. 'Abd al-Salam.
90. Habe-Hausa.

۹۱. Elizabeth I: الیزابت اول یا الیزابت تودور، معروف به ملکه‌ی باکره، ۱۵۳۳ــ۱٦۰۳، ملکه‌ی (۱۵۵۸ ــ ۱٦۰۳) انگلستان، آخرین فرمانروای سلسله‌ی تودور. پدرش هنری VIII بود، و مادرش ان بولین، که هنری پس ازکاترین آراگونی او را بزنی‌گرفته بود. ... عصر الیزابت، یعنی دوره‌ی ٤۵ساله‌ی سلطنت وی، ازدرخشان‌ترین ادوار تاریخ انگلستان است. هنگامی که وی بسلطنت رسید، کشورگرفتار کشمکشهای مذهبی و وام سنگین دولت بود، و روحیه‌ی مردم بسبب شکست در جنگ با فرانسه ضعیف بود. درسلطنت طولانی الیزابت، انگلستان به کشوری متحد و دارای تجارت و صنعت پر رونق تبدیل شد، که از حیث نیروی دریائی اولین دولت اروپائی بود؛ استعمارگری انگلستان در همین دوره آغازگردید (شرکت هند شرقی بریتانیا در ۱٦۰۳ رسماً مشغول کار شد). از اصلاحات داخلی عصر وی اصلاحات مالی و بالابردن اعتبار انگلستان درخارج، و قوانین تثبیت وضع کارگران،

بهبود وضع فقرا، و تشویق زراعت و تجارت و صنعت است. در دوره‌ی ممتد صلح و آرامش الیزابت درباری باشکوه و جلال برپا کرد. ادبیات بمقامی شامخ رسید، و اگر چه قسمت زیادی از آنچه به‌ادبیات عصر الیزابت معروف است از دوره‌ی (۱۶۰۳ —۲٤) پادشاهان اولیه‌ی سلسله‌ی استوارت است، کسانی چون شکسپیر، ا. سپنسر، ف. بیکن، و. رالی، م. فروبیشر، ف. دریک، و غیره پرورده‌ی این عصر هستند. دایرة‌المعارف فارسی.

۹۲. Hugh Clapperton: (۱۸۲۷ —۱۷۸۸). پویندهٔ انگلیسی و نخستین اروپایی‌یی که به‌بیشتر بخشهای ناحیهٔ سودان افریقای غربی سفرکرد. در ۱۸۲۲ با دکتر اودنی و دینهام، تریپولی‌را ترک‌گفت، و پس از سفری خطرناک وگذر از صحرا، به‌دریاچهٔ چاد رسیدند. آنان به‌دیدار دولت بورنو رفتند، و بعدها کلاپرتون به‌کانو و سوکوتو رفت. او برای نخستین‌بار اطلاعات دقیق و درستی دربارهٔ این نواحی به اروپا برد، و در ۱۸۲۵ به‌افریقای باختری بازگشت. سپس از طریق اویداه، درجایی که اینک‌داهومی نام‌دارد، به‌سوکوتو بازگشت و درآنجا در ۱۸۲۷ درگذشت. —م.

93. Sheho Muhamad al-Amin.

94. F. H. El-Masri.

۹۵. Umar bin-Said. یا Umar ibn Sa'id al-Fudi: ر.ک. به‌پانویس الحاج عمر.

96. Dinguiraye.

97. Habibu.

98. Ahmadu.

99. Hamdullahi.

100. Massina,

101. Niger Bend.

102. Bandiagara.

103. Goa.

۱۰٤. Oman: دولتی مستقل درکنارهٔ جنوب‌باختری شبه‌جزیرهٔ عربستان که تا ۱۹۷۰ مسقط و عمان نامیده می‌شد... —م.

۱۰۵. Muscat: اینک پایتخت عمان است. —م.

106. Fort Jesus.

107. Juani.

108. Kua.

109. Sakalava.

110. Kisiwani.

۱۱۱. Mascarene Islands: گروه جزایری دراقیانوس هند، میان ٤۰۰ و ۵۰۰ میلی‌شرق جمهوری مالاگاسی، که از رئونیون، موریشس، و رودریگوز تشکیل‌شده‌است. —م.

112. Mauritius.

113. Bourbon.

114. Réunion.

115. Haiti.

۱۱۶. Seyyid Said: سیدسعید یا سعید ابن‌سلطان (دورهٔ زمامداری ۵۶—۱۸۰۶)، سلطان عمان و زنگبار. به یاری حکومت بریتانیایی-هندی از موقعیتش در برابر حمله‌های شیخهای رقیب، وهابیه و قواسم‌دریازنان خلیج فارس، دفاع می‌کرد؛ امانتوانست

بحرین را فتح کند. از ۱۸۲۰ بیشتر به‌دومینیونهایش درافریقای شرقی علاقه نشان می‌داد تا دومینیونهای عربش، و تا ۱۸۳۷ تمام ساحل (افریقای شرقی) را تحت انقیادخود درآورد. باحمایت بریتانیا و نیز با کمک مالی بازرگانان هندی، کشت میخک در زنگبار و نیز راههای بازرگانی را توسعه و گسترش داد. در دورهٔ زمامداری او ساحل از پیشرفت وآبادانی چشمگیری برخوردار بود. —م.

۱۱۷. Shiré: رودی در جنوب مالاوی و موزامبیک مرکزی، در جنوب شرقی افریقا؛ که حدود ۲۵۰ میل طول دارد. —م.

۱۱۸. David Livingstona:(۱۸۱۳—۷۳). دکتر دیوید لیوینگستن از مشهورترین مبلغان مذهبی وپویندگان اروپایی افریقاست. نخست به‌عنوان پزشک به‌بچوانالند (اینک بوتسوانا نام دارد) رفت، اما بعدها تصمیم گرفت تا بخشهایی از افریقا را که برای اروپاییان ناشناخته است کشف کند، و مسیحیت و دارو را به‌آن مکانها ببرد.

در نخستین سفر بزرگ خود(۱۸۵۲—۵۶) ازطریق افریقا، از اقیانوس اطلس به اقیانوس هند رفت، و رود زامبزی را کشف کرد. کتابی دربارهٔ سفرهایش نوشت که سبب شهرتش شد، چندانکه دولت بریتانیا در۱۸۵۸ او را روانه‌گرداند تا بخشهای افریقای خاوری و مرکزی را کشف کند. در آنجا لیوینگستن ستمگری و بدبختی ناشی از داد وستد برده: روستاهای ویران‌شده، سرادن،زنان و کودکان به غل و زنجیر کشیده شده را که به‌سوی بازارهای بردهٔ زنگبار روانه بودند، به‌چشم خویش دید.

لیوینگستن بر آن شد که باقی عمر را به‌مبارزه علیه برده‌داری، ازطریق موعظه برای سوداگران عرب و افریقایی، و با جدل با دولت بریتانیا برای مانع شدن از این داد وستد، بگذراند. در ۱۸۶۶ آخرین سفر را آغاز کرد، و از زنگبار به‌سوی نواحی دریاچه‌های بزرگ افریقا به‌راه افتاد. کاشفی دیگر به‌نام اچ.ام. ستانلی، در پی او و به‌یاری او رفت، و این دو در۱۸۷۱ درساحل دریاچهٔ تانگانیکا یکدیگر را دیدند.

لیوینگستن بی‌آنکه به‌انگلستان بازگردد، به‌سفرهایش ادامه داد، تا اینکه پس از رنج و بیماری بسیار در نزدیکی دریاچهٔ بنگوئولو (زامبزی کنونی) در۱۸۷۳ درگذشت. خدمتکارانش، جسد و دفترچهٔ یادداشتهای او را به‌زنگبار بردند... —م.

119. Brazils.(?)

۱۲۰. Java: جزیره‌یی در اندونزی، درجنوب شرقی سوماترا و جنوب بورنئو (ازآن بوسیله‌ی دریای جاوه جدا میشود). مرکز سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی اندونزی است... بزرگترین شهر جاوه جاکارتا (پایتخت اندونزی) و از دیگر شهرهایش جوگجاکارتا و سولو است... **دایرةالمعارف فارسی.**

121. Hova.

۱۲۲. Hubort Deschamps: استاد دانشگاه سوربن که، فرانسوی است و در ۱۹۰۰ زاده

شد. از جملهٔ آثارش:

L'Afrique au XXe Siècle ، Histoire de Madagascar ،
Histoire Générale de l'Afrique Noire, L'Europe découvre l'Afrique

از هوبر دشان کتاب «پایان امپراتوریهای استعماری» با ترجمهٔ علی خردمند (سازمان کتابهای جیبی، ۱۳۴۶) به‌فارسی در دست است. —م.

۱۲۳. Transvaal: ایالتی درشمال خاوری جمهوری افریقای جنوبی که مرکز آن پریتوریا است. —م.

۱۲۴. Orange Free State: ایالت، شرق قسمت مرکزی اتحادیه‌ی افریقای جنوبی؛ کرسی آن بلوسفونتین. به‌رودهای اورانژ (جنوب) و وال (شمال) محدود است. قسمت عمده‌ی آن فلات است. گوسفندچرانی در آن رواج دارد. از محصولاتش غلات وگندم و منابع معدنی آن الماس و طلا و زغال‌سنگ است. در ۱۸۳۵ — ۴۸ بتوسط بوئرها مسکون شد، و آنان دولتی جمهوری بنام کشور آزاد اورانژ در آنجا تأسیس کردند (۱۸۵۴). بعداً بریتانیا آنرا گرفت، و بنام مستعمره‌ی رود اورانژ به‌دومینیونهای خود ملحق کرد (۱۹۰۰). در ۱۹۱۰ به‌اتحادیه‌ی افریقای جنوبی پیوست. دایرة‌المعارف فارسی.

۱۲۵. Drakensberg: رشته کوههایی که از جنوب باختری تا شمال خاوری درکیپ پرووینس (ایالت کاپ) و ناتال کشیده شده است. —م.

۱۲۶. Basutoland: باسوتولند که اینک لسوتو (Lesotho) نام دارد و در افریقای جنوبی واقع است، در اوایل سدهٔ نوزدهم با بوئرها درگیری بسیار داشت، و در ۱۸۴۳ تحت‌الحمایهٔ بریتانیا شد، و در ۱۸۶۸ به کیپ کلنی پیوست، و سپس بخشی از آن شد؛ در ۱۸۸۴ ازکیپ کلنی جدا، و مستعمرهٔ بریتانیا گشت، و در ۱۹۶۶ استقلال به‌دست آورد. —م.

۱۲۷. Transkei: قلمرویی بانتو، در شرق ایالت کاپ، که در حکومت داخلی مستقل است و مرکز آن اومتاتا است. —م.

128. Africaner.

۱۲۹. Ham: حام، پسر نوح پدر کوش، مصرایم، فوط، وکنعان. بروایت‌عهدقدیم، نوح در حال مستی خود را عریان کرد، و حام او را در این حال بدید، و دوبرادر خود سام و یافث را خبر کرد، ولی آنان او را پوشاندند، و چون نوح بهوش آمد و دریافت که حام با وی چه کرده بود، او را لعنت نمود. در روایات اسلامی‌داستان حام را با شاخ و برگ بیشتر و بصورت دیگر نیز نقل کرده‌اند، و هم‌گفته‌اند که در اثر لعنت نوح، اولاد و نژاد او سیاه شدند(و بدینگونه نژاد سیاهپوست بوجود آمد.) دایرة‌المعارف فارسی.

۱۳۰. Orange river: رودی در افریقای جنوبی، که حدود ۱۳۰۰ میل طول دارد. —م.

۱۳۱. Great Fish river: رودی درجنوب شرقی ایالت کاپ که ۴۰۰میل طول دارد. —م.

۱۳۲. Graaff Reinet: اینک شهری است در جنوب ایالت کاپ، در افریقای جنوبی. —م.

۱۳۳. Swellendam: اینک شهری است، در جنوب غربی ایالت کاپ، در شرق کیپ تاون. —م.

134. Kaffir War.

۱۳۵. Cape Coloney: پیش از ۱۹۱۰ کیپ‌پرووینس را کیپ کلنی می‌نامیدند. —م.

136. Louis Trichardt.
137. Potgieter.
138. Gert Krieger.

۱۳۹. Dingiswayo: (تاریخ وفات ۱۸۱۸)، سرکردهٔ مردم متتوا که در اوایل سدهٔ نوزدهم مهمترین پادشاهی متحد را در افریقای جنوب‌شرقی بنا نهاد... —م.

140. Mtetwa.
141. Dr Cowan.
142. Bryant.

۱۴۳. Shaka: یکی از بزرگترین رهبران‌نظامی افریقا، که در حدود ۱۷۸۷ در میان مردمی به‌نام (Mhlongos) زاده شد. در جوانی رهبر این‌گروه شد، و روشهای تازهٔ جنگی‌یی به‌کار برد که سبب نیرومندی آنان شد... در دههٔ ۱۸۲۰ مردم او که به‌زولو شناخته شده بودند، بربیشتر ناتال کنونی فرمان می‌راندند، و شاکا تا زمانی که به‌دست برادرش دینگانه در ۱۸۲۸ کشته شد، پادشاه آنان بود. —م.

۱۴۴. assegai: نوعی نیزه نوک‌تیز و باریک که میان قبایل عرب مراکشی به‌کار گرفته می‌شده. —م.

145. Korana.

۱۴۶. Soshengane: رقیب شاکا، شاه زولو، که با پیروانش از پهنهٔ ناتال — زواولند به سرزمین ساحلی موزامبیک جنوبی‌گریخت؛ و در آنجا پادشاهی غزه (Gaza) رابنیان نهاد. نوهٔ او به‌نام‌گونگونیانا که در ۱۸۹۵ از پرتغالیان شکست خورد، آخرین تک فرمانروای مستقل‌افریقایی‌در افریقای‌جنوبی بود که سفیدپوستان او را برکنار کردند. —م.

147. Zwandendaba.

۱۴۸. Mzilikazi: (تقریباً ۶۹ —۱۸۰۰)، رهبر مردم کوسالو، که گروه کوچکی در ناتال کنونی هستند و به‌نگونی تکلم می‌کنند. او در ۱۸۲۲ فرماندهٔ نظامی پادشاه زولو، شاکا، شد؛ اما سال بعد علیه شاکا شورید و با شمار اندکی به‌ترانسوال گریخت. و در آنجا دولتی نظامی بنا نهاد... —م.

149. Hlubi.

۱۵۰. Mpangazita: رهبر مردم هلوبی، که در دههٔ ۱۸۲۰ تا دههٔ ۱۸۳۰ از طریق لسوتو از ناتال به‌کیپ (کاپ) کوچ کردند. در آنجا مردم هلوبی با دیگر مردم درآمیختند و نام مفنگو (فینگوس) بر خود نهادند. —م.

151. Batlokoa-
152. Bamoketeli.
153. Mosheshwe
154. Thaba Bosiu.

۱۵۵. impi: سلحشور کافر یا مرد بومی مسلح افریقای جنوبی. —م.

156. Casalis.
157. Windward.
158. Temne.

159. Lord Mansfield,
160. Cape Mesurado.

۱۶۱. Monrovia: بندر پایتخت لیبریه، در افریقای باختری. —م.

۱۶۲. Lagos: بندر لاگوس در ایالت لاگوس در جزیرهٔ لاگوس در نیجریه. —م.

۱۶۳. John Beecroft: (۱۸۵۴—۱۷۹۰)، سوداگر، پوینده و فرماندار بریتانیایی که کارش رادر فرناندو پو(۱۸۲۹)،آغاز کرد.او نیجر سفلی(۱۸۴۵ و ۱۸۴۰ و ۱۸۳۵) را پویید و نخستین کنسول بریتانیا در خلیجهای بنین و بیافرا بود (۱۸۴۹)... —م.

164. Badagri.

۱۶۵. mainland: زمینلاد [زمین +لاد (=بن، اصل)]، پهنه‌ی وسیعی از خشکی که شامل جزء اعظم خاک یک کشور است (معمولا در مقابل جزیره و شبه‌جزیره گفته میشود.) دایرةالمعارف فارسی.

166. Foote.
167. Lord Salisbury.

۱۶۸. Bight of Biafra: خلیج کوچک بیافرا در بخش شرقی خلیج گینه، در افریقای باختری. —م.

۷. فتح و فرمانروایی استعمارگران

کشف جغرافیایی افریقای داخلی-کوششهای تازهٔ مبلغین مذهبی-
قد افراشتن سرمایه‌سالاری و معنای آن برای افریقا- رقابتهایی
برای تملک افریقا: ازتجاوز ساحلی تا «تقلای» قاره‌یی وهجوم
همه جانبه- تاریخ کوتاه دورهٔ استعماری در دو مرحلهٔ نخست از
سه‌مرحلهٔ اصلی: ۲۰- ۱۹۰۰، ۴۵-۱۹۲۰

سرسخن: پویندگان

می‌توان گفت که پویش نظام‌پذیر افریقای داخلی با سفر مانگو پارک به‌سودان باختری در ۷ــ۱۷۹۵ آغاز شده است. سفرهـای پارک، چـون سفرهای دیگر مردان دلاوری که راه او را درپـی گرفتند، به بلندپروازیهای‌فتح ربطی‌نداشت، و با بلندپروازیهای بازرگانی نیز پیوند اندکی داشت. این سفرها بیشتر ثمرهٔ انسان‌دوستی و پی‌گیری علم بودند. در حقیقت، نخست پی‌گیری علم مد نظر بود. هنگامی کـه انجمن افریقایی-انگلیسی در ۱۷۸۸ تأسیس گردید، جوزف بنکس[۱] و یارانش بیش از هر چیز در آرزوی آن بودند تا شکل و طرح قارهٔ افریقا را دریابند. انساندوستان با چنین دانشی، تلاش برای تحقق سیاستی از «مسیحیت و تجارت» را آغاز کردند که به دادوستد برده می‌باید پایان بخشیده و «افریقاییان را متمدن کند»؛ هنوز زمان سرمایه‌سالاری فرانرسیده بود.

کوشش اکتشافی تا مدت زمان درازی به‌گونه‌یی درک شدنی پراکنده بود. دشواریها بسیار بودند. میان زمانی که پارک تأکید کرد نیجر به‌سوی خاور روان است نه‌به‌سوی بـاختر و زمانی که لندر[۲] ثابت کرد اویل ریورز[۳] شاخابه‌یی است که از نیجر به‌دریا می‌ریزد، بیش از سی‌سال فاصله است. رنه کایه[۴] در ۸ــ۱۸۲۷ سفر بزرگش را ازگامبیا، از راه سودان بـاختری و صحرا به‌مراکش آغازکرد، اما تنها در ۱۸۸۹ بود که بینگر[۵] کشورهایی را کشف کرد که، در حاشیهٔ مسیرکایه به‌بخش داخلی قاره قرارگرفته بودند. با

شاه کازمبه، فرمانروای دولت بزرگِ لوبا-لوندا در ناحیهٔ کاتانگا، چنانکه کاشف پرتغالی گامیتو (Gamitto) اورا در ۱۸۳۱ تصویر کرد.



این حال، کوشش کند آهنگ بود. تا دههٔ ۱۸۶۰ تنی چند از هیأتهای اعزامی موفق، از تمامی ترکیب بخش داخلی افریقای باختری نقشه‌برداری کرده بودند، درهمین حال با نوشته‌های هاینریش بارت در ۱۸۵۷ پیش درآمدهایی از مطالعهٔ نظام‌پذیر مردمان افریقا به‌پیدایی آمده بود. هم در این حال، در افریقای جنوبی و مرکزی، سفرهای دیوید لیوینگستن که در ۱۸۴۱ آغازگشت، و قهرمانانه تا ۲۵ سال نیزادامه یافت، آتش تخیل و بلند پروازی بسیاری از پویندگان دیگر، خواه مبلغین مذهبی‌وخواه جز آنها را دامن زد. در ۱۸۵۷ برتن[6] از باگامویو[7] در ساحل تانگانیکا هزار میل پیش رفت و به‌دریاچهٔ تانگانیکا رسید، در حالی‌که همسفرش سپیک[8] راهش را به‌سوی شمال تا دریاچهٔ ویکتوریا[9] ادامه داد. چند سال بعد سپیک همراه با گرانت[10] به‌آبهای بخش علیای نیل‌سفید رسید، در همین زمان ساموئل‌بیکر[11] که از خرطوم می‌آمد، به بلندیهای باختری اوگاندا گام‌نهاد. پس از دههٔ ۱۸۶۰ تصحیح اشتباهای جغرافیایی و ثبت شکلهای درست آنها در نقشه‌کاری اساسی‌بود که



پدر روحانی‌اس. کروثر با وان تن‌شویی‌اش از رودخانه می‌گذرد (از رسالهٔ یك مبلغ).

سرانجام کامل شد، اما دست‌کم برای ناحیه‌های پر مخاطره و دورافتاده‌یی چون صحرا، این کار تنها در دههٔ ۱۹۳۰ به انجام رسید.

فعالیت مبلغین سدهٔ نوزدهم همان رشد پراکنده و کند را داشت. در اینجا نه‌تنها دشواریهای مقاوت بدنی در برابر مالاریا و تبهای دیگر، بزرگ بودند؛ بلکه دشواریهای بزرگ دیگری نیز وجود داشتند. با اینهمه به‌رغم همهٔ خطرهای موجود، مبلغین به‌دعوت برای کار پاسخ مثبت می‌دادند. گفته می‌شود که تنها در ۱۸۲۵، تبها پنجاه و دو مبلغ را در کرانهٔ ساحل باختری از پای درآوردند، اما با این‌حال، جریان سیل‌آسای داوطلبان هرگز باز نایستاد. در ۱۸۰۴ جامعهٔ مبلغین کلیسای بریتانیا آغاز به اقداماتی در سیرالئون کرد. بیست‌وسه‌سال بعدگام مهمی به‌پیش برداشته شد و مؤسسهٔ خلیج‌فوراه[12] برای آموزش شاگردان خوش‌آتیه تأسیس گردید. یکی از نخستین شاگردان این مؤسسه ساموئل آجایی کروثر[13] بود که بعدها اسقف نیجر شد، او شاگرد برجستهٔ زبانهای افریقایی باختری و برگردانندهٔ بخشی از انجیل به زبان «یوروبا»یی بود. در ۱۸٦٤ مراکز مبلغین در یوروبالند و در ۱۸٦۵ در نقطهٔ دوردست فراز رود، در «لوکوجا»[14]، جایی که نیجر و بنو بهم می‌پیوندند، برپا شدند.

دسته‌های بسیاری، چه پروتستان و چه کاتولیک که در ماجراهای همسان در چند سرزمین ساحلی افریقا نقش داشتند، اندک اندک به‌درون راه بردند. تا ۱۹۰۰ تنها چند ناحیهٔ بزرگ برجای مانده بودند که مبلغین مسیحی در رسیدن به آن مکانها و سکونت گزیدن در آنها شکست خورده بودند. کوششهای نخستین مبلغین کاتولیک سده‌های شانزدهم و هفدهم اینک در مقیاسی قاره‌یی

از سرگرفته شد. آنان به‌منظور پدید آوردن قشری از نخبگان تحصیل‌کردهٔ تازه مسیحی شده، تلاش بسیار کردند. این کار حتی پیش از ۱۹۰۰ در شکل گرفتن نگرشهای اندیشه‌یی ضد استعماری نقش پر اهمیتی داشت.

یورش: ۱۹۰۰-۱۸۸۰

رقابتها و بلندپروازیهای سرمایه‌سالاری اروپایی در دههٔ ۱۸۸۰ به چیزی انجامید که روزنامهٔ تایمز *Times* بدرستی و نیز با تحقیر، آن را «تقلا ودست وپا زدن برای به‌دست آوردن افریقا» نامید. برخی از تاریخ نگاران که به‌واپس و به آن روند شتابزده و تصادفی ضمیمه کردن سرزمینهای افریقا نگریسته‌اند، نیروی محرکهٔ آن را در توافقهای انگلیسی-فرانسوی‌یی یافتند که، از تصرف مصر و کانال سوئز[۱۵] توسط بریتانیاییان ناشی می‌گشت. دیگران به کارهای تحریک‌آمیز لئوپولد[۱۶] دوم پادشاه بلژیک اشاره داشته‌اند که درست در پیش چشم معاصران بسیار نیرومندترش برای خود مستعمره‌یی در افریقای مرکزی برگزید.

با این حال، این ماجرای حیرت‌انگیز را به‌حساب مسایل سیاسی گذاردن، مانند بازی کردن نقش هملت است بدون در نظر داشتن زمینهٔ دانمارکی آن: در پس تمامی حرکتهای سیاسی، فشارهای قاطع‌تری قرار داشت. این فشارها از رشد سرسام‌آور سرمایه‌داری اروپای غربی پدید آمدند، و در صحنهٔ افریقا به‌وسیلهٔ کسانی پدیدار شدند که مری کینگزلی[۱۷]، دیدارگر زیرک دههٔ ۱۸۹۰ آنان را چنین نامید، «کارمندان غیررسمی بزرگ و مقتدر ما، ماجراجویان سوداگر». مهم‌تر از همه آنکه مردانی چون گلدی[۱۸] و رودز[۱۹] اطمینان دادند که دولتهای اروپا، فعالیتهای امپراتوری سرمایهٔ آنسوی دریاها را تضمین خواهند کرد. و در اثر تلاشهای آنان خواه آگاهانه یا ناآگاهانه، بود که اکنون جهان‌نگریهای پرحرارت سرمایه‌سالاری اروپا شکل می‌گرفت و به کار می‌افتاد.

هنگامی که این فشارها سرانجام به‌شکل یورش چند جانبه‌یی منفجر شدند، قدرتهای اروپای باختری خود را با شماری از مزایای بی‌چون و چرا رویاروی یافتند. آنان برای خود در طول ساحل جاپای محکمی پدید آوردند؛ چه، با شماری از مردمان ساحلی پیوندهای دیرینه‌یی داشتند. و قدرت صنعتی و نظامی

ویرانگری را علیه قاره‌یی به‌کار گرفتند که، هنوز تا اندازهٔ بسیار زیادی دست به گریبان با تنگناهای تولیدی بسیار اقتصادگذران زیستی و تولید پیش‌سرمایه‌داری بود — تولیدی که تنها برای مصرف مردم قاره صورت می‌گرفت و نه برای مبادله—. بجز در سالهای میان ۱۹۱۴ و ۱۹۱۸، اروپاییان توانایی آن را داشتند تا با توافقی کلی میان خودشان، رقابتهاشان را مهار کنند. با نادیده‌گرفتن اینکه در جاهای دیگر تا چه‌حد با همدیگر کشمکش داشتند، در افریقا معمولاً مراقب بودند تا ستیزی برپا نکنند. محدوده‌های گستردهٔ وسعت مستعمره‌های هر یک از قدرتهای سودبرنده —بریتانیا، فرانسه، آلمان، بلژیک (هرچند که در این مورد تنها پادشاه بلژیک مطرح است)، ایتالیا، پرتغال و اسپانیا— با دشواری نه‌چندانی در کنفرانس استعماری برلین در ۵—۱۸۸٤ تعیین شد.

در حقیقت از مدتها پیش از این کنفرانس، توافق مؤثری در مورد تقسیم مستعمره‌ها میان آنان صورت‌گرفته بود. در افریقای شمالی در ۱۸۳۰ فرانسویان با یورشی ناگهانی به الجزایر «پیش‌کسوتی خود را در سودجویی» ثابت کرده بودند. بریتانیا در دورترین بخش خاوری مدیترانه این کار را پی‌گرفت، زیرا مصر سفلی و دریای سرخ به‌عنوان کانال ارتباط با امپراتوری بریتانیا در هند از اهمیت بسیاری برخوردار شده بود. در اینجا، بریتانیاییان که از پس شورش عربی‌پاشا آمدند، سرانجام با یورشی در ۱۸۸۲ در برابر فرانسویان به‌دفاع از پیش‌کسوتی‌شان برخاستند. هدف از این کار، آشکارا، اعادهٔ کنترل مالی پیشین مصر توسط انگلیسیان-فرانسویان بود. اما پس از آنکه بریتانیاییان به مصر گام نهادند، در آنجا ماندگار شدند، و در ۱۹۱٤ مصر را کشور تحت‌الحمایهٔ خویش اعلام داشتند و سرانجام تنها به‌هنگام جنگ جهانی دوم و پیدایش ملت‌گرایی تازه در مصر آن کشور را ترک گفتند. درضمن، فرانسویان در ۱۸۸۳ تونس را به تحت‌الحمایگی خویش درآورده بودند. بیست سال پس از آن، فرانسه به‌مراکش چشم دوخت و این کار تا حدودی بر اثر معامله‌یی صورت‌گرفت که فرانسویان برطبق آن دست بریتانیاییان را در مورد مصر بازگذاردند. در ۱۹۰٤ کشور باستانی مراکش، توسط فرانسه و اسپانیا به «مناطق نفوذ» تقسیم شد، و بزودی پس از آن انقیاد استعماری نیز در پی‌آمد.

درهر مکانی همین روند تکرار می‌شد، واغلب نیز با مقاومت شدید رویا-

روی می‌آمد. بی‌تردید این مسأله می‌تواند حقیقت داشته باشد که، آن ناحیه‌هایی از افریقا که در گذر سدهٔ نوزدهم به‌شدیدترین وضعی دچار بحران شدند ــ منطقهٔ برده‌گیری افریقای خاوری نمونهٔ خوبی است ــ از کنترل «امپراتوری سرمایه»یی که دست‌کم توانست جنگ و کشتار را پایان دهد، بهره‌یی فراچنگ آوردند. با این حال، ناگزیر به پرداخت بهایی گزاف بودند. هر زمان که جنگی داخلی را به‌پایان می‌بردند، قاعدتاً جنگ دیگر و زشت‌تری برای هجوم یا برقراری آرامش آغاز می‌شد: تاریخ همهٔ این رویدادها پر از کشتار و ویرانی است. پادشاه لئوپولد و نمایندگانش به گونه‌یی منطقی، ممکن بود ادعا کنند که در جایی که، شگفتا، دولت کنگوی آزاد نام داشت، به صدور بردگان عرب‌ــسواحلی پایان بخشیده‌اند. آنان در این کار توفیق یافتند، اما متأسفانه این کار به‌بهای مرگ و تیره روزی شمار بسیاری از مردمانی که تحت سلطهٔ خود در آوردند، تمام شد.

مانند بریتانیاییان درسرزمینهای پشت لاگوس وساحل طلا، فرانسویان نیز با مردمان نیرومندی رویارو آمدند که به‌استقلال خویش افتخار می‌کردند و آماده بودند تا در راه آن بجنگند. اما سرانجام مقاومت‌شان درهم شکست، زیرا تجهیزات و سازماندهی بدتری داشتند، و نیز نتوانستند میان خود وحدتی اساسی پدید آرند. با این‌حال فرانسویان تقریباً نیاز به بیست سال جنگ داشتند تا ادعا کنند که سرزمینهای «غنا»ی باستان، مالی و سنگای را به‌زیر سلطهٔ خویش در آورده‌اند.

شمار اندک‌تری از مهاجمان دریافتند که کارشان آسان‌تر از کار دیگر مهاجمان نیست، هر چند که شاید بلندپروازیهاشان کمتر بود. پرتغالیان که تحت حمایت بریتانیا بودند، اجازه یافتند تا از حوزه‌های نفوذشان بر درونبوم آنگولا و موزامبیک به‌دفاع برخیزند؛ کشورهایی که در آنها، تا آن زمان هرگز بیش از قدرتی گهگاهی توسط معدودی از هیأتهای اعزامی نظامی، قدرت دیگری به‌دست نیاورده بودند. اینک آنان بر آن بودند تا برای نخستین‌بار «اشغال واقعی»شان را تثبیت کنند. آلمانیها که دراین پهنه، قدرتمندتر اما تازه‌واردتر بودند، نیز جا پاهایی در افریقای جنوب باختری، کامرونز، توگو، و تانگانیکا به‌دست آوردند. اگرچه گهگاه آلمانیها را متهم می‌کنند که از دیگر مهاجمان درنده خوترند، با این حال آنان نیز اساساً همان شیوه‌های دیگران را



صفی از تـوپچیان نیروی مهاجم بـریتانیایـی درکـوههای اتیوپـی، پس از شکست و مرگ شاه تئودور دوم در ماگدالا، سال ۱۸۶۸.

به‌کار می‌بردند. آلمانیها هم چون رقیبان و همکاران‌شان — زیرا این شراکت بزرگ درامپراتوری‌سرمایه هم جنبهٔ‌رقابت و هم جنبهٔ همکاری داشت— در خلال روندی از دست‌درازی و تحریکات تجاوزکارانه، ازجا پاهای ساحلی‌شان به‌سوی درونبوم رُوان گشتند، و از هرواکنش متقابل افریقایی به‌عنوان وسیله‌یی برای گسترش عمل نظامی و نیز «اشغال واقعی» سود می‌جستند. برای نمونه، در این راه، آنان «هررو[۲۰]»های افریقای جنوب باختری را به‌چنان ایستادگی و ستیزی کشاندند که، برای بقای این مردم بسیار مهلک بود. هزاران تن در حاشیه‌های بیابان کالاهاری که آلمانیها با بیرحمی آنان را به‌آنجا کشانده بودند، از زخمهاشان یا از تشنگی جان سپردند. این جنگ با چنان کشتار و ویرانی‌یی همراه بود که مانند آن را بندرت می‌توان در ناتال شاکازولو، یافت. با وجود اینکه به‌هیچ وجه تنها آلمانیها نبودند که به چنین روشهایی دست یازیدند، با این حال زمینهٔ بحثی در این مورد وجود دارد حاکی از آنکه،

آلمانیها درگمان دلپذیرشان مبنی براینکه در آنچه به‌انجام رساندند، حق داشتند؛ از دیگران پیشی گرفتند.

اگر چه فتوحات استعماری غالباً بامقاومت دیرپای بسیاری از مردم افریقا روبرو می‌شد، در عین حال روز بروز با بهره جستن از وسایل مسالمت‌آمیزتری به‌حرکت خود ادامه می‌داد. یکی از مؤثرترین این وسایل، جریانی از نفوذ بود که‌در لفافهٔ «پیمانهای‌حمایتی» پیوسته و تا«اشغال واقعی» پیش می‌رفت. این پیمانها را سرکردگان افریقا با یکی از قدرتهای اروپایی امضاء می‌کردند، در حالی‌که بندرت از مقاصد این «حامیان» تازه باخبر بودند وگاه نیز یکسره بی‌خبر بودند. قدرتهای اروپایی اندک‌اندک بااین روشها وروشهای دیگر افریقا را تقسیم‌کردند. پس از آن بویژه در گذر دههٔ ۱۸۹۰ پیمانهای بسیاری میان خود بستند. این پیمانهای میان سرمایه‌سالاران به‌شناسایی مرزهایی‌که تا مدت زمانی دراز چیزی در حد خطوطی صرف بر روی نقشه ماندند، جنبهٔ رسمی داد. قدرتهای اروپایی پس از آنکه‌کشمکشهای بالقوهٔ خویش را برطرف‌کردند، به رخنه کردن و به‌تابعیت در آوردن سرزمینهایی پرداختند که از پیش برای «اشغال واقعی» آنها یکدیگر را مطمئن‌گردانده بودند. اگر سالهای ۱۸۸۰ـــ۱۹۰۰، سالهای فتح و«تثبیت حضور»شان بود، دهه‌های ۱۹۰۰ـــ۲۰ را می‌توان به‌گونه‌یی منطقی «دورهٔ آرام‌سازی» نامید که در گذر آن استقرار سلطهٔ استعماری آنان‌کامل گردید.

نظام مستقرگشته: ۱۹۰۰ـ۲۰

از دید اروپاییان،پیامدهای این شکل تازهٔ سرمایه‌سالاری می‌باید با محاسبهٔ سود و زیان پولی اندازه‌گیری می‌شد و حال آنکه ارزش این پیامدها برای افریقاییان بستگی به‌فنهای واقعی‌یی داشت که به‌دست آورده بودند. درمحدودهٔ مرزهای تازه بر حسب قدرت، ثروت و سنت سیاسی ویژهٔ حکمرانان تازه، شماری از روشهای گوناگون فرمانروایی استعماری برقرار شد. هر چند در آغاز، این روشها یا «آیین» چیزی بیش‌ازتدابیرموقتی نبودند؛ با این‌حال اندک اندک به‌شکل نظریه‌های گوناگون حکومت تکامل یافتند و معمولاً زیر انگهای فرمانروایی «مستقیم» یا



تصویرهایی از جنگ انگلیسیان و بوئرها (۱۹۰۲-۱۸۹۹)،
بالا، یك اردوگاه بوئر در بیرون لیدی اسمیت؛ و پایین،
بوئرهای سه‌نسل که درجنگ شرکت کردند.





تصویری از معدنهای کمپانی معدن طلای جمهوری، افریقای جنوبی، ۱۸۸۸.

پدر روحانی جان لانگالیباله دوبه، یکی از طلایه‌داران نهضت ترقی و برابری افریقاییان درافریقای جنوبی. دوبه، در ۱۹۰۴ نخستین روزنامهٔ افریقایی را در ناتال منتشر کرد، این روزنامه ایلانگا لاسه ناتال، *Ilanga lase Natal* (خورشید ناتال) نام‌داشت.

سربازان بوئر سوگند وفاداری به آلمانیها یادمی کنند، آنان به‌یاری آلمانیها برخاستند تا شورش هوتنتوتها را در افریقای جنوب باختری سرکوب کنند (۷-۱۷۰۴).





«غیر مستقیم» گرد آمدند.

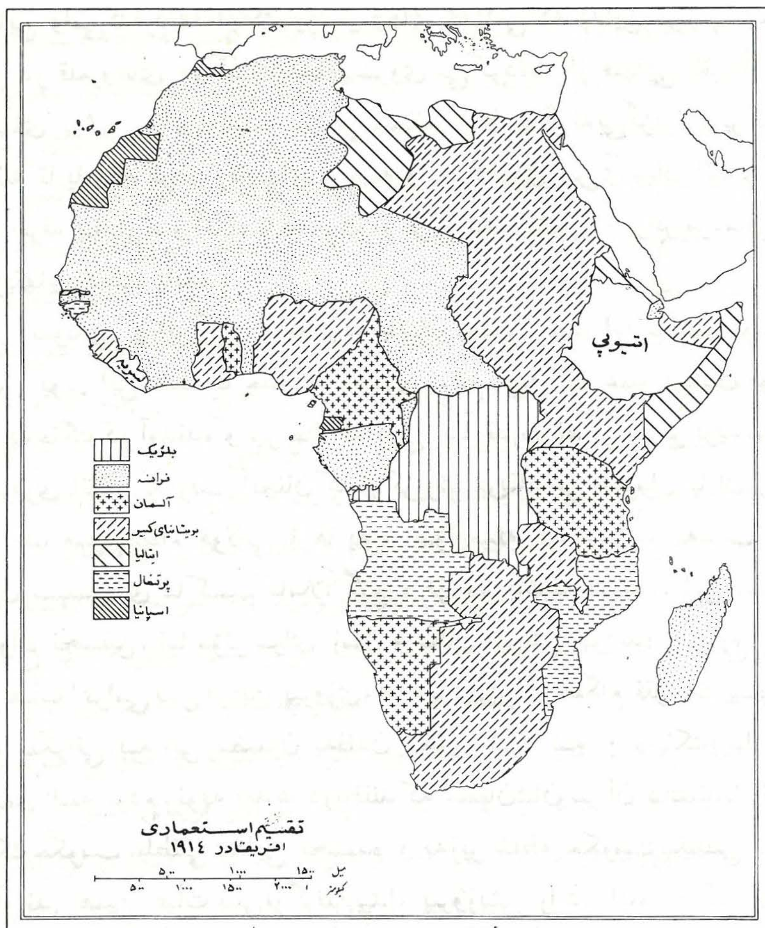
بریتانیاییان که بسیار تحت تأثیر تجربه‌شان از فرمان راندن بر هند به‌وسیلهٔ پادشاهان و شاهزادگان محلی بودند، امید آن داشتند تا همین روش سودمند را در افریقا به آزمایش گیرند. آنان در جستجوی پادشاهان و شاهزادگانی بودند که واسطه‌گری را برگردن گیرند. اینجا و آنجا، براحتی چنین کسانی را یافتند؛ کسانی چون امیران فولانی نیجریهٔ شمالی. در جاهای دیگر کوشیدند تا از راه انتصاب، به‌خلق چنین سرکردگانی توفیق یابند. هر دو نوع این کوششها درصدد به بیراهه کشاندن نهادهای موجود بودند. برای نمونه می‌توان از امیران فولانی یاد کرد که اکنون دیگر دیکتاتورهای تمام عیاری شده بودند که، با قدرت بیگانه حکم می‌راندند؛ در حالی که در گذشته کمتر اتفاق می‌افتاد که چنین باشند. در این احوال، «سرکردگان انتصابی»—که گهگاه «سرکردگان حکمی» نامیده می‌شدند— هم در اینکه میان مردم‌شان اقتدار به دست آرند، به‌گونهٔ رقتباری شکست خوردند، و هم خود را تا چنان درجه‌یی پایین آوردند که تنها، نمایندگان صرف قدرت امپراتوری تازه شدند. همهٔ اینها، به متلاشی شدن درازمدت اما کم‌وبیش پنهان شکلهای سنتی فرمانروایی یاری داد.

فرانسویان در علفزاران پهناور سودان باختری تا اندازه‌یی به شکلی متفاوت عمل می‌کردند. آنان در اینجا به‌ستیز درازمدت و سختی با پادشاهان و مردمان چند دولت کشانده شده بودند. مانند بریتانیاییان که در سودان خاوری، با مهدی و سربازانش درگیر شدند، فرانسویان نیز با پایداری سرسختانه و هوشمندانه‌یی رویارو آمدند. هیچیک از پادشاهیهای سگو و سیکاسو[21]، و نیز قدرت عظیمی که توسط ساموری توره[22] در دههٔ ۱۸۰۰ پدید آمد، و همچنین دولتهای کوچکتر مسلمان یا غیر مسلمان، بی‌اینکه درجنگی درگیر شوند؛ تسلیم نگشتند. جنگها خونین و دیرپا بودند، و سرکوبی این جنگها با خشونت و اغلب با درنده خویی تمام عیاری انجام می‌پذیرفت. حکمرانان اندکی تن به دست‌نشاندگی فرانسه دادند. بنابراین فرانسویان بر آن شدند تا در هرجا که به اقتدار سنتی برخورد کردند، آن را نابود گردانند و تمامی قدرت را در دستهای فرماندهان یا مجریان‌شان متمرکز کنند. حتی درجایی که احساس می‌کردند عاقلانه است که حکمرانان محلی را برسرکار نگهدارند و یا درمی‌یافتند که امکان

چنین کاری هست، این حکمرانان از داشتن اقتدار واقعی و مؤثر محروم بودند. گزارشی رسمی در ۱۹۰۵ یادآورگردید که، «در کشور موسی، فرمانروایی غیر-مستقیم نتایج پیش‌بینی شده‌اش را پدید آورده است. مردم با اطمینان خاطر پذیرفته‌اند که اقتدار ما جایگزین اقتدار مورونابا[23] [پادشاه‌موسی] شود... با اینهمه در حالی که مومنی[24] [مورونابا] از قدرتهای سیاسی خویش محروم شده است، از دید بومیان، منزلت مذهبی‌اش را حفظ کرده است...»

با این حال، تفاوت فرمانروایی مستقیم و غیرمستقیم —یعنی روشهای حکومت استعماری که معمولاً به‌فرانسه و انگلیس نسبت داده می‌شود و قرار بود متفاوت باشند— برای فرمانبران بسیار کمتر از نظریه آفرینان اروپای دوردست روشن بود. هم انگلیس و هم فرانسه دریافتند که تقریباً در هر موردی می‌توانند تا اندازهٔ بسیاری به‌ترکیبی از فرمانروایی مستقیم از طریق کارمندان اروپایی و فرمانروایی غیر مستقیم از طریق همکاران محلی یا نمایندگان مزدور، تکیه کنند. و چون هرگز امکان آن نبود که شمار کارمندان اروپایی زیاد باشد —زیرا بنابر قاعدهٔ اساسی تمامی این اقدامهای استعماری، حقوقها و مخارج کارمندان را باید از مالیات محلی تأمین می‌کردند— کیفیت حکومت عملی و روزمره معمولاً بیشتر با نمایندگان یا همکاران محلی تغییر می‌پذیرفت تا با نگرشهای سیاسی یا شخصی اروپاییان.

گزمگان محلی، سرکردگان انتصابی، مترجمان، و دستیاران جوراجور: اینها بودند که «جمعیتهای آرام‌شده» هر روز بیش از پیش تحت انقیادشان در می‌آمدند. هر جا که جامعه‌های محلی کم و بیش مصون برجای مانده بودند، از طریق پیمانهای حمایتی، جزو نظام استعماری شده بودند؛ این شیوه نیز به سود استعمارگران تمام می‌شد. بارها می‌شد که یک سرکردهٔ محلی و کنسولهایش توانایی آن را می‌یافتند که به گونه‌یی دقیق و ایمن، از طریق حسن‌نیت «منشی-های بوما *boma*» از مقاصد اروپاییان آگاه گردند، این منشیها می‌توانستند نامه‌های مجریان محلی را بخوانند و دریافته‌هاشان را بی‌سروصدا به‌آنان رد کنند. با اینهمه کارگزاران، اغلب و بویژه در پهنه‌هایی که پس از جنگی سخت و ناگوار به‌تصرف در می‌آمدند، به‌مصائب فتح می‌افزودند. گزارشی فرانسوی دربارهٔ چنین مردانی در سودان باختری، درگذر دههٔ ۱۹۲۰ چنین



می‌گوید، «این کارگزاران که به‌عنوان ارباب در روستاها مستقر شده‌اند، باری بر دوش ساکنان روستا هستند که، باید خوراک‌شان را تأمین کنند: همسر محبوب، برادر کوچکتر، خدمتکار، میرآخور، و تمامی خویشاوندان ارباب برای خوشگذرانی و سورچرانی آماده‌اند؛ و برای هر وعده غذا، خواستار خوراکی چرب و نرم و جوجه هستند.»

افزون براین، تفاوت واقعی کوچکی، روشهای الحاق سرزمینها و «آرام سازی» را مشخص می‌گرداند. درست همانند پیشگامان اروپایی که تا اندازهٔ زیادی بر انعقاد عهدنامه با سرکردگانی متکی بودند که پس از آن، سرزمین‌شان، امتیاز استخراج معدن یا دیگر اختیارات حکمرانی‌شان را به‌این یا آن قدرت

اروپایی وامی‌گذاردند؛ اینک نیز، نیروهای اعزامی که به‌این ترتیب بیش از پیش در قلمروهای «واگذار شده» پیشروی می‌کردند، از فنهایی تقریباً مشابه با فنهای پیشین برای انقیاد سود می‌جستند. آنان به‌گونه‌یی‌گزیرناپذیر کوشش داشتند تا با زنده‌کردن رقابتهای دیرینه و اختلافهای مرزی میان اتباع آینده‌شان تفرقه بیندازند و آنگاه با حمایت از مردم یک‌کشور در برابر مردمان دیگر به‌مزیتهایی دست یابند.

نمونه‌یی از این کار، حملهٔ بریتانیاییان به‌بیدا[25]، در امارت‌نشین نوپه، در ۱۸۹۷ بود. این حمله تا حدودی به‌یاری مردم نوپه که علیه اربابان فولانی‌شان به‌جنگ درآمدند، و نیز تا اندازه‌یی با قدرت نظامی برتر بریتانیاییان، با پیروزی انجام پذیرفت. آنچنان‌که از گزارش بریتانیایی همزمان با آن رویداد برمی‌آید، «سواره‌نظام فولانی بارها به‌هر سو حمله بردند، اما به‌سبب آتش سوزان مسلسلهای ماکسیم کاملاً گیج و از هم پاشیده شدند»، این مسلسلها از انواع نخستین، اما مؤثر برای زمان و مکان خویش بودند؛ و جورج گلدی رهبر هیأت اعزامی پس از این پیروزی، به‌رسم دیرین در هنگام فتوحات پیشین در هند، تلگرافی به این مضمون به‌لندن مخابره کرد که : «اینک‌بیدا از آن ماست». البته مردم. نوپه بعدها دریافتند که متفقان‌شان سر آن داشتندتا آنان را از یک حکومت سلطنتی رهایی بخشیده و به‌زیر سلطهٔ حکومت سلطنتی دیگری در آورند. همین هیأت پس‌از گرفتن‌بیدا، پیروزیش را در ایاورین که امیرش در برابر این هیأت مقاومت نشان داد، تکرار کرد «پس از آنکه تفنگها و مسلسلهای ماکسیم به‌کار گرفته شدند، سربازان [بریتانیایی-«هاسا»یی] بیدرنگ به‌کنارهٔ رودخانه رسیدند، و نیروی فوله[26] درهم شکست و به‌شهر عقب‌نشینی کرد. اکنون کاری بجز گلوله‌باران این محل برجای نمانده بود...»

با این‌حال، در روشهای بهره‌کشی، چند تفاوت پر اهمیت وجود داشت. در اینجا، قلمروهای استوایی از سرمشق مصیبت‌بار نظام «لئوپولد»ی در کنگو، به‌گرفتاریهای بسیار دچار آمدند. این مسأله نه‌تنها به‌تفویض امتیازات منحصر بفرد در مورد زمین و کارگر در ناحیه‌یی مشخص و اغلب بسیار بزرگ، بلکه با تفویض امتیازاتی از این دست در مورد ثمرات جنگل و خاک به شرکتهای انحصاری اروپایی مربوط می‌شد. پهنه‌های پهناوری از حوزهٔ کنگو (که پس از

۱۸۸۵ در محدودهٔ دولت آزاد کنگو قرارگرفت، باید گفت که وجه تسمیهٔ دولت آزاد کنگو آن است که قرار بود این دولت از شر پرداخت مالیاتهای تبعیضی به تمام نیروهای ذینفع اروپایی رها گردد) به‌روی بی‌پرواترین غارتگری زمین و مردم گشوده شد. در این هنگام شرکتهای انحصاری شامل تشکیلات «لئوپولد»ی «زمینهای سلطنتی» (زمینهای فرمانگزار) بیشماری نیز می‌شدند. پادشاه و سوداگران، دست کم پس از ۱۸۹۵، از صادرات کائوچو و عاجی که با کار اجباری فراهم می‌آمد و هزینه‌اش کمتر از مخارج حمل‌ونقل و ادارهٔ امور نظامی بود، سودهای کلانی به‌چنگ می‌آوردند. بی‌تردید نتایج این وضع هراس‌انگیز بود. یک کمیسیون رسمی بلژیک که در ۱۹۱۹ گزارشی ارائه داد، به‌این نتیجه رسید که، جمعیت کنگوی بلژیک (که در ۱۹۰۸ پس از انحلال دولت آزاد کنگو، به کشور سلطنتی بلژیک واگذار شد) از آغاز اشغال اروپاییان در دهٔ ۱۸۸۰، «نصف شده است». می‌توان یادآورگردید که، هر چند دادوستد بردهٔ افریقای خاوری نفرت‌انگیز بود، با این حال هرگز سبب چنین زیانهانی نشد. و محقق گردید که، داروی درمان بیماری بسیار بدتر از خود بیماری بود.

اندکی بعد، همان نظام بسیار ویرانگر، در افریقای استوایی فرانسه و آلمان به‌کار گرفته شد. در ۱۹۰۰ تمامی پهنهٔ پهناور افریقای استوایی فرانسه (که اینک جمهوریهای چاد، گابون[۲۷]، افریقای مرکزی و کنگوی برازاویل[۲۸] هستند) میان چهل شرکت انحصاری فرانسوی که امتیاز سی‌ساله داشتند، تقسیم شد؛ تصویبنامهٔ فرانسوی مربوط به این مسأله اعلام داشت: «یک فکر بر نظام سلطه دارد، همهٔ تولیدات قلمرو مورد انحصار، هرچه باشد، از آن شرکت انحصاری است...» این سودهای استعماری و سودهایی دیگر از این دست، هر چند تا اندازه‌ای کمتر، در کامرونز تحت اشغال آلمانیها نیز دیده می‌شد. در ۱۸۹۸ شرکت کامرونز جنوبی، که متخصص مالی و رئیس آن مردی از اهالی هامبورگ به‌نام شارلاخ[۲۹]، و بیشتر سرمایه‌اش از آن بلژیک بود، حدود بیست میلیون جریب فرنگی زمین دریافت داشت که می‌توانست تا ابد و بدون پرداخت پولی از آن کائوچو برداشت کند. سال‌بعد شرکت کامرونز شمال باختری بیش از $\frac{۱}{۵}$ تمامی قلمرو را فرا چنگ آورد. عملیاتی از این دست را نمی‌توانستند بدون درنده خویی و سوءاستفاده‌های کلان رهبری کنند.

رسواییهایی که شرکتهای آلمانی بیار آوردند، چنان افسار گسیخته بودند که پیش از جنگ جهانی اول، بساطشان برچیده شد. در عین حال گرچه که انحصارهای شرکتهای فرانسوی تا ۱۹۳۰، یعنی تا پایان مدت تعیین شده به‌حیات خود ادامه دادند، با این حال دیگر خوشبختانه تجدید نشدند.

در جاهای دیگر، روشها به‌گونه‌یی دیگر بودند. این روشها اغلب «خشونت» کمتری داشتند، بویژه در جایی که با کار اجباری نمی‌توانستند هیچ ثروت طبیعی آشکاری به‌چنگ آورند، یا در جایی که می‌توانستند روشهای دیگری را باپیروزی به‌کار گیرند. در این دوره، بیشتر مردمان افریقای باختری بسیار کمتر ازمردمان ناحیه‌های مرکزی، خاوری، و جنوبی دررنج بودند. آنان به هیچیک از شرکتهای انحصاری نیرومند تسلیم نشدند. قلمروهاشان بندرت برای سکونتگاه دایمی اروپاییان مناسب می‌نمود. در افریقای جنوبی روش کار بازهم به‌گونه‌یی دیگر بود. در اینجا انگیزهٔ اصلی بریتانیاییان ذخایر معدنی و نیز زمینهای کشاورزی خوبی بود که می‌توانست سکونتگاه اروپاییان‌باشد. در اینجا نیز این کار از طریق شرکتهای انحصاری یا صاحب امتیازی انجام گرفت که از سوی کشورهاشان قدرت بسیاری به‌دست آورده بودند، اما منافع‌شان بندرت دربردارندهٔ منافع گردآوری کائوچو، عاج و دیگر محصولات طبیعی‌با اعمال زور بود، و بنابراین تأثیر و برخوردشان نیز شدت کمتری داشت. تا ۱۹۲۳، کمپانی انگلیسی افریقای جنوبی بر سرزمینهای هموار میان لیمپوپو و زامبزی نظارت داشت؛ در ۱۹۲۳ مستعمرهٔ رودزیای جنوبی به‌پیدایی آمد که ظاهراً تحت فرمان حکومت سلطنتی، اما درحقیقت تحت نفوذ باشندگان اروپایی محلی بود.

در سوی شمالی‌تر، سرزمینهای میان زامبزی وکاتانگا ــ که کاتانگا اکنون به‌تصرف بلژیک درآمده بود ــ تا ۱۹۲۴ نیز به‌وسیلهٔ شرکت بریتانیایی افریقای جنوبی اداره می‌شدند، و در همین سال حکمرانی استعماری استقرار یافت. اروپاییان مکانهایی چون افریقای جنوبی، الجزایر و کنیا را به عنوان کشورهایی که بویژه برای سکونت دلخواه بودند، برگزیدند. از این قرار، سرزمینهای کشاورزی افریقایی که اینگونه به‌اشغال درآمدند، به‌آسانی «بی‌صاحب»و بنابراین «املاک فرمانگزار» تلقی شدند تا بنابه‌اندیشهٔ فرمانروایان استعمارگر به‌کارگرفته آیند. افریقای جنوبی، پس از جنگ میان انگلیسیان و بوئرها در ۱۹۱۰ به‌شکل

کنونی درآمد، در این هنگام بریتانیاییان همهٔ قدرتهای حکومت را به‌جمعیتهای سفیدپوست ایالت کاپ، ناتال، کشور آزاد اورانژ و ترانسوال بخشیدند، و از این اتحادیه، تنها کشورهای تحت‌الحمایهٔ سوازیلند، باسوتولند و بچوانالند[۳۰] را برکنار داشتند.

هر چند که روشها گوناگون بودند، با این حال از یک جنبهٔ درخور اهمیت، نتایج یکسان ببار آوردند. اروپاییان انقیاد تازه‌یی به‌همراه آوردند، این انقیاد به وسیلهٔ مردمانی صورت گرفت که برغم فاتحین پیشین، خود را طبیعتاً برتر از افریقاییان می‌دانستند، و نیز توانایی‌آن را داشتند تا چنان روشهای گسترده و شدید بیدادگری و بهره‌کشی را به‌کارگیرند که هرگز پیش از آن شناخته نشده بودند. آنان سبب قیامهای پی‌درپی‌گردیدند. برخی از این قیامها، مانند قیامهای ماتابله[۳۱] و ماشونا در رودزیای جنوبی آغازین در دههٔ ۱۸۹۰، یا قیامهای «هررو»ها و هوتنتوتها در افریقای جنوب باختری، یا مقاومت پادشاهیهای اوویمبوندو[۳۲] در آنگولا در گذر ۳ــ۱۹۰۲، یا جنگ‌ساجی‌ـساجی[۳۳] علیه آلمانیها در تانگانیکا در اندک زمانی بعدتر، همه، شورشهایی دامنه‌دار بودند. چنین شورشهایی از نوع جنگهای پیشین مقاومت در برابر هجوم واقعی بودند: از نوع مبارزه‌های عربی در مصر، از نوع جنگ سخت الجزایریان به‌رهبری امیر عبدالقادر[۳۴] در دههٔ ۱۸٤۰ علیه فرانسویان، از نوع نبردهای تدافعی‌آسانته، از نوع جنگهای احمدو وساموری در سودان باختری و جنگهای مهدی درسودان خاوری. دیگر شورشها «درگیریهای محلی صرف» بودند که بجز در گاه‌شمارهای استعماری، پیرامون‌شان آگاهیهای اندکی ثبت شده است. بااین حال، درگیریها بسیار بودند، و مدت زمان درازی ادامه یافتند.

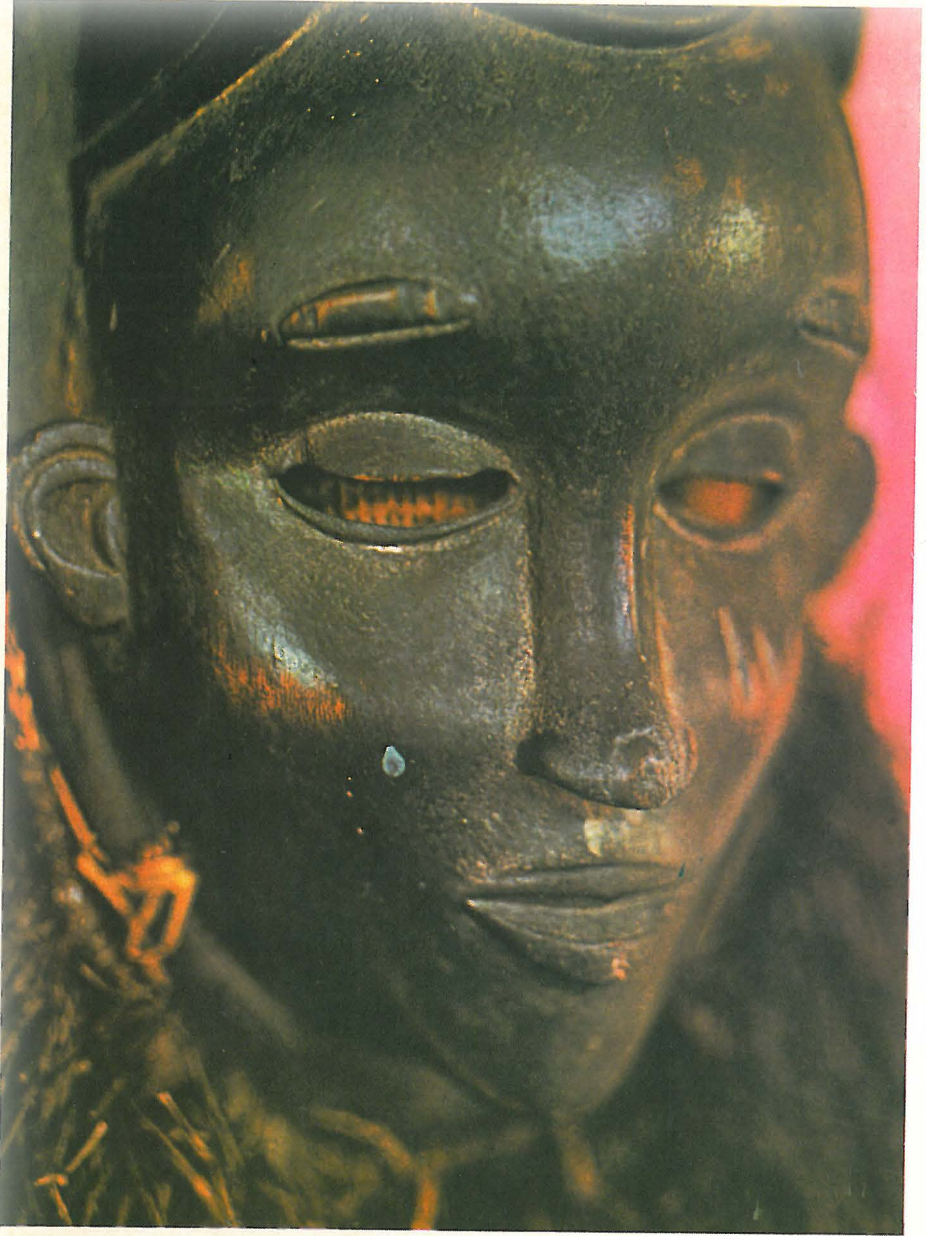
این جنگها تلفات سنگینی ببار آوردند. اما با اینهمه در همین حال، در گذر چهار سال، شکل دیگری از جنگ، بیش از دو برابر تعدادی که در «جنگهای قبیله‌یی» پیش‌ـاستعماری، در طی دهه‌های بسیاری ممکن بود کشته شده باشند، قربانی داده بود. برآورد شده که حدود ٤٦،۰۰۰ افریقایی کنیایی میان ۱۹۱٤ و ۱۹۱۸ جان خود را در خدمت نظام بریتانیا از دست داده‌اند؛ چنانکه منتقدی بریتانیایی در آن هنگام اشاره کرد که، «این تلفات بیشتر از تلفات یک نسل در جنگهای میان‌ـقبیله‌یی است». فرانسویان بیش از

۲۱۱٫۰۰۰ افریقایی را از افریقای باختری بسیج کردند، که از این شمار، ۱۶۹٫۰۰۰ تن برای نبردهای هول‌انگیز جبههٔ باختری در فرانسه صف‌آرایی کردند، و رسماً تأیید شد که جمعاً ۲۴٫۷۶۲ تن‌از آنان کشته شدند؛ این رقم دربرگیرندهٔ شمار بسیاری از دیگر کسانی که سرنوشت‌شان هرگز روشن نشده، نیست. حتی هرگز برای جبران خسارت خانواده‌های مردگان، کمترین کوششی نشده است.

سال ۱۹۳۵، مطلبی نهایی اما بویژه شوم و پلید به‌فصل هجوم افزود. در سوم اکتبر آن سال، ارتش ایتالیای فاشیست با حملهٔ هوایی به دهکده‌های بی‌دفاع، و همراه با جاروجنجالهای تبلیغاتی به‌اتیوپی حمله برد. فتح، فتحی آسان نبود. تا پیش‌ازاول آوریل ۱۹۳۶، مهاجمان نتوانسته بودند به گندر[35] برسند؛ و تنها در ۵ مه توانستند به پایتخت، یعنی آدیس‌آبابا[36]، وارد شوند. حتی در این زمان نیز گرفتاریهاشان پایان نپذیرفت. پایداری ادامه داشت. در اول ژانویهٔ ۱۹۳۹ چیانو[37] وزیرخارجهٔ ایتالیا گفت که، «اسمره[38] هنوز در حالتی کاملاً شورشی بسر می‌برد.» دو سال بعد بازی پایان‌گرفت. لژیونهای فاشیست ایتالیا توسط ارتش بریتانیا که از افریقای خاوری آمده بودند، سرکوب و از پهنهٔ دید ناپدید شدند. امپراتور هایله سلاسی[39] در ۵ مه ۱۹۴۱، تقریباً پنج سال پس از تبعید به آدیس‌آبابا بازگشت.

نظام برسرکار: ۴۵-۱۹۲۰

این نظام، نظامی شگفت بود. قدرتهای استعماری—بجز آلمان که مستعمره‌هایش به‌شکل قلمروهای تحت قیمومت جامعهٔ ملل تازه شکل یافته، میان بریتانیا و فرانسه تقسیم شده بود— اینک آنقدر قلمرو در دست داشتند که نمی‌دانستند با آن چه کنند. آنان که بیشتر این مستعمره‌ها را به‌این سبب به‌تصرف درآورده بودند که از افتادن آنها به چنگ حریفان‌شان جلوگیری کنند، گهگاه به‌تملک صرف یک سرزمین خشنود بودند و این حقیقتی است که شاید در تبیین تمایل نسبی‌شان به‌واگذاری تماک صرف یک سرزمین در چهل سال بعد یاری دهد. بیشتر مستعمره‌ها می‌بایست مخارج حکومت استعماری‌شان را بپردازند، از این‌رو درجهٔ



صورتک اکپو، کنده کاری شده به وسیله «او کوت اوروآ»ی او کانا، ایکوت اکپنه (Ikot Ekpene)، جنوب خاوری نیجریه، ۱۹۳۰.

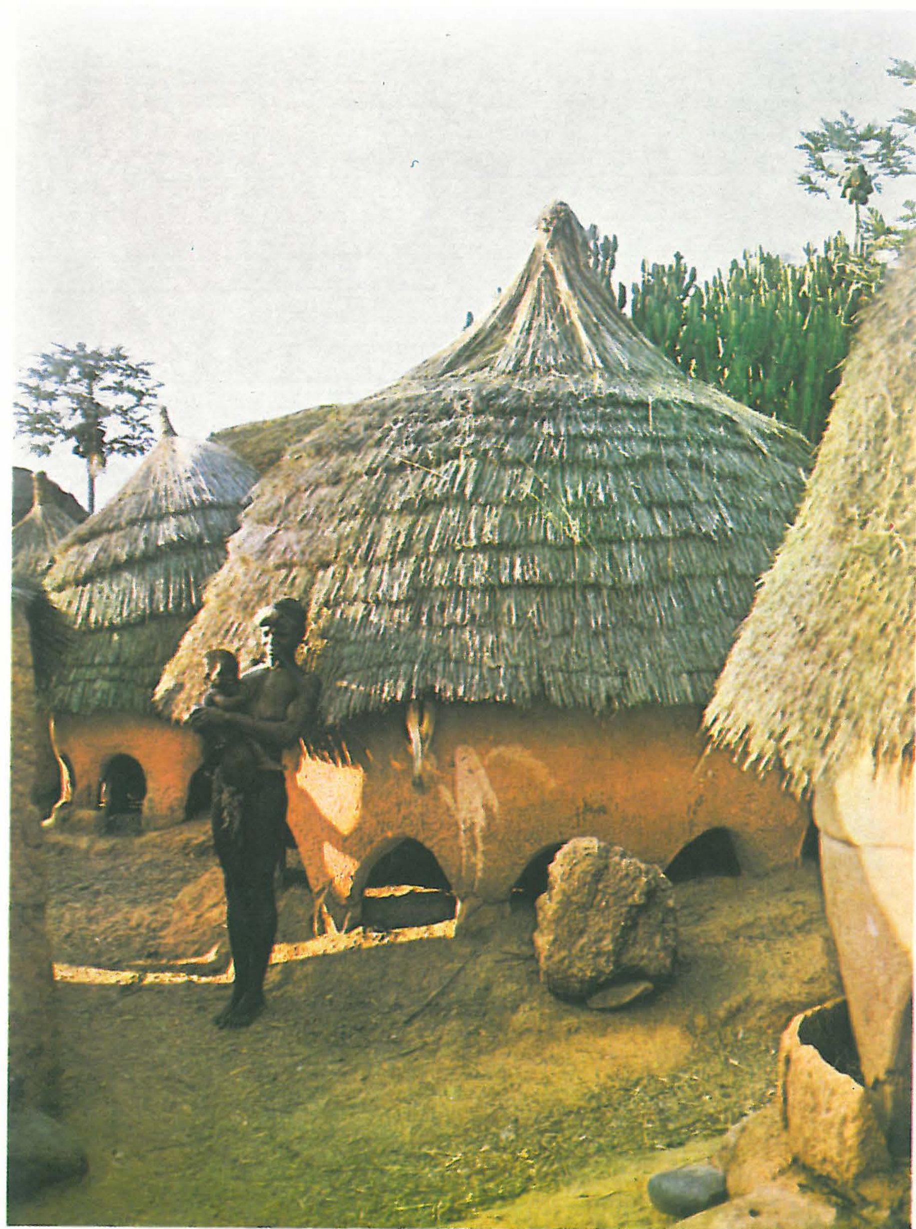


پیکره‌های «یوروبا»یی ازمزار شانگو در دربار «تمی»ی اده، نیجریه. این پیکره‌ها از چوب درخت الوار افریقای باختری ساخته شده و در جلو مزار در هنگام جشنوارهٔ «شانگو»ی سالانه به‌نمایش گذارده می‌شوند. دراین مزار حدود بیست پیکره هست (بلندای متوسط پیکره‌ها: حدود ۳۰ اینچ).

مالی: صورتك غزال، کلاه رقصندگان ایورومبا (Iurumba).



نیجریه: ژاکت از دانهٔ تسبیح از یك پیکرهٔ اشو، با بلندای حدود ۱۶ اینچ. اشو «واسطه» یا پیامبر میان نیروهای معنوی و انسان است، این پیکره‌ای است که از وسایل اساسی خانواده‌های یوروبا بشمار می‌آید؛ خوشبختی و خوشنودی اشو ضامن موفقیت تمامی ارتباطهای مهم با نیروهای طبیعی است.



یک‌روستای میانگو نزدیک جوس درنیجریهٔ شمالی.



تکه‌یی ازیك قدح برای نگاهداشتن هستهٔ نخل که برای پیشگویی بکارمی‌رفت، از شاکی، اویو، نیجریهٔ باختری. خود قدح که برروی سرزن قرار داشت، از میان رفته است.



تندیس چوبی یك مادر وفرزند از باگا، گینه (بلندا: $26\frac{3}{4}$ اینچ).

شدت دفاع از تملک یک سرزمین غالباً بستگی به ظرفیت مالیاتی محل و نیز اهمیت معدنکاری و دیگر شکلهای سودمند سرمایه گذاری خصوصی داشت. این مسأله درکشورهایی که‌برای سکونتگاه اروپاییان گزیده شده بود، مواردی استثنایی یافت. در این کشورهااشغال سرزمینها شدت بسیار بیشتری بخود گرفت. جمعیتهای محلی، بویژه در افریقای جنوبی، تحت شرایط نیمه بردگی به کار کشاورزی واداشته شدند.

از این قرار، ویژگیهای کلی سالهای مهم دورهٔ استعماری عبارت بودند از سیاست ادارهٔ روز بروز، فساد سیاسی، و رکود اقتصادی. تحقق وعده‌های انسان‌دوستانهٔ مبنی‌بر «متمدن‌گرداندن افریقا» که درگذر سالهای فتح در مجلسهای اروپا با کوس و کرنا عنوان شده بودند، کاری بس دشوار بود. با اینهمه، فشارهای درونی اشغال اروپاییان —فشارهای اشغال توسط نیروهایی که تجلی جامعه‌هایی بودند که در راه تولید صنعتی افتاده و در پی سود شخصی بودند— کم کم تأثیری ژرف، اما بی‌برنامه برجای می‌گذارد. اندک اندک افریقاییان در چنگ نظام اقتصادی فرمانروایان تازه‌شان گرفتار آمدند.

شیوه‌های فرمانروایی که نیاز به‌پول‌را پدید می‌آوردند،آغاز به‌تحلیل بردن اقتصادهای سنتی‌گذران زیستی، در جایی که پول نقشی نداشت یا نقشی اندک داشت، کردند. این شیوه‌ها که در افریقای جنوبی اختراع شده و به‌شتاب در مکانهای دیگر نیز به کار آمدند؛ در پی بالابردن درآمداز راه مالیاتهای پولی بودند. افزون بر این ، حتی، این شیوه‌ها در پی افزایش عرضهٔ کار ارزان نیز بودند. بجز در قلمروهایی که تحت حکمرانی پرتغال که دارای صنعتی ابتدایی بود قرار داشتند؛ درقلمروهای دیگر، این مسأله پذیرفته شده بود که در هر شیوهٔ نظام‌پذیر، کار اجباری نمی‌تواند به‌گونه‌یی سودمند مؤثر افتد. از آنجایی که عملیات کار اجباری پس از ۱۹۲۰ کاهش یافت، اکنون نیاز به از جا کندن دهقان افریقایی از روستایش و ناگزیرگرداندن او به کار در معادن و مزارع بیش از هر زمان دیگر احساس می‌شد. از این‌رو، دهقان به‌پرداخت مالیات سالیانه‌یی واداشته می‌شد که می‌باید به‌نقد می‌پرداخت. او برای به دست آوردن چنین پولی تنها می‌توانست برای کار به‌سراغ اروپاییان برود، اگر از عهدهٔ پرداخت آن برنمی‌آمد —که اغلب نیز چنین می‌شد— با پلیس استعماری

و «بیگاری در زندان» رویارو می‌آمد.

بجز این روش اساسی گردآوردن کارگر، تولید اروپایی نیز اثر خویش را داشت. گسترهٔ جوراجوری از کالاهای صنعتی ساده، چه جامه یا کفش یا زیورآلات ارزان قیمت کارخانه ساخت یا دوچرخه یا امثال آن، برای نخستین بار در دسترس قرار گرفت؛ و مردم هر روز تمایل بیشتری به کار برای اروپاییان نشان می‌دادند، تا از این راه پول نقد به‌دست آورده و این کالاها را خریداری کنند. این فشارهای گوناگون که، یا مستقیماً تحمیلی بودند یا چنین نبودند، به از هم‌گسیختگی پیوستهٔ نظامهای سنتی زندگی اجتماعی، قانون و مناعت طبع انجامیدند. هر ساله، به اندازهٔ درخور توجهی از شمار «نریان بالغ و تندرست» ناحیه‌های پهناور کاسته می‌شد؛ این عبارت، یکی از عبارات غیر انسانی و شگفت دورهٔ استعماری است که در اینجا به‌وام گرفته‌ام. تأثیرهای این کاهش اغلب مصیبت بار بودند. یک گزارش رسمی ۱۹۳۰ دربارهٔ پیامدهای کوچ کارگران در نیاسالند[۴۰] (مالاوی)، چنین اشاره داشت، «در حالی که سی تا شصت درصد مردان قادر به کار حضور ندارند، تمامی تاروپود نظم کهن جامعه می‌پوسد... برون‌کوچی [مثلاً کوچ کارگر] که نظم کهن را ویران می‌سازد، چیزی ندارد تا جایگزین آن سازد؛ و تجزیهٔ کامل، اجتماع خانواده را تهدید می‌کند.»

در بسیاری از قلمروهای دیگر، بویژه در ناحیه‌های مرکزی و جنوبی، وضع چندان بهتر از این نبود؛ در افریقای جنوبی معمولاً وضع از این نیز بدتر بود. حتی اینکه این کارگران کوچنده، با پیش‌رفتن به‌سوی اقتصاد نقدی اروپایی، به‌نظام صنعتی اروپایی نیز راه بردند و مهارتهای مربوطه را آموختند، و درکی از جهان تازه‌یی که ناگزیر به‌رویارویی با آن بودند، به‌دست آوردند؛ نیز حقیقت نداشت. به‌عکس، آنان تقریباً همواره به‌سبب موانع ناشی از رنگ پوست، که مانع از آموختن هر چیز جز چگونگی به‌کار بردن بیل و کلنگ می‌شد، تنها برای کار غیرتخصصی یا نیمه‌تخصصی به‌کار گرفته می‌شدند. به‌یک مرد تنها، حتی اگر چنانکه بندرت روی می‌داد، خانواده‌اش نیز همراهش بودند، مزدی پرداخت می‌شد که ادامهٔ زیست را در پایین‌ترین سطح، ممکن می‌گرداند؛ و هرگز کسی نخواهد دانست که چند صد هزار خانوادهٔ افریقایی به‌اینگونه درهم پاشیده یا نابود شدند. از عمر اقدامهای استعماری جدی‌یی که برای کاستن یا

جبران خسارت این نظام کارگر کوچنده انجام گرفت، سالیان درازی نگذشت.

یکی دیگر از تحلیل برندگان ثبات سنتی، نابودی پیوستهٔ صنایع دستی افریقایی بود. یک گزارش رسمی که به بررسی گذشته پرداخت، در ۱۹۴۸ در نیجریه اظهار نظر کرد که، «از هنگام رشد فعالیت اقتصادی اروپاییان در نیجریه، معدنکاری بومی به‌سبب انحصار دو فاکتو *de facto*ی ذخایر معدنی توسط اروپاییان... یا به‌سبب رقابت محصولات اروپایی با محصولات نهایی صنایع معدنی بومی، افت داشته است.» صنایع دستی هاسا زمانی رونق بسیار یافته بود، چندان که صنعتگران هاسا ظرفهای برنجی خود را با فلز تولید شده در محل سفید می‌کردند. با اینهمه «تا ۱۹۲۳ صنعت بومی تولید کنندهٔ قلع، کاملاً از میان رفته بود.» همین موضوع در مورد ذوب‌آهن در نیجریه، که پیشینه‌یی دو هزار ساله داشت نیز راستین بود: تا دههٔ ۱۹۳۰، این صنعت نیز «تااندازهٔ زیادی از میان رفته بود». فورد [41] در حدود همان زمان یادآور گردید که اصناف سنتی فلزکاران، «زوال یافته‌اند، اعضای‌شان را فقیر رها می‌کنند، و تنزل اجتماعی تهدیدشان می‌کند.» و در بسیاری از قلمروهای دیگر نیز چنین وضعی برقرار بود. بنابه برآورد ابن خلدون، تلمسان، مرکز بافندگی الجزایر، در سدهٔ چهاردهم حدوداً از ۴۰۰۰ دستگاه بافندگی دستی بهره می‌جسته است. در نیمهٔ سدهٔ نوزدهم، پس از اشغال فرانسویان، تنها حدود ۵۰۰ دستگاه بافندگی وجود داشت. در ۱۹۵۴ روشن شد که، تلمسان دقیقاً ۱۰۵ دستگاه بافندگی دارد.

با فشارهایی چون اینها، قلب افریقای سنتی، یعنی زندگی روستایی و اقتصادش، از زخمهای پی در پی در عذاب بود. با این‌حال، معدنکاری تازه و مراکز شهری چاره و مرهمی برای این درد نداشتند. به اینگونه، برای هزاران هزار کارگر کوچنده از روستاها عادت شد که در منزلهای کارگری یا چهار دیواریهایی بزیند که عمداً همهٔ زنها خواه ازدواج کرده و خواه مجرد را از آنها بیرون می‌راندند. هر امیدی برای به‌دست آوردن مزدی بیش از حداقل مزد زندگی مجردی، با موانع ناشی از رنگ‌پوست، ممنوعیت اتحادیه‌های صنفی، و با عدم پذیرش کم‌وبیش مطلق تحصیلات کارآموزی از میان می‌رفت. دربارهٔ افریقای جنوبی در دورهٔ استعماری، بیش از دیگر سرزمینها آگاهی به‌دست آمده است. در آنجا تا دههٔ ۱۹۳۰ سلب مالکیت زمین افریقایی به‌حدی رسیده بود

که $\frac{9}{10}$ از همهٔ خاک قابل کشت، برای اشغال اروپاییان «کنار گذارده شده بود.» افریقاییانی که در این یکدهم زمین پر ازدحام سهمی نداشتند، در رنج می‌زیستند، شکنجه‌های حقیرانهٔ بسیاری می‌دیدند، و از فروش نیروی کارشان در هر جایی که به‌بازاری آزاد مانند بود، محروم بودند.

روشن است که شرایط محلی بسیار گونه‌گون بود. برای نمونه در شهرهای کنیا، برای کارگران کوچندهٔ افریقایی امکان این بود که خانواده‌هاشان را به شهر بیاورند، و بسیاری نیز چنین کردند. با این حال مزد یک مرد همواره بر مبنای زندگی مجردی محاسبه می‌شد، و همواره برغم شواهد چنین فرض می‌شد که خانواده‌اش در مزرعه‌یی در روستا به‌شادمانی سر می‌کنند. در سال ۱۹۵٤ پژوهشی رسمی دربارهٔ دستمزدهای پرداخت شده به‌کارگران افریقایی کنیا، روشن‌گرداند که این دستمزدها «اغلب نه‌تنها برای تأمین خوراک، خانه، و پوشاک خانواده‌های کارگران بسنده نیستند، بلکه حتی نیازهای خودشان را نیز برآورده نمی‌کنند»، ونتیجه گرفت که «درحدود نیمی ازکارگران شهری که در بخش خصوصی صنعت کار می‌کنند، و حدود $\frac{1}{4}$ از آنان که در خدمات عمومی هستند، دستمزدی دریافت می‌دارند که برای تأمین نیازهای حیاتی و اساسی آنان؛ برای بهداشت، پاکیزگی، و توانایی کاری‌شان بسنده نیست»، این یادگاری بسیار دلتنگ کننده از بهره‌کشیهای شصت‌سال‌حکمرانی‌استعماری است.

اوضاع رو به‌بهبودی بود، حتی در برخی از قلمروهای باختری بیشتر رو به بهبود می‌نمود. در اتحادیهٔ افریقای باختری فرانسوی (سنگال، موریتانیا، سودان[42] [که اینک مالی‌نام‌دارد]، نیجر، ولتای‌علیا، گینه، ساحل‌عاج، داهومی، وهمچنین توگو که رسماً قلمرویی تحت قیمومت جامعهٔ ملل بود و بعدها، تا زمان استقلالش در ۱۹۶۰، قلمرویی تحت تولیت سازمان ملل بود) واگذاری زمین تولیدی اندک بود؛ و چنین چیزی به‌هیچ وجه در قلمروهای بریتانیایی (نیجریه، ساحل طلا[اینک غنا نام دارد]، سیرالئون، گامبیا، و نیز بخش بریتانیایی «توگو»ی سابقاً آلمانی، که تحت قیمومت بود و بعد ناحیه‌یی تحت تولیت گشت) وجود نداشت.

به‌خلاف کشورهای افریقای خاوری و جنوب مرکزی که سکونتگاههای اروپایی فزاینده‌یی داشتند، اقتصادهای استعماری در افریقای باختری به‌گونه‌یی

مؤثر تحت سلطهٔ شمار معدودی از شرکتهای معدنی و بازرگانی نیرومند قرار گرفتند. این شرکتها در تعیین شرایط دادوستد نقش عمده را برعهده داشتند: منظور از شرایط دادوستد، قیمتهایی است که تولیدکنندگان افریقا می‌توانستند برای کالاهاشان تعیین کنند و نیز قیمتهایی که ناچار بودند برای کالاهای اروپایی‌یی که میل به خریدشان داشتند، بپردازند. چونان در هر جای دیگر ــ بجز در معدودی از کشورهایی چون افریقای جنوبی و الجزایر که در مقیاس گسترده‌یی به‌منظور سکونتگاههای اروپایی در نظرگرفته شده بودند ــ سطح کلی سرمایه‌گذاری غیر بازرگانی بسیار پایین برجای ماند؛ با اینهمه با تکمیل کار چند راه‌آهن، حمل‌ونقل مواد خام و غلات از درونبوم (و نیز حرکت سربازان به درونبوم) آسانترگردید. همهٔ این راه‌آهنها تقریباً از ساحل به‌درونبوم کشیده شده بودند، چندان که امروزه افریقای باختری فاقد هرگونه شبکهٔ میان‌ـقلمرویی کارآمد است. در نیجریه خطآهنی که نقاطی را در شمال بهم می‌پیوست در ۱۹۱۱ به‌پایان رسیده‌بود و دو سال بعد با خطآهنی به لاگوس در ساحل پیوست. پس از ۱۹۲۰، فرانسویان خطآهن‌شان را از راه سنگال تا دوردستانی چون نیجرعلیا در کیز[۴۳] و سپس تا باماکو، که اینک پایتخت مالی است، بردند. خطآهن دیگری کوناکری را به دشتهای گینهٔ‌علیا پیوند می‌داد. چند خطآهن دیگری از این دست نیز وجود داشتند؛ چون خطآهنی که از لوبیتو[۴۴] از طریق درونبوم آنگولا به منطقهٔ مس کاتانگا می‌رسید، و راه‌آهن افریقای خاوری که از مومباسا آغاز می‌شد. در این هنگام بنادر نیز مورد توجه بودند، بویژه بندرداکار در سنگال، فری‌تاون[۴۵] در سیرالئون، و سکوندی[۴۶] در ساحل طلا؛ اما ساختمان نظام‌پذیر اسکله و تسهیلات راه‌آهن درکنار بارانداز تنها در هنگام ترقی فاحش قیمت موادخام پس از جنگ جهانی دوم، به‌پیدایی آمدند.

افریقای باختری اغلب در امور سیاسی نیز نیکبخت‌تر بود. در حالی که براساس جهان‌نگری حاکم در «کشورهای سفیدپوستان» چون کنیا، «صدها سال» باید می‌گذشت تا «بومیان شایستگی مشارکت در حکومت را پیدا کنند»، نگرش موجود در افریقای باختری با چنین تصوری تفاوت بسیار داشت. ساحل طلا از سالهای آغازین مستعمره شدن، دست‌کم از وجود سایه مانندی از خود‌ـحکومتی از طریق شورای قانونگذاری برخوردار بود؛ و نیز عدم حضور

باشندگان اروپایی می‌توانست گهگاه به‌معنای عدم حضور جهان‌نگری برتری نژادی در نزد مجریان نیز باشد. در نیجریه، مستعمرهٔ لاگوس نیز از دههٔ ۱۸۶۰، دارای شورای مشورتی شد؛ نظامنامهٔ استعماری تازه‌یی در ۱۹۲۲، مقدمات پدید آمدن شوراهای اجرایی مشورتی و قانونگذاری را فراهم آورد. هر چند که اعضای غیر رسمی این شوراها تقریباً همواره از دید استعمارگران «مردانی مورد اطمینان» بودند، اما با تمام این احوال نیجریه‌یی بودند. حتی در روزهای نخست، افکار عمومی سیاسی‌یی در نیجریه و ساحل طلا وجود داشت که بیشتر از طریق روزنامه‌های فعالی چون ساحل طلای مستقل *Gold Coast Independent*، بارها بر شیوه‌های فرمانروایی تأثیر گذارد؛ هر چند که این تأثیر محدود و غیر-مستقیم بود. یکی از دستاوردهای تردید ناپذیر این افکار عمومی، پیشگیری از فروش مطلق زمین به‌اروپاییان بود. رویهمرفته وجود اختناق سیاسی و اجتماعی دورهٔ استعماری درطول ساحل گینه نسبت به ناحیه های دیگر کمتر احساس می‌شد.

سیاستهای‌فرانسوی «همسان‌سازی» شکلی دیگر را ارائه دادند؛ اما این سیاستها تنها پس از ۱۹۴۵ از دیدگاه سیاسی، اهمیت یافتند. پیش از جنگ جهانی دوم، تنها «افریقاییان باختری فرانسوی» که سر آن داشتند تا حقوق شهروندی را در جمهوری فرانسه به‌دست آرند؛ ساکنان شهرهای استعماری کهن داکار، گوری، روفیسک[47] و سن‌لویی[48] در طول ساحل سنگال بودند. اینان به اجتماع تمدن فرانسوی راه بردند و اجازه یافتند تا یک نمایندهٔ افریقایی برای مجلس جمهوری سوم برگزینند.

سنجش موازنهٔ سودوزیان افریقا در دورهٔ توانفرسای حکومت استعماری اروپایی، بی‌تردید، بستگی به خود سنجشگر دارد. بیشتر افریقاییان احتمالاً در این موازنه بجز زیان و اندوه برای قارهٔ خویش چیزی ندیده‌اند، یا اندک دیده‌اند. از سوی دیگر بسیاری از اروپاییان، حتی زمانی که صرفاً به منافع خود نمی‌اندیشند، بازهم معمولاً چیزی بجز نفع در این موازنه نمی‌یابند. روشن است که دست یافتن به‌واقعیت دشوار است، و این واقعیت در قلمروهای گوناگون یا حتی در قدرتهای استعماری مختلف، همانند نیست. احتمالاً با فرونشاندن احساسات، به‌یقین درمی‌یابیم که داوری تاریخ در این‌باره چیست. در آن صورت جنبه‌های منفی این تجربه توجه را بخود جلب خواهند کرد؛ و البته دریافتن

دلایل آن دشوار نیست. این دلایل بر این حقیقت استوارند که پیامد اساسی حکومت استعماری بازسازی افریقا در زمینه‌های تازه یعنی زمینه‌هایی که اینک برای رهایی افریقا ازمحدودیتهای دوران آهن گذشته، ضروری‌اند؛ نبود. به‌عکس، پیامد اساسی صرفاً آغاز یا تکمیل ویرانی و تلاشی جامعه‌ها و ساختهایی بود که فاتحان به آنها دست یافته بودند. بی تردید در حدود ۱۹۰۰، بخش بزرگتر افریقا بیش از هرچیز به‌اصلاحات فوری در زمینهٔ آموزش، علم، تولید، ومناسبات تولیدی‌نو نیاز داشت. اما این نظام استعماری نبود که این اصلاحات را پدید آورد، چراکه حتی نمی‌توانست به‌چنین اصلاحاتی دست زند. آنان که بار مسئولیت سفیدپوستان رابر دوش می‌کشیدند، با آمادگی‌یی که برای ویرانگری داشتند، ثابت کردند که به‌کار اصلاحات نمی‌خورند؛ همهٔ کاری که آنان، چه آگاهانه و چه ناآگاهانه توانستند انجام دهند، این بود که بحران توسعه یابندهٔ تغییر و تحولی راکه پیش از واردشدن آنان به‌صحنه، بیشتر بخشهای افریقا را فراگرفته بود، ژرفترگرداندند. آنان تنها توانستند این بحران را ژرف‌تر گردانند و چنین نیز کردند؛ اما نتوانستند آن را از میان بردارند.

البته برای گفتن در این‌باره، چیزهای بیشتری هست. مانند دیگر جنبشهای بزرگ در تاریخ، تجربهٔ استعماری تجربه‌یی متضاد بود. اگر تنها ماهیت ویرانگرش را به‌دیده آوریم، با این کارشماری از نتایج کوچکتر، تأثیرهای جنبی، و فرآورده‌های فرعی‌اش راکه منفی نیستند، نادیده انگاشته‌ایم. اگرچه تأثیر و ارزش اینها به مقتضای طبیعت جامعهٔ «بزرگ‌شهری»یی که فرمانروایان از آنجا می‌آمدند، تفاوت می‌کرد؛ با این‌حال حتی چنین چیزهایی در مستعمره‌هایی چون مستعمره‌های پرتغال که با نگرشی تقریباً پیش-صنعتی یا حتی پیش-سرمایه‌داری اداره می‌شدند، وجود داشت. به‌هرحال فرمانروایان استعمارگر به‌گونه‌یی افراطی و بی‌برنامه با اکراه یا با اهانت، چند دریچهٔ تازه به‌سوی دنیای خارج گشودند. آنان کمک کردند تا جداماندگی نسبی گذشته از میان برود. کوشش و از خودگذشتگی پدرمآبانه و درعین حال مصرانهٔ هیأتهای مسیحی —که اینهمه خود، به‌کوشش مسیحیان در میان طبقه‌های کارگر بریتانیایی سدهٔ نوزدهم بسیار شبیه است— در بیداری اقلیتی از افریقاییان برای دریافتن موقعیت واقعی‌شان و نیز آماده شدن‌شان برای آینده‌یی دیگرسان، تأثیر

بسیاری داشت. درکی بهتر از جهان، نه تنها اقتدار خود رژیم استعماری، بلکه اقتدار تمامی آن افریقاییانی که هواخواه روشهای سنتی بودند، و بنابراین، در آن اوضاع واحوال خواستار ادامه یافتن تابعیت، و عقب‌ماندگی فن‌شناسانه و ضعف قدرت اجتماعی بودند، را تحلیل برد. و این روند تحلیل برنده، دست کم در زمینهٔ محدود اما مهم افکار تحصیلکرده‌های افریقایی، آنچنان به‌گونه‌یی مؤثر ادامه یافت که دیگر به‌گفتهٔ تیزبینانهٔ اولیور آنچه اهمیت داشت نه وقایع کاخهای قدرتمندان سنتی، بلکه جریانهای موجود در مدارس هیأتهای مذهبی بود.

اینها دلیل براین هستند که چرا فتح استعماری یکتا بود، و چرا باید چنین داوری کرد. امپراتوریهای افریقایی بسیاری در گذشته بپاخاسته بودند، همچنین رژیمهای اصلاحی بسیار، و نیز اصلاح طلبان نیرومند بسیار. با این‌حال، اینان در چارچوب دوران‌آهن خود برجای مانده بودند؛ حتی هر چند که، در هنگامی که سدهٔ نوزدهم به‌پایان می‌رسید، برخی‌شان آغاز به‌گریز از این چار-چوب کردند. در سده‌های گذشته نفوذهای خارجی بسیار وجود داشت و حتی، چند بار بیگانگان نیز هجوم آورده بودند. اما اینها هرگز چندان‌بزرگ یا دیر پا نبودند، یا از نظامی اجتماعی که به اندازه کافی متفاوت باشد، سرچشمه نگرفته بودند تا بتوانند کم‌وبیش در برابر قدرت جذب سریع انگاره‌های سازش-پذیر زندگی بومی افریقایی ایستادگی کنند. در مورد استعمارگری وضع اینچنین نبود. پس از استعمار، افریقا هرگز نتوانست دگرباره، چونان افریقایی که در گذشته بود، باشد. به‌سادگی‌می‌توان گفت که انگاره‌های زندگی بومی نمی‌توانستند این روشها و فن‌شناسیهای سیل‌آسا را در خود جای دهند و یا مهمتر اینکه آنها را جذب کنند؛ آنان چارچوب کهن را چنان درهم شکستند که دیگر امیدی به‌ترمیم آن‌نبود. از اینروی به‌مفهومی محدود، می‌توان‌گفت که تجربهٔ استعماری موفق به‌انجام خدمتی شده است، هر چند که این خدمت کور کورانه و عذاب آوربوده است. تا ۱۹۴۰ تمامی ساخت پیچیدهٔ جامعهٔ دوران آهن که با جهانی که فاتحان از آن آمده بودند، بسیار ناهمگن بود؛ از چنان اضمحلال مهلکی رنج برده بود، که هرگز نتوانست دگر باره قد راست کند.

حتی در نقاط دور افتاده‌یی چون درونبوم قاره، در دوردست جنگلهای پرباران کنگو، جامعه‌شناس بلژیکی خبره‌یی توانست در حوالی ۱۹۴۶، در

شکلهای سنتی چنان تباهی پردامنه‌یی را بیابد که، «می‌توان گفت براستی در هیچ کجا، دیگر سرکرده قبیله‌اش را اداره نمی‌کند؛ و در هیچ جا گروهبندی سنتی، دست نخورده نیست.» درست همانگونه که انقلاب صنعتی در یک سده و اندی پیشتر، در بریتانیا بندهای محکم جامعهٔ پیش-صنعتی راگسسته بود، و این کار را به‌شکلی کم‌وبیش بی‌برنامه، خشن، بیباکانه و نیز همراه با رنج و عذابی کورکورانه انجام داده بود؛ تند باد استعماری نیز هر شیوهٔ فرمانروایی را که بر سر راهش می‌یافت با خاک یکسان می‌کرد و ریشه‌هایش را به‌لرزه می‌افکند و سرانجام نه‌تنها نیاز به ساختهای تازه، بلکه نیاز به ساختهایی از نوع گسترده و کاملاً متفاوت را بر جای می‌گذارد.

با این حال، چنانکه دیده‌ایم میان پیامدهای انقلاب صنعتی در اروپا و پیامدهای نظام استعماری در افریقا تفاوت ژرفی وجود داشت. آن نخستین ویران می‌کرد اما به‌شیوهٔ خود از نو می‌ساخت؛ دومی در کار ویران ساختن هر آنچه یافته بود، بسیار پیش رفته بود؛ پس تنها توانست برای افریقاییان، کار ساختن جامعه‌یی نو را برجای نهد. درگذر دورهٔ استعماری، چنین جامعهٔ تازه‌یی به هستی گام ننهاد. در پس سر جز فقر بسیار جامعهٔ کهن و آشفتگی اندیشه‌ها و مناسبات اجتماعی، چیز اندکی برجای ماند. به‌این سبب بحث در این‌باره که دورهٔ استعماری برای تغییر شکل افریقای دوران آهن سودمند و حتی ضروری بود، باید بی‌ثمر باشد؛ چنانکه، برخی از اروپاییان و امریکاییان مایل به‌بحث در این‌باره بوده‌اند. اما براستی چیزی در آن دوره وجود ندارد که، نمایانگر آن باشد که این مردمان خود نتوانسته باشند با اسرافکاری بسیار کمتر و بسیار ارزان‌تر در زندگی و رنج بردن و اعتماد به‌نفس، و بدون فشار مداخلهٔ بیگانگان، این تغییر شکل را خود به‌انجام رسانند؛ یا نشانگر آن باشد که، خود به‌چنین کاری دست نیازیده باشند. و در حقیقت درگذر مرحلهٔ بعدی انتقال، دوره‌یی که پس از جنگ جهانی دوم آغازگشت، این وظیفهٔ افریقاییان بود که هم موقعیتی برای بازسازی بیافرینند و هم، درگذر دههٔ ۱۹۶۰، سرانجام با درگیری مستقیم با امر نوسازی رویاروی گردند

یادداشتها

۱. Sir Joseph Banks: سرجوزف بنکس، ۱۷۴۳ —۱۸۲۰، طبیعیدان انگلیسی، در سفر دوردنیا (همراه با کاپیتن کوک) و در سفرهای دیگر، نباتاتی جمع‌آوری کرد که تا آن زمان ناشناخته بود. دایرةالمعارف فارسی.

۲. Richard Lander: (۱۸۰۴—۳۴). ریچارد لندر پویندهٔ انگلیسی افریقای باختری نخستین اروپاییی بود که دقیقاً روشن کرد رود نیجر درکجا به‌دریا می‌ریزد. در ۸ —۱۸۲۵ با کلاپرتون به‌سوی کوتو رفت، و در آنجا کلاپرتون درگذشت. در سفر بعدی (۱ — ۱۸۳۰) لندر با برادرش به‌وسیلهٔ قایق به‌نیجر سفلی رفت و جریان آن به‌سوی خلیج گینه را مشخص کرد. ریچارد لندر در ۱۸۳۴، در سفری دیگر به‌افریقای باختری کشته شد. —م.

۳. Oil Rivers: دلتای رود نیجر، در جنوب نیجریه، در افریقای باختری. —م.

4. Renê Caillie.

5. Binger.

۶. Burton: (۱۸۲۱—۹۰)سر ریچارد فرانسیس برتن یکی از بزرگترین پویندگان انگلیسی افریقا، و از نخستین اروپاییانی است که به‌مکه سفر کرد.

در ۱۸۵۷ برتن با جی. اچ. سپک براه افتاد تا دریاچه‌های بزرگ افریقای شرقی را کشف کنند. سالهای درازی بود که جغرافیدانان اروپایی می‌خواستند سرچشمهٔ رود نیل را بیابند. یکی از هدفهای اصلی سفر برتن همین یافتن سرچشمهٔ نیل بود. هنگامی که سپک ادعا کرد دریاچهٔ ویکتوریا سرچشمهٔ نیل است، برتن حرف او را به‌سبب نداشتن دلیل، رد کرد.

بعدها برتن کنسول بریتانیا در«فرناندو پو»شد و بخشی ازکامرون امروزی را کشف کرد. کتاب او به‌نام «سفر به‌افریقای باختری»، بازگویندهٔ سفرهایش است.—م.

۷. Bagamoyo: بندری در شرق تانزانیا. —م.

۸. Speke: (۱۸۲۷—۶۴). جان هنینگ سپک از نخستین پویندگان اروپایی افریقای خاوری بود... —م.

9. Lake Victoria.

10. Grant.

11. Samuel Baker.

12. Fourah Bay Institution.

13. Samuel Ajayi Crowther.

۱۴. Lokoja: شهری در ایالت کوارا، در نیجریه، درکنار رود نیجر و دهانهٔ رود بنو، که در سال ۱۸۶۰ بنا شد و در گذشته پایتخت نیجریهٔ شمالی بود. —م.

۱۵. Suez Canal: در شمال شرقی افریقا، که دریای سرخ و مدیترانه خاوری را به‌هم پیوند می‌دهد. —م.

16. Leopold.

17. Mary Kingsley.

۱۸. Goldie: (۱۹۲۵ — ۱۸۴۶)، سر جورج گلدی کارمند حکومت استعماری بریتانیا که در اواخر دههٔ ۱۸۶۰ به‌مصر و سودان رفت. او از کسانی بود که فکر گسترش امپراتوری بریتانیا و سلطهٔ‌آن بر افریقا را در سر می‌پروراند و در این راه از هیچ کوششی فروگذار نکرد... —م.

۱۹. Cecil John Rhodes: (۱۹۰۲—۱۸۵۳)سیاستمدار افریقای جنوبی، که در ۱۸۷۰ به‌افریقای جنوبی رفت و به کارهای گوناگون پرداخت... در اوایل دههٔ ۱۸۸۰ رودز در کارسیاست کیپ (کاپ) واردگشت، و. ۱۸۹ یعنی یکسال پس ازآنکه به کمپانی بریتانیایی افریقای جنوبی امتیاز نامهٔ سلطنتی اعطا شد، به‌نخست وزیری رسید. ... رودز مردی‌نیرومند بود که شخصیتی عجیب داشت. در همهٔ رؤیاهایش برای افریقای جنوبی سفید، افریقاییان لقشی جز عرضهٔ کار ارزان نداشتند. رودز کاپیتالیست و امپریالیستی نابغه بود که حتی‌درکوشش برای یافتن راه حلی برای مشکل افریقای جنوبی شکست خورد. ...—م.

۲۰. Herero: نام‌گروهی از مردمانی که در پهنهٔ دشت خشک نامیبیا (افریقای جنوب ـ باختری) در شمال ویندهوئک می‌زیبند... —م.

۲۱. Sikasso: اینک شهری است در جنوب مالی، در افریقای باختری که حدود ۱۹۰ میلی جنوب شرقی باماکو نزدیک مرز ساحل عاج واقع است. —م.

۲۲. Samory Touré: رهبری نظامی که در دههٔ ۱۸۵۰، امپراتوری‌یی در جایی که اینک بخش خاوری جمهوری‌گینه است، بنیان‌گذارد. ساموری در ارتش حکمران محلی بیساندوگو سرباز بود، و بعدها توانست خود ارتشی فراهم آورد که پهنهٔ پهناوری از گینهٔ خاوری را فتح کردند.

قدرت ساموری تکیه بر سازمانبندی نظامی و اجرایی‌اش داشت. او چون شیخ حمد ماسینا رهبری مذهبی نبود، و هنگامی که از فرانسویان شکست خورد، امپراتوریش نیز ویران شد. در ۱۸۸۲ ارتش ساموری نخستین‌بار نزدیک سیگوئیری (Siguiri) با نیروهای فرانسوی برخورد کرد، اما در ۱۸۹۸ شکست‌خورد. —م.

23. Moro Naba.

24. Mouméni.

25. Bide.

26. Fulah.

۲۷. Gabon: جمهوری‌گابون درغرب‌افریقای‌استوایی که مستعمرهٔ فرانسه‌بود و در ۱۹۶۰ مستقل شد. —م.

28. Congo-Brazzaville.

29. Scharlach.

۳۰. Bechuanaland: نام پیشین بوتسوانا (Botswana)، در جمهوری افریقای جنوبی. —م

31. Matabele.

۳۲. Ovimbundu: نام مردمی است که بیشترشان در سرزمینهای مرتفع باختری آنگولا می‌زیبند. زبانشان اوسبوندو، (از زبانهای بانتو) است، این زبان با کیمبوندو که

مردم آنگولای شمالی به‌آن تکلم می‌کنند، تفاوت دارد. مردم اوویمبوندو به ۱۳ گروه اصلی تقسیم می‌شوند. مذهب این مردم مذهبی سنتی است و معتقد به‌خدایی به‌نام سوکا هستند... —م.

۳۳. Maji-Maji: طغیان و شورش مردم تانگانیکای جنوبی در ۱۹۰۵ علیه فرمانروایی استعمارگران آلمانی... در ماههای پیش از آغاز شورش و در هفته‌های نخست آن، نفوذ و تأثیر یک رسم و آیین مذهبی به‌نام کوللو که امید پیروزی در دل شورشیان می‌نشاند، سبب اتحاد آنان در پهنه‌های بسیاری شد. به‌اعتقاد آنان آب سبب مصونیت جنگجویان در برابر گلوله می‌شد —از اینرو نام این طغیان را ماجی ماجی گذاردند که از واژهٔ سواحلی ماجی به‌معنای آب گرفته شده است... —م.

34. Abdelkader.

۳۵. Gondar: شهری در شمال باختری اتیوپی، در ۲۱ میلی شمال دریاچهٔ تانا. —م.

۳۶. Addis Abeba: پایتخت اتیوپی در ایالت شوا (Shewa). —م.

37. Ciano.

۳۸. Asmara: شهری در اریتره، در شمال اتیوپی. —م.

39. Haile Selassie.

40. Nyasaland.

41. Forde.

42. Soudan.

۴۳. Kayes: شهری در جنوب باختری مالی، در افریقای باختری. —م.

۴۴. Lobito: بندری در کنارهٔ خلیج لوبیتو، در آنگولا. —م.

45. Freetown.

46. Sekondi.

۴۷. Rufisque: شهری در غرب سنگال، نزدیک داکار. —م.

۴۸. Saint Louis: شهری در سنگال، در جزیرهٔ سن‌لویی، در دهانهٔ رود سنگال. —م.

۸. به‌سوی آزادی

طلایه‌داران جنبشهای استقلال طلب افریقای امروزین، شمال وجنوب صحرا، پیش از ۱۹۴۵ـ چشم اندازی از سومین مرحلهٔ اصلی دورهٔ استعماری پس از ۱۹۴۵ـ رشد ملت‌گرایی و پیدایی دولتهای مستقل ـ میراث گذشته و دشواریهای تازهٔ انتقال اقتصادی و اجتماعی

طلایه داران

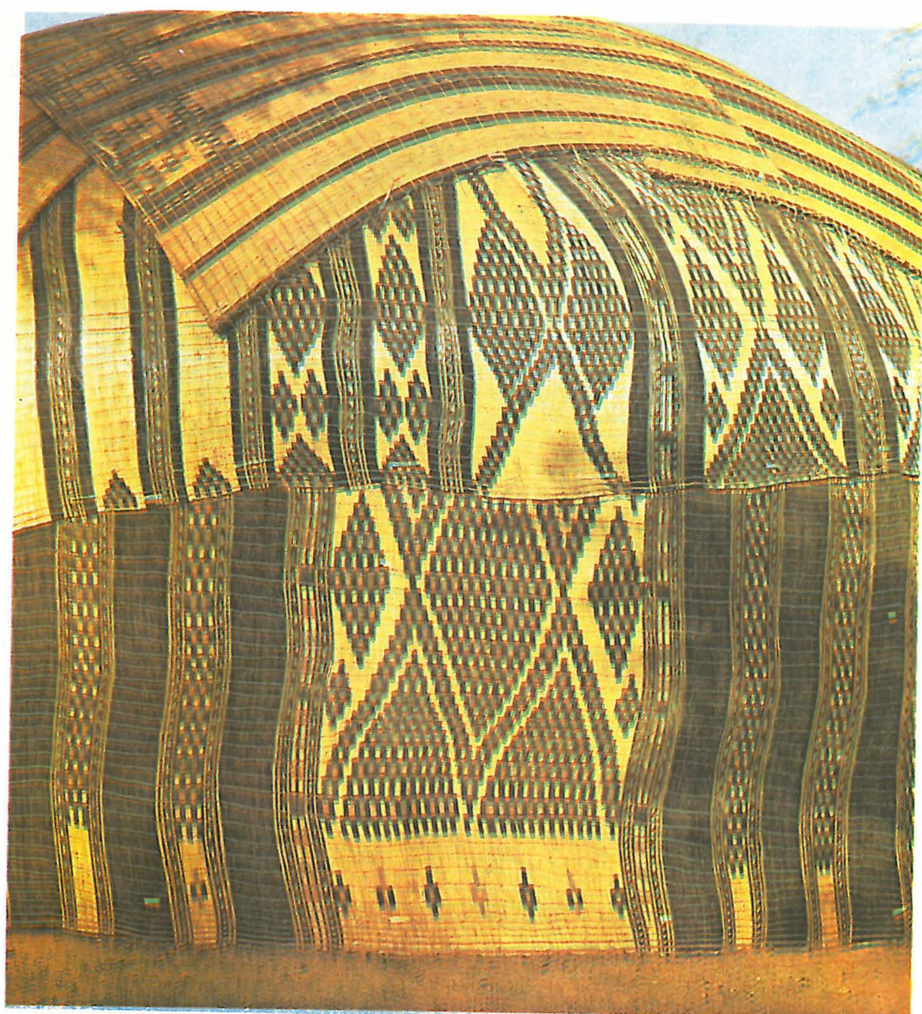
جزرومدهای ملت‌گرایی ازخلال ابرها و سایه روشنهای بسیار، درسراسر جهان درفراز و فرود بودند. اما با به دیده داشتن اینکه آغاز این جریانهای سهمگین اعتقادی درگذر سپیده‌دمی به پیدایی آمد که در زمینه‌های بسیار، روشن و سخاوتمند بود؛ بجا خواهد بود که پاره‌یی از ویژگیهای ملت‌گرایی را که بعدها در افریقا توسعه یافت، توضیح دهیم. دست‌کم، تا زمان امپراتوری ناپلئونی، ملت‌گرایی اروپایی فرزند «روشن‌اندیشی» و«حقوق‌بشر» بود: حتی بعدها، درگذر سالهای میانی‌سدهٔ نوزدهم، هنوز این شاعران و فیلسوفان «ملیتهای نهفته» چه ایتالیایی، اسلاو یا مجار بودند که با بلندترین آواشان، سرود برابری انسان و بنابر این سرود آزادی انسان را سر می‌دادند. و بیشتر با همان روح آزادی، و حتی بیشتر با همان شیوه‌های بیان بود که جزر و مدهای ملت‌گرایی در افریقا پدیدار شدند: زیرا در افریقا نیز همچون در اروپا، نیروی الهامبخش این نبود که تمام انسانها باید با ملت‌گرا شدن از یکدیگر جداگردند، بلکه این بود که، باید همهٔ انسانها با دست یافتن به آزادی متحد شوند.

آنچه که «ستارگان صبح» بیداری افریقا، یعنی مردانی چون افریکانوس‌ـ هورتن[1] وادوارد بلیدن[2] که اهل ژامائیک[3] بود اما مدت زمانی دراز در افریقا سکونت داشت، می‌خواستند به‌دست آورند، ساخت ملت‌گرایی اروپا —البته در اینجا منظور «ملت‌گرایی قبیله‌یی» اروپایی، اصطلاح متحجرانه‌یی که

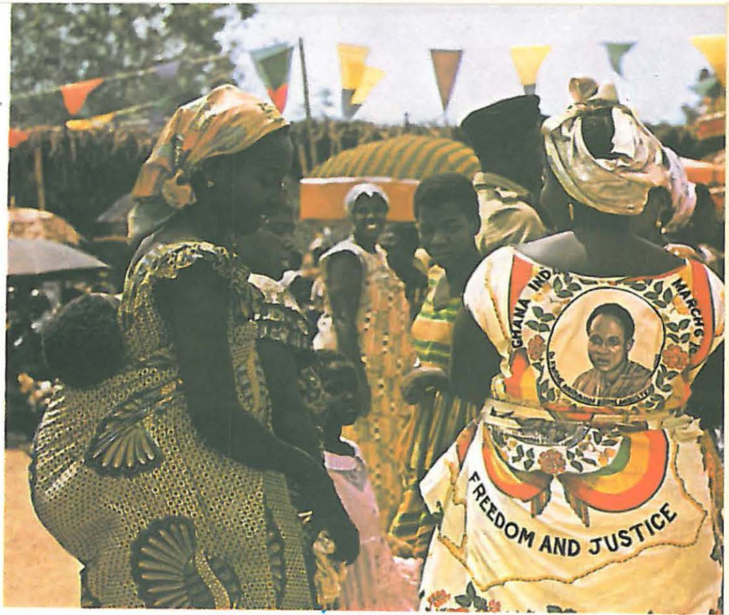
هانا آرنت[4] به کار برده است— نیست، بلکه از میان برداشتن تمامی آن موانع ساختگی‌یی بود که نژادگرایی و سرمایه‌سالاری در رویاروی برابری و بنابراین، در رویاروی آزادی علم کرده بودند. هورتن در کتاب دفاع از نژاد افریقایی *Vindication of the African Race* خویش که در ۱۸۶۸ انتشار یافت، چنین نگاشت، «چرا نباید همان نژادی که بر مصر حکم می‌راند، یکبار دیگر روی پای خود بایستد و بکوشد تا منشهایش را در سطح جهان متمدن بنمایاند؟»

این سنت برابری اندیشه و افکار که اغلب در بیان افریقایی‌اش به‌روشنی رنگ مسیحی بخود می‌گرفت بود که، تا همین آستانهٔ دستاورد ملت‌گرایی و حتی پس از عبور از این آستانه، استوار برجای ماند. مبلغ مذهبی افریقایی در نیاسالند ۱۹۱۱، درجایی که از نظر قدرت و ثروت میان سفید پوستان و سیاه پوستان تفاوت بسیار پدید آمده بود؛ پرسید، «تفاوت میان انسان سفیدپوست و انسان سیاه‌پوست چیست؟ آیا خون همهٔ ما یکی نیست، و همه‌مان از آدم پدید نیامده‌ایم؟» و این سنت بود که در سپیده‌دم روشن و سخاوتمند دیگری به رهبران تازه الهام می‌بخشید؛ سپیده‌دمی که سه‌دهه و اندی بعد در گذر بیداری و رهایی ناگهانی‌یی روی‌داد که، همراه با شکست اتحاد نازی‌ـفاشیستی و جهان‌نگریهای نژاد پرستانه‌اش بود.

این رشته از تفکر را می‌توان در هر مرحله از دورهٔ استعماری یافت. درگیری با جنگ جهانی اول به آن قدرتی تازه بخشید. روزنامهٔ ساحل طلای مستقل در ۱۹۲۱ نوشت که، اگر داوطلبان افریقایی که در میدانهای جنگ و ستیز اروپاییان جان بر کف نهاده، مبارزه می کنند «برای جنگیدن و مردن در راه آرمان امپراتوری شایستگی دارند»(و ساحل طلا برای آرمان امپراتوری ۳۰۰۰ ... سرباز و نیز بهای یازده هواپیما را پرداخته بود)، «پس، شایستهٔ این هم هستند که... درحکومت کشورهای خود سهمی‌داشته‌باشند.»دیگران‌نیز چنین احساسی داشتند. هر چند دورهٔ استقرار استعماری کامل هنوز چنان که باید آغاز نشده و هنوز آخرین جنگهای‌آرام سازی درجریان بود؛ با این‌حال سال ۱۹۲۰ شاهد دیداری میان نمایندگان افریقایی هر یک از چهار قلمرو افریقایی بریتانیا در آکرا و نیز تشکیل یک کنگرهٔ ملی افریقای باختری بریتانیا بود. رهبر ساحل طلا، کیزلی هیفورد درسخنرانی افتتاحیه اعلام داشت، «ما به عنوان روشنفکران

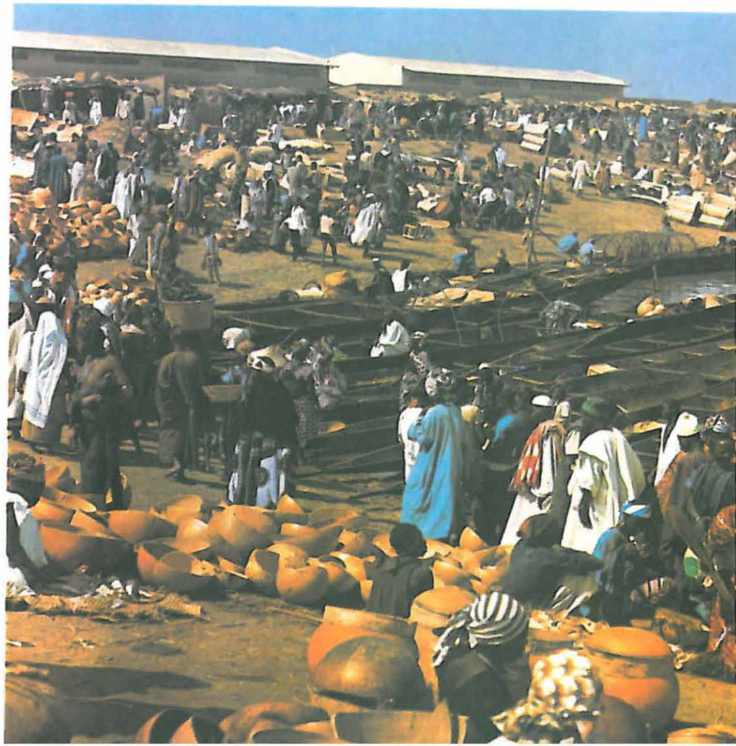


چادر ساخته شده از بوریای کورتی نزدیک نیامی.



شادمانی برای استقلال، این سوداگر بازار آکرا شادیش را در جشنهای استقلال ابراز می کند.

بازار در موپتی در نیجر علیا، شهری که چند سده درگیر دادوستد رودخانه یی بود.





شورش مراکشیان علیه حکمرانی استعماری اسپانیا در ۱۹۲۴-۶. بالا، دسته‌یی از مراکشیان درحال دیده‌بانی، و پایین، آتشبارهای اسپانیایی فراز «تتوآن».

سواره‌نظام اتیوپیایی در آدیس‌آبابا هنگام یورش ایتالیاییان در ۱۹۳۵

نیروهای امنیتی فرانسه، به‌هنگام تظاهرات در روز متارکهٔ جنگ در ۱۹۶۰ جمعیت را درخیابانهای الجزیره واپس می‌رانند.



مردم خود، آرزوی آن داریم تا وحدت میان مردم خویش را استوارگردانیم»؛ و هدفهای وحدت هر چند که به‌گونه‌یی آزمایشی بیان شدند، با این‌حال برابری‌و آزادی بودند.

در سالهای کسالتبار پس از ۱۹۲۰،افریقاییان بیشتری به‌سبب رکود کشور خود به‌سوی جهانی پهناورتر گریختند. برخی‌شان به‌اروپای غربی رفتند و در آنجا توانستند موقعیت و مبارزه‌های خود را با موقعیت و مبارزه‌های دیگر «طبقه‌های محروم» به‌قیاس گیرند. برخی دیگربه‌ایالات متحده سفر کردند؛ جایی که توانستند از متفکران افریقایی-امریکایی‌یی چون ویلیام بورگهارت د بوآ[۵] و خیالپردازانی چون مارکوس گاروی[۶]، چیزهایی بیاموزند. و برخی دیگر به‌اتحاد جماهیر شوروی نوبنیاد رفتند؛ جایی که توانستند داروی قوی‌تر انقلاب اجتماعی را جذب کنند. تا اوایل دهۀ ۱۹۳۰ بیداری سیاسی آغاز به‌بدل‌شدن به‌شکلهای تازه و گسترده‌تر تفکر و عمل کرده بود. آنچه که اینک بیش از همه چیز اهمیت داشت، رویدادهای مدارس هیأتهای مذهبی نبود؛ بلکه چیزی بود که درگروهی ازمراکز کوچک بحث وگفتگوی سیاسی ونخستین سازمانهای اتحادیه‌های صنفی جریان داشت.

افکار مربوط به‌تغییر و دگرگونی از نظر شکل تنوع بسیار داشتند. در مصر نیز همچون تونس و الجزایر، جنبشهای ملی تا اندازۀ زیادی کار روشنفکران طبقۀ متوسط بود که همگام با سنت اسلامی عمل می‌کردند؛ حتی در مورد مصریانی چون علی‌عبدالرزاق[۷] و طه حسین[۸] نیز چنین بود. آنان بسیاری از آیینهای اسلامی را که درگذشته مورد قبول بود یا اینکه مافوق بحث بود، مورد شک و تردید قرار دادند. عبدالرزاق نیز مانند حزب ملت‌گرای وفد[۹] در زمینۀ سیاسی، با مقابله با حق خلافتی که مصر را صرفاً واحدی از «امپراتوری اسلامی» به شمار می‌آورد، راه را برای تولد دوبارۀ یک ملت گرایی صرفاً مصری باز کرد. در جاهای دیگر نیز همین جوش و خروش درکار بود. دستور[۱۰] تونس یا «حزب قانون‌اساسی» که‌در ۱۹۲۰ تأسیس گشت، هدفش رهایی ملی از چنگ حکومت فرانسوی بود؛ و در ۱۹۳۴ جای خود را به حزبی تازه به‌نام نئودستور داد که تحت رهبری رهبرانی مصمم‌تر چون حبیب بورقیبه[۱۱] بود که، بعدها نخستین رئیس‌جمهور تونس شد. الجزایر در ۱۹۲۵، هنگامی که مصالی‌حاج[۱۲]

«اتوال نوردافریکان[۱۳]»، یا ستارهٔ افریقای شمالی را تشکیل داد؛ شاهد تبلور نخستین جنبش ملت‌گرای تازهٔ خویش گشت. این حزب در ۱۹۳۷ جای خود را به‌حزب مبارزتری به‌نام «حزب خلق‌الجزایر»[۱۴] داد که به‌نوبهٔ خود در ۱۹۳۹ توسط فرانسویان تحریم شد، اما به شکل زیرزمینی برجای ماند.

افزون براین، درسوی باختر، سال ۱۹۲۶ شاهد شورش بزرگ عبدالکریم[۱۵] در مراکش بود. اما ملت‌گرایی مراکشی که بر پایهٔ جنبشی از اصلاح اسلامی قرارداشت که توسط سالافی[۱۶] ها، «نیاکان نیک یا پرهیزکار» براه افتاد، معمولاً تاریخش از ۱۹۳۰ تعیین شده است. مانند مسلمانان جاهای دیگر، سالافی‌ها، ارتش مهاجم فرانسه را به‌شکل قدرتی می‌دیدند که می‌خواست تحت لوای مسیحیت، اسلام را پایمال کند. اما در ۱۹۳۰ دلایلی یافتند که سیاسی‌تر بود. در این سال فرانسویان سبب اعلام «دهیر» *dahir* یا فرمان سلطان شدند که بر طبق آن مردمان بربر مراکش از حق قضاوت در دادگاههای اسلامی برکنار می‌شدند. سالافیسم به‌شکل ملت گرایی شکوفان گشت. آنگاه، این علال الفاسی[۱۷] بود که انجمنی مخفی به‌نام الزاویه را شکل بخشید که، بزودی به صورت قلب جنبشی ملت‌گرای به‌نام حزب استقلال درآمد.

درکرانهٔ دیگر افریقا نیز، دههٔ ۱۹۳۰ شاهد رواج اندیشه‌های تازهٔ آزادیخواهی میان بسیاری از افریقاییان افریقای جنوبی بود که، پیشتر از این دربند چارچوبهای سنتی تفکر بودند: یعنی شاهد رواج این افکار میان دهقانانی بود که اینک درمحله های کثیف روستایی احاطه شده بودند، همچنین میان کارگران مهاجری که درمعادن طلای ویتواترزرند[۱۸] کار می کردند، و نیز، اندک اندک، میان مردم روستایی حومهٔ شهرها. درسرزمینهایی که کمتر غارت شده بودند، رواج این افکار کندتر بود، اماسرسختانه ادامه داشت. اگر اندیشه های آزادیخواهی برای بیشتر مردمان افریقای مرکزی هنوز چیزی بود که در آینده فرامی‌رسید؛ دیگر برای مردمان ناحیه‌های خاوری و باختری چنین نبود. به‌این ترتیب مردم «کیکویو»ی کنیا، که سرزمینش دارای بلندیهای حاصلخیز و آب و هوای سالم بود و هر روز بیش از پیش به‌وسیلهٔ کشاورزان اروپایی محصور می‌گشت؛ در ۱۹۲۱، به سیاستهای اعتراض دست یازیده بودند. این زمانی بود که «مجمع «کیکویو»ی جوان»[۱۹] به‌رهبری یک تلفنچی اهل نایروبی[۲۰] به‌نام

هری توکو[21] شکل یافته بود. پیام این مجمع آن‌طورکه توکو بیان داشته بود، به‌اندازهٔ کافی روشن بود. یکی از نکاتی که در برنامهٔ ۱۹۲۲ او به میان آمد، این بود: «گوش فرا دهید، شما هر روز به‌اروپاییان دستگاه حکومت برای کلبه‌هاتـان مالیات می‌پردازید، این مالیات به کجا فرستاده می‌شود؟ این، کار آنان است که املاک و دارایی مردم کیکویو را به‌یغما برند.»

اینک، کناره‌گیری گسترده‌یی از اجتماعهای کلیساهای مسیحی که به‌نظر مردم، اروپاییان برای مقاصد خویش آنهارا به‌زیر سلطهٔ خود درآورده بودند؛ دیده می‌شد. چندان که تا ۱۹۲۹ شمار بسیاری از کلیساهـای مستقل افریقایی وجود داشتند که پیام‌شان چنین بود: «افریقا برای افریقاییان»، و این پیام به همان اندازهٔ مذهبی بودنش سیاسی نیز بود. در ضمن، سیاستهای اعتراض در افریقای باختری به‌پذیرفتن شکلهای مصممانه‌تری از سازماندهی مستقیماً سیاسی ادامه داده بودند. هنگامی که بار دیگر جنگ جهانی دوم منزلت و قدرت فرمانروایان استعماری را به‌لرزه درآورد، و هزاران افریقایی را به‌سوی انگاره‌های تازهٔ اندیشه یا عمل، روانه داشت؛ زمینهٔ درک مردمی، به‌گونه‌یی نیک و گسترده فراهم آمد.

پس‌از ۱۹۴۵: ملل تازه

جنگ جهانی دوم با پیامدهـایی که برای افـریقا بیار آورد، سبب تسریع از هم پاشیدن کلی جامعهٔ‌سنتی که با هجوم استعماری در دههٔ ۱۸۸۰ آغاز گشته بود، شد. چونان پیش، شواهد پیچیده وحتی متناقض‌اند، با اینهمه، جنبه‌های منفی این رویداد اینک به‌گونه‌یی فزاینده پدیدارگشته‌اند؛ چنانکه گواهی که به‌عنوان نمونه در زیر می‌آید، شاید به اندازهٔ کافی روشنگر باشد. پدر وان وینگ[22] در ۱۹۴۵ دربارهٔ کنگوی بلژیک چنین نوشت، «مدت پنج سال جمعیتهای ما، تحت فشارتلاش و درگیری به جنگ مانندهٔیی بودند که بسیارشدید وگونه‌گون بود. همهٔ جمعیت سیاه برای تولید تا حداکثر امکان و با حداکثر سرعت ممکن بسیج شده بودند تا چیزی را که متفقین نیاز داشتند صادرکنند، و چیزی راکه نداشتند فراهم آوردند. این واقعیت مسلط بود.»

این «واقعیت مسلط» درکانها و کشتزاران با زوال اغلب مصیبت‌بار اقتصاد روستایی بومی توأم بود. فقر رو به‌افزایش در روستا، شمار فزاینده‌یی از مردان و زنان را به‌سوی شهرکها و شهرها کشاند. این جریان، بمحض آنکه نیروهای استعماری از شرخسارتها و عدم سازماندهی‌شان رهاگشتند، نیروی تازه فراچنگ آورد و شدت یافت. پس از جنگ، افزایش تولید امریکا و اروپای غربی بر تقاضای مواد خام در دوران جنگ پیشی گرفت. تا نیمهٔ دههٔ ۱۹۵۰ دیگر بندرت شهری در افریقا وجود داشت که از ۱۹۳۹ تا این زمان جمعیتش را به‌سه یا چهار برابر نرسانده باشد. شمار بسیاری از دهقانـان، از نکبت فقر روستا گریخته و با بدبختی دیگرگونهٔ زنـدگی در محله‌هـای پست شهری که به شتاب بـرپا شده بودنـد، یعنی «زاغه‌نشینها» یابنابـه اصطلاح روشنگر فرانسوی «حلبی‌آبـادها»، رویارو شدند.

از زمان انقلاب صنعتی بریتانیا به‌بعد، هـرگز چیزی چون این دیده نشده بود. این شهریان تازه‌که نـاگهان به‌سوی اقتصادی نقدی شتافته بودند که، بسیار دور از کنترل یا فهم آنان قرار داشت؛ تا آنجا که درخور توانایی‌شان بود، دستخوش تغییر و تحول گشتند. هرچند که آنان چه از تبعیض ناشی از رنگ پوست در افریقای جنوبی و دیگر مستعمره‌های سکونتگاه سفیدپوستان، و چه‌ازلحاظ بی‌مایگیهای مادی و معنوی بسیار جاهای دیگر، رنج فراوان می‌بردند؛ با این حال این جریان ادامه یافت. تصویر این شهرکها تا اندازهٔ بسیاری به‌تصویر شهرهـای صنعتی انگلیس در نیمهٔ سدهٔ نـوزدهم مـانند بود. کمیسیونی سلطنتی در سال ۱۹۵۵ دربارهٔ افریقای خـاوری چنین اظهار نظرکرد، «مفاسدی که با نبود زندگی خانوادگی، میخوارگی، فحشا، و بیماریهای آمیزشی همراه هستند، در شهرکهایی که جمعیتهای افریقایی بزرگی دارند، چیزی رایج‌اند...» یکی از روشنگرترین آمارهای موجود برای این سالها، آمار میزان فزایندهٔ واردات الکل است. ارقام رسمی نشان می‌دهند که در حـوالی ۱۹۵۱ اتحـادیهٔ استعماری افریقای باختری فرانسوی پانزده برابر سال ۱۹۳۸ مشروب الکلی وارد کرده است؛ و البته که قلمروهای فرانسه در این زمینه منحصر بفرد نبودند.

همچنانکه این گرایشها به‌گونه‌یی مهار نشدنی هستی داشتند، دست‌کم برای تیزبینان، روشن گشت که اینک بخش بیشتر افریقا درگرداب از هم‌گسیختگی



قوام نکرومه، دراینجا پس‌از انتخابات ۱۹۵۶ دیده‌می‌شود، او غنا (ساحل طلای‌پیشین) را در۱۹۵۷ به‌سوی استقلال راهبرشد: این نخستین راهگشایی بزرگ‌در راه آرمان استقلال افریقای جنوب صحرا بود.



میتینگ مردم درناحیهٔ «نیانزا»ی کنیا، به‌هنگام سخنرانی پرزیدنت جوموکنیاتا.

ژرف و گسترش یابندهٔ اجتماعی و اقتصادی غوطه می‌خورد، و اینکه، امیدی نبود که هیچیک از راه‌حلهای استعماری کهن بتوانند کارگر افتند. افراد داناتری که در دستگاههای اداری مستعمرات بودند، جهت وزش باد را یافته و بیهوده در جستجوی وسایلی برای مقهورکردن نیروی آن شدند. کمیسیون سلطنتی افریقای خاوری در ۱۹۵۵ چنین رای داد که برای این مستعمره‌ها، «بازگشت به اقتصاد گذران زیستی گذشته، یا حتی قرارگرفتن در برزخ میان نهادهای کهن رو‌به‌مرگ و نهادهای تازه‌یی که در تقلای به‌دنیا آمدن هستند، طلب کردن فاجعه است.» با این حال، چگونه یک راه‌حل در محدوده‌های استعماری، می‌توانست از این کار جلوگیری کند. به‌مفهوم وسیع می‌توان گفت بحران تقریباً پنهان سدهٔ نوزدهم و نیز خود دورهٔ استعماری، اینک به‌مرحلهٔ انفجار رسیده بودند.

این انفجار، در گسترهٔ سرحدهایی که نیروهای استعماری معین کرده بودند، به‌شکل نبردهایی در راه استقلال ملی در آمد. خواستهای دیرینه‌تر برای برابری و رهایی اینک به‌معنای ویژه‌تر واژه، ملت‌گرایانه شده بودند. اعضای ششمین کنگرهٔ پان‌افریکن[۲۳] شامل قوام نکرومه[۲۴]، که بعدها رئیس جمهور غنا شد، جوموکنیاتا[۲۵]، که بعدها رئیس جمهور کنیا شد، و نماینده‌یی از جانب انامدی آزیکیوه[۲۶]، که بعدها رئیس جمهور نیجریه شد، در ۱۹۴۵ در منچستر[۲۷] گردهم آمدند و باز هم دربارهٔ آرمان پان‌افریکن به گفتگو نشستند (همچنانکه برخی‌شان، پس از آن زمان نیز با اقتداری تازه به گفتگو ادامه دادند)، اما اینبار در گفتگوی آنان نکتهٔ تازه و درخور توجهی دیده می‌شد. آنان برخلاف پیشینیان‌شان نه‌تنها خواستار احترام برای افریقاییان، بلکه خواستار خود مختاری و حتی استقلال بودند و از ثمره‌های جنگ جهانی دوم بهره جستند. اگر هند — و برمه و سیلان و نیز دیگر کشورهای‌آسیایی — می‌تواند آزاد باشد، پس چرا افریقا آزاد نباشد؟

بزودی احزاب ملی تازه و سخت‌رای‌تری در مستعمره‌هایی چون ساحل طلا، نیجریه، و افریقای باختری فرانسه شکل‌گرفتند؛ جاهایی که قدرت حاکمه، هر چند هنوز با اکراهی بسیار، در تدارک آن بود که به‌این حزبها اجازهٔ برجای‌ماندن بدهد. روی دیگر روند از هم‌پاشیدگی — رشد سیاستهای اعتراض —

روز بروز بیشتر پدیدار می‌شد. در مستعمره‌هایی چون رودزیای شمالی، نفوذ حزب کارگر بریتانیا راهی محتاطانه اما سودمند به‌سوی تشکیل اتحادیه‌های صنفی مؤثر، که در سالهای پیشتر اکیداً ممنوع شده بود، را هموار کرده بود؛ و اکنون رسم و راه اتحادیهٔ صنفی نقش اهمیت یابنده‌یی در کارایی جنبشهای ملی ایفا می‌کرد. نخست، اندک اندک و سپس با شتاب، آرمان ملت‌گرایی تا فراسوی محدوده‌های اقلیت تحصیلکرده که، برای نخستین‌بار آن را بیان داشته بود، گسترش یافت، و همچنانکه شمار بزرگتری از شهریان و روستاییان را در گسترهٔ قلمرو خود می‌گرفت، بعدهای توده‌یی می‌یافت. حدومرز خواستهای این جنبشها بزودی از چند امتیازی که حکمرانان استعماری بریتانیایی یا فرانسوی آمادهٔ پذیرا گشتن‌شان به‌عنوان ضروریات بودند، پیشتر رفت؛ و بنابراین دوازده سال پس از ۱۹۴۰، سالهای سرشار از برخوردهای شدید و تغییر و تحولات، سرکوبیها، تیراندازیها، و به‌بند کشیده شدنها بود. با این حال، سیر پیش روندهٔ عقیدهٔ افریقاییان که با آگاهی افزون شوندهٔ بریتانیاییان و فرانسویان از این موضوع که هیچ چیز جز دگرگونی سیاسی عظیم نمی‌توانست این بحران را فرونشاند، همراه بود؛ اندک اندک دگرگونیهای اساسی مهمی به‌دست آورد.

در شمال صحرا، مرحلهٔ نهایی دگرگونی با کودتای افسران آزاد در ۱۹۵۲ در مصر پدید آمد و دو سال بعد جمال عبدالناصر[۲۸] قدرت را به‌دست گرفت؛ هر چند که یک سال پیش از آن، لیبی مستعمرهٔ پیشین ایتالیا، به‌رهبری پادشاه سنوسی[۲۹] (سنوسیه) اش، ادریس المهدی السنوسی، در ۱۹۵۱ کسب حاکمیت کرده بود. مراکش و تونس نیز در ۶–۱۹۵۵ در پی این کار رفتند. در ۱۹۵۶ نیز به حق حکومت مشترک انگلیسی-مصری بر سودان خاوری پایان داده شد و جمهوری سودان در خرطوم اعلام شد. در ضمن، اضمحلال ایتالیای فاشیست، برای امپراتوری باستانی اتیوپی که شامل ایالت اریتره نیز بود، استقلال دوباره پدید آورد، و جمهوری تازهٔ ایتالیا نیز برای کنار کشیدن از جمهوری سومالیا آماده گشت. در جنوب نیز «حزب اتحاد توده‌ها[۳۰]»ی ساحل طلا به‌رهبری پویای قوام نکرومه، گام دگرگون کنندهٔ اساسی را برداشت. کشوری که اینک غنا نامیده می‌شد، و در ۱۹۵۱ خودحکومتی داخلی را به‌دست آورده

بود، در ۱۹۵۷ استقلال سیاسی کامل کسب کرد. نیجریه نیز بیدرنگ در پی چنین کاری رفت، و در ۱۹۵۲ به خودـحکومتی داخلی‌دست یافت و در ۱۹۶۰ به‌استقلال رسید.

در جاهای دیگر، در دهۀ ۱۹۵۰ فشار برای تغییر و تحول به گونه‌یی بس نیرومندتر افزایش یافت. سال ۱۹۶۰ شاهد به‌پیدایی آمدن جمهوری مستقل سومالی بود که، ترکیبی از قلمرو بریتانیایی پیشین سومالی‌لند وسومالیا قلمرو پیشین ایتالیا بود. تانگانیکا در ۱۹۶۱، واوگاندا در ۱۹۶۲ نیز به صورت جمهوریهای مستقلی درآمدند. کنیا نیز البته به‌دنبال نبردهای تلخ در ۱۹۶۳ مستقل شد، و زنگبار نیز اینچنین به‌استقلال دست یافت. این جزیرۀ افریقای خاوری با انقلابی تقریباً ناگهانی علیه سلطان و اقلیت زمیندارش استقلال یافت، با «تانگانیکا» که در نزدیکیش قرار داشت، وحدت یافت و این دو، نام تانزانیا را برخود نهادند. پس از ده سال ستیز و محرومیت، اتحادیۀ دو رودزیا و نیاسالند که تحت تسلط اروپاییان بود در ۱۹۶۳ منسوخ گشت؛ نیاسالند و رودزیای شمالی یک سال بعد کشورهای مستقل مالاوی و زامبیا شدند. پس از آنکه سیرالئون در ۱۹۶۱ و گامبیا در ۱۹۶۵ استقلال را به‌دست آوردند، دیگر از امپراتوری بریتانیا در افریقا چیز اندکی برجای ماند.

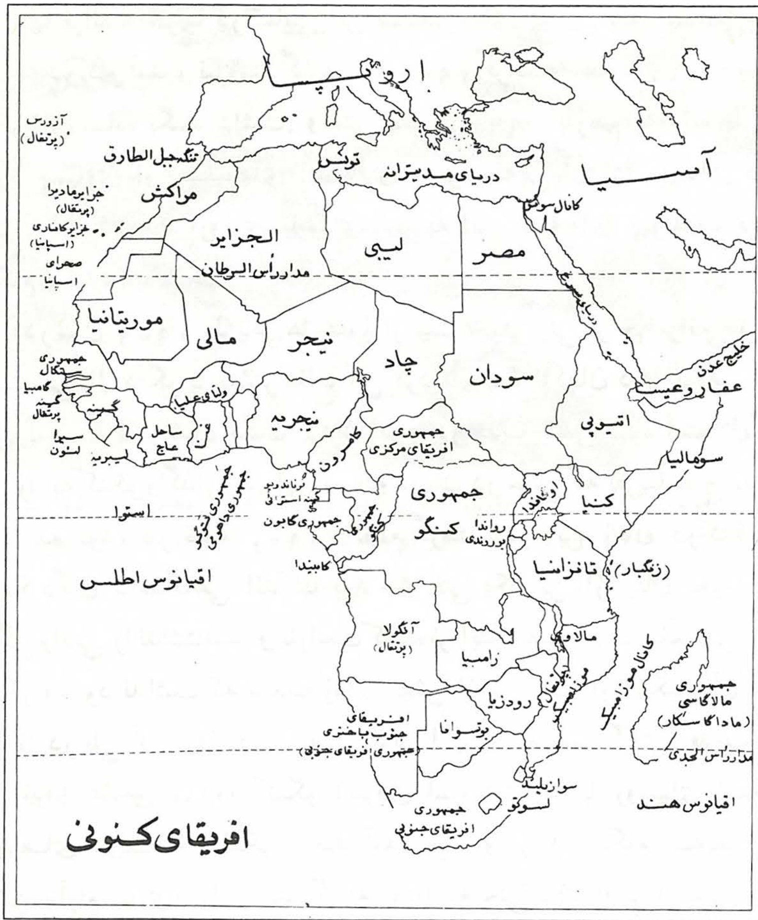
مستعمره‌های فرانسوی نیز در مسیری متفاوت به‌همان پایان دچار آمدند. پس از هجوم آلمان به‌فرانسه در ۱۹۴۰، رژیمی طرفدار نازی که در ویشی[۳۱] مستقرگشته بود، کوشید تا هم برتریهای نژادی استعمارگری و هم واقعیت حکمرانی سرمایه‌سالاری مستقیم را حفظ کند. فرانسۀ مردم سالار (دموکراتیک) تا ۱۹۴۳ تنها توانست مخالفت اندکی با این مسأله ابراز دارد. اما در آن هنگام تحت فشارهای دوگانۀ ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی که انگیزه‌های متفاوتی داشتند، شکل ضداستعماری روشنی را برعهده‌گرفته بود، و اینهمه تأثیر فزاینده‌یی بر جنبش فرانسۀ آزاد که تحت‌رهبری ژنرال شارل دوگل بود، داشت. دوگل که به‌عنوان آلت دست بریتانیاییان مورد سوءظن امریکاییان قرار گرفته بود، دریافت که علیه رهبران ضد ویشی در افریقای شمالی آلت دست شده است. دوگل در واکنش به این مسأله، با شور و هیجان بیش و بیشتری برای اندیشه‌های جمهوریخواهانه با شعار شکوهمند آزادی و برابری، سخن

راند، و راه را برای دگرگونی احتیاط‌کارانه در مستعمره‌هایی که نخبگان افریقایی سرنوشت‌شان را با آرمان او پیوند داده بودند، بازکرد.

از خلال این مانورها اعلامیهٔ مشهور برازاویل در ۱۹۴۴ پدید آمد که، معمولاً به‌عنوان سرآغاز پایان گرفتن استعمار فرانسه در افریقا به‌شمار می‌آید. با توجه به‌سالهای آینده، تصمیمهای برازاویل باید به‌گونه‌یی شگفت‌آور محجوبانه به‌دیده آید. آنان اعلام داشتند، «طبیعت وظیفهٔ استعماری فرانسه مغایر با تمامی افکار خودـمختاری، و همهٔ امکانات توسعه در خارج از بلوک امپراتوری فرانسه است: حتی مانع از تثبیت خودـحکومتی مستعمره‌ها در آیندهٔ دور است.» (تأکید مربوط به‌اصل نوشته است).

با اینهمه، تصمیمهای برازاویل «مشارکت» را پیشنهاد کرد. این مسأله همراه با روح زمان، به‌هموارکردن راهی برای گنجاندن مقرراتی در قانون اساسی ۱۹۴۶ چهارمین جمهوری تازه یاری داد. بنابه این قوانین ــ هر چند با حق رای محدودــ به‌هر حال قرار بر این شد تا مستعمره‌های فرانسه نیز نمایندگانی داشته باشند، و از این‌رو، شماری از افریقاییان به‌عنوان نماینده در مجلس ملی در پاریس نشستند. اکثریتی از احزاب ملت‌گرای نوپیدا با توسل به‌این موقعیت در سال ۱۹۴۶ در «کنفرانس‌وحدت» در باماکوــدر سودان(که بعدها مالی نام‌گرفت)ــگرد هم آمدند،میان‌خود اتفاق چند سرزمینی‌یی پدید آوردند وتشکیلات خود را مجمع دموکراتیک افریقا[۳۲] نام نهادند. این رهبران آر.دی.ای (R.D.A) بودندکه اینک سراسر افریقای فرانسه را به جنبش درآورده بودند.

در ۱۹۵۶ یکی از آخرین حکومتهای جمهوری چهارم اعلام داشت که، هر یک از قلمروها می‌توانند دارای خودـحکومتی داخلی شوند. این لوا کادر *loi cadre* یا «قانون چارچوب» (بنابه این قانون به‌هشت ناحیهٔ به تصرف درـآمده در افریقای باختری و نیز به‌چهار ناحیه در افریقای استوایی وهمچنین به ماداگاسکار وسومالی فرانسه نیمه‌خودـمختاری داده می‌شد) با دادن آزادی عمل بیشتر به‌هر یک از جنبشهای افریقای باختری فرانسه در داخل محدودهٔشان، به وحدت شکوفای آنها سخت لطمه وارد آورد. دو سال بعد، دوگل که به تازگی در فرانسه دیگرباره به قدرت دست یافته بود، به تمامی این قلمروها

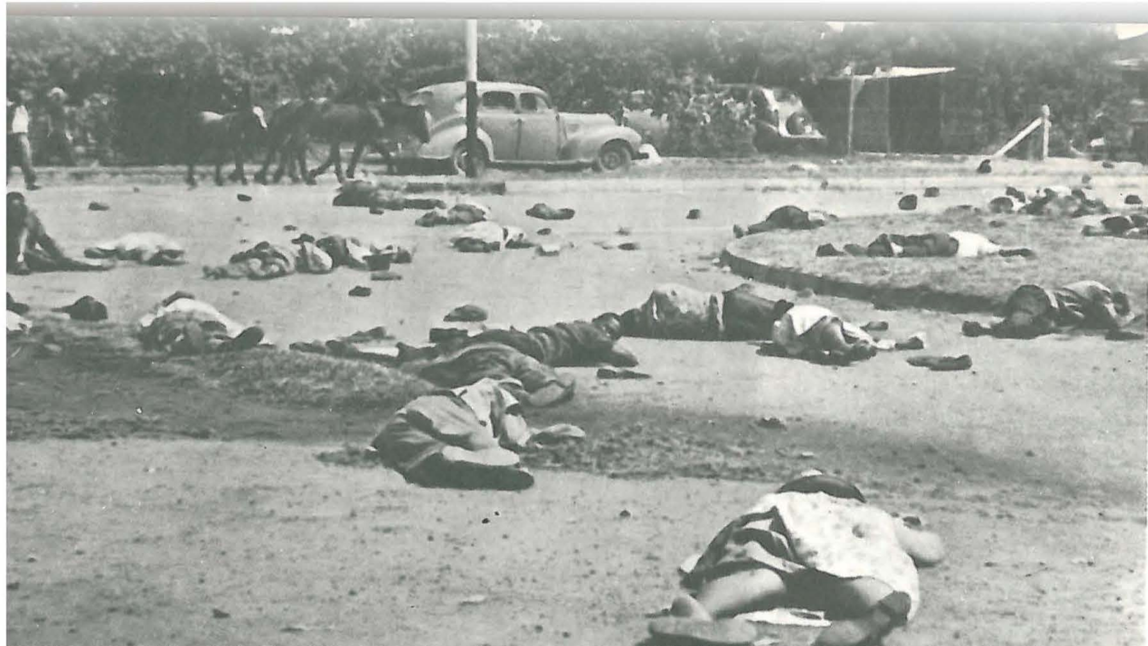


پیشنهاد کرد که، میان استقلال بیدرنگ یا عضویت در یک اجتماع فرانسوی تازه که از پاریس اداره می‌شد، یکی را برگزینند. تنها «بخش آر.دی.ای» گینه یعنی حزب دموکرات گینه به‌رهبری سکوتوره[۳۳]، به‌اندازهٔ کافی نیرومند بود تا از این پیشنهاد بهره جوید. گینه که پس از آن با تحریم فرانسه روبرو شد و از آن جان سالم بدر برد، در این میان راه را به دیگران نمایاند. از جملهٔ این دیگران ماداگاسکار بود که پس از تغییری دیگر در سیاست فرانسوی که تا اندازهٔ بسیار زیادی زیر نفوذ فلیکس اوفوئه بوانی[۳۴] اهل ساحل عاج بود، در ۱۹۶۰ راه گینه را در پیش گرفت. با این کار، اجتماع فرانسوی از میان رفت، هر چند که دست پاریس، دگرباره، با توافقهای نظامی و مالی‌یی که

تحت آنها فرانسه تقریباً در تمامی این مستعمره‌های پیشین نفوذ مسلطی‌را حفظ می‌کرد؛ درکار آمد و نیرومند گشت. تا ۱۹۶۰ فرانسه حدود ۲۰،۰۰۰ سرباز در «افریقای سیاه» نگاه داشت. و حتی پس از ۱۹۶۰ بازهم به‌اداره یا اعمال نفوذ بر بسیاری از تصمیمهای اقتصادی و بودجه‌یی آن ادامه داد. در این میان، بازار مشترک اروپای باختری نیز به این رشته‌های پیوند با فرانسه، استحکام بیشتری بخشید.

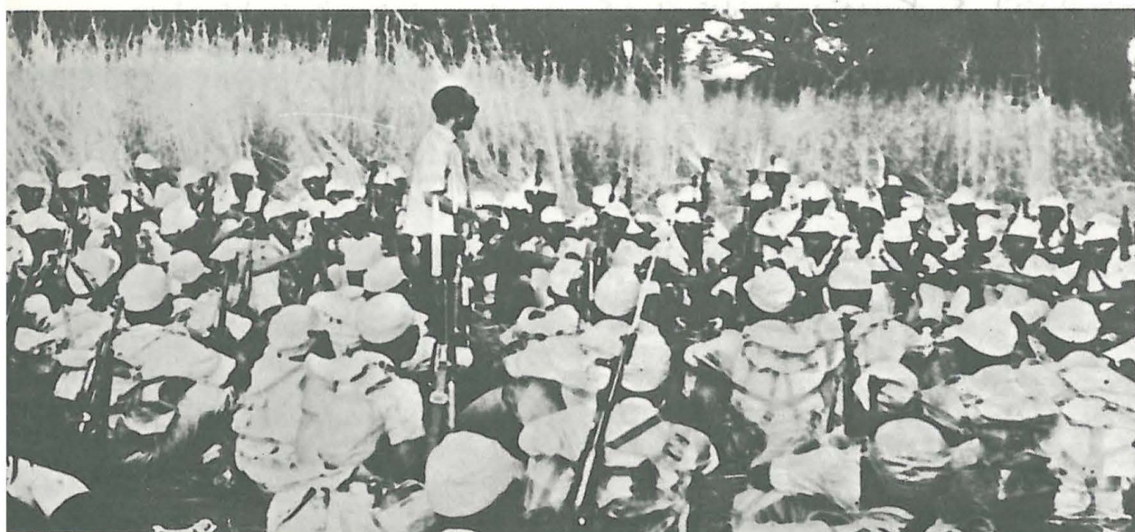
در سال ۱۹۵۹ بلژیکی‌ها هنوز از نیت خود مبنی بر حکمرانی بر کنگو به مدت سی‌سال دیگر یا بیشتر دفاع می‌کردند. اما ناگهان در ژانویهٔ ۱۹۶۰، از این سیاست سنتی‌شان دست برداشتند و در مدت شش ماه استقلال کامل سیاسی را به کنگو واگذاردند. این مسأله درست در حالی که تقریباً هیچ تدارکی دیده نشده بود، در نیمهٔ ۱۹۶۰ انجام گرفت. در این زمان درکنگو شمار تحصیلکردگان دانشگاهی اندک بود —و حتی یک تن از اینان تجربهٔ اداره‌کنندگی واقعی را نداشتند— و ناراحت‌کننده‌تر اینکه هیچ حزب یاجنبش ملی‌یی درکنگو وجود نداشت که مدت زمانی بیش از چند ماه از تشکیل آن گذشته باشد، تا در طی آن، سازمان یابد و خود را برای به‌دست گرفتن قدرت آماده سازد. نیروی عمومی مزدور کنگو (نیروی استعماری که با روشهای استعماری در روزهای دولت آزاد کنگو پدید آمده بود، و از آن هنگام به‌بعد وظیفهٔ سهمگین «آرام سازی» را برعهده گرفته بود) که حتی یک افسر کنگویی در آن نبود، فتنه و آشوبی ناگهانی براه انداخت. تشکیلات تازه استقلال یافته در زیر این فشارها و فشارهای دیگر ویران گشت. برجسته ترین زهبر کنگو، پاتریس لومومبا[۳۵] قربانی فشار های بیگانه و تحریکهای داخلی گشته و در ۱۹۶۱ کشته شد. سالهای آشفتگی در راه بودند.

به‌این ترتیب در سال ۱۹۶۳ تنها «جنوب سفید» سنگربندی‌کرده، به سنتهای کهن سرمایه‌سالاری مستقیم ادامه داد؛ کشورهای جنوب سفید از این قرارند: افریقای جنوبی، رودزیای جنوبی و «ایالتهای آنسوی دریای» پرتغال، یعنی آنگولا و موزامبیک. بجز اینها، بریتانیا هنوز در سه قلمرو در افریقای جنوبی، یا در پیرامون سوازیلند، با سوتولند، و بچوانالند قدرت داشت، اما هر یک از اینها به‌شکلی به‌سوی استقلال سیاسی در حرکت بودند، و بزودی



سرکوبیهای حکومت نژادپرست‌افریقای جنوبی‌ثابت کرده که همواره‌همراه باخشونت شدید بوده‌است. صحنه‌یی که‌در اینجا می بینید، شهر کوچك شارپویل (Sharpeville) را پس از آتش گشودن پلیس به‌روی تظاهرکنندگان در۱۹۶۱ می‌نمایاند.

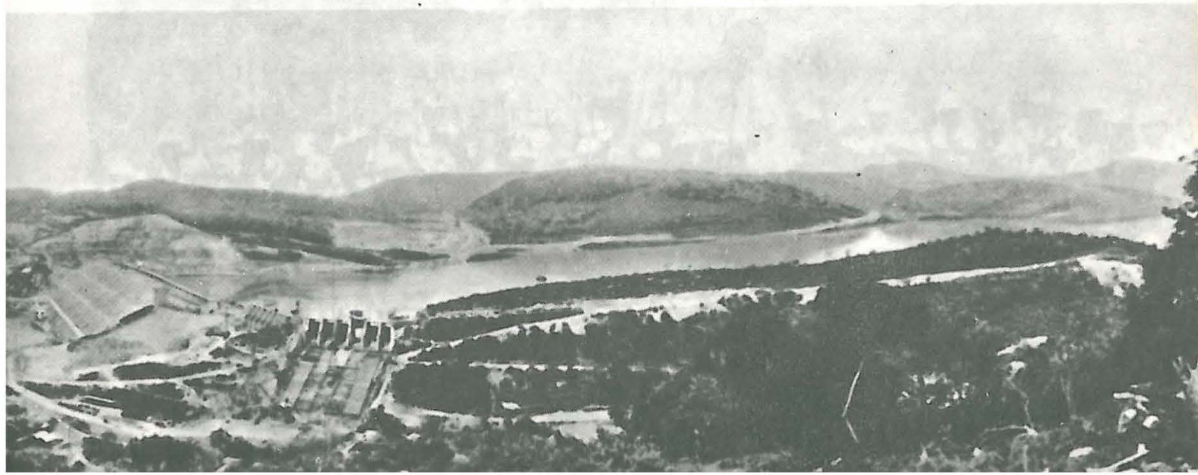
پس‌از ۱۹۶۰ مستعمره‌های پرتغالی به‌گونه‌یی‌فزاینده باطغیانهای‌افریقاییان‌به‌لرزه درآمدند. این تصویر که در ۱۹۶۴ گرفته شده، دسته‌یی ازپارتیزانها را در مکانی ازگینهٔ پرتغالی‌می نمایاند، مکانی که در ۱۹۶۳ مقاومت مسلحانه در آنجا آغازگشت و بزودی کنترل بیشتر پهنه‌هایی روستایی را به‌دست‌آورد.





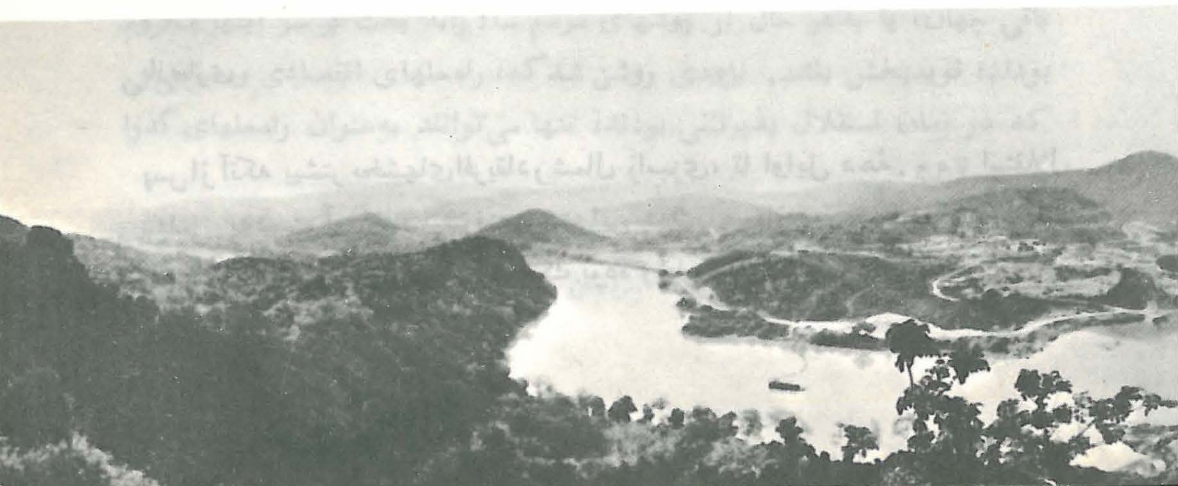
بالا: جشنهای استقلال درالجزایر، ۱۱دسامبر ۱۹۶۰.

سدآکوسومبو در رود ولتا، در ۱۹۶۴، یعنی زمانی که کار ساختمان سد نزدیک به پایان بود. قدرت سیاسی بدون قدرت اقتصادی چندان معنایی نمی‌تواند داشته باشد: در ۱۹۶۵ دولت غنا پیش ازمدت مقرر و با هزینه‌یی کمتر از مقدار پیش‌بینی‌شده، کار یکی ازبزرگترین سدها ومجتمعهای هیدروالکتریک جهان را به پایان برد.





حفاری ثروت معدنی افریقا: معادن مس در زامبیا.



نیز آن را به‌دست آوردند. در جای دیگر پرتغالیان جزایر دماغهٔ سبز و نیز مستعمرهٔ گینه در افریقای باختری را به‌تصرف درآوردند. اسپانیایی‌ها ریو د اورو (صحرای اسپانیا)، ناحیهٔ محصور سیدی ایفنی[36] و گینهٔ اسپانیا (شامل جزیرهٔ کوچک فرناندو پو[37] و زمینلادی که به‌نام ریو مونی[38] شناخته شده است) را حفظ کردند. جمعیت کل همهٔ این نقاط از نیم میلیون کمتر بود. فرانسه ناحیهٔ محصور جیبوتی[39] در دریای سرخ را که جمعیتی کمتر از ۱۰۰٫۰۰۰ تن داشت، برای خود نگاه داشت.

اما در «جنوب سفید» وضع دیگرسان بود. افریقای جنوبی در ۱۹۴۸ شاهد به‌قدرت رسیدن یک حزب ملی آفریکانر (بوئر) متشکل از افراطیونی بود که، برایشان هرگونه تن دردادن به‌برابری حقوق با افریقاییان زشت بود، و سیاستهای نژادی آپارتهید یا «توسعهٔ جداگانه»شان برمبنای این اندیشه بود که، اکثریت غیر سفیدپوست افریقای جنوبی (که اینک شمارشان به‌پانزدهٔ میلیون از نوزده میلیون جمعیت می‌رسید) باید هماره در وضعیت کهتری یا بردگی باقی بمانند. در ۱۹۶۵ ، اقلیت سفید پوست بسیار کوچکی در رودزیای همسایه که در همان مسیر راه می‌سپرد، علیه وضع موجود در مستعمرهٔ سلطنتی خود سر به شورش برداشته، تحت نظامی که بسیار نزدیک به آپارتهید بود، اعلام استقلال کرد. دفاع از آخرین سنگرهای حکومت استعماری و تصورهای نژادپرستانهٔ وابسته به‌آن در مستعمره‌های پرتغالی آنگولا و موزامبیک ادامه یافت؛ یعنی در جاهایی که به‌هر حال، جنبشهای ملت‌گرا آغاز به‌مقاومت مسلحانه‌یی کردند که پرتغالیان ناتوانی‌خود را در از کار بازداشتن این‌جنبشها به‌اثبات رساندند. در پایان دههٔ ۱۹۶۰ چون‌رژیمهای «جنوب‌سفید» سرگرم‌گرد آوردن سلاح و دریافت کمکهای خارجی بودند، چنین می‌نمود که برخوردهای بازهم گسترده‌تری در پیش است.

بازسازی

پس‌از آنکه بیشتر بخشهای‌افریقادر شمال زامبزی، تا اوایل دههٔ ۱۹۶۰ استقلال سیاسی به‌دست آوردند، پیشرفت بیشتر این دولتهای تازه با دشواریهایی رویارو آمد. بسیاری از آنها قلمرویی‌کوچک بوده و یا جمعیت اندک یا بسیار اندکی

داشتند. دیگر دولتها به‌رشته‌های اساسی مالی یا بازرگانی حکمرانان پیشین‌شان چنان وابسته بودند که، جز حاکمیت ظاهری چندان چیز دیگری در دست نداشتند. بسیاری از آنها از ذخیره‌های نقدی، سرمایه، و افراد کارآزموده کاملاً بی‌بهره بودند و برخی‌شان در حل و فصل رقابتهای شدید داخلی شکست خورده و بسختی درگیر دشواریهای جنگ داخلی شدند. تنها چند تایی از این ملل تازه، کار بی‌نهایت دشوار شکل بخشیدن و بازسازی زندگی ملی‌شان را آغاز کرده بودند، یا چنین می‌نمود که توانایی آغاز کردنش را داشته باشند؛ آنچنان که بتوانندگام‌به‌گام بر بحرانهای نظام اقتصادی و ساخت سیاسی‌یی که از گذشته به‌ارث برده بودند، چیره گردند.

بنابراین دورهٔ پس از ۱۹۶۰، دورهٔ مناقشه‌های بزرگ در مورد آینده، دورهٔ دشواریها و بیداری‌از خواب غفلت، و دورهٔ کاوش برای شکلهایی تازه از جامعه که بتوانند توسعه اجتماعی و اقتصادی واقعی را نیزچونان آزادی سیاسی به همراه داشته باشند، بود. در بیش از چندتایی از این دولتهای تازه، فرمانروایانی وجود داشتند که، گویا مایل بودند به‌مواضع امتیازهای شخصی بازگردند؛ و با این ادعای بیهوده و بی‌دردسر که تمامی قدرتها از آن آنان است، هرانتقاد مؤثر یا هر جنبش مردمی‌یی که به‌نوسازی یاری می‌داد را سرکوب می‌کردند، و به‌این کار خرسند بودند. اما حتی در این کشورها که فرمانروایان با نادانی سیاسی یا فساد شخصی، سوءاستفاده می‌کردند نیز امیدها و تلاش برای آزادی در راه تحولات وسیع همچنان ادامه می‌یافت. آنها خمیر مایه‌یی از اندیشه‌های تازه، برنامه‌ها، آیینها، و مناظره‌های جهان نگرانه را عمل آوردند؛ و تمامی این هر چند که ممکن بود در آن لحظه بی‌ثمر به‌دیده آید، با این حال توانست برای قاره‌یی از مردمانی که مدت زمانی دراز از تماس با دشواریها و راه‌حلهای باقی جهان، یا به‌هر حال از روشهای مردم سالارانهٔ بحث بر سر اینها محروم بودند؛ نویدبخش باشد. بزودی روشن شد که، راه‌حلهای اقتصادی و سیاسی‌یی که در زمان استقلال پذیرفتنی بودند، تنها می‌توانند به‌عنوان راه‌حلهای گذرا به‌دیده آیند.

اینک افریقاییان آغاز به‌گذشتن از موانعی کرده بودند که پیش از این آنان را از یکدیگر جدا می‌گرداند. این مانعهای گوناگون هم کهنه و هم نو

بودند. هر چند که جامعه‌های دوران آهن افریقا از لحاظ فرهنگی و شکل‌بندی وحدتهای درونی داشتند، با این حال چیزی پیش از اتحادهای جزئی و ناپایداری که از پی فتوحات داخلی ببار می‌آمدند، نمی‌شناختند. از روزگاران بسیار دور، در این قاره که جایگاه قدیمی‌ترین سکونتگاههای انسان بود، بخشهای قومی و زبانی به تعداد بیشماری از هویتهای جداگانه تقسیم شده بودند، و هر یک از آنان که ریشه در سده‌ها داشته بود، در محیط خود رشد یافته و به‌گل نشسته بود. اینکه ریشه‌های این هویت جداگانه تا چه‌اندازه ژرف‌اند، به گونه‌یی شگفت‌انگیز با مطالعهٔ زبان نمایان شده است: برای نمونه، سه یا چهار «زبان مادر» بیشتر زبانهای افریقای باختری ، ممکن است شاخه شاخه شدن‌شان را بیش از ۱۰،۰۰۰ سال پیش‌آغاز کرده باشند. تاریخ دوران‌آهن این روند رشد جداگانه را پرورش داد. و آنگاه نظام استعماری اروپا که پیامدهای کوتاه‌مدت اما مهم داشت، بـه مدت هفتادسال یا بیشتر، تقریباً تمامی افریقاییان را در شماری‌از چاردیواریهای تازه قـرار داد که دیوارهاشان شنیدن یـا دیدن هر چیز با ارزش در بارهٔ همسایگان دور یـا نزدیک را دشوار یاغیر ممکن می‌گرداند. بسیاری از افریقاییان در گذر دورهٔ استعماری به‌خارج سفر کردند، اما دانش میان‌ـ ناحیه‌یی یا حتی میان‌ـقلمرویی، در حداقل برجای‌ماند: اغلب چنین می‌نمود که افریقای خاوری و باختری از هم فاصلهٔ بیشتری دارند تا از انگلستان یا فرانسه. حتی رواج آموزش، زبانهایی به‌همراه آورد؛ زیرا «زبانهای استعماری» گوناگون بودند (بجز زبان فـرانسه و بلژیکی)، و لحظه‌هـایی وجود داشت کـه بـه نظر می‌رسید افریقاییان ناگزیر به تقسیم شدن میان رقبای انگلیسی زبان و فرانسوی زبان هستند.

با اینهمه، آنان آغاز به‌گذشتن از مرزها و تقسیمات کردند. همهٔ این دولتهای تازه، خواه ناخواه از طریق همان تجربـهٔ استعماری با یکدیگر پیوند داشتند. آنان بیشتر با دشواریهایی یکسان رویاروی بودند، بسیاری از عقب‌ـ ماندگیها را یکسان تحمل می‌کردند، و اغلب ازخطرهایی یکسان می‌گریختند. این اجتماع تجربه‌ها، به‌آنان یاری گردهم آمدن داد. گردهمایی‌ها و تماسهای میان افریقاییان به میتینگهای خودشناسی واقعی بدل گشت. پان افریکانیسم که در اوضاع و احوال بسیار متفاوت تجربهٔ افریقایی‌ـامریکایی در آن سوی

اقیانوس اطلس بارور شده بود، اکنون آغاز به بازی نقشی پرثمر در خود افریقا کرد.

در ۱۹۶۳، سی و دو حکومت افریقایی درورای ستیزها و تقسیمها توافق کردند تا یک سازمان وحدت افریقایی، با ارگانهایی الحاقی برای برنامه‌ریزی اقتصادی، مشاورهٔ سیاسی، و دفاع نظامی تشکیل دهند. هر چند که این حرکت به‌سوی وحدت نظام‌پذیر به‌گونه‌های بسیار تفسیر شد؛ با این‌حال، بزودی نشان داد که، چیزی بیش از نمادی بودن محض است. البته دربارهٔ آیندهٔ این وحدت نیز تفسیرهای بسیاری شد. برخی از رهبرانش که قوام نکرومه پیشگام‌شان بود، این وحدت را به‌عنوان سادر یک حکومت واحد برای تمامی افریقا بشمار می‌آوردند. دیگران آرزوی چنین چیزی را داشتند، اما از دیدگاه آنها مانعها بیش از اندازه بودند. عده‌یی دیگر نیز بودند که سازمانبندی تازه را چیزی درحد یک پوشش سودمند برای تجزیه‌طلبی دوام یافته به‌شمار می‌آوردند. اما شمار اندکی، دست‌کم درملاءعام قصد یا جرأت آن را داشتند که با گرایش به وحدت قاره‌یی مخالفت ورزند. زیرا اینک چنین می‌نمود که این گرایش جایگاه گسترده‌یی در افکار مردم سرزمینهای بسیاری به‌دست آورده است.

همراه با این، با نفوذترین اندیشه‌یی که اینک زمینه‌یی به‌دست می‌آورد، این اعتقاد استوار و گسترش یابنده بود که هیچ چیز جز دگرگونی اجتماعی و اقتصادی بنیادی و پردامنه درمحدودهٔ زمینه‌های بومی، یعنی زمینه‌های افریقایی نمی‌توانست این ملل تازه را از وضع ناپایدار و گذرای اوایل دههٔ ۱۹۶۰ به پیش براند. این عقیده پدید آمد که، افریقاییان باید انتقال‌شان به‌جهان امروزین را با روشهایی کامل کنند که این روشها نمی‌باید و نمی‌توانست همان روشهایی باشد که فرمانروایان اخیرشان توصیه می‌کردند: همچنانکه ضعف واقعی استقلال سیاسی‌شان آشکارا روشن می‌شد، این عقیدهٔ استوار نیز بیشتر پا می‌گرفت. چیزهای کهن بسیاری به‌سر می‌آمد و چیزهای نو بسیاری آغاز می‌شد، شمار بیش و بیشتری از مردمان اندیشمند که در بند اندیشه‌های پان‌افریکانیسم بودند، استدلال می‌کردند که، سیاستهای‌خارجی «عدم تعهد» —به‌زبان امروز معنایش خودداری از پذیرفتن وفاداری به هرگروهبندی بین‌المللی است— باید با سیاستهای داخلی توسعهٔ غیر سرمایه‌داری و جامعه‌گرایانه هماهنگ باشند. در

وحدت قاره‌یی کوششها باید همگام با سیاستهای تازه‌یی باشند که وحدت داخلی را یاری می‌دهند. تا ۱۹۶۵ سه رشتهٔ اساسی اندیشه و عمل تازه پدیدار گشته بود: بیطرف‌گرایی، جامعه‌گرایی، و پان‌افریکانیسم.

البته، دربارهٔ این مباحث به‌گونه‌یی تند واغلب گیج کننده بحث می‌کردند. روشن است که، در قاره‌یی که اینچنین ناگهانی و در عین حال چنین ناکامل فرمان امور خود را به‌دست‌گرفته بود، انتظاری جز این نمی‌رفت. بیطرف‌گرایی میان تفسیرهای‌آنانی که خواستار آزادی بودند تا اقتصادهایی جامعه گرایانه بنا نهند و آنانی که صرفاً آرزو داشتند تا در بیرون از نظامهای نظامی باقی جهان قرار گیرند، در نوسان بود. نظامهای سیاسی تک حزبی که بعد از ۱۹۶۰ رو به‌فزونی بودند، در همه جا با دشواری بزرگ تغییر شکل جنبشهای ضداستعماری —که سازمانبندی سستی داشتند— به احزابی سیاسی با برنامه‌یی مثبت برای بازسازی و ساختی مردم‌سالارانه، رویارو می‌شدند. در اینجا نیز سردرگمی و گوناگونی هدفها دیده می‌شد. برخی از کشورها براستی به‌سوی مقیاسی‌گسترده‌تر از وحدت داخلی و رشد مردم‌سالاری به حرکت درآمدند. دیگران شاهد فساد حکومتهاشان و بدل شدن آنها به «دیکتاتوری گروهی» به‌وسیلهٔ برگزیدگان محافظه‌کاری بودند که، قدرت را از تشکیلات استعماری واپس‌نشسته گرفته بودند و اکنون به‌خرج همشهری خود، از آموزش و ثروت نسبتاً بالایشان برای تن‌آسانی و تن‌پروری سود می‌جستند. اینجا و آنجا کودتا و تغییر و تحولات مردمی به‌گونه‌یی درخور پیش‌بینی دیده می‌شد.

عقاید و افکار دربارهٔ جامعه گرایی جوراجور و ناخالص بود. جامعه‌گرایی از دید برخی از رهبران و احزاب چیزی بیش از شکلی ملایم (قالبی که از سنن باستانی مالکیت اشتراکی و تعاون الهام پذیرفته) از محدودیتهای بشر دوستانهٔ متکی بر اقتصادهایی که در غیر این صورت شدیداً سرمایه‌داری می‌شدند، نبود. دیگران از شعارهای جامعه‌گرایی به‌عنوان برگ انجیری عوام‌فریبانه برای بهره‌کشی از دولت به‌نفع شخصی سود جستند، با اینهمه برخی دیگر نیز بودند که اندیشه‌های جامعه‌گرایی را جدی می‌گرفتند. آنان این اندیشه‌ها را به‌معنای کوشش همه جانبه به‌منظور بازسازی جامعه بر بنیادی

تازه و نظام‌پذیر می‌انگاشتند؛ و اینک همراه با غنا که پیشگام‌شان‌بود، برای انجام این منظور پا پیش می‌نهادند. در اینجا بود که تصور بازسازی همه جانبه به‌پیشرفتهایی نایل آمد. در این هنگام چنین استدلال می‌شد که تا زمانی که آزادی سیاسی با آزادی نهادی و بنیادی یعنی رهایی از محدودیتهای دست و پاگیر پیش‌ـصنعتی وضد علمی توأم و کامل نشده باشد، ارزش چندانی نمی‌توان برای آن قائل شد.

تا ۱۹۶۰، ترکیب تاریخی افریقا، به‌نحوی از انحا، از هر جهت، دگرگونی بسیار یافته بود. تمامی این اندیشه‌ها، همراه با مردان و زنانی که از این افکار دفاع می‌کردند و آنها را گسترش می‌دادند، در راه طرح‌ریزی جو و میدانی تازه از هویت و هدف افریقایی بسیار پیشرفته بودند؛ چه، از «شخصیت افریقایی»یی حرف می‌زدند که باید بیانگر یگانگیهای فرهنگی اساسی افریقا می‌بود، و به همهٔ افریقاییان عضویت در گروهی را ارزانی می‌داشت که صرفاً از آن افریقا بود؛ خواه طرفدار بیطرفی افریقا می‌بودند که به‌آنان امکان می‌داد تا راهشان را از لابلای کشمکشهای جهان دنبال کرده و برنامه‌یی قاره‌یی برای عمل مشترک طرح‌ریزی کنند؛ و خواه برسر جامعه‌گرایی‌یی بحث می‌کردند که باید شکلهایش به‌گونه‌یی ویژه، افریقایی می‌بودند، و با این حال، باید به گونه‌یی دروازه را به سوی گسترش بنیادی هرگونه فعالیت زندگی روزمره می‌گشود، خواه با عقیده‌یی راسخ و ژرف، خواه با عقیده‌یی اندک ژرف، خواه به‌روشنی یا به‌گونه‌یی سردرگم، به‌هر حال شمار بسیاری از مردان و زنان در سراسر افریقا اینک به‌شیوه‌هایی که کاملاً تازه بود، دربارهٔ کشورها و قاره‌شان اندیشه می‌کردند.

با واپس‌نشینی حکومت استعماری مستقیم، دورهٔ درازمدت انتقال به‌بحرانی سخت دچار آمد، اما اینک بحران بسیار ژرفتر از زمانهای پیش حس و تجزیه‌و تحلیل می‌شد. فشارهای بسیاری این بیداری را به‌سوی واقعیت پیش راندند؛ که شاید مهمتر از همهٔ آنها، تحمل ناپذیر بودن چیزهایی بود که بی‌هیچ دگرگونی بر جای مانده بودند. داروهای پیشگیری از بیماریها آنچنان سیل جمعیتی براه انداخت که از گنجایش هرگونه ساخت اجتماعی‌ـسیاسی موجود برای رفع ابتدایی‌ترین نیازمندیهای زندگی کنونی فراتر رفت. حتی کشورهای نسبتاً غنی

و حاصلخیز افریقای باختری ساحلی هنوز به‌بهای بسیار گزافی که توانایی پرداختنش را نداشتند، خوراک وارد می‌کردند. دهها هزار پسر و دختر، بیهوده می‌کوشیدند تا به مدارس متوسطه وارد شوند. هزاران تن دیگر بی‌آنکه امیدی به یافتن کار تخصصی داشته باشند یا درحالی‌که اندک امیدی به‌آن داشتند، مدارس متوسطه را ترک می‌کردند. تعداد بیشماری از کارگران شهری در فقری بی‌پایان بسر می‌بردند. پس از غارتهای دهۀ ۱۹٤۰ و دهۀ ۵۰ بازسازی روستایی یا کند آهنگ بود یا رویهمرفته وجود نداشت.

در دهۀ ۱۹٦۰ چنین چیزهایی روز بروز بیشتر دیده می‌شد و به‌عنوان گرفتاری اصلی استقلال تازه به‌شمار می‌آمد. کسانی‌که از امنیتهای قدیمی‌شان محروم شده بودند، روز بروز بیشتر در می‌یافتند که تنها با سازماندهی پر دامنه می‌توانست آنان را از فقر فزونی گیرنده، از سردرگمی اجتماعی، و از وابستگی به‌خیرات دیگران برهاند. میلیونها تن از مردم عادی اینک به‌کوششی آگاهانه برای درک طبیعت‌وضع دشوار خود وراه‌گشودن به‌سوی از میان برداشتن آن دست یازیدند. در این ستیز عظیم و پیچیده که، در قاره‌یی گسترش یافته بود که یک سطح توسعۀ پس از استعمار اغلب بسیار و حتی به شدت با سطح دیگر مغایرت داشت، آنان از هر سو با توصیه‌های متضاد روبرو می‌شدند، و چه از لحاظ وضع مغشوش و تیره‌وتار موجود در کنگو، مصیبت انباشتن زندانهای «جنوب سفید»، دیوانسالاریهای خود مقرر داشته‌یی که به عنوان محورهای یک نظم تازه می‌نمایاندند، و نیز چه در دانش رشد یابندۀشان دربارۀ موقعیت آنی خویش، با مانعهای بسیاری رویاروی بودند.

با اینهمه، این مانعها و دیگر مانعهایی چون اینها، با وجود اینکه در پهنۀ دید بزرگ جلوه می‌کردند، دیگر تمامی چشم‌انداز و یا حتی بخش مهم آن نیز نبودند. در زیر و در پس آنها، فشارهای سودمند نارضایی تازه‌یی نسبت به هرگونه سدی برسر راه پیشرفت کامل وجود داشتند. در چارچوب دگرگون شونده‌یی از قدرت و سازمانبندی اجتماعی، فن شناسیهای تازه و پرخرجی درکار بودند. اندیشه‌ها و سیاستهای تازه و پرشوری وجود داشتند که نوید آن می‌دادند که، سرانجام می‌توانند بر پیکر آرزوهای وحدت و ترقی، جامه‌یی از واقعیتی تازه بپوشانند.

سالهای نخست دهۀ ۱۹۷۰، این تشخیص [بیماری] را تأیید کرد، اما سبب وخیم‌ترشدن بیماری نیز شد. گرچه دشواریهای انتقال نظام‌پذیر روز بروز بیشتر درک می‌شدند، با این حال، هنوز حل نشده بودند. اما سبب اینکه این دشواریها حل نمی‌شدند این بود که، بیش از آنچه که در ده سال پیش می‌نمودند، دشوار بودند. اینک در می‌یافتند که طبیعت این دشواریها به زندگی اجتماعی ریشه می‌برد، چه زندگی اجتماعی سنتی، چه زندگی اجتماعی «استعماری»؛ و تنها با دگرگونیهای ژرف و بنابراین پر دامنه در سازماندهی سیاسی و اقتصادی حل می‌شدند. همینکه افریقاییان به ژرفای دشواریهایی که اینک به آن دچار آمده بودند، پی بردند؛ تصورات سراب‌سان پیشین‌ترشان آغاز به‌ناپدید شدن کردند. کشورهای تازه استقلال یافتۀ افریقا بر آن نبودند که با پیروی از نظامهای سرمایه‌داری اربابان پیشین‌شان، توانایی آن را بیابند تا به بهشت «مصرف بسیار» صعود کنند. همچنین سر آن نداشتند که با وارد کردن انقلاب از خارج، به‌نیکبختی برابری دست یابند. دست کم می‌توانستند امیدوار باشند که ازطریق مشاوره، پیشرفت کنند. انتقال به‌شکلهای کاملاً مستقل خود-سازماندهی باید ثمرۀ ژرف اندیشی و حتی فداکاری بسیار زیاد باشد.

سایر دشواریها تا اندازه‌یی از طبیعت سازمانبندی اجتماعی افریقایی که در زمانهای پیش-استعماری تکامل یافته بود، و تا اندازه‌یی بیشتر، از اوضاع و احوال استقلال پس ازاستعمار برمی‌خاستند. اینها بارها و بارها، و نیزگهگاه با ویرانگری بسیار، با رویدادهایی که در نیمۀ دوم دهۀ ۱۹۶۰ و در دهۀ ۱۹۷۰ رخ دادند، نمایان شدند. شاید آموزنده‌ترین و نیز زیانبارترین این نمونه ها، از هم‌گسیختگی یکی از پرجمعیت‌ترین کشورهای افریقا یعنی نخستین اتحادیۀ نیجریه در سال ۱۹۶۶ باشد، که بالقوه نیرومندترین کشور نیز به شمار می‌آمد. ناحیۀ خاوری در برابر کشتارهای گستاخانۀ مردم ایبو واکنش نشان داد، از اتحادیه جداگشت و به‌نام جمهوری بیافرا اعلام استقلال کرد. به‌هر حال، در انجام این کار، رژیم تجزیه‌طلب ادعا کرد که در بردارندۀ شمار بسیاری از مردم نیجریه است —و شاید تنها تا ۲/۵ جمعیت ادعا می کردند که «بیافرایی»اند— که این‌عده نه‌تنها با تجزیه، بلکه با «راه‌حل بیافرایی شدن» نیز شدیداً مخالفت داشتند. جنگ تا اوایل ۱۹۷۰ ادامه یافت، در این زمان تجزیه

پایان گرفت، درحالی که با تجزیه طلبان شکست خورده بسیار مدارا شد، و ساخت فدرال تازه‌یی آغاز به‌پدیدار شدن کرد.

مسألهٔ بیافرا، دشواریهایی را که برای بیشتر کشورهای تازه استقلال یافته عادی بودند، به‌نمایش‌گذارد؛ هر چند که، برای این کشورها، دشواریها شکل و شدتی گوناگون داشتند. چونان در اروپا، افکار ملت گرایی، نتیجهٔ طبیعی خود، یعنی ملت گرایی خرد را پدید آورده بود؛ این، پاسخ منطقی —گرچه سرآخر بیهودهٔ— مردمان تشکیل دهندهٔ این ملتها بود که احساس می کردند اگر «تنهاخودشان باشند» کارهای خود را بهتر می‌توانند انجام دهند تا اینکه جزو اتحادیه‌یی چند قومی از مردمان بسیار باشند. در مورد بیافرا، رهبران بلند‌پرواز ایبو ملت‌گرایی جداگانهٔ خویش را اعلام داشتند؛ کمی پیشتر، همانندان هاسا-فولانی آنان در نیجریهٔ شمالی به‌گرفتن چنین تصمیمی نزدیک شده بودند؛ میان مردم یوروبا در باختر کشور، کسان دیگری نیز بودند که چون اینان در اندیشهٔ تجزیهٔ یوروبا بودند. اروپاییان که تاریخ خود را از یاد برده بودند، میل داشتند تا این ملت‌گرایی افریقاییان را «قبیله‌گرایی» بنامند، گویی افریقاییان تنها می‌توانستند در سطح پایین‌تری از سازماندهی یا آگاهی، افکاری داشته باشند. براستی اروپای امروزین نیز دقیقاً سرشار از همین افکار «قبیله‌گرایی» بوده است.

با اینهمه روشن بود که، ملت‌گرایی‌خرد تنها می‌توانست راهی برای آغاز مصیبتهای تازه باشد: پیش از این، افریقا مرزهای ناشناختهٔ بسیاری داشت. بسیاری ازکشورهایش از نظر قلمرو یا جمعیت یا ثروت طبیعی کوچکتر از آن بودند که، توانایی تأمین بازارهای وطنی‌یی که برای هر رشد اجتماعی و اقتصادی گسترش یافته ضروری بود، را داشته باشند. در اینجا دگرباره چنین می‌نمود که افکار ملت‌گرایی اصلاح‌طلبانه ارزش بسیار خود را از دست داده است. تا ۱۹۷۰ تقریباً همهٔ این واحدهای حاکمیت دار، هر چند کوچک یا فقر زده، جزو «دارایی» این یا آن گروه حکمران یا «برگزیده» درآمدند. هر یک از آنها از حاکمیت خود دفاع می کردند، هر چند که این حاکمیت براستی ممکن بود ناپایدار و یا غیر واقعی باشد؛ و، همچنانکه این روند به‌نمایاندن خویش ادامه می‌داد، امیدهای همکاری ارگانیک در قالبهایی چون سازماندهی

وحدت افریقایی، روز بروز بیهوده‌تر می‌گشت. افریقاییان در عوض گام برداشتن به‌سوی وحدت داخلی گسترده‌تری میان گروههای زبانی یا ملتهای بسیارشان، به سوی مخالف حرکت می‌کردند؛ و هر چه بیشتر در این راه پیش می‌رفتند، بیشتر گرفتار وابستگی به‌قدرتها و منافع غیر افریقایی می‌شدند.

آنچه اکنون نیاز به‌آن با شدت بیشتر احساس می‌شد، عبارت از اشکال تازهٔ سازماندهی هم در داخل کشورهای تازه استقلال یافته، و هم در میان آنها بود تا بتواند هم مرکزیت پدید آورد و هم در همان حال عدم تمرکز ایجاد کند: یعنی بتواند زمینه را برای عمل خلاقهٔ بسیاری از خود-مختاریهای محلی مطابق با فرهنگها و اعتقادات بسیار به‌وجود آورد و هم در همان زمان تمامی اینها را در شمار کوچک و حتی بسیار کوچکی از آنچنان واحدهای ناحیه‌یی پیوند دهد که، در خور همکاری کارکردی در بسیاری از رشته‌های حساس زندگی باشد. این اندیشه بود که به‌پیشبرد ساخت دوازده ایالتی تازه‌یی برای اتحادیهٔ نیجریه، در عوض سه یا چهار ساخت ناحیه‌یی‌ایکه از سالهای آخر حکمرانی بریتانیایی بر جای مانده بود، انجامید.

به هر حال این نیز روشن بود (هر چند که بحث دربارهٔ آن در ملاءعام هنوز دشوار بود) که اگر نیجریه به‌عنوان اتحادیه‌یی از دوازده یا پانزده ایالت می‌توانست بهتر کار کند، بسیاری از مردمان همسایهٔ نیجریه نیز می‌توانستند با پیوست به وحدتهای چند قومی‌یی که با پیوندهای فدرال یا کنفدرال به‌هم پیوسته بودند، بهتر کار کنند. میان مردم یوروبای نیجریهٔ باختری و مردم بیشتر نقاط داهوبی همسایه، یا میان مردم هاسا-فولانی‌ی نیجریهٔ شمال و بسیاری از مردم جمهوری نیجر همسایه، تفاوتهای تاریخی و فرهنگی بسیار کمتری وجود داشت تا میان مردمی که از پیش در نیجریه بسر می‌بردند، و نمونه‌های دیگر از مکانهای دیگر نیز می‌توانست چنین نتیجه‌یی در پی داشته باشد: به هرحال هر چند به‌دست آوردن کلید پیشرفت و چرخاندنش دشوار بود، با این‌حال، این کلید آشکارا، با تلاش در ایجاد همکاری عملی و سودمند میان دولتهای همسایه به‌دست می‌آمد. به‌این ترتیب، تانزانیا و زامبیا که تحت فشارهای تجاوزکارانهٔ «جنوب سفید» قرار داشتند، در این سالها، به‌یکدیگر نزدیکتر شده، و با هم متحد شدند تا به‌وسیلهٔ جاده، راه‌آهن و لوله‌کشی، و نیز با

همکاری در بسیاری از کارهای سودمند، ارتباطهای پر دامنهٔ متقابلی را پدید آرند. هردوی‌این کشورها از این نوع وحدت سیاست و عمل بهره جستند؛ هر چند هنوز نیز این مسأله وجود داشت که، تا چه اندازه این اتحاد و همکاری می‌توانست از فشار و آشفتگی زمانه جان سالم بدر برد.

زیرا نیروهای قدرتمندی وجود داشتند که با این روند منطقی بازسازمانبندی قاره‌یی مخالفت می‌کردند؛ و در بسیاری موارد، به‌آسانی پیروز می‌شدند. مسأله تنها این نبود که «برگزیدگان ملی» یاگروهبندیهای قدرتمند در هر دولت آرزوی حفظ تیولها و امتیازهای خویش را داشتند: بلکه این بود که، همدستان خارجی بزرگ آنان نیز در آرزوی چنین چیزی بودند. رویهمرفته، بی‌تردید افریقا نیاز به «آغازی تازه» داشت که می‌بایست به‌همان اندازهٔ انقلاب صنعتی انگلیس یا انقلاب فرانسه، انقلابی باشد، اما ازنوع انقلاب آنان نباشد. این نوع ازدگرگونی انقلابی، اما، درشکلهای کاملاً تازهٔ خود‌ـسازماندهی نمی‌توانست به سود کسانی باشد که افریقا را میدانی برای فعالیت وسرمایه‌گذاری سودآورخویش می‌انگاشتند؛ و یقیناً به‌مذاق‌شان خوش نمی‌آمد. این حقیقت ناگوار که افریقا همچون دورهٔ استعماری هنوز از همان شکلهای پیشین انتقال ثروت پیروی می‌کرد، همچنان برجای ماند. استقلال، دگرگونیهای بسیار و پیشرفتهای بسیار به همراه آورده بود؛ اما به‌استثنای برخی از مکانها، در جاهای دیگر، استقلال هنوز آغاز به‌دگرگون گرداندن مناسبات افریقا با کشورهای صنعتی‌یی که هنوز بر ثروتهای قاره تسلط داشتند، نکرده بود.

خواه به‌وسیلهٔ نوسان قیمتهای صادرات و واردات که در بازار جهانی و تحت سلطهٔ غیر افریقاییان تعیین می‌شد و خواه به‌وسیلهٔ «پیشرفتهای چشمگیر» و تازه در استخراج مواد اولیهٔ مورد نیاز صنایع غیر افریقایی، و خواه از طریق وسایلی که کمتر آشکار بودند اما از نظر حضور و نفوذ چیزی کم نداشتند؛ بیشتر کشورهای افریقایی به‌تسلیم ثروت‌شان به‌کشورهای پیشرفته ادامه دادند. دربارهٔ کمک به‌توسعهٔ افریقا حرفهای مهربانانهٔ بسیاری زده شد، حرفهایی که در رابطه باعمل معنای اندکی داشتند یا اغلب یاوه بودند.

همچنان که این گرایشها ادامه می‌یافت ، پیامدهایش رنج آورتر می‌شدند. جمعیت شهرهای به‌سرعت رشد یابندهٔ دورهٔ استعماری اخیر، همچنان با مردمی

که ازروستا درپی کارهایی با مزد نقد می‌آمدند؛ افزون می‌شد. آنان شغلهای کمی می‌یافتند؛ و تازه، شمار این شغلها، دراواخر دههٔ ۱۹۶۰ واوایل دههٔ ۱۹۷۰ هر ساله کمتر می‌شد. [در این زمان] چشم‌انداز تقریباً مشخص و حتی حضور واقعی شمار بسیاری از بیکاران شهری‌یی دیده می‌شد که، دولتها نه می‌توانستند برایشان کاری بیابند و نه می‌توانستند به‌آنان حقوق ایام بیکاری بپردازند. در همین حال تأکید بسیار بر «توسعه برای صادرات» محصولات کشاورزی —بادام زمینی، قهوه، کاکائو، وغیره— بیش از پیش و به شدت به‌ظرفیت تولید خوراک آسیب می‌رساند؛ حتی کشورهایی که پیشرفت کم وبیش سریعی داشتند، چون ساحل‌عاج، اینک سالانه مقدار زیادی مواد غذایی‌گرانبهای خارجی وارد می‌کردند تا ازکمبودهای ناامیدکنندهٔ وطنی بکاهند. اینک چنین می‌نمود که حتی بهترین نتایج استقلال، چون رشد شتابان آموزش ابتدایی و متوسطه، به گونهٔ روزافزونی بی‌نتیجه می‌مانند.

تحت این فشارها و فشارهایی همانند اینها، دشواریهای انتقال به بحرانی قاره‌یی بدل گشت، این مشکلات که در گذشته حل‌شان دشوار بود، اکنون دشوارتر شدند. آنها در افق هر موقعیت محلی پدیدارگشته، بسیار مخاطره‌آمیز و به‌ظاهر حل نشدنی می‌نمودند. اینک عامل دیگری بر دشواری آنها افزوده شده و حل‌شان را بیش از پیش انجام ناپذیر می‌گرداند. برای نخستین بار در تاریخ، افریقاییان با وجود داشتن حداقل سطح زندگی، مورد تهدید کثرت بی‌اندازهٔ جمعیت قرار گرفتند. در حوالی ۱۹۷۰ (و احتمالاً تا پیش از آن، هر چند که آمارها به‌گونه‌یی اسفبار نارسا هستند) بندرت کشوری افریقایی وجود داشت که جمعیتش دست‌کم ۲/۵ درصد افزایش نداشته باشد؛ و بسیاری کشورها، نرخ افزایش‌شان بیش از این رقم بود. این انفجار رشد طبیعی، نتیجهٔ عمومی طب پیشگیری در چند دهه بود که جمعیت قاره را در مدت زمانی حدود بیست سال یا اندکی بیشتر دو برابر کرد. نرخ رشد جمعیت بیش از نرخ رشد تولید خوراک و دیگر ضروریات و حتی می‌توان گفت که بسیار بیشتر بود.

همچون درهند و هر کجای دیگر، کند گرداندن آهنگ این افزایش طبیعی تندآهنگ بسیار به سختی امکان‌پذیر بود، با این حال، حتی اگر امکان کند گرداندنش نیز بود، باز هم اقتصادهای موجود این کشورها، همچنان برای

پیشگیری از پایین آمدن پیوستهٔ سطح زندگی‌یی که خود به‌گونه‌یی ترسناک پایین بود، کفایت نمی‌کردند. تنها اقتصادهای تازه با ظرفیت تولیدی بسیار بیشتر —به بیان دیگر، نظامهای تولیدی‌تازه— می‌توانستند این جمعیتهای بارور را تأمین کنند. بیشتر بخشهای افریقا که به ظاهر فاقد چنین نظامهایی بودند، به‌سوی قحطی‌یی پیش می‌رفتند که امکان بسیار داشت شبیه قحطی شبه‌قارهٔ هند باشد؛ جایی که انفجار جمعیت پیشتر از افریقا آغاز گردیده اما، با پدیدار نشدن نظامهای تازهٔ مناسب برای تأمین این جمعیت، ادامه یافت.

در این سالها، همواره بحث پیرامون یک مسأله دور می‌زد: ترقی بیشتر. حتی نگاهداری آنچه که به‌دست آمده بود، نیاز به‌بازسازی پردامنه‌یی داشت که اگر قرار می‌بود، چنین بازسازی‌یی سودمند افتد، باید مناسبات میان افریقا و کشورهای صنعتی را کاملاً دگرگون می‌گرداندند. هر چیزی کمتر از این، در آن اوضاع و احوال، بیفایده بود. نهادهای تاریخی و شیوه‌های زندگی ویژهٔ افریقا، دیگر نمی‌توانستند احیا شوند و اگرهم می‌شدند، باز نمی‌توانستند هیچیک ازمشکلات مهم فعلی را حل کنند. نهادهای موجود افریقا نیز حتی اگر اجازهٔ برجای ماندن می‌یافتند، تنها می‌توانستند روند انتقال ثروتی را که هنوز بر آن حاکم بودند، به‌درازا کشانند. این مردمان دیگر یارای انتقال بیشتر ثروت‌شان را به خارج نداشتند: اگر افریقاییان می‌خواستند که مصیبتهای دیرپا در مقیاسی قاره‌یی را به‌خود فرانخوانند در آن صورت، به‌هر یک شاهی‌یی که می‌توانستند درکشور خود به‌دست آرند، نیاز داشتند و باید این یک‌شاهی را به‌بهترین شکل ممکن خرج می‌کردند.

آنان به گذرگاهی تاریخی رسیده بودند. آنچه که اینک به‌آن نیاز داشتند، نهادهای تازهٔ خودسازماندهی و سرمایه‌گذاری، تولید و مبادله بودند. و این نهادها تنها درمیان نهادهای تازهٔ وحدت عمل سیاسی و اقتصادی میان کشورهای همسایه، تحقق‌پذیر بودند. تنها یک جدایی بنیادی با گذشته و زمان حال می‌توانست نوید آینده‌یی دیگرسان را بدهد.

بحث ادامه داشت، و اغلب به بدبینی‌یی ژرف و گهگاه به‌نومیدی می‌انجامید. افریقاییان به‌هرسو که می‌نگریستند، دلایلی برای دلسرد شدن می‌یافتند؛ و استثناها تنها وجود قاعده را ثابت می‌کردند. روشناییهای راهنمای

استقلال ملی و رستاخیز فرهنگی اینک رو به‌تاریکی داشتند. کشورهای صنعتی شدهٔ باقی جهان که درگیر گرفتاریهای خود بودند، چیزی برای عرضه کردن نداشتند، جز «درآمیختنی همچون گذشته» که این نیز دارویی بود که، به‌گونه‌یی تأثرانگیز، کم ارزش بود و از آنجایی که اغلب انگ تسلیم یا حقارت داشت، نفرت انگیزتر نیز می‌شد. بدتر از همه آنکه، چنین می‌نمود که کشورهای پیشرفته، یا دست کم بسیاری از کشورهای قدرتمند پیشرفته، به همکاری لجوجانه با رژیمهای نژادپرست «جنوب سفید» ادامه می‌دادند. به‌این ترتیب سرمایهٔ امریکاییان، بریتانیاییان و دیگران به‌سوی افریقای جنوبی سرازیر شد؛ و بنابه ادعای دولتهای پیاپی در پریتوریا، بلندپروازیهای افریقای جنوبی اینک به‌سوی استیلا بر تمامی قاره تا جنوب استوا می‌رسید. هلیکوپترهای فرانسوی و دیگر کشورها، همچنان به‌نیروهای مسلح پرتغال فروخته می‌شدند تا رژیم سرمایه‌ـ سالارانهٔ پرتغال را با تنها اسلحهٔ واقعی خود، یعنی برتری نظامی‌اش، علیه ملت‌ـ گرایان مستعمره‌های پرتغال مجهز سازند. عمر جنگهای مقاومت این ملت‌گرایان اینک به‌یک دهه می‌رسد. درمیان خود دولتهای افریقایی، نبود وحدت چیره بود، و این امر هر روزه به‌منافع مشترک‌شان خسارت بیشتری وارد می‌آورد.

البته، تصور اینکه قاره‌یی چنین پهناور و متنوع، با شرایطی چنین نامساعد بتواند به آسانی استقلال سیاسی به‌دست آورد، و بدون طی چنین دوره‌یی به‌ساحل بازسازی برسد، ساده دلی خواهد بود. افریقاییان که گویی اینک در میان رود ایستاده‌اند و با خیزابهایی رویارویند که به‌تندی از هر سو هجوم آورده وگاه قصد درخود فرو بردن آنان را می‌کنند؛ درحال حاضر دلایل بسیاری برای بدبینی دارند. با اینهمه، دوره‌یی بیست یا چهل‌ساله در چشم‌اندازهای درازمدت تاریخ، بیش از دمی به شمار نمی‌آیند. دیدی گسترده‌تر می‌تواند تصویری دیگرسان را بنمایاند. این دورهٔ ویژه، می‌تواند اوضاع را بدتر یا حتی بسیار بدتر کند. اگر صرفاً این دوره دوام آورد، ممکن است راه را به‌سوی فاجعه‌یی بگشاید، اما اگر با سازندگی از آن بهره جویند، خود می‌تواند راه را برای دگرگونیهای بزرگی آماده کند که، بدون این دگرگونیها، افریقاییان تحت هیچ شرایطی هرگز نمی‌توانند انتظار پیشرفت را داشته باشند. نیاز به‌بهره جستن از این سالهای سازنده، روز بروز بیشتر به‌عنوان درگیری و چالش اصلی دههٔ ۱۹۷۰

به‌دیده آورده شده است. واین روشن بینی بخودی خود نشانگر آنست که از زمان برچیده شدن پرچمهای استعماری تاکنون، افریقاییان در راه پیشرفت و آزادی مسافتی‌اندک نپیموده‌اند.

۱. James Africanus Horton: (۱۸۳۵—۸۳) هورتن که پسر بردگانی آزاد شده بود، در نزدیکی فری‌تاون در سیرالئون زاده شد. در کالج خلیج فوراه تحصیل کرد و در لندن درجهٔ دکترای پزشکی گرفت... او چند کتاب دربارهٔ پزشکی، سیاست، و تعلیم و تربیت نوشته است. مشهورترین کتابش، **کشورها و مردمان افریقای باختری** (۱۸۶۸) از برابری افریقاییان و اروپاییان، و اینکه این برابری باید به‌استقلال افریقا بینجامد، سخن می‌گوید. حدود صد سال پس از هورتن، سیرالئون مستقل شد. —م.

۲. Edward Wilmot Blyden: (۱۸۳۲—۱۹۱۲)، نویسندهٔ آزادیخواه، سیاستمدار، و از شخصیتهای برجستهٔ افریقای باختری (۱۸۵۱ تا ۱۹۱۲). درجزیرهٔ سن تامس از پدر و مادری «هاسا»یی زاده شد و پس ازآنکه به‌سبب رنگ پوستش از ورود او به کالجی در ایالات متحده جلوگیری شد، به لیبریه رفت و درآنجا به مدت ۶۰ سال در پستهای گوناگون سرگرم کارشد... او در نوشته‌ها و سخنرانیهایش با افریقاییان اروپایی گشته به‌جدل درمی‌آید که افریقاییان باید به‌افریقایی بودن خویش ببالند... —م.

۳. Jamaica: جمهوری ژامائیک، منطبق با جزیره‌ی ژامائیک از هند غربی بریتانیا، جنوب کوبا و غرب هائیتی؛ پایتخت و بزرگترین شهرش بندرکینگستن. جزیره را کریستوف کلمب کشف کرد (۱۴۹۴). در ۱۵۰۹—۱۶۵۵ تحت فرمان اسپانیا بود. در ۱۶۷۰ رسماً به‌بریتانیای کبیر واگذار شد. مدت ۳۰۷سال، بضمیمه‌ی چند جزیرهٔ دیگر، مستعمره‌ی بریتانیا بود، تا آنکه در ماه اوت ۱۹۶۲ استقلال یافت، و درهمان سال به‌عضویت‌سازمان ملل درآمد. اکثر سکنه‌اش از سیاهان هستند، و بیکاری شدت دارد. از محصولاتش میوه، ادویه، قهوه، توتون و کاکائو است.

دایرةالمعارف فارسی.

4. Hannah Arendt.

۵. William Bughardt Du Bois: (۱۸۶۸—۱۹۶۳) تاریخ‌نگار، نویسنده، و معلم سیاهپوست امریکایی... او بنیانگذار جنبش نیاگارا (۱۹۰۵)، و مجمع‌ملی پیشرفت و توسعهٔ رنگی‌پوستان (۱۹۰۹) بود و پس از زمانی ویرایشگر نشریهٔ رسمی این مجمع، به‌نام «بحران»، شد (۱۹۱۰—۳۲)... از جمله آثارش:

The Suppression of the African Slave-Trade (1896), *In Battle for Peace* (1952), *Black Reconstruction* (1935).

—م.

۶. Marcus Moziah Garvey: (۱۸۸۷—۱۹۴۰)، رهبر و روزنامه‌نگار ملت‌گرای سیاهپوست اهل ژامائیک، که از وضع اسفبار سیاهپوستان رنج می‌کشید و ازکسانی بود که به تأسیس مجمع‌جهانی پیشرفت سیاهپوستان یاری کرد (۱۹۱۴). در ۱۹۱۶ به‌شهر نیویورک رفت. آثارش: *NegroWorld* (1918-33)، و *Negro Times* (1922-4) از غرور،

اتحاد،وکنش‌سیاهان سخن می‌گویند، و در میان جهان سیاهپوستان، خوانندگان بسیاری دارند. گاروی بیش از دیگر رهبران، از اندیشه‌های پنهان توده‌های سیاه سخن می‌گفت. فکر ایجاد همکاری قاره‌ای در افریقا و شعار افریقا برای افریقاییان از «مارکوس گاروی» است که بعدها جرج پادمور (اهل آنتیل ومشاور نکرومه) آن را توسعه بخشید. —م.

7. Ali'Abdal-Razaq.

۸. Taha Husain: دکتر طه حسین به‌سال ۱۸۸۹ میلادی (۱۳۰۷ ه.ق) در روستای «غربه» نزدیک شهرستان «مغاغه» از توابع استان «مینا» در جنوب قاهره پابه‌هستی گذارد.

به‌روزگار کودکی و به‌سال ۱۸۹۵ میلادی، یعنی هنگامی که شش‌سال داشت، به‌بیماری چشم دچار آمد و با درمان غلط، بینایی خود را از دست داد.

طه حسین، پس از تحصیل علوم صرف و نحو، منطق و ادبیات، و از بر کردن قرآن و آموختن فقه واصول، و به‌پایان رساندن برنامهٔ درسی قدیمی الازهر، به‌دانشگاه نوبنیاد مصر راه یافته، در شمار بهترین دانشجویان این مرکز فرهنگی درآمد.

همهٔ مراحل تحصیلی را —از راه‌گوش —در زادگاه خودگذراند تا درجهٔ دکتری ادبیات عرب را در کشورش به‌دست آورد؛ آنگاه به‌فرانسه رفت و پس از چند سال تلاش، از دانشگاه سوربن نیز درجهٔ دکتری افتخاری گرفت. به هنگام تحصیل در فرانسه با دختری آشنا شد و این آشنایی به‌ازدواج کشیده شد.

در سال ۱۹۱۹ که از فرانسه به‌قاهره بازگشت، بر کرسی تدریس تاریخ «یونان و روم» تکیه زد.

در سال ۱۹۲۸ به‌ریاست دانشکدهٔ ادبیات انتخاب می‌شود. در سال ۱۹۳۰ برای دومین بار ریاست این مرکز علمی را برعهده می‌گیرد. در همین دوره است که دولت وقت از او می‌خواهد به‌چندتن از رجال سیاست، دکتری افتخاری بدهد، و او با سرسختی تمام در برابر این خواهش نادرست ایستادگی می‌کند. ترجیح می‌دهد که او را معزول و خانه‌نشین کنند، ولی‌حرمت علم و دانشکده محفوظ بماند. دیگر مشاغل طه‌حسین، سرپرستی رایزنی وزارت معارف، مستشاری این وزارتخانه، ریاست دانشگاه اسکندریه، سردبیری روزنامهٔ «الوادی» بوده است؛ وسرانجام از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۲ میلادی از سوی حزب «وفد» عهده‌دار پست وزارت معارف مصر می‌شود.

او پس از سال ۱۹۵۲ که کابینهٔ حزب «وفد» سقوط کرد، از کار سیاست کناره‌گرفت. به تلخیص از کتاب آندروزها.

۹. Wafd: حزب سیاسی سابق مصر که مؤسس آن الزعیم سعد زغلول بود؛ این حزب خواستار استقلال مصر و انجام اصلاحات اجتماعی و اقتصادی وسیعی بود. —م.

10. Destour.

۱۱. Habib Bourghiba: (— ۱۹۰۳). پس از استقلال تونس در ۱۹۵۵، حبیب بورقیبه نخستین رییس‌جمهوری تونس شد. نخست وکیل بود، و در جنبش کسب استقلال نقش برجسته‌یی ایفا کرد، این جنبش در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ با

احزاب دستور و نئودستورگسترش یافت. بورقیبه دستگیر شد، و استعمارگران فرانسوی او را برای فعالیتهای سیاسی‌اش او را از تونس بیرون راندند، اما بورقیبه بازگشت ورهبری استقلال‌طلبان را برعهده گرفت. حکومت او از سیاستهای سوسیالیستی (جامعه‌گرایانه) میانه‌رو پیروی می‌کند. برای نمونه، هرچند تونس همواره از مبارزهٔ الجزایر برای به‌دست آوردن استقلال دفاع می‌کرد، اما کوشیده است تا روابط نزدیک سیاسی و اقتصادی خود را با فرانسه و اروپا حفظ کند. —م.

12. Messali Hadj.
13. Etoile Nord-Africaine.
14. Parti Populaire Alegérien.
15. Abdul Karim.
16. Salafi.

۱۷. Allal al-Fasi: ملت‌گرای (ناسیونالیست) مراکشی پان‌عرب و اصلاح‌طلب مسلمان. از ۱۹۲۶ فعالیت سیاسی داشته، در خارج ازکشور زندانی شد (۴۶ — ۱۹۳۷)، به مصر تبعید شد (۵۶ — ۱۹۴۷)، اما سرانجام در زمان استقلال بازگشت، و رئیس حزب استقلال که در ۱۹۴۳ توسط بالافرج (Balafrej) پدید آمده شد. —م.

۱۸. Witwatersrand: ناحیه‌یی در جنوب ترانسوال، در شمال شرقی جمهوری افریقای جنوبی. —م.

19. Young Kikuyu Association.

۲۰. Nairobi: پایتخت کنیا، در جنوب مرکزی این کشور. —م.

21. Harry Thuku.
22. Father Van Wing.
23. Pan-African Congress.
24. Kwam Nkrumah.
25. Jomo Kenyatta.

۲۶. Nnamdi Azikiwe: (— ۱۹۰۴). دکتر آزیکیوه یکی از پدران ملت‌گرایی نیجریه و از رهبران جنبش علیه استعمار است. پس از تحصیل در کالابار و لاگوس به‌دانشگاههای ایالات متحده رفت تا تحصیل علوم سیاسی کند. پس از بازگشت به‌افریقای باختری به‌انتشار روزنامه‌هایی دست‌یازید که هدفشان مبارزه سیاسی برای به‌دست آوردن استقلال نیجریه بود.

در ۱۹۴۴ حزب سیاسی‌اش، شورای ملی نیجریه و کامرونز، را با حزب دموکراتیک ملی نیجریه به‌رهبری هربرت مکالی متحدگرداند. در ۱۹۵۶، زمانی که ناحیهٔ خاوری نیجریه استقلال داخلی به‌دست آورد، N.C.N.C دکتر آزیکیوه حزب سیاسی اصلی نیجریه خاوری شد. در ۱۹۵۴ آزیکیوه رئیس دولت ناحیهٔ خاوری شد. در ۱۹۵۹ پس از انتخابات نیجریهٔ فدرال، .N.C.N.C به‌اتفاق کنگره مردمان شمالی حکومت فدرال را تشکیل داد و دکتر آزیکیوه رئیس سنا شد.

اندکی پس از استقلال نیجریه در ۱۹۶۰، دکتر آزیکیوه رهبرفدراسیون شد، و در ۱۹۶۳ پس از جمهوری شدن نیجریه، رئیس‌جمهور جمهوری‌فدرال‌نیجریه گشت. پس از آنکه در ۱۹۶۶ ارتش کنترل نیجریه را در دست گرفت، او ازسیاست کناره‌گیری کرد.

دکتر آزیکیوه کتابهای بسیاری نوشته، از جمله:

***Renascent Africa* (1937), *The African in Ancient and Medieval History* (1938), *Political Blue print of Nigeria* (1942), *Zik: a Selection of Speeches* (1961)**

.—م.

27. Manchesters.

28. Gamal Abdel Nasser

۲۹. Sanusi: یا سنوسیه، فرقه‌ای از صوفیه‌ی مجاهد در افریقای شمالی، منسوب به سیدی محمدابن‌علی سنوسی (۱۷۹۱ — ۱۸۵۹). وی نزدیک مستغانم در الجزایر ولادت یافت. در وطن خود و سپس در فاس (۱۸۲۱—۲۸) تحصیل کرد. در ۱۸۳۰—۴۳ در مکه اقامت داشت؛ در آنجا نزد احمدابن‌ادریس فاسی، مؤسس طریقه‌ی خضریه‌ی ادریسیه، تحصیل کرد. پس از وفات (۱۸۳۷) احمد، پیروان او منشعب شدند. سنوسی رئیس یکی از دو شعبهٔ (سنوسیه) گردید، و در ۱۸۳۷ نخستین زاویه‌ی (خانقاه) فرقه‌ی خود را برکوه ابوقبیس (نزدیک) مکه تأسیس نمود. سپس به‌سیرنائیک رفت، و در آنجا زوایای متعدد دایر نمود، و از جمله در ۱۸۵۵ زاویه‌ای در جغبوب تأسیس کرد، و جمع کثیری از بردگان آزاد شده را در آنجا سکنی داد، و به‌آبادی آن کوشید. عاقبت در جغبوب وفات یافت. سیدی‌محمد خود داعیه‌ی اجتهاد داشت، و در اصول وکلام و تصوف کتابهائی چند تألیف کرد.

سنوسی در تحقق دادن فکر وحدت اسلام اهتمام بسیار کرد، و سریدان و اخلاف او در تعقیب مقاصد او کوشیدند، و عده‌ی کثیری از بندگان آزاد شده که در بین نخستین پیروان سنوسی بودند در اجرای مقاصد وی فداکاری بسیار کردند. بسبب کثرت روزافزون سریدان و شهرت و قبولی که این طریقه در شمال و قسمت شرقی صحرای افریقا یافت، تعداد زاویه های آنها، که در هنگام وفات سیدی‌محمد ۲۲ بود، در ۱۸۸۴ به ۱۰۰ زاویه بالغ گشت. اخلاف سیدی محمد در فاس وجغبوب و سیرنائیک و بعضی بلاد دیگر قدرت وحیثیت بسیار پیدا کردند، وسنوسیه در دفاع از اسلام و مجاهده‌ی با دشمنان شور و حرارت بسیار بخرج دادند. در جنگ‌جهانی I در مرز مصر با انگلستان و در صحرای افریقا با فرانسه جنگیدند. در ۱۹۳۰ فرقه منحل و اموالش مصادره‌گردید. پس از جنگ جهانی II، که مملکت لیبی تحت فرمانروایی ادریس I، رهبر سنوسیه، تشکیل‌شد، سنوسیه دگربار تجدید قدرت کردند.
دایرةالمعارف فارسی.

30. Convention Peoples Party.

31. Vichy.

32. Rassemblement Démocratic African.

۳۳. Séku Touré: (—۱۹۲۲) نخستین رئیس‌جمهورگینه پس از استقلال (۱۹۵۸) ...سکوتوره در ۱۹۶۰ جایزهٔ صلح لنین روسیه را گرفت. —م.

34. Félix Houphouet-Boigny.

۳۵. Patrice Lumumba: (۱۹۲۵—۶۱) نخستین‌نخست‌وزیر جمهوری دموکراتیک کنگو، که از قبیلهٔ باتللا (Batelela) بود و در کاتاکوکومبه، روستایی در ایالت

کاسایی زاده شد. او ملت‌گرایی نظامی بود و در ۱۹۵۸ رهبر جنبش ملی کنگو گشت... سرانجام به‌سبب اختلاف با دیگر رهبران سیاسی کنگو، دستگیر و زندانی شد و در ۱۹۶۱ به‌دست دشمنان سیاسی خود کشته شد. —م.

36: Sidi Ifni.

۳۷. Fernando Po: جزیره‌یی در خلیج بیافرا، در افریقای باختری. —م.

۳۸. Rio Muni: ایالت زمین‌لاد گینهٔ استوایی، در افریقای باختری. —م.

39. Djibouti.

واژه‌نامه

achievement	دستاورد
age-regiment	دسته‌سنی
age-set	مجموعه سنی
approach	برخورد
area	پهنه
assimilation	همسان‌سازی
association	مجمع
attitude	نگرش
authority	اقتدار
autonomy	خودمختاری
background	زمینه
basin	حوضه
behavior	رفتار
belief	اعتقاد
bloc	بلوك
bronze age	دوران مفرغ
bureaucracy	دیوانسالاری

1) bourgeoisie
بورژوازی، خرده‌سرمایه‌داری، سرمایه‌اندوزی
2) capitalism — کاپیتالیسم، سرمایه‌داری
3) imperialism
امپریالیسم، کلان سرمایه‌داری، سرمایه‌سالاری

capitalism — دوران سرمایه‌داری

caste	کاست

catalogue	فهرست
cataract	بزرگ آبشار
category	نوع، گروه، مقوله
cause	آرمان
chaos	آشفتگی، نابسامانی
character	منش
characteristic	ویژگی
civilization	تمدن
clan	کلان
colony	آبادی، مستعمره
community	اجتماع
confederation	اتحادیهٔ کل، کنفدراسیون
conference	گرد همایی
consequence	پیامد
conservative	محافظه کار
convention peoples' party	حزب اتحاد خلقها
copper belt	منطقهٔ مس
copy	رو گرفت
cottage industry	صنایع روستایی
crown colony	مستعمرهٔ فرمانگزار، مستعمرهٔ سلطنتی
crown lands	زمینهای فرمانگزار، زمینهای سلطنتی
crown rule	حکومت فرمانگزار

demagogic	عوام فریبانه
democracy	آزادیخواهی
democrat	آزادیخواه
democratic	آزادیخواهانه
departure	سرآمدن
dichotomy	دوبخشی، دوشاخه‌یی
dictator	دیکتاتور
diffusion	رواج
diplomatic	سیاستمدارانه
doctrine	آیین
dramatic	شورانگیز
dynamic	پویا

elaboration	روشنگری
elites	برگزیدگان، نخبگان
emancipation	رهایی، آزادی
enterprise	فعالیت بزرگ، کاربزرگ
episode	دوره، بخش، پاره
example	نمونه، سرمشق
exploration	کشف، پویش
explore	کشف کردن، پوییدن
explorer	کاشف، پوینده
fashion	پسند روز، رسم روز، شیوهٔ روز
federal	فدرال
federation	اتحادیه،فدراسیون
feedback	باز گرفت
feudal	زمیندار
feudalism	دوران زمینداری
fief	تیول
figure	پیکره
forrunner	طلایه‌دار، پیشاهنگ، پیشتاز
hand axe	مشته سنگی
hoe	کج بیل
humanitarian	بشردوستانه
hypothese	زیر نهاده
idea	اندیشه، پندار، فکر
identity	هویت
ideological	جهان‌نگرانه
ideology	جهان‌نگری
impact	تأثیر
inland	درونبوم
inscription	سنگ نبشته
insight	روشن‌بینی

institution	نهاد
interlude	درآمد، پیش‌درآمد، سرسخن
interplay	میان‌کنش
iron age	دوران‌آهن
knowledge	دانش
landmark	جای پا، نشانه
latitude	عرض جغرافیایی
legion	هنگ
liberal	آزادمنش
liberty	آزادی
mainland	زمینلاد
mandated territory	قلمروتحت قیمومت
manner	شیوه کردار
market - town	شهرك ـ بازار
metropolis	بزرگ شهر
metropolitan	بزرگ شهری
mode	پسند روز، رسم روز، شیوهٔ روز
modern	کنونی، امروزین، تازه
monarch	تك فرمانروا
monarchy	تك فرمانروایی
nascent	نوپیدا
nationalism	ملت‌گرایی
nationalist	ملت‌گرا
neutralism	بیطرف‌گرایی
non-literate civilization	تمدن بی‌نوشتار
oasis	واحه
optimum	بیشینه، دلخواه، بیشترینه
ordeal	گناه‌آزمون

order	سامان، نظم
organ	ارگان
organic	ارگانیك
organization	سازمانبندی، سازماندهی
orthodoxy	راست‌پنداری، سنتهای دینی، سنت‌گرایی
outlook	نگرش، دیدگاه
pacification	آرام‌سازی
pattern	انگاره
pebble tools	ابزار قلوه سنگی
period	دوره
personality	شخصیت
perspective	چشم‌انداز
phase	مرحله
philanthropist	بشردوست، انساندوست
policy	سیاست
polity	شیوه، شیوه فرمانروایی، شیوه حکومت
process	روند، جریان
progress	پیشرفت
protectorate	تحت‌الحمایه
public opinion	افکار عمومی
radical	بنیادی، ریشه‌یی، سخت‌رای، سخت‌گیر، افراطی
rain forest	جنگل پرباران
record	گزارش
reformist	اصلاح‌طلب
regiment	تیپ
region	ناحیه
relationships	مناسبات، روابط
relay - point	گذرگاه
renaissance	رنسانس، نوزایی
republican	جمهوریخواهانه
result	نتیجه
rift valley	دره‌نشستی

rite, rites	راه و رسم، آیین
ritual, rituals	راه و رسم، آیین
rock	سنگتخته، خرسنگ، صخره
romantic	خیالپرداز، احساساتی
royal commission	کمیسیون سلطنتی
scene	چشم‌انداز، پهنه دید، صحنه
self-discovery	خودکاوی
self-identification	به‌خود بازآمدن
self-rule	خود-حکومتی
sensitivity	حساسیت
seri	رشته، ردیف
settler	باشنده
sience	علم
site	مکان
socialism	جامعه‌گرابی
sophistication	پیچیدگی، ظرافت (در هنر)
standpoint	دیدگاه
stone age	دوران سنگ
style	سبك
symbol	نماد
system	نظام
task	کار، وظیفه
technical	فنی
technique	فن
technological	فن‌شناسانه
technologically	به‌گونهٔ فن‌شناسانه
tecbnology	فن‌شناسی
terminal	پایانگاه
territory	قلمرو
theme	درونمایه
theocratic	خداسالارانه
theorist	نظریه‌آفرین

time span	گستره زمانی
tin-cantown	حلبی‌آباد
trade union	اتحادیه صنفی
tradition	سنت، خبر، روایت
traffic	شد آمد، آمدوشد
transition	انتقال، گذار
trend	گرایش
tribalism	قبیله‌گرایی
troops	سربازان، نیروهای ارتش
trusteeship territory	قلمرو تحت تولیت
turning point	سرآغاز تحول
type	گونه، سنخ
type site	نمونهٔ زیستگاهی
union	اتحاد
upheaval	دگرگونی شدید وناگهانی، گردنکشی
upland	بلندی، زمین مرتفع
visionary	خیالپرداز
windward	بادگیر
world outlook	جهان‌نگری
zenith	اوج، سمت‌الرأس
zone	منطقه

کتابشناسی

آنانی راکه خواستار شناختن بیشتر افریقا و مردمانش هستند، شاید، برخواندن فهرست کوتاهی ازکتابهای مناسب بکارآید. تقریباً همهٔ کتابهایی که در زیرآمده‌اند، خودکتابشناسیهای کم‌وبیش تخصصی‌یی دارند که می‌توانند خواننده را در شناخت رشته‌های گوناگون ویژهٔ افریقا یاور باشند.

درزمینهٔ ژئوفیزیك و بوم‌شناسی چهارکتاب زیرازجمله‌کتابهای اساسی‌اند:

W. Allan, *The African Husbandman*, 1965.
G. H. T. Kimble, *Tropical Africa*, vol. 1, Land and Livelihood; vol. 2, Society and Polity, 1962.
L. D. Stamp, *Africa: A Study in Tropical Development*, 1958.
E. B. Worthington, *Science and the Development of Africa*, 1953.

بحث تخصصی‌تری در مورد مسایل کشاورزی گرمسیری و راه‌حلهای آنها را می‌توان درکتاب:

P. H. Nye and D. J. Greenland, *The Soil under Shifting Cultivation*, 1960. یافت.

بیست‌سال اخیر شاهد پیشرفتهای بزرگی در زمینهٔ شناخت فرهنگهای افریقایی دوران سنگ بوده است. برای مطالعه در این باب، کار برجستهٔ J. D. Clark به نام:

The Prehistoric Origins of African Culture' in the *Journal of African History*, 2 of 1964, p. 161.

سرآغاز خوبی است. مطالعهٔ چهارکتاب تخصصی زیر نیز توصیه می‌شود:

J. D. Clark, *The Prehistory of Africa*, 1970.
J. D. Clark, *The Prehistory of Southern Africa*, 1959.
S. Cole, *The Prehistory of East Africa*, 1954 (revised edition 1964).
C. B. M. McBurney, *The Stone Age of Northern Africa*, 1960.

کتاب زیر نیزکه در بارهٔ آغاز پیدایی کشاورزی و فرهنگهای بکارگیرندهٔ فلز است از اهمیتی ویژه برخوردار است:

V. G. Childe, *New Light on the Most Ancient East*, latest edition 1954.

برای آشنایی با تاریخ مصر فراعنه به‌کتابهای زیر رجوع کنید:

W. B. Emery, *Archaic Egypt*, 1961.
W. A. Fairservis, Jnr., *The Ancient Kingdoms of the Nile*, 1962.
A. Gardiner, *Egypt of the Pharaohs*, 1961.

تاریخ کوش، «نوبیا»ی مسیحی و دیگر دستاوردهای سودانی تا سال ۱۸۲۱ را می‌توان درآثار زیر یافت:

A.J. Arkell, *Short History of the Sudan*, revised edition 1962.

و نیز آخرین یافته‌های باستان‌شناسی و تاریخ کوش، که اینك رشته‌ای پربار بشمار می‌آید، رادرنشریهٔ Sudan Antiquities Service به‌نام *Kush* کـه هـر سالـه در خرطوم با ویرایش Thabit Hassan Thabit منتشر می‌شود. بویژه نگاه کنید به:

Kush 1962, F. Hintze, 'Preliminary Report on the Excavations at Musawwarat'

Kush 1964, W.Y. Adams, 'An Introductory Classification of Meroitic Pottery'.

بهترین گاهشماری فرمانروایان کوش *Studien zur Meroitischen Chronologie*, 1959 نوشتهٔ F. Hintze است. و نیز نگاه کنید به: F.Hintze, 'Nubien und Sudan - ihre Bedeutung für die alte Geschichte Afrikas' in *Spektrum*, vol. 7-8 of 1964.

بهترین نوشتهٔ تحقیقی جامع P. Shinnie, *Meroe: A Civilisation of the Sudan*, 1967. است.

برای آگاهی از کشفهای باستان‌شناسی تازه در فرهنگ کوشی رجوع کنید به:

J. Vercoutter, 'Un Palais des "Candaces" Contemporain d'Auguste' in *Syria*, vol. 39 of 1962.

برای آشنایی بـاسرچشمه‌های پیدایـی اتیوپی، و بویژه اکسوم، هنوز هـم کتاب:

A. Kammerer, *Essai sur l'Histoire Antique d'Abyssinie*, 1926

کتابی سودمند است، اما باکشفهای اخیر، شایسته‌آن است که در این زمینه کتابهای دیگری هم مطالعه شوند، از جمله:

J. Doresse, *L'Empire du Prêtre-Jean*, vol 1, Ethiopie antique, 1957.

اما آنان که می‌خواهند بـاآخرین کشفها و دانسته‌هـا آشنا شونـد، می‌توانند از *Annales d'Ethiopie* از سال ۱۹۵۵ به‌بعد و نیز مقاله برجسته:
J. Leclant, 'Frühäthiopischer Kultur' in *Christentum am Nil*, 1963. بهره جویند.

دونوشتهٔ اساسی دربارهٔ دوران مفرغ بربر و سرآغازهای تاریخی از این‌قرارند:

G. Camps, *Aux Origines de la Berbérie: Monuments et rites funéraires*, 1961; *Massinissa et les Débuts de l'Histoire*, 1961.

برای آشنایی باافریقای فنیقی و رومی کتابهای زیر را مطالعه کنید:

G. and C. Charles-Picard, *La Vie Quotidienne à Carthage*, 1958.

B.H. Warmington, *Carthage*, 1960; *The North African Provinces*, 1954.

دربارهٔ تاریخ عمومی افریقای دوران‌آهن، بـویژه جنوب صحرا، در حـال حاضر شمار اندکی آثار تحقیقی مقدماتی در دست است، ازجمله:

R. Cornevin, *Histoire des Peuples de l'Afrique Noire*, 1960; *Histoire de l'Afrique*, 1962.

(که هردو دارای جزئیات و دقایق بسیار گرانبهایی هستند.)؛

B. Davidson, *Old Africa Rediscovered*

(تاریخ آخـرین چاپ آن ۱۹۶۵. تحقیقی جامع کـه بر بنیاد مدارك بـاستان‌شناسی نگاشته شده و در ایالات متحده باعنوان *The Lost Cities of Africa* به‌چاپ‌رسیده.)؛

B. Davidson, *Black Mother: Africa, the Years of Trial*, 1961.

(دربـارهٔ روابط افـریقایی‌ـاروپایی در دوره ۱۴۵۰ـ۱۸۵۰ و پیامدهای دادوستد برده برای افریقا.)؛

H. Deschamps, *L'Afrique Noire Précoloniale*, 1962.

(که کتاب ارزنده‌ای است.)؛

R. Mauny, *Les Siécles Obscurs de l'Afrique Noire*, 1970.

B. M. Fagan, *Southern Africa During the Iron Age*, 1965.

G. P. Murdock, *Africa - its Peoples and their Culture History*, 1959.

(که تحقیقی ارزشمند و بحث‌انگیز دربارهٔ سرآغازهای فرهنگی است.)؛

D. A. Olderogge and I. I. Potekin, *Narodi Afriki*, 1954.

(این نوشتهٔ جامع پژوهشگران روسی باترجمهٔ آلمانی *Die Völker Afrikas*, 1961, 2 vols. نیز در دسترس است.)؛

R. Oliver and J. D. Fage, *A Short History of Africa*, 1962.

(این کارکوتاه و درخشان کتابشناسی باارزشی نیز دارد.)

نیز دواطلس ارزشمند تاریخ افریقا:

J. D. Fage, *An Atlas of African History*, 1958.

R. Roolvink, *Historical Atlas of the Muslim Peoples*, 1957.

و دایرةالمعارف فرهنگی وتاریخی‌یی که اطلاعات مفصلی دربارهٔ مسایل گوناگون دارد:

I. I. Potekin (ed.), *Afrika: Entsiklopedicheski Spravochnik*, vol. 1 A–L; vol. 2 M–Ya, 1963–4.

غنای مدارك نوشتاری تاریخ افریقا را می‌تـوان از شماری از جنگهای امروزی دریافت، از جملهٔ این جنگها:

C. Coquery, *La Découverte de l'Afrique*, 1965.

(مجموعهٔ مختصر اما درخور توجهی که با گفتهٔ هرودوت آغاز می‌شود.)؛

J. Cuvelier and L. Jadin, *L'Ancien Congo d'après les Archives romaines (1518–1640)*, 1954.

B. Davidson, *The African Past*, 1964.

(گاه‌شماری از دوران باستان تا روزگاران اخیر: جنوب صحرا)؛

G. S. P. Freeman-Grenville, *The East African Coast*, 1962.

(اسناد و مدارك برگزیده از آغاز تا اوایل سدهٔ نوزدهم.)

C. Fyfe, *Sierra Leone Inheritance*, 1964.

T. Hodgkin, *Nigerian Perspectives*, 1960.

F. Wolfson, *Pageant of Ghana*, 1959.

جـز اینها، چهار جنگ دیگر کـه دستاورد پویش اروپاییان در افـریقاست، نیز از این‌قرارند:

E. Axelson (ed.), *South African Explorers*, 1954.

C. Howard (ed.), *West African Explorers*, 1951.

M. Perham and J. Simmons (ed.), *African Discovery*, first published 1942.

C. Richards and J. Place (ed.), *East African Explorers*, 1960.

و نیز جنگ دیگری که به‌سبب شرح نخستین سفرهای اروپایی بیمانندست:

J. W. Blake (ed.), *Europeans in West Africa, 1450 - 1560*, 2 vols, 1942.

درحال‌حاضر V. V. Matveev و L. E. Kubbel در دانشگاه لنینگراد سرگرم ترجمهٔ منابع عربی کهن وارزشمندی دربارهٔ تاریخ افریقاکه درگذشته یاباترجمه‌هایی قدیمی دردسترس بود ویا اصلاً دسترسی به آنها امکان نداشت، هستند. دوجلد از این سری‌که در برگیرندهٔ سده‌های هفتم تا دوازدهم و برگرفتی از آثار ۳۹ نویسنده است، تاکنون ازچاپ درآمده:

Arabske Istochniki VII–X Vekov, 1960.
Arabske Istochniki XXII Vekov, 1965.

که این دومی با برگرفتی ازاثرal-Makdisi که در ۹۶۶ میلادی نگاشته شده، آغاز می‌شود.

در اینجا باید از چندکتاب مقدماتی دربارهٔ زبان، مذهب، ومسایل اجتماعی و سیاسی نام برد:

P. Bohannan, *Africa and Africans*, New York 1964,
(که در ۱۹۶۴ در لندن باعنوان *African Outline* به‌چاپ رسیده.)؛
M. J. Field, *Angels and Ministers of Grace*, 1971.
J. Goody, *Technology, Tradition and the State in Africa*, 1971.
D. Forde (ed.), *African Worlds*, 1954.
(این مطالعه توسط شماری ازکارشناسان افکار و ارزشهای اجتماعی مردم افریقا انجام شده است.)؛
M. Fortes and E. E. Evans-Pritchard (ed.), *African Political Systems*, latest edition 1958.
M. Fortes and G. Dieterlen (ed.), *African Systems of Thought*, 1965.
(این‌کار توسط شماری از کارشناسان انجام گرفته.)؛
J. Greenberg, *The Languages of Africa*, 1963.
(این نوشته، تحقیقی فشرده و پراهمیت است.)؛
P. Tempels, *La Philosophie Bantoue*, 1948.
(به‌زبان انگلیسی نیز در دست، و دارای اهمیت است.).

صنایع قالبی و دیگر هنرهای جنوب صحرای افریقا از تنوع بسیار برخوردارند. آثار مصور و پژوهشی در این‌باره عبارتند از:

A. Diop (ed.), *L'Art Nègre*, 1949.
E. Elisofon and W. Fagg, *The Sculpture of Africa*, 1958.
W. and B. Forman and P. Dark, *Benin Art*, 1960.
E. Leuzinger, *Africa, The Art of the Negro Peoples*, 1960.
E. de Rouvre, with D. Paulme and J. Brosse, *Parures Africaines*, 1956.
L. Underwood, *Bronzes of West Africa*, 1949; *Masks of West Africa*, 1952.

نوشته‌های زیر، از جمله‌آثار مقدماتی واساسی در زمینهٔ تاریخ ناحیه‌ها یاکشورهای افریقاست:

شمال و شمال‌خاوری افریقا:

N. Barbour, *A Survey of North West Africa*, 1959.
H. I. Bell, *Egypt from Alexander the Great to the Arab Conquest*, 1948.
P. M. Holt, *A Modern History of the Sudan*, 1961.
A. H. M. Jones and E. Monroe, *A History of Ethiopia*, 1955.
C-A. Julien, *Histoire de l'Afrique du Nord*, 1951.

E. Lévi-Provençal, *Histoire de l'Espagne Mussulmane*, 710–1031, 3 vols, 1950–67.
B. Lewis, *The Arabs in History*, 1950.
E. Ullendorff, *The Ethiopians*, 1960.

افریقای باختری:

J. F. Ade Ajayi, *Christian Missions in Nigeria, 1841–81*, 1965.
D. Birmingham, *The Portuguese Conquest of Angola*, 1965.
E. W. Bovill, *The Golden Trade of the Moors*, 1958.
R. Cornevin, *Histoire du Togo*, 1959.
M. Crowder, *The Story of Nigeria*, 1962.
B. Davidson, *A History of West Africa to 1800*, 1965.
K. Onwuka Dike, *Trade and Politics in the Niger Delta 1830–85*, 1956.
C. Fyfe, *A History of Sierra Leone*, 1962.
J. D. Hargreaves, *Prelude to the Partition of West Africa*, 1963.
A. Ihle, *Das Alte Königreich Kongo*, 1929.
G. I. Jones, *The Trading States of the Oil Rivers*, 1963.
D. Kimble, *A Political History of Ghana, 1850–1928*, 1963.
M. Last, *The Sokoto Caliphate*, 1967.
R. Mauny, *Tableau Géographique de l'Ouest Africain au Moyen Age*, 1961.
C. Newbury, *The Western Slave Coast and its Rulers*, 1961
K. Polányi, *Dahomey and the Slave Trade*, 1966.
J. Rouch, *Contribution à l'Histoire des Songhay*, 1953; *Les Songhay*, 1954.
A. F. C. Ryder, *Benin and the Europeans, 1485–1897*, 1969.
M. G. Smith, *Government in Zazzau 1800–1950*, 1960.
J. Suret-Canale, *L'Afrique Noire Occidentale et Centrale*, vol. 1, Géographie, Civilisations, Histoire, 1961; vol. 2, L'Ere Coloniale, 1900–45, 1964.
L. Tauxier, *Histoire des Bambara*, 1942.
Y. Urvoy, *Histoire des Populations du Soudan Central*, 1936; *Histoire de l'Empire du Bornou*, 1949.
W. E. F. Ward, *A History of Ghana*, 1958.

جنوب و جنوب مرکزی افریقا:

H. Deschamps, *Histoire de Madagascar*, 1960.
C. W. de Kieweit, *A History of South Africa*, 1950.
P. Mason, *The Birth of a Dilemma*, 1958. (Conquest and settlement of Rhodesia.)
H. J. and R. E. Simons, *Class and Colour in South Africa*, 1969.
L. Thompson and M. Wilson, *A History of South Africa*, 2 vols, 1970.
A. J. Wills, *An Introduction to the History of Central Africa*, 1964.

افریقای خاوری:

E. Axelson, *South-East Africa 1488–1530*, 1940; *The Portuguese in South-East Africa 1600–1700*, 1960.
B. Davidson, *A History of East and Central Africa to the Late 19th Century*, 1967.

G. S. P. Freeman-Grenville, *The Medieval History of the Tanganyika Coast*, 1962.
V. L. Grottanelli, *Pescatori dell'Oceano Indiano*, 1955.
J. Iliffe, *Tanganyika Under German Rule 1905–1912*, 1969.
B. A. Ogot, *The History of the Southern Luo*, vol. 1, 1967.
R. Oliver and G. Mathew (ed.), *History of East Africa*, vol. 1, 1962.
J. Strandes, *Die Portugiesenzeit von Deutsch- und Englisch-Ostafrika*, 1899.
(ترجمهٔ انگلیسی آخرین کتاب با عنوان *The Portuguese Period in East Africa* در ۱۹۶۱ به‌چاپ رسیده است.)

بیشتر کتابهای آمده دربالا، دربارهٔ افریقای پیش‌ـاستعماری‌اند. اما دربارهٔ افریقای دوران استعمار، آثار پرارزش بسیاری، چه بصورت نشریه‌های اداری، برداشتهای شخصی، مقاله‌های جدلی و یا روزنامه‌ای، و یا تحقیقات تجزیه و تحلیلی تازه، در دسترس است، که در اینجا نامی از آنها برده نمی‌شود. اما یادآوری چند نکته ضروری است. مدارک اداری با دیدی سخت امپریالستی را می‌توان در نوشته لرد هیلی Hailey به‌نام *An African Survey* یافت که نخست در ۱۹۳۸، و بعد در ۱۹۴۵ و ۱۹۵۷ به‌چاپ رسید. کتاب *Service Africain*، در ۱۹۴۶ توسط R. Delavignette بادیدی فرانسوی نوشته شده، (عنوان انگلیسی آن *Freedom and Authority in French West Africa* است). کتاب H. Brunschwig به‌نام *Mythes et Réalités de l'Impérialisme Colonial Français 1871-1914*, 1960. پژوهشی کوتاه امابا ارزش با نگرشهای فرانسوی است. کتابهای:

Encyclopédie de l'Empire Française;
Encyclopédie du Congo Belge;
Grande Enciclopédia Portuguesa e Brasiliera,

در بردارندهٔ مقاله‌های بسیاری دربارهٔ فلسفه، انگیزه، و ادعاهای امپریالیسم اروپایی درافریقا، از دید خود امپریالیستهاست.

اما از سوی دیگر، شمار اندکی کتابهای انتقادی پرارزش در بارهٔ دوران استعماری نگاشته شده از جمله:

H. W. Nevinson, *A Modern Slavery*, 1906 (Angola and São Thomé);
E. D. Morel, *Red Rubber* (Congo Free State), revised edition 1919;
N. Leys, *Kenya*, 1926;
B. Davidson, *African Awakening*, 1955.

و در میان این دوحد پذیرش و رد استعمار، کتابهای بسیاری بادیدهای گوناگون وجود دارد.

برای دریافتن زمینهٔ پیشین افریقای جنوبی امروزین، کتابهای زیر بادیدگاههای کم‌و بیش انتقادی و گوناگون می‌توانند سودمند افتند:

B. Bunting, *Rise and Fall of the South African Reich*, 1964; G. M. Carter, *The Politics of Inequality*, 1958; B. Davidson, *Report on Southern Africa*, 1952; L. Marquard, *The Peoples and Policies of South Africa*, 1952; H. Tingsten, *The Problem of South Africa*, 1955;

و اما، می‌توان مقاله‌ها و نوشته‌های توجیه‌آمیز بسیاری دربارهٔ آپارتهید، از
Government Publications Office of the Republic of South Africa, Pretoria.
بدست آورد.

سودمندترین مقاله‌های پژوهشی دربارهٔ وضع باشندگان سفیدپوست جنوب مرکزی افریقا، از این‌قرارند:
C. Leys, *European Politics in Southern Africa*, 1959;
C. Leys and C. Pratt, *A New Deal in Central Africa*, 1960;
T. M. Franck, *Race and Nationalism* (in the Rhodesias and Nyasaland), 1960.

در زمینهٔ تاریخ افریقای خاوری، می‌توان به‌کتاب دوجلدی زیر رجوع کرد:
History of East Africa, 1964, edited by V. Harlow and E. M. Chilver.
از سویی *Report* of the East Africa Royal Commission, 1955, نیز در میان مدارك سیاسی دولت بریتانیا دارای اهمیت است، همچنین باید از کتابهای باارزش زیرنام‌برد:
R. Oliver, *The Missionary Factor in East Africa*, 1952.
F. B. Welbourn, *East African Rebels*, 1961.
J. F. Lipscomb, *White Africans*, 1955. دیدگاه باشندگان سفیدپوست بروشنی در بیان شده، اما دیدی مخالف را می‌توان در این کتابها یافت:
P. Evans, *Law and Disorder in Kenya*, 1956.
J. M. Kariuki, *'Mau-Mau' Detainee*, 1963.
D. L. Barnett, and K. Njama, *Mau Mau from Within*, 1966.

کتابشناسی افریقای باختری دامنه‌ای گسترده دارد، علاوه برکتابهایی که در زیر عنوان افریقای باختری آمده و همه کتابشناسیهای ارزشمندی دارند؛ کتابهایی با نگرش امپریالیستی از این‌قرارند:
M. Perham, *Lugard*, 2 vols, 1956 and 1960
(که جلد اول شرح ماجراجوییهایش در افریقای خاوری، و جلددوم شرح ماجراجوییهای او درنیجریه است.)؛
J. E. Flint, *Sir George Goldie*, 1960;
R. Oliver, *Sir Harry Johnston and the Scramble for Africa*, 1957.

درمورد دولت‌آزادکنگو، کتاب *King Leopold's Congo*, 1962, اثر R. Slade را می‌توان باکتاب *Red Rubber* اثر E. D. Morel به‌قیاس گرفت، و نیز با P. Joye and R. Levine, *Les Trusts au Congo*, 1961 (که دربارهٔ کنگوی بلژیك نیز هست). مطالعه‌ای برجسته درباره روابط میان پارلمان بلژیك و شاه لئوپولد را در کتاب
J. Stengers, *Belgique et Congo: L'Elaboration de la Charte Coloniale*, 1963.
می‌یابید. بهترین کتاب جامع درباره استعمارگری آلمان:
H. Brunschwig, *L'Expansion Allemande Outre-Mer du XVe Siècle à Nos Jours*, 1957.
پس‌ازجنگ جهانی دوم، پژوهشگران آلمانی آثار ارزنده‌ای بربنیادآرشیو دولت استعماری آلمان که اینك درپوتسدام گردآمده، به‌چاپ رسانده‌اند، از جمله:
K. Büttner, *Die Anfänge der Deutschen Kolonialpolitik in Ostafrika*, 1959; F. F. Müller, *Deutschland-Zanzibar-Ostafrika*, 1959; and H. Stoecker, *Kamerun unter Deutscher Kolonialherrschaft*, 1960.

برای افریقای جنوب باختری نگاه‌کنید به، مثلاً:
K. Schwabe, *Der Krieg in Deutsch-Südwestafrika*, 1907; H. Loth, *Die Christlichen Missionen in Südwestafrika*, 1963;
H. Dreschler, *Südwest-Afrika unter deutscher Kolonialherrschaft*, 1966;

و برای گزارشی دربارهٔ وضع و زمینهٔ فعلی، به: R. First, *South West Africa*, 1963.

کتابنامهٔ پیامدهای اقتصادی نظام استعماری هنوز بگونهٔ چشمگیری فقیراست، اما مطالعهٔ S. H. Fraenkel, *Capital Investment in Africa*, 1938 برای تجزیه و تحلیل این مسأله، آغـازخوبی‌است. بجز کتابهای‌آمده در بالاکه در آنها مسأله اقتصادی از دیدامپریالیستی‌مطرح شده، می‌توان کتاب J. Woddis, *The Roots of Revolt*, 1960. که نگرشی مارکسیستی دارد، را نیز مطالعه کرد؛ همچنین نگاه‌کنید به:

B. Davidson, *Which Way Africa? The Search for a New Society*, revised edition 1971, chs. 6–12, and bibliography.

در زمینهٔ پیدایی ملت‌گرایی و آنچه‌که به‌استقلال سیاسی انجامید، بهترین راهنمای خلاصه، کتابهای T. Hodgkin هستند باعنوانهای:

Nationalism in Colonial Africa, 1956,
African Political Parties, 1961.

مطالعات ارزنده و مفصلتر عبارتنداز:

D. E. Apter, *The Gold Coast in Transition*, 1955; J. S. Coleman, *Nigeria: A Background to Nationalism*, 1958; G. Shepperson, and T. Price, *Independent African*, 1958 (origins, setting and significance of the Chilembwe rising in Nyasaland of 1915)

و برای غرب افریقای شمالی نگاه‌کنید به:

C. A. Julien, *L'Afrique du Nord en Marche*, 1952.

اثری مستند و اساسی دربارهٔ نهضت و جنگ استقلال‌الجزایر:

A. Mandouze, *La Révolution Algérienne par les Textes*, 1961.

شماری از کتابهایی‌که توسط رهبران افریقایی نوشته شده‌اند، نیز از اهمیتی اساسی برخوردارند:

Sir Ahmadu Bello, *My Life*, 1962;
Kenneth Kaunda, *Zambia Shall Be Free*, 1962; O. Odinga, *Not Yet Uhuru*, 1967; Kwame Nkrumah, *Autobiography*, 1957, and *Africa Must Unite*, 1963; Julius Nyerere, *Freedom and Unity* (*Uhuru na Umoja*), 1966.

و سرانجام، چهارکتاب سودمند دیگر دربارهٔ افریقای‌امروزین و جزیانهای روزمرهٔآن:

C. Legum, *Africa: A Handbook to the Continent*, 1961 (revised edn., 1969); H. Kitchen, *A Handbook of African Affairs*, 1964; R. Segal, *Political Africa: A Who's Who of Personalities and Parties*, 1961; *Africa South of the Sahara*, Europa Publications, 1972.

و برای مطالعه درزمینهٔ ملت‌گرایی در مستعمره‌های پرتغال نگاه‌کنید به:

A. Cabral, *Revolution in Guinea*, 1969.
B. Davidson, *The Liberation of Guiné: Aspects of an African Revolution*, *1969*.
B. Davidson, *In the Eye of the Storm: Angola's People*, 1972.
J. Marcum, *Revolution in Angola, Anatomy of an Explosion 1954–62*, 1969.
E. Mondlane, *The Struggle for Mozambique*, 1969.

فهرست راهنما

آ

آبراهام ۲۸۷
آپارتهید ۳۹۲،۳۴۴
آترین ـ بومیان ۳۱،۲۲
آتنه «آتنا» ۱۱۵
آجابی ۴۰۸
آخایابی ـ اتحادیه‌های ۵۰
آداماوا ۴۷۲
آدیس‌آبابا ۵۱۴،۴۹۶
آراگون ۳۸۹،۳۲۸
آرامگاه زن مسیحی ۹۴
آردرا «آلادا» ۴۰۹،۴۰۶
آرزیلا ۳۲۹
آرکادیا ۳۲۰،۲۷۱
آرگوز ۳۲۹
آرگویین «جزیره» ۳۹۳،۳۵۷،۳۵۶
آرما ـ اجتماع ۳۵۵
آرنت، هانا ۵۱۶
آرنخامانی ۸۳
آرین ۱۱۹
آریو بارزانس (آریو برزن) ۱۱۱
آریوس ۱۱۹
آزامبوخا ۳۶۰
آزانده ـ کنده‌کاریهای ۲۹۱
~ مردمان ۲۹۱
آزمایش وفروش برده افریقایی ـ تصویر ۳۸۰
آزیکیوه، انامدی ۵۲۷
~ تألیفات ۵۵۴
~ تحصیلات ۵۵۳
~ زندگی و افکار ۵۵۳
~ مشاغل ۵۵۳
آسامن ۲۰۲
آسانته ۴۱۰،۳۲۵
~ آداب و رسوم ۴۰۲
~ اتحادیه ۴۱۲،۴۱۱
~ اشیاء برنجی ۲۰۶،۲۰۵
~ امنیت راههای بازرگانی ۴۱۵
~ اوضاع اجتماعی ۴۱۶،۴۱۵،۴۱۱
~ بازرگانان هلندی ۴۱۳
~ بازرگانی اروپائیان ۴۱۲
~ بنیانگذار وحدت ۴۷۱
~ پیدایش امپراتوری ۳۹۰
~ تحولات اداری امپراتوری ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸
~ حدود و ثغور امپراتوری ۴۱۲

~ دستاوردهای هنری ۲۰۵، ۲۰۶، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۱۴
~ دنکییرا ۴۱۳
~ رهبران اتحادیه ـ کشت غلات ۴۱۲
~ سیاست بازرگانی ۴۱۵
~ سیاست خارجی ۴۱۲
~ شهرداری ۴۱۵
~ ضرب‌المثل کهن ۳۶۸
~ فرهنگ و تمدن ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۱۶
~ کرسی تشریفاتی ۴۰۲، ۴۱۱
~ لشکرکشی ارتش ۴۱۳، ۴۱۵
~ مردم فانته ۴۱۳
~ نظام سرمایه‌داری ۳۶۸
~ ویژگیهای فرهنگی ۴۱۱
آسانته، همچنین نگاه‌کنید به: آشانتی
آسانته، امپراتوری ـ موقعیت و نفوذ ـ مسلمانان ۴۱۶
~ نابسامانیهای اجتماعی ۴۱۸
آسانته، رهبران اتحادیه ـ داد وستد طلا ۴۱۲
آسانتهٔ آکان ـ آداب و رسوم ۴۱۱
~ نمادکرسی ۴۱۱
~ نماد وحدت ۴۱۱
آسانتهنه ـ تهاجم اروپائیان ۴۱۷
~ دین ۴۱۶
~ زیورآلات ۴۱۴
~ قدرت و تمرکز ـ حکومت ۴۱۷
~ امپراتوری ـ ارتباطات ۴۱۷، ۴۱۸
~ حقوق و مزایای کارکنان ۴۱۷
~ حکومت و اداره ۴۱۷
~ سیاست اقتصادی ۴۱۷
~ مستشاران خارجی ۴۱۷
آسوان «سد» ۲۶۶
آسوان «شهر» ۲۱۶، ۲۶۶
~ آثار باستانی ۲۶۶
آسیسی ۳۹۲
آشانتی ۴۱۰
آشانتی، همچنین نگاه کنید به: آسانته
آشوریان ـ ستیز با کوشی‌ها ۶۶
آفاهیه «جشنواره» ۴۲۰
آفریکانر ۴۴۶
~ اقتصادکشاورزی ۴۴۶
~ زمینخواری ۴۴۶
~ سیاست و حکومت ۴۴۶
~ شکارگران ـ مردم بانتو ۴۴۶، ۴۴۷
آفونسو، پادشاه کنگو ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۲۳، ۳۷۳
آفونسواول ۳۷۳
آکاسا، مردم ۴۶۹
آکان ـ اوضاع سیاسی ۴۱۰
~ تشریفات سنتی ۳۵۱
~ داد و ستد طلا ۳۶۱، ۴۱۰
~ دولتهای ۳۰۹
~ روایتهای ۱۹۹
~ زبان و لهجه‌های زبانی ۲۶۳، ۲۶۴
~ سرزمینهای جنگلی ۲۰۲
~ فرهنگ زبانی ۲۶۴
~ گروههای قومی ۴۱۱
آکاواشا ۳۲
آکرا (شهر بندری) ۵۳، ۴۷۰
آکسفورد (دانشگاه) ۱۲۱
آکن زوآ ۳۴۷
آکوسومبو (سد) ۵۳۴
آکیم ۴۱۱
آگاجا ۴۰۹، ۴۷۰
آگونگلو ۴۰۹
آگهی امریکایی فروش بردگان ۳۷۵
آلافین ۲۶۴، ۳۱۰
~ بنیاد سیاسی ۴۵۷
~ روابط بازرگانی ـ اروپاییان ۴۰۸
~ ساخت سیاسی ۴۵۸
~ سیاست و حکومت ۳۱۳
آلافین آتیبا ـ خصوصیات رفتاری ۴۰۸

آلافین‌های اویو ۳۱۳
~ نظام سرمایه‌داری ۳۶۸
آلبوکرک ۳۹۱
آلفا ۴۲۴
آلکالاوا ۴۷۲
آلموحاد ۳۲۷
~ اسلام ۳۲۸
~ اوضاع اجتماعی ۳۲۷،۳۲۸
~ تاریخ ۳۲۷
تجزیه امپراتوری ۳۳۰
~ تمدن ۳۲۸
~ حکومت ۳۲۸
~ زندگی فرمانروایان ۳۲۸
~ فتوحات عثمانی ۳۳۰
~ ←موحدون، سلسله
آلموراوید «مرابطون» ۴۹، ۱۷۷، ۲۴۱،
۲۴۲،۲۴۹،۲۶۰
~ تاریخ ۳۲۷
~ جنبش اصلاح‌طلبان ۲۴۰
~ سلطه بر نگروها ۱۷۷
~ عصر طلایی اسلام ۲۴۱
~ فتح اسپانیای اسلامی ۲۴۳
~ قیام علیه بحران عباسی ۲۴۲،۲۴۳
آلوا ← الودیا
آلوارس، فرنایو ۲۲۲
آمبو ۳۲۴
آمنمحت ۱۱۳
آمنوفیس «آمنحوتپ» ۶۵،۷۶،۱۱۰
آمنوفیس سوم (تندیس) ۶۲
آموزش و پرورش ـ افریقا ۵۴۲
آموفی ۳۱۱
آمون«آمن» ۷۸،۱۱۰،۱۱۲،۱۱۳
آن‌روزها ۵۵۲
آناطولی ۳۲۹،۳۹۰
آنساساسراکو ۴۱۰
آنکوبیا ۴۱۷
آنکوله ۲۸۱
آنوکیه، اوکومفو ۴۷۱
آنگولا ۴۹۵،۵۳۲، ۵۳۶
~ تاریخ ۴۹۵
~ تجار برده ۴۴۲
~ اقوام و قبایل ۵۱۳
~ زبانهای بومی ۵۱۳،۵۱۴
~ فرهنگ ۵۱۳، ۵۱۴
آنگونی ← نگونی
آنیه ـ لهجه محلی ۲۶۴
آواریس ۱۱۰
آواز تی‌دئوم ۳۴۰
آوس‌ها ـ آداب و رسوم ۹۶
آهاگار «هوگار» ۱۰۶،۱۱۸
آیبک ۲۶۷
آیندهٔ افریقا ۵۴۹،۵۵۰
آیین تدفین قبطی ـ استل ۲۱۲

ا

الابواب ۲۶۵
ابزار شکنجه ۳۶۰،۳۹۳
ابن الفقیه «ابن‌فقیه» ۲۴۱،۲۷۰
~ تألیفات ۲۷۰
ابن بطوطه ۱۸۸،۲۵۰،۲۵۱،۲۵۴
~ آثار ۲۵۴
~ زندگی ۲۵۴
~ سفرنامه ۱۴۴،۱۴۵
~ گزارش مسافرت به افریقا ۱۴۴،
۱۴۵،۱۴۶
~ مرگ ۲۵۴
ابن تومرت ۳۲۷،۳۲۸،۳۸۸

ابن خلدون ۱۶۴، ۱۷۷، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۴، ۵۰۵
~ آثار ۲۵۸
~ تحصیلات ۲۵۷
~ مرگ ۲۵۸
~ مشاغل ۲۵۷، ۲۵۸
ابن طولون ۲۶۹
ابن یاسین ۲۴۲، ۲۶۰، ۳۲۷
ابوآکوا ۴۱۱
ابوالهول ۵۹، ۱۰۹
ابوبکر احمد ابن محمد همدانی← ابن الفقیه
ابوبن کی‌داد ۱۶۴
ابورا ۴۱۵
ابوسوآکوروا ۲۰۵
ابو عبدالله محمد ابن محمد ابن عبدالله ابن ادریس
← ادریسی، شریف
ابوقبیس «کوه» ۵۵۴
ابومی ۳۲۶، ۴۰۹، ۴۷۰
اپدمك «خدای جنگ مرو» ۶۹، ۸۳، ۱۱۳
اپیی ۴۷۶
اتحاد اسلامی ـ افریقا ۴۳۵
اتحاد افریقا ۵۳۹
اتحاد بوئر و آلمان ـ شورش هوتنتوتها ۴۸۸
اتحاد تانگانیکا ـ زنگبار ۵۲۹، ۵۴۵
اتحاد متتواها ۴۴۸
اتحاد مغرب ۳۲۸
اتحادیهٔ استعماری افریقای غربی فرانسوی ـ
واردات مشروبات الکلی ۵۲۴
اتحادیهٔ افریقای جنوبی ـ احزاب ۳۹۲
~ افریکانس‌ها ۳۹۲
اتحادیهٔ افریقای غربی فرانسوی ـ کشورهای
۵۰۶
~ مسألهٔ واگذاری زمین زراعتی ۵۰۶
اتعاظ الحنفا بأخبار الخلفا ۲۶۷
اتیوپی ـ استعمار ۵۰
~ استقلال ۵۲۸
~ اقوام ۱۱۵
~ تاج نذری منلیك دوم ۱۵۹
~ تاریخ ۵۰، ۹۰، ۲۲۰، ۴۹۶
~ تهاجم ارتش ایتالیای فاشیست ۴۹۶
~ تهاجم بریتانیایی‌ها ۴۸۵
~ خط ۲۲۲
~ روابط سیاسی با پرتغال ۲۲۲
~ زبان کلاسیك و ادبی ۸۹، ۱۱۴
~ ساخت سیاسی حکومتی ۲۲۳، ۲۳۵
~ ساخت طبقات اجتماعی ۲۲۲، ۲۲۳
~ شهرهای ۵۱۴
~ فرهنگ ۸۹
~ فرهنگ مسیحی ۲۲۰
~ فلات ۳۲
~ قدرت دریایی ۲۲۰
~ کوش ۵۰
~ مداخلهٔ نظامی ۱۹۳۶ ۴۹۶
~ مصر ۸۹
~ مناسبات بازرگانی ۸۹
~ نظام زمینداوی ۲۲۳، ۲۳۵
~ نفوذ ادیان در ۵۰
~ ویژگیهای فرهنگی ۸۹، ۲۲۲
اتیوپی، حکمرانان سلیمانی ـ تولد آموزش و
ادبیات ۲۲۱
~ نفوذ پاپ ۲۲۱
~ وضع مردم ۲۲۱
اتیوپیایی ـ اصطلاح غلط ۸۲
~ افسانه ۸۶
~ تمدن ۸۹
~ توسعهٔ هنر ۲۲۲
~ سواره نظام ۵۲۰
اتیوپیاییان ـ مذهب ۹۱
اتیوپیاییان بی‌گناه ۶۷
اتیوپی‌ـسبایی ـ کوش مرو ۸۹، ۹۱
اتیوپی شمالی ـ عربستان جنوبی ۸۹
اجتماع آرما ۳۵۵
اجتماع بازرگانی ۳۶۲

اجتماع صحرایی ـ سودانی ـ فرهنگ ۳۰
اجرتون ۱۲۱،۱۳۰،۱۳۶
احزاب افریقایی ۵۲۱،۵۲۲
احمدابن‌محمدمنصور ۳۹۰
احمد بابا ابن احمد ۳۵۴،۳۵۵،۳۹۳،۴۱۸
~ تألیفات ۳۹۳
~ تبعید ۳۹۳
~ تحصیلات ۳۹۳
احمد و ۴۳۳،۴۳۴،۴۷۲
~ سیاست و حکومت ۴۳۴
اخبارالزمان ۲۵۴
اخناتون ۱۱۳
ادریس ←ادریسی، شریف
ادریسی، شریف ۱۴۳،۱۷۲،۲۵۴،۳۹۱،
۴۴۳
~ زندگی و آثار ۲۵۴
ادسیوس ۲۱۳
ادل « ایالت » ۲۲۲،۲۶۸
ادمز ۷۸،۲۱۶
ادو ـ گروه زبانی ۲۰۱،۲۶۴،۴۰۳
ادو، زبان ـ انطباق فرهنگی بومیان ۲۰۸
ادولیس ۵۱،۸۹،۱۵۰
ادوی‌بنین ـ زبان ۲۰۱
ادیان افریقایی ۱۲۸،۱۲۹
~ ویژگیهای ۲۷۴
ارابه‌های اسبی ـ فن ۶۵
ارباب بازرگانان مندینکا ۳۱۰
ارتباط ـ جنبه‌های اجتماعی ـ افریقا ۴۱۵،
۵۳۸،۵۳۹
ارتش بردگان، کاربرد ۳۶۷
ارتش مرنپتاح ـ بربرهای مهاجم ۳۲
ارتش یوروبا ـ مستشاران نظامی بریتانیایی
۴۶۱
اروپا ـ برده‌فروشی ـ کشورهای‌مسلمان ۳۶۹
اروپا ـ پیامدهای انقلاب صنعتی ۵۱۱
~ جنبش‌طرفداران لغوبردگی ۳۷۶
~ سیاست استعماری‌در افریقا ۳۷۷،
۴۸۳،۴۸۴،۴۸۵
~ مبارزان مخالف برده‌داری ۳۷۶
~ مداخلهٔ نظامی ـ افریقا ۴۵۴
~ مسألهٔ بردگی سیاهان ۳۰۸،
۳۶۳،۳۶۴
~ نظام رعیتی ۳۶۷
~ نگرشهای برتری نژادی ۳۷۶
اروپای شرقی، قبایل ۱۱۹
اروپائیان ـ اندیشهٔ افریقای‌وحشی ۴۵۴،۴۵۵
~ انگارهٔ متمدن گرداندن افریقا ۵۰۳
~ جزیره های حاکمیت‌دار ۴۰۷
~ دوام بردگی ۳۷۴
~ شهر تمبوکتو ۴۱۸،۴۱۹
~ شهرهای افریقایی ۳۳۵
~ شیوه‌های گزینش‌برده ۳۷۴،۳۷۵
~ قتل‌عام سرخپوستان ۳۶۴
اروپاییان، داد و ستد ـ گینهٔ مرکزی ۳۰۹
اروپاییان در افریقا ـ تاریخ ۳۰۸،۳۰۹،۳۱۰
۴۰۶،۴۰۷،۴۱۲،۴۱۳،۴۵۴
~ سکونتگاههای ۴۰۷،۴۹۵،۵۰۷
اریتره ۴۴،۵۲۸
ازانا ۹۰،۱۰۱
~ حکومت ۹۰،۱۱۵،۲۱۳
~ روایات دربارهٔ ۱۱۵
~ سکه‌های ۲۱۳
~ مذهب ۲۱۳
~ هجوم به‌کوش ۲۱۴
اسبهای بربری ۳۵
اسپانیا ـ تجارت برده ۳۶۶
~ متصرفات افریقایی ۵۳۶
اسپانیای مورها ۱۷۷
اسپانیاییان ـ بردگان افریقای شرقی ۳۶۴
اسپانیش‌مین «زمینلاد اسپانیایی» ۳۰۸،۳۲۵
اسپلتا ۷۳،۷۸،۸۸،۱۱۳
استثمار سیاهان ۳۶۱

استحکامات سوششوه‌ـ ایمپی‌های مزیلیکازی ۴۵۳
استخر ویژهٔ استحمام ۱۴۰
استرابو ۸۹
استرالوپیته‌سین ـ بقایای ۴۶،۴۷
استرالوپیته کوس ۴۶
~ طرز معیشت ۱۸،۱۹
استرالوپیته کوس افریکانوس ۱۸
استرالوپیته کوس روبوس توس ۱۸
استعمار ۵۰۸
استعمار آلمان ـ تانزانیا ۲۴،۲۵
~ کامرونز ۴۹۳
~ کشتار سیاهان ۴۸۵
استعمار اندونزی ۴۴۳
~ ماداگاسکار ۴۰
استعمار ایتالیاـ اتیوپی ۵۲۰
استعمار بریتانیا ۳۹۲،۴۰۹،۴۶۷
~ اشغال لاگوس ۴۶۱
~ افریقای جنوبی ۴۴۶،۴۹۴،۴۹۵
~ افریقای غربی ۴۶۱
~ امپراتور آسانته ۴۱۵
~ سیاست رسمی ۴۶۷
~ مصر ۴۸۲،۴۸۳
~ نیجریه ۴۳۴
استعمار ـ بلژیك ـ کنگو ۴۹۲،۴۹۳
استعمار پرتغال ۳۲۹،۳۷۳،۳۹۱
~ افریقا ۲۸۷،۲۸۸،۲۹۵،۲۹۹، ۳۰۰،۳۴۰،۴۳۶
~ تجارت برده ۲۹۴،۳۵۶،۳۵۷، ۳۶۰،۳۶۱
~ سیاست ارضی ۳۶۰،۳۶۱
~ غارت افریقا ۳۸۱
~ مراکش ۳۲۹
~ موزامبیك ۴۳۶،۴۴۱
استعمار دانمارك ـ اکوامو ۴۱۰
استعمارزدگان افریقایی ـ روحیات ۵۴۸
استعمار سیاهان ۳۴۴،۴۴۶،۴۴۷
استعمار عثمانی ـ افریقا ۳۳۰
~ بردگی ۳۳۴
استعمار فرانسه ۵۲۲
~ احتضار ۵۳۰
~ اشغال داکار ۴۶۱
~ افریقای شمالی ۳۳۳
~ الجزایر ۴۸۳
~ تظاهرات مردم الجزیره ۵۲۰
~ سودان غربی ۴۳۴
~ سنگال ۴۶۱
~ سیاست همسان سازی ۵۰۸
~ کشور موسی ۴۹۰
استعمارگران پرتغالی ـ مبارزان افریقایی ۴۳۶
استعمارگری اروپاییان ـ افریقا ۵۰۳
استعمارگری انگلستان ـ عصر الیزابت ۴۷۲
استعمارگری بریتانیا ـ قلمروفرمانروایی ۵۰۶
استعمارگری بلژیك ـ کنگو ۵۳۲
استعمارگری شرکتهای انحصاری ـ شیوه‌های ۴۹۴
استعمارمراکش ـ امپراتوری سنگای ۳۵۴،۳۵۵
~ تمبوکتو ۴۱۸،۴۱۹
استعمار هلند ـ افریقای جنوب شرقی ۴۴۶
استل ۹۰،۱۱۵
اسطورهٔ خدایان ۱۱۵
اسقف استابز ۲۷۷
اسکندرابن فیلقوس ←اسکندر مقدونی
اسکندر رومی ←اسکندر مقدونی
اسکندر ذوالقرنین ←اسکندر مقدونی
اسکندر کبیر ←اسکندرمقدونی
اسکندرمقدونی ۶۶،۲۶۴
اسکندریه «شهر» ۱۰۸،۱۱۹
اسکیا اسحاق دوم ۳۵۴
اسکیا داود ۱۹۴،۲۵۱
اسکیا، سلسله ـ حکومت وسیاست ۱۹۳،۱۹۴
اسکیا محمد ۲۵۰،۳۰۶،۳۶۷،۳۶۸

~ آرامگاه ۲۴۵،۲۴۴
اسکیا محمد توره ـ حکومت و فرمانروایی ۱۹۴،۱۹۳
~ سیاست توسعه جویی ۱۹۴،۱۹۳
~ مرگ ۱۹۴
~ وابستگی به‌اجتماع شهری ۱۹۳
اسکیاهای سنگای ـ پایتخت دودمانی ۲۵۶
~ نظام حکومتی ۴۲۹
اسگایی ۴۵۱
اسلام ـ اتیوپی ۵۰
~ اجتماع بوندو ۴۲۵
~ افریقا ۴۲۴
~ افریقا ـ تاریخ ۳۱۸
~ افریقای غربی ـ تحولات و دگرگونی ۴۲۶
~ انگاره‌های اجتماعی ۲۴۰، ۲۴۱، ۴۲۹
~ پیشگامان مسلمان ۲۳۶،۲۳۵
~ تقسیمات سیاسی ۲۴۰،۲۳۹،۲۳۸
~ تمدن ۲۳۹،۲۳۶
~ تیجانیه ۴۲۷،۴۲۶
~ جادبه و نفوذ ایدئولوژیکی ۲۳۵، ۲۳۷،۲۳۸،۲۴۰،۲۴۳،۳۱۸ ۳۲۸،۳۲۷
~ جنبش‌تبلیغ مذهبی ۴۲۷،۴۲۶
~ دگرگونی افریقای شمالی ۱۰۸
~ سلسله مراتب اجتماعی ۴۲۶
~ سوسیالیسم تخیلی ۲۴۱،۲۴۰
~ طبقات اجتماعی ۴۲۶
~ عصرطلایی ۲۴۱
~ مجاهدین ۴۳۰
~ مسألهٔ قدرت ۲۴۱
~ مکتبهای استوارتعالیم ۲۴۸
~ ناکجاآباد ۴۲۹،۲۴۰
~ وحدت منافع بازرگانی ۱۵۱
اسلام، امپراتوری ـ انحراف اجتماعی‌ـ سیاسی ۲۴۱،۱۸۷
اسلام، شهرکها ـ مخالفین ۴۲۷
اسلام‌گرایی ـ افریقا ۴۲۷،۴۲۶
~ افریقای غربی ۴۲۷،۴۲۶
اسلام و ادیان افریقایی ۴۲۴،۲۵۰
اسلام و سلطنت ۳۱۸
اسلامی، امپراتوری ـ تمدن ۲۴۹
~ ساخت سیاسی ۲۵۰
اسلامی، تاریخ نفوذ ـ ادوار ۲۴۸،۲۴۴
~ دورهٔ دراز بازرگانی ۲۴۴
~ دورهٔ دوم «اغتشاش طولانی» ۲۴۹،۲۴۸
~ دورهٔ واکنش ضد اسلامی «ضدشهری» ۲۵۱،۲۵۰،۲۴۸
اسلامی، دادگاههای ـ خصوصیات علمی‌ـ رفتاری قاضی ۲۶۲
~ وظایف قاضی ۲۶۲
اسلامی، دولتهای ـ امپراتوری ۲۵۰
اسلامی، فرقه‌های ۲۳۹،۲۵۰،۴۲۶،۴۲۷، ۵۵۴
اسلامی، کشورهای ۲۴۱
~ تمایزات سلسله مراتبی ۲۴۲،۲۴۱
~ ساخت طبقاتی ۲۴۱
~ طبقات اجتماعی ۲۴۱
اسلاوونیا ۳۳۰
~ اوضاع جغرافیایی ۳۹۰
~ تاریخ ۳۹۰
اسلحه‌سازان هندی ـ عرضهٔ آهن به ۴۴۳
اسمره ۵۱۴،۴۹۶
اسوان، حوزه ـ مجموعهٔ معماری ۲۱۷
اسمیت، ام. جی. ۴۲۹،۳۱۸،۳۱۵
اسیجی، اوبا ۳۱۴
اصلاح‌طلبان اسلامی ـ افریقا ۴۳۵
اصلاح‌طلبان فولانی ـ مسایل ومشکلات ۴۲۸
اصناف سنتی فلزکاران ۵۰۵
اطلس «کوههای» ۳۸۹،۳۲۸

اعراب جنوبی ـ فرهنگ ومذهب ۱۱۴
اعراب عمان ـ سیاست استعمارگری ۴۴۱
اغاثه الأمة بکشف الغمة ۲۶۷
افریقا ـ آثار باستانی شهرهای رومی ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷
~ آداب و رسوم ۴۲۶
~ آموزش و پرورش ۵۴۲
~ اجتماع حقوقی ۱۳۰
~ احزاب سیاسی ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۴۰
~ اختلافات طبقاتی ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۳
~ اساطیر ۱۱۳، ۴۹۹
~ استعمار ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۵۶، ۳۶۰، ۳۷۰، ۴۸۳
~ استقلال ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۶
~ اطلس ۱۸۷
~ اقوام و نظام قبیله‌ای ۴۷، ۴۹، ۵۳، ۱۱۶، ۱۶۳، ۱۹۰، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۷۴، ۲۷۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۴۴، ۴۰۳، ۴۰۶، ۴۴۴، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۵۳، ۴۶۹، ۴۹۵
~ اکتشافات جغرافیایی ۴۷۴، ۴۷۹، ۴۸۰، ۵۱۲
~ اندیشه‌های استعماری دربارهٔ ۱۴
~ اندیشه‌های رشد و ترقی ۵۴۰، ۵۴۱
~ اوضاع اقتصادی ۲۰۲، ۳۶۱، ۳۶۸، ۳۶۹، ۴۰۶، ۴۶۲، ۵۰۵، ۵۴۸
~ اوضاع سیاسی ۱۳۱، ۱۳۲، ۴۴۲، ۵۲۱، ۵۲۲
~ بازرگانی ـ اروپا ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷
~ بردگی ۱۴۳، ۳۰۸، ۳۱۸، ۳۴۴، ۳۵۶، ۳۷۰، ۴۴۰
~ بردگی بومی ۳۷۳، ۴۰۵
~ برده‌داری ۳۶۷، ۳۸۴، ۳۸۷، ۴۴۲،
~ برده‌فروشی بومی ۳۸۳
~ بناهای تاریخی ۵۱، ۵۲، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۳۸، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۱، ۴۳۱
~ پیامدهای جنگ جهانی دوم ۵۲۳
~ پیامدهای داد و ستد برده ۳۶۶، ۳۸۱، ۴۴۲، ۴۴۳
~ پیامدهای نظام استعماری ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۰۳، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۳۷
~ پیشتازان آزادی و بیداری ۵۱۵، ۵۲۱، ۵۲۲
~ پیشینهٔ انسانهای اولیه ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۳۱، ۳۲، ۵۲
~ پیشینهٔ تاریخی ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۳۷
~ تاریخ بردگی ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۲، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳
~ تاریخ نگاری ۱۴، ۱۶، ۱۲۱، ۱۲۲
~ تجارت اسلحه ۳۸۳، ۳۸۴
~ تحولات اقتصادی ۳۸۲، ۳۸۳، ۵۴۷
~ تحولات دورهٔ آهن ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۸۰، ۱۲۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۸،
~ تحولات مراحل انتقالی ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹
~ تفکیک مصر باستان از ۵۵، ۵۶
~ تولیدات تجاری ۱۳۸
~ جمعیت شناسی ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۱،

۵۴۷،۵۲۴
~ جنگهای مقاومت ۴۹۶،۴۹۵
~ دستاوردهای‌هنری. ۱۳۴،۱۲۹،
~ ۲۷۶،۲۷۵،۲۳۴،۲۱۹،۲۱۸،۱۹۲،
۳۱۶،۳۱۲،۳۱۱،۲۹۸،۲۹۷،۲۹۱،
۳۴۵،۳۳۲،۳۳۱
دگرگونی گرایی اجتماعی - سیاسی
۵۴۰،۵۳۹،۵۳۷،۵۰۹،۳۸۳،۳۸۲،
۵۴۳،۵۴۱
~ دولتشهرهای ۱۵۲،۱۴۶،۱۴۵،۱۴۴،
۱۶۱
~ راههای بازرگانی ۳۳۴،۱۴۳،۱۳۸،
۵۰۷
~ رشد سیاستهای اعتراض ۵۲۸،۵۲۷،
۵۲۹
~ روشهای سنتی آهنکاری ۲۸۵،۲۰۷
~ زبان ۵۱۳،۲۶۴،۱۲۲
~ زبانهای استعماری ۵۳۸
~ سازمان وحدت ۵۳۹
~ سنت ختنه ۳۰
~ سنت‌گرایی ۲۰۱
~ سیاست وحکومت ۳۶۷،۱۹۸،۱۹۵،
۵۴۵،۵۳۷،۳۸۳،۳۸۲
~ صنایع دستی ۵۰۵،۳۸۲
~ عقب ماندگی‌فنی و صنعتی ۴۵۹
~ فتوحات مسلمین ۴۹۱،۲۳۶،۲۳۵
~ فرهنگ ۲۰۰،۱۲۹،۹۴،۳۰،۲۴
~ فرهنگ اسلامی ۳۳۵
~ کاشفین ۵۱۲
~ کشاورزی و کشاورزان ۳۲،۳۰،۲۹،
۱۶۴،۳۳
~ گسیختگی‌پیامدها ۴۰۰
~ مبارزه برای استقلال وطرد استعمار
۴۹۵،۴۹۴،۴۸۹،۴۸۶،۴۸۵،۴۸۴،
۵۳۲،۵۳۱،۵۳۰،۵۲۹،۵۲۸،۵۲۷،
۵۳۶،۵۳۴،۵۳۳
~ مراکزدادوستد برده ۴۴۱،۳۸۰
~ مراکزمبلغین مسیحی ۴۸۱
~ مرکزتولید نمك ۱۴۵
~ مشخصات غیراقتصادی عقب‌افتادگی
۵۳۹،۵۳۸،۵۳۷
~ مناسبات بازرگانی خارجی ۱۳۲،
۵۴۸،۵۴۷،۱۴۳،۱۳۸
~ مناسبات بازرگانی داخلی ۱۶۷
~ منشأ نهادهای پادشاهی ۲۰۰،۱۹۹،
۲۰۱
~ نظام رومی ۲۳۶
~ نظامهای اجتماعی ۳۶۶
~ نظامهای انتقالی ۳۶۹،۳۶۸،۳۶۷،
۴۰۰
~ نفوذ وگسترش اسلام ۱۳۷،۱۳۲،
۴۳۵،۳۱۸،۱۳۸
~ ویژگیهای فرهنگی ۱۶۳،۱۲۹،۱۲۸
۵۴۱،۵۳۸،۳۹۷
ویژگیهای هنر ۱۲۹
هنرهای خرسنگی ۳۶،۳۵،۳۴،۲۷،۲۶

افریقا دراسارت فقر ۵۲۴
افریقادر۱۹۱۴-تقسیم‌استعماری۴۹۱
افریقاگرایی ۵۳۸
افریقای‌آلمان- حوزهٔ نفوذ ۴۸۴
افریقای استعمارزده-پیامدهای اقتصادسرمایه
۵۰۶،۵۰۴،۵۰۳
~ نظام‌کارگرکوچنده ۵۰۵
افریقای استوایی فرانسه - تقسیم ۴۹۳
افریقای بریتانیا- حوزهٔ نفوذ ۴۸۴
افریقای پرتغال - جنبشهای مبارزات
ضداستعماری ۵۳۶،۵۳۳،۴۳۷،۴۳۶،
~ حوزهٔ نفوذ ۴۸۳
افریقای جنوب شرقی-اقوام وقبایل ۴۴۴
~ اوضاع اجتماعی ۴۴۴،۴۴۲
~ کمبود زمین ۴۴۴

افریقای جنوب مرکزی ـ فشارهای رشد دوران آهن ۲۱۰
~ مدارك باستانی ۱۶۵
افریقای جنوبی ۵۲۳
~ احزاب سیاسی ۵۳۶
~ استعمار ۴۹۵،۴۹۴،۴۴۶
~ اقوام وقبایل ۴۹۵،۴۴۸،۴۴۷،۴۴۴
~ امپریالیسم بین المللی ۵۴۹
~ انگارگان نژادپرستان ۴۹۵،۴۴۷
~ ایالتهای اروپایی ۴۴۶،۴۴۴،۳۴۳، ۴۹۵
~ باشندگان هلندی ـ سکونتگاههای ۳۴۳، ۴۴۶،۳۴۴
~ بحران و آشفتگی اجتماعی ۴۵۵،۴۵۴
~ بوئرها ۳۹۲
~ تاریخ ۴۹۴
~ تظاهرات شارپویل ۵۳۳
~ جمعیت سیاهان ۵۳۶،۴۴۷
~ سیاست اقتصادی ۵۰۳
~ سیاست وحکومت ۵۳۶،۴۹۵
~ شرکتهای انگلیسی ۴۹۴
~ شیوه‌های جدید فرمانروایی ۵۰۳،۴۹۴
~ مرحلهٔ دگرگونی ۳۹۹
~ مسألهٔ مالکیت زمین افریقاییان ۵۰۵، ۵۰۶
~ نژادگرایی و آپارتهید ۴۴۶،۳۴۴، ۵۳۶،۵۰۶،۵۰۵،۵۰۴،۵۰۳،۴۹۵
~ نهضت ترقی و برابری افریقاییان ۴۸۸
~ وضع خانوادهٔ افریقایی ۵۰۴
افریقای جنوبی، جمهوری ـ تصویر معدن طلا ۴۸۸
افریقای دوران آهن، تحولات سیاسی ۱۶۵، ۲۹۰،۱۶۶
~ جادوگری نظام‌پذیر ۲۷۷،۲۷۴
~ طبقات اجتماعی ۱۶۶،۱۶۵
افریقای سدهٔ نوزدهم ـ بحرانهای اجتماعی ۴۵۶
~ تراکم جمعیت ۴۵۶
~ دگرگونی اوضاع اجتماعی ۴۵۵، ۵۰۵،۵۰۴،۵۰۳
~ فرهنگ ۴۵۵
~ واکنشهای جوامع درحال گذار ۴۵۵
افریقای سنتی ـ اروپای متجاوز ۴۵۹
افریقای شرقی ـ آثارباستانی ۱۴۱،۱۴۰
~ ابزار دوران سنگ ۲۱
~ استعمار پرتغال ۴۳۷،۴۳۶،۲۹۹،۱۶۱
~ اقدام دریانوردان اندونزی در ۳۹
~ اضاع اجتماعی ۲۹۰،۱۶۳،۱۶۱، ۵۲۴،۴۸۴
~ اوضاع اقتصادی ۱۵۱،۱۴۳،۱۳۱، ۴۴۰،۱۵۲
~ بازرگانی ۱۶۲،۱۵۲،۱۵۱،۱۵۰، ۳۰۰،۲۹۹
~ دادوستد برده ۳۶۳
~ دولتشهرهای ۱۶۱،۱۵۲
~ دومینیونهای سیدسعید ۴۷۴
~ ساخت حکومت ۲۹۹
~ سکنی گزیدگان عرب ۲۵۲
~ سکه‌شناسی ۱۵۲
~ فرهنگهای ۲۵۱،۱۵۲،۹۴،۳۲، ۲۹۰،۲۵۲
افریقای شمال شرقی ـ فرهنگ ۲۱۳،۲۱۰،۹۵
افریقای شمالی ـ آترینها ۴۷
~ استعمار ۳۲۹
~ ایالات روسی ۱۱۸،۱۱۷،۱۰۷،۱۰۶
~ بازرگانی ۳۳۴،۳۳۳،۱۰۶
~ تاریخ ۳۳۰،۳۲۹،۳۲۸،۳۲۷،۳۱، ۳۳۴،۳۳۳
~ تمدن مسیحی ۱۰۷،۱۰۳
~ جهان نگری «اعتقادات» ۲۱۳،۲۱۰
~ دورهٔ کبیر امویان ۲۴۹
~ دولتهای ۳۲۹،۳۲۸،۳۲۷
~ رشد اقتصادی ۱۳۷

~ فرقه‌های مسیحی ۱۱۹
~ فرهنگ ۹۵
~ قبایل ۹۶،۱۱۶
~ مرحلهٔ دگرگونی ۳۹۸،۳۹۹
~ هجوم اسلام ۲۳۵
افریقای شمالی وغربی ـ جنبش خوارج ۲۳۹
افریقای غربی ـ اجتماع حقوقی ۱۳۰
~ الفبای عربی ۴۳۳
~ انشعابهای زبانی ۵۳۸
~ اوضاع اجتماعی ۱۹۷،۳۰۸
~ اوضاع اقتصادی ۳۲،۲۷۴،۳۰۸، ۴۱۲،۴۹۴
~ اوضاع سیاسی ۱۹۸،۳۰۹،۳۱۰، ۵۰۷،۵۰۸
~ بازرگانی وتجارت ۱۴۶،۱۴۷،۱۶۷، ۱۷۱،۲۴۹،۲۵۰
~ تأثیر اسلام ۲۴۸،۲۴۹،۲۲۴
~ داد و ستدبردگی ۳۶۶
~ ستیزه‌های مذهبی ۲۵۰
~ سنت‌گرایی ۲۵۰
~ فرهنگ نك ۱۶۳
~ قبایل ۲۶۱
~ کاربرد سلاح‌های گرم ۳۷۴،۴۳۸
~ کشتی‌سازی وکشتیرانی ۳۶۲،۳۶۳
~ کشورهـای تحت قیموت جامعهٔ ملل ۵۰۶
~ مردم سالاری ۴۲۶
~ مسائل وامورنظامی ۳۱۰،۳۱۳
~ منشأ دولتهای ۱۹۹
~ نظام بزرگ حکمرانی مرکزی ۱۳۰
افریقای فرانسه ـ اقدامات رهبران آر. دی. ای. ۵۳۰
~ حوزهٔ نفوذ ۴۸۴
افریقای قاره‌ای ـ توسعهٔ کشت وصنعت ۲۷۳
~ دولتهای دوران آهن ۲۸۱،۲۸۷،۲۸۸، ۲۸۹،۲۹۰،۲۹۵،۲۹۶،۲۹۹
~ رشد و تکامل فرهنگی ۲۷۲،۲۷۳، ۲۷۴،۲۷۸،۲۷۹
~ سیاست وحکومت عصرآهن ۴۰
~ نظامهای سیاسی ۲۸۷،۲۸۷،۲۸۹، ۲۹۰،۲۹۹
افریقای مرکزی ـ امپراتوری ۳۲۲
~ انگارهٔ حکومت ۲۹۵،۲۹۶
~ جمهوری ۴۹۳
~ مدارك باستان‌شناسانه ۱۶۱،۱۶۲
~ نظام بازرگانی داخلی ۱۶۱
~ وسیلهٔ داد وستد ۲۸۴
افریقای مرکزی و جنوبی ـ تحولات اجتماعی ـ سیاسی ۲۰۸
~ مبادلات اقتصادی ۲۰۸
افریقای نو ـ درآمدی برتاریخ ۱۳۶،۱۳۷
افریقایی ـ ادراك مجسمه سازان ۲۷۳
~ اشکال جوامع ۱۲۹،۱۳۰
~ تقسیمات‌عمودی جامعه ۱۲۹،۱۳۰
~ زبان‌های ۲۰۱
افریقایی ـ حکومت ـ ویژگیهای اشکال ۲۷۷
افریقایی ـ دولتهای ـ نبود وحدت ۵۴۹
افریقاییان ـ اتحاد ـ مسلمانان ۴۳۶
~ استثمار ۳۷۵
~ بافت اجتماعی ۲۷۷
~ پیامدهای اجتماعی استعمار ۴۳۶
~ پیوندهای فرهنگی ۹۱،۹۲،۹۴
~ تولیدات کارخانه‌ای اروپا ۵۰۴
~ کسب وکار ۳۷۳
~ معتقدات مذهبی ۴۲۶
~ مناسبات متقابل اجتماعی ۹۲
~ مهاجرت ۵۲۱
~ مهارتهای شغلی ۳۷۵
~ نظریات نژادی اروپاییان دربارهٔ ۱۳۳،۱۳۶
~ نیازبه پیشرفت ۵۴۵
افریقاییان اولیه ـ خانوادهٔ گستردهٔ ۱۲۳

~ ساخت اجتماعی ۱۲۳
~ ساخت اقتصادی ۱۲۸،۱۲۳
~ سازمان اجتماعی‌ـسیاسی ۱۳۱،۱۳۰،
~ شیوهٔ سکونت ۱۲۳
~ فرهنگ ۱۲۹،۱۲۸،۱۲۳
~ مشکلات ۱۲۹،۱۲۳
~ مناسبات‌اجتماعی‌محیطی ۱۲۷،۱۲۳
~ نظام دینی ۱۲۹،۱۲۸
افریقاییان خویسان ۳۴۴
افریقاییان دوران‌آهن‌ـمعماری ۲۸۳،۲۸۲، ۲۸۴
افریقاییان دورهٔ میانه سنگی ۴۲
افریقاییان شمالی‌ـمهارتهای شغلی ۳۱
افریقاییان‌غربی ـ بازرگانی دریایی ۳۶۳
~ نفوذ اسلام ۲۵۱،۲۴۳
~ حقوق شهروندی ۵۰۸
~ افریقیه‌ـ حدود ۲۶۸
~ وجه تسمیه ۲۶۸
~ افریقیه‌ـتونس، حکمرانی اسلامی ۲۳۵
~ افریکانس، زبان ۳۹۲
~ افسانهٔ مردم تویی‌زبان ۴۱۱
~ افسانه‌هاوقصه‌های‌افریقایی ۴۱۲،۴۱۱
~ افوئه بوانی، فلیکس ۵۳۱
افیك ـ حکومت وسیاست ۴۰۵
~ مردم ۴۶۹،۴۰۵
اقتصاد استعماری ـ افریقا ۳۸۱
اقتصاد برده‌داری ـ برون‌کوچی ۴۴۳
~ نابسامانیهای اجتماعی ۴۴۳
اقتصادهای استعماری ـ تولیدکنندگان افریقایی ۵۰۷
~ شرایط داد وستد ۵۰۷
اقیانوس اطلس ۳۶۲
~ داد وستدکالاهای صنعتی ۳۸۱
اکپنه، ایکوت ۴۹۷
اکرا ۴۱۰
~ شادمانی برای استقلال ۵۱۸
~ گردهمآیی نمایندگان افریقایی ۵۱۶
اکسوم «پادشاهی» ۸۹،۷۵،۵۲،۵۱،۳۷
~ آثارتاریخی ۱۰۱،۱۰۰،۹۹،۹۸،۵۱
~ استل‌های « ستونهای هرمی شکل » ۱۰۱،۷۳،۷۲
~ تاریخ ۵۱
~ چشم‌انداز ۲۲۲
~ دستاوردهای هنری ۱۰۰،۹۹،۹۸، ۱۰۱
~ دین دولتی ۲۱۳
~ زبان عربی ۵۱
~ سنگ‌نبشته‌های ۱۱۵
~ فرهنگ وتمدن ۲۱۳،۹۱
~ معماری‌ومجسمه‌سازی ۹۹،۹۸،۷۲، ۱۵۹،۱۰۱،۱۰۰
اکسومی‌ها ـ مناسبات بازرگانی ۹۴
اکوامو ـ تاریخ ۳۰۹
~ سازمانبندی سیاسی ۴۱۱،۴۱۰
~ شمشیرتشریفاتی ۴۱۳
~ فتوحات وقلمرو ۴۷۰،۴۱۱،۴۱۰
~ نماد اقتدار ۴۱۳
اکوامو،امپراتوری ـ دشمنان‌ومخالفین ۴۱۱
اکوامو، دولت‌ـ اوضاع‌اقتصادی ۴۷۰،۳۰۹
~ برخورد نظامی ۴۱۰
اکیروـ منوون ۳۴۹
اگبا ۴۰۹
اگبو ۴۰۵
ال‌آسوانی، ابن‌سلیم ۲۱۷
الامیدا،شاه‌اکسوم ۲۱۳
البرکت ۹۶
الجزایر ۱۰۷،۳۰
~ احزاب‌سیاسی ۵۲۲
~ استعمار ۴۸۳،۴۹
~ تاریخ ۴۹،۳۰
~ جشنهای استقلال ۵۳۴
~ صنایع نساجی ۵۰۵

الجزیره ۹۴
~ آثارباستانی ۱۵۴
~ استحکامات ۳۷۲
~ استعمار ۵۲۰
~ بازرگانی ۳۳۳
~ تاریخ ۳۳۳
القاب اشرافی ۳۲۳
الکساندر II ۲۶۳
الکساندر، سوروس ۱۰۷،۱۱۸،۱۱۹
المینا، اجاره‌نامهٔ ۴۱۳
~ دژ ۳۰۹،۳۶۰،۳۶۱،۳۷۱،۴۱۲
«الوارو»ی دوم ۳۴۳
الواه← الودیا
الودیا «الواه» ۲۱۵،۲۶۵
~ پادشاهی ۲۱۸
الور ۲۸۱
الومه، ادریس ۲۶۰،۳۱۹
~ سیاست خارجی ۱۷۹،۳۱۹
الیزابت اول ۴۲۹،۴۷۲
الیزابت تودور← الیزابت اول
الیزابت‌ویل← کاتانگا
الیوزین «غلات» ۳۲
امام نشین بوندو- آموزش وتبلیغات اسلامی ۴۲۵
امام‌نشین خداسالارانهٔ ماسینا ۴۳۴
امام‌نشین سگو ۴۳۳
امام‌نشین فوتاجالون ۴۲۴
امام‌نشین‌مسقط‌وعمان-سیاست‌وحکومت۴۴۱
امام‌نشینهای سودان‌غربی ۴۲۴
~ تاریخ ۴۳۳،۴۳۴
امام‌نشینهای فولانی ۴۲۴،۴۲۵
~ تضاد طبقاتی ۴۲۹
امامهای واء عناوین ۳۱۰
امبوها ۲۷۸
امپراتوران تانگ ۱۵۲
امپراتورکانم- بورنو ۱۲۳
امت اسلام-مفهوم ۲۳۷،۲۳۹،۲۴۰،۲۵۰
امری ۵۸
امریکا - اکتشاف ۳۹۳
~ باشندگان پرتغالی- مهارتهای شغلی ۳۶۴
~ تاریخ بردگی ۳۶۶
~ جنگهای‌استقلال-آزادی‌بردگان ۴۶۰
امریکای شمالی -بردگی سیاهان ۳۶۶
امریکای لاتین- افریقاییان «نگروها» ۳۷۷
املاك فرمانگزار ۴۹۴
املاك، یکونو - امپراتور اتیوپی ۲۶۸
امنارتیس ۷۴
اموری ۲۶۹
امویان، دودمان ۲۳۹
اسهری تمدن ۹۱
~ شکوفایی فرهنگ ۲۲۱
~ مردم ۱۱۵
امیاآ ۲۰۲
امیدنیك، دماغه ۴۰،۵۳
امیرعبدالقادر ۴۹۵
الامین ۳۹۱
الامین، شهومحمد ۴۳۰
ان بولین ۴۷۲
انجمن افریقایی-انگلیسی ۴۷۹
انجمن مخفی ببمبه -ابزار تشریفات ۳۴۶
اندلس ۱۶۷،۲۵۹
اندونزی ۵۳،۴۷۴
~ تقسیمات‌کشوری ۴۷۴
اندونزییان -استعمار ماداگاسکار ۴۰
~ اقوام ۴۴۳
اندونزییان درافریقا -تاریخ ۳۹،۴۰،۴۴۳
اندیشه‌های نژاد پرستانه ۳۴۴
انسان ابزارساز ۱۸
انسان اندیشه‌ورز «هوموساپینس» ۴۳
~ صنایع سنگ چخماقی ۴۳
~ منشأ ۴۳
انسان‌کرومانیون ۴۷

انسانهای اولیه ـ آداب و سنن ۲۱
~ خصوصیات ۱۸
~ طرز معیشت ۲۰
انفجار رشد جمعیت ـ افریقا ۵۴۷
انقلاب افریقا ۵۴۶
انقلاب صنعتی ـ تحولات برده‌داری ۳۷۷
~ تحولات بنیادی بریتانیا ۵۱۱
انقلاب ضد بردگی ۳۷۸
انقلاب عثمان دان‌فودیو ـ ایدئولوژی ۴۲۷
~ مردم هاسا ۴۲۷
انقلاب فولانی ـ ویژگیهای ۴۲۸،۴۲۷
انگاروکا ۴۵
~ اجتماع ۳۰۰
~ تاریخ پیدایی ۱۶
~ سازندگان وباشندگان ۲۸۱
~ شهرك ۲۸۱،۲۸۰،۲۷۹
~ فرهنگ ۲۸۰،۲۷۹
انگلستان ـ برده‌های افریقایی ۴۵۹
~ بنادر برده‌داری ۳۷۶
~ قوانین منع ولغو بردگی ۴۶۰،۴۵۹
انگلیسیان ـ دادوستد بنین ۳۶۱
~ فروش اسلحه به‌نگروها ۳۸۴
انگلیسیان پروتستان ـ افریقای شمالی ۳۳۳
انگلیسیان درافریقا ـ تاریخ ۴۱۲،۳۶۱،۳۲۸،
۴۱۳
انگلیسیان کیپ‌کوست ـ فانته‌ها ۴۱۳
اوبا ۳۱۲،۳۰۴
~ امتیازات مقامی ۳۱۴
اوبا آکن زوآ «دوم» ۳۴۷
اوبا اسیجی ۳۱۴
اوبا اوگواولا ۲۸۵
اوبا اوواره ۳۲۶،۳۱۴
اوباهای بنین ـ آداب ورسوم ۳۱۵
اوبای بنین ـ دستاوردهای هنری ۳۴۸،۳۴۷،
۳۴۹
اوپوکوواره ۴۱۲
اورسپراخن، زبان ریشه‌یی ۱۲۲
اوداگوست ۱۷۷،۱۶۷،۱۴۷
اودنی ۴۷۳
اودودووا ۲۶۴،۱۹۹
اور ـ بانتو ۳۹
اوران ـ نقاشی برخرسنگ ۳۵
اورانژ «رود» ۴۷۵،۴۴۷،۴۴۶
اورانژ ـ اتحادیه افریقای جنوبی ۴۷۵
~ استعمار ۴۷۹
~ اوضاع جغرافیایی ۴۷۵
~ تاریخ ۴۹۵،۴۷۵
~ جمعیت ۴۷۵
~ کشور آزاد ۴۴۴
~ محصولات‌کشاورزی ۴۷۵
~ معادن ۴۷۵
اورومپوتو، آلافین ۳۲۵،۳۱۰
اورون ۴۰۳
اورینیاکی ـ فرهنگ ۴۵
اوزما ۱۳۴
اوزیریس ۱۱۰
اوسئی بونسو ۴۱۷
اوسئی توتو ۴۱۲،۴۱۱،۳۲۵
~ فرمانروایی ۴۷۱
~ مرگ ۴۱۲
اوسئی توتو، قوانین ـ اتحادیه آسانته ۴۱۲
اوسئی توتوکوامه، فرمانروایی ۴۱۳
اوسئی‌کوجو ۴۱۷
اوشوگبو ۴۷۰،۴۰۸
اوکانا ۴۹۷
اوکرا ۳۵۱
اوکریکا، مردم ۴۶۹
اوکوانجلا ۲۷۱
اوکوت اوروآ ۴۹۷
اوگاندا ۱۱۵،۹۲
~ استقلال ۵۲۹
~ پیامدهای دادوستد برده ۳۴۲

~ تاریخ ۳۲۱
~ ساخت سیاسی ۲۰۹
اوگاندای دوران آهن ـ تاریخ ۲۸۱،۲۸۰
~ ساخت طبقات اجتماعی ۲۸۶
~ سیاست وحکومت ۲۸۱
~ کشاورزان ۲۸۱،۲۸۰
اولوکون والوده ۱۷۵
اولیور ۵۱۰،۳۲۱،۲۷۹
~ آثار ۳۲۱
اومانهنهٔ آکروکری ۴۲۰،۳۵۰
اومبوندو، زبان ۵۱۳
اومتاتا ۴۷۵
اومزیم ووبو «رود» ۳۲۲،۲۹۰
اوواره ۳۲۶،۳۱۴
اووو ۳۱۲
اوویمبوندو ۴۹۵
~ مذهب ۵۱۴
~ مردم ۵۱۴،۵۱۳
اوه، مردم ۳۲۵
اویدا ۴۰۹
اویدا، همچنین نگاه کنید به: اویداه
اویداه ۴۷۳،۴۶۱،۳۹۴،۳۷۴
~ دژ انگلیسی ۴۱۶
~ دولتشهر ساحل برده‌ای ۴۱۰
اویل ریورز ۵۱۲،۴۷۹
اویو ۴۰۸،۲۶۴،۲۰۱۰
~ آسانته ۴۱۸
~ استقلال ۳۲۵
~ تاریخ ۳۲۵،۲۶۴
~ تجارت برده واسلحه ۴۰۸
~ تهاجم مسلمانان ۴۰۸
~ دولتهای خراجگزار ۴۰۶
~ سازمانبندی اجتماعی ۳۱۳
~ صنایع دستی ۲۶۴
~ مراسم نظامی ۳۱۳
اهرام‌کورو ۵۲
اهرام نوری ۵۲
ایبادن ۴۷۰،۴۰۹
ایبانی، مردم ۴۶۹،۴۵۳
ایبو ۴۰۷،۴۰۳،۴۰۰
~ مردم ۵۴۳
ایبولند، مردم ـ کوچ اجباری ۳۸۱
ایبی‌بیو ۴۰۳
~ مردم ۴۶۹
~ ومردم انیك ۴۶۹
ایتایام‌وو ۱۸۱
ایجا ۴۰۳،۴۰۰
~ تیره‌های قومی ۴۶۹
~ زبان ۴۶۹
ایجو ← ایجا
ایدئولوژی اسلامی ـ تحولات اجتماعی ۴۲۶
ایرار «خرما» ۱۴۵
ایران هخامنشی ـ مستعمرات افریقایی ۱۱۱
ایرثت ۶۵
ایرلند ۳۹۵،۳۸۱
~ اوضاع جغرافیایی ۳۹۵
ایرین برت ۵۳
ایزوتوپ‌کربن ۳۰
ایسوس، جنگ ۱۱۱
ایسیس ۱۱۰
ایسپیلاکورونگو ← کورونگو، ایسیمیلا
ایفا، عصای آهنی ۲۷۵
ایفه ۲۶۴،۲۰۱
~ آثار مجسمه‌سازی ۱۸۳،۱۸۲،۱۸۱، ۱۸۴
ایفه سدهٔ چهارده ـ انگاره‌های فرهنگی ۲۰۱
~ ساکنین «مردم» ۲۰۱
ایکوت اکپنه ۴۹۷،۴۶۶
ایگبو اوکوا ۱۹۶
~ اشیاء مفرغی ۱۹۷،۱۹۶
ایلورین ۴۹۲،۴۷۰،۴۰۸
ایله ایفه ← ایفه

ایمپی ها ۴۵۳
این‌ستان ـ کنده کاریهای‌خرسنگی‌دوران سنگی ۲۷
اینگومبه ایلده «تپه» ۲۸۴،۲۰۸،۱۶۵
~ حفریات ۲۰۸
اینیانگا ۲۸۸
ایوبنزین ۱۸۴

ب

باپلیون ۱۱۹،۱۰۸
باپیندی ۳۴۵
باتلا، قبیله ۵۵۴
باتلوکوآ، مردم ۴۵۳
باتوتسی←توتسی، مردم ۳۲۱
باربوت ۴۰۶،۴۰۵،۳۷۴،۳۷۳
~ زندگی بردگان ۳۸۴
باربوسا، دوآرت ۳۴۱
بارت، هاینریش ۴۵۹،۴۳۱،۳۸۲
~ تألیفات ۴۸۰،۳۹۵
~ زبانهای افریقایی ۳۹۵
باررتو ۲۸۸
بازار مشترك اروپای غربی ـ اتحاد بااستعمار فرانسه ۵۳۲
بازرگان خصوصی ـ فروش اسلحه به‌نگروها ۳۸۴
بازرگانان دلتای نیجر ـ دادوستد برده ۴۰۴
بازرگانان مسلمان ـ اقتصاد افریقا ۱۳۷
بازرگانان دریایی ـ بردگان افریقایی ۳۷۰
بازیلیکا ـ مشخصات کلیسای ۱۱۹،۱۰۷
باستیون «سنگر و استحکامات» ۱۱۸،۱۰۷
باسوتو ـ تشکیل هستهٔ ملت ۴۵۳
باسوتولند ـ تاریخ ۴۴۴،۴۷۵،۴۷۹،۴۹۵، ۵۳۲
باسیلیدس، امپراتور ۲۳۳
باشندگان سنگای ـ عشیر ۱۹۴
باشندگان مراکشی ـ امپراتوری‌سنگای ۴۱۹، ۴۲۲
باشندگان هلندی ـ زمینخواری ۴۴۶
~ مردم بانتوها ۴۴۶
باکنگو ← کنگو، مردم
~ امپراتوری ۳۶۲
باگا ۵۰۲
باگامویو ۵۱۲،۴۸۰
بالا فرج ۵۵۳
بالکان، دولتهای ۳۹۰
بالوبا ← لوبا
باماکو ۵۳۰،۵۰۷،۲۵۵،۲۵۳،۱۷۷،۱۴۷
~ کنفرانس وحدت ۵۳۰
بامبارا ۴۱۹،۳۵۶
~ امپراتوری آغازین ۴۲۲
~ دولتهای ۴۲۳،۴۲۲
~ دهقانان ۴۲۲
~ سکونتگاههای ۴۲۲
~ مردم ۴۴
بامباراها ـ سفرهای اکتشافی مانگو پارك ۴۴
بامبارای کاآرتا ـ برکناری حکمرانان ۴۳۳
باموکتلی ۴۵۳
بانتو ـ زبان وریشه‌های زبانی ۳۲۲،۵۳،۳۹، ۵۱۳،۳۲۴
بانتو زبان ـ اقوام ۲۸۹
~ انطباق فرهنگی‌حوزه‌های ۲۰۸
~ کوچ مردمان ۲۷۹،۲۷۸
بانتوزبانها ـ استخراج معادن ۱۳۲
~ پراکندگی ۱۹۹
~ سکونتگاههای ۴۴۴
باوله «بائوله»، لهجهٔ محلی ۴۱۸،۲۶۴
بای «بیگ»، سلسله ۳۳۰

بای ← بیگ
بائول ۳۰۲
بچوانالند ۵۳۲،۵۱۳،۴۹۵،۴۷۴
بداگری ۴۶۲
بدرین ۲۹
~ فرهنگ ۴۸
بدویان ۳۲۹
بدیار ۳۰۶
برادری‌قادریه،جنبش ۴۲۷،۴۲۶،۲۷۰
~ جنبش‌انقلابی‌فولانی۴۲۷
برازاویل، اعلامیه ۵۳۰
براس ۴۶۹،۴۰۳
براندنبورگیان ۳۹۵،۳۸۴
برانکالئونه، نیکولو ۲۲۲
براوا ۳۴۱،۳۴۰،۲۵۶،۱۵۲
بربر ــ«اصطلاح» ۴۹،۳۱
بربر ــبازرگانان ۱۳۷
~ تمدن ۳۲۹
~ دوران مفرغ ۳۲۹
~ سلسله‌ای از فرمانروایان ۳۸۹
~ قبایل ۱۱۶،۹۶،۹۵
~ ممالك ۲۵۹،۹۷
بربر، ممالك ــمنبع عایدی حکمرانان ۲۵۹
بربرنومیدیایی ــمقبره ۱۰۵
بربرها ــاتحاد «همبستگی» ۱۰۳
~ پیشینهٔ تاریخی ۹۷
~ دستخط ۹۶
~ زیست‌شناسی فرهنگی ۳۲،۳۱
~ کرت موکنایی ۹۷
~ مناسبات بازرگانی ۱۰۰،۹۸،۹۷
~ نشانه‌های پیدایی ۹۴
~ مردمان دریا ۳۲
~ مصریان ۳۲
~ ویژگیهای قومی ۹۷
بربرهای آلموراوید ۲۴۰،۱۷۷
~ سالهای‌ویرانگری ۱۷۷
بربرهای باختری ــفرهنگ عربی ۳۰۶،۳۰۲
بربرهای جنوب ــجنبش ۲۴۰
بربرهای سوداگر ۱۰۰
بربرهای فاطمی ۲۴۰
بربرهای‌کارگزار ۱۰۷
بربرهای لیبی‌ــپراکندگی ۳۲،۳۱
بربرهای مصموده ۳۲۸
بربری ۱۲۱
بربری زبانان ۴۹
برتن، سرریچارد فرانسیس ۵۱۲،۴۸۰،۴۶۳
~ اکتشافات ۵۱۲،۴۸۰
~ تألیفات ۵۱۲
~ وجان‌هنینک‌سپك ۵۱۲
~ سفرهای ۵۱۲
~ مشاغل ۵۱۲
بردبوری ۳۱۴
بردگان افریقا ــسرخپوستان ۳۶۴
بردگان افریقایی ــمرگ‌ومیر ۳۷۸
بردگان خانگی ــشرایط وامکانات ۳۶۸
بردگان خدمتگزار ــشرایط زندگی ۳۶۸
بردگان زنج ــقیام ۲۵۷
بردگی ــافریقا ۴۴۰
~ دادوستددرونبوم۴۰۶،۴۰۵،۳۸۲
بردگی بومی ۳۷۳
بردگی سیاهان ۳۴۴،۳۱۸،۳۰۸
بردگی ودادوستد برده ــعوارض و نتایج ۳۸۲،۳۰۱،۳۰۰،۲۹۴
برده‌داری ــساخت اقتصادی ۴۴۳
~ شیوه‌های ۳۷۶،۳۷۵،۳۷۴
برده فروشی ۳۸۴
برده فروشی بومی ۳۸۳
برده‌گیران ــبردگان ۳۷۳
برده‌گیری‌ــتحولات اجتماعی افریقا ۳۷۸، ۳۷۹
~ قیام فون‌ها ۴۰۹
برده‌ها ــآمار فروش ۴۴۲،۴۴۱

برزیل ۳۷۰
~ جمعیت ۳۷۷
برقه، شهر ۳۹۱،۳۹۰
برقه ← سیرنائیك
برنیس «بندر» ۲۵۶،۱۵۰
برنین گازارگامو ۲۵۳
برون کوچی ۵۸
بریانت ۴۵۴،۴۵۲،۴۵۱،۴۴۸
بریتانیا ـ سیاست ضد برده‌داری ۴۴۷،۴۴۶
~ کشاورزان بوئر ۴۴۷،۴۴۶
~ کشورهای تحت‌الحمایه ۴۹۵
بریتانیا، امپراتوری ـ افریقا ۵۲۹
بریتانیا، دولت ـ مسألهٔ بردگان ۳۷۷،۳۷۶
بریتانیاییان ـ شیوه‌های سلطهٔ استعماری ۴۸۹، ۴۹۵،۴۹۴،۴۹۲
بریتانیاییان درافریقا ـ تاریخ ۴۰۹،۴۰۸، ۴۹۴،۴۴۶
بریستول ۳۷۶
بطالسه ـ سلسلهٔ سلاطین ۱۱۲،۶۶
بطلمیوس، کلاودیوس ۲۶۶،۱۱۲
بقایوقو، محمد ۳۹۳
بقو ۲۵۶،۱۵۰
بك ← بیگ
بکری، ابوعبید عبدالله‌ابن عبدالعزیز ۱۶۷، ۲۵۹،۱۷۲
~ تألیفات ۲۶۰،۲۵۹
بکوی ۴۱۸
البلدان ۲۷۰
بلمیهٔ بیابان خاوری ۲۱۴
بلو، محمد ۴۳۰،۴۲۸
~ حکومت و اقدامات ۴۷۲
بلومفونتین ۴۷۵
بلیدن، ادوارد ویلموت ـ زندگی وافکار ۵۱۵، ۵۵۱
بلیزاریوس ۲۶۵،۱۱۹
بندیاگارا ۴۳۴،۲۶۳،۱۷۱
بنکس، سرجوزف ۵۱۲،۴۷۹
بنگوئولو، دریاچه ۴۷۴
بنو «رود» ۳۱۰،۵۲،۳۸
بنو حفص ← حفصیون ۳۸۹
بنین «رود» ۳۰۳
بنین ۴۶۷،۳۱۴،۳۰۸،۲۸۵،۲۵۶،۲۰۷،۱۵۰
~ اشراف ووضع دربار ۳۱۵،۳۱۴
~ اشیاء مفرغی ۳۴۸،۳۴۶،۳۱۶،۳۱۱
~ انگاره‌های فرهنگی ۲۰۱
~ اوضاع اقتصادی ۴۰۰
~ تاریخ ۴۰۰
~ تحولات اجتماعی ۳۱۴
~ درآمیختگی فرهنگی ۳۱۵
~ دستاوردهای هنری ۳۳۱،۳۱۶،۳۱۱ ۳۴۹،۳۴۸
~ دلقك‌سلطنتی‌دربار ۳۴۹
~ رشد بازرگانی ۳۱۴
~ زبان ۲۶۴
~ ساخت سیاسی ۳۱۵،۳۱۴،۲۰۸
~ فرمانروایان ۳۱۴
~ مبلغین مذهبی پرتغالی ۳۶۲
~ مردم«ساکنین» ۲۰۱
~ مزار ۳۰۴
~ هنرکنده‌کاری برعاج ۳۳۱
بنین،امپراتوری ـ روابط بازرگانی ۳۶۱
~ روابط سیاسی ۳۶۱
~ نقش و اهمیت ۴۰۷
بنی هلال ۲۴۰
بوبو-دیولاسو ۳۱۰،۴۳،۱۳
بودیچ،توماس.ادوارد ـ کنترل ساحل طلا ۴۷۱،۴۱۵
بورادا ۲۰۴
بوربون «رئونیون» ۴۴۰
بورقیبه، حبیب ۵۲۱،۴۶
~ شرح حال ۵۵۳،۵۵۲
بورنو ۴۷۲،۲۵۳
~ می‌های ۲۶۰

بوروندی، جمعیت ۳۲۱
بوسا ۴۴
بوسمن «نام شخص» ۳۸۷،۳۸۳
بوسومه ۴۱۱
بوشمن ۲۰،۲۲،۲۳،۴۰،۲۷۴،۴۴۴
~ پیدایی ۲۳
~ ترس ازبردگی ۴۴۴،۴۴۶
~ دلایل‌کوچ ۴۴۴
~ زبان ۴۷
~ سازمان اجتماعی شکارگران ۱۲۹
~ فرهنگ دوران آهن ۴۰
~ نقاشی برخرسنگ ۲۵،۳۴
بوشمن‌های افریقای جنوبی ـهنرنقاشی ۲۵، ۲۶،۳۴
بوشنگو ۳۴۶
بوشنگو ـساخت دولت ۲۹۵
~ هنربافندگی ۲۹۵
بوشنگوهای‌کاسایی ۲۹۵
بوکخوس ۹۵،۱۵۳
بوگاندا ۲۸۱
بوگاندا، پادشاهی ـوسعت ۳۲۱
بولالا، قیام مردم ۱۷۹
~ مردم ۲۶۰
بولاوایو، شهرك ۱۶۲،۲۵۷
~ ویرانه‌های‌بنای سنگی ۲۸۴
بوله رجیه ۱۳۵
بونا ۴۱۷،۴۱۸
بوندو، امام نشین ۴۲۵
~ تجدید حیات اسلامی ۴۲۵،۴۲۶
~ روابط بازرگانی ۴۴۴
~ سکونتگاه ۴۴۴
بوندوکو ۳۰۹،۴۱۵
بونو ۲۰۲،۴۱۰
~ کشف طلا ۲۰۲
~ دولتشهرهای ۲۰۱
~ روایتهای ۲۰۲
بونی «رود» ۴۶۹
بونی، روستای بندری ۴۶۹
بونی←ایبانی، مردم
بونیورو ۲۸۱
بوئر ـاردوگاه لیدی اسمیت ۲۸۷
بوئرها ۳۴۴،۴۴۶،۴۴۷،۴۷۵
~ آداب وسنن ۳۹۲
~ استثمار واستعمار سیاهان ۴۴۶،۴۴۷
~ اسکان باشندگان بریتانیایی۴۴۶،۴۴۷
~ تبعیض‌نژادی وجدایی نژادها ۴۴۶، ۴۴۷
~ زبان ۳۹۲
~ جنگهای ۴۴۶،۴۴۷،۴۹۴
~ روابط ـمردمان بانتو ۴۴۷
~ روابط ـمردم نگونی ۴۴۷،۴۴۸
~ روابط خارجی ـحکومت استعماری بریتانیا ۴۴۶،۴۴۷،۴۹۵
~ سیاست وحکومت ۴۴۶،۴۴۷
~ کوچ بزرگ ۴۴۷
~ نژادپرستی و جهانخواری ۴۴۶،۴۴۷
~ نظام برده‌داری ۴۴۶،۴۴۷
بوئرهای تفنگدار ۴۵۲
~ کشاورز ـسیاست ضدبردگی بریتانیا ۴۴۶،۴۴۷
~ کشاورز ـوضع زندگی ۴۶۳
~ نژاد پرست ـقوانین آپارتهید ۴۴۷
بوئم ۲۰۴
بی← بیگ
بیافرا «خلیج کوچك» ۴۶۷،۴۷۷،۵۴۳
بیافرا، جمهوری ـاستقلال ۵۴۳
~ دعاوی رژیم تجزیه‌طلب ۵۴۳
بیتو، سلسلهٔ پادشاهان ۲۸۱
بیتون، ممری ـسیاست و حکومت ۴۲۲،۴۲۳
بیدا ۴۹۲
بیرونی، ابوریحان ۳۶۰-۴۴۰ هجری ۱۱، ۲۴۱

بیسا، مردم ۲۹۹
بیساندوگو ۵۱۳
بیطرف گرایی ـ افریقا ۵۴۰
بیك ۳۹۱
بیکاری ـ افریقا ۵۴۷
بیکر، ساموئل ـ اکتشافات ۴۸۰
بیکرافت، جان ۴۷۷،۴۶۲
بیکو ۲۰۹
بیلما، واحه ۲۵۹،۱۶۵
بینبریج، ویلیام ۲۶۰
بینگر ۴۷۹

پ

پاپ کلمنس پنجم ۳۶۳
پاپ و تجارت برده ۳۶۱
پاچوراس کهن «فرس» ۲۱۶
پادشاه اسپانیا ـ فروش افریقاییان ۳۶۶
پادشاهان سلیمانی ـ پایتخت ۲۲۱
~ تاریخ افسانه‌ای ۲۲۱
پادشاهان کلان روزوی، فرمانروایی ۲۸۸،۲۸۷
~ مردم کارانگا ۲۸۸،۲۸۷
پادشاهان ایزدی کنگو ـ قلمرو ۲۹۴
پادشاه داهومی ـ مسألهٔ بردگان ۳۷۳
پادشاه زولو ـ رقبا ۴۷۶
پادشاه موسی ← مورونابا
پادشاه مومباسا و بازرگانان دریایی ۳۳۷،۳۳۶
پادشاهی اکسوم ـ زوال ۵۲
پادشاهی کوش مروی ۵۱
پادشاهی کوش ـ فرهنگ مصری ۵۰و۵۱
پادشاهی‌های سگو ۴۸۹
پادمو، جرج ۵۵۲
پارك، مانگو ۴۲۳،۴۳،۱۶
~ خاطرات ۴۲۵
~ سفرهای ۴۷۹
~ کشف رودنیجر ۴۲
پالاس آتنه ← آتنه
پالمیرا «آرامی تدمر» ۱۱۳،۸۳
پان افریکانیست‌ها ـ سیاست عدم تعهد ۵۳۹، ۵۴۰
پان افریکانیسم ۵۴۰،۵۳۸،۵۲۷
پایان امپراتوریهای استعماری ۴۷۵
پایان داد وستد برده ـ نتایج ۴۶۱،۴۶۰
پدران فرانسیسکان ـ غارت کیلوا ۳۴۰
پدر روحانی اس. کروثر ۴۸۱
پدروان وینگ ۵۲۳
پرتغال ـ اوضاع اقتصادی ۳۴۲
~ روابط سیاسی با اتیوپی ۲۲۲
~ متصرفات افریقایی ۵۳۶
پرتغالیان ـ آوردگاه القصر الکبیر ۳۵۳،۳۴۴
~ برج و باروی بازرگانی ۳۶۰،۳۵۷
~ و بردگی سیاهان ۳۷۰،۳۶۳
~ تجارت برده ۳۶۱،۳۶۰،۳۵۷
~ دادوستد دریایی ۳۴۲،۳۴۱
~ عهدنامهٔ افریقایی ـ اروپایی ۲۸۸
~ غارت افریقا ۳۴۰، ۳۴۱
پرتغالی‌ها ـ هلندیان ۴۱۳
پرتغالی‌ها در افریقا ـ تاریخ ۲۹۹،۲۸۸،۲۸۷، ۳۴۱،۳۴۰،۳۳۵،۳۳۴،۳۲۹،۳۰۰، ۳۸۱،۳۷۳،۳۶۰،۳۵۷،۳۵۶،۳۴۲، ۴۴۴،۴۳۷،۴۳۶
پرتغالی‌ها در کنگو ـ تاریخ ۲۹۴،۲۹۳
پرتغالی‌ها در مومباسا ـ تاریخ ۴۳۷
پرتغالی‌های موزامبیك ـ صادرات برده ۴۴۱
پرچمداران جهاد ـ خواستهای ۴۲۸
پرکوله، شاه ۴۶۹
پرمپه «شاه» ۴۵۷،۴۰۲
پریتوریا ۴۷۵
پریرا ۴۰۰،۳۶۰،۳۰۸،۳۰۷،۳۰۲
پسران حام ۴۴۶

پلتو ـ پرووینس ۱۶۹
پلیموت ۳۶۶
پمبا، جزیره ۳۳۵،۲۵۶،۱۵۲
پواتیه «شهر» ۲۶۹،۲۳۶
پورت اتین ۳۹۳،۳۵۷
پورتونووو «بندر» ۴۷۰،۴۰۸،۳۲۵
پورو ۳۸۵
پومبو، آئین تدفین ـ پیکره‌های ۱۹۱،۱۹۰
پوندولند، مردمان ۳۲۲،۲۹۰
پی‌ـیر ۳۲
پیامدهای استقلال ـ افریقا ۵۴۷،۵۴۶
پیامدهای دادوستد برده ـ افریقا ۴۴۳،۴۴۲
پیامدهای رشد جمعیت ـ افریقا ۵۴۲،۵۴۱، ۵۴۸،۵۴۷
پیامدهای ملت گرایی ـ افریقا ۵۴۵،۵۴۴
پیانخی ۷۸،۶۶
~ حکومت ۱۱۰
~ علایق ۱۱۱،۱۱۰
پیکره‌های پومبو ۱۹۱،۱۹۰
پیکره‌های یوروبا ۴۹۸
پیگمه ۱۲۹،۴۰
پیگمه‌ها ـ سازمان اجتماعی شکارگران ۱۲۹
پیگمه‌های افریقا ـ خصوصیات بدنی ونژادی ۵۳
پیل، دودمان ۴۶۹
پیلوری (ابزار شکنجه) ۳۹۳،۳۶۰

ت

تابه بوسیو «کوه» ۴۵۳
تاریخ نگاران افریقا ـ مقولات نژادی ۵۶،۵۵
تاسیلی ناجر «کوه» ۹۷،۳۴
~ نقاشی برخرسنگ ۳۶،۳۵،۲۷
تاسین ـ فرهنگ ۴۸
تاکییمان ۴۱۰
تاگرارت ← تلمسان
تاگوس (رود) ۲۶۹،۲۳۶
تالاکاوا ۳۱۸
تالنسی، سردم ـ جامعهٔ اشتراکی ۲۵۳،۱۳۰
تانا (رود) ۳۲۰،۲۷۸
تامپسن، جوزف ۲۷۱
تانزانیا ۱۶
~ آثار باستانی ۱۴۲،۱۴۱،۱۴۰،۱۳۹
~ استقلال ۴۵
~ پیشینهٔ تاریخی ۴۴
~ تاریخ سیاسی ۵۲۹،۴۵،۴۴
~ دولت وحکومت ۲۵۶
~ زامبیا ـ وحدت ۵۴۶،۵۴۵،۵۲۹
تانگانیکا «دریاچه» ۴۵۲
~ عوارض دادوستد برده ۴۴۲
تانگانیکا ۴۹۵،۱۸
~ استقلال ۵۲۹
~ اوضاع اقتصادی ۳۰۰
~ تاریخ ۳۰۰
~ شکوفایی دوران آهن ۳۰۰
~ وحدت ملی افریقایی ۴۵
تانگانیکای جنوبی ـ آداب ورسوم ۵۱۴
~ قیام ضداستعماری ۵۱۴
تانیس ۱۱۰،۶۶
تب (طیوه) ۷۷،۶۴
~ آثار باستانی ۱۱۰
~ دودمانهای ۱۱۳
تبارهای انسانی ۲۲،۲۰،۱۹،۱۸
تبرهای نعلی شکل آهنی ۳۷
تبستی «کوه» ۱۱۸،۱۰۶
تتوآن ۵۱۹
تته ۳۴۲
تجارت ـ برده‌فروشی ۳۶۳
تجارت اسلحه ـ بردگی ۳۷۴
تجارت برده ۳۶۴،۳۶۰،۳۵۷
~ اکتشاف افریقا ۴۴۲

~ رشد وگسترش ۴۴۱
تجدید حیات اسلامی ـ افریقا ۴۲۳،۴۲۴،
۴۲۵،۴۲۶،۴۲۷،۴۳۴
~ تضادهای درونی ۴۲۹
~ نمایندگان نخستین ۴۲۴،۴۲۵
تجربهٔ استعماری ۵۱۰
تجربهٔ استعماری ـ بیداری افریقاییان ۵۰۹
تجهیزات فرانسوی ارتش پرتغال ۵۴۹
تحفة‌النظار ۲۵۴
تحوتمس «تحوطمس» ۶۵،۱۱۰
تخته سنگ قبر ۱۱۵
ترانسکی ۴۴۴،۴۷۵
ترانسوال ۴۴۴،۴۷۵،۴۷۶،۴۹۵
ترکان عثمانی ـ تاریخ ۳۲۹،۳۳۰
~ دولتهای خراجگزار ۳۳۰
~ فتوحات ۳۲۹،۳۳۰
ترکان عثمانی درافریقا ـ تاریخ ۳۳۴
ترمس ۳۰۶
تریپولی ۱۰۸،۱۱۹،۳۳۰
تریچارت، لویس ۴۴۷
تریستایو، نونو ۳۵۶
تصرف‌های ساحلی ـ تبانی دولتهای استعماری
۴۶۲،۴۶۷
تعرفه‌های کیلوا ۳۳۷
تغازه ۱۴۵،۱۶۷،۲۵۵،۳۵۳
تکرور «شمالی‌ترین بخش سنگال امروزین»
۱۷۷،۳۰۶
تگدا اوست ۱۴۷
تل‌المعارنه «شهر» ۱۱۳
تلم، آرامگاه مردم ۱۷۱
~ فرهنگ ۱۷۱
تلمسان ۳۲۸،۳۸۹،۵۰۵
~ ترکان عثمانی ۳۸۹
~ مذهب اسلام ۳۸۹
~ سرابطون ۳۸۹
~ موحدون ۳۸۹
~ موقعیت تاریخی ۳۸۹
تلهای مقطم ۲۶۹
تمبوکتو ۲۸،۱۴۴،۱۸۹،۱۹۲،۱۹۳،۲۵۵،
۳۵۴،۴۱۹،۴۲۳،۴۳۱،۴۷۲
~ بحرانهای سیاسی ـ اجتماعی ۴۱۸
~ تاریخ ۳۵۴،۳۵۵
~ حکمرانی فرمانروایان مراکشی ۴۱۸
~ سیاست وحکومت ۳۵۵
~ شورش ۳۵۴
~ فرهنگ ۳۵۴
~ نفوذ شهرك نشینان ۱۹۴
تمجد، شهر باستانی ۱۰۶،۱۱۸
تمدن سومر ـ تمدن مصری ۵۸
تمدن فلز ـ مراکز ۷۵
تمدن کوشی ـ تأثیرآهنکاری ۸۰
~ رشد وگسترش ۷۷،۷۸
تمدن مصر ـ افریقا ۵۵،۵۶
تمدن‌های افریقا ۹۶،۹۸،۱۰۳،۱۵۲
تمنه «کشور» ۴۵۹
التنبیه والاشراف ۲۵۴
تندیس‌گو ۲۷۶
تندیس نروا ۷۴
تندیس ویژهٔ آیین تدفین ایبیبو ۴۶۶
تندیس‌های کنگوی سفلی ۴۶۴،۴۶۵
تن رینه، ویلم ۳۴۴
تنگلا ۳۰۶
تنوعت آمون ۶۶
توارکه ـ ویرانه‌های نمازخانه ۱۳۴
توبوربه ۱۰۶،۱۲۷
توتسی ـ فرمانروایی ومردم ۲۸۱،۳۲۱
توت عنخ آمون ۸۰،۱۱۳
توران‌شاه ۲۶۷
توروبه ۴۲۵
توره، ساموری ۴۷۲،۵۱۳
~ جنگ با فرانسویان ۵۱۳
~ قدرت و استعداد ۵۱۳

توسن لوورتور ۳۷۸
~ فرانسوادومینیك ۳۹۴
~ قیام ۳۹۴
توفت ۱۰۴
توکو، هری ۵۲۳
توکولور ۴۳۳،۴۲۴،۲۶۰
توگو ۵۰۶،۴۱۰،۳۲۵
~ استقلال ۳۲۵
~ تپه‌های ۳۱۳
توندیبی، نبرد ۳۵۴
تونس ۳۳۰،۱۰۸،۴۶،۱۷
~ احزاب سیاسی ۵۲۱
~ استعمار ۴۸۳،۴۶
~ استقلال ۴۶
~ اوضاع اجتماعی ۳۳۳
~ بناهای تاریخی ۱۲۷،۱۲۵،۱۰۵، ۱۵۵،۱۳۵،۱۳۴
~ تاریخ ۵۵۲،۳۹۱،۳۳۰،۳۲۹،۴۶، ۵۵۳
~ روابط خارجی ۵۵۳،۴۶
~ سیاست وحکومت ۵۵۳،۵۵۲،۵۲۸
~ فرهنگ کپسین ۱۷
~ معماری باستان ۱۲۷،۱۲۶،۱۲۵، ۱۳۵،۱۳۴
توی ـ لهجهٔ محلی ۲۶۴
توبی ـ زبان ۳۲۵
توبی زبان ـ قوم ۴۱۰
تهارکه ۱۱۱،۸۲،۶۶
تئاتر ـ معابد ۱۲۶،۱۲۵
تیپازا «تپازه» ۱۵۴،۱۰۶
التیجانی، احمد ۴۲۶
تیجانیه ۲۵۰
~ آرمانهای جنبش ۴۲۷،۴۲۶
~ تغییرواصلاح مذهب ۴۲۷
~ سودان باختری ۴۲۷
تی‌دئوم ـ آواز ۳۴۰
تیفیناق ـ دستخط ۹۶
تیگره‌ها ۱۱۵
تیمبو ۴۷۱
تئودورا، امپراتریس ۲۶۵،۲۱۵
تئودوردوم ـ مرگ ۴۸۵

ج

جاکپا ۳۱۰
جاکین ۴۰۹،۴۰۶
جالون، فوتا ۴۷۱
جامعه‌گرایی ـ افریقا ۵۴۰
جامعهٔ یوزپلنگ ۴۰۵
جامورسبا ← دماغه امیدنیك
جان، پرستر ۲۲۲
جان، لکلند (شاه انگلیس) ۳۸۹،۳۲۷
جاوه ۴۷۴،۴۴۳
جبل‌طارق ۲۶۸
جبل موسا ۲۵۵
جریب فرنگی ۳۹۲،۳۴۴
جزایری، عبدالقادر ۳۸۹
جشن نمك ۹۶
جشنوارهٔ آتنه ۹۶
جشنوارهٔ سیب زمینی شیرین ۳۵۰
جشنوارهٔ شانگو ۴۹۸
جکری ۴۰۳
جمعیتهای افریقایی ـ دادوستد برده ۳۷۹
جمیله ۱۰۳
جن، «شهر بازرگانی» ۲۵۶،۱۸۹،۱۵۸،۱۴۷، ۴۱۹،۳۱۰
جنبش ضد بردگی ۳۷۷،۳۷۶
جنبش فرانسهٔ آزاد ـ استقلال مستعمره‌های فرانسوی ۵۳۰،۵۲۹
جنبش ملت‌گرایی ـ افریقا ۵۲۲،۵۲۱

جنبش ملت گرایی ـ الجزایر ۵۲۲
جنبش نیاگارا ـ بنیانگذار ۵۵۱
جنبشهای آزادیخواهی افریقا ۵۲۳،۵۲۲
جنگ انگلیسیان و بوئرها ـ تصاویر ۴۸۷
جنگ جهانی اول ـ بیداری افریقاییان ۵۱۶
جنگ طرابلسی ۲۶۰
جنگ ماجی ـ ماجی ۴۹۵
جنگل نزره کوره ۳۸۵
جنگهای آسانته ۴۵۰
جنگهای استعماری ـ آمار کشته شدگان افریقایی ۴۹۶،۴۹۵
جنگهای سرگشتگی ـ عوارض ۴۵۳،۴۵۲، ۴۵۴
جنگهای کافر ۴۴۷
جنگهای یوروبالند ۴۵۶
جنوا، بندر ۳۹۱
جنوب صحرا ـ کاربرد آهن ۱۶۶
~ منشأ پیدایی دولتهای نو ۱۶۳،۱۶۲
جوآبن ۴۱۸
جوآنی «جزیره» ۴۳۷
جوبه «رود» ۳۲۰،۲۷۸
جوگجاکارتا ۴۷۴
جونز، جی. آی. ۲۰۴
جهان ـ جذر و مدهای ملت گرایی ۵۱۵
جهانگردی خارجی ـ آسانته ۴۱۶،۴۱۵
جیبو ۴۳۳
جیبوتی ۵۳۶
جیزه ـ آثار باستانی ۴۸،۲۴
الجیلانی، عبدالقادر ۲۷۵

چ

چاپلین ۱۶۵
چاد، جمهوری ۴۹۳
چاد، دریاچه ۱۱۳،۸۱
چاد، زبانهای ۴۳۳
چاد ـ نیجر، هنرکنده کاری مردم ۹۲
چادر بوریای کورتی ۵۱۷
چاگا، مردم ـ تاریخ ۳۲۰،۲۷۸
چانگا ۳۲۲،۲۸۷
چانگامیر ۳۲۲
چایلد، گوردون ۵۸
~ آثار ۱۰۹
چوا، مردم ۳۲۴،۲۹۹
چیانو ۴۹۶
چیتپا «آچیتپا» ۳۲۴
چیتیک ۲۵۲
چین ـ مناسبات بازرگانی با افریقای خاوری ۱۶۱،۱۵۲
چینیانجا، زبان ۳۲۴

ح

حارمحب ۱۱۳
حام ۴۷۵
حروریه ۲۵۸
حزب اتحاد توده‌ها ۵۲۷
حزب اتوال نورد افریکان ۵۲۲
حزب استقلال ۵۵۳،۵۲۲
حزب ان. سی. ان. سی. N.C.N.C. ۵۵۳
حزب خلق الجزایر ۵۲۲
حزب دستور ۵۲۱
حزب دموکرات گینه ۵۳۱
حزب قانون اساسی ۵۲۱
حزب ملت گرای وفد ۵۲۱
حزب ملی افریکانر «بوئر» ۵۳۶
~ سیاستهای نژادی آپارتهید ۵۳۶

حزب نئو دستور ۵۲۰
حزب وفد ۵۵۲
حسونه (کاخ باشکوه) ۲۵۲
حسونه‌کوبوا ۱۴۰
حفصیان ← حفصیون
حفصیون ۳۸۹،۳۲۹
~ تاریخ ۳۸۹
حکمرانان پرتغالی ـ سوداگری ۴۳۷،۴۳۶
حکمرانان سعدیه ۳۳۰
حکمرانان کیلوا ـ نظام تجاری ۳۳۶
حکمرانی استعماری اسپانیا ـ شورش مراکشیان ۵۱۹
حکومتهای اروپایی ـ سیاست استعماری ـ افریقا ۴۶۱
حکومتهای اروپایی ـ متصرفات افریقایی ۴۶۲،۴۶۱
حکومتهای استعماری ـ کارگزاران محلی ۴۹۱،۴۹۰
حلبی آبادها ۵۲۴
حمداللهی، دولت اسلامی ۴۳۳
حمیریان ۱۱۴

خ

خارر ، آریکان ۷۱
خارطوم ← خرطوم
خامی ۲۸۹،۲۸۸،۱۶۲
خانقاه ← رباط نشینی
خانوادهٔ سفووا ۱۷۷
خانهٔ بازرگانان دیولایی بوبو ۳۱۰
خانهٔ کرجی ـ فن ۴۰۴،۴۰۳
خدا نیلوس ۲۱۱
خدای تب ← آمون
خدای مروی، کوشی‌ها ۶۹
خدمت نظام بریتانیا ـ تلفات افریقایی کنیایی‌ها ۴۹۵
خرطوم ۱۱۲،۷۶،۴۴
~ آرامگاه مهدی ۴۵۸
~ ابزارهای دوران سنگ ۲۱
خط سبایی ـ شکل ۹۰
خلافت باختری ـ عصرطلایی ۴۲۹
خلفای فاطمی، عظمت وانحطاط ۲۴۰،۲۳۹
خلیج فوراه ـ مؤسسه ۴۸۱
خلیج کوچك ۴۶۷
خوارج ۲۵۸،۱۶۴
~ دسته‌های ۲۵۸
~ عقاید و آرا ۲۵۸
خودار «لقب» ۳۹۲،۳۵۲
~ وامپراتوری سنگای ۳۵۴
~ تجهیزات نظامی ۳۵۴،۳۵۳
~ ودربارسعدیه ۳۹۲
خورشیدناتال ← روزنامهٔ ایلانگالاسه‌ناتال
خویسان «هوتنتوتها» ۴۴۴،۳۴۴،۱۲۹
خویسان‌ها ـ ترس ازبردگی ۴۴۶،۴۴۴
~ دلایل کوچ ۴۴۶،۴۴۴
الخیرا ۲۳۹
خئوپس «خوفوفرعون» ۴۸
~ هرم جیزه ۲۴

د

دآلمیدا، فرانسیشکو ۳۹۱،۳۴۰،۳۳۹
~ اقدامات ۳۹۱،۳۴۱،۳۴۰
~ مصریان ۳۹۱
دآویرو ۳۶۱
داپاپیل، ویلیام ۴۶۹
داد وستد برده ـ امنیت مردم وراههای کاروان رو ۴۴۲
~ تجارت اسلحه ۴۰۰،۳۹۹
~ تحولات جمعیتی افریقا ۳۸۱،۳۷۹،۳۷۸

~ عوارض اجتماعی ۴۴۳,۴۴۲
دارالسلام ۴۳۲
دارفور «ایالت» ۲۶۰,۱۷۹,۱۷۸
~ ابنیهٔ اسلامی ومسیحی ۴۳۱,۲۱۷
داکار «بندر» ۵۰۸,۵۰۷,۴۷۰,۴۰۷
داکونیا، نونو ۳۴۱,۳۴۰,۳۳۹
~ غارت براوا ۳۴۱
داگاما، واسکو ۳۹۸,۳۴۲,۳۴۰,۳۳۹,۳۳۸
~ اکتشافات ۳۳۵
~ سفرها ۲۵۷,۱۶۱
~ وکیلوا ۳۴۰
دالام، تامس ۳۳۳
دان «مردم» ـ صورتك چوبی ۴۳۹
دان فودیو، عثمان ۲۷۰,۲۴۲,۲۴۰
~ اعتقادات سیاسی ۴۲۷
~ برادری قادریه ۴۲۷
~ تجدیدحیات اسلامی ۴۲۷
~ جنبش انقلابی فولانی ۴۲۷
~ محافظه کاری ۲۴۲
دانمارکیان درافریقا ـ تاریخ ۴۱۰
دانمارکیان ـ فروش اسلحه ۳۸۴
دانیل، ساموئل ۴۶۳
داهومی ۵۴۵,۵۰۶,۴۰۹,۴۰۸,۳۱۰
~ اقوام وقبایل ۳۲۶,۳۲۵
~ تاریخ ۴۷۰,۴۰۸,۳۲۵
~ دستاوردهای هنری ۴۲۱,۲۷۶
~ روابط ـ دولت فون ۴۰۹
~ زبان ۳۲۵
~ مردم ۳۱۳
دایك ۳۰۸
دبوآ، ویلیام بورگهارت ۵۵۱,۵۲۱
~ آثار ۵۵۱
~ مشاغل ۵۵۱
دراکنزبرگ «کوههای» ۴۵۳,۴۵۲,۴۴۴, ۴۷۵,۴۵۴
~ پناهگاه موششوه ۴۵۳
درخت میخك ـ زنگبار ۴۴۲
درهٔ نشستی ۲۵۷,۱۶۳
درهٔ نیل ـ فرهنگ ۵۸
دریانوردان عرب ـ تبلیغ اسلام ۱۵۱
دسالین ـ ژان ژاك ۳۹۲,۳۷۸
دستور «حزب» ۵۲۱
دشان، هوبر ۴۴۳
~ تألیفات ۴۷۵
~ شغل ۴۷۴
دشتهای سودان ۱۴۷
دفاع ازنژاد افریقایی ۵۱۶
دفوفه ۱۱۲
دگرگونی گرایی سیاسی ـ افریقا ۵۴۵
دلتا ـ حکومت وسیاست ۴۰۵
~ مشارکت افریقایی ـ اروپایی ۴۰۵
~ دولتشهرهای ـ اوضاع اجتماعی ۴۰۴
~ حقوق وقوانین ۴۰۵
~ ساخت سیاسی ۴۰۵
~ مشکلات اقتصادی ۴۰۶,۴۰۵,۴۰۴
دلتای نیجر ـ آداب و رسوم ۴۰۳
~ اقوام وقبایل ۴۰۳,۴۰۰
~ تاریخ ۴۰۰
~ تحولات فرهنگی ۴۰۳
~ جنگل گرمسیری ۱۶۸
~ رشد جمعیت ۴۰۰
~ ساخت اقتصادی ۴۰۳,۴۰۰
~ سرزمین باتلاقی ۱۳۲
~ سیاست وحکومت ۴۰۳,۳۸۳
~ فعالیتهای بازرگانی ۴۶۲,۴۰۶
دماغهٔ امید نیك ۳۳۴
دماغهٔ بلانکو ۳۵۷
دماغهٔ دوسنگپوز ۲۵۵
دماغهٔ سبز «جزایر» ۵۳۶,۳۵۷
دموتی ـ خط ۶۱
دنقاس، عماره ۲۶۷
دنکییرا ۳۰۹

~ خراجگزارهای ۴۱۰
دنیانکه، سلسله ۴۲۵،۳۰۶
دوآسیسی، فرانسیس ـ شرح حال ۳۹۲
دوبرا ۳۲۴،۳۰۷
دودمان بیست وششم ۱۱۱
دودمان هژدهم ـ امپراتوری ۶۵
~ دیوانسالاری ۶۵
~ سقوط ۶۵
~ فرمانروایان ۶۵
دوره‌بندی تکامل ۲۴
دورهٔ میانه سنگی ـ انسان ابزارساز ۴۷
~ انسان نئاندرتال ۴۷
~ شکارگران ۴۷
~ صنعت آترین ۴۷
دورهٔ نوسنگی ـ ابزارهای ۴۷
دوریا، آندره ۳۳۱
دوسنگپوز «دماغهٔ بلند»، وجه‌تسمیه ۲۵۵
دوك (لقب اشرافی) ۳۲۳
دوکویلهام، پدرو ۲۶۸،۲۲۲
دوگا ۱۲۵،۱۱۸،۱۰۶
دوگرونبرگ، یوهانس ۳۴۴
دوگل، شارل ۵۳۰،۵۲۹
~ قلمروفرانسوی افریقا ۵۳۱
دوگون ـ جمعیت‌ومسکن ۳۵۶،۲۶۳،۱۹۴،
۴۱۹
دولتشهرهای افریقایی ۱۱۸،۱۰۶
دولتهای افریقایی و اروپایی ـ شکاف قدرت ـ
فن‌شناسانه و نظامی ۴۵۹،۴۵۶
دوماآ ۴۱۰
دومبو، چانگامیر ۲۸۸
دومترس، الیگز ۳۳۹
دوناتوس ۱۱۹
دوناتیست «دوناتی» ۱۱۹،۱۰۷
دوناما ۲۵۳
دونکولا ۲۱۵
دهقانان، قیام ـ امپراتوری سنگای ۴۱۹
دهقانان بامبارا ۴۲۲
دهلودهلو ۲۸۸
دهیر ۵۲۲
دیارا «محل» ۳۰۶
دیارا، نگولا ۴۲۳
دیاش، بارتولومئو ۳۹۱،۳۳۵
دیالونکه ـ مردم ۴۲۴
دیرالبحر ـ حجاری «برجسته کاری» ۶۸
دینکا ـ جغرافیای طبیعی ۱۳۳
~ جماعت فعال ۲۵۳،۱۳۶
~ فرهنگ مادی ۱۳۳
~ کشاورزان بی‌چیز ۱۳۲
~ وضع اقتصادی «دامداری» ۲۵۳
دینگانه ۴۷۶
دینگوپیرایه ۴۳۴،۴۳۳
دینگیسوایو ۴۷۶،۴۴۸
~ سیاست وحکومت ۴۴۸
دین مسیحی ۹۱
~ فرقه‌های ۲۶۵
دینهام ۴۷۲
دیولا ۱۸۵
دیولا، بزرگ بازرگانان ۱۸۸
دیولا، سوداگران ـ گسترش اسلام ۲۴۸
~ مردم سالاری اسلامی ۴۲۶
دیولا ـ منسا، عنوان ۳۱۰
دیونوس ۷۱
دیویدسن، بزیل ـ تاریخ افریقا ۱۶،۱۵

ذ

ذرت خوشه‌ای «سورگو» ۵۰،۳۲

ر

راپتا ۱۵۱
رافیا «الیاف» ۳۲۳،۲۹۵
رامفا، سارکین محمد ـ پادشاهی و حکومت ۳۱۸،۳۱۵
رباط ۳۲۸
~ وجه تسمیه ۳۸۸
رباطالخیل ۳۸۸
رباطنشینی ۳۸۸
ربمان ۴۶۳
الرجاری ← نزهةالمشتاق
رعیت ۳۹۴
رن، رود ۲۶۹،۲۳۶
روابط افریقایی ـ اروپایی ۴۵۹،۴۵۶
روابط زارع ومالك ۲۶۳
روادیدهای کازمبه ومواتایاووم ـ بازرگانان ۳۰۱
رواندا، جمعیت ۳۲۱
روایات اسلامی ـ داستان حام ۴۷۵
رودز ← رودز، سیسیل جان
رودز، سیسیل جان ۵۱۳،۴۸۲،۲۵۸
~ مشاغل ۵۱۳
~ نظرات نژادی ۵۱۳
رودزیا ۲۵۸،۲۳۱
~ استقلال ۵۳۶
~ نظام آپارتهید ۵۳۶
~ نقاشی خرسنگی ۳۷،۲۶،۲۵
رودزیای جنوبی ← زیمبابوه
~ قیام قبایل ۴۹۵
رودزیای شمالی ۱۶۵
~ دگرگونیهای سیاسی ۵۲۸
روزنامهٔ ایلانگالاسه ناتال ۴۸۸
روزنامهٔ تایمز ۴۸۲
روزنامهٔ ساحل طلای مستقل ۵۱۶،۵۰۸
روزوی ـ نظام سیاسی ۳۲۲
روستای همسالان ۳۲۰
روش کربن ۱۴ ۳۰
روض الانس ۲۵۴
روفیسك «شهر» ۵۱۴،۵۰۸
روم ـ امپراتوری ۱۰۶،۱۰۲
رومیان ـ سکونت در افریقای شمالی ۱۰۶
رومیها ـ مستعمرات افریقایی ۱۰۲
روونزوری ← مون «کوهها»
رهبران افریقایی ۵۵۳،۵۵۱
رهبران فولانی ـ فساد نظامیان ۴۲۸
~ مسألهٔ تقسیم زمین ۴۲۸
رهبران مذهبی تمبوکتو ـ تهاجم مراکشیان ۳۵۴
رهبران مسلمان ـ جادوگری ۴۲۶
رهبران مقاومت دربرابر هجوم اروپاییان ۴۵۷
ریبیك، یان وان ۳۴۳
ریچاردسن، جیمز ۳۹۵
ریسنر ۱۱۲
ریف ـ بربرهای ۴۹
ریو داورو ۵۳۶،۳۵۶
ریومونی، ایالت زمینلاد ۵۵۵،۵۳۶

ز

زاریا ۳۱۵،۲۶۱،۱۸۰
~ حکومت وسیاست ۴۲۹
~ فاتحان فولانی ۴۲۹
~ ، دولتشهر ـ ساخت سیاسی ۴۲۸
زاگوه، دودمان ۲۶۸،۲۲۰
~ بنای تاریخی ۲۲۴
~ سقوط ۲۲۱
زامبزی، رود ۴۹۴،۴۷۴،۲۹۹،۵۲،۳۹

زامبزی علیا ـ اوضاع اجتماعی ۴۵۵
زامبزی میانی ـ عوارض دادوستد برده ۴۴۲ ۴۴۳
زامبیا ۵۲۹
~ استقلال و پیدایی ۵۲۹
~ حفاری معادن مس ۵۳۵
زاویه ← رباط نشینی
زبان‌های استعماری ۵۳۸
زرا یعقوب، زمامداری پراقتدار ۲۲۱
زمینلاد ۴۷۷
زناته، قبایل ۳۸۹,۳۸۸,۳۲۹,۳۲۸
زنان فوله ۳۵۲
زنج، «دریا» ۱۶۳
زنج، امپراتوری ۱۶۴,۱۶۳
~ بردگان ۲۵۷
~ حقوق مردم بانتوزبان ۱۶۳
~ قبایل ۲۵۷
زنگبار ۵۲۹,۴۷۴,۴۴۱,۱۵۲
~ بازاربرده‌فروشی ۴۴۱
~ تجارت ادویهٔ میخک ۴۴۲
~ تولید ادویهٔ میخک ۴۴۲
~ جمهوری ۲۵۶
~ عوارض دادوستد برده ۴۴۲
زوآندندابا ۴۵۲
~ وامپراتوری کهن کارانگا ۴۵۲
زوس‌کلس ۹۰
زولوها ـ جمعیت ۴۷۶,۴۵۲
~ شیوه‌های جنگی ۴۵۲
~ گروهبندی ۴۵۲
زیدان، مولای ۳۵۵
زیلع «بندر» ـ تاریخچهٔ ۳۹۲,۳۹۱,۳۴۰
~ وتجارت برده ۳۹۲
زیمبابوه ۵۳۲,۲۸۸,۲۸۶,۲۶۴
~ استخراج طلا ۲۷۴
~ ساخت سیاسی ۲۰۹
~ طبقات اجتماعی ۲۰۹
~ کاوش باستانشناسانه ۲۰۸
~ معماری ۲۸۶,۲۸۳
~ نخستین سکونتگاه ۲۰۹
زیمبابوهٔ بزرگ، برج وباروی ۲۸۹
زئیر ۳۲۳

ژ

ژامائیک ۵۱۵
~ استعمار ۵۵۱
~ اوضاع جغرافیایی ۵۵۱
~ جمهوری ۵۵۱
~ وضع اقتصادی ۵۵۱
ژن ← جنوا، بندر
ژوستینین «یوستی‌نیانوس»، امپراتور ۲۱۵, ۲۶۵
ژولین «یولیانوس» ـ تبلیغات دینی ۲۱۵

س

سابراتا «شهرباستانی» ۱۶۷,۱۱۷,۱۰۰
ساحل ۴۷۴,۱۶۷
~ بازارهای ۱۶۷
ساحل برده ۴۰۹,۴۰۶
ساحل شرقی افریقا ـ ادبیات ۳۳۶
~ اقسام مالیات ۳۷۷
~ اوضاع اجتماعی ۳۳۵
~ اوضاع اقتصادی ۳۳۵
~ شهرهای بازرگانی ۳۳۵
~ فرهنگ ۳۳۵
ساحل طلا ۵۰۷,۴۶۲,۳۹۳,۳۷۰,۳۶۱
~ تاریخ ۴۱۲

~ تلفات درجنگ‌جهانی‌اول ۵۱۶
~ حکومت ۵۰۷
~ خط‌آهن ۵۰۷
~ روزنامه‌های ۵۱۶
~ قلعهٔ انگلیسی ۳۷۲
~ مشارکتهای‌افریقایی-اروپایی ۴۰۶
~ همچنین نگاه‌کنید‌به : غنا
ساحل‌عاج ۵۰۶،۴۷۱،۴۱۲
~ اوضاع اقتصادی ۵۴۷
~ تاریخ ۴۱۲
~ دستاوردهای‌هنری ۴۳۹
ساحل‌گینه ـ جوامع برده‌دار ۴۰۶
~ صادرات روغن‌نخل ۳۸۲،
~ مرحلهٔ دگرگونی ۳۹۸
~ مشارکتهای‌افریقایی-اروپایی۴۰۶
ساحل موزامبیك ـشمارصادرات برده ۴۴۱
ساحل ویندوارد ۴۵۹
ساراسن ، سواره‌نظام ۲۱۶
~ ،مردم چادرنشین ـوجه تسمیه ۲۶۶
~ ها، منشأ ۲۶۶
سارکی ۴۲۸
سارو ۱۹۷
سافی، بندر ۳۹۰،۳۲۹
ساکالاوا ۴۴۰
ساکراکو، آنسا ۴۷۰
ساکورا ۲۶۲،۱۸۷
سالافی‌ها ۵۲۲
سالاگا، شهرك ۴۷۱،۴۱۵
سالامبو ۱۰۴
سامرز ۲۷۴
ساموری توره ۴۸۹
سانتا ماریا، نمازخانهٔ تعمیدی ۳۵۹
سانتودومینگو ۳۹۵،۴۷۸
~ انقلاب ضدبردگی ۳۷۸
سائو «واژه» ۱۷۸
~ ویژگیهای فرهنگ ۱۷۸
سائوتومه ۳۹۴،۳۷۳
سائو سالوادور ۳۲۳،۲۹۴
سائوسالوادورکنگو ← سائوسالوادور
سائیتی«دودمان‌بیست‌وششم‌مصر» ۱۱۱،۶۶
سائیس ـشهر ۶۶
سبا «شبا»، قوم ۱۱۴
سباستیان ۳۹۰
سپك،جی.آچ. ← سپك، جان‌هنینگ
سپك، جان‌هنینگ ۵۱۲،۴۸۰
~ اکتشافات ۴۸۰
ستارهٔ افریقای شمالی← حزب اتوال‌نورد-افریکان
ستانلی، اچ.ام ۴۷۴،۱۱۵
سترایدوم، ی.گ. ۳۹۲
ستیف ۱۰۶
سجلماسه ۳۳۴،۲۵۵،۱۴۴
سر اوسئی‌اگیه‌من ۴۰۲
سرخپوستان ۳۶۴
سرر ۴۰۷
سرف «خانه‌زاد» ۲۶۳
سرکردگان انتصابی ۴۸۹
~ شیوهٔ زندگی ۴۹۱
سرکردگان‌کاخ نشین ۳۱۴
سرمایه‌داری ـدادوستد سه‌جانبه ۳۷۷
سرمایه‌سالاری‌اروپایی-تحت‌الحمایه‌های افریقایی ۵۰۷،۴۶۷
~ رقابتهاوبلندپروازیهای۴۸۲ ۴۹۴،۴۹۳،۴۸۵
سرمایه‌سالاری اسلامی واروپایی-وجوه‌تمایز ۲۳۸
سرمایه‌گذاری خارجی ـافریقای‌جنوبی ۵۴۹
سرهای سفالین نك ۱۷۰،۱۶۹
سسوستریس ـشاه مصر ۱۱۲،۷۶
سعد زغلول، الزعیم ۵۵۲
سعیدابن سلطان ← سیدسعید
سفاوا، شاهان ۲۵۳

سفر به افریقای باختری ۵۱۲
سفرها و کشف‌ها ۳۹۵
سفووا، خانوادهٔ ۱۷۷
~ پذیرش اسلام ۱۷۹
~ نظام حکومتی ۱۷۸
سکوتوره، احمد ۵۵۴،۵۳۱
سکونتگاههای بازرگانی پرتغالیان ـ دادوستد برده ۴۴۲
سکوندی ۵۰۷
سکهٔ پرتغالی ۳۲۴،۳۰۷
سکه‌های ازانا ۲۱۳
سکیپیو، افریکانوس ۱۱۷
سگو «بندر و رود» ۴۳۳،۴۲۳،۴۲۲،۴۴ ۴۸۹،۴۳۴
~ تاریخ ۴۸۹،۴۳۴
~ جمعیت وشهر ۴۲۳
~ دستاوردهای هنری ۱۹۷
~ سازمانبندی‌سیاسی ۴۲۲
سلاسی، هایله ۴۹۶
سلاطین‌عثمانی ـ تریپولی ۳۳۰
~ وحکمرانان بربر ۳۳۰
سلحشوران اسلام ۴۲۴
سلطان احمدالمنصور ۳۹۲
سلطان‌بلو ـ مکاتبات‌حقوقی ـ شهومحمدالامین ۴۳۰
سلطان سلیم اول ۳۳۰،۲۶۷
سلطان‌کیلوا ـ فرانسویان سوداگر ۴۴۰
~ قراردادانحصارخریدبرده ۴۴۰
سلطان محمد ۲۳۰
سلطان معزسوکوتو ۴۳۰
السلوک لمعرفه دول‌الملوک ۲۶۷
سلیمان با ۴۲۵
سلیمان علیجاه ۳۳۰
سلیمان ـ ملکه سبا ۱۱۴
سلیمانی، دودمان ـ بنیانگذار ۲۶۸
سمنا ـ آثار باستانی ۷۳
سنار ۲۱۸
~ ،سلسله ـ بنیانگذاران ۲۶۷
~ ،شهر ـ راه ارتباطی ۲۶۷
سنت اسلامی ـ انقلاب عثمان ۴۲۷
سنت پل ۳۲۸
سنت توماس ← سائوتومه
سنت دومینیک «هاییتی» ۴۴۰
سندباد ۱۵۱
سن دومینیک ← سانتودومینگو
سنگا، مردم ۲۹۹
سنگال «رود» ۵۰،۳۱
سنگال ۵۰۶
~ اسلام ۲۶۰
~ اقوام وقبایل ۳۲۴
~ اوضاع اجتماعی ۳۰۲
~ تاریخ ۵۲۶،۴۲۵،۴۲۴
~ سیاست و حکومت ۳۰۲
~ شهرهای ۵۱۴
سنگامبیا ۴۰۷
سنگای ۴۲۹،۱۸۵
~ امپراتوری ۲۶۱
~ بهره‌کشی مراکشیان ۳۵۵
~ جامعهٔ برده‌داری ۳۶۷
~ دودمان سنی ۲۶۲
~ ساخت اجتماعی ۳۶۷
سنگای، امپراتوری ـ آشتفتگی اجتماعی ۱۹۲
~ اضمحلال ۱۹۴
~ تاریخ ۳۵۵
~ سازمانبندی سیاسی ۳۵۵،۱۹۲
~ سقوط واضمحلال ۴۱۹
~ سنت پرستی مردم ۳۵۵،۱۹۲
~ قیام دهقانان ۴۱۹
~ قیام طوارق ۴۱۹
~ وضع وموقعیت شهرها ۴۱۹
~ وضع وموقعیت نظامیان ۴۱۹
سنگای، دودمان سنی ـ استقلال‌خواهی ۱۹۱

~ پذیرش اسلام ۱۹۱
سنگای، دولتشهر-اوضاع سیاسی ۱۸۹
~ جمعیت ۱۸۹
~ طبقات اجتماعی ۱۸۹
سنگای، فرمانروایان-تشریفات وجشنوارەهای غیراسلامی ۲۵۱
~ مسایل قدرت سیاسی ۲۵۱
سنگوان «سانگون» ۴۷،۲۰
سن لویی ۵۱۴،۵۰۸
سنوسی-آرمان و افکار ۵۵۴،۵۲۸
سنوسی-اتحاد اسلامی ۵۵۴
السنوسی، ادریس المهدی ۵۲۸
سنوسی، سیدمحمدابن علی ۵۵۴
~ افکارو زندگی ۵۵۴
~ شرح حال ۵۵۴
~ و وحدت اسلامی ۵۵۴
سنوسیه، فرقه ۵۵۴،۵۲۸
سنی علی ۱۹۲،۱۹۱،۱۸۶
~ اصلاحات اداری ۱۹۲
~ حکومت وسیاست ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۶۱، ۲۶۲
~ خصوصیات رفتاری ۱۹۳،۱۹۲
سواحلی ۲۵۶،۱۵۲
~ بهبود وضع ۴۳۷،۴۳۶
~ زبان ۲۵۶
~ فرهنگ ۴۳۷،۲۵۶
سوازیلند ۵۳۲،۴۹۵
سوبا ۲۱۸،۲۱۷،۲۱۵
سود «مرداب» ۹۲
سوداگران اروپایی-تجارت برده ۳۶۳، ۳۷۷،۳۶۶،۳۶۴
~ سیاست استعماری ۴۶۱
سوداگران پرتغالی-بردەفروشی ۲۹۴، ۲۹۹،۲۹۵
سوداگران دیولا-بردەفروشان پرتغالی ۳۶۱
~ مردم سالاری اسلامی ۴۲۶
سوداگران سواحلی-دادوستدبرده ۴۴۲
سوداگران عرب ۱۵۱
سوداگران فرانسوی-بردەفروشی ۴۴۰
سوداگران هندی-تعرفەهای کیلوا ۳۳۷
سودان ۵۰۶،۴۴،۱۶
~ آثار باستانی ۱۶
~ استقلال ۵۲۸
~ اوضاع جغرافیایی ۴۴
~ باستانشناسی ۱۶
~ تاریخ ۴۳۵،۴۳۴
~ رواج اسلام ومذاهب دیگر ۲۴۳،۴۴
~ معماری استعماری ۴۳۱
سودان شرقی-اصلاح طلبی اسلامی ۴۳۵
~ اوضاع سیاسی ۴۳۵
سودان شمالی-دستاوردهای هنری ۴۴۹
~ ظروف حصیری ۴۴۹
سودان غربی-آوازەگری ثروتمندان ۱۳۲
~ انتقال تیجانیه به ۴۲۷،۴۲۶
~ اوضاع سیاسی ۴۲۷
~ پیدایی نظام سرمایەداری ۱۳۲، ۳۶۸
~ تاریخ ۴۳۴،۴۳۳،۴۲۷
~ تجدیدحیات اسلامی ۴۲۴،۴۲۳
~ جامعهٔ بردەداری ۳۶۸
~ جنگهای اسلامی ۴۳۴
~ دگرگونی وجنبشهای ۳۹۸،۱۸۰
~ دولتهای اسلامی تازه ۴۲۴،۲۶۰
~ ساخت اقتصادی ۳۶۸
~ شهر-بازارهای ۱۶۴
~ شهرهای باستانی ۱۴۷
~ عصرطلایی ۴۲۹
~ وسایل حمل ونقل ۱۷۳
سوران ۱۰۶
سوروس الکساندر، امپراتور روم ۱۱۹،۱۱۸
سوروس سپتیمیوس، امپراتورافریقا ۱۱۸،۱۰۳
~ حکومتگری ۱۱۸،۱۱۷
سوری ۴۲۴

سوسو، قبیله ۱۷۴
سوسیالیسم افریقایی ۱۲۹
سوشنگانه ۴۵۲
~ پادشاهی غزه ۴۷۶
~ زندگی و اقدامات ۴۷۶
سوفاکس «شاه ماسائسیلی» ۱۱۷،۱۰۲
سوفالا « بندر روستایی » ۲۵۶،۲۰۸،۱۵۲، ۳۴۰،۳۳۶
سوکا ۵۱۴
سوکوتو «شهر» ۴۷۲،۲۶۱،۱۸۰
سوکوتو ۵۱۲،۴۷۲،۴۳۳،۴۳۲
~ نخستین سلطان ۴۲۸
سولو ۴۷۴
سومالی ۲۵۱
~ تاریخ ۵۲۹،۴۳۶
سومالی فرانسه ۵۳۰
سومالیا ۵۲۸،۲۵۶،۱۵۱
سومان ـ گورو ۱۸۵
سومر ـ شهرهای ۱۰۹
~ ویژگیهای تمدن ۱۰۹
~ ویژگیهای قومی ۱۰۹
سومریان ـ خط میخی ۱۰۹
~ مهارتهای شغلی ۱۰۹
سوندیاتا ۲۴۸
سونگوه «رود» ۳۲۰
سونینکه ۴۲۳،۱۷۶
~ القاب وعناوین ۱۷۳
~ مردم منده زبان ۲۵۹
~ نیروی آئینی ۱۷۶
سویل «اشبیلیه»، شهر ۳۶۴،۳۲۹،۲۶۰،۱۷۶
سوئلندم «دولتشهر» ۴۷۵،۴۴۶
سوئنه، شهر باستانی ۲۶۶
سیاست رهبران افریقایی ـ دیپلماسی اروپا ۴۶۸،۴۶۷
سیاهان ـ استعمار ۳۵۷،۳۵۶
~ بردگی ۳۵۷،۳۵۶
سیاهان کالابار ـ برده‌فروشی ۴۰۵
سیدسعید ۴۷۳،۴۴۱
~ تجارت برده ۴۴۲
~ حکومت وسیاست ۴۷۴،۴۷۳
سیدی ایفنی ۵۳۶
سیرالئون ۵۲۹،۴۰۶
~ استقلال ۵۵۱،۵۲۹
~ افریقاییان آزادشده ۴۶۰
~ پیشگامان اولیه ۴۵۹
~ جامعهٔ مبلغین کلیسای بریتانیا ۴۸۱
~ خاستگاه ۴۶۰
~ قبایل ۳۸۵
~ کشور ۳۲۴،۳۰۸
~ هنرصورتك سازی ۳۸۵
سیرنائیك ۳۹۰،۳۳۰
~ آبادیهای ۳۹۱
~ اشغال ۳۹۱
~ اوضاع جغرافیایی ۳۹۱،۳۹۰
~ تاریخ ۳۹۱،۳۹۰
~ سنوسیه ۳۹۱
~ یونانیان ۳۹۰
سیفاوا ۲۶۰
سیکاسو، «شهر» ۵۱۳
سیکاسو، پادشاهیهای ۴۸۹
سیگوئیری ۵۱۳
سئوتا «سبته» ۳۹۰،۳۲۹،۲۵۵
سیون، امدا ۲۲۱

ش

شاباکو ۷۴،۶۶
شارپ، گرانویل ۳۹۴،۳۷۶
شارپ ویل ۵۳۳
شارلاخ ۴۹۳

شاکا ۴۵۱،۴۴۸
~ و جنگ کافر ۴۵۲
~ حکومت وسیاست ۴۷۶
~ و دگرگونی رسوم جنگی‌نگونی‌ها ۴۵۱،۴۴۸
~ و دینگیسوایو ۴۵۲
~ رقبا وحریفان ۴۵۲
~ زندگی ۴۷۶
شاکی اویو-دستاوردهای هنری ۵۰۱
شاور «وزیرفاطمی» ۲۶۹
شاه ایو ۴۰۵
شاه پپل ۴۰۵
شاه سلیمان ۸۶
شاهزادگان لیبیایی -مصر ۳۲
شاه‌کنگو-نامه به‌لیسبون ۳۷۳
شاهینب ۲۱
شبا، مردم -زبان ۳۲۳،۱۱۴
شخصیتهای افریقایی ۵۵۳،۵۵۲،۵۵۱
شراة←خوارج
شرکت بریتانیایی افریقای جنوبی-فعالیتها ۴۹۴
شرکت کامرونزجنوبی -امتیازات انحصاری ۴۹۴،۴۹۳
شرکتهای اروپایی -مالکیت بردگان ۳۷۵
شرکتهای انحصاری آلمانی -سرمایه سالاری ۴۹۳
شرکتهای‌انحصاری‌فرانسوی -سیاست‌استعماری ۴۹۴،۴۹۳
شرکتهای دیولایی ۳۰۹
شریف فز ۳۵۳،۳۲۹
شریفهای مخا ۳۹۲
شکار افریقاییان ۳۵۷،۳۵۶
شکارگران بیابانگرد ۴۷
شکنجهٔ سیاهان ۳۷۵،۳۶۰
شمار بردگان ونگروهای‌آزاد ۴۶۰
شمخال ۳۵۳
شوآ ۲۲۱
شوشنک ۶۶
شونا، امپراتوری متمرکز ۳۲۲
شهرکهای حصیری ۹۱
شهرکهای‌سنگی ۹۱
شهریان مسلمان -روستاییان‌نامسلمان ۴۲۵
شیخ حمد ۴۷۲
شیخ مردم وانگارا ۳۱۰
شیرازی، علی‌ابن‌حسن ۲۷۰
شیران یهودا -افسانه برپایی ۸۶
شیره (رود) ۴۷۴،۴۴۲
شیره -عوارض دادوستد برده ۴۴۲
شیعه‌گری انقلابی، انگیزهٔ ۲۴۲

ص

صاحب‌الزنج ۲۵۷
صاء -معابد باستانی ۱۱۱
صاءالحجر ۱۱۱
صحرا ۴۸۱،۴۳،۴۲،۲۲،۲۱،۱۶
~ پراکندگی انسانهای اولیه ۲۲
~ تحولات عصرآهن ۳۹،۳۸،۳۷
~ خشک شدن ۱۲۲
~ روندکشاورزی ۳۲
~ سنگوان‌ها ۱۹
~ طرز معیشت مردم ۲۲
~ فن‌آبیاری ۱۳۷
~ مشکلات‌سفر ازبیابان ۱۴۵،۱۴۴
~ وضع اقلیمی ۳۱،۲۲،۲۱
~ هنر حجاری ۳۱
صحرانشینان ۳۰۰
~ فرهنگ‌کشتکاری ۲۲
صحرای اسپانیا ← ریوداورو
صحرای جنوب باختری -دورهٔ نوسنگی ۳۲

صحرای غربی ـ بربرهای ۱۷۶
صحرائیان درهٔ نیل ـ تاریخ پیدایی ۳۰، ۳۱، ۳۲
~ فرهنگ کشتکاری ۳۰
الصفرا ـ سنگ نبشته ۶۹
صنهاجه «قبایل بربر» ۲۴۰، ۲۶۹، ۳۵۶، ۳۸۸
~ قیام مرابطیه «مرابطیون» ۲۶۹
صور ـ اهمیت تاریخچه ۲۱۳، ۲۶۴، ۲۶۵
صورتك اکپو ۴۹۷
صورتك سیرالئونی ۳۸۵
صورتك غزال ۴۹۹
صورتك کامرونزی ۲۹۷
صورتك گینه‌یی ۳۸۵
صورتك منده، بوندو ـ دوبل ۳۸۵
صورتك نیجریه‌ای ۴۹۷
صورتك ساحل عاج ۴۳۹
صورتکهای کارتاژی ۱۰۴
صورتکهای کنگویی ۳۴۵، ۳۴۶
صومعهٔ عین‌فرح ـ آثار باستانی ۲۱۹
صومعهٔ عین‌فرح ـ ویرانه‌های آجری ۲۱۷

ض

ضرب‌المثل آسانته‌یی ۳۶۸
ضرب‌المثل دلتای نیجر ۲۷۴، ۲۷۷
ضرب‌المثلهای رومی ۳۹۸

ط

طارق‌بن‌زیاد ۲۳۵، ۲۶۸
طائیس ۱۱۲
طبقات بهره‌کش ـ بردگی ۳۶۹
طرابلسی، جنگ ۲۶۰
طریقهٔ خضریهٔ ادریسیه ۵۵۴
طلا، مشکلات تولیدکنندگان ۲۰۷
طلاب دینی ـ مدرك اجازه ۴۳۲
طلای افریقای باختری، ارزش ۱۴۶
طنجه، بندر ۳۲۹، ۳۹۰
طنجه‌ای، ابوعبدالله محمدابن‌عبدالله ← ابن‌بطوطه
طوارق ۴۹، ۹۶، ۱۹۲، ۳۵۶، ۴۱۹
~ جمعیت ۱۱۶
~ خط ۱۱۶
~ زبان بربری ۱۱۶
~ ، قیام ـ امپراتوری سنگای ۴۱۹
طوارق شمال ـ فتح تمبوکتو ۱۹۳
طه حسین ۵۲۱
~ تحصیلات ۵۵۲
~ تولد ۵۵۲
~ زندگی وافکار ۵۵۲
~ شرح‌حال ۵۵۲
~ کودکی ۵۵۲
~ مشاغل ۵۵۲
~ طیوه ۱۱۳

ظ

ظروف مروی ۸۸، ۹۲، ۹۳

ع

عباسی، حکمرانی ـ افلاس تودهٔ مردم ۲۴۲
عباسی، خلفای ۲۴۱
~ اعطای بی‌رویهٔ القاب ۲۴۱، ۲۴۲
عباسیان، دودمان ۲۳۹
عبدالله ۴۳۰، ۴۷۲
عبدالرحمن بن‌محمدبن خلدون حضرمی ← ابن خلدون
عبدالرزاق، علی ۵۲۱

عبدالسلام ۴۲۸
عبدالعزیز ابن‌موسی ۲۳۶
عبدالقادر ۴۵۷,۴۵۰,۴۹
عبدالکریم ۵۲۲
عبدالمؤمن ← موحدی، عبدالمؤمن ابن‌علی
عبدالناصر، جمال ۵۲۸
عبدالوادی‌ها ۳۲۹
العبر ۲۵۸
عبیدیه ۴۶
عثمان ابن‌فودی ۴۷۲
~ مقام علمی ۴۳۰
العرائش ← لاراچه
عربستان ـ اساطیر ۱۱۴
عربستان جنوبی، اقوام وقبایل ۱۱۴
~ قدرت‌ونفوذبازرگانان ۱۵۱
عربهای زنگبار ـ تجارت برده ۴۴۲
عربی پاشا ۴۸۳
عصرالیزابت ـ اوضاع اجتماعی ۴۷۳,۴۷۲
~ اوضاع اقتصادی ۴۷۲
~ حکومت و سیاست ۴۷۲
~ نویسندگان‌وشاعران ۴۷۲
~ نیروی دریایی ۴۷۲
عطبره ۹۱,۸۱
عقبی ابن‌نافی ۲۳۵
علفزاران جنوبی ـ تهاجم اقوام وقبایل ۴۱۹
علی‌ابن‌ابی‌طالب (خلیفهٔ‌چهارم) ۲۵۸,۲۳۹
عمان ۴۳۶
~ تاریخ ۴۷۳
~ دولت ۴۷۳
عمر، ابوحفص ۳۸۹
~ و ابن‌تومرت ۳۸۹
~ و عبدالمؤمن موحدی ۳۸۹
عمر، الحاج ۴۷۲,۴۲۷
~ ازدواج ۴۳۳
~ امام نشین دینگوییرایه ۴۳۳
~ و برادری تیجانیه ۴۳۳
~ برخورد با فرانسویان ۴۳۴
~ جنگهای ۴۷۲
~ جهاد ۴۷۲,۴۳۳
~ سیاست و حکومت ۴۷۲,۴۳۳
~ فتوحات ۴۳۳
~ فرزندان ۴۳۳
~ مرگ ۴۳۴
~ ویرانی ماسینا ۴۳۴
عمر، خلیفه ۲۶۳,۲۴۱
عمربن‌سعید ۴۳۵,۴۳۳
عمروابن‌عاص ۳۹۱,۲۶۹,۱۱۹
العمری، ابن‌فضل احمد ۲۶۲,۱۸۹,۱۸۷
عهد عتیق ۱۱۴
عیسی، دژ ۳۶۶
عین زربی، دیوسکوریدس ۲۶۶
عین‌فرح، معماری اسلامی ۴۳۱
~ ویرانه‌های‌آجری صومعهٔ ۲۱۹,۲۱۷
عثیر ۱۹۴

غ

غارهای مونت‌کارمل ـ بقایای‌جمعیت ساپینس ـ نئاندرتال ۴۳
غافقی، عبدالرحمان ۳۶۹,۲۶۹
غدامس ۱۵۳
غزه «پادشاهی» ۴۷۶
غزه «شهر» ۱۱۳,۸۲
غنا ۵۴۱,۴۷۰,۳۶۵,۵۳,۴۰
~ آثارمجسمه سازی ۲۵۴,۲۵۳
~ احزاب سیاسی ۵۲۸
~ استقلال ۵۲۵
~ امپراتوری ۱۷۶,۱۷۲,۱۷۱,۱۶۷, ۱۷۷
~ بازار برده فروشی ۳۷۱
~ پیشینهٔ تاریخی ۱۶۷

~ پیکر تراشی ۴۰۱
~ تاریخ ۴۷۰،۴۱۰
~ دستاوردهای هنری ۴۰۱،۲۰۴،۲۰۳،
۴۱۴،۴۱۳
~ ساخت سیاسی ۱۷۳
~ سد آکوسومبو ۵۳۴
~ سر سفالین ویژهٔ آیین تدفین ۲۰۳،
۲۰۴
~ شمشیر تشریفات ۴۱۴،۴۱۳
~ سیاست وحکومت ۵۲۹
~ شهرهای ۴۷۱
~ ماهیگیران ۴۴۵
~ مبارزه برای استقلال ۵۲۹،۵۲۸
~ معماری پرتغالی ۳۷۱
~ ملت‌گرایان ۱۹۹
~ نظام مردم سالاری قبیله‌یی ۴۰
~ نمادآیین تدفین ۲۰۴،۲۰۳
غنا- همچنین نگاه‌کنید به: ساحل طلا
غنا، امپراتوری- اهمیت طلادرقدرت ۱۷۲،
۱۷۳
~ تهاجم بربرهای صحرای
باختری ۱۷۶
~ رقباومخالفین ۱۷۶
~ سقوط و اضمحلال ۱۷۷
~ شالوده‌های بازرگانی ۱۷۲،۱۷۱،
۱۷۳
~ عظمت ۱۷۱
~ عوارض گمرکی ۱۷۳
~ کالاهای تجاری ۱۷۱
~ مناسبات بازرگانی ۱۷۱
~ نظام گمرکی ۱۷۳
~ نظام مالیاتی ۱۷۲
~ وضع شاه ودربار ۱۷۶
غنا،فرمانروایان -تأثیردین اسلام ۲۴۴
غنای باستان، روایتهای شفاهی ۱۶۴
~ سازندگان امپراتوری ۱۶۷
~ موطن‌های کهن ۴۲۳
غنای جنوبی ومرکزی-زبان مردم ۲۶۳
غنای مرکزی-مردم تویی‌زبان ۴۱۱

ف

فاتحان عرب -مردمان مغلوب ۲۳۷
فاس←فز
فاسی«روستا» ۲۸۵
فاسی، احمدابن‌ادریس ۵۵۴
الفاسی، علال ۵۲۲
~ شرح‌حال ۵۵۳
فاطمیون -عربی‌کردن فرهنگ بربر ۲۴۰
~ قیام ۲۳۹
فاگان، ماری‌براین -آثار ۲۵۹،۲۵۸،۱۶۵
فانته -تاریخ ۴۷۰،۴۶۹
فانته «لهجهٔ محلی» ۲۶۴
فانته-مردم ۴۶۹،۴۰۶
~ مسکن مردم ۴۶۹
فانتهٔ آگونا -دولت ۴۱۰
فانتی←فانته، مردم ۴۶۹
فتوحات اروپاییان -افریقا ۳۲۹
فتوحات استعماری -پیمانهای حمایتی ۴۸۶
فتوحات اسلامی -افریقا ۳۸۸
فتوحات پرتغالیان -افریقا ۳۲۹
فتوحات عمر ۴۳۳
فتوحات مراکشیان ۳۵۴
فتوحات مسلمانان فولانی ۴۰۸
فراعنه -زیاده خواهی ۶۴
فرانسه -متصرفات افریقایی ۵۳۶،۵۱۳
فرانسه، امپراتوری-پایان استعمار ۵۳۰
فرانسه، رژیم ویشی -استعمارگری‌نژادی
۵۲۹
فرانسویان -تسخیر ستاد فرماندهی عبدالقادر
۴۵۰
فرانسویان -شیوه‌های‌سلطهٔ‌استعماری ۴۸۹،

۴۹۰
فرانسویان درافریقا ـ تاریخ ۴۳۴،۳۳۳
فرانسویان سوداگر ـ غارت‌الجزیره ۳۳۳
فرانسیسکان، فرقه ۳۹۲،۳۴۰
فرانك «شاخه‌های آلمانی‌نژاد» ۲۳۶،۱۷۱،
۲۵۹
فرزندان‌کنعانیان ۱۱۷،۱۱۶
فرس«پاچوراس» ـ باستانشناسی ۲۱۶،۲۱۵،
۲۶۵،۲۱۹
فرعون پساستیخوس ۱۱۳
فرعون خئوپس ۲۴
فرمن، اچ. دبلیو ـ تألیفات ۴۸،۲۹،۲۴
فرناندوپو «جزیره» ۵۵۵،۵۳۶،۴۷۷
فرناندوس ۳۵۶
فروستیوس «اباسلمه» ۲۱۳،۵۱
فروورد، ه. ف. ۳۹۲
فرهنگ اورینیاکی ۱۷
فرهنگ تاسین ۲۹۰
فرهنگ خانه سنگی ۲۸۷
فرهنگ صحرایی‌ـسودانی ۳۰
فرهنگ‌کپسین ۱۷
فرهنگ نك،آثار و اسناد ۱۷۰،۱۶۹
فری تاون ۵۵۱،۵۰۷،۳۲۴
فز ۴۱۹،۳۸۹،۳۲۸
فزاری ۱۶۴
فزان ۱۱۶،۹۶
فسطاط ـ آثارباستانی ۲۶۹،۲۳۹،۲۲۶
فك،ویلیام بولر ۳۱۵
~ تألیفات ۳۲۶
فلات مرکزی ـ استخراج طلا ۲۰۸
~ شکوفایی دوران‌آهن ۲۱۰،۲۰۸
~ «زامبیا و رودزیای کنونی» ـ
مردمان ۲۰۸
فلفل دانه ۳۶۱
فن‌گرونبام ۲۴۲،۲۴۱
فنیقی ـ استعمار ۱۱۹
~ بازرگانی ۱۱۶،۱۰۲،۹۸
~ دریانوردی ۱۱۷
~ شهرها وبنادر ۱۱۶،۱۰۰
~ فرهنگ وتمدن ۱۱۷،۱۱۶
~ مردم ومسکن ۹۸
~ وجه تسمیه ۱۱۷،۱۱۶
~ بربر ـ ویژگیهای فرهنگی ۱۰۳،۱۰۲
فوتاتورو «امام نشین» ۴۲۴،۳۰۶
فوتاجالون «امام نشین» ۴۳۳،۴۲۴
فودیو «فودی» ۴۲۷
فورت هال «شهر» ۳۲۱،۲۷۸
فورد ۵۰۵
فوگارا ۱۳۷
فولانی ـ مردم ۳۱۸،۳۰۷،۳۰۶،۲۶۱،۱۸۰،
۴۲۴
~ امام نشین‌های ۴۲۵،۴۲۴،۴۲۳
~ انقلابات ملهم از دین ۴۲۵،۴۲۴،
۴۲۹،۴۲۸،۴۲۷،۴۲۶
~ تضادطبقاتی امام نشینان ۴۲۹
~ ریشه‌های قیام ۳۱۸
~ سلسله مراتب اجتماعی ۴۲۸
~ سیاست‌وحکومت ۴۲۷،۴۲۶،۴۲۴،
۴۲۸
~ شورش‌گله‌داران ۳۰۶
~ وگروه مندینکا ۳۰۶
~ مردم دیالونکه ۴۲۴
~ نیاکان ۲۶۰
~ ،امیران ـ بیگانه‌پرستی‌ودیکتاتوری ۴۸۹
~ ،جنبش‌انقلابی ـ برادری‌قادریه ۴۲۷
~ حکمرانان‌هاسالند ۴۲۷
~ ، مسلمانان ـ آداب ورسوم ۴۲۷
فوله ۴۹۲،۳۵۲
فون ۳۲۶،۳۱۳
~ زبان ۳۲۵
~ سیاست وحکومت ۴۰۹،۳۲۶
~ شاهان وفرمانروایان ۴۰۹

~ قبایل ۳۲۵،۲۷۶
~ هنرکنده‌کاری برچوب ۴۲۱
فون‌های داهومی ـ دستاوردهای هنری ۲۶۴
فونگ «فونج» ـ پایتخت ۲۶۷
~ رمه‌داران ۲۶۷
~ سلاطین ۲۱۸
فیتری، دریاچه ۲۶۰
فیدا ← اویدا
فیگ، جی. دی. ۳۲۵،۳۰۹
فیلیپ مقدونی ۱۰۲

ق

قات «گذرگاه بازرگانی» ۱۱۶،۹۶
قادریه «فرقهٔ صوفیه‌ای» ۲۷۰،۲۵۰
قادریه، جنبش برادری ۴۲۷،۴۲۶
قانون اساسی مدینه ۲۳۷
قانون چارچوب ـ حق نیمه‌خود مختاری ۵۳۰
قاهره ۲۳۹،۲۲۶
قبطی، آثار باستانی ۲۱۲،۲۱۱
~ دستاوردهای هنری ۲۱۲،۲۱۱
قبیله‌گرایی ـ افریقا ۵۴۴
قدرت سیاهان شاکا ۴۵۲
قدرتهای اروپایی ـ شیوه‌های سلطهٔ استعماری ۴۹۴،۴۹۳،۴۹۲،۴۸۹،۴۸۶
قدرتهای استعماری ـ قلمرو ۴۹۶
قدیس فرومنتیوس ۵۰
قرآن ۳۸۸،۳۲۷،۲۵۰
قزو ۴۰۹
قسطنطنیه ۱۱۹
القصرالکبیر ۳۹۰،۳۲۹
~ آوردگاه خونین ۳۴۴
~ اهمیت ۳۹۰
~ وپرتغالیان ۳۹۰
~ ومسلمانان ۳۹۰
قفقازی‌سانان ۴۸،۲۲
قلعهٔ عیسا ۴۳۷
قلمرو بریتانیایی افریقا ـ جنبش برای استقلال ۵۲۹
قناری «کاناری»، جزایر ۳۲۰،۲۷۴
قواسم ۴۷۲
قیام گروهی (همگانی) Leveé en masse ۳۲۶
قیروان ۲۶۸،۲۳۵،۴۶

ک

کاآرتا ۴۳۴،۴۲۳،۱۴۷
کابرال ۳۹۱
کابرال، آلوارس ۳۴۰
کابوکورسو «دماغهٔ کوتاه» ۳۷۲
کاپ، ایالت ـ شهرهای ۴۷۵
کاپوراله، فرانسشکو ۳۵۹
کاتاکوکومبه ۵۵۴
کاتانگا «شبا» ۴۹۴،۱۱۵،۹۴
~ معادن ۱۱۵
کاخ نایب‌السلطنه ۳۳۹
کادونا «رود» ۳۲۵
کادی ۲۶۲،۱۹۳
کادیث «قادس» ۳۸۹،۳۲۹
کادی‌های تمبوکتو ـ سنی‌علی ۱۹۳
کاراکالا ۱۱۸
کارانگا ۴۵۲،۲۸۹
~ اوضاع اجتماعی ۴۴۳
~ بحران افریقای جنوبی ۴۴۳
~ دولت ۲۸۸
~ مردم ۲۸۷
کارائیب، جزایر ۳۶۳
کارائیب، دریای ۳۲۵

کارتاژ «قرطاجنه» ۱۱۹،۴۶
~ آثار باستانی-فرهنگی ۱۰۴
~ استعمار ۱۱۷
~ اوضاع سیاسی ۱۰۲
~ تاریخ ۱۱۷،۱۰۲،۹۸
~ خزانه‌داری ۱۰۳
~ ستیزه با بربرها ۱۰۲
~ معماری ۱۲۷،۱۲۶،۱۲۵،۱۲۴،۱۰۵
کار دربرابر مزد ـ وبرده‌داری ۳۶۹
کارگران بی‌مزد ۳۶۸
کارگزاران استعمار ۵۱۳،۴۸۲
کارلوس پنجم ۳۳۱
کارولوس‌برگ ۳۷۲
کازامانس «رودهای» ۲۶۱،۱۸۶
کازمبه ۴۸۰،۲۹۹
~ امپراتوری بازرگانی ۳۲۴،۳۲۳
~ حکومت وسیاست ۳۰۱،۲۹۹
کاسالیس ۴۵۴
کاستیل «تپه» ۳۸۹،۳۲۸
کاشتا ۱۱۰،۶۶
کاشف رودنیجر ۴۴
کاشفین افریقا ۴۸۰،۴۷۹،۴۷۴،۳۹۱،۳۳۵
کاشفین پرتغالی ـ تصاویر ۳۳۹
کافر، جنگهای ۴۴۷
کالابار ۳۷۹
~ خانه‌های بازرگانی ۳۷۹
کالابارکهن ۴۰۳
~ اهمیت تجاری ۴۶۹
کالادین ۴۲۲
کالاهاری «صحرا» ۵۳،۴۰
کامپالا ۳۲۱
کامرون، جمهوری ۲۵۹
کامرونز ۲۵۹،۱۶۷
~ استعمار ۴۹۳
~ دستاوردهای هنری ۴۰۱،۲۹۷
کاناپوی ـ بقایای استرالوپیته‌سین‌ها ۴۷،۴۶
کانال سوئز ۵۱۲،۴۸۲
کانتینو، نقشه ۳۵۸
کانگابا، دولت کوچك ۱۸۵
کانم ـ ادوارتاریخی ۱۷۹
~ ،امپراتوری ـ ساخت سیاسی ۱۷۹
~ عناوین فرمانداران ۱۷۹
~ ،دولت ـ بازرگانی ۲۵۳
~ قدرت نظامی ۲۵۳
کانم-بورنو، امپراتوری ۳۱۹،۱۷۸،۱۶۴
~ اهمیت ۱۷۷
~ بازارهای واسطهٔ ۱۷۸
~ حیطهٔ قدرت ۱۷۸
~ دودمان حاکم‌بر ۱۷۷
~ روابط خارجی ۳۳۴
~ سنن وآداب ورسوم ۱۷۷
~ شالوده‌های بازرگانی ۱۷۸
کانمبو، مردم ۱۷۸
کانو ۳۸۲،۳۱۹،۳۱۵،۲۶۱،۱۸۰
~ حزب سیاسی ۳۲۱
~ رشد صنایع روستایی ۳۸۲
~ کارگاههای نساجی ۴۵۹
کایو، دیوگو ۳۶۲،۳۳۱،۲۹۳
کایور ۳۰۲
کایه، رنه ـ سفرهای ۴۷۹
کبراناگاست ۲۲۱
کپوت‌ـری ۵۶
کتاب اول پادشاهان ۱۱۴،۸۲
کتابخانه اسکندریه ۱۱۹
کتابشناسی افریقا ← مآخذ افریقا
کتاب مقدس ـ انگارهٔ نژادپرستی ۴۴۶
~ داستان ملکه سبا ۸۶
کتب آسمانی ـ مملکت سبا ۱۱۴
کتسینا، شهرك ۳۱۵،۲۶۱،۱۸۰
کتو ۳۱۳
کج‌بیل ۴۷،۱۹
کج‌بیل‌های نوك آهنی ۳۷

کراس «رود» ۴۶۹،۴۰۳،۲۰۳
کرافت راینت، شهر ۴۷۵
کرت موکنایی ۹۷
کرجی جنگی ۴۰۴
کردفان ۱۳۳
کرسکونیوس ۱۰۷
کرسکوئز، ابراهام ۳۱۷،۱۸۷
کرك، جان ۵۳
کرما «ناحیه» ۷۶
~ بقایای باستان‌شناسانه ۱۱۲،۷۰
~ دستاوردهای هنری ۷۰
~ دولت ۷۶
~ فرهنگ مردم ۱۱۲
کرنا «درخت» ۴۶۹،۴۰۰
کروثر، اس. ← کروثر، ساموئل آجایی ۴۸۱
کرومانیون ۲۳
کریسچنز بورگ ۴۱۰
کریگر، گرت ۴۴۷
کریمه ۳۲۹
کشاورزان منده زبان ۴۲۴
کشاورزان نخستین ــ سکونتگاه ۴۸
کشاورزی دورهٔ نوسنگی ــ ابزار ۴۷
کشتیرانان ــ بردگان ۳۷۴
کشورها و مردمان افریقای باختری (۱۸۶۸) ۵۵
کشورهای سفیدپوستان ــ جهان نگری حاکم ۵۰۷
کشیش آنوکیه ۴۱۱
کلاپرتون ۵۱۳،۴۷۳،۴۳۰
~ دولت بورنو ۴۷۳
~ کشف سودان افریقای غربی ۴۷۳
~ مسافرتها ۴۷۳
کلارك، جان دزموند ۲۳
~ آثار ۴۸
کلارکسون ۳۷۶
کلان روزوی ۲۸۷
کلان شونا ۳۲۲
کلاه رقصندگان ایوروبا ۴۹۹
کلاه ــ روبندهٔ بامبارا ۴۴۹
کلمب، کریستف ۵۵۱،۳۹۳،۳۶۴
کلیساهای لستا ۲۲۰
کلیسای اتیوپی ــ نفوذ روم بر ۲۲۱
کلیسای بازیلیکا ۱۰۷
کلیسای جامع بانوی ما ۱۵۹
کلیسای دبرا برهان ۲۳۴،۱۶۰
کلیسای رهایی بخش جهان ۲۲۰، ۲۲۱
کلیسای سنت جورج ۲۲۴
کلیسای مسیحیت ــ رقابت فرقه‌های ۲۱۵
کلیمانجارو «کوه» ۳۲۰،۲۷۷
کلئوپاترا ۱۱۲
کمبوجیه ۶۶
~ جهانگشایی ۱۱۱
کمپانی افریقای جنوبی بریتانیا ۴۹۴،۲۵۸
کمپانی هند شرقی هلند ۳۴۳
کمیسیون سلطنتی افریقای شرقی ــ راه‌حلهای استعماری ۵۲۷
کنت «لقب اشرافی» ۳۲۳
کنستانتین ۱۰۶
کنسول فوته ــ بتوپ بستن پورتو نووو ۴۶۲
کنعانیان ــ فرزندان ۱۱۶
کنفرانس استعماری برلین ــ تقسیم مستعمره‌ها ۳۸۳
کنفرانس وحدت ــ تصمیمات ۵۳۰
کنگرهٔ پان ــ افریکن ۵۲۷
~ اعضاء ۵۲۷
~ محل تشکیل (برپایی) ۵۲۷
کنگرهٔ ملی افریقای غربی ۵۱۶
~ سخنرانی افتتاحیه ۵۱۶
کنگو «رود» ۲۹۴
کنگو ۵۱۰،۳۲۲،۴۷،۲۰
~ استعمار ۴۹۳،۴۹۲
~ استعمار پرتغال ۲۹۴
~ استقلال سیاسی ۵۳۲
~ اقوام وقبایل ۳۴۵

~ اوضاع سیاسی ۵۳۲
~ پیکرتراشی ۲۹۸
~ تاریخ ۲۹۳
~ دستاوردهای هنری ۲۹۸،۲۹۲،۲۹۱
~ دولت‌آزاد ـ وجه‌تسمیه ۴۹۳
~ روابط بازرگانی ـ پرتغال ۲۹۴،۲۹۳
~ سازمان‌بندی حکومت ۲۹۴
~ سلسله مراتب ارباب رعیتی ۲۹۴
~ سیاست وحکومت ۲۹۳
~ عنوانهای اشرافی ۲۹۴
~ گروه‌بندی سنتی ۵۱۱
~ مجسمه‌های چوبی ۲۹۲،۲۹۱
~ مداخلات نیروهای‌استعماری ۵۳۲
~ مردم ۲۹۳
~ نظام ویرانگری لئوپولدی ۴۹۲، ۴۹۳
~ نیروی عمومی مزدور ۵۳۲
~ هنرکنده‌کاری ونقاشی ۳۴۵،۲۹۱
کنگو ـ آنگولایی، دولتهای ۲۹۵
~ فرهنگ ۲۹۵
~ مبادلات بازرگانی ۲۹۵
~ هنربافندگی ۲۹۵
کنگوی برازاویل، جمهوری ۴۹۳
کنگوی بلژیک ـ استثمارسیاهان ۵۲۳
~ جمعیت ۴۹۳
کنگوی سفلی ـ تندیس‌های دورهٔ استعماری ۴۶۶،۴۶۵،۴۶۴
~ دستاوردهای هنری ۴۶۵،۴۶۴
~ کنگوی‌شرقی ـ عوارض دادوستدبرده ۴۴۲
کنیا ۵۲۹،۵۰۷،۴۹۴،۴۵،۱۷
~ ابزارهای دوران سنگ ۲۱
~ احزاب سیاسی ۴۵
~ استقلال ۵۲۹،۴۵
~ انسان ابزار ساز ۴۶
~ بناهای تاریخی ۱۵۷
~ پیشینهٔ تاریخی ۱۷
~ تاریخ سیاسی ۴۵
~ جغرافیای اقتصادی ۴۵
~ شکوفایی دوران‌آهن ۳۰۰
~ فرهنگ اورینیاکی ۱۷
~ فرهنگ کپسین ۴۶
~ معماری ۱۵۷
~ وضع زندگانی کارگران کوچندهٔ افریقایی ۴۴۶
کنیاتا، جومو ۵۲۷،۵۲۶،۴۵
کوآ، شهرك ـ تاریخ پیدایی وسوابق ۴۳۷، ۴۴۰
~ مهاجمان ساکالاوا ۴۴۰
کوا ـ زبان ۲۶۴
کوارا، ایالت ۵۱۲،۴۷۰
کوان ۴۴۸
کوانگو «رود» ۳۲۲
کوتو، نیامو ـ صورتك ریش‌دار ۳۸۵
کوتوکو ۴۱۱
کوتوکو ـ زبان ۴۳۳
کوتوکو ساآبوبه ۴۱۴
کوچ به‌جنوب، روایات ۲۰۰
کودتای افسران‌آزاد ۵۲۸
کودو ۲۰۵
کورانا ۴۵۱
کوردوبا ۳۲۸
کوردوفان ۲۵۴
کورگوس ۷۶
کورو ۱۱۲،۷۷
کورنگو، ایسیمیلا ۲۷
کوستول ۲۱۵
کوسویی، شاه ۲۵۰
کوش ۶۵،۳۷
~ اضمحلال ۹۱
~ امپراتوری ۵۱
~ تمدن مصری ۶۶،

~ خدایان ۷۸
~ فرمانروایان ۶۶
~ مطالعات تاریخی دربارهٔ ۷۵
~ وضع دربار ۷۸
کوش، امپراتوری ـ تقسیمات ایالتی ۲۱۴
~ سکونت کنندگان ۲۱۴
~ فرهنگ ۲۱۴
کوش مروی ـ آثار باستانی ۶۸،۶۹،۷۰،۷۱، ۷۲،۷۴،۷۵،۷۹،۸۵،۸۶،۸۷،۸۸
~ اتیوپی ـ سبایی ۹۰
~ اساطیر ۱۱۳
~ اهرام ۷۵
~ تاریخ ۸۱،۲۱۳
~ تمدن ۸۱
~ دوران آهن ۷۸
~ فرهنگ ۸۱
~ مذهب ومراکز دینی ۸۳،۱۱۳
~ مصر بطالسه ۷۱
~ مناسبات بازرگانی ۹۳
~ مناسبات فرهنگی ۸۳
~ مهاجرت‌های قومی ۹۲
~ ویژگیهای فرهنگی ۸۳
~ هنرسفالگری ۸۴،۹۲،۹۳
کوش ناپاتایی ـ دستاوردهای هنری ۸۸
کوش «نوبیا»ی جنوبی ۲۱۴
کوش «نوبیا»ی شمالی ۲۱۴
کوش «نوبیا»ی میانی ۲۱۴
کوش‌ها ـ حکمرانی مصر ۶۶
کوشی ـ گورستانهای سلطنتی ۱۱۲
کوشی‌ها ـ آداب وسنن ۷۷
~ نیاکان ۷۶
~ واکنش‌های ضد مصری ۸۱
کوکوفو ۴۱۸
کوکی ۲۸۱
کولا «گیاه» ۱۷۱،۲۶۰
کوللو، آئین مذهبی ۵۱۴
کولی، تنگلا ۳۰۶
کولیبالی، ممری ← بیتون، ممری
کوماسی «شهر» ۳۲۵،۴۱۵
کومالو، سردم ـ زبان ۴۷۶
کومبی ۱۴۷،۱۶۷،۱۷۷
کومبی صالح، خانه‌های ۱۷۲
کوناکری ۴۴۵،۵۰۷
کوندوچی ـ آرامگاه ستوندار ۱۴۲،۱۴۸
کونگ، ناحیه ۳۰۹،۳۲۵،۴۱۵
~ دولت بازرگانی ۴۲۳
کونوس ۱۶۲،۲۵۷
کوههای افریقا ۱۰۶،۱۱۵،۲۷۹،۳۲۸،۳۸۹، ۵۵۴
کویلو، رود ۲۹۴
کوئلهو، نیکولائو ۳۳۸
کوئیکال ۱۰۳،۱۰۶،۱۰۷
کوییلیمان «بندر» ۱۵۲،۱۶۱،۲۵۶،۲۹۹
کیبو «قله» ۳۲۰
کیپ ۴۴۶
کیپ بلانک ۳۹۳
کیپ بون ۳۸۹
کیپ پروویتس «ایالت کاپ» ۲۰۸،۲۶۴، ۴۴۴،۴۷۶
کیپ درا ۳۸۹
کیپ کلنی ← کیپ پروویتس
کیپ کوست «دژ وبندر» ۳۶۵،۳۷۲،۴۱۲، ۴۷۱
کیپ مسورادو ۴۶۰
کیتا، سوندیاتا ـ حکومت وسیاست ۱۸۶
~ دولت کانگابا ۱۸۶
~ مذهب ۱۸۵،۱۸۶
کیرینا، نبرد ۱۸۵،۱۸۶
کیز «شهر» ۵۰۷،۵۱۴
کیزیبا ۲۸۱
کیسولوتینی ۴۶۳
کیسیمانی ـ بقایای آثار باستانی ۴۳۷

کیسیمانی مافیا «بندر» ۳۳۶,۱۵۲
کیسیوانی ۴۴۰
کیسی‌ها ۱۹۰
کی‌کویو، جمعیت ۳۲۰
~ زبان ۳۲۱
کی‌کویوها ۵۲۲,۲۷۸
کی‌کویوی کنیا ۵۲۲
کیلوا ۱۴۴,۱۵۲,۱۶۱,۲۰۸,۲۵۴,۳۰۰,
۳۴۱,۳۴۰,۳۳۶,۳۳۵
~ آثار وبقایای ۴۴۰
~ تاریخ ۳۴۰
~ تجارت برده ۴۴۰
~ دژ ۱۴۱
~ عوارض گمرکی ۳۳۷
~ فرهنگ ۴۴۰
~ معادن ۴۴۰
~ وضع بازرگانی ۴۴۰
کیلوای کیسیوانی، ویرانه‌های ۴۴۰
کیمبوندو، زبان ۵۱۳
کینگزلی، مری ۴۸۲
کینگستن «بندر» ۵۵۱

گ

گا ۴۰۶
گابون، جمهوری ۵۱۳,۴۹۳
گارامانت‌ها ۱۱۶,۹۶
گاروی، مارکوس ۵۲۱
~ تألیفات ۵۵۱
~ زندگی وافکار ۵۵۲,۵۵۱
گامبیا ـ استعمار ۴۶۷,۴۶۲
~ استقلال ۵۲۹
~ جمهوری ۳۰۷,۲۶۱
~ رود ۲۶۱,۱۸۶
گامیتو «کاشف پرتغالی» ۴۸۰,۳۰۱
گانوی ـ جمعیت ۳۸۶
گای ساحلی ۴۱۰
گائو ۱۴۷,۱۶۴,۱۸۹,۱۹۱,۲۵۵,۳۵۴,
۴۱۹
~ آرامگاه اسکیا محمد ۴۱۹
~ پذیرش اسلام ۲۴۴
~ رشد بازرگانی ۱۸۹
گجرات ۲۵۷,۱۶۲
گجراتی زبان ـ نواحی ۲۵۷
گدی «مسجد بزرگ» ۱۵۷
گدارکمالکه ۹۱
گذرگاه میانی ۳۸۰,۳۷۵
گراف راینت، جمهوری ۴۴۶
گرانادا ۳۲۸
گرانت ۴۸۰
گراندکاناری ۳۶۶
گراور لوح نذری ۸۷
گربه دشتی افریقایی ۴۱۴
گرگوار، آبه ۳۷۶
گروه X ـ دولتهای ۲۱۴
گروه‌های کوچنده ـ کمبودزن ۲۰۰
~ اختلاط فرهنگی ۲۰۱,۲۰۰
گریت فیش «رود» ۴۷۵,۴۴۸,۴۴۶
گزارش باربوتو ۲۸۸
گزارش سفرهای لئو ۲۵۵
گلدی، سرجورج ۵۱۳,۴۹۲,۴۸۲
گندر، دژ ـ آثارباستانی ۲۳۴,۲۳۳
~ شهر ۵۱۴,۴۹۶
گو، خدای سلاح و جنگ ـ تندیس ۲۷۶
گوآ ۴۳۶
گوانچ‌ها ۲۷۴
گواندو ۴۷۲
گوانگارا ۳۱۹
گوبیر ۱۸۰
گوت، طایفه ۲۶۹,۲۳۶

گور، زبان ۱۸۰
گورستان فنیقی ـ بقایا ۱۰۴
گوری «جزیره» ۵۰۸,۴۷۰,۴۰۷,۳۸۰
گوگمل، جنگ ۱۱۱
گولوم، علی ۲۶۲
گونجا ۳۰۹
~ دولت ۳۲۵
گونسالوس، آنتام ۳۵۷,۳۵۶
گونگونیانا ۴۷۶
گیاآ ـ سهنه ۴۱۶
گیتر، پات ۴۴۷
گئز، زبان وخط ۱۱۴،۸۹
گیزریك ۱۱۹
گینا «خانه یك کشیش دوگون» ۴۳۲
گینه ۵۳۶,۵۰۶,۳۶۶,۳۵۷,۱۹۰,۵۰,۳۲
~ احزاب سیاسی ۵۳۱
~ تاریخ ۵۱۳
~ تندیس چوبی ۵۰۲
~ دستاوردهـای هنری ۱۹۰، ۱۹۱، ۵۰۲,۳۸۵
~ روستای فاسی ۱۷۴
~ مناظر ۴۴۵
~ هنرصورتك‌سازی ۳۸۵
~ مبارزه برای استقلال ۵۳۱
گینهٔ اسپانیا ۵۳۶
گینهٔ پرتغال ـ مبارزات مسلحانه ۵۳۳
گینهٔ سفلی ۵۰
گینهٔ علیا ۴۳۳,۵۰
گینهٔ مرکزی ـ دادوستد درونبومی ۳۰۹

ل

لاآلگو ۲۱
لابه ۴۷۱
لاراچه ۳۹۰,۳۲۹
لاراش ← لاراچه
لاگوس، بندر ۵۰۷,۴۷۷,۴۶۱
لالیبلا ۲۲۴,۲۲۱
لانگالیباله دوبه، جان ۴۸۸
لباس توپچیان پرتغالی درآنگولا ۴۵۰
لپتیس ۱۶۷,۱۰۶,۱۰۳,۱۰۰
لرد دارتمث ۳۷۶
لرد سالزبری ۴۶۷
لرد منسفیلد ۴۵۹
لرد هیلی ۵۷۰
لستا ۲۶۸,۲۲۰
لسوتو ← باسوتولند
لنبار، آلفابوکر ۳۵۴
لندر، ریچارد ۵۱۲,۴۷۹,۴۴
لنینگراد، دانشگاه ـ پژوهشهای تاریخی افریقا ۵۶۸
لو، قوم ۲۸۰
لواپولا «رود» ۳۲۳
لوار، رود ۲۶۹,۲۳۶
لواکادر ۵۳۰
لوبا، پادشاهی ـ سازمان اقتصادی ۲۹۶
~ گروههای فرمانروای ۲۹۶
~ مردم ۳۲۳
لوبا ـ لوندا ـ ساخت حکومت ۲۹۶
~ فرمانروای ۴۸۰
لوبیتو «بندر وخلیج» ۵۱۴,۵۰۷
لوپمبا ۲۱
لوکلر، و. ا. ۳۹۴
لوکوجا، شهر ۵۱۲,۴۸۱
لوگونه، رود ۲۶۰,۱۷۸
لومومبا، پاتریس ۵۳۲
~ زندگینامه ۵۵۴
~ مرگ ۵۵۵

لوندا، مردم ۲۹۵،۳۲۳
لیبریا ـ باشندگان امریکایی ۴۶۰
~ تاریخ ۴۶۰
لیبریه ۴۰۶
~ پیشگاگان اولیه ۴۵۹
~ جمهوری ۴۷۰
~ خاستگاههای مردم ۴۶۰
لیبی، بربرهای ۳۱
~ مبارزه برای استقلال ۵۲۸
لیبیا ـ تاریخ ۴۹
لیبیایی، بربرهای ۱۰۳
لیبی جنوبی ـ آداب ورسوم ۹۶
لیسبون، بندر ۳۲۳،۳۵۶
لیفاکوانه ۴۵۲
لیك ۳۰۲
لیمپوپو «رود و سرزمین» ۱۶۲،۲۰۹،۲۵۷، ۲۸۹،۲۹۰،۴۴۴،۴۵۲،۴۵۳،۴۹۴
لیمپوپوی میانی، دره ۳۲۲
لینهارت ۱۳۳
لئوافریکانوس ۱۴۴،۲۵۵،۳۱۹
لئوپولد دوم ۴۸۲،۴۸۴
لیورپول ۳۷۶،۳۹۴
لئونه، جووانی ۳۱۹
لیوینگستن، دیوید ۵۲،۴۴۲،۴۴۷،۴۵۵
~ اکتشافات ۴۷۴
~ و ستانلی ۴۷۴
~ و سفرها ۴۷۴،۴۸۱
~ و مبارزه علیه برده‌داری ۴۷۴
~ مرگ ۴۷۴

م

مآخذ افریقا ـ آپارتهید ۵۷۱
~ ارزش‌ها و افکار عمومی افریقاییان ۵۶۸
~ استعمار ۵۷۰
~ استعمارگری آلمان ۵۷۱
~ استعمارگری لئوپولد ۵۷۱
~ اسناد و مدارك برگزیده ازآغاز تا اوایل سده نوزدهم ۵۶۷
~ اطلسهای ۵۶۷
~ افریقای فنیقی و رومی ۵۶۶
~ اکتشافات اروپاییان در افریقا ۵۶۷
~ اکتشاف افریقا ۵۶۷
~ اکسوم ۵۶۶
~ انقلاب آنگولا ۵۷۲
~ انقلاب گینه ۵۷۲
~ اوضاع سیاسی کنیا ۵۷۱
~ باستانشناسی فرهنگ کوشی ۵۶۶
~ باشندگان اروپایی ۵۶۷
~ بوم شناسی ۵۶۵
~ پژوهشها با نگرش فرانسوی ۵۷۰
~ پیامدهای اقتصادی نظام استعماری ۵۷۲
~ پیامدهای دادوستد برده برای افریقا ۵۶۷
~ پیدایی اتیوپی ۵۶۶
~ پیشینهٔ تاریخی بربرها ۵۶۶
~ تاریخ ایتوپی ۵۶۶
~ تاریخ افریقای شرقی ۵۶۹،۵۷۰، ۵۷۱
~ تاریخ افریقای غربی ۵۶۹
~ تاریخ الجزایر ۵۷۲
~ تاریخ جنوب و جنوب مرکزی ۵۶۹
~ تاریخ سودان تا ۱۸۲۱ ۵۶۶
~ تاریخ عمومی افریقای دوران آهن ۵۶۶،۵۶۷

~ تاریخ کشورهای شمال و شمال‌شرقی ۵۶۹،۵۶۸
~ تاریخ کوش ۵۶۶
~ تاریخ معاصر ۵۶۷
~ تاریخ نوبیای مسیحی ۵۶۶
~ جنبش مائومائو ۵۷۱
~ جنبش موزامبیک ۵۷۲
~ جنبش های استقلال‌طلبانه در مستعمره‌های پرتغال ۵۷۲
~ دوران آهن ۵۶۷
~ دوران قبل از استعمار ۵۶۹، ۵۷۰
~ دوران مفرغ بربر ۵۶۶
~ دولت آزاد کنگو ۵۷۱
~ دیدگاه باشندگان سفیدپوست ۵۷۱،۵۶۷
~ روابط افریقایی-اروپایی ۵۶۷
~ زبان ۵۶۸
~ ژئوفیزیك ۵۶۵
~ سیاست استعماری بلژیك در کنگو ۵۷۱
~ شهرهای گمشده ۵۶۷
~ صنایع قالبی ۵۶۸
~ فرهنگ ومردم ۵۶۷
~ فرهنگهای بکارگیرندهٔ فلز ۵۶۵
~ فرهنگهای دوران سنگ ۵۶۵
~ فعالیتهای مبلغین مسیحی ۵۷۱
~ کاشفین افریقا ۵۶۷
~ کشاورزی گرمسیری ۵۶۵
~ کنگوی بلژیك ۵۷۱
~ گاه‌شماری فرمانروایان کوش ۵۶۶
~ مدارك اداری با دید امپریالیستی ۵۷۰
~ مذهب ۵۶۸
~ مسایل اجتماعی وسیاسی ۵۶۸
~ مسایل امروزین و جریانهای روزمره ۵۷۲
~ مسایل ومشکلات افریقای جنوبی ۵۷۱،۵۷۰
~ ملت‌گرایی ۵۷۲،۵۶۷
~ ملت‌گرایی در مستعمره‌های پرتغال ۵۷۲
~ منابع عربی تاریخ افریقا ۵۶۸
~ نهضت وجنگ استقلال الجزایر ۵۷۲
~ وضع باشندگان سفیدپوست جنوب مرکزی ۵۷۱
~ وضع وزمینه فعلی افریقای غربی ۵۷۲
~ هنرهای جنوب صحرای افریقا ۵۶۸
ماپونگوبوه ـ مردم وسکونتگاه ۲۸۹
~ ویژگی فرهنگی ۲۸۹، ۳۲۲
ماتامبا ۲۹۵
ماتاسبابو، ندونگو ۲۹۶
ماتلای، سنگنبشته ۳۳۱
ماتوپ (لقب بومی) ۳۲۲،۲۸۷
ماجی-ماجی، قیام ۵۱۴
ماچیراس (پارچه) ۲۹۹
ماچیل‌ها ۹۶
ماداگاسکار ۵۳۰،۵۳،۴۰
~ استعمار ۴۴۳،۴۰
~ اوضاع اقتصادی ۴۴۳
~ تاریخ ۴۴۳
~ تجارت آهن ۴۴۳
~ مبارزه برای استقلال ۵۳۱
ماده بی‌شکل آغازین ۴۳
ماراتا ۲۷۰
ماراوه ← مالاوی
مارتل، شارل ۲۳۶
مارکوئیس (مارکی) ۳۲۳

ماژورکا (مایورکا) ۲۶۲٫۱۸۷
ماسایی، طلایه‌داران ۲۷۹
~، مردم ۳۱۱
~، نماد مذهبی ۳۲۱
ماسائسیلی ۱۱۷
ماسکارن، جزایر ۴۴۰،۴۷۳
ماسینا- سیاست وحکومت ۴۳۴٫۴۳۳
ماسینا، شیخ‌حمد ۵۱۳
ماسی‌نیسا ۱۱۷٫۱۰۲
ماسینا، امپراتوری ۴۷۲
ماشونالند ۲۸۸
ماشونالند جنوبی، ایالت ۳۲۲
ماشونالند شمالی، ایالت ۳۲۲
مافیا (جزیره) ۴۳۷
ماکالین (مرحلهٔ بارانی) ۱۲۲٫۲۲
ماکرون ۳۷۴
ماگانجا ۳۲۴
مالاگاسی -تبارآغازین ۴۰
~ ،جمهوری ۴۷۳
~ لنگرگاههای ۴۴۳
مالاوی ۵۲۹٫۳۲۴
~ استقلال وپیدایی ۵۲۹
~ اقوام‌وقبایل ۳۲۴٫۲۹۹
~ دریاچه ۳۲۰
~ عوارض‌دادوستدبرده ۴۴۲
~ همچنین نگاه‌کنید به: نیاسالند
مالی ۵۰۶٫۲۵۳٫۲۵۰٫۱۸۵٫۱۳۲
~ تاریخ ۳۶۲٫۳۶۱
~ جایگاه سکونت‌ریش‌سفیدروستا ۴۳۲
~ دستاوردهای‌هنری ۴۹۹
~ ، امپراتوری -آموزش وپرورش ۱۸۹
~ سیاست وحکومت ۳۰۶٫۱۸۸
~ مذهب ۱۸۹
~ معماری ۴۳۲٫۱۸۹
~ وسعت‌وقلمرو ۳۰۲٫۱۸۷٫۱۸۶
~ ویژگیهای فرهنگی ۲۵۰
مالی، جمهوری -استقلال ۲۵۳
مالیندی ۳۳۹٫۲۵۶٫۱۶۱٫۱۵۷٫۱۵۲
ماموپونگ ۴۱۸
مانتو ۶۴٫۵۵
~ تاریخ ۶۵
~ اهمیت واعتبار ۱۰۹
مانی ۲۷۳
مانی‌کنگو ۳۶۲٫۲۹۴
ماوورا ۲۸۸
مائومائو، جنبش ۳۲۱٫۴۵
مبادلات اقتصادی -بردگی ۳۷۰
~ نقش طلا ۳۷۰
مبانزا ۲۹۴
مبلغین مسیحی درافریقا -تاریخ ۴۸۱
~ مراکز ۴۸۱
~ مشکلات ودشواریها ۴۸۱
مبمبا، نزینکا ۳۷۳
مبوندو (پادشاهی) ۲۹۵
مپانگازیتا ۴۵۳
~ مردم هلوبی ۴۷۶
متتوا -سیاست وحکومت ۴۵۱٫۴۴۸
متن مسیحی نوبیای‌کهن ۲۱۷
مجارستان ۳۳۰
مجاهدین ۴۲۴
مجاهدین عثمان -اعتقادات ۴۲۹٫۴۲۷
مجلس‌عوام انگلیس -مسألهٔ کاربردگان ۳۷۵
مجمع دموکراتیك افریقا ۵۳۰
مجمع کیکویوی جوان ۵۲۲
~ پیام ورهبری ۵۲۳
مجمع ملی پیشرفت و توسعهٔ رنگی پوستان، بنیانگذار ۵۵۱
محراب ماه -خداالمقه ۱۰۰
محکمه← خوارج
محلهٔ صنعتگران برنج-آثارهنری ۳۴۹
محمد (ص) ۴۲۵٫۲۳۵٫۱۰۸

محمدبلو ۴۳۰،۲۶۱
محمدبن تومرت←ابن‌تومرت
محمد علی ۴۵۷،۲۶۷
محمودپاشا ۳۵۴
مدارس هیأتهای مسیحی ـ بیداری افریقاییان ۵۱۰،۵۰۹
مدینه ۴۳۴
مرابطون ۳۸۸،۲۶۰،۱۷۷
~ سنگال ۴۲۶
~ مغراوه ۳۸۹،۳۸۸
~ سوقعیت انحصاری ۴۲۶
~ وجه‌تسمیه ۳۸۸
~ همچنین نگاه کنید به: آلموراوید
مراکش (شهر) ۳۲۸
مراکش (کشور) ۵۲۸،۴۱۹،۱۰۲،۴۹،۳۱
~ احزاب سیاسی ۵۲۲
~ استعمار ۴۸۳،۴۹
~ تاریخ ۳۳۰،۳۲۹،۳۲۷، ۳۵۴،۳۵۳
شورش عبدالکریم ۵۲۲
مراکشیان ـ نفوذ حکمرانان سنگای ۳۵۳
مراکشیان درتمبوکتو ـ تاریخ ۳۵۵،۳۵۴
مرج (شهر) ۳۹۱
مردمان بانتوزبان ـ فرهنگ ۴۰،۳۹
مردمان دریا ۳۲
مردم سالاری اسلامی ۴۲۷،۴۲۶
مردم گروه X ۲۱۴
مردم گمشده ۹۲
مرز شانش ۳۰۸
مرکز پایاپای کالاها ۱۵۰
مرنپتاح ۳۲
مرو پیوس ۲۱۳
مروج الذهب ۲۵۴
مروی (شهر) ۸۰،۷۷،۵۲،۵۱،۳۸
~ اهرام سلطنتی حبانه ۵۲
~ دستاوردهای هنری ۹۳،۹۲،۸۸
~ صنعت دستی آهن ۳۸
~ مرکزمذهبی ۱۱۴
مرویه ـ آثار باستانی ۵۳،۵۲
مرویی، تمدن ۸۱
مروییان ـ تربیت فیل ۶۹
~ خط ۸۲
~ مناسبات بازرگانی ۹۲،۹۱
مرینیان (سلسله) ۳۸۹،۳۲۹
مزیلیکازی ۴۵۲
مزیلیکازی ـ کارانگا ۴۵۳
~ مردم کومالو ۴۷۶
مسالك الابصار فی ممالك الامصار ۲۶۲
المسالك و الممالك ۳۸۸،۲۵۹
مستعمرات افریقایی ۴۹۵،۴۹۴،۴۴۳
~ احزاب سیاسی ۵۲۸
مستعمرات اندونزی ـ افریقا ۴۴۳
مستعمرات بریتانیا ـ افریقا ۴۷۵،۴۶۲،۵۲، ۵۵۱
مستعمرات پرتغال ـ بیداری سیاهان ۵۰۹
مستعمرات فرانسه ـ افریقا ۴۷۱
مستعمرات فرمانگزار ۴۹۳،۴۹۰،۴۸۹، ۴۹۵،۴۹۴
مستعمرهٔ تمنه ۴۵۹
مستعمرهٔ رودزیای جنوبی ۴۹۴
مستعمرهٔ سلطنتی ۴۶۰
مستعمره‌ها ـ حکومت استعماری ۴۹۶
مستغانم ۵۵۴
مسجد جامع تمبوکتو ۲۲۸
مسجد جامع جن ۲۴۷،۲۴۶،۲۲۹
مسجد جامع سونگو ۱۳۹
مسجد جامع موپتی ۱۴۹
مسجد جمعهٔ قیروان ۲۳۵،۲۲۵
مسجدکیلوا ۲۳۰،۱۴۱،۱۴۰
مسجد گدی ۱۵۷
مسجد محمدعلی ۲۲۶
مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین ۱۴۳،

۲۵۴،۱۶۳
~ آثار ۲۵۴
مسقط ۴۷۳،۴۴۱،۴۳۶
مسلسل ماکسیم ۴۹۲
مسلمانان بوندو ـ آداب ورسوم ۴۲۵
~ تعلیم وتربیت ۴۲۵
مسلمانان فولانی ـ آداب ورسوم ۴۲۷
مسلمین ـ فتوحات ۱۰۸
مسیحی، فرقه‌های ۱۱۸
مسیحیان و افریقا ۳۲۹
مسیحیت ـ اتیوپی ۵۰
مسیحیت قبطی ۲۱۵
مشتهٔ سنگی ۴۷،۲۲،۲۰
مشتهٔ سنگی آشلئن ۲۷
مصالی حاج ۵۲۱
مصر ـ آثارباستانی ۲۱۱،۱۱۵
~ احزاب سیاسی ۵۵۲،۵۲۱
~ اساطیر ۱۱۳،۱۱۰،۵۹
~ استعمار ۴۸۳،۴۸۲،۲۱۶،۶۵
~ پیشینهٔ تاریخی ۵۶،۵۵،۲۹،۲۴
~ تاریخ ۳۳۰
~ تمدن و فرهنگ ۵۹،۵۸،۵۶،۵۵،
۲۶۹
~ کودتای ۱۹۵۲ ۵۲۸
~ مرحلهٔ ماکالین ۲۹
~ مناسبات بازرگانی ۱۵۰
~ نخستین دورهٔ میانی ۶۴
مصرباستان ـ افریقای قاره‌یی ۲۰۰
~ اوضاع اقتصادی ۶۳،۶۰،۵۹
۶۴
~ حکومت وسیاست ۶۴،۶۰،۵۹،
۶۷،۶۶،۶۵
~ خط ۶۱
~ دودمانهای ۱۱۲،۱۱۱
~ ستیزه‌های اجتماعی ۶۴،۶۳،۶۰
~ معماری ۶۷،۶۲،۶۱،۵۹
مصرسفلی ـ فرمانروایی ۶۶
مصرعلیا، حکومت رومی ۲۱۵
مصری، ف. ه ۴۳۲
مصریان باستان ـ ابزارآهنین ۸۰
~ توتم‌پرستی ۵۹
~ دآلمیدا ۳۹۱
~ ریشه‌های تباری ۵۶
~ فرهنگ صحرایی ـ سودانی ۲۹
~ ملت‌گرایی ۶۷
مصورات الصفرا ۱۱۴،۸۳
مصورات‌الصفرا ـ ویرانه‌های کوش‌مرویی ۷۹
مظاهرتمدن اروپایی ـ افریقای سنتی ۵۰۴
معابد صاء ۱۱۱
معاویه ۲۳۹
معبد خورشید ۵۲
معبد شیر ۸۷
معبد کرنك ۵۷
معجم‌ماااستعجم ۲۵۹
معز (خلیفه فاطمی) ۲۳۹
معماری اسلامی ـ افریقا ۲۲۷،۲۲۶،۲۲۵،
۲۲۹،۲۲۸
~ سودان ۴۳۱
معینیان ۱۱۴
مغراوه ۳۸۸
مغرب ۱۱۵،۹۴
مفاهیم نماینده وشورا ۱۹۸،۱۹۵
مفتی بوبو دیولاسو ۲۴۹،۱۴،۱۳
مفنگو (فینگوس) ۴۷۶
مقبرهٔ توت عنخ‌آمون ۱۱۳
مقبرهٔ زن مسیحی ۱۵۳،۹۵
مقبرهٔ هرم‌هد ـ نقاشی دیواری ۶۸
مقدونی، اسکندر ـ جهانگشایی ۱۱۱
مقدیشو (موگادیشو) ۲۵۶،۱۵۲
المقریزی، تاج‌الدین احمدبن‌علی ـ تألیفات
۲۶۷،۲۱۷
المقه (خدای ماه) ۱۱۴،۸۹

مکالی، هربرت ۵۵۳
مکوریا ۲۱۵
~ وسعت و پایتخت ۲۶۵
مگس تسه‌تسه ۱۳۱،۳۷
مکوسین ۲۱
ملان، د. ن ۳۹۲
ملت‌گرایان افریقا ۵۵۴،۵۵۳،۵۵۱
ملت‌گرایان مراکشی ۵۵۳
ملت‌گرایی ـ اروپا ۵۱۵
ملت‌گرایی ـ افریقا ۵۴۴،۵۱۶،۵۱۵،۵۵
ملت‌گرایی ـ ایبو ۵۴۴
ملت‌گرایی ـ مراکش ۵۵۳،۵۲۲
ملت‌گرایی ـ مصر ۵۲۱،۴۸۳،۶۷
ملت‌گرایی ـ هاسا ـ فولانی ۵۴۴
ملت‌گرایی ـ یوروبا ۵۴۴
ملت‌گرایی افریقایی ـ ویژگیها ۵۱۶
ملکائیه ۲۶۵،۲۱۵
ملکهٔ باکره ← الیزابت اول
ملکهٔ سبا ۸۶
ملکه هتشپسوت ـ آرامگاه ۶۱
ملل استعماری ـ رقابتهای ۳۴۲
ملیلا ۳۲۹
ممالك بربر ۱۷۱
ممالیك ۲۶۷،۲۱۸
~ آثار و ابنیه ۲۶۷
ممالیك بحری ۲۶۷
ممالیك برجی (سلسله) ۲۶۷
ممالیك مصر ۲۶۷
ممری ـ سیاست وحکومت ۴۲۳،۴۲۲
ممری بیتون ← بیتون، ممری
ممری کولیبالی ← بیتون، ممری
ممفیس ۱۰۹،۵۵
الممی ۴۲۴
منتوئمهت (شاهزاده) ۷۴
منچستر ۵۲۷
مندن ۲۶۱
منده زبان ۱۶۷
~ ، مردم ـ مرکز دادوستد ۳۲۵،۲۵۶
مندینکا ۴۰۷،۳۰۷
~ اوضاع اجتماعی ۳۰۲،۱۸۶،۱۸۵، ۳۱۰
~ اوضاع اقتصادی ۱۸۶،۱۸۵
~ دادوستد طلا ۳۰۷
~ کارگزاران سیاسی ـ اقتصادی ۲۰۷، ۳۱۰
~ مذهب (دین) ۱۸۶
مندینگ، قبایل ۲۶۱
مدینکو ← مندینگ
منسا ابوبکر ۳۰۹،۱۸۷
منسا اولی ۱۸۶
منساکو ۱۸۷
منساموسی ۳۶۲،۲۴۸،۱۸۷
~ جریان گردش طلا ۳۱۰،۳۰۹
~ خدمات وسیاست حکومتی ۱۸۹
منشأ افریقاییان ـ کتاب مقدس ۴۴۶
منشی‌های بوما ۴۹۰
منلیك ۸۶،۵۰
منی‌یت ۳۵
مواتایام وو (مواآنت‌یام‌و) ـ حکومت وسیاست ۳۲۳،۲۹۶
المواعظ والاعتبار بذکرالخطط والآثار ۲۶۷
موامی ۳۲۱
المواناموتاپاه (ولایت) ۲۸۷
موپتی ۵۱۸،۳۵۲
موتوتا، فرمانروایی ۳۲۲،۲۸۷
موحدون (سلسله) ۳۲۸
~ بنیانگذار ۳۸۹،۳۸۸
موحدی، عبدالمؤمن ابن‌علی ۳۸۹،۳۲۸
سور ۳۳۵،۱۷۷،۱۷۶
مورو (دریاچه) ۳۲۳،۲۹۹
مورونابا ۴۹۰
موریتانیا ۵۰۶

~ پیشینهٔ تاریخی ۱۱۶
~ شهرهای ۳۹۳
موریتانیایی ـ نژاد و اقوام ۳۰۲,۹۶
موریشس ۴۴۰
موزامبیك ۱۵۲, ۲۵۱، ۲۵۶, ۳۴۲, ۴۳۶,
۵۳۶،۵۳۲
~ استعمار ۴۴۱,۴۳۶
~ اوضاع اجتماعی ۴۳۶
~ تاریخ ۴۵۲
~ طرح جزیرهٔ ۳۵۹
موسی ـ اوضاع سیاسی ۴۹۰
~ بازرگانی ۲۰۹
~ مذهب و مردم ۱۸۰, ۱۹۲, ۲۶۱,
۴۲۳,۴۱۹,۳۵۶
موسی ابن‌نصیر ۲۶۸,۲۳۵
موششوه (شاه) ۴۵۷
~ ـ استحکامات ۴۵۳
~ ـ بوئرها ۴۵۳
~ ـ ملت باسوتو ۴۵۳
موکنایی ۳۲
~ فرهنگ ۵۰
~ یونان ۳۲,۵۰
مولای ـ تدارکات نظامی ۳۵۳
مولای‌المنصور ۳۲۹
مومباسا ۳۴۲,۳۴۰,۳۳۵,۱۶۱,۱۵۲
~ ـ سیاست و حکومت ۴۳۷
~ ـ عوارض گمرکی ۳۳۷
~ ـ معماری پرتغالی ۳۶۶
مومنی ۴۹۰
مون (کوه) ۱۱۵,۹۲
مونت داروین ۲۸۷
مونرو ویا ۴۷۷,۴۷۰,۴۶۰
مونموتاپا ۳۲۲
مونوتاپا، امپراتوری ـ عوارض دادوستدبرده
۴۴۲
مونوفیزیت (فرقه) ۲۶۵,۲۱۵
مونوموتاپا، امپراتوری ۲۹۹,۲۰۹
~ تمدن معدن‌کاری ۱۶۳
~ شورش بارون‌ها ۲۸۷
مهدی ۴۵۷
مهدی، محمد احمدبن‌عبدالله ـ افکارواقدامات
۴۳۵
مهدی موعود ۳۲۷
مهدیه (بندر) ۳۳۱
مهدیه (اصلاح‌طلبی اسلامی) ۴۳۵
می‌ادریس الومه ۳۳۴
میخالووسکی، کازیمیرز ـ آثار ۲۱۶,۲۱۹,
۲۶۶
میدلتون ۱۳۰
می‌کانم‌ـبورنو ۱۷۹
مین ۵۵
مین ورینگ ۳۳۳
میوس هورسوس ۸۹

ن

ناپاتا، دولتشهر ۱۱۳,۸۰,۷۸,۷۷,۵۱
ناتال، ایالت ۴۹۵,۴۷۶,۳۲۲,۲۸۹,۲۴۴
~ دگرگونیهای اجتماعی ۴۴۷
~ مردم متنوا ۴۴۸
ناحیهٔ بادخیز ۳۶۰
ناسامونی‌ها ۹۶
ناستازن «شاه‌کوش» ۱۱۴,۸۳
~ حکومت ۸۳
ناصر، دریاچه ۲۶۶
ناگا ۸۶
نانا اووسو سامپای سوم ۴۲۰,۳۵۰
نایروبی ۵۵۳,۵۵۲
النبات ۲۵۹
نبرد القصر الکبیر ۳۲۹

نبرد مرنپتاح ۳۲
نبردهـای جبهه بـاختری فـرانسه ـ تلفات ـ افریقاییان ۴۹۶
نبوکد نصر «بخت‌نصر» ۱۱۴
نتاکلابه‌آمون ۸۸
نجیمی ۲۵۳
ندونگو ۲۹۵
نروا، امپراتور ۱۱۷،۱۰۳
~ تندیس ۷۴
نریان بالغ وتندرست ۵۰۴
نزره‌کوره «جنگل» ۳۸۵
نزما ـ لهجهٔ محلی ۲۶۴
نزهةالمشتاق ۲۵۴
نزهةالنفس ۲۵۴
نزیما ۴۰۶
نزینکا «ملکه» ۳۲۳،۲۹۵
~ وحاکم پرتغالی لوندا ۲۹۶
نژادپرستان افریقای جنوبی ۴۴۷
نژادپرستی ۴۹۵،۴۴۷
نژادپرستی وآپارتهید ـ نژادپرستان ۳۹۲
نژادگرایی ـ تاریخ ـ افریقای جنوبی ۴۴۴، ۴۹۵،۴۴۷،۴۴۶
نژادگرایی وآپارتهید ـ جنوب افریقا ۴۴۷، ۴۹۵
نسوتا ۴۱۸
نشریهٔ بحران ۵۵۱
نظام استعماری ـ بهم‌ریختگی افریقای سنتی ۵۱۱،۵۱۰
~ پیامدهای سیاسی ۴۹۴
~ مستعمرات فرمانگزار ۴۹۵،۴۹۴
نظام برده‌داری ۳۶۶
نظام توکولور ۴۳۴
نظام زمینداری ـ روابط زارع ومالك ۲۶۳
نظام سرف ۲۶۳،۱۹۵
نظام گستردهٔ بـازرگانی ـ تولیدکنندگان طلا ۱۴۷
نظام محمدی «ص» ـ گسترش وتوسعه ۴۲۵
نظامهای افریقایی ۱۹۵
نظریات نژادپرستانه ـ منشأ سیاهان ۲۳
نفره، مچ‌بند و بازوبند ۴۱۴
نقاشی ارابهٔ‌پران ۹۷
نقاشی برخرسنگ ـ اوران ۳۵
نقاشی گاونرکودو ـ رودزیا ۲۶
نقشه اروپایی افریقایی ۳۱۷
نقشهٔ افریقـای بـاختری سده هفده و هژده ۴۰۴
نقشه‌های پرتغالی ۳۵۹،۳۵۸
نك ـ سیاست وحکومت ۵۲
~ فرهنگ ۱۶۳،۵۲،۳۸
~ ، مردم ـ اوضاع اجتماعی ۵۲
~ ، مردم ـ پیکره‌سازی ۵۲
نکاآ، انگشتر ۴۱۴
نکرومه، قوام ۵۳۹،۵۲۸،۵۲۷،۵۲۵
نگرو «نژادسیاه» ۳۶۶،۲۳،۲۲،۲۰
نگروهـا ـ اجتماعات امریکای لاتین ۳۷۷، ۳۷۸
~ خرید اسلحه‌گرم ۳۸۴
~ شکار وفروش ۳۶۶
نگورونگورو «کوه» ۲۷۹
نگریلو ۵۳
نگولا ۲۹۵
~ پادشاهی ۲۹۵
~ تاریخ ۴۳۳
نگونی «آنگونی» ۳۲۴،۳۰۰
~ آداب و رسوم جنگی ۴۵۱
~ ابزار و ادوات جنگ ۴۵۱
~ تحولات امورنظامی ۴۵۱
~ زبان ۳۲۴
~ سازماندهی نظامی ۴۴۸،۴۴۷
~ گروههای قومی ۴۴۸
~ ، بازسازماندهی ـ رخنه بوئر به‌شمال ۴۴۸

نلتل ـ ویرانهٔ بنای سنگی ۲۸۹،۲۳۱
نماد اژدرمار ۸۷
نماد جاکپا ۳۱۰
نمبه، مردم ۴۶۹
نوادیبو ۳۹۳
نو استعماری فرانسه ـ مستعمرات افریقایی ۵۳۲
نوبا «نوبیاییان» ۲۱۴،۹۱،۹۰
نوباتیا ـ سلسله پادشاهی ۲۶۵،۲۱۵
~ آثارباستانی ۲۱۷
~ ، اتحاد ـ مکوریا ۲۱۵
~ تفوق مصراسلامی ۲۱۸
~ دارایی وتشخص زندگی مذهبی ۲۱۷
نوبیا ۱۱۰،۶۵،۶۳
~ آثارباستانی ۲۱۵،۷۳
~ (کوش) ـ استقلال ۷۶
~ (کوش) ـ نفوذ مصر بر ۷۶
~ ، پادشاهی ـ مذهب ۲۱۵
~ ، پادشاهیهای ـ اشغال مصر جنوبی ۲۱۶
~ انعقاد عهدنامه باخلیفه بغداد ۲۱۶
~ مقاومت در برابر دست درازیهای مسلمانان ۲۱۶
نوبیای قبطی و یونانی ـ دستنوشته های ۲۱۷
نوبیای کهن ۷۶
نوبیای مسیحی ـ آثارباستانی ۲۱۹،۲۱۸
~ اعتقادات مردم روستا ۲۲۰
~ حماسهٔ ۲۱۴
~ عظمت وقدرت ۲۱۶
~ معماری ۲۱۹
~ میراث پادشاهان ۲۱۸
نوبیایی ـ اشیاء واسناد باستانی ۲۱۵
~ ، پادشاهی ـ روابط متقابل ۲۱۵
~ نابودی ۲۲۰
~ نفوذ هیأتهای مذهبی ۲۲۰
نوبیاییان، مذهب ۲۱۶
نوبیاییان بهره کش ۶۳
نوپه، امارت نشین ۴۹۲،۳۱۰
~ مردم ۳۲۵
~ ، مردم ـ وارباباں فولانی ۴۹۲
نونز، گونسالو ۳۳۸
نومیدیا ۱۰۲
~ پیشینهٔ تاریخی ۱۱۷
نیاجا، مردم ۳۲۴
نیازمندیهایِ افریقا ۵۴۸
نیاسا، دریاچه ۳۲۰،۲۹۹،۲۷۱
نیاسالند ۵۱۶،۵۰۴
~ ، **همچنین نگاه کنید به: مالاوی، سرزمین**
~ آشفتگی اجتماعی ۵۰۴
~ پیامدهای کوچ کارگران ۵۰۴
نیاکوزا ـ آزادمنشی مردم ۲۷۲،۲۷۱
~ سازمان بندی اجتماعی ۳۲۰
~ محصولات کشاورزی ۳۲۰
نیامی ـ چادر بوریای کورتی ۵۱۷
نئاندرتال ۲۰
نیانزای کنیا ـ میتینگ مردم ۵۲۶
نیانی ۱۹۱،۱۸۷،۱۴۷
نیجر «رود» ۱۶، ۲۸، ۳۸، ۴۳، ۴۴، ۱۸۹، ۵۱۲،۴۳۴
نیجر ـ بنو ۵۰۷،۵۰۶،۱۶۳
~ تاریخ ۴۲۳،۴۲۲
~ خط آهن ۵۰۷
~ سیاست واجتماع ۵۴۵
نیجرعلیا ۴۱۵
~ معماری ۱۴۹
نیجرمیانی ۴۱۵،۳۵۵،۱۹۲
~ اقوام وقبایل ۳۵۶
~ تاریخ ۳۵۶
~ شهرهای ۴۱۹
نیجریه ۴۹۹،۴۶۹،۳۱۰،۱۶۷،۳۸
~ اتحادیه ۵۴۵
~ احزاب سیاسی ۵۵۳

~ استعمار ۵۲
~ افکارعمومی ۵۰۸
~ اقوام وقبایل ۴۶۹
~ اوضاع اقتصادی ۵۰۵
~ اوضاع سیاسی ۵۰۸
~ تاریخ سیاسی ۵۵۳
~ تحولات سیاسی ۵۴۵
~ ترکیب جمعیت ۵۴۳
~ تزیین خانه ۱۴۹
~ جنگ داخلی ۵۴۳
~ حجاری ۲۰۳
~ دستاوردهـای هنری ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۵،۱۹۶،۱۹۷،۲۰۳،۳۱۲،۴۹۷، ۵۰۱،۴۹۹،۴۹۸
~ روزنامه‌های ۵۰۸
~ سیاست وحکومت ۵۵۳،۵۴۵،۵۰۸
~ شهرهای ۳۲۵
~ صنایع ۵۰۵
~ صورتك سنگی ۲۰۳
~ فرهنگ نك ۵۲
~ مبارزه برای استقلال ۵۵۳
~ مرکزحمل ونقل ۲۶۴
~ مزار شانگو ۴۹۸
~ مسألهٔ بیافرا ۵۴۴،۵۴۳
~ معدنکاری بومی ۵۰۵
~ معماری ۱۴۹
نیجریه شمالی ـ روستای میانگو ۵۰۰
~ مردم هاسا ـ فولانی‌ی ۵۴۵
نیجریهٔ غربی ـ ابزار پیشگویی ۵۰۱
~ دستاوردهای هنری ۵۰۱
~ زبان سردمان ۲۶۴
نیزه‌های نوك‌آهن ۳۷
نیگریتا، آنتونیو ۳۵۹
نیل «دره» ۵۰،۲۴
نیل علیا ۹۲
نیل میانی ـ پیدایی مسیحیت ۲۱۴
نیل وسطی و علیا ـ سرزمین و مردمان ۶۷، ۷۵
نیل الابتهاج ۳۹۳
نیلسن ۴۱۷
نیوانگلند ۳۹۵،۳۷۸
نیورو ۴۳۴،۴۳۳،۴۲۳،۳۰۶
نیه‌رره جولیوس ۴۵

و

وا، شهر ۳۲۵،۳۱۰
واترلو «ایستگاه» ۱۶
واحهٔ بیلما ۱۶۷
وادی ۱۷۸
وارسا، موزه ۲۱۷
واره، اوپوکو ۴۱۲
واژه‌نامهٔ افریقای مرکزی ۳۹۵
واکوامو ۳۰۹
والاتا «شهرواحه‌یی» ۱۴۶،۱۴۵
والو ۳۰۲
والنسیا ۳۲۹
وامبا ۱۶۹
واندال‌ها ۲۳۶،۱۶۷،۱۱۷،۱۰۷
~ تاریخ ۱۱۹،۱۰۷
~ مذهب ۱۱۹
وانگارا، شهر ۳۱۰
واوات ۷۶،۶۵
ورنه، هوراس ۴۵۰
وزیرمستعمرات بریتانیا ـ تجارت برده ۳۷۶
وفد، حزب ۵۵۲،۵۲۱
وقایع‌نامهٔ بودنو ۲۵۳
ولتا، رود ۵۳۴،۳۲۵،۳۱۰،۲۶۱
ولتا ـ کوموئه، زبانهای ۲۶۴
ولتای علیا ۵۰۶،۱۸۰

~ شهرهای ۴۳
ولتر، فرانسوا ماری‌آروئه دو ـ آثار ۱۲۱، ۲۵۳
~ تاریخ نگاری ۱۲۱
ولزلی، سرگارنت ۴۵۰
ولوف ۴۰۷
~ دولتهای ۳۶۱
~ زبان ۳۲۴
~ مذهب ومردم ۳۲۴
ولوف، امپراتوری ـ سپاه وارتش ۳۰۲
~ وسعت ۳۰۲
وندا، مردم ۲۹۰
ونمونیجه ـ سرهای مفرغی ۱۸۳،۱۸۲
ونیز ـ بردگان مسیحی ۳۶۳
وهابیه ۴۷۳
الوهب، محمد ۲۳۵
ویتواترزرند ۵۵۳،۵۲۲
ویدا ← اویداه
ویداه ← اویدا
ویزیگوتها ۲۳۶،۲۳۵
~ پیشینهٔ تاریخی ۲۶۸
ویلسون، مونیکا ۲۷۱
ویلکس ۴۱۸،۴۱۷
ویلیام‌بد ۲۵۴
ویلیامز، اریک ۳۷۷
~ تألیفات ۳۹۴
وین ۳۳۰



هابه ـ هاساـ نظام اجتماعی ۴۲۸
هاسا ـ انقلاب عثمان ۴۲۷
~ بازرگانان وتجار ۱۸۸
~ تحولات دولتشهرهای ۳۱۵
~ تك فرمانروایی ۴۲۹،۴۲۸
~ ساخت‌سیاسی‌دولتهای ۴۲۸،۳۱۹،۳۱۸
~ سکونتگاههای ۱۸۰
~ صنایع دستی ۵۰۵
~ نژاد مردم و مسکن ۴۲۷،۲۶۱،۲۶۰
~ ویژگیهای سیاسی ۱۸۰
~ فولانی، مردم ۵۴۵
هاسالند «هوسالند» ۴۱۵،۴۰۸،۲۶۰،۱۷۹
~ اصلاح و پژوهش مذهبی ۴۳۲
~ پرچمداران جهاد ۴۲۸
~ تاریخ ۴۲۸
~ تعلیمات مذهبی ۴۳۲
~ تقسیمات اجتماعی ۴۲۸
~ دولتهای‌آغازین ۱۸۰،۱۷۹
~ سیاست وحکومت ۴۳۰
~ علم دوستی ومقام ادبی فرمانروایان ۴۳۰
~ فرهنگ وتمدن ۴۳۰
~ نظام‌آموزش وپرورش ۴۳۲
هاموساسون ۱۶
هانیبال، لشکرکشی‌های ۱۱۷
هاوکینز «هاکینز»، جان ۳۶۶،۳۲۴،۳۰۸
هاویل ـ آساراو ۹۹
هائیتی ـ انقلاب ۳۹۴
~ تاریخ ۳۹۴
هتشپسوت ـ آرامگاه ۶۱
هربك ۳۷۸
هررو ـ مبارزه برای استقلال ۴۸۵
~ مردمان ۵۱۳،۴۹۵،۴۸۵
هرکول ۲۵۵
هرم‌هد ـ مقبره ۶۸
هرودوت ۹۵،۳۵،۳۰
~ آثار ۴۹
~ بربرها ۹۶،۹۵
~ تاریخ ایتوپی ۶۷
~ تاریخ‌نگاران مصری ۵۵

~ ساکنان‌فزان ۱۱۶
~ فرهنگ مصر ۳۰
~ قبایل‌گارامانت ۱۱۶
~ لیبیاییان ۳۵
هرودوتوس←هرودوت
هزار و یکشب ۱۵۱
هلندی ـ کشاورز← بوئرها
هلندیان ـ بازرگانی ـ افریقای شرقی ۴۳۶
هلندیان افریقای جنوبی ۳۴۴،۳۴۳
هلندیان درافریقا ـ تاریخ ۲۹۰،۳۱۴،۳۱۵، ۴۴۶،۴۱۳
~ درکنگو ـ تاریخ ۳۴۳
هلندیان ـ بردگی خویسان ۳۴۴
~ و پرتغالیان ۳۴۳،۳۴۲
~ ودماغه اسیدنیک ۳۹۹،۳۴۳
هلوبی، مردم ۴۷۶،۴۵۳
هلیوگابالوس ۱۱۸
هندردویت ۲۵۵،۱۴۵
هنر رومی ـ تأثیر ـ مروی ۷۱
هنری پنجم ۴۷۲
هندسهٔ اقلیدس ۴۳۰
هنرغار ۴۵
هواخواهان تزاسلامی برای‌فقرا ۴۲۷،۴۲۶
هوتنتوتها ۴۹۵،۳۹۱
هوتو، مردم ۳۲۱،۲۸۶
هوتو وتوتسی ـ رقابت ۳۲۱
هورتن، جیمز افریکانوس ۵۵۱،۵۱۶،۵۱۵
~ تألیفات ۵۵۱
~ زندگی‌وافکار ۵۵۱
هوروس ۱۱۵،۵۹
هوگار «آهاگار» ۱۱۸،۱۰۶
هولار، ونسسلائوس ۳۷۲
هومم، دیوگو ۳۵۹
هوموساپینس ۲۲،۲۰،۱۸
~ منشأ ۴۳
~ ونئاندرتال ۴۳
هومی‌نیدها ۴۳،۱۸
هومی‌نیدهای ابزارساز ـ بقایا ۱۸
~ خصوصیات بدنی ورفتاری ۱۸، ۲۰،۱۹
هومه ۱۷۸
هووا ۴۴۳
هیبرنیا←ایرلند
هیراتی ـ خط ۶۱
هیروگلیف ـ خط ۶۱
هیسپانیولا، جزیرهٔ کوهستانی ۳۶۶،۳۶۴، ۳۹۳
هیفورد، کیزلی ۵۱۶،۴۱۷
هیکسوس ۷۶،۶۵
~ پیشینهٔ تاریخی قبایل ۱۱۵
~ فرمانروایان ۶۵
هیما ۲۸۱

ی

یارد ۳۵۳،۳۹۲
یاسو ۱۶۰
یاکم فرر (کشتی) ۳۱۷
یفرن، قبایل ۳۸۸
یکونو املاك ۲۲۱
یوتیکا ۱۵۵
یوروبا ۳۱۳،۲۰۸،۲۰۷،۱۸۰
~ اساطیر ۴۹۹
~ اوضاع سیاسی ۴۰۸
~ بازرگانان ۱۸۸
~ پیکره‌های ۴۹۸
~ تقسیمات گروهی مردم ۲۶۱
~ دستاوردهای هنری ۳۱۲
~ دولتهای ۲۰۷
~ رسوم خانوادگی ۴۹۹
~ محل زندگی مردم ۲۶۱

~ منشأ پیدایی ۲۰۷
~ هنر کنده کاری ۳۱۲
یوروبالند ۴۸۱،۴۰۸،۳۰۸
~ منشأ و عوامل جنگهای ۴۵۶
یوروبای اویو ـ تاریخ ۴۰۹،۴۰۸
~ تهاجم بریتانیاییان ۴۰۹،۴۰۸
~ زبان‌های ۲۰۱
~ ، امپراتوری ـ عظمت و سقوط ۴۰۸،۴۰۷
یوروبای داهومی ۳۱۳
یوروبای کتو ۳۱۳
یوروبای کهن، روایتهای ۱۹۹
یوروبای نیجریه ـ اسطورهٔ آفرینش ۲۶۴
~ مردم ۲۶۴و۵۴۵
~ مرکز مذهبی ۲۶۴
یوزف دوم، امپراتور ۲۶۳
یوسف ابن تاشفین ۳۸۹
یونانیان باستان ـ ملت گرایی مصریان ۶۷
یهودا ـ تاریخ باستانی ۱۱۴

بزیل دیویدسُن در **۱۹۱۴** در بریستول، زاده شد. تاریخ نگار و رمان نویس است. شمار نوشته هایش به بیست و پنج جلد می رسد.

کتاب **افریقا، تاریخ یک قاره** که نخست‌ـ بار در **۱۹۶۶** چاپ و پخش شد از کتابهای مشهور و موفق اوست. مطالعهٔ درازمدت و تجزیه و تحلیل باستان‌شناختی‌اش پیرامون تاریخ افریقا او را توانا گردانده تا مدارک ارزشمندی دربارهٔ فرهنگهای افریقای باستان و وسطی و پدیدارگشتن‌شان در جهان امروز گرد آورد. او سرگذشت چگونگی به پیدایی آمدن این فرهنگها و نیز سرگذشت برخورد آنها را با فرهنگهای دیگر جهان و درگیریهایشان را، همه، در این کتاب به‌شیوه‌یی بی‌همتا، دقیق، تیزبینانه و هوشمندانه بازمی‌گوید.

بزیل دیویدسن ادیبی چیره‌دست و تاریخ‌ـ نگاری برجسته است. از هنگام نخستین سفرش به‌افریقا در **۱۹۵۱**، بس بسیار بارها عمر خویش را در دیدار از **قارهٔ سیاه** و مطالعهٔ تاریخ افریقای کهن و مشاهدهٔ افریقای امروزین و برابر نهادن این دو سپری کرده است.



کار عظیم، بنیادی، و دقیقی که او پی افکنده است، میراث گرانقدری است در دست ما [اکنونیان] و آیندگان.

این کتاب به زبانهای بسیاری ترجمه و چاپ شده است.